

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-234060

UNIVERSAL
LIBRARY

دي

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مَنْ شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

مَنْ شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ



مَنْ شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

مَنْ شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

مَنْ شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

مَنْ شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

الابرار صلوات و انوار انجیات شایع بر پیش حضرت خاتم الانبیا خلاصه الاصفیا احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم که تربیت ابدان معلّم شریف و موعظه حلقه قلوب بحکمت طریقت فرموده و ملاحای ابرام بطبع تحقیقت و صلاح مزاج بصناعت معرفت نموده امربیان تب فغلت را خال رضا از نو باو حباب اشفاست و اولاد باهل مدیعت رشت تربت اعجاز معجزه او در ناموجب کلام او قانون شفای اسقام روحانی هست و اشکات اذنیلاج نبات انزالام ابدانی تریاق بیان محبت میان ادا امرض مصصیت اشفاست و شایهذ به جیفه و جبر کرم او افرض ملالت را منغی از دوا تراب اقدام مقدس او منور عیون باطن از ظلمات غوایت سست و فحما علیین شرفین و کل الجواهر و دانا انکوری عبادت با بحمل عدیل کان بمعیدیل کسی از معصومین نیست و نظیر آن لی نظیر موجود در عالمین نه لمؤلف

محمد باعش کل آفرین ست	محمد مبط روح الایمن ست	محمد رونق فرشین ست	محمد جاسر عرش برین ست
-----------------------	------------------------	--------------------	-----------------------

و بعد از این که در دو بهرینهای غیر معدود بر ارج طبیات آل اطهار و احباب اخیر حضرت سید المرسلین منقلم التبیین که حکمای شفقین و طبای حقایق اند
معابر قافون حکمت مصطفویه و علا و ابر منہاج سنت نبویہ فرموده و کشف ظلمت از عیون کلید دان الاسقام از نفوس علیله نموده و ایشان اطهای
مراض قلوب اند و شغای ملل فو تب بل از نور علم و عرفان حکمای نفوس ابدان مایه و طبای اسقام و آلام عارض فوات ارواح و اجسام صدر و صدر ایشان
پراز جواهر علوم الهی ست و قلوب نور آنها مستطی از اسرار نقنای ربیعی

ولادینی که مخزن اسرارند	سرچشمه فیض و جلال انوارند	اسلام قوی گشت زلف طاعتی مول	آنچه که ستون قصر دین چادرند
-------------------------	---------------------------	-----------------------------	-----------------------------

اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى نَبِيِّكَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ وَوَلِيِّائِهِ أَجْمَعِينَ

ما بعد محمد از پاك و صلوة خدا صاحب لولاك ميگويد بنده غاطي سراپا عصيان و راجي بخفزان خداوند رحمان محمد اعظم خان مغلوب بنام جهان حلف
كلك حكيم شاه عظم خان ابن محمد رضي خان ابن محمد امير خان خواساني الاصل متوطن بلده عطفی اباد و عرت رام پور كه در حقيقت آرام پور است ملك
عمره و سواد و علم و انصاف و دانش و در چون فقير بعد اكتب علوم متداوله و فراغ از كتب نوري و مطالعة كتب طب كه علمي است شريف و فني است نيفت و كمال
شرف است و او اين برهان است كه موضوع او بدین انسان است و مدني و در حصول تجارب مجيبه و وصول مجربات غريبه بسر برد و اكثر كتب و دوا اين

تجسس ملائحتن بسیار از بلاد و امصار فراهم آورده اما کتابی که جامع جمیع امراض و اسباب معالجات و عواید مهربات از مفردات و مرکبات باشد بنظر نیامد الا بعضی مملوالات که وصول آنها بکس متعسر و علاقه برین هم اکثر اهل ندان از فهم عبارت عربی و ادراک معنی آن قاصرند لهذا بعد تالیف کتب اربعه درین فن اسمی رموز اعظم و انوار اعظم و نیز اعظم که هر سه اسم تاریخی است و چهارم اسماء الاولیه باوصیف و فوائد علائق و ذکر و عواید که هر سه بر میان جان بسته و تکلیف محنت شاقه بنظر فاعده عام و نفع تمام بر خود روا داشته بتوسید این کتاب جامع القوائد پر ختم و در سرعت اعتنا هم آن پاس خاطر فرزند عزیز تر از جان علی محمد خان اعظم علماء افغانها کمالا و عزیز می کنید رشید حافظ قرآن مجید حکیم سید عبد السلام حفظ الله العلم لم یخطو خطا بود و ترتیب آن برین شیوه است که اولاً مقدمه و فصل اول در بیان اجناس جمیع امراض تشخیص اسام و مزاجات و فوائد علاج آنها بطریق کلی مرقوم شود و سپس امراض بر عضو که شتر و مکرر و اولی انتخاب کلیه امراض آن و تشخیص آن و علاج کلی علاج تسام که قبل از آن و بعد از آن هر مرض آن عضو بالاستیفاء و اسباب آن بالاستقصا و عوض علامات آنها بطریق تشخیص اکثر امراض که معالجات را در استخراج هر سبب مرض سهولت حاصل شود و قلمی گرفته و پس از آن علاج کلی انواع آن مرض و بعد علاج هر نوع آن بحسب سبب و عرض ذکر ادویه مفرد و مرکبه و یونانی و هند و نقل احوال اکثر عذاق بر مرض تحریر در این چنانچه انچه انصرام این امر در این معنی است رعایت رعایت در مدت تخلیل بحسن انجام ساینده و بخوبی حساب و اسباب ملایم با یکا و اختصاص غیر محلی عبارت سهل عام فهم و مشکلی بقید کتابت آورده بنظر کثرت افادت و مناسبت اسم خود و کتابت اکسیر اعظم موسوم است و اگر داغده حروف این اسم را در حروف علت که دوائی است جدا سازند تا پنج حرف این سخن به علت بر آید اغلب که مطالعات آن کسان طریق علاج آتلفی که در کتابت شده و در میان معالجات عرض مطلب است که کامل بجا آورده برای مبتدیان و تجربه و بهتر متنبیان تذکره باشد و اتفاق تحریر این سخن در عهد ملازمت مؤلف بن خدمت مطلع نجوم سپهر است که امر مریخ سوم جوهر شناسی قدر دانی رئیس جمعه که کیهان بارگاه و جیسین سعادت و محض صولت ناهیه عشرت قرافنت مهر نعمت هلال غلظت بکند لطف و در ششمت منظر الهوت اعطاف مصدح صونف انصاف مرکز دائره امن امان بوصف خلافت ممدوح زمان بسبب اعاطف و غر با نوازی منشأ بنده پروری و در کم رسا و انتخار سنده امارت و ریاست فخر و سادۀ سیاست و در است محیط حکام کرم و اگر ام عثمان مراحم انعام عام مظلوم نوازی گم از راغب علم و هنر طالب اهل جود و شیر و ان عدالت هم کوبه دارای سکنه را می فرمودن شریع معانی و در لایحه سوادانی تکوینی را و هو کله بهاد و اقامت که در تمام جلاله گردیده و هنوز سبب حقوق بعضی امور و در تمام تقیه جلد ثانی آن تعویق می نمود و انفع از تکمیل آن حاصل نشده بود که جلد اول آن شرف ملاحظه نواب ستیغی الا کتابت باب هلال کافه مزین چار باش جلال اخلاق و امتنان مزین بنایقب تنجوا و از شرح و تبیان مخرن آفات الطاف معدن اصناف و اوصاف سمو المکان عظیم الشان الامام قدیم الا کرام وسیع الاحسان که بر الا امتنان معظم القدر رسی الصده صبر جو که است مصدق فضلات و محبت صحاب فضل عطا فیض نیسان سخا مطر فیروز تر و نوال مهر غلظت اجلال جان هم کمان که محیط حکام اربابا گلشن بادی گوهر شاه باو بحر بی بدلی دانش و حمید شیم صاب نظر عطار و رقم بجان گوهر بحر جود دره التاج انفسه جو گلسته بند بهارستان مارت و سروری چین آرای ریاض و دولت و دین پروری چشم چراغ خاندان بی ثباتی داشت ششمت اجداد و آب است جوهر شیشه خدا و آب ذوالفقار ایجا امیر این امیر بسیار بخش اندک پذیر فیضی مهر خا و نواب علی بهادر که در زبان سابق زیب افزای ملک بندگی کند متعاقب بودند و انجیل مرام اکثر شرفا و مستگیری هر دانه میفرمودند و از چندین تجویز حکام این دور رونق افزود ملک مالمه و قریب بلده اند و از نوزید المله و لسته و اقبال و ضاعت قدره و اجلال و ظلمه و دود و دود و باد و شرف که دید و بنظر هر چه درسی و در هر شناسی خیلی پسند فرموده بهر فاعده عام و نفع انعام تجویز الطبع آن در مطبع رنگ افز و رنگش قیمت زینت اندوز محض مروت جوهر معدن لطف و امانی گوهر صدف ابلت و دانش آرائی نکته سیخ سخن شناس موزون وضع سخن تر کریم الا اخلاق محیم الا شفاقی شایسته اطوار حسن تدخیر به شمار روشن ضمیر فیض رسان اهل انان محمد عبد الرحمن صاحب الکلیطیع نظامی او فیضه نمود

التماس من خدمت ناظرین با اوصاف و دراز جوهر اعش

چون مؤلف فقیر عبد اکثر کتب ملکیه مملوالات اطبا که برخی از نام تنها مسطور گرد و از زبان عربی بفارسی نموده و بیشتر کتب این فن از کم استعدادی کاتبان و سوء فهمی خطا مان چنان مسج گردیده اند که عبارات آنها در اکثر مقامات مغایرت کلی از مطالب بهر ساینده و ظاهر است که در ترجمه کتاب غلط باشد و

[illegible]

علاج کلی امراض

بر آنکه علاج جمیع امراض بر سه قسم است یکی تدبیر و تغذیه دوم استعمال دویه سوم استعمال دستکاری مثل فصد و بخت زرد و واغ و شکافتن و چسبیدن و استخراج شکست و بخت
هر چه بدست تعلق دارد و چون صفات مذکور نمایان نوع سودی و در فضول مستقر در کتب کلیات سطورت اندازد و چون اول ثانی همان در فقا و در بیان دیگر

[illegible]

از قوت وقت جهاد او و هنگام منتهی باید که لطیف تدبیر سخت نمایند باین مجوز که تعلیل غذا کنند بسبب عدم حاجت و برین هنگام بسوی تعویذ قوت و عدم قوت از سقوط آن و هر قدر که مرض حاد تر و بحرآن او قریب تر باشد باید که لطیف تدبیر شدید تر نمایند و این قانون غذا بحسب اوقات مرض و بودن او و احوال بیمار است باید که ازین اصول بنمایند مگر آنکه اسباب مانع ازین قانون عارض گردد مثل نفرت مرض در او اشل حمیات یا استیلا یا آنچه که درین صورت در ابتدای مرض غذا منع کنند چنانکه بدن مختل باشد که درین حالت غذا در منتهی بدهند بشیر از غذا که در ابتدا وقت تیز بدهند بخون اختلال قوت و مثل تطیب مطلوب تشنج پس و فواق یابس که درین هر دو با وجود بودن از امراض حاد بسبب سرعت انقباضی آنها تا لطیف غذا نکنند بنابر غرض تطیب و مثل امید قصر زمانه مرض یا آنچه در فواق و تشنج و فواق طبع که با وجود بودن اینها از امراض مزمنه بسبب طول مدت آنها تا لطیف غذا نکنند بنابر امید قصر مدت آنها و لهذا چون بانه آنها طول میکنند مکنشیر غذا درین امراض کرده میشود و بدانکه اغذیه مرض نوعیکه از جهت تعلیل و مکنشیر و منع بحسب اوقات مرض و بودن او و احوال بیمار من تمیز است همچنین از جهت زمانه نفوذ آن بسرعت و بطور از جهت قوام غلبه و وقت که از آن متولد گردد و تمیز میشود چنانچه از جهت اعتدال بدن و تقسیم بودگی از جهت سرعت نفوذ و مثل حال شراب یا بطور نفوذ و مثل حال کباب قلیه دوم از جهت سخن قوام خون که از آن متولد گردد و دستساک او چنانکه حال غذای بحر خنازیر و گوساله است یا وقت و در سرعت تحلل و چنانکه حال غذای کائنات شراب است و کذا انجیر و طیب احتیاج بسوی غذای لطیف سریع نفوذ وقتی باشد که اراده بدن در کسب قوت حیوانی و تمعاش آن نماید و در وقت و قوت تا هضم غذای بطور نفوذ و خاکند و عدم دفای قوت تا هضم نسبت بهتهای مرض یا قوت بود که هنگام شروع قوت نیز مع غلبه باید پس اگر منتهی یا قوت قریب بود و قوت ضعیف باشد تغذیه واجب بود و لیکن غذای ضعیف تر و سریع الهضم و طیب چنانچه باید از غذای سریع الهضم چون اتفاق غذای بطور الهضم و نفوذ اند که در آن قوت آنست که اگر بعد از آن غذای سریع الهضم نفوذ داده شود بدن مختل شود و هر دو را گردانند و ایضا مگر از اینها بانداید یا بطور نفوذ و قوت از محدودت سده و گاهی غذای غلیظ داده میشود چنانچه در کسی که تبلیه حس عضوا بسبب وجع و جز آن کنند و مثل آب و کله یا بچه و بچه بقر دهند و لیکن غذای قوی تغذیه بطور الهضم و قوتی اختیار نمایند که اراده تقویت شخصی کنند یا کسی که آماده ریاضات قویه باشد و غذای ضعیف یعنی رقیق کسی را دهند که از آن تکلیف مسام بسرعت عارض شود تا منضم گردد و قبل عرض و آنرا از آن منع کنند و بدانکه اگر مرض سخت مزمن باشد باید که غذا در آن غلیظ دهند و آنچه متوسطه از آن باشد باید که غذا در آن متوسطه خوراند و آنچه حاد و مطلق باشد باید که غذا لطیف مطلق دهند و آنچه حالمیسا باشد غذا لطیف بسیا خوراند و آنچه حاد در رعایت قصوی بود غذا لطیف در رعایت قصوی بدهند پس غذای لطیف بحسب مرض مراتب باشد لطیف مطلق مثل ضرورت و اطراف بچه کامیان و کشک جو و حیر پر با و بقولان رد مثل سفناخ و خرفه و بقله عانی و مانند آن و نان منسول و فیت و آب سرد و جلاب یا آب نوا که با در سکنجبین مکرده و کمتر از آن بای خرد و باز روی نمود در آب و چوزه مرغ مطبوخ و کشک شعیر و ماش مقشر و عدس و باقلا مقشر و مانند آنست و لطیف چنانچه شور بای چوزه مرغ و ماش و الشعیرین سکنجبین ساده و شربت نیلوفر آب انار و مالقعه و مال الخیار و در بوب و نوا که مثل سیب انار و الو و مانند آنست و لطیف در رعایت قصوی مثل جلاب و مال الشعیر رقیق و در آن لطیف سریع نفوذ است و اما غذای متوسطه بحسب مرض مثل چوزه مرغ است و اما غذای غلیظ بحسب مرض مثل جدی و یا بچه میش است و استعمال غلیظ آنجا نمایند که استعمال غذای کثیر واجب بود و لطیف آنجا استعمال کنند که استعمال غذای قلیل واجب گردد و اختلاف مراتب غذا در لطافت مثل اختلاف مراتب او در قلت بود و اما تعدیل غذا وقتی باید که قوت قوی و مرض ضعیف باشد و اگر قوت قوی و مرض قوی باشد مثل توشه است و مرض مثل راه و فضل چیز که بدان غذا سازند و برین شور بای حجم سریع الانضمام است اگر نامی نباشد و در واجب است که رعایت عادت در جمیع احوال کنند و خصوصاً در غذای چنانچه بعضی در حال صحت غذا بسیار بخورند و در حال مرض متحمل اندک غذا نمیشوند و بعضی اندک خور باشند و بعضی متوسطه پس هر واحد را ازینا بحسب عادت او تدبیر نمایند و با بجهل در تغذیه مرض رعایت امور کثیره نمایند مثل قوت مرضی و عادت او و مزاج او و اخلاق او و نوع مرض و قوت او و اعراض او و وقت او و مقدار مدت او و مقدار زمان راحت و حال سخته و حال مختل بین و کثافت و دوسن مرضی

افراج خون بر مجاریم اقتصاد را باید فرمود که در بار شدیدی که در وقت اجتناب از مسهل متقی قوی ضرورت و درینجا هم امکان مبادرت بپرویدن خون کنند
و اگر ضرورت آید فصد را به از حجامت دانند و با تجامع الیه بار در مثل حال فصل زمستان هوای بار دست و در بدله عارض مثل حال در تابستان هوای حار بود
چنانچه مذکور کرد و بداند که از فصول بعضی بلاد است که بعضی اودییه در آنجا عمل می کنند و در غیر اوقات چنان عمل نمی کنند بلکه باطل الاثر میگردد و بدین سبب
ازین امر نیز ناخبر باید بود و بهر بلدیکه بسد از قحط آن دریا حقیقت آنرا شناسیم سده تا از لغزش قدم محفوظ ماند ششم مراعات وقت حاضر و اوانست که
دریافته از فصول اربعه وقت که در فصل حاضر است پس آنچه مناسب بدان فصل است و در تدبیر فصول سطورت بکار بندیم مراعات حال هوا و احوال
امر هوا را اختیار و واجب است بسبب شدت احتیاج بسوی آن بنا بر اختلاف تاثیر و موجب اختلاف آن مثلا نظر کنند که هوا حار است یا بار و معتدل است
یا مرضی است اگر محلل یا مضجیح باشد هوا حار است آن نماید و اگر رطوبت یا قیاض بود هوا حار یا بار معتدل و باشد پس آنچه معین و باشد اختیار نمایند
و مرض اگر حار بود معتدل و هوا حار باشد و اگر بار بود و هوا بار و اعانت او کنند پس آنچه مضاد او باشد اختیار نمایند در هر دو صورت و ایضا اگر هوا سرد
از اسباب سحای یا ارضی گرم شود و فصل زمستان پس احکامی که مخصوص آن فصل است ساقط میگردد و در رعایت حال هوا و احوال باید لازم میشود و هم مراعات
بهر آنکه هر عمل که بلکه در وقت نصب باشد تخفیف بدن و تقویم فصول در اکثر احوال نماید و اکثر ارض صغری یا سودای واقع شود و کند که آنچه قریب است
باشد و هر عمل که بجا است و آرام بود آن بدن مثالی شود و اکثر ارض و یاد موی بود یا بلغمی و کند که آنچه قریب آب باشد (اعتبار بعضی متقدمین بر ابرو عشق
مذکور رعایت این دو امر دیگر در علاج بادویه افزوده اند یکی معرفت ماهیت مرض که آیا که در مرض است یا معالج هر مرض بدانی مخصوص آن فضا باشد که در
دوم معرفت آنکه مرض در کدام عضو مستقر باشد آن بنا بر موافق آن از ادویه باشد که در آنجا بهر آنکه از نشان بعضی ادویه است که در بعضی عمل بلیغ نماید و در بعضی
دیگر عمل مثل او کند مثل صبر و ایلام که این هر دو در سرد و در عمل بالغ نمایند و مثل خندبیه بر ستر که در کرده و مثانه عملی ناید که مثل او در سرد کند و بدانکه بقول
شیخ الریسی شرح قانون بهر علاج بدو اکثر از سه قانون نیست یکی قانون اختیار کیفیت دوا یعنی اختیار آنرا و باقی را در اجابت کیفیات ادوی مثل شل و حر
یا برودت یا رطوبت یا یبوست و از اجابت کیفیات ثانوی مثل اسهال و تحلیل و ادرار و غیره بلکه از اجابت خواص تابع صور و غیره نیز ظاهر است که هدایت بسوی این
قانون اختیار کیفیت دوا علی الاطلاق یعنی بدون تخصیص بدرجات بمقتضی شدن بر نوع مرض شود و هر گاه کیفیت مرض شناختند واجب شد که از دوا آنچه
مضاد او در کیفیت باشد اختیار نمایند مثلا چون معلوم کردند که این تب از سوء مزاج حار صغری یا خالص مستوفی آن معده است پس ازین هدایت شود بسوی فضا
دوای بار و الکیمیت قاع صغری منقح معده از آن بهر آنکه معالج مرض بالصد بود و این قاعده نیز یک طبا ضروری است و قیاس و تجربه بران دلالت میکند آنجا
بنابر آنکه فعل ضد دارد آنست که بدن و کیفیت خود تغییر دهد و آنچه نشان تغییر بدن بود چون بران وارد گردد و آنرا تغییر دهد اما تجربه بهر آنکه مشاهده میشود که حرارت
تسکین بیرون می یابد و بالعکس ایضا از آنکه مرض بالصد بهر آن بود که مثلا مرض حار بود و مگر بر احوال مزاج از اعتدال در جانب رت بقدر معین و آنرا بطرف صحت نشاند
مگر باید و چیزیکه آن بار بقدر حرارت مرض بود و میان حار و بار و تفاوتی باجمه و اختیار کیفیت دوا لحاظ مقدار مرض کنند مثلا اگر حرارت عرضی و شدید بود
محتاج بسوی تسکین بدوای شدید التبرید باشد و اگر برودت عرضی او شدید باشد احتیاج بسوی تحمیل و بدوای بسیار گرم بود و اگر هر دو قوی نباشد بدوای کم قوت
اکتفا نمایند و هم قانون ترتیب قوت دوا احتیاج به معرفت این بر آن بود که دوی و هر گاه یکی در وقت نافع و در وقت دیگر مضر باشد مثل دوی سرد که در ساقط
او را در مزاج نافع است و در انحطاط آن ضار بود و ترتیب قوت او با اعتبار اوقات مرض با اعتبار اوقات آن با اعتبار سیر سابق و با اعتبار وجوب تعدیل بعضی و بعضی غیر آن بود
و وقتی که دوا می استعمال نمایند احتیاج کنند به تشخیص مرض بود یا نه چنانکه ادویه سمسکه استعمال و در برنج و خربزه باید نه در تابستان و در زمستان باجمه رعایت بزرگ در ترتیب قوت دوا
دوا آنست که با اعتبار وقت مرض باشد و هر یک که در وقت نافع و در وقت مضر استعمال کنند و اگر در منتهی باشد محلات تنها
بفعل آید و اگر میان این هر دو باشد هر دو را مخلوط سازند و در هر مرض آنچه مناسب است قوت او باشد از استعمال دوا بلکه از تدبیر نیز رعایت آن کنند و ایضا اگر
تب در ابتدا بود و مفتوح شد مع تسکین اندک بهر تب در ابتدا استعمال نمایند و مثل تعلیمات استعمال نکنند که آنما شدیدی است و القصد بدو القصد از بعد و در نزد آنچه

کسریب تب و بیشه پدید آید استعمال نمایند پس در زمانه مستغنیات بمثل آن رند درین هنگام با استعمال البهجات باک نیست بعد از آن در خطاطی و حفظ قوت زیاده کند
استعمال کنند سوم قانون اختیار کمیت و دوا و این قانون منقسم میشود بچهار قسم تقدیر وزن او شل آنکه شربت تمام از قرض برای تخمین محده که مقدار استعمال است و دوا
برای سال و در او یک دانه غایقون یک گرم و از شحم خنجر چهار دانه و غیر آن بجهت قانون تقدیر درجه حرارت و در وقت او شل آنکه این منجمله یک دانه جبار و مسک و کاهار
در درجه واحد مناسب و بود و مثل آنکه این حرارت محتاج بدوای مبر در درجه ثانی است و این مبر در درجه ثالث است و غیر آن مثلا اگر دوا می مطلوب باشد
و ضعیف تر یا قوی تر از آن باشد مقدار او زیاده یا کم بحسب تفاوتی حدس ضایع نمایند باجماع تقدیر کمیت از هر دو وجه یعنی تقدیر وزن او و تقدیر کیفیت درجه او
مجموع برین حدس معنای یعنی سرعت حرکت فکایه که از کثرت مراد است اعمال و معانت حاصل میشود از سده در یافت میگرد و یکی از مقدار مرض که این گاهی
بحسب تغییر وقت مرض نیز متغیر میشود و چنانچه تقدیر کمیت دوا بحسب قرب و بعد از بحر آن مختلف میگردد پس مرض ضعیف لایا محاله و در
ضعیف کفایت کند و قوی مستغنی قوی تر بود و ضعف مرض بسکون و قلت اعراض او و قوت مرض شدت و کثرت اعراض او شناخته میشود و دوم
از شبیهاتیکه بوقت و ملائمت و منافرت آن دلالت کند و این دو قسم است تبس مثل فکورت و انوش و سن و عادات و فصل و لک و مضاعف و قوت
و سخته و حال هوا و تدبیر سالف و اکثر آنها مذکور شد سوم طبیعت عضو مرض اگر مرض مختص عضو بود و حال بدن نیز مثل حال عضو درین باشد و قوت
طبیعت عضو مختص معرفت چهار مرتبه که مزاج عضو خلقت او و وضع او و قوت او بود و اما معرفت مزاج عضو پس احتیاج بمعرفت او بر آنست که چون
مزاج طبیعی او و مزاج مرضی او معلوم شود حدس در یافت کرد که آن چه قدر از مزاج طبعی بعید شده پس مقدار چه زیاده بر آن وارد کنند در یافت شود و مثل آنست
که اگر مزاج اول صحیح باشد و در مرض حار بداند که از مزاج او بعد کثیر شده پس احتیاج به تریه کثیر باشد و اگر در مرض سرد بداند که کفایت کند لیکن
اینقدر بداند که مرض مخالف مزاج صحیح محتاج بسوی تریه قوی تر از مرض موافق و قوی باشد که چون هر دو در مرتبه واحد باشد و اما معرفت خلقت عضو
پس شکل جاری و اوعیه و هیئت سطح اعضاء و امسیت و ششون از فی نظری دریافته در آن تامل نمایند چه باختلاف آنها کمیت او به مختلف بود و معدلک بداند
که بعضی اعضاء خلقت خود و سبب المنافذ اند و در داخل و خارج او موضع خالی است مثل شش که آنرا از داخل تجاويف شش و قوت و غرق ضواری متفرق
در آن و از خارج تجويف صدر پس نفوذ بدوای ضعیف معتدل از آن منفع شوند بسبب سمات او و سهولت نفوذ و ابسوی باطن او و بعضی از آن
سهل المنافذ نیستند پس محتاج بدوای قوی باشد همچون بعضی متخلف اند مثل ریه و بعضی متکاثف مثل کبد و متخلف را دواوی لطیف کافی باشد و اگر چه آن را موضع
خالی از داخل نباشد بهر آنکه نفوذ و ابسوی باطن او و اندفاع نفوذ از آن ابسوی خارج او سهل بود و کثیف محتاج بسوی قوی باشد و اگر چه او را
موضع خالی بود و اکثر اعضا که بدوای قوی احتیاج دارند که آنرا تجويف اند و داخل و خارج و ندر یک طرف و ندر فضا باشد و معدلک متکاثف بود مثل عصب
دست و پا بعد از آن عضو که آنرا تجويف از جانب واحد باشد از داخل مثل آورده و شرا این دست و پا است و از خارج مثل اعصاب که در تجويف شکم رسیده
است و بعد از آن آنچه آنرا فضا از هر دو جانب بود لیکن کثیف بود مثل کبد که آنرا فضا از هر دو جانب و فضا در داخل است درین احتیاج بدوای قوی
در درجه وسطی باشد پس از آن آنچه آنرا تجويف از هر دو جانب بود و آن ضعیف باشد مثل ریه که مداوی این با دوی ضعیفه کنند و بداند نوعیکه تجويف و خلل
مسام در سبب برای سهولت وصول اثر دوا بسوی عضو است همچنین آن هر دو سبب است بنا بر سرعت قبول او برای فضول بهر اندفاع او از آن اثر
و اما معرفت وضع عضو نیست که وضع مقتضی موضع یا مشارکت است پس موضع یا قریب از منفذ و او مثل معده یا بعید مثل کبد یا متوسط مثل جگر باشد
و مشارکت با عضو دیگر بود و معرفت او بالا بدست بر آنکه تقدیر کمیت دوا مختلف میشود باختلاف هر دو و انتفاع بوضع عضو از جهت علم مشارکت
انحصار الانتفاع است نسبت انتفاع بوضع از علم موضع بقرب و بعد بهر اختیار جانب جذب و دوا اما ماده مرض سهولت بسوی عضو مشارک از جانب است
مثلا این نیست که حران ماده در حد کبد باشد متفرق آن به بول کنند و اگر در جگر باشد متفرق آن با سمال نمایند بهر آنکه حد کبد مشارک اعضا بول
است و متفرق مشارک اما است و اما انتفاع بوضع عضو از جهت علم موضع عضو که ماده را در حد کبد مشارک اما است و بعد از دست پس

در درجه
در درجه
در درجه
در درجه

اگر قریب از منفذ دوا باشد مثل معده ادویه معتدله کفایت کند یعنی قوت دوا بقدر مقابل مرض بلزایدت تصرف در آن باید تا دفعه اول افزاید و اگر قریب باشد مثل سینه یا کلیه محتاج شوند به زیادت در قوت دوا یا باستبدال و بدوی قوتی از آن و یا زیادت در مقدار اثر یا انحطاط او بچیزی که آنرا قبل از جدا شدن قوت او بدان رسانند بهر آنکه قوت ادویه معتدله قبل وصول بسوی آن فاسد گردد و پس اگر در قوت آنها زیاده نکنند غرض حاصل نشود و زیاده کردن در قوت آنها حاجت افتد و خصوصاً از ادویه که غذائی باشند بهر آنکه حاله اعضا را بیشتر بود و این بهر اعتدال بدان باشد و اگر میان قوت دوا و مرض بعد کثیر بود و در میان دوا و احتیاج در تنفیذ بسوی قوت غایب باشد پس احتیاج افتد که قوت دوا بیشتر از محتاج الیه بود مثل حال اخم عرق النساء امثال آن و دوم نیست که معلوم نمایند چیزی را که با دویه مخلوط کردن سزاوارست تا آن مخالف در ایصال آنها بسوی عضو سرعت کند چنانچه مدرات با دویه اعضائی بول مخلوط کرده میشود و در عفران با دویه قلب و الاضیا معلوم نمایند که فعل هر دوا را اختصاص بمعضی نیست و چون آنرا بخورند در بدن متفرق گردد و بمعضی بعضی چیزی که از آن برسد بسیار اندک بود پس تاثیر او در آن اندک باشد و گاهی او را لازم بود اضرار باقی اعضا بسبب در و در قوت این دوا بسوی آنها با وجود عدم حاجت بسوی آن پس هرگاه در صورت آن دوا بسوی آن عضو علیل جکیکند تا تاثیر او در آن اکثر شود و آنرا ضرر بمعضی لزوم نماید و بطریقش اینست که بدان دوا چیزی که از نشان او نفوذ بسوی عضو مریض بود مخلوط سازند پس این هرگاه بسوی آن نافذ شود همراه او دوائی دیگر باشد و درین هنگام تاثیر او بیشتر گردد و لهذا از عفران را در قرص کافور استعمال میکنند با وجود بدین آن شدیداً لغزازه پس درین وقت تبرید قلب بیشتر گردد و بسبب تنفیذ عفران کافور را بسوی قلب سوم است جهت ایصال دوا بسوی آن دریافت نمایند مثلاً هرگاه طبیب معلوم کند که قرص در امعای مغلی است دوا را بحقیقه رسانند و اگر دریافت نمایند که در امعای علیاست آنرا بشرب ایصال کند تا در هر دو صورت ایصال دوا از قریب طرق باشد و قوت او تا هنگام وصول او بسوی آن عضو باقی ماند و بدانکه بعضی اعضا بعد از منفذی باشند و قریب از دیگر مثل مثانه و رحم پس شربات بسوی آن از منفذ عبید برسند و آن شرب است و ادویه مزرقه از منفذ قریب برسند و آن سوراخ قضیب و رحم است و لهذا ادویه مزرقه در ازاله امراض آنها قوتی باشد و بعضی اعضا است که نفوذ ادویه بسوی آنها از منفذ واحدی که قریب شود و گاه بعد ازین مثل سینه است که ادویه متداوله گاهی بسوی آن از مری بر شمع اسام غشائی که میان دو سینه قعنه ریخته است وصل میشود و این بسیار قریب است و گاهی از طریق معده بسوی آن میرسد و این چنان باشد که بسوی کبد نافذ شود و بعد از آن بسوی رگ اجوف بعد بسوی ریه نفوذ بهتر و ادویه صمد بر ریه و قعنه و آنست که ادویه بطریق هو قات یا جوب احتمال کنند تا مر و آنها در مری بزمان آن باشد و آنچه بسوی او از آن غشاء مترشح گردد بیشتر باشد و لهذا ادویه مزرقه همچنین ساخته اند و بدانند که گاهی ارتفاع ممرات موضع و مشارکت معاً میباشد و این در آنجا است که ماده تمامه بسوی عضو بخوبی نفوذ نماید و هنوز در انصباب بود پس اگر هنوز در انصباب بود آنرا جذب کنند از موضع او اعلم از آنکه جذب بدوای جاذب بود یا با مر و دیگر جاذب مثل نمادون ادویه حریفه بر دستها و پایها یا ربط ساقین بنگام توجه ماده بسوی سر بعد ممرات این چهار شرط یکی مخالفت جهت چنانچه جذب میکنند در قطر عرض از رست بسوی چپ و بالعکس و در قطر طول از فوق بسوی اسفل بالعکس و در قطر عمق از ظاهر بسوی باطن و بالعکس و از قدام بسوی خلف و بالعکس تا ماده از جهت انصباب برگردد و این گاهی بخلاف قریب بود مثل نمادون مجامع بر تقویرای جذب مواد از چشم و یا بسبب مثل ساقین بنگام تصادم مواد بسوی سر و ممرات مشارکت چنانچه در س حوض موضع مجامع پستان میکنند بنا بر جذب بسوی شکر بهر آنکه میان پستان و رحم مشارکت است سوم ممرات مجازات در سمت چنانچه در امراض جکد از باسلیق است فصدی نماید بنا بر آنکه درین جانب است و در محل محال از باسلیق چپ چهارم ممرات تبعید در جذب یا در مجاری تا مجرای لیه بسیار قریب از مجرای ب منته نباشد بهر آنکه چون از آن قریب باشد این جذب در حقیقت معاون برای حرکت ماده بسوی آن بود و الا یغایب بسوی عضو بسیار قریب با وجود بودنش مانع از جذب تمام عضو مجرای ب منته را معروض انصباب مواد بسوی آن میسازد و اما اگر ماده تمامه منصف بود از معرفت مشارکت بدو امر منتفع شوند و یا از جهت آنکه از نفس عضو آنرا بگیرند چنانچه فصدی در زیر زبان در علاج ورم لنزین یا بسوی عضو قریب مشارکت نقل کنند و از آن بیرون آرند چنانچه فصدی در زیر

ساده تمامه چنانچه از بالای شکر است

رحم میکنند و بد آنکه چون زائده انصباب ماده طول کند و در عضو مستقر گردد و نقل و ازان مشکل بود بلکه صواب نیست که از ان عضو خارج کنند و ان قبل
از ان نقل بخریب مشاکر نمایند و برای جذب بسوی خلاف شرط دیگر نیست اول آنکه هرگاه اراده جذب بسوی خلاف نکند و الا تسکین موجب
عضو مجذب غنایند تا ان جذب بواسطه بسوی آن کم شود و هرگاه که وجع جذب است پس اگر تسکین نکنند مواد در عضو تعاقب کنند و فائده جذب باطل گردد
و و هر آنکه نظر کنند تا مجاراده بر عضو رسد تا شدت بضر آن ضرر عام نگردد و اگر آنکه این تسکین هم و ماده بران متضرر نگردد و مثل حکم که گاهی مواد از اعضا بسوی معا
جذب میکنند تا باسهال خارج شود با وجود آنکه عبور و جگر لازم است سو هم آنکه عضو مجذب الیه قلیل العصب نباشد بسبب بودنش قوی نفس چهارم آنکه در
بدن امتلائی مغرطه بود تا بر عضو مجذب الیه ماده بسیار جذب نگردد و تحلیل و ازان مشکل گردد و لیکن این قوی بود که با جذب استفراغ نباشد اما چون با
استفراغ باشد ازین ضرر بزرگتر آنکه عضو مجذب الیه ماده اندفاع داده و دیگر بسوی آن نباشد و هر آنکه جذب عانت بر حصول آن نماید ششم آنکه عضو مجذب بسوی
آن ماده منفع شده منجی طبیعی برای او نباشد یا احداث خروج برای او ازان ممکن نبود و هر آنکه اگر خروج طبیعی برای او باشد یا احداث خروج بران ممکن بود مثل
فصد خروج از ازان اولی است و اما معرفت قوت عضو و انتفاع ازان از سه طریق بود و توام عضو و انیز درین باب مفضل است و عمدت در همه مراعات حال
عموم ضرر و عدم ازان متعال بود و عضو است پس اگر عضو ذکی الحس عصبی باشد او را دل و برای منافی بسیار بود و او را قوی که تیره الحناقات برای طبیعت معلوم اند
و بدان الم بسیار یا بدین ضرر عام تحلیل ارواح گردد و اگر عضو شریف باشد ضرر ازان بیشتر بود و اگر رئیس باشد ضرر ازان هر دو زیاد تر بود و بطریق اول مراعات
ریاست و بدیث است پس هر عضو که مبدأ و رئیس باشد بران تعظم اما بر او قوی حتی الامکان نمایند تا بدن را ضرر عام نگردد و بنا بر بدن اعضا بر سه
مبادی قوای ضروری و حیات و کثرت منافات دای قوی آنرا و از لک از دماغ و جگر آنچه احتیاج استفراغ آن بود و از آنرا که دفع خارج میکنند و اخراج شدید
البدنه نمایند که این بسیار مضر بود بلکه قاتل بنا بر اختلاط مواد صالحه بفاسد و بسبب کثرت خروج ارواح بدن در استفراغ و دفعه و چون مراعات مضر است
مواد جگر و دماغ واجب شد پس قلب بطریق اولی بود و ایضا تیرید شد و بنمایند تا اطفای حرارت غریزی لازم نشود و این عام است در اعضا لیکن ضرر در
اعضای رئیس بیشتر بود و هر آنکه مبادی ارواح اند چون با و یو بحمل در جگر بنمایند از او قوی قایلند خوشبو بنا بر حفظ قوت خالی گذارند تا با حجت قبض ازان
از تحلیل مغرطه کند و حجت خوشبو تقویت فرج آن نماید و همچنین در ریه و شرباب برای کبد و اولی اعضا باین مراعات قلب است پس دماغ پس کبد
و طریق دوم مراعات فعل مشترک بر عضو است هر آنکه اگر فعل آن عضو مشترک عام جمیع بدن باشد و اگر چه رئیس نبود مثل معده و ریه و حجاب غایت قوت
اولا بست و دند و حجابات با ضعف معده آب سرد شد و یا البرودت نمیدر بند تا ضعف آن زیاده نگردد و بجا آنکه استعمال مرخیات صحن بر اعضا بر سه
و آنچه در شرفت قریب آنهاست از اعضا شریفه خطر شد و ریه حیات دارد و هر آنکه دای هر منی عضو را معرض انصباب مواد میکند و جسم را ضعیف ارواح او را
معرض تحلیل فعل او را ضعیف و میا بفضوت و قبول مرض نمیکرد و در طریق سو هم مراعات نکات حسن و کمال آنست پس در عضای ذکی الحس عصبی و حجت
که از استعمال دویج روی الکفیت سمیه و لذامه و موز و پسته و جوعات و غیره احتراز نمایند تا قوت آنها بنا بر شدت تصور آنها بنافی بسبب کای حس تحلیل نگردد
و او را که از استعمال آنها اجتناب کنند سه قسم است یکی محاللات مثل ماشا و مازیون و مانند آن بنا بر اضعاف آنها تحلیل ارواح و قدم میرات بالقوه مثل
افیون و امثال آن بنا بر اضعاف آن ارواح را و اطفای آن حرارت غریزی رسوم آنچه کیفیات مخالف طبیعت عضو آنرا بود مثل زنگار و سفیدان مسوخه
و مانند آن بنا بر منافات آنها با مزج اعضا و ابطال قوای آنها تعلیم تا اینجا اقسام قانون نموده که بر علاج بدو شیخ رئیس بیان نموده تمام شد و سوا یزین
قوانین دیگر نیست که احتیاج بسوی آنها نیز می افتد چنانچه اول اختیار جوهر در دست مثلا او را قوی قلب که جوهر آنها شد و لایحه بجهت روح باید و چون نوا
در تعیل فرج مساوی باشند جوهر یکی ازان هر دو ملایم بدن باشد و جوهر دیگر منافی بدن پس استعمال ملایم اونی است و دوم اختیار حجت استعمال
دو چنانچه او را قوی قریح که افضل استعمال و بطریق حقه است و او را قوی فنیان که افضل استعمال و نوشیدن است و این جز آنست که نفوذ او بسوی معض از قوی
طریق باید سو هم اختیار جوهر را بر بعضی و بر بعضی که افضل استعمال آنها بطریق لغوات بود مثل او را قوی عینه و بعضی دیگر است که افضل استعمال آنها بطریق شرباب

و بعد است که یکی از آن هود غالب نشود پس اگر طبیعت غالب شود و اقدام بر علاج با وجود جبل مرض منع کنند و اگر مرض غالب گردد و علامات او
لا محال ظاهر شود بگذشتن طبیعت نیز اگر چه حضرت مگر ضریب این کمتر از ضرر گذر بر جبل بود و حضرت در اقدام مرض و ظهور آن اکثری است چه بسیار باشد که
موت قبل ظهور علامات مشخصه مرض عارض شود پس معالجه علاجات ضعیف خالی از کمالات بدیهه است که انفع خانی چنانچه اگر در ذات مجزبه ذات الهیه
اشتباه افتد بشریت غائب غیو فرام کنند و اگر در تب عطفی اشکال گردد و ندانند که این جنبی است یا صفر ادوی یا غیر آن کنجین و شربت بود و چند بر آنکه
نفع این جز در جمیع موارد است اما برای عوارض و امانا بر بار بتلطیف و تقطیع قانون چون مرض غیر حارث از وجع با وجع جمع شود و یکی از آن بر وجه
دیگر نباشد مثل مد با صدام و یا مرضی که سبب وجع باشد با وجع جمع گردد مثل غشی حارث از قولنج یا غیر آن با قولنج و یا مرض موجب وجع با وجع جمع شود
مثل اورام موجب وجع مثل ضرب و سقط باید که ابتدا بتسکین وجع کنند و اگر وجع محلل ارواح است و قوت ضعیف کند پس بدین مرض وفا کنند و ضعف
عضو است پس ابتدا مرض اشتداد نماید و مرض مستولی شود و ایضا وجع جذاب و است بوضع خود بسبب تسکین و پس این مرض زیاد کند یا مرض دیگر
پیدا نماید و ایضا طبیعت بسبب اشتغال و وجع تدبیر مرض مهول کند پس مرض مستولی گردد و چون این حال یا در طلق وجع بتجدید حاجت افتد باید
که از مثل خشخاش تجاوز کنند که این با وجود تخیر ملون و ماکول است و شیئی ملون و طویل الضریب باشد بسبب اعتقاد بودن طبیعت با صلاح و دفع حضرت
او و حضرت های مخدرات از تخلیض خون و وجع و غیر اینها ظاهر است مگر آنکه وجع بر تیره رسد که از آن خون هلاکت بود پس برین هنگام تجاوز بقوتی از آن مثل
افیون جائز بود قانون هرگاه بشارت حسن عضو اید یا نباشد باید که غذای صاحب و بغذا نیکه سخت مغلاظ خون باشد مثل جراثیم سازد و در وقت شد
حسن عضو بهتر است که موجب مرض میگردد و چنانچه گاهی تصاعد بخور از معدنه و غیره بسوی سر احساس میشود و وسوسه سوختن و دوی وطنین غیره
عارض میگردد و غذای غلیظ خون غلیظ پیدا کند پس روح متولد از آن غلیظ قلیل الاستعداد بهر ارکان باشد و از تخلیض خون و وجع به تیره گاهی
میباشد چنان مزاج از شهری او ضرر یابد اما اگر خون تیره نباشد تنها صاحب و بیبر دات مثل کابو و مانند آن سازند قانون بدانکه از معالجات حیدر
استعانت و تقویات قوای نفسانی و حیوانی است مثل تفریح و ریاضت لقای کسی که بدان انس باشد و ملازمت شخصی که از آن سرور یابد و گاهی ملازمت
محققین و کسی که از آن شرم نماید تا بر منخ او از اشای حضرت که از اطلب کند و بران صبر نماید و از حرکات کثیر مسخر میگرداند و نافع کند و پوشیده نیست که هر چه
از نفس بدن منقل میگرداند آنچه یکدیگر عارض شود چه میگویم که هرگاه بر بدن خلط سوداوی غالب شود برای نفس ضعف و توحش و فکر فاسد عارض میگردد
و چون خون تریق صاف غالب گردد و نفس را سرور پیدا میشود و لذت چون نفس را غصب بسیار شود بدن را غلبه صفر او و خوف مزاج عارض میگردد
چون غم کثرت نماید بدن را غلبه سودا و میس مزاج او عارض میشود بلکه گاهی مزاج و طوبات بحالت محمود و یا مذموم و فتنه تحیل میگردد و از این قبیل است
آنچه در بعضی هنگام دیدن محبوب و یکبارگی صحت می یابد و هرگاه تاثیر او نفسانی در بدن باین وجه باشد پس این علاج روحانی بالضرورت نافع باشد
و قریب این نوع از معالجات انتقال مرض از شهری بشهر دیگر است و از جو اهو و انتقال از جهت طبیعت دیگر و تحلیف هیات و حرکات که بدن
استوای عضو از طبیعت روی یا تغییر مزاج روی کرده میشود و هرگاه از انتقال لمبگای مرض تصور شفا در آن می نماید و آنرا نفع میکند و اگر چه هر چه
هر دو بلد مختلف باشد و ایضا انتقال بسوی بلد اگر چه آنرا امر ساده تصور گردد و بدان از او متکرر کرده اند که در ارواح خلاصی یابد تا اثر در افشای قوتها
قوی گردد و همچنین روحی که تراز بمبادل تاثیر قوی باشد با وجود تصور مرض همان شفا و ایضا هرگاه سبب ض حرارت باشد نقل مرض از هوا جای
یا مسکن جای یا فصل حار بسوی خنک آنرا از مرض یا تخفیف در آن می نماید و مثال انتقال از جهت طبیعت نیست که مثلاً صاحب چه بر طبیعتی باشد که
آنرا احتیاج به فصل خاص که او است لازم بود چون وضع بسوی طبیعتی که بریم از آن جدا شود و تغییر گرداند آنرا نفع بخشد و مثال مختلف است
مثل مختلف طفل اول است بنظر قوی تیره بسوی چیزی مثل آینه و غیره و مثل مختلف صاحب لغوه از نظر و تیره چیزی که این دعا بسوی مختلف شود
وجه و عین دی نماید و گاهی بلا مختلف معالجات دیگر اصلاحی خود میکنند و مثال حرکاتی که با وی تغییر مزاج گردد حرکات اهل سیه حضرت است

قانون از قوانین انچه حفظ واجب بود نیست که معالجات قویه و دفعول قویه از سهال قوی و دفع و شکافن و قی کردن درگاه و سایر اما ممکن بود ترک نمایند تا قوت را با جماع امور خارج از اعتدال که آن مرض علاج قوی و افراط کیفیت فصل است ضعیف نگه دارند هر آنکه قوت درگاه ضعیف میگردد و دین هرگاه که بدوای قوی علاج کنند گاهی بسقوط قوت نموده گردد و در هر ما و ادعای غلیظه میشود و دای قوی چون ممکن بدفع آن نباشد متوجه بسوی مرض رقیق گردد و در صریح عظیم از آن حاصل شود و همچنین داغ و شکاف در گرمی و سردی قوی به بر صحت یا بد و مراد معالجات قویه همین امور مندرج طبیعت محل ارواح است نه مطلق معالجات قویه چه استعمال شای قوی البرز دل شیر و تخم خرفه و کاسنی و غیره بپزند و هست درگاه را محمود بود و تدبیر قوی و غیره مثل استعمال کونی و فلانی و غیره در سر مانع باشد قانون امور که در علاج او احتیاج بنظر دقیق بود نیست که در یک مرض دستخاف مقصود جمیع شغل مثلا مرض مستحق تیرید باشد و سبب استحق تسخین بود و مثل تب که مقتضی تبرید است برای طغیانی حرارت او و سده که سبب تب باشد مقتضی تسخین است بنا بر تقطیع او یا بعکس این باشد چنانچه هرگاه قلب و معده هر دو حار باشد و از آن هر دو بخار بسیار بسوی سر صعود کند و منعقد شده ماده زکام و فوazel گردد پس سبب مستحی تبرید باشد یعنی تبرید قلب و معده و مرض یعنی زکام منزله است مدعی تسخین بود و تبرید تحلیل داده او و کدک آنکه مرض و مرض جمیع شوند و مرض مستحق تسخین باشد و مرض او مستحق تبرید بود مثل تولنج و وجع او که داده تولنج مقتضی تسخین و تقطیع است و شدت وجع او مقتضی تبرید و تخفیر و یا بعکس این باشد چنانچه در تب صفرا و یغشیه که در آن دست و پا سرد گردد و مرض مستحی تبرید بود و عرض یعنی سردی اطراف مستحی گذشتن آن و آب گرم بلکه الیمن بر و غنهای گرم پس دین صورتها طبیب محتاج بنظر دقیق است تا معلوم نماید که علاج اولی است یا ترک آن و با وجود علاج که از آن هر دو راه و دای مجاری است با وجود ماولیت او چگونه علاج و رعایت خدی باید کرد قانون هر استلا و نه سو مزاج را علاج با الفنداز است و مزاج و مقابله کرده نمیشود بلکه بسیار باشد که مسخ تبرید یعنی تصرف در امور ضروریه کفایت امر مهم از آن هر دو می نماید مثلا در استلا اقلیل طعام و در سو مزاج مثلا از ترک چیز گرم آنرا زیاده کند و استعمال شربه و اغذیه معتدله فایده قانون هرگاه چند ارض شخص و اوج جمیع شوند طبیب را واجب است که بجای هر چه می ابتدا کند که بدان یکی از این سه خواص مخصوص باشد یکی آنکه مرض دوم بدون صحت آن زائل نشود مثل دم و در صرحون هر دو مجتمع شوند باید که اول علاج و درم نماید تا سو مزاج که همراه است زائل گردد و ممکن نیست که قرح با وجود سو مزاج صحت یابد هر آنکه اغذای ملحم متهم میگردد و با وجود سو مزاج صاحب رحم التام منع شود بنابر آنکه طبیعت را از اصلاح غذا و فعل او مانع بود و ورم آنکه یک مرض سبب مرض دوم باشد مثل آنکه هرگاه سده و تب حارض شود باید که اول اما بخار سده کنند بعد علاج تب نمایند و از تب خوف نکنند اگر در تقطیع سده بسوی چیز دیگر در آن قدری تسخین باشد حاجت افتد بهر آنکه سده و بخار از سبب تب است لیکن آن نیز مرض فی نفسه است پس سر او از آنست که اول علاج سده نمایند پس علاج تب و سده مانع از تقطیع و تبرید و عین خلط خوب است فلند از اول تب بدون زوال سده منتفع است و تب غشی مختلف می باشد بحسب ماده بهر آنکه ماده مثلا گاهی بلغمی و گاهی صفراوی بود و علاج تب بلغمی محصور بر مضاد مرض تنها نیست بلکه برین و بر مضاد سبب و نیز در صفراوی مرض که آن جمی است و سبب که آن صفرا است درین امر مطابق اند که آن هر دو حار اند و رفع آنها بدوای بار و جو بخلاف بلغمی که علاج در آن گاهی بحسب تب باشد و گاهی بحسب ماده مرض که آن بلغم است و کدک سده موجب تب که علاج در آن مختلف می باشد پس اعتبار تب بمبررات باید و باعتبار سده بمضحات نه مبررات بهر آنکه مضحات تب فائده میکند باز از آن سده را و اما مبررات سده را رفع نمیکند بلکه در آن و در عفونت بلع تب می افزاید و معالجه و بلغمی قرحه بمضحات کنند و از تب خوف نکنند بهر آنکه حال است که تب زائل شود و سبب او باقی باشد و علاج سبب و تخفیف است و آن مضرب است بهر آنکه تخفیف و رحمت تب در اوست آن می افزاید سو هم آنکه یکی از آن هر دو شدید الا اتمام باشد یعنی حار تر بود و منتهای آن قریب تر بود و خوف اتلاف در آن بیشتر باشد چنانچه هرگاه سو ناخس و فایده جمیع شود علاج سو ناخس تطهیه و فصد کنند و بلغمی القحات نمایند بهر آنکه تب مرض حار است و فایده مرض فرمن که درین خود سده و فوazel خلط خاف نیست و چنانچه سده هرگاه مقدار آن تب باشد معالجه تب مشغول شوند و تقدیم این بر علاج سده است تا بهر آنست که آن حار است

و چون هر کس را بگذارد و در دسترس افتاد و مثل خفقان ضعیف جگر چون هر دو مجتمع شوند پس از رویه میفرماید نافع خفقان مضطرب جگر اندک سبب غلظت و خفگی خود و در کینه چسبید و در مجاری آن هنگام مودر خود با دست و در ضعف و ازیت او میفرماید و در مثل این صورت باید که طیب رعایت اهم در معالجه نماید و جان را برنگرداند و نیز اجمال نکند قانون چون مرض عرض مجتمع گردد و بلع مرض ابتدا کنند که عرض تبعیت آن زائل گردد و گمراهی عرض غالب شدید انکسایت باشد و از آن خوف کنند که قوت تحلیل و ضعیف کند درین مرتبه معالجه این مشغول شوند و اگر چه در مرض بغیر از مثل غشی چون مقدار تب باشد که در مثل این وقت محتاج به دادن دمای مقوی و فریاد مثل خف و امثال آن از سختی می شود که درین هنگام قصد عرض کنند و بر مرض القات نمایند چنانچه مخدرات در قویع شدید الوجد چون معصب شود برای تسکین عرض که آن وجع است بخور دهند و اگر چه این مضرت بنفس قویع که آن مرض است سبب تبرید مخدرات موجب زیادت سبب و همچنین گاهی تاخیر قصد واجب بسبب ضعف معده یا اسهال متقدم یا غشیان فی الحال میکنند بنا بر آنکه ضعف معده و ضعف اسهال متقدم از قصد مضاعف شوند و گاهی در آن تاخیر نمیکند و قصد می نمایند و قصد سبب یعنی خون با ستیفای میکنند چنانچه در مرض تشنج امثال قی قصد اخراج همه خلطی نمایند بلکه چیزی از آن میگذرانند که حرکت تشنجی آنرا تحلیل کند و بر آنکه طوبات غریزی تحلیل نگردد و نوع آن یعنی تشنج میسی که از آن شدید الخطرست حاصل نشود قانون بقول سیحی آنچه علاج کرده میشود از ابدان آن احوال مرض است نه اعراض که لاحق اول گردد و هر آنکه احوال اعضای بدن چون کمای بیغی جاری باشد افعال و نیز بر مجاری طبعی جاری خواهد بود و هر گاه بغیر از این یعنی جاری بود احوال و بخلاف این خواهد بود زیرا که احوال طبعی از اعضا اسباب فعال است و نسبت حال بدن که آن مرض بود بسوی فعل که آن را آفت از آن رسد نسبت سبب بسوی آنست مگر فرق میان هر دو آنست که مرض نباشد مگر بافعالی که آنرا ضرر رسد و افعال که آنرا ضرر برسد نباشد الا با مرض اما سبب مرض نباشد مگر با مرض اما مرض گاهی باشد و سبب و زائل شده باشد و مانند ای باید که اعتنا بسبب مرض نمایند که بزوال و در مرض عرض زائل میگردد و اگر سبب موجود نباشد بر مرض اعتنا فرمایند که بزوال و مرض زائل شود و جائز نیست که عرض با وجود فقدان مرض موجود بود تا عنایت بر مرض بدون مرض کرده شود و گاهی در بعض اوقات اعتنا بر عرض کرده میشود بنا بر آنکه مرض بزوال و زائل خواهد شد بلکه بنا بر آنکه آنرا انکسایت در بدن چنان باشد که تا زوال مرض مصلحت ندهد یا مرض گیر پیدا کند پس عنایت بازاله مرض از وجهی و بعضی از وجه دیگر باشد و گاهی مرض ترک کرده میشود و صرف عنایت بسوی عرض میکنند اگر انکسایت عرض شدید تر باشد و گاهی در ازاله و قطع عایدت او چیز استعمال می نمایند که آن در مرض زیاد میکنند و این وقتی است که زیادت مرض سلیم تر از ترک عرض بر حالش بود پس قطع او نمایند تا از غلظت او دور گردد و بعد عود بر مرض نمایند و تلقای عملی که کرده باشند باید که در قانون بقول حکیم ممدوح معالجه امراض بفاعیل حقیقه که آن طبیعت مغیره مرض است تمام میشود و آنرا در اهم مجاهده با مرض است و مرض بدان سبب باقی نمی ماند که طبیعت مجاهده نمیکند و از ازاله و نیز خواهد بود بلکه طبیعت از آن عاجز میگردد و با وجود دوام مجاهده و دوا الا طبیعت است که بدان تقویت می یابد و اعانت و استعانت بدان میکنند و آنرا در ازاله مرض استعمال می نمایند و دوا بدین حسن استعمال و فائده نمیکند و طیب خادم است مثل معین طبیعت را که دوا و غیر آن از خارج خارج نکامین یعنی در وقت و مقدار قریب او پیرسانند بعد از حاضر میکنند آنچه منرا آید و تقویت بدان می یابد و حاضر میکنند آنرا آنچه استعانت بدان در دفع مرض نماید و لهذا طبیعت گاهی از ازاله امراض کثیر بدون دوا و طیب بمیالطوب و دوا بر ازاله مرض قادر نباشد هر گاه قوت ضعیف و طبیعت عاجز گردد و باید که در هر مرضی که اراده علاج آن باشد این اشیا طلب نمایند بعد از اقدام بر مباحثت علاج او کنند قانون بقراط گوید که طیب تا معرفت مرض تشخیص علت ثبوت نپذیرد و بعد از تحقیق بیماری که از امراض بعضی آن عاجز فرماید و اول مزاج مرض را در یاد نگاهداری و غذا نیک اندازد حال صحت بوی عادت کرده و آنچه از ریاضت و آسودگی بآن معتاد بوده و صنعت و بلاد و مولد و حال الدین می اندر صحت و تقم و مناسب ترین اشیا هر یکی را آب بوی بلاد خویش مجاورت آن چیزی است که بوی خوش گرفته باشد و از اینجا است که اهل بحر و مکان بطایع راه را هر گاه استعمال بر افشانند طبیعت و آبهای شیرین سبک باز آرد و لا محاله از تندرستی بیرون برده باشند و چون بخورون مایه و خرم و آشامیدن آبهای متغیر و بد بوی برگردانند یکی از اسباب ازاله مرض بوده باشد و در آنجا که مزاج بیمار در غایت

حرارت باشد بدین توی البرد علاج کنند و قلیل الحار و تری قلیل البرد و تری عکس هر دو را بالعکس چون یک ض بر طافه از مردم عام گردد و بر فساد مزاج و هوا آن موضع استدلان نموده خارج فضول از بدن و استعمال غذای جید و الکیوس و تبدیل هوا معالج نمایند و بیماری را بر جزو قویج هرگز نرسانند و اموریکه او را در غم و فرح موقوف اندازد و موقوف دارند و باو سختی و آزار خواب بیدار سازند و غضب نمایند و مگر مسبوتان را به رویای خانه بعد از مرض مبدل سازند و اگر بعضی از غذای مخالف را بخت آرزو کنند که اذنان بدیند و اگر دمای سودمند را که است کنند و موقوف دارند

علاج امراض تابع سوء مزاج

اگر بلا ماده باشد تبدیل مزاج نمایند فقط و اگر با ماده بود تنقیه کنند پس گاهی صحت تنقیه بغیر احتیاج بقدر دیگر کفایت کند اگر سوء مزاج از ان باقی نماند سبب تحمل مزاج صحیح سابق و گاهی تنقیه کفایت نکند اگر سوء مزاج بعد تنقیه و ممکن مزاج باقی ماند بلکه محتاج بسوی تبدیل مزاج بعد فراغ از تنقیه بود و این تقسیم علاج باعتبار بودن سوء مزاج سابق و مادی است و اما معالجات امراض سوء مزاج باعتبار حصول بالتمام یا به بر قسم است یکی آنکه سوء مزاج مستحکم یعنی حصول کامل باشد و علاجش بالصد علی الاطلاق است و این امدادات مطلقه نامند و مثال این معالجه عفونت تب ربع تبریق است و نوشیدن آب سرد و در تب غلبه خالص بهر تنقیه حرارت او و و هم آنکه در حد کون باشد یعنی چیزی حاصل شود و چیزی در سلک حصول باقی بود خواه حاصل کم باشد چنانچه در اوائل تیز در مرض یا اکثر بود چنانچه در اوائل و معالجات مادات بالصد است از برای آنچه حاصل شده مع تقدم با حفظ بنابر آنکه در سلک حصول است بهر منع سبب بقی مرض یا موجود باقی از ان از رو و دو مثال این تنقیه و ربع بخوبی و غلبه مستقیم است چون بدین منع ابتدای نوبت که واقع خواهد شد اراده کنند و هر واحد از مملو و تقدم با حفظ تنقیه و غیره را عام است و گاهی تدریجاً واحد میان هر دو جامع بود مثل قی بالغ متواتر و تب بلغمی که مستود عفونت او معده باشد سوء مزاج آنکه از او کون نماید و در علاج این منع سبب فقط احتیاج اقتد بهر آنکه هنوز حاصل نشده تا محتاج بقدر گردد و در این را تقدم با حفظ نامند و مثال این تنقیه مستقیم و ربع بسبب غلبه سوء مزاجی است و در حمی غلبه بسبب غلبه صفراست و بنیاد این نوع علامات و عادات شناخته میشود چنانچه هرگاه خون بواسیر نبند شود معلوم گردد که آن سبب ضعف جگر است و چنانچه هرگاه بعد از صدمه از سخفات معتاد باشد بعد حرارت هوا آنرا برسد یا سخن استعمال نمایند دریافت شود که آن سبب عارض گردد و چون بهر سبب شکل گردد که امی از امراض که آسب و حرارت است یا برودت است چنانچه تب بلغمی که گفته شد با تبی که مشتبه میگردد و چنانچه نزل و نزکام مشتبه میشود که آن از حرارت داغ است یا از کثرت بلغم و سردی مزاج و اراده کند که تجربه نماید تا سبب و ظاهر گردد پس تجربه بدوای مغرط که طبیعت نکند بهر آنکه طبیعت آن بطبیعت مرض اگر موافق افتد اعانت بالغ مرض نماید و شتر زیاده گردد و بعد تجربه نظر تمام نماید و بر تاثیر که بالمرض باشد ضرر نکند و بهر آنکه اگر گاهی حار بود و بالمرض تبریکند و بالعکس مثلاً هرگاه اینون استعمال نماید آن نزل را منع کند پس تعیین نکند که نزل از حرارت است سبب بار و بودن اینون چه باشد که منع آن بسبب بند کردن او حرارت را بود و بد آنکه مدت تبرید و تسخین برابر است چنانچه مزاج حار عارض از حرارت هوا که در مدت معین از آنرا و ممکن است همچنین مزاج بارد عارض از برودت هوا ممکن است از آنرا که درین مدت لیکن خطر و تبرید بیشتر است بهر آنکه حرارت درین طبیعت است و برودت منافعی آن دجیات خطر و ترطیب و تبیمس برابر است بهر آنکه خطر و ترطیب از اغمار حرارت غریزی و اطعمای آن بچنانست که در تبیمس از تخفیف ماده آن و انهای آن چون هر دو مغرط باشند لیکن مدت ترطیب طول است یعنی پدید آوردن رطوبت در بدن خشک محتاج به مدت و دلا تر است از مدت احداث جفاف در بدن طرب این سبب کثرت درد و محلات بخت حفظ هر واحد از رطوبت و دیوست بقوییت سباب و دیگر در و تبدیل بقوییت سباب ضدان میشود و حرارت قوی میگردد و با سباب که در طریات مذکور است ایضا بمنشآت که آن نقص فضول است و استلا و قتیق سد است بعد از آنچه حفظ او نماید رطوبت محتاج است بهر آنکه اگر آن رطوبت ناقص شود حرارت ضعیف گردد و بسبب نقصان ماده آن اگر زیاده شود حرارت بانها و احتیاج ضعیف گردد و برودت قوی می شود بقوییت اسباب او و بخت حرارت سبب کثرت رطوبت و با سبابیکه تحلیل رطوبت افزا کند و آن دیوست بالذات و حرارت بالمرض یعنی بواسطه دیوست است و معالجه فرط حرارت ناشی از سد و قتیق سد و نماید و باید که از تبرید مغرط احتیاج نکند تا تجربه سد و نیز فرایه سبب تبخیر

۱. پس سوء مزاج چار زیاد کند بسبب زیادتی سبب او که آن سده است و چون ماده سده تخمر شود و احوال آن را قوی گردد و بلکه باید که در این سده
 نمایند پس اولاً معالج بدوای جانی کنند و اگر جانی مبر و مثل ما الشیء و آب کاسنی کفایت کند بهتر است و اگر لکین کافی نباشد معالج معتدل نمایند و اگر لکین
 هم کفایت نکند معالج نمایند بدینچه حرارت لطیف در آن باشد و از آن خوف نکنند که نفع تفتیح آنچه در آن است لطیف بود و تیرید بیشتر از ضرر ترسین و
 سهل التلطیف بعد تفتیح است بهر آنکه نفع کند از جهت که تفتیح سده موجب حرارت نماید پس تیرید مزاج بازالا غلبه سخونت کند و اما تسخین با وجوه پس
 تفتیح او یعنی از ازالای آن سهل بود بعد تفتیح یعنی بعد از الای سبب سوء مزاج حار و گاهی غلط تفتیح اگر مبر و دات با فراط استعمال کنند منع نفعی اخلاط حار نکند بسبب
 تکثیف و اجماد او و اگر چه بعضی معصر ابطال این ای اند و فکر میکنند که تفتیح قوی قوت را ساقط کند لایسما آنچه بمرض ضعیف شده باشد و اگر چه تفتیح قوی
 یعنی تیرید غلط اصلاح داده بسیار میکند مگر آن گاهی از پس آن امر من دیگر پیدا میشود و از سوء مزاج بار و ساقط و یا با مواد مضاد مزاج مواد که اصلاح جان کرده باشد
 و اما تسخین مزاج بار و معصب است چون مستحکم شود بهر آنکه مزاج بار و مستحکم قوت را بسیار ضعیف کند پس بدینچه سخن بسبب منتفع نگردد و در ابتدا یعنی قبل
 رسوخ بنایت سهل است بسبب اجماع و حرارت یعنی حرارت خرنبری و حرارت تدبیر محلول بر دفع برودت درین هنگام که قوت بسیار ضعیف نشده
 و با کمال تسخین بود و در ابتدا سهل تر از تیرید و در ابتدا است لیکن تیرید و در ابتدا اگر چه معصب بود و سهل تر تسخین است بهر آنکه برودت بالغه آن موت غریزی را تیرید و
 و بدانند که تیرید گاهی مقدار کمی بیش از حد و گاهی کم از حد و در حال باشد اما اول حیوان بود که چون سوء مزاج از حرارت و طوبت باشد تیرید باید که با تیرید و قوی دوم
 مثل آنکه چون سوء مزاج با حرارت و یوست بود و قوی مثل آنکه چون سوء مزاج با حرارت تنها بود و یوست و طوبت با اعتدال باشد و یوست شود الا ثبات برای
 برودتی است که حادث شده و ترطیب شدید بجلب ز برای برودت تخم شده است معنی آن نیست که بدن چون بار و باشد تیرید بسیار و شدید الا ثبات برای
 برودت او بود و چون رطب باشد ترطیب و شدید بجلب برای او بود و اما اول بهر آنکه تیرید مقتضی ثبات است و اما ثانی بهر آنکه طوبت بسبب ثبات مثل سنگ
 برای حرارت است پس شدید الا طفا از برای او باشد لازم بود که شدید بجلب برای برودت باشد و در تیرید جیس اسباب حرارت همین شوند چون
 افراط کنند بسبب کثرت تحلیل در ترطیب جمیع اسباب برودت اعانت کنند چون افراط نمایند بنا بر قلت تحلیل بسبب ضعف حرارت غریزی و اینها
 کثرت منع آنها و اولاً تحلیل در ترطیب چیزی مثل سکون و تمام و دهم ضعیف قلیل الکث و آیزن نیست و شراب شراب مزنج در ترطیب قوی است
 و بدانکه چون شیخ محتاج بسوی جبر و ترطیب بسبب رطوبت و سخونت و شس گردد آنرا تیرید و طوبی که در او بسوی اعتدال نماید کفایت کند
 بلکه آنچه مجاز آن باشد بسوی مزاج بار و رطب و که آنرا واقع شده چه آن مزاج اگر چه عرضی است لیکن آن برای او مثل طبعی است و درین هنگام باید
 که در بسوی آن کرده شود و واجب است که بدانند بسیار باشد که در تبدیل مزاج حاجت به تعادل چیزی که مقوی آن مزاج باشد مخلوط بدوای مضاد
 آن افتد مثل آنکه در تبدیل مزاج بار و استعمال سرکه با او و بهر سخته عضو حاجت آید تا قوت سرکه در آن غوص کند بهر آنکه سرکه منفذ قوی در اعضا است
 و او بهر سخته را بسوی آن عضو رساند و مثل آنکه حاجت افتد با استعمال زعفران در او و بهر سخته قلب و اگر چه زعفران در درجه دوم حار است لیکن
 حاجت دایمی با استعمال او باین او و برای پرمایند باینها بسوی قلب است و همچنین کثرت نیست که دوی قوی تاثیر باشد در تغییر مزاج مگر آن
 بسبب لطافت خود و لمبت نکند تا آنکه فعل خود بکند پس محتاج با خلط چیزی کثیف و حامس خود باشد اگر چه آن چیز موجب ضد فعل او بود و مثل آنکه
 بر دهن بلسان موم و غیر آن مخلوط میسازند تا معصب آن بر عضو درت فعل او. این نماید و در آنجا که تسخین بدن بسبب عت مشکور باشد از استعمال او و به
 حلقه یا به چاره نباشد و اگر مصلحتی کم کرد و او بهر حار و رطب مناسب است بهر سخته از ادمان استعمال او و بهر غذای حاره و بار و بهر تیرید بود چه
 مداومت آشیای گرم بزودی بدن را بیکاد و حرارت غریزی را با التباب آرد و مورت غشی و پاکت گردد و ملازمت اغذیه و او و بهر بار و حرارت غریزی
 را فرموده اند و بدن هر است که در تماطل ساز و جو امان و محمودان را با او و بهر قوی انحرار چون تریاق کبیر استعمال آن و شش و کھول و هر دین
 را با او و بهر بالغ البرودت چون کافور و مثل آن هرگز علاج نخرانند

قوانین استقراغ مواد

چنانکه انسان محتاج به استقراغ صنایع است که سبب کثرت اجتماع فضل و جود آن است هرگاه قرب لایق او از اعتدال و بعد از خارج غذای او از آن واجب میماند که غذای او با فضیلتات مختلفه منضم شود و در هر جنس از آن فضل جدا گردد تا آنرا استعداد مقرر بعد از خوری برای بودن و جود بدن او داخل شود و قیاسات نباتات و سایر موجودات که در آنست که گاهی طبیعت و در استقراغ بعضی فضل بسوی همین محتاج نمیشد چنانچه در دفع او فضل متوالی در رفع را بسیار حال صحت باشد همیشه در گاهی محتاج میگردد بسوی همین و عام است که آن همین و عام باشد یا حرکت یا اگر سنگی و مانند آن این وقتی باشد که طبیعت از وضع اغنیف گردد یا از جهت میل فضل از انداختن بسبب غم آن چنانچه غایب بسیار باشد و درین وقت انقباض بر تعذیل تمام او باید کرد و بعد از دفع آن که بعد از آن خود برین طبیعت مندرج گردد و در آن جهت ضعف طبیعت از وضع و اگر چه عصیان مانده نباشد و درین هنگام باید که تقویت طبیعت نمایند تا بر وضع قبلی آن قادر گردد و با تغییر آن فضل چنانچه او در وضع بر سطح افعال کند و تعفن گردد و پس طبیعت آن را دفع کند و یا عادت یا مورخ فضل مثل ادره و غیره و طبیعت و عقیده و موقود و در و امثال آن خواهد این طبیعت را قهر کند یا نه و او بیک اعتبار آنما قبل شروع در استقراغ واجب است تا صاحب حکم در استقراغ بدان شناخته شود و هر است و لکن امتداد قوت و مزاج و اعراض و ملایم و دردی و سخته و سن و فصل و حال و هوای طوره و عادت استقراغ و صناعیت بود پس اگر درین ضد جهت و در آن مقتضی استقراغ باشد از استقراغ منع کنند اما امتداد اگر در بدن نباشد خلا و در آن مانع استقراغ است و اگر امتدادی اخلاط در زوای آنها بر تناسب طبیعی در این استقراغ خون کنند و اگر غلبه یک خلط در این استقراغ آن خلط غالب نموج آن نمایند و اما قوت اگر ضعیف باشد از استقراغ منع کنند تا ضعف معطر گردد و در مرض مستولی شود و تبدیل مزاج او بدینچه مضاد او باشد باید کرد و بعد حصول قوت استقراغ نمایند که اگر که ضرر در آن استقراغ شد و تر از ضرر ضعف باشد و او را به علاج یا بسیار بود و خوف ضعف کنند و درین وضع قوت حس و حرکت است چنانچه بیشتر شریخ را و او را در عمل سهولت و غشی بعد فصد و مسهل عارض شود و ظاهر است که حس و حرکت طبل را بسیار ضعیف میشود و در غشی این شش و غشی سریع الزوال است پس بعد بر و با جایی ندر آن که مر خطیر باشد اگر واقع شود و درین وضع جمع قوتها بود پس در هر دو صورت استقراغ اختیار نمایند و در آن ضعف قوتها کنند و اگر قوت قوی باشد و احتیاج احوالی فصد بود قوت در آن کنند و اگر متوسط در ضعف و قوت باشد استقراغ متوسط نمایند و اما علاج اگر جاریس یا بار در طب عدم مزاج است یعنی بسیار بار یا بار یا پس یا ضعیف بود منع کنند از استقراغ بهر آنکه با هر واحد از اینها طویات غذایی کم باشد و استقراغ و در تعقیل آن بفرایند و اگر مزاج حار و یا باشد در آن جهت سختی خصوصاً اگر رطوبت وافر تر بود و مزاج حار و تر باشد تا تولید برای خون و طویات دیگر است لایس اگر از سن او تجاوز کرده باشد پس بهرگاه فضل و طویات از بدن او کم کنند و او بسوی اعتدال سرعت ممکن بود و اما اعراض ملایم و دردی پس ملایم مثل آنکه هر که اراده احوال صنایع کنند آنرا پیش از آن احوال صنایع یا طبیعی عارض نشده باشد چه احوال بر احوال خط و در و لیکن گاهی بسوی احوال بطریق عصر یا از لاق و یا سهولت مضطر گردند چون مانده مشرب فاکس و غصو باشد یا غفل و اما محتسب بود و آخر عرض دی مثل استعداد در پ و شش مانع از استقراغ است بهر آنکه استقراغ در وقت لذت و در شش می افتد و اما مسخه پس افرط لا غریب تخلص آنرا منع کند بجهت خون از تخلص قوت و قلت و طوبت و لهذا در تدبیر ضعیف نیست که صفرا و در او بسیار باشد عوارث و در آن استقراغ و جهت و از غذای که خون حید اهل بیروت و رطوبت پیدا کنند بجز آنند که گاهی ازین مزاج خلط او احوال یا بهرگاه مزاج خلط منفی از استقراغ است و گاهی قوی گردد و نحو یک عمل استقراغات شود و در آنکه بر استقراغ انسانی که عادت او کم خوردن طعام باشد تا از استقراغ او رستگاری بود اما اقدام نمایند و در بعضی خط نیز مانع استقراغ است بخون امتیلائی برودت اگر نرمی از کثرت شحم و همین باشد و یا بخون منقطع شحم عروق را و اطباء آنرا بعد از طویات و اختناق حرارت یا عصر فضل بسوی احوال اگر سمن از کثرت شحم باشد و اما حسن قاصر تمام شود و مجاد و بعد از قبول هر دو منع استقراغ کند و مراد کمال نشود آنست که در آن زیادت در بدن ظهور میکند و استقراغ بنا بر بدن ضعیف نمیشد و طویات از بدن منصرف نمائید و هر قدر که قصور از تمام نشود بیشتر استقراغ کرده باشد و در ذوال سبب قلت طویات و حرارت و غلبه بیس برودت و دلان سن استقراغ آنرا مانده کند و اما حاصل

اگر بسیار گرم باشد و با شعله آتش متفرغ بود و هر آنکه در وقت بسیار گرم بطوبات تحلیل پذیرد و اوج قوی طبیعت گردد و در بسیار رطوبات
جمله تحلیل مقدار بود و در ریح و خفیت بدن خفالت متفرغات و تناول در وقت قوی نماید از آنچه در شام و صبح تحلیل آن نمیشود و از متفرغ منفرط تحلیل
حکایت کنند مخصوصا حال شدت حرارت تا اعراض سیه پیدانند و متفرغ خون کشید و در شام و صبح میگرد و در بدین افعال طب ازان
خفیت میشود و اگر آنکه بدن بهر حال تحمل متفرغ در بر زیاد میباشد از آنچه در بر بود و اما حال هوای بلطین بلطین بسیار حار متفرغ و اوج بود و اگر
تحلیل اوج و ضعف قوتها می نماید و اکثر سهلات حار اند و اجتماع و حرارت غیر تحمل بود و اینها قوت دران طبیعت سخی باشد و متفرغ تحلیل اوج
قوی است و اینها حرارت خارجی جذب ماده بسوی خارج کند و در جذب آن بسوی داخل نماید پس مجاز قوی یافت و عمل و باطل که در دو بلطه شالی
بسیار بار و اینها منقذ از آنکه بهر آنکه سام دران متکاتف بود و اما خلاصه استقصی و اما عادت استفرغ پس قلت عادت از ان منع کند و بدن بنابر عادت بود و
طبیعت او بدفع رطوبات بدن و از جهات دیگر باشد و اینها چون معتاد بدان نباشد گاهی غشیان و غشی افتد و هر آنکه این امر خلاف عادت بود و اما
صناعت پس اگر کثیر استفرغ مثل خدمت حمام و محالیت باشد از ان منع کند و باجمعه هر صنعت متعب منع از متفرغ نماید و هر آنکه مقتضی خلعت
رطوبات بود و باید بداند که در استفرغ رعایت این را در غیر مقصود باشد یکی استفرغ چیزی که استفرغ او واجب بود و تا تقیید بدن از ان که شود و اما محال عقاب او
راحت حاصل شود بسبب زغال موزی و دفع چیزی که نقل بر طبیعت آرد و اگر آنکه عقب و اندکی اوعیه بسبب مردود و اوج عارض گردد و تا نوران حرارت
یا همی بود بسبب اندفاع رطوبات غامره آن سیم چون استفرغ از او بار در طب کنند و سیم چون باد و یخ حاره نمایند و تشنگی حادث شود و در این هنگام از سر
آب سرد منع کنند و یا مرض دیگر که در دو سه سال لازم بود مثل سحر سهال امعاء و تقریح او را در شانه بسبب مردود و خطه حار و صفراوی بران زد و در هر گاه چیزی از این
بعد متفرغ اتفاق افتد گمان نباید کرد که این متفرغ نافع و صواب نباشد چه آن اگر چه نافع باشد نفع او را در ابتدای حال بعد متفرغ بنا بر عرض خواص مذکور
محسوس نشود بلکه گاهی فی الحال قبل احساس راحتی بر این عرض گردد و بعد چون عارض نوال پذیرد و راحت تابع متفرغ محسوس شود و در این هنگام نافع استفرغ
ظاهر گردد و در هر رعایت جهت میل و نمایند تا از ان جهت استفرغ آن کرده شود و هر آنکه این سهل تر باشد و طبیعت را کلفت کتر آرد چنانچه اگر مرض اقلیان
باشد و ولالت بر میل ماده بسوی فوق نماید پس ماده و باقی اخراج نمایند و اگر مضمون باشد بر میلان ماده بسوی فعل ولالت کند باسهال خارج نمایند و تقریط گوید که
علاج ماده مضمون غره و علاج ماده مضمون بقی و علاج ماده امعاء و تقریح و علاج ماده عروق و تقریح و علاج در جلد و عروق نمایند و این بهر آنست که طبیعت بدین است
و غایت امر طبیعت آنست که اقتدای آن نماید پس هر گاه طبیعت ماده جمع کند و بهر اندفاع بخیر سیلان آن نماید پس مخالفت فعل او کند و این وقتی است که از
خالص فعل طبیعت باشد غیر از آنکه از مبتلای مرض باشد مثل تیره صفرا بسوی و باغ و جمیع صفراوی که درین هنگام مثل حمله بسوی فعل ناکراند
و تقویت و باغ نماید تا خلاصه عقل عارض نگردد و در نزل چون میل بر تیره بسوی چنین مثل تسبیط و تعطیس متوجه گردد بر رعایت ریه بنابر شرافت آن موصوم رعایت
عضو مخ از جانب میل چیزی که متفرغ او واجب بود مثل باسلیق همین برای امر من جگر نه قیال همین بهر آنکه این هر دو اگر چه در اتصال حکم مشترک اند لیکن باسلیق
قریب تر از جگر است و باسلیق امیر مزاجی جگر نیست پس اگر در مثل این خطا کنند و اخراج ماده از غیر او نمایند گاهی خطر آرد و هر آنکه فیکه ماده مرض نیست خارج شود
و قوتها بدن ضعیف گردد پس مرض ستولی شود و ماده مرض بلا دفع حرکت کند و در حجب است که عضو مخ خمیس تر از متفرغ عنه باشد تا ماده بسوی شرف
میل نکند و اینها واجب است که مخج الطبیعی باشد مثل اعضای بول برای حدی که در امعاء برای تغییر او گاهی عضو که از ان مواد دفع کنند عضوی باشد که از غیر
از طریق آن واجب بود لیکن اگر مرضی باشد که از ان خوف از مر و اخلاط بران کرده شود مثل اسهال یا مقعد که چون مواد مقصود تغییر کرد از ان منفع شود و با
سج یا مقعد قرح بود که از مر و طمان حار بران ضرر یا بدین سهال منع کنند و باسلیق را در اندین تا و بسوی غیر آن که او اوصوب باشد احتیاج افتد و مثلاً در صورت که
دفع مواد باقی غیر او را نمایند و گاهی بران عضو از غلیظ خلاط خون مرض کرده شود مثل آنکه از چشم بسوی حلق منفع شود که گاهی از ان خون خفالت بود پس
باید که بعد از چشم بسوی آن دفع کنند مثلاً از غره بلکه در مثل این فن نمایند و تقریق مواد کنند چیزی که جهت میان در شانه و چیزی که جهت سر در غریز باسهال

نگردد پس اگر مرض مزمن باشد اطباء بر وجوب انتظار رفع در آن اتفاق دارند و اگر عارض باشد بعمل جوارح متفرغ حال قبل از وقوع استقامت و استقامت در آن زمان
از دو طرف نیز اتفاق دارند و هیچ تقدیر چیزی که متفرغ آن کرده شود و در مازان آنست که تقدیر مشکل باشد و هرگز اگر آنرا نمی باشد و بسیار از آن قوت
ضعیف کند و این از نظر قوت و از نظر داده و از نظر دواعی مختلف بعد متفرغ حاصل شود و بدانند که متفرغ ماده و قطع آن از موضع اوج و در وجه بود
یکی جذب بسوی خلافت بعد در مجذب بطرف خلافت قریب بشدن اوقات جذب نیست که در بدن استقامت و در مازان متوجه بسوی جذب بسیار است
هر آنکه اگر در بدن استقامت و پس هرگاه جذب ماده از موضعی بسوی دیگر کنند و مجذب الیه بسیار با جمیع شود و او دیگر بسوی مجذب و جذب دیگر گردد
و معروض انصباب هوا شود و ماده جذب ظاهر شود و اگر مواد متوجه بطرف مجذب الیه باشد فائده جذب باقی نماند بلکه شریک ماده گردد و مثال استقامت در آن
قریب و بعد نیست که شلای در آن از اعلا در خون بسیار سیلان کند یا زنی را سیلان خون بواسطه فرط کندی پس طیب استقامت بسیار است
بسوی خلافت قریب کند و در صورت اما در اول بسوی بینی بر عاف آوردن واجب بود و مثالی بسوی هم باید از حیض اگر ماده جذب کثیر
خلافت بعد نماید متفرغ خون در اول عروق و مواضع سفلی بدن کند و در مثالی از عروق و مواضع اعلی بدن نماید خلافت بعد متوجه و در قطر نشاید
بلکه در قطر واحد که آن قطر بعد تر بودی باید هر آنکه اکثر مشارکات اعضای قطر واحد بود و می تواند در قطر پس هرگاه ماده و اعلی از زمین باشد جذب
اسافل زیاده را نکند بلکه بعد در قطر بود بلکه با بسوی اسافل از زمین غلبه نمایند و آن واجب ترست هر آنکه میل به بسوی اسافل بود و بعد در قطر
واحد بعد باشد و یا بسوی اسافل از ملک و نیز که بعد در قطر اقرب باشد و اگر بعد بعد ننگب از ننگب بود بعد از آن باشد و این کثیر بعد مخالف بعد است
پس آنچه بعد و کثیر ازین قدر باشد آن در مخالف قریب داخل است و جابجاست متفرغ از آن آن متفرغ از مخالف قریب تجاوز کند چنانچه بعد از او
و جذب در موضع حاجم برقره و متفرغ و او منصب بسوی چشم جابجاست و حال و مثل حال هر دو جانب سر در قریب نباشد پس هرگاه ماده در زمین اس باشد
اما بسوی اسافل کنند و بسوی بسیار اس هر آنکه بعد میان زمین اس بسیار را و آنست پس جذب بسوی خلافت بعد نباشد بلکه درین هنگام در
استفرغ از مخالف قریب داخل بود و چون اراده جذب ماده بسوی بعد کنند او را تسکین بجمع مضمی که بدان ماده باشد یا دیگر تا فراموشی جذب
گردد و هر آنکه وجع جذاب است پس میان دو جذب مقادیر واقع شود و چون خلط مجذب اطاعت جذب نکند تا بعضی را اراده جذب بسوی آن
باشد برسد و جذب آن سختی نکند چنانچه اگر حرکت و در و ترقی کند و منجذب شود و سرین المیل بسوی موضع وجع گردد و گاهی جذب مواد غیر متفرغ
آن کفایت کند اگر غرض منع توجه مواد بسوی عضو وای متفرغ آن باشد پس نفس جذب منع توجه او بسوی عضو کند و اگر چه آنرا خارج کند و از آن بدون
استفرغ غرض حاصل شود و در صورت بر شستن بعضی اعضا مقابل با کشیدن شاخهای بلا شری یا بنادان او در محوره مثل خرد و سداب و صمغ آن
در اسن و قلع طار و غیره و با محله آنچه موم بود اقتصاد کنند هر آنکه جمع شود از حرارت می نماید و حرارت جذاب است و بدانکه سهل ترین مواد بهر متفرغ
بعد مواد یک و در معده باشد آنست که در عروق بود و بنا بر سهولت وصول شود و بسوی آن و بر سهولت خروج مواد از آن بعد از آن آنچه در اعضا بناد
احتیاج در هر دو امر مذکور بسوی او در عروق غلبه و حاجت بسوی دمای قویتر از آن و اخراج مواد مفاصل صعب است بنا بر بود و غلط و شجر و قلت انصاف
افواه عروق بدان معذک در متفرغ آن لابد است با وی از خرمی غیر آن هر آنکه چون دو مواد بعد عاصی را درین کند مواد طبعی که در راه او واقع است
با وی مندرج گردد و ضرر از دفع مواد که دفع او واجب بنظر ظاهر است و کسی که از بدن او اخلاط و رطوبات با استفرغ صنایع اخراج نمایند بدن او احتیاج
بغلیظ رطوبات باشد واجب است که ببارت بسوی تبادل افدیه بسیار دعام کند هر آنکه طبیعت بنا بر اشتیاق خود بسوی غذا بسبب قلیت
رطوبات جذب غذای غیر منضم نماید چه غذای کثیر برای انضمام محتاج به مدت طویل است و غذا غذای خام پس قبل از انضمام بسوی عروق مجذب
گردد و آن فساد آور و این حکم در متفرغ طبیعی نیز جاری است بلکه اگر چیزی مثل ضعف حاصل از استفرغ بالذات غذا یا بجهت کثیف غیر کثیر غذا واجب کند
ناید که اندک و بیشتر چنانچه طبیعت در آن کمابیشی تصرف نماید و در بدن یک منضم داخل شود و اسن از ضرر آن گردد و تقدیر متفرغ خاص است

برای مجموع اختلاط را که بسوی بعضی بیستی که میان آنها بدن است و استفراغ خاص خلط غیر خون که بعضی آن در کثرت زیاد شود و یا در کیفیت فاسد گردد و آن استفراغ غیر فصد است و هر استفراغ که افراط کند در اکثر پدید آید بنا بر کثرت حرکات ریح بسبب کثرت رطوبات منفعده احتداد دارد و بسبب قلت رطوبات و این حمی بوم بود بسبب تعلق آن ریح و بیشتر بسوی دق نمودی گردد خصوصاً اگر غلطی در علاج آن منع فدا واقع شود حتی که آن اجفان احتداد عارض گردد و کسی را که انقطاع استفراغ متعادل مرضی پدید آید پس معادوت آن استفراغ آنرا شفا دهد و اکثر بنا بر زوال سبب و در اکثر بهر آن گفته شد که اگر آن مرض ممکن شود و زوال سبب اول زائل گردد بلکه گاهی محتاج به تدبیر زائد شود مثلاً هر که انقطاع چوک گوش و مخاط بینی سرد حادث کند پس اگر آن هر دو وجود کنند سرد زان زائل شود و بداند که بقای بعضی ماده که احتیاج به استفراغ آن باشد و ضرر کمتر است از استقصا و استفراغ و بلوغ بدان تا آنکه قوت را ضعیف کند و هرگاه قوت ضعیف شود مدارک آن متعده گردد و گاهی بدق انجامد اگر منع غذا کنند و بقیه ماده را اکثر طبیعت بغیر دمای دیگر تحلیل کند و مادام که خلط از جنسی باشد که استفراغ او متعادل بود و بعضی احتمال آن کند پس خوف از افراط و استفراغ نگنجد که آن افراط نیست بلکه گاهی احتیاج افتد بسوی استفراغ تا آنکه بخشی انجامد چون اختلاط سیاه و سفید معده که متوجه بسوی بعضی مخافاتی باشد استفراغ گاهی کنند حتی که راه ماده برای اندفاع خالی شود و خلاصی حاصل گردد و چنانچه در تب سوختن فصد کنند تا آنکه بجز ششی رسد که کسی که قوت او غیر قوی بود و یا که اختلاط او رقیق باشد استفراغ او اندک اندک کند تا قوت او با استفراغ کثیر رفته ضعیف گردد و همچنین هرگاه ماده شدید الاذراق باشد یا اختلاط بخون باشد و هر دو صورت اگر چه قوت قوی باشد ممکن نیست که بیکه فصد استفراغ کنند بهر آنکه در صدمت اول در اکثر سبب فصد خلط متعلق نشود و اگر دو قوی باشد احتیاج بتکرار استفراغ و اندفاع اندک اندک و تضایق باقی بترقی افتد تا آنکه منفع گردد و در صورت ثانی طبیعت تمسک بدان بود بسبب شدت تمسک آن بخون و لذلک بدو استفراغ نگردد پس خلط شدید الاختلاط به سبب منفع نشود و تفریق در استفراغ واجب گردد و چنانچه در عرق النساء و رواج حاصل فرزند و در سرطان بسبب مایه تلخه آنها و در جرب فرمن و دملهای فرمن بسبب شدت اختلاط ماده آنها بخون و بداند که فرق میان اسهال دق و فصد در اخراج ماده نیست که اسهال جذب مواد از فوق میگذرد بهر آنکه رطوبات ثقیل طبیعی خود از احوالی بسوی جهت جذب مسهل میل می نماید و قلع از تحت میگذرد بنا بر غلبه قوت ادویه مسهل پس اکثر مواد بنا بر ثقل خود برای انجذاب بسوی احوالی مجیب نمیداشد و آن مناسب برای هر دو جذب مخالف و موافق است یعنی بنا بر جذب مواد بسوی خلاف جهت میل و چنانچه هرگاه مواد در اسافل باشد مناسب جذب مخالف است و بنا بر جذب مواد بسوی حتی که ماده بسوی آن میل است چنانچه هرگاه در احوالی باشد مناسب جذب موافق است و ایضا بعد استفراغ مواد بغیر آنکه او را میل به جهت از هر دو جهت علو و سفلی باشد مناسب است چنانچه او برای دفع مواد او جاع و در فرزند مناسب بود پس هرگاه مواد مستقره از تحت باشد یعنی در اسافل که آن مخالف جهت جذب مسهل است مسهل از جذب کند بلا قلع بسوی خلاف جهت میل او باین طور که مثلاً اگر ماده دیره و دق باشد آنرا بسوی جگر مائل سازد پس جذب از تحت باشد بعد از آن بسوی معاف و قلع آن نیز کند بدون جذب بسوی خلاف جهت میل و چنانچه هرگاه در غیر عروق باشد مثل مفصل نانو مثلاً پس جذب از اسافل نباشد بلکه مخالف و این بهر قوت قوه جاذبه بود و قی جذب و قلع بعکس مسهل کند یعنی جذب از تحت و قلع از فوق نماید و لکن چه قلع این از فوق اندک بود و خلط فصد مختلف باشد یعنی گاهی از فوق جذب کند و از تحت قلع نماید و گاهی از تحت جذب کند و از فوق قلع نماید بحسب موضع که از آن خون گرفته شود و قلیل ترین مردم از روی حاجت بسوی استفراغ کسی است که حیثاً و جید المضم باشد بهر آنکه از مفول غذای آن شئی مستند باقی نمی ماند تا محتاج بسوی استفراغ باشد بنا بر قلت رطوبات در آن و ایضا صاحبان بلاد حاره قلیل حاجت بسوی استفراغ باشد بسبب کثرت تحلل در ابدان ایشان اکنون بدانکه طریق مسهل و فصد و حجامت در لزوم و مفصل مستفاد در کتب طب است و در این ملاحظه نمایند و در اینجا جذبی از حال آنها که اکثر بکار یا در نظری آید در امراض دوی بهتر تنقیه فصد یا حجامت یا از لوبکار بر بند و حجامت قبل از دوسالگی و بعد از شصت سالگی بدانداشته اند و در لزوم این اعتبار است لیکن در هند صبیان را بعد از چهل روز

از قول را سالن لومیکند؛ چنانچه زلوان حجامت قوی بود و قصد بعد از دوازده ساعته نزدیکی بعد از چهار ده سالگی تا آخر عمر جائز است و حجامت در تاریخ شانزدهم
و هفتم ماه بهتر بود و قصد و تفتی که تر ناقص النور باشد مناسب بود اگر ضرورت باشد در هر حال هر وقت قصد حجامت بکار برند مگر در روز و زمان کنند
و حامله و حائضه و توانجی و غیره و الاغریباً راضی نهند کسی که در قصد غشی کند پیش از قصد تی یا دیگر در صفراوی فراج را پیش از قصد شربت یا تدبیر غشی
را کلفتد و برای به مناسب بود و یا حکم نصبر بر نهاده کنند که این تدبیر هم غشی نیکند و قصد سر رفتن خون از ناف و گردن میکنند و باسلیق از ماتحت کردن
و هفت اندام از تمام بدن جل الذراع حکم سرد دارد و الباطنی حکم باسلیق و اسیر است مثل جگر راجع پاره ارض طحال را با نع بود و باید که بعد از قصد سه مرتبه دست
در آب گرم دارند و قصد عرق النساء است و الی و عرق النساء و فقرس و قصد ساخن از برای اورا حیض و منافع عرق النساء از برای امالک ماده باطل و قصد
که در باطن گوزانوست و او را حیض نام ارض مقعد از صافن قوی تر بود و قصد چهار رک برای قلع و قمع و شور و جهن و قصد رنگ زیر زبان که در باطن قون
ست برای خناق و اورام و زهر کن کنند و حجامت عقیده از نفس منکوین و ضرر آن باعضای رئیه نیز رسد و جوهر ربع را کم استفراغ میکند و حجامت برای
خلیفه یعنی قائم مقام صافن بود و حجامت بر زقره یعنی مخاک پس سر خطه مکمل است و حجامت مابین تقنین خلیفه باسلیق است و حجامت بی شرط برای جگر
از جهت بخت و دیگر برای تحلیل ریح و تسکین درد نیز نافع بود و او رویه معدله خون که در حالت جوش خون عفونت آن بجار آید مثل کاسنی و کا هو کشنه
و گل شیخ و آب لیمو و کنبجین شربت عناب و شربت صندل شربت گذرومانند آنست هر چه سر خشک باشد و آنجا که بسبب ایفن صفرا
در خون رقت شود و علامات صفرا شک بود و کوفت در بالای خون باشد سهل صفرا دهند و خصوص ملیده زرد و شربت عناب و آب مدیج آب کاشنی
مروق مفید بود و اگر از آن میفتن بطوبت بلغمی خون قیق گردد و آثار غلبه بلغم نیز باشد در یک خون غیری زند سهل بلغم و بعد از مخصوص ملیده کالی
و محففات بطوبت مثل بالنگو و ریجان و پر سیاوشان و مانند آن هر چه خشک مال بگیریم باشد مناسب بود و مالیدن بدن و ریاضت نسب و اگر
خون غلیظ گردد و لطافات مثل سکنجین آب آلوآب بادیان دشانه هر چند این اگر آثار سودا یا خنده شود و رنگ رخ مال بسیار باشد مسهل سودا
و اگر غلط خون از آمیختن بلغم غلیظ بود و آثار بلغم نیز یافته شود و مسهل بلغم دهند و برای تقطیع بلغم ترشیا نسب و در امراض صفراوی بهترین
روز این منضج بارود هند عناب الشعلب کل نبشته کل سرخ تخم خطمی شاهتره کاسنی نیمکوفته هر یک هفت ماشه کل نیلوفر پنج ماشه عناب کو بخارا هر یک
پنج دانه شب دباب گرم تر کنند صباح مالیده صاف نموده کلفتند یا خمیره نبشته دو توله در ان مالیده باز صاف نموده بخورند و جای که تب شدید باشد
احتیاج منضج نمیشود و در ایام مسهل مغز فلوس نهفت توله ترنجبین ترهندی کلفتند هر یک چهار توله شیر مرغ را دم نجی از در منضج افزوده تنقیه کنند و در
مسهل باردوست و اگر در رو مسهل تشنگی شود عرق عناب الشعلب عرق کاسنی اندک اندک بنوشند و غذا وقت دوپهر آشجو وقت سهپهر کچوری مونگ لایم
بخورند و مسهل متواتر دهند بلکه در میان هر دو روز تبرید لعاب بمالدند سه ماشه و شربت بخشه دو توله سپول شش ماشه باشند و دهند و اگر این مسهل متواتر
باز همان وقت مغز فلوس کلفتد ترنجبین ترهندی در عرقیات مالیده صاف نموده شیر مرغ را دم بالا ای آن ریخته بخورند و اگر مسهل عمل نکند از عرقیات
نیمکرم و شیا فات اعانت کنند و یا شربت ورد و دیگر چار توله در اب سرد و آمیخته بنوشاند و از ترنجبین دوم درم صابون خطمی تک طعام از هر یک یک درهم
شکر سرخ و نیم درم بدستور تعارف شیات ساخته بردارند و بروز خوردن این سهل خواب نشاید کرد و کسی را که در مسهل عادت تی باشد پیش از
سهل بدو روزتی کند تا معده پاک شود و روز سهیل اول اندکی مقویات معده مانند شربت انار تناول کند و او رویه معدله صفا مثل لعاب سپول و بعد از
و شیر تخم خرفه و شیر تخم کاسنی و شیر تخم خیارین مست و هر چه بار و طب باشد و نفوع کشنیز بانبات نافع و صندل سفید بگلاد سووه مسکن حرارت شدید
ست و آب کاسنی سبز مروق بانبات یا ترشی آیمینه اثر تمام دارد و در تصفیة خون نیز میجدیل خصوصاً چون درمان از خرفه و خیارین و تخم کا هو شیر و کشند
و کا نور بقدر وجه حرارت عظیم نشانند و جموضات بجماء محل صفراست و از ادویه که بقصر طباشیر و کا نور و شربت آلود نبشته و نیلوفر و غیره است و در
امراض بلغمی به تنقیه این منضج گرم منج کاسنی منج بادیان منج کر فس منج اوخر با دیان هر واحد نیمکوفته پر سیاوشان هر یک هفت ماشه اصل السوس

مقتضی نمیکند فسخ باشد موی منقی نه و آنه انجیر زردیخ عدد وسطه و دوس هفت باشد شب در آب تر کنند و صبح جوشانید صاف نموده گلشنه حسل چار تولد در آن
 مالیده باوصاف کرده بدهند تا هفت روز و بعد تر بدینجا بچون خراشیده پنج باشد غار یقین باشد شای کی کیتو در منضج افزوده مغز فلوس هفت تولد
 شکر سرخ چار تولد مع گلشنه مالیده صاف نموده روغن بید انجیر کیتو له داخل کرده تنقیه کنند و این سبک گرم است و بجای آب عرق بادیان میگردم بدهند
 و اگر سبک عمل نکند صطکی رومی سه باشد ساییده شکر سفید سادی آیمتیه همراه عرق مذکور یا آب نمیکردم بخوراند و بخار سرد و سبک و وقت دو بهر آب بخنی شود
 و وقت سه بهر کچوری موشه بدهند و روز دوم سبک گلشنه دو تولد در عرق بادیان شش هفت تولد مالیده صاف نموده تخم ریحان چهار باشد اضافه نموده بخور
 و اگر وادان حب ایاج منظور باشد بعد از سبک باز روز سه روز منضج مایه منضج گرم نموده کیتو له حب مذکور روغن بادام یا روغن گاو چرب کرده بودنی افزوده
 پیچیده چهار گری شب باقی مانده همراه آب گرم فروزند و بر آن خواب کنند و وقت صبح منضج گرم که در آن اجزای سبک گرم سواهی مغز فلوس هفت بچون
 باشد بنوشند بجای آب و غذا آنچه در روز سبک مذکور میدهند بدهند و روز دوم بدستور گلشنه و عرق بادیان و تخم ریحان بخورند و باز بدستور حب دهند و بعد
 سه سبک یک سبک گرم مع مغز فلوس روغن بید انجیر بدهند و بعد از سبک پیش از آنکه در عمل شروع کنند خواب کردن عین عمل است بشرطیکه سبک قوی بود
 و الا بمطالع مضطرب عمل بود و بعد از شروع در عمل هرگز خواب نشاید کرد خواه سبک قوی بود خواه ضعیف و آردویه معدنه باغم سطل و دیان آیسون اصل السوا
 برنجاسف موی منقی قاقازیره و اچینی سبک الطیب است و مانند آن هر چه گرم و خشک باشد و تخم کشوث در انجیر کیتو له در عرق باشد مخصوص است
 و هر گاه باغم عفونت پذیرد و یاتپ باشد و دای بسیار حارند و دای و دوی صفر احسب حاجت با آردویه باغم آمیزند و آزاد و یکم که معدله باغم چون فلا سفید
 و مسجون سیر و دار المسک حار و جوارش جالینوس است بشرطیکه تب نباشد و اگر یاتپ بود قرص گل و قرص غاف با کنگبین بزود معتدل حار و گلشنه
 و شربت بزودی معتدل و حار دهند و آن منضج و سبک گرم نیز آردویه شدید و حرارت موقوف نمایند و مثل نقشه و خطمی و شکامی و باداد و افرازند و بجای
 روغن بید انجیر شیر و مغز بادام یا روغن آن داخل کنند و در اراض سودای بهر تنقیه اول این منضج سودا دهند و پستان یازده دانه غناب پنج دانه
 گاوزبان باد نیجوبیه اصل السوس هر یک چهار باشد بر سیادشان پنج باشد بادیان شاه تره وسطه و دوس هر یک هفت باشد جوشانید بدستور گلشنه یا شکر
 دو تولد داخل کرده بنوشانند و روز دوم که از احتراق خلطی حار شود بعضی از علامات آن خلط که از احتراق آن سودا حادث شده نیز باشد پس در منضج و سبک
 آن آردویه مخصوصه آن خلط نیز باید آیمتیه شلا در سودای دوی و صفر دوی آردویه دوی یا آردویه منضج صفر افزایند و اگر بدت و حرارت احتراق زیاد باشد
 منضج مایه صرف از منضج صفر نمایند پس هر گاه نبض عریض ملائم شود و قاعده کرد و غلیظ گردد و رنگ آن از سفیدی سیاهی زند تصب از زیره و خود
 بسفایح فستقی هر یک هفت باشد فستقین بلبلجات ثلثه از هر یک شش باشد شای کی فستقونی پاره صرسته هر یک نه باشد غار یقین ده باشد و سبک بار
 زیاده نموده تنقیه کنند و در سودای صفر دوی تبرید و تسکین یاده باید نمود و اگر بعد و سبک تنقیه بحسب فستقون بطریق حب ایاج کنند انسب بود و در
 امراض سودای فیما بین هر سبک استعجال مضجات مناسب و در سودای دوی و فیما بین آلوجا رینج دانه گل گاوزبان پنج باشد گل سرخ تخم کاسنی نیم کوفته
 تخم خطمی پنج کاسنی پنج بادیان هر یک هفت باشد موی منقی نه و آنه انجیر زردیخ عدد در منضج سودا افزوده منضج دهند پس هر گاه مایه منضج یا در روز سبک
 سطلج فستقی فستقون و پاره کتال سبک تصب از زیره بلبلجات غار یقین تر بد و صوف برگ سنا مغز فلوس روغن بادام یا شیر و مغز بادام اضافه
 کرده سبک دهند و چون مایه غلیظ محتاج منضج زیاده می باشد باید که در انشای مسلمات مضجات دهند و بعد اگر تنقیه بحسب فستقون کنند اولی بود و یا
 مسلمات تبرید از آنکه مربی و لعاب گاوزبان و شربت انار و تخم ریحان دهند و بعد مسلمات استعجال با کنگبین نیز در امراض سودای معمول است و بعد از
 که قیقات هر خلط در علاجات امراض جزیه سطور گردد و وقت تی کردن شکم و چشم را ببنزند و بعد از تی منضجه آب گرم کنند و در منضج دوی را با آب
 سرخ شوند و در حار مزاج بهر تقویت معده کنگبین با کلاب بدهند و در بار و مزاج اندکی صطکی سوده و گلشنه آیمتیه بخوراند و در کتب مسلمات
 ترکیب مطلوب سبک است و امراض گرم از سبک بار و در امراض سرد از سبک گرم حقه کنند و بلبلجات را در حقه داخل کنند و مقدار آب از یاده اند و شل

رطل نباشد و خلطت و رقت معتدل باشد و هنگام اعتدال نمیکند و بعد از سردی و تب و عمل آرد و سر را خوبه را چوب کنند و پیش از رختن سبزه آب بکشند
و در غنمای مناسبه خفته نمایند و یا از آب و نمک فقط آفتابیه علاج امراض ترکیب و تفرق اتصال در عیالجات امراض غریبه مذکور را خواهد کرد که از علاج کلی جزئی
اورام در جهت اورام و شوره مسطور گردد و همچنین گوید که اصناف امراض بسیارست و در واحد را از آن معلوم بندان کرده شود مثلاً صاحب امراض مزاجی بسیار
گفته که مزاج آنها متضاد مزاجات امراض بود مثل بار و سحر و عاریه بار و طب یا بس و یا بس بر طب و همچنین بر کیفیات مرکبه و معلوم امراض اعضا
اگرچه یعنی امراض ترکیب با اصناف و هیات آن نمایند مثلاً علاج زیادت بقص نقصان زیادت خشونت ببلاست و بلاست بخشونت و سعال و تفرق اتصال
نیز بندان کنند و آن جمع کردن است آنرا که متفرق شده و حفظ آنچه جمع کرده تا آنکه متصل شود و ایضا حفظ از آنچه در متفرق را شای غریب اقتضای متصل
نخواهد شد حفظ مزاج آن عضو بطبیعت و الا لا متصل نخواهد شد.

امراض اسن معنی بیماریهای سر

پیدا آنکه مراد از سر در کتب طبیه سر مصطلح است الا طب است و آن مافوق چینین است نه از سر عند عرف عالم که آن عبارت از لقون کلاه است
و شیخ الزینب میفرماید که عرض از سر داغ و مجلبه است و لهذا امراض بی میان امراض مختص بعضی اجزای سر مثل کسر عظم طمراض سر و غیره و فرج
عارضه جلبر سر و غیر آن در اینجا نشانه و اجزای راس مصطلح شعر و جلده و غشای سحاق و استخوان قحف و در و استخوان جمجمه و استخوان پیشانی و استخوان اوخمر
سر و غشای غلیظه و غشای رقیق و مخ مغزی و جهر داغ و آورده و شریان و رواح و بطون نشو و شکله و دوده و غده صنوبری و بکره و معصره و قلع و استخوان قاعده
داغ و غیر آنست و اعصاب و نخاع مثل فرج است و جمله امراض راس و اعصاب استی و شش است یعنی صداع و تشنجه و تشنجه و عصبانیه و حس و قفل راس و سر
و عظامش و اورام خارج راس و اجتماع الماء فی الراس و سبات سهری و سبات و سبات و سبات و اختلاط ذین و دهنیان و رگوت و حرق و الیغیر و لی و جنون
و تشنجه و سرد و دوار و میهنج و کابوس و صرع و سکت و جمود و استرخا و فاج و لقوه و تشنجه و لذاز و تمرد و ورشته و آرقاد و خدر و اختلاج و جالینوس تقسیم
این امراض بر پنج گونه کرده اول امراضی که بسبب ورم و تفرق اتصال در جواب یا در نفس داغ یا در هر دو افتد مثل قرانیتس و لینه غرض سبات سهری و دم
امراضی که بسبب اجتماع اخلاط در یک سو دایه یا بخار روی در داغ باشد همچون بالینولیا و مانیا و قطرب و نسیان و لاهت و سبات سهری و سبات سهری که سبب
اجتماع اخلاط در یک یغیه و سبب ویت داغ بود مانند کابوس و صرع و سکت و چهارم امراضی که سبب آن اجتماع رطوبات فضلیه و رالات حسن و حرکت یعنی اعصاب
باشد چون فاج و لقوه و تشنجه و لذاز و ورشته و خدر و اختلاج و جمود و سبات سهری که سبب آن اجتماع اسباب مذکوره و غیر آن حادث میشود و بعلی سینا تقسیم امراض
در اینجا بدو نوع ساخته نوع اول امراض راس و داغ و آنرا چهار قسم بیان نموده یکی اجاع راس و آن شش مرض است یعنی از صداع تا نقل راس که مذکور شد و دوم
اورام راس و تفرق اتصال آن آن پنج مرض است یعنی از سهری تا سبات سهری و سوم امراضی که اکثر حضرت آنما در افعال حسن سیاست باشد و آن هشت مرض
است یعنی از سبات تا عشق چهارم امراضی که آفات آنما در افعال حرکت قوی بود و آن هفت مرض است یعنی از سرد رتا جمود نوع دوم امراض عصب
و آن ده مرض است یعنی از استرخا تا اختلاج و جمله امراض مذکوره درین کتاب حسب ترتیب و تقسیم شیخ مسطور گردد

قول کلی در امراض سر

از قانون و مشهور آن مستفاد میشود که داغ راض میشود و کل امراض محدود به کلی اذین انواع سوز و زجاجات سانی و مغز و کرب هشت گانه و دایه مغز
و مرکب است و دایه یا غیر زرات قوام بود مثل بخار و ریح و یا ذات قوام باشد مانند اخلاط اربعه و دایه و دایه یا نورم بود و دایه یا نورم باشد و نسبت
بسا اصناف امراض سوز و زجاجات امراض بطوبی یعنی رطب مائی در داغ بیشتر افتد چه در هر داغ بلکه در هر عضو در ابتدای خلقت رطوبت فضلیه محتاج
تنقیه در رحم بپاید و میباشند پس اگر پاک نشود و کارد شود و در اکثر امراض از آن رطوبت صبیان را صرع و قتال حادث شود و کل انواع سوز و زجاجات یا
در دم و داغ و دایه و روق و یا در مجب آن می افتد و ورم امراض ترکیب یا در مقدار مثل آنکه سر کوچک یا بزرگ از قدر واجب بود و یا در مقدار

آنکه شکل و اثر و جوی طبیعی متغیر باشد چنانچه مسطح و مربع و غیره و ازین آفت در افعال دماغی اختلال یا محامی و اوجیه او منفسد است چنانکه تر یا غریز یا باشد
 رسیده یا در بطن مقدم یا در بطن مؤخر یا در دو بطن با در هر سه بطن افتد و ناقص بود یا کامل یا سده و در او یکه یا در شش یا یک یا در منابت اعصاب آن افتد
 قیام یا طالت حجب دماغ متخلف گردد یا اختراق در حرم دماغ واقع شود موم امراض تفرق اتصال جهت انحلال فرد در نفس دماغ یا در شش یا در او در جمیع
 یا در قحف چهارم مرض مرکب یعنی اورام در نفس هر دماغ یا در غشای قیچی یا شحم یا شبکه یا غشای خارج او و کل اورام از ماده یکی از اخطاط طری یا بار داند اما
 در میک از ماده بار و بعضی بود شامل اورام طری باشد و ماده بار دساکن یعنی غیر عرقن و درامی که آنرا بار گویند پیدا کند اما حاصل مبداء مرض دماغ یا راجع با غشای بزرگ
 باشد گویند که از اتساع او بود و یا عارض ازین مرض باشد مثل قرص عارض از تفرق اتصال مثل امراض مرکب ازین امراض مغزیه هنگام حدوث او در احوال
 دماغ یا خاص بود یا مشارکت و گاهی در امراض مشارکی دماغ کار بزرگ گردد حتی که امراض خاص قتال شود و بیشتر چنان باشد که در امراض ذات حجب غشی
 بسوی دماغ مواد خنثی قتال مندرج شود و بسیار است که سکت قاتل السبب دیتی و غیره شود که از اینها

ذکر دلائل بر معرفت احوال دماغ

اموریکه از احوال دماغ شناخته میشود یا زده قسم است یکی احوال حسیه دوم احوال سیاسی که این هر دو از آثار دماغ اعنی تفکر و تدبر و تصور و قوت و فهم است
 و احلام مسموم افعال حرکتیه که آن از افعال توت محرکه اعضا توسط عضل است و غال خواب و بیداری چهارم احوال طبیعی از کیفیت فعل و مستغرق
 از دماغ در قوام و لون و طعم اعنی حرارت و لطوت و سردی و قنات و ادو کیمیت آن در کثرت و قلت و ادو یا احتباس آن مطلقاً و حال عرض صریح و خور
 و اورام بر جلده و حال شعرا کیمیت و کیفیت و لون و ادو غیر آن پنجم موافقت اجویه و اطو و انجای تدابیر و مخالفت اضر آنها بدماغ ششم مقدار در
 اعظم و صغر آن هفتم شکل راس از جودت و در ارات آن ششم ثقل راس و خفت آن و طس و ارجاع آن ششم احوال اعضا یکیکه مثل فوجیست مریض دماغ از انباشت
 و زبان و چهره و دندان و لثات و لوزین و گره و دماغ و اعصاب و هم حال قوی و احوال اعضای عصبانی مشارک دماغ مثل مده و در حرم مشابه یا از حرم مثل
 عضویکه دماغ مشارکت آن را میگیرد و در آن عضو که است و از آن آفت بسوی دماغ چگونه متادی میشود و بداند که ازین استدلالات گاه بر آفتی که آن حاضر است
 از احوال و بر آفتی که هنوز حاضر نشده و در زمانه مستقبل خواهد بود استدلال کرده میشود مثل آنکه از طول خران و دوجوم یعنی غشیت شدید رسکوت از کلام او شد
 غیظ بر بالینو یا مشرف و قطرب واقع عنقریب از غضب بوجه بر جد و ثصرع یا بالینو یا حاریا یا نیا و از ضحک بی سبب بر حق و رعوت استدلال
 کرده میشود و گاه بر امراضی مثل استدلالات از اورام و قرص عارض جلده راس بر بودن مواد در آن و اندفع آن است لال میکند اکنون کیفیت استدلال ازین دلائل
 مذکوره باحوال دماغ و تفصیل این وجه معده و سطور دیگر و دیگر پیش از آن استدلال کلی از احوال دماغ بقلمی آید و سپس تفصیل اتسام مزبوره ذکر یابد

استدلال کلی از افعال دماغ

اما دلالت ماخوذ از جنس فعل حسیه حرکتیه است که افعال قتی که سلیم باشند در ظاهر اعانت میکنند و دلالت بر سلامت دماغ و اگر افعال مؤت باشند دلالت
 می نمایند بر آفت آن و آفات افعال سه است که آن ضعف و تغییر و تشویش است پس بطالان و قول کلی در استدلال از افعال نیست که نقصان بطالان آنجا
 اگر بسبب امور مزاجیه و سده یا ناشی از نفوذ روح بود و بسبب بردت و غلظت روح از رطوبت و سده می باشد و از حرارت نمی باشد مگر هنگامی که عظیم شود و بجهت
 رسد که قوت ساقط گردد و اما تشویش و اینجی مناسب نیست گاه از حرارت و گاه از بیوست میباشد

استدلال از افعال نفسانی حسیه

گاه درین افعال آفت از قبیل بطالان یا ضعف یا تشویش داخل میشود و مثال این در حواس ابتدا مبر کرده میشود پس در بصیرت داخل شود آفت باطن طوی
 که یا باطل گردد و یا ضعیف و یا تشویش متغیر گردد و بران فعل از جوی طبیعی آن که تخمیل نماید چیزی را که در دماغ و جو در باشد مثلاً خیالات و الوان و شبه
 و شعله و دوخان و یا تخمیل کند شیئی موجود فی الخارج را بر خلاف آنکه در خارج است مانند آنکه تخمیل کند چیزی را که نیست یا بالعکس و مضطرب است و یا بالعکس

دلالت می نمایند بر آنکه در انحصار الخ زحرات یا بر پوست است و بحد مقوق قوت نرسیده

استدلال از افعال سپاسیه

و احلام از جمله سیاهیست قوت فم و حرس دلالت می نمایند بر قوت مزاج و باغ بتمامه و ضعف آن هر دو دال بر آنست تا آنکه ظاهر گردد که کدام
 یک از افعال دیگر اختلال یافته پس بعضی از آنها فساد قوت خیال و تصور و آفت آنست و این قوت اگر قویست اعانت نماید در دلالت بر صحت مقدم
 و باغ و این قوت قوی بود اگر انسان بالغ باشد بر جودت حفظ صور محسوسات مثل اشکال و نقوش و خلق و ذوات و هوات و نفحات و غیر اینها زیرا که بعضی مردم
 را درین باب قوت تامه بود و بعدیکه فاضل از هند سین نظر کند در شکل محطوط یک نظر و بدان ترسم گرم گردد و نفس آن صورت و حرور او و حکم نماید در آن مسئله
 جمله مستغنی باشد از معاودت نظر بسوی آن شکل همچنین است حال قوی بقیاس بسوی نفحات و حال قوی بقیاس بسوی مذرات و غیر اینها و باین باب
 متعلق است جودت معرفت نبض هر آنکه او محتاج است بسوی خیال قوی که ترسم گرم گردد و نفس قوی لموسات و چون درین قوت آفتی عارض گردد یا بطلان
 فعل پس درین صورت باقی نمی ماند در خیال صورت محسوس بعد زوال آن از نسبتی که میباشد میان آن و میان قوت حساسه حتی که احساس می نماید بر آن
 و یا ضعف و یا نقصان یا تغییر از مجرای طبیعی باین نوع که تخیل نماید چیزی را که در خارج موجود نیست پس ضعف او و تغییر او و بطلان فعل او در اکثر دلالت می نماید بر
 برودت یا یبوست در مقدم و باغ و یا طوبت در آن و برودت سبب بالذات است در طوبت و یبوست هر دو سبب بالعرض بحیث آنکه این هر دو جالب
 برودت اند و تغییر فعل آن تشویش آن بر زیادتی حرارت دلالت میکنند و این همه امور اکثریست نه کلی و بنا بر آنکه در قوای حساسه گفته شد گاهی می بین
 مردم صحیح العقل را عارض میگردد و بعدیکه معرفت ایشان با فنان جمیل و قبیح تمام و کلام ایشان با مردم صحیح میباشد لیکن تخیل می نمایند قوی را حاضر نزد
 خود که آن در خارج وجود ندارد و تخیل میکنند صدای طبل را و غیر اینها چنانچه جالینوس حکایت کرده که این مرض در فلس طیب راعارض گردید و بعضی
 از آنها فساد قوت تفکر و تخیل است یا بطلان فعل اینها و این را نو با تخیل می نامند و یا ضعف فعل آنها و این را حتم گویند و مبدا و آن هر دو برودت
 و سبب و باغ و یبوست و یا طوبت آنست و این اکثریست چنانچه در بطلان فعل خیال ضوافت آن گفته شد که بدون آن از برودت اکثریست
 و طوبت و یبوست سبب بالعرض اند و با تغییر تشویش آنها سببیکه فکر او میباشد و چیزی که حاصل ندارد و صواب می پذیرد و چیزی را که نمی انقیضت
 صواب نیست و این اختلاط عقل می نامند و این دلالت می نماید یا برورم و یا بر غلبه ماده صفر او یا بر غلبه ماده سبز او و این جنون سبعیست و اختلاط
 عقل او با شرارت و اذیت میباشد و یا بر ماده سودا و یا بر آنرا الفیو لیا می نامند و اختلاط او با سونطن با فکر بی حاصل بود و میل ازین خلق مذکوره
 بسوی جن جن دلالت قوی بر برودت می نماید و میل از آنها بسوی جرأت و غضب دال بر بر حرارت میباشد و گاهی این سبب مشارکت عضو دیگر میباشد
 و این همه بدلائل جزئی که بعد از این خواهد آمد شناخته میشود و با بجهل چون حرکت نمایند افکار حرکات بسیار پیشوش متغفن گردند و اینها حرارت خواهد بود
 و گاهی تشویش فکر در امراضی که ماده آنها بار دست نیز میباشد چون خالی از حرارت نبود سبب عفونت و تورم مثل اختلاط عقل حادث در لیس فم
 و بعضی از آنها آفت در قوت ذکر است یا آنکه ضعیف گردد و یا باطل چنانچه جالینوس حکایت نموده که و بانی در ناحیه حبش هر سید سبب قتال
 عظیم که در آنجا واقع شد و سکه آنرا سبب دهای متغفن بسیار که بعد جنگ باقی مانده بودند و بای شدید عارض شد و این و باد و بلایونان و
 و اهل آنرا سبب آن نسیانی واقع شد که ایشان نام خود و پدر خود را فراموش کردند و اکثر آنست که ضعف و مذکر سبب فساد و دروغ و باغ از برودت
 یا طوبت یا یبوست عارض میگردد و یا آنکه مشوش گردد و انسان بیاد آورد و چیزی را که پیشتر بیاد خود نگاه نداشته بود و این دلالت میکند بر سوء مزاج
 حار یا ماده بالی ماده و دلالت آن بر ماده یا بسا اولی است و هر واحد از اینها هنگامیست که سوء مزاج مغرط گردد و قوت ساقط نشود و قول محل برین
 آنست که بطلان این افعال گاه سبب غلبه برودت یا بر جرم و باغ میباشد یا نیکه استیلا یا بد رجوب و یا بر تجا و این او گاه برودت یا طوبت
 میباشد و گاه جلب یبوست میکنند و همچنین ضعف آن افعال و اما تغییر آن سبب درم یا سوء مزاج صفر او یا سوء مزاج یا حرارت مجر و از ماده بود

فانستالان را حلال حلالان بجهت کراهت که مضائقه شود و بسوی این موضع و بیان آن نموده شود پس کثرت دیدن اشپای نزد و غایب شدن
بر فلبه صغرا می کند و همچنین رویت اشپای دیگر مناسب مزاج و احتیاج بشمار آن نیست و احلام شمشه دالالت بر حرارت و میوه است می نماید و اینها مانند
بامراض حاده و مانعیم است و همچنین احلام غریبه نموده که یاد نماید و غرضش کند و اکثر بر عودت طبعی دلالت می کند

اشد لال زرافعال حکیم

و آنچه شیعیه بانهاست از خواب و بیداری آنرا دلائل و افتوا جنس افعال حرکیه یعنی متعلق بحركات پس بطالان وضعف آنها دلالت می نماید بر غلبه رطوبت فضلیه قیقه کثیره و در آلات آنها و در عضو که باشد بر آفت و در داغ و دال بود که اگر آنکه اخص آن چیزی است که عام در جمیع بدن باشد مانند سکنه و یا در یک شق مثل فالج و لقوه و استرخائی و بسااست که بطالان وضعف از حرارت و داغ یا میبوست و نفس آن یا حواریت و در چیزی از اعصاب نابتة اذن و میبوست آنها عارض میگردد ولیکن این بعد اراض کثیره و میباشد و بتدریج اندک اندک بطول زمان آنچه در عضو واحد است مانند استرخا و امثال آن پس گاهی آن بسبب امراض خاصه آن عضو میباشد و گاه از اندفاع فضول از داغ بسوی آن و اما تنزیل آن اگر دفته باشد نیز دلالت بر طبع مادی کند و اگر اندک اندک افتد بر میبوست ساذجی در آلات آن سوای داغ و آنچه مختص بدماغ است مانند تغییر حرکات مصروع بود بسبب صرع که آن تشنجی عام است و صرع نمیداشد که از رطوبت یعنی از ماده بهر آنکه دفته حادث میشود و یا بمشاکت عضو دیگر و دلالت می نماید بر سده غلیظه کامله و مانند رسته سر پس جمیع این امراض دلالت می نمایند بر غلبه ماده غلیظه بر آن جانب از داغ یعنی جانب بخور از آن و یا تضعیف و یا ببردن دست آن اگر حدش آن بعد اراض سابق بر آن و اندک اندک باشد و اما آنچه از رسته در اعضای و در تر از داغ باشد پس قول دلائل همانست که که مرر ذکر شد یعنی این آفات گاه اناسا بمختصه بعضو میباشد و این همه حرکات خارج از مجرای طبیعی اند الا ان انسان نشسته و چاکه حرکات باشد پس مزاج و داغ او در اصل خلقت جاری یا بس باشد و اگر امثل کسالت و سستی بود مزاج او بار و یا رطب باشد و اگر بادی مرضی باشد و حرکات او بسوی خلق و مضطرب باشد آن خارج بود و اگر آرام و سکون مائل بود و قوت او بسیار سقوط نیافته آن دال بر برودت است و از آنچه مناسبین باب است دلالت از حال او نموده است چنانکه خواب و اظم تابع مزاج رطب رخی یا بار و مجده حرکات قوای حسیه است یا بسبب شدت تحمل روح نفسانی بنا بر افراط حرکت و یا بسبب اندفاع قوی بسوی باطن برای مضم ماده و اندفاع روح نفسانی بالا اتباع بآن چنانچه بعد از طعام میباشد پس هر گاه که خواب بر مجرای طبیعی نباشد و تابع تعب و حرکت نبود و سبب آن رطوبت و یا مجبوست و اگر اسباب مجده واقع نشود و دلائل بر افراط برودت و دلالت نکنند سبب آن رطوبت است بحدی که هر رطوبتی موجب خواب نبود زیرا که مشائخ با وجود رطوبت مزاج بیداری ایشان الامحاله طول میکند و جالینوس گمان میکند که کسبش از کیفیت رطوبات بود و قیله ایشان است که آن بسبب پایداری داغ بخورانی آرد الا آنکه میبوست بر حال اعث بیداری است

ولائىل ماخوذ از افعال طبعى

از انچه مستفح میگردد و در آن شرکه میزد و از او رام و قروح که در جلد سر و گردن و حوالی آن ظاهر میشود و اما دلائل آن خود از جنس افعال طبیعی پس این افعال ظاهر میگردد و از مثل فضول یا بطریق انتفاض از اندفاع آن یا در کیفیت و کمیت آن یا با متناع آن اما انتفاض فضول یا غی یا از خشک میباشد یا از بینی یا از گوش یا با چیزی که ظاهر میگردد بر سر از قروح و شوره و او رام و یا از موهببت آنکه موی سر از فضول و غی میرود و بر دست لال کرده میشود و از موهبعت انبات یا بطریق و سائر آنچه از احوال آن در باب آن مذکور است اما طریقی است لال از انتفاضات فضول از مسالک مذکوره ذکر کرده میشود که این فضول اگر بسیار گردد و دلائل می نماید بکثرت مواد و بر قوت سببی که بحسب آن در عضو فضول زیاده میگردد و چنانچه از محسبات سبب و ملکیات معلوم شده و انچه دلائل میکند بر عدم ضعف قوت رافعه و اما وقتیکه با نماند از اندفاع و یا اگر گردد و با وجود آن ثقل و یا غریب از دفع و یا تعدد یا مضربان و یا دمار و خنین یافته شود دلائل میکند بر سرد و یا ضعف قوت رافعه و استلزام است لال کرده میشود و بر جنس ماده باور نموده که اگر لزوم و ضرورت و حراق و قلت ثقل و صرفت لون و چه

و عین باشد دلالت می نماید بر آنکه ماده صفراوی است و اگر ضرر بان قتل سرخی رنگ چهره چشم و انتفاخ همه سه دلالت میکند بر آنکه دمای است و اگر کسل و بلاوت با صامعیت رنگ آنها و آمدن خواب بنگلی عارض گردد دلالت می نماید بر آنکه غنی است اگر که دست لون و فساد فکر و قتل سر اندک و عدم استوای خواب و دیگر علامات همه سه دلالت میکند بر سرداویت و اگر چیزی از این علامات مذکور برای بر فرغ از مواد باطنین و دراز و انتقال جمیع دلالت می نماید بر آنکه ماده مولد روح و دفع و بخار است بسبب حدوث حرارت فاعله اندر آن و اما اگر احتباس فضول با خفت رس باشد دلالت میکند بر سرداویت علی الاطلاق و این باب مختص کمیت تقاض است و اما استلال اگر کیفیت ماده آنست که اگر مائل بر سردی و رقت و تلخی و دفع است دلالت می نماید بر صفراویت ماده و اگر مائل بر حرمت و جلاوت نم با سرخی چهره چشم و در و عروق و حرارت مجلس است دلالت بر دماییت میکند و مایل و جلاوت با عدم سایر علامات و یا بوقی بار و المجلس با حرارت دلالت می نماید بر بلغم که در آن حرارت فعل نموده و غده غلیظه بار و المجلس بلغم می دلالت میکند و این استدلال است از کیفیت متغیر در لون و طعم و مجلس و قوام آنست و اما از آنجه پس غرض از وحدت آن دلالت بر حرارت می نماید و عدم رانجه سیاست که دلالت میکند بر برودت و نیست دلالت این مانند دلالت اول بر حرارت و اما آنچه متعلق با شایست که ظاهر میگردد و بجلد سرد و آنچه قریب آنست از تزیج و شور و اورام پس را کثر دلالت می نماید بر غلبه مواد موجوده که طبیعت آنرا انتقاض و دفع نموده بر ظاهر جلد و دلالت نمیکند بر حال و داغ و در آن قوت لا واضح گردد و هنگام تری و اسباب و رام خار و بار و صلب و رخ و سرطان و قروح ساعیه ساکنه و غیره در رقاش دریافت گردد پس استدلال از آن بر حال رس شکل نبود و ایضا اسباب حدوث شمر وجودت و سبوط و دقت و غلظت و کثرت و قلت و سرعت شیب بطور آن سبب تشقق و مژگون شدن آن در ابواب مخصوصه خواهد آمد و کیفیت استدلال از شمر معلوم گردد

دلائل ماخوذ از موافقت و مخالفت و سرعت انفعالات و بطور آنها از این مع افقات مخالفات

اما علامات ماخوذ از جنس موافقت و مخالفت و سرعت انفعال و بطور آن پس موافقات و مخالفات خالی نیست از آنکه یا اعتبار کرد و دشمنی در محله که صاحب از صحت خود که بحسب آنست انکاری نکند و یا در حال خروج او از صحت و تغیر مزاج او از طبیعت پس موافق او در حال صحت او که بحسب آنست که شبیه بلج او باشد یعنی منحرف نگردد و مزاج را از حالت اصلی خود و صاحب آن در یاد آنرا مناسب صحت خود و مزاج او از این شناخته میشود و مخالف او در آن حال آنست که ضد مزاج او باشد و اما در حال خروج او از صحت او و تغیر مزاج او و حکم آن بالعند باشد و معلوم است که صحت تمامی ابدان بر یک مزاج نیست جهت آنکه ممکن است که صحت بدنی بجزای خاص باشد و آن مزاج برای بدن دیگر موجب مرض گردد مگر آنکه واجب است که اعتبار نمایند مخالف آنرا و طرف دیگر نیز قیاس بجزی که مخالف آنست تا اینکه دانسته شود بسدس مقدار که خارج شده از مزاج طبیعی زیرا که هر دو افراط یعنی افراط از جنس مشابه در حال صحت افراط از جنس مضاد در حال خروج او از صحت بایکد یک مخالف موزنی اند لا محاله مادام که مزاج از اعتدال سجد افراط نشده باشد و دماغی که او را سوز مزاج جار باشد منتفع میگردد و به نسیم بارد و اطعمه بارد و دواجم بارده خواه خوشبو باشد مانند کافوریه و صندلیه و نیلوفریه و انشال آن یابد و غیره خوشبو مثل حمایه و طحلینه انتفاع می یابد با آرام و مسکون و دماغی که او را سوز مزاج بار و باشد منتفع میشود بجزی که مضاد آنست چون هوای حار و روائح حاره خوشبو و بدو محال میسمنه نیز بریانت و مرکبات غلی که او را سوز مزاج یا بس باشد متنازی میگردد و از استفراغ و قفسه فطر آن اما استفراغ معتدل از جنس چیزی که تخفیف از اخلاط مثل صفرا و سودای مفرطه و از مرطبات و داغ شمرده اند و دماغی که او را سوز مزاج طلب باشد دفع می یابد از استفراغ و قفسه فطر آن و اما استلال از سرعت انفعال دماغ مانند آنکه برودتی گرم فاسد گردد و آنچه به سرعت گرم شود دلالت می نماید بر حرارت مزاج آن بشرطی که در کلیات مذکور است و همچنین دماغی که بزدی سرد گردد و یا و یا خشک این گاه بسبب قلت و طوبت مزاج آن و گاه بسبب قوت و طوبت آن و یا بسبب حرارت مزاج آن می باشد لیکن فرق بین اینها یعنی میان تقوی نشسته از قلت و طوبت و رقت و طوبت و حرارت مزاج آنست که در اول یافته میشود با آن سایر علامات میبوست دماغ مثل بیداری و غیر آن که در باب علامات

مزاج دماغ که گوگرد و جوهر ثانی عارض میگردد و در او راس یوست و بعضی اوقات نزد حرکت سخت یا حرارت شدید و یا مانند آن از اسباب میوست مذکوره و آثار در معانی اوقات دلائل میوست نبود و آنچه بسبب حرارت مزاج او باشد آن را اثر علامت حرارت مزاج دماغ میباشد و آنچه بر وی رطب گردد و گاه بسبب حرارت جوهر دماغ و گاه بسبب برودت جوهر قن و گاه بسبب بودن مزاج جوهر آن اصلی طب و گاه بسبب بودن مزاج جوهر اصلی یا بسبب میباشد پس اگر از حرارت باشد آنجا علامات حرارت بود و آن را تطیب دائمی نبود بلکه عقب حرارت مفرط که واقع شود در دماغ که منجذب گردد در طبوبات بسوی آن پس اگر باقی ماند مزاج خارج غالب بر طبوبات تا مدت مدید بعد نقض میوست عارض گردد پس اگر غلبه کند طبوبات خود نماید دماغ و بار در طب گردد و بسبب لطافتی آن غریزی و اگر آن هر دو مستوی گردند و اکثر امر رطوبت عفونت یا بدام راض عفونی و اورام پیدا گردد و جهت آنکه این رطوبت غریزی نیست که تصرف نماید در حرارت غریزی تصرف طبیعی بلکه در آن تصرف می نماید تصرف غریبی و آن عفونت است و اما اگر دماغ که رطب سرچ یا بد بسبب برودت مزاج باشد حدوث رطوبت دفعه نمائند بلکه تدریجی و بطول ایام بعد رطب بسرعت گردد و علامات برودت مزاج دماغ موجود باشد و اگر رطب دماغ بسرعت بسبب رطوبت نفس دماغ باشد پس سرعت درین بحجت یکی از دو سبب میباشد یعنی یا بسبب آنکه رطوبت احداث برودت می نماید و برودت نفس قوت با ضمه غیره غذائی است که بسوی دماغ میرسد پس رطب ظاهر میگردد و چون این برودت دفعه حادث شود و رطب بعد از آن نیز دفعه میباشد و چون با وجود آن سده مجاری بهر سه در فضل در آن محتبس میگردد و این لامحاله موجب زیادتى رطوبت گردد و این دماغی لازم میباشد و معذک آن نیست که نادر باشد و دفعه بود و اما سرعت و بطور انفعال حادث بسبب میوست دماغ سبب آن شفت طبوبات است آنچه دفعه واقع شود چون میوست یکبارگی افتد و با علامات میوست متقدمه باشد و سبب و آن است که از حرارت واقع شود و الا فرق درین هر دو از علامات حرارت و علامات میوست کرده میشود پس این دلائل را خود از سرعت انفعال واجب نیست که اعتبار کرده شود و در سرعت انفعال سبب ضعف قوای طبیعی و عصاره رطب بحجت آنکه ضعف قوای طبیعی تابع یکی ازین اسباب بسبب و کل موافقات و مخالفات ماخوذ از جهت کیفیات نیست بلکه گاه ماخوذ از جهت کمیات و حرکات نیز میباشد چنانچه دیده میشود صاحب علت حرورت بیخنده که اختیار نماید متعلقا بر اسباب از این اقسام

استدلال از جهت مقدار راس

اما فرق کائنات بحسب صغری و کبر آن پس واجب است که دانسته شود که سبب صغری و در خلقت قلت ماده لطیفه است چنانچه سبب کبر آن کثرت ماده لطیفه متوزع در توزیع طبیعی راس است پس اگر قلت ماده با قوتی از قوای مصوره اولی باشد راس حسن شکل بود و اقل رذات باشد از آنچه با صغر راس رذات شکل جمع شود و خلقت که آن دلالت بر ضعف قوت کند با آنکه صغر راس با حسن شکل خالی نبود از رذات و برینست دماغ و ضعف قوای دماغی و ضیق محلهای قوای ساینده طبیعی در آن و از اینجهت اصحاب فایست گفته اند انسانی که سر او کوچک باشد رذات شکل باشد کج جبان متعجب در امور سریع الغضب میباشد و جایگزین گفته صغر راس دلالت بر رذات و برینست دماغ می نماید و اگر چه کبر راس همیشه دلالت بر جودت حال دماغ نمیکند اما ام که معتبران نگردد با آن جودت شکل و غلطی و عصب و است صدر که هر دو تابع عظم عصب اضلاع است که تابع اند عظم نخاع و قوت آنرا و این هر دو تابع قوت دماغ اند چه کثرت ماده را چون قوتی از قوت مصوره مقارنت نماید سر بر برینست حسن جید شکل میباشد و آنچه مذکور که راس است که اینجا نامناسب است بسیار اعتقاد داشته باشند پس اگر با کثرت ماده ضعف قوت مقارنت یابد دماغ رذی شکل ضعیف الرقبه صغیر العصب باشد یا نحو بود چیزی که محیط آن دماغ است با وجود آنکه گاه زیادتی سر و عظم طبیعی نبود بلکه عارضی باشد مانند صبیانی که عارض میشود و ایشان را انتفاخ سر و عظم آن که با طبع نبود بلکه بر سبیل مرض عارض گردد و سبب آن کثرت ماده لطیفه است که غلیان یا بد و همچنین کبار را نیز او جاع راس صعب عارض میشود و گاه عارض میگردد و آنکه کوچک میشود و دماغ و فرومی رود و صغیر نزد استیلاهی همزه بر دماغ و از جالینوس نقل کرده اند که سر کوچک دلالت بر رذات حال دماغ میکنند و اما سر بزرگ اگر شکل محمود بود و گردن خفیف و فقرات پشت بزرگ و همه اعصاب غلیظ باشد این محمود میباشد و اگر سر بزرگ و خفیف

این باشد دلالت کند بر آنکه بزرگی او از کثرت ماده حاصل شده از صحت قوت و چون سر این صفت باشد و باغ ضعیف بود و بسوی آن نزلات و صدمات و در گوش سرعت کند و از ملاطیات جودت و باغ نیست که از اجزای شرب مفعول نشود و از تلطیف و حرارت او مفعول گردد و در زمین آن زیاد شود و آنکه مفعول گردد و از ادنی سبب از اسباب افعال صادره از آن صحیح سلیم و مجاری طبیعی باشد

استدلال در شکل راس

شکل طبیعی سر در گردی اشکال بود که اوسع اشکال است از جهت مکان و بعد آنهاست از قبول صدمات و آفات و از ادوات و باشد یکی در مقدم سر و دوم در خلف آن و هر دو جانب ستوی بود هر قدر که تو مؤخر بزرگ بود آن افضل است و شکل دی سر آنست که خلاف این باشد پس لا جرم آنرا تو مقدم یا تو مؤخر یا هر دو موقوف بود و از اینجا است که گفته اند شکل راس چهار است یکی شکل طبیعی و سه غیر طبیعی که این مراد از شکل رسی است و در است شکل چون در جزوی از اجزای سر واقع شود و لا محاله خواص افعال آن جزو باغ ضرر رساند و جالبینوس گفته که راس مسطح چهار درم چند موم از همیشه و آنکه در طرف میزدن بسیار و تو باشد مذموم است مگر آنکه سبب آن قوی از قوت صورتی باشد یعنی افراط نماید در فعل خود و بر قوت این بلالت می نماید شکل گرد و سینه و مقدار آن هر دو در صغر و کبر یعنی شکل گردن جمید بود و غلیظ باشد و سینه فراخ قوی است عظیم چنانچه بزرگترند

استدلال در شکل راس و خفت آن

و حرارت و برودت و ادغام آن اما دلائل ما خود از گردانی سر و سبکی آن پس گردانی سر همیشه دلالت بر بودن ماده و در سر می نماید لیکن ماده صفراوی در نقل کثرت و سوزش زیاد می کند و سوداوی در نقل بسیار از آن و یوست آن بیشتر بود و در سوزی در نقل شدیدتر از آن هر دو با ضربان و وجع در احوال چشم و نابینایی کیوس حار و ران و سرخی چهره و چشم و انتفاخ عروق زیاد تر می باشد و کفنی در نقل از همه بیشتر و در وجع کثر از دمووی و صفراوی و خواب بیشتر از سوداوی و با بلادت فکر و کسل و قنات نشاط و حرکات بدنی و اما دلائل ما خود از حرارت و برودت یعنی چیز که لمس می نماید آنرا سر از آن هر دو در نفس خود و چیز که لمس می نماید او را غیر او از خارج بر طبیب پوشیده نیست اما حار و ران بر حرارت مزاج و باغ است و این حار محسوس گردانی یعنی طبیعی و دلدای شخصی را با مزاجی است و اگر حادث گردد و ازیت رساند غرضی است و همچنین است حکم بابر بر قیاس آن و همچنین است حکم تشفت یا بس و بر قیاس آن اگر نباشد تشفت از خارج و همچنین بر طبیب اگر حرارت معرق از داخل نبوده و اوجاع اکا که تخمیل نماید انسان که گویا در سر آن ریبی و گرمی است که آنرا میخورد و دلائل که آنرا میگرد دلالت می نمایند بر ماده حاده و صحرانی دلالت میکند بر درم حار و نمک که آنست از دم تب و وجع فقیل ضاغط یعنی فشارنده دلالت بر ماده فقیل یا بر دی نماید و وجع محدود دلالت بر ماده ریحی میکند و انتقال درد نمک آنست و وجع نوعی که گویا میگوید سوزنا بر مطلقه دلالت می نماید بر مثل سببه و تشفت مزمنه و الاغیاء وجع دلالت بحجت آن می نماید مانند آنکه در پیش سر دلالت بشمارکت محد می کند و وجع سینت دیگر و بجانب رست بشمارکت جگر و دلالت می نماید و گاه دلالت میکند بر آن بدوام آن پس اگر در دوام نماید در مقدم سر و مؤخر آن مانند بقبر انیطس بود

استدلال در احوال اعضا

که آن مانند فروغ و باغ اند مثل چشم و زبان و جبهه و مجاری لوبات و لوز قریب گردن و اعصاب آما است لال از چشم و جبهه آن استدلال در حال عروق آن است و از حال نقل و خفت آن و از حال رنگ آن و در روی و تیرگی و رصاصیت و سرخی آن و حال لمس آن این همه در دلالت بسیار قریب اند برای چیز که در نفس و باغ می باشد و گاهی آن استدلال می نمایند همچونیکه از آن سیلان میکند از اشک و چرک و چیز که عارض آن میگردد از پوشیدن چشم و کشاندن و احوال حرکت آن و از فرو رفتگی و برآمدگی و بزرگی و کوچکی و آلام و اوجاع پس خشکی چشم گاه دلالت بر مین و باغ میکند و سیلان چرک و اشک اگر نباشد بسبب عروض مرض نفس چشم دلالت بر طوبت مقدم و باغ می نماید و اکثر امراض سبب آن طوبت اشتغال و باغ و فو بان و باغ باشد چنانچه در قرانطس میباشد یا بر در راس و کتاف جلد آن مانند لکه نزلات عارض میشود و گاهی سیلان چرک و اشک بسبب سقوط قوت میباشد و عظم رگهای چشم سوزن

چون دماغ دلائل می نماید و سیلان اشک بی سبب ظاهر در امراض حاد و دلائل اشتعال دماغ و اورام آن می نماید و خصوصاً وقتیکه از یک چشم سیلان نماید و چون رص حدقه را بپوشد مانند شمع خاکبوت پس مجتمع گردد و دلیل قرب موت علیل است و چشمی که مفتوح ماند و بر جم زنده پلک را چنانچه در ظاهر و احیاناً در شش غرس می باشد و آنکه بندد و کشاد آن دشوار باشد چنانچه گاهی در شش غرس می باشد و نیز در قرنیطس و اختلال قوت دلائل برافت عظیم در دماغ می کند و کثرت برهم زدن چشم دلائل اشتعال حرارت جنون می نماید و در امت نظر بر یک جاد دلائل بر دماغ و الیغویای می نماید و گاه استدلال کرده میشود از حرکات چشم بر باد ام دماغ از اعتقادات غضب غم و خون و عشق و بخل مانند آن که محظوظ چشم عارضی دلائل بر اورام یا استملای او می نماید و کوچکی و بزرگی چشم که عارضی باشد هر دو دلائل بر تحلل کثیر از جوهر دماغ میکنند چنانچه در صهر و قطب و عشق عارض میگرد و در چند اختلاف است میان آن و بران باشد چنانچه در موضع او فصل میاید و همچنین گاه دلائل می نماید بر جرم دماغ و قوای آن و گویند کسی که چشم او از رقیط طبیعی لمس بود و جوهر او کم باشد دلائل می کند بر آنکه مزاج دماغ او طب است و کسی که در چشم او سرخی نباشد و عروق آن باریک لمس آن خشک و حواس او صافی بود این دلائل می نماید بر آنکه مزاج دماغ او یا بس است و کسی که گاهی چشم او سرخ سبط و لمس و گرم و حواس کم باشد دلائل بر حرارت مزاج دماغ و غلظت آن میکنند و اگر امراض مختلف این باشد دلائل می کند بر آنکه مزاج دماغ او بار دیا بس است و اما دلائل اخذ از حال زبان آنکه رنگ آن در اکثر دلائل بر حال دماغ می نماید چنانچه سفیدی آن بر شش غرس زردی آن اولاد و سیاهی آن ثانیاً بر قرنیطس و همچنین غلبه زردی بران در سبزی عروق تحت آن بر صهر و عیبت صاحب آن دلائل می نماید و استدلال برنگ آن مانند استدلال برنگ چشم نیست زیرا که چشم شدیداً اختصاص بدماغ است و دیگر گاهی استدلال کرده میشود برنگ آن بر احوال معدده لیکن هر گاه دانسته شود که در دماغ آفتی است بعید نیست استدلال بدان بر حال دماغ و گاهی استدلال بر حال دماغ از نحوه زبان پس فزونی آن دلائل بر طوبیت دماغ میکند و هنر آن بر حفات او این وقتی است سبب آن نفس بان نباشد و گاه استدلال میکنند بر آن بمقدار چیزی که سیلان کند از لعاب و اگر چه این تبعیت احوال دهان باشد پس کثرت لعاب دلائل می نماید بر افراط طوبیت دماغ اگر از معدده نباشد و قلت آن بر حفات دماغ و گاه استدلال می نمایند بر آن بحال کلام پس لشع و تهمته فافای آن تابع ضعف بیان دلائل بر ضعف دماغ می نماید و در عت کلام و کثرت آن دلائل بر حرارت دماغ می نماید و بطور و قلت آن بر طوبیت دماغ و چون بعضی از کلام کردن که ارباب دماغ آن مشتعل از حرارت می باشد و گاه استدلال میکنند چیزی که زبان آن احساس نماید از کیفیات ملموسه پس از حس بحرارت دلائل بر حرارت دماغ میکند و بحفات بر بعضی دماغ و کذلک در باقی اقسام اگر بسببی در معدده یا در نفس بان نباشد و گاه استدلال می نمایند بر آن چیزی که احساس کند از زبان از طعم پس احساس طعم بر خلط دلائل بر غلبه آن دماغ میکند و گاه استدلال کرده میشود بر آن بمقدار زبان پس عظم او بسیار دلائل می نماید بر طوبیت دماغ و صغر او بر عیبت آن و گاه استدلال میکنند بر آن بافعال قوای انسان پس حد حس و ضعف او را کمال و طعم او را دلائل بر آفتی در دماغ می نماید و کذلک بطلان ذوق و گاهی دلائل می کنند ثقل زبان بر کثرت اخلاط خصوصاً بلغم و خون و این همه دلائل اکثری است و بادام که در عصفوی گیر سبب مقتضی آن نباشد و اما اخذ از حال وجه پس از رنگ و یعنی دلائل الوان را نیز بر معلوم و از جهت صحت بزرگ آن پس فزونی و سرخی آن دلائل می نماید بر غلبه خون بر دماغ و لاغری آن با زردی دلائل بر غلبه صفر می کند و گاه سبب قوت بردید باشد چنانچه در نا تمین سبب قلت خون و افراط بر دماغ و لاغری آن با تیرگی بر غلبه میس سودادی و بر سقوت قوت و قرب موت دلائل می نماید و تهج چه دلائل بر غلبه مائیت در خون می کند و گاه سبب ضعف غاویه می باشد و بدانند که اینها احوال و ارضی اند نه اصلی و آنکه نیست عانی و بدان که متغیر گرداند همه وجه یا اگر از جانب دماغ و گاهی استدلال کرده میشود بر حال دماغ از حس وجه پس اگر سلیم باشد دلائل بر دماغ که دیگر محض باشد بر قوت دماغ دلائل می نماید و این دلائل احوال است و گاه استدلال بران میکنند از استوای لب و بینی و ابرو و درام فنی حاده بر استوای دماغ و برین قیاس است آنچه مخالف او باشد و اما دلائل اخذ از حال رقبه پس اگر گردن قوی غلیظه باشد دلائل بر قوت دماغ و قوت

آن می نماید و اگر گواه بار یک باشد دلالت این عضو نیست و اگر میباید برای قبول فشار بر او لازم باشد سبب آن داخل ضعف و حال ضعف اندک است
 بلکه این نوع عضو با عضو دیگر غیر داغ نموده را بسوی آن میباشند و سبب فشار و غنائی و حمل بسوی گردن
 میباشد و درین هنگام سبب ضعف آن در دوات است و اگر از او داغ نموده حالی باشد سبب آن قوتش نیست بلکه سبب حمل او را در گردن
 شیع از سبب ضعف قوت با ظهور و غیره است چیزی از انواع سه و مزاج و قوت از قوت و دافعه آن بهر آنکه نوعی گردن قابل است برای چیزی که در داغ و قوت
 کند سبب هم رخ غندی که اندر آنست و همچنین است حال لال را خود از احوال لغات و در زمین و دندان نیز یعنی قبول گردن این اعضا را در دوات
 بر فشار و حال اندر آنها و ضعف بلکه غیر ضعف با سبب داغ و قوت دافعه آن چنانچه در حال قبضه مذکور شد و اما دلائل اخذ از احوال اعضای عضلانی بطوری
 پس آن از طریق احکام مشارکین زیرا که واجب است که آنها مشارک بلغ و شمع باشد چنانچه اگر همیشه غایت بر آنها عارض گردد حادث میگردد و داغ را نیز نوعی قوی
 که با آنهاست گاهی این حالت گردد و آنها از داغ و چون عضلاتی و غلیظ باشند مساک آنها در اصل خلقت قوی بود و دواتش و شمع میباشند و آن را ضعیف می میکنند

استدلال از مشارکات اعضا

که آن مشارک اند داغ را و قریب اند از جهت مشاکرت بدانکه هرگاه اعضای مشارک قوی باشند داغ نیز قوی میباشد و اگر کثیر لاکات باشند
 بسببی از اسباب ظاهر که بر سبب بسوی آنها داغ نیز ضعیف یا قوت میباشد و گاه این آفات و اعضای دیگر مشارک قوای داغ میباشد مانند آنکه
 اتفاق افتد اینکه مریض تواند که بر غیر داغ برای بول یا بر داغ محتاج الیه جهت عدم حس چنانچه در این عضو در سبب سهری و مانند آن اتفاق می افتد
 تقبیل بودن حرکت بران چنانچه در امراض مذکوره و یا در قرائت غلظت مانند عارض بودن از خوردن غذا و آب برگشتن آب زده ان دین امراض و مانند
 و لال نفس که گاه نفس منقطع و بطل گردد بسبب حدوث آفت در داغ متعدی بسوی حجاب اعضای متفلس و چنانچه بر نفس و عظم آن ال بر حجاب
 و ضیق و سهری و سبب سهری و نیز غلظت گاه است لال کرده میشود از طریق مشارکات و در احوال و بلغ و بر طریق مذکور یعنی بعد از آنکه معلوم
 کنند که در وجه حادث در عضو مشارک نیست بسببی نفس آن عضو و در عضو دیگر که بسوی آن بخودی گشته بدانند که داغ مؤثر است و گاه است لال
 کرده میشود اگر کیفیت مشارکت مانند آنکه بر سبب وجع در صدام تا حصول عینین دلالت می نماید بر آنکه آفت در حجاب اعضاء داغ است و اگر رسد بان
 دلالت میکند بر آنکه سبب در خارج قحف است و گاه است لال کرده میشود از استلای حروق و خلای آنها از رنگ جلد و غیره از این نوع بعضی آن زایل اوابت دیگر گشت

استدلال از عضو یک متاهم میگرد و داغ مشارک آن

باید دانست که اعظم اعضا از روی ایدام داغ را مشارک آن معده است پس این واجب است که استدلال نماید بران از احوال شتاه و ضمیر و حال
 از رخ و قوا و حال فواق و غشای حال خفقال حدی و نظر کنند در کیفیت استدلال بران مورد را حال معده که در جهت معده گفته آید و نیز استدلال شود
 از حال خلای معده و امتلای آن جهت آنکه مشارکات داغ معده را در حالی که آن متلی باشند یا ذی نفخه بود ظاهر میشود یعنی زیاد میگردد و در حالت
 امتلای معده از غذا و اما مشارکت آن بسبب ارت و در صفر ادا و حاج معده بسبب آن و از جهت شدت حس معده ظاهر میگردد و در حال خلای معده
 و قیاس است که میباشد امتلا سبب بر ای تعبیل مزاج و ساد میان بخار و در میان داغ پس ازیت حاصل در داغ کم میگردد و انحص چیزیکه سبب امتلا
 کرده میشود وضع وجع راس است در ابتدا و هنگام اشتغال آن جهت آنکه امراض داغ که مشارکت معده میباشد گاه دلالت میکند بران وجع که ابتدا میاید
 از باغ پس منصب میگردد و بسوی فاقین تقصیر میزد و ضمیر استادی یا در گاه مزاج میگردد و مشارکت جگر پس میل ادا و حاج بجانب یمن میباشد چنان
 هرگاه مشارکت طحال بود دلیل وجع بسوی سید میباشد و سبب است که مشارکت باغ و غزاق و اطراف شریعت میباشد و درین مدد داخل سبب است
 قد آن میباشد و گاه مشارک در داغ میباشد و از احوال هم در لال مذکوره در باب آن موضوع در غلظت یا نفخه متوقف میباشد و اکثر مشارکات داغ را اعضا از
 عضو و از طریق سبب و در طریق سهری و از طریق سبب است و در این امر بود و جهت حکم معده و طحال که در غیر آنرا در این احوال

و کشیدگی آن عضو بسوی فوق و توتر و ضربان عروق که متصل بآنست و ابتدای الم از قدام سر محسوس میشود و یا از قریب ناحیه قفاسی و درین ابتدا الم از خلف و کشیدگی در بامگی عروق و شرابین موضع از خلف و در اینجا ضربان محسوس میگردد و چون رعایت کرد شود و راست لال اعراض مخصوص مشارک داغ یعنی امور عارضه آنرا واجبست که نباشد آن عرض برای آن عضو و نفس خود بلکه باشد بسبب مشارکت او در داغ لاله بسبب مشارکت داغ مر او را زیرا که چنانچه استدلال کرده میشود از غثیان بر آنکه علت داغیه مشارکت معده است پس بعید نیست که غلظی واقع شود و اول علت در داغ باشد و لیکن خضی بود پس ظاهر گردد غثیان در معده بحسب مشارکت آن مر داغ را در علت خضیه بدان مثالش نیست که داغ را سوزناج بارد عارض شود و از آن نوازل بسوی معده کثرت نماید و سبب غثیان شود پس گمان کرده شود که در معده اختلاط رطوبی بسیارست که از آن بسوی داغ بخارج میگردد معصوم میکند و در آن تراکم میشود و مزاج داغ بار کثیر النوازل میگردد و مشغول شوند بلعاجات معده و تحقیق آن از آن انتفاع نشود پس واجبست رجوع بسوی اصول مذکوره در کلیات که تیز کرده شود بدان اصول امراض اصلیه را لازم عرض میکنیم

دلائل مزاج و داغ معتدل

و داغ معتدل در مزاج خود آنست که افعال حسیه و سیاسیه و حرکتی آن قوی باشند و در انتفاض انچه از آن منافع میگردد و در احتیاجات آن معتدل بود و بر مقدار متاع عرض موزون قوی باشد و در هنگام طفولیت بسوی ستر آن شکر و در وقت تر عرع احمد و نوزد استكمال خلقت و نشو و نما بسبب متوسط وجودت و سبوطت و نبات او و مدت شباب همه در وقت خود باشد و سفیدی او و استحال کند و نه تاخیر نماید از وقت طبعی خود و صلیع نیز سرعت نماید و سواي این از لون محمده الفعالات و غیره که مذکور شد نیز استدلال میتوان کرد

دلائل افراطی و روئیه و واقعه و حیمکت

جالیئوس میگوید که حرارت تولد اختلاط عقل و نه بریان میکند و لاحق میگردد بر آن طیش و سرعت وقوع بلاذات و از او روان فنان در عراض و قیر و درت و بلاذات و سکون است و لاحق میشود بر این بطور و فهم و تغذیه و کسالت و رطوبت باعث نوم غرق با کسل است و بیخوابی باعث بیداری و سوزناج و خیالات فاسدست و دلالت می نماید بر آن سهر لیکن شرط درین آنست که سهر از رطوبات بورقیه نباشد و با نقل و داغ نبود و دوم در سوزناج فضول یا غیر آن از دلائل رطوبت الحاقیه نیز نباشد بحسب آنکه طوبت الحاقیه بورقیه بشهدات جالیئوس بنفس خود باعث بیداری میگردد و چنانچه در مشاخ بیابند و اما رطوبت مزاجیه داغ خواب مستغرق می آرد و جالیئوس گمان میکند که دلیل بر غلبه سوزناج با ماده عدم سیلان فضول با دلائل سوزناج سافج است و دلیل بر آنکه غالب سوزناج مادی است سیلان فضول است و بر علی سینا می گوید که اگر سوزناج ضعیف قوت یافته باشد و راقم گوید که درین صورت فرق در دو وجه متبینه از وجود نقل است در سافج یا خفت آن توان کرد و چون این معلوم شد پس دلائل حرارت مزاج داغ سرعت رویدن پوست و ابتدای ولادت یا در شکم و سوا و آن در ابتدا و یا سوا و آن بعد از شقرت بزودی وجودت آن و سرعت صلیع و سرعت امتلائی راس و نقل آن را از اسباب واقعه مانند استشمام و رانج و امتثال آن و ازیت یافتن بر رانج حاره و قلت خواب یا خفت آن ظهور عرق چشم و کاه و سرعت تقلب آرای و عزائم مانند حال صبیان و دلالت میکند بر آن حرارت طبعی سرخی رنگ و دفع فضول منصفه و منتفضه و اعتدال آن در قوام یقیناس غیر خود و اما دلائل مزاج بارد و زیادتی نفیض فضول سبوطت شعور و قلت سواد و سرعت سفیدی آن و سرعت افعال از آفات و کثرت نوازل و عروض زکام بادی سبب خفای عروق عینین کثرت خواب و بودگی رت او مانند صورت حبس بگی و بطور حرکت اجضای نبات بر عزائم است مانند حال مشامخ و اما دلائل مزاج یا بس نقای مجاری فضول و صفای حواس قوت سهر و قوت شعور و سرعت نبات آن در حیمکت مزاج در اول سن سرعت صلیع و وجودت شعور است و اما دلائل مزاج رطوبت شعور و بطور نبات آن و بطور صلیع و کاه و درت حواس کثرت فضول و نوازل استغراق نوم است و اما دلائل مزاج حار یا بس عدم فضول صفای حواس قوت بیداری و قلت خواب و سرعت نبات شعور

در اول تشخیص و سبب وجود آن و سرعت صلیح بسیار حرارت لمس سر و خشکی آن مع سرخی ظاهر در آن در چشم و انتقال در اعراض و مجملات در آن و قوت فهم و حافظه و سرعت انتقال نفسانیه و اما دلائل مزاج حار طبع که این مزاج بسیار در اعراض آن باشد رنگ تپک و عروق و دفع و لمس حار و قشعر و کثرت دفع و شربط ممل شفت غیر سرخ و صلیح و تپش و تبطیب بسوی آن سرخ باشد و اگر بسبب اعتدال باشد صاحب و مقیم قابل نکایات از حرارت و سردی و امراض خفیه در جوهر خود سرخ و حار صاحب و تپش که در چشم و ضعیف باشد و صبر بر خواب نتواند کرد و خوابهای پریشان خوابد و اما دلائل مزاج سرد یا بسبب نیست که سرد و بالکس خال اللون و عروق آن خفیه و همچنین عروق چشم و بطور نبات شعر و دقت بطری الصلع خصوصا اگر سرش را بکشد از برود و نباشد و متضرر از حرارت بشرط مذکور و در جوانی و چون بسن پیری رسد بزودی ضعیف گردد و میر شود و تشنج و تقبض در نواحی سرد ظاهر گردد و صبح الشیخوخت و صحت و مضطرب باشد پس گاه خفیه از اسب مفتوح مسالک گاه بخلاف آن باشد و اما دلائل مزاج بار و طبع آنست که انسان در آن کثیر انوم مستغرق در آن روی اکو کس ملان بلید کثیر الاستفراغ فضول از سر باشد و ایضا بر آن دلالت میکند بطور صلیح و سرعت وقوع فوژال این مزاج نیز اگر خروج او از اعتدال بسیار مضطرب باشد حال صاحب و جید باشد در شب و آفتابها بدانکه در اکثر مطولات بعد بیان دلائل مذکور علامات امراض اسب طبع است و مویلت از نظر تسهیل میان آنهار طریق تشخیص نسبت نمودن همچنین اکثر امراض تسهیل اللطالین اشفاقا علی العالین بایجاد طریق تشخیص داخه و علامات اسباب آن امراض بطریق سهل در آن مندرج ساخته اکنون بدانکه جمیع امراض اسب خواه صلی بود یا مشکلی که آن یا سرد مزاج یا حار و یا سردی باشد و یا مرض ترکیب یا تفرق اتصال یا در امراض تشخیص هر مرض و قوت مست بر استحضار تعریف و لوازم آن مرض خیر

اسباب آن در طریق تشخیص مسطور نموده

طریق تشخیص اسباب امراض سر

هرگاه مریض خشکیت مرض دماغی نماید اول اطیب از تقدم در عضوی از اعضا می دیگر سوال کند اگر از آن انکار کند و اذیت انتقال دماغی مانند ظلمت بصر و کدورت حواس و وجود صلاح حال سایر اعضا باشد بدانکه مرض دماغی صلی است و اگر تقدم ضرری در عضوی بیان نماید مرض دماغی شرکی باشد پس بصورت تحقق مرض اصلی مستعد حال اقسام سو مزاج دریافت کند و این چنان باشد که اول از مریض سبکی سر و گرانی آن پرسد اگر سخت راس بگوید بدانکه سو مزاج سانج است مفرد بود یا مرکب بعده از کیفیت لمس سر چشم که گرم است یا سرد سوال کند و رنگ چشم و روی ملاحظه نماید پس نگاه با وجود سختی لمس گرم و رنگ سرخ باشد بر سو مزاج حار سانج و حار یا بسبب سانج و حار طبع سانج دلالت کند پس از حال بنحو ای و خواص سوال کند اگر مریض بخوابی بیان کند از دیگر آثار غلبه حرارت مثل اشتیاق در داغ و تعلق در حرکات تشویش و تحلیلات و سرعت غضب انتفاع بمبروات و تصرف از منجنات سوال کند که وجود این همه علامات با اکثر ازان دلالت بر سو مزاج حار سانج کند و اگر این علامات لمس حار یا بسبب و قلت میلان فضول و احتیاط عقل باشد از دیگر علامات سو مزاج یا بسبب که مسطور گردد سوال کند اگر آن هم یافته شود درین مرت بر سو مزاج حار یا بسبب سانج مرکب بلید تمام بود و اگر مریض غلبه خواب غیر شدید بیان نماید و از حمام و هوای جنوب ایذا یابد و خوابهای شوش بیند دیگر علامات سو مزاج حار طبع سانج که مذکور شد و نیز اگر باشد درین حالت میل سو مزاج حار طبع سانج مرکب بود و هرگاه با وجود سبکی راس سرد باشد و رنگ چهره و چشم سپید نماید بر سو مزاج بار و سانج طبع سانج و بار یا بسبب سانج دلالت کند درین مرت اگر کسل و فتور در افعال دماغی و بلاد نقصان تحلیلات میل و تحلیلات انتفاع منکسحات تصرف از مبروات دلالت کند اگر باشد پس در این علامات دلالت بر سو مزاج بار و سانج مفرد کند و اگر این علامات با سو مزاج حار یا بسبب سانج مفرد و خصوصاً خوابی بیان کند بر سو مزاج بار و طبع سانج و اگر علامات سو مزاج یا بسبب سانج مفرد یا بار و در حالتی شبیه حالت صاحب محمود یافته شود بر سو مزاج بار یا بسبب مرکب دلالت کند و هرگاه با وجود سردی لمس سرخی و خفیه رنگ یافته نشود درین صورت سوال غلبه خوابی از مریض کند پس اگر غلبه خواب بگوید از کسلی که در مرت خوابی کثرت فوژال و از فراط نسیان نیز سوال کند و این علامات سو مزاج حار طبع سانج مفرد بود و اگر مریض غلبه خوابی بیان کند بدانکه جفا و خفیه و حواس

برغم معده و وحشت و خفت نفس هم سوال بکنند این آثار را که سوداوی بود و اگر در قی هیچ خلط نیاورد پس از غلبه مرض با استعمال چیزهای پاک
در حالت شکم سیری و بعد خواب نیم سیر که همچنان مرض بخوردن و خجای افغان بگوید و تقدم در معده و سکون مرض باغی با سکون آن باشد علامت
ماده بچی بود و اگر زیادتی مرض شکم سیری بگوید و آن دیگر علامات سود مزاج سانج معده باشد و سود مزاج سانج بود و اگر بعد خواب و هنگام شکم سیری
و تا خیز غذا از وقت مقرر آن خصوصاً و قتی که ناشاد آفتاب شش نمایند مرض غلبه کند و از آن بی سببی خور نماید و از بیدار چیزی بدو غنیان حکم
گرد و نشان ضعف نم معده بود و اگر علامات دیدان اعداد رک گرد و بیشتر است اما با شد و هرگاه ضرر و جگر یا طحال یا مرق یا رحم یا مثانه ضرر
شرکی بکندی یا طحالی یا مرقی یا رحمی باشد و ایضا رحمی اکثر بعد ولادت یا اسقاط یا احتباس حیض نفاس قلت آن بود و هرگاه مرض بگوید
که پیش از ظهور مرض باغی چیزی مورچه مانند از دست یا پای بجانب سر برمی آید مرض شرکی اطرائی باشد و شناخت نوع ماده هر عضو و نقاش
مسطور گردد و دیگر آنکه تا اینجا علامات امراض و باغی اصلی و شرکی تمام شده اکنون علاج هر یک را سبب مسطور به تعلیم می آید مطابق سبب شخص
بعل آن زند لیکن پیش از بیان آن بعض قوانین علاج کلی که در اکثر اقسام امراض باغی بکار آید مرقوم می گردد و بران نظر دارند

علاج کلی امراض باغی

باید دانست که دماغ عضوی است رئیس و مبدای حواس ظاهری و باطنی پس هر مرضی که بدان لاحق شود حسب سبب باز از آن توجیه بلین نمایند
مثلاً اگر طبیب آن مرض غلبه کیفیت را که کیفیات در به چون حرارت و برودت و خزان باشد تجدیل آن کو خند بدو آنچه ضدوی بود و بی تنقید و در وقت
دماغ تبرید با مبالغه کند بر آنکه غلبه حرارت بدین محل موافق تر است و در برودت تسخین بمالند باید که در کثرت استعمال محوصات مناسب نبود
خصوصاً و قتی که سرفه یا زله نیشتال بود و او بدید و اثر بشیرین اختیار نمایند و عند قبح طبیعت طینات آن بکار برند و قبول شیخ در امراض مزمن
طبیعت حاجت کثیر بود پس باید که تبیین آن درام ملحوظ دارند و اگر سبب من غلبه ماده بود پس در رموی قصد قیال کفایت کند و اگر اعظم
و خون در کمال غلبه و دوزخ و همچنان باشد قصد دواج را تجویز نموده اند و لیکن چون این خطر است باید که بقصد دیگر عروق سر باز نزن هر چند که بدفعات باشد
و در دیگر اخلاط بعد دفع مجاری بمسلا تش استقراغ فرایند و شیخ الرئیس بعض شرح قانون مینویسد که هرگاه غلبه مواد در دماغ و دماغ غلبه
و اراده استقراغ آن نمایند پس اگر با وجود غلبه اخلاط دیگر و اکل کثرت خون در دماغ ابتدا بقصد قیال و دیگر عروق من مثل گهای پیشانی و بینی و حو
ناحیه گوش مانند آن کنند اما اگر امتلا مختص این اس باشد اکثر قصد این عروق کفایت کند و اگر در بدن نیز امتلا بود قصد سر بر رقصان عروق
مقدم دارند و الا در تقدم قصد عروق مذکور خون جذب مواد بسیار بسوی سر جلب آفت بود و ابتدا بقصد با وجود غلبه اخلاط دیگر بر آنست که
قصد به تفرغ مشترک برای اخلاط است پس با خون اخلاط دیگر نیز که مختلط اند دفع شوند و این شرط نموده اند که قصد را وسیع در طول بکشایند و چون
قدری خون خارج گردد یک لمح درین رگ را با گشت بگیرند تا اخلاط دیگر در آنجا آیند زیرا که طبیعت حامی و حافظ بدن حتی المقدور خون را
را محافظت می نماید و دم فاسد و اخلاط دیگر را دفع می سازد پس انگشت بردارند که قدری خون دیگر دفع گردد و باز لمح درین رگ را با گشت بگیرند
و همچنین تا آخر قصد و در کمال غلبه و همچنان خون تنها و با اخلاط دیگر باید که قصور در اخراج خون ننمایند بلکه خون را فر بگیرند و بسا است که قصد تمام
نمایند و مراد از قصد تمام آنست که قصد را کشاده بکشایند و آن مقدار خون بگیرند که قریب بخشی گردد و اطفال ضعفا و حوامل را قصد را غلبه
و عند ضرورت شدید حجامت مجرب است و یا ارسال علق و اگر اخلاط دیگر باشد نگاه کنند که آیا مرض اس شکر است جمیع بدن مست یا نه پس هر
که غالب بود و در جمیع بدن شریک باشد نخست بعد از انضاج آن تنقید عام جمیع بدن بمسولات و قیات نمایند و بعد به تنقید خاص دماغ توجه
نمودند و استقراغات مختص آن استعمال کنند اگر دانند که ماده در دماغ نفیج است و الا بعد تنقید عام بدن تا انضاج آن در تنقید دماغ تاخیر کنند و تنقید
ماده دماغی بمشاهده خروج فضول مثل مخاط و غیر آن از دماغ اگر بسیار رقیق یا بسیار غلیظ نباشد بلکه سهل خروج و متدلی القوام بود و دریافت گردد

سنة شست نمک شور و دوام برگ کنار برگ خطمی یا تخم یا گل آن برگ عنب الثعلب یا تخم آن هر یک پنجم در آب جوش و دهن بر گاه نصف بماند نیم گرم
پاشویه کنند بگویند که غسل قدیمین وقت شدت تب سبب اجتماع حرارت تب حرارت آب منع است که مگر غصه و جلدت سیر سالم ز آب نیم گرم
سجائل کردن چادر میان ظرف آب و روی عیار جالبه و بطریق استعمال دویه انکباب نطول براده که دو تخم کاه و دو برگ آن گل نیلوفرا بنفشه خنجر
عنب الثعلب پوست خشک شمشاد تخم آن و گل آن جو مقشر گل سمن برگ خطمی و تخم آن برگ بید تراشه خیار تخم خرده و برگ آن برگ کاسنی ششبر سبک
جویستان افروز شاه پس فرم هر چه بمس بقدر حاجت گرفته و در ظرفی سرش بند کرده آب جوش بندد و در طشتی ریخته قدری روغن گل یا روغن بنفشه
یا روغن نیلوفر آویخته انکباب نمایند و نطول کنند و یا بنفشه تخم که دویم که موفته تخم خرده تخم کتان تخم خشکخاس اسپنول تخم خطمی تخم کاه و گل سمن برگ سبک بید جو
نیم گرفته در آب سخته تعلیم نمایند که جهت صدمه حار و سرسام و سر و جنون و تشنج یا بس نافع و یا بنفشه نیلوفر یک دو کف با بونیک کنه با بونیک
و یا ظفری سر بسته طبع نمایند و چون سخته شود و حرارت ناری او کم گردد و سر آفتاب و یا ظفر را بر روی مریض کشانند که بخار او بر مریض او بر بندد و یا در
ریخته و بر آن روغن گل و بنفشه و علیل رود بر سر گرفته بخار آنرا بگیرد و برای سرسام حار و خنده و نیست

علاج امراض ماغی بار و سانج فقط یا بار و طب سانج یا بار و یا بس سانج

و آن صمدی و دوار و کابوس و سکت و سیان است و سبب سود مزاج بارد و برودت خادجی مثل بیهوشی و آب و هوا باشد
یا سردی داخلی مثل تناول اجزای باطله تسخین هوا با آتش یا بخوبی هوای گرم کنند و طبع او دوی جاری مخصوص دماغ باشد و بنده و نمل و طول
و انگلاب و کما و باد و گرم نمایند و سوط و موم و علویاتی و خلط جاری عمل آرند و روغنهای گرم چون روغن یاسمین و سوسن و غار و مرزنجوش
و زگرگس با بون که در آن عنبر یا قرضل سوده دخل کرده باشند و نم گرم بر سر مالند و یا روغن سداب با مالند و اگر قوی تر خواهند قدری فرقیون در تن
روغنهای آمیزند و اگر اسهال یا صوف بر روغنهای مذکوره تر کرده بر تارک گذارند بهتر باشد ترکیب بختک جاو و سوسن گندم و فرفریه و غیره و غیره و غیره
منع خلط و زهر و تبخیر مری و دومیانی مفید است و آنجا که بابرودت یوست باشد با تسخین بر طیب نیز جمع کنند و اگر بابرودت رطوبت بود مستقر غلات
رطوبت نیز لعل آرند و غار و ادویه حار نشسته رطوبت استعمال نمایند همچون فلاسف و خصوصیت تام است و تبدیل مزاج دماغ و تسخین تقویت
آن دانه پیشورهای عصافیه و مکایان و نخود با مصالح گرم مثل دایچینی زیره و ثوم استعمال نمایند که با کانه دماغ آفتی از سردی باشد آب سرد خوردن
و بدان غرضه کردن سخت زیان دارد و طریقی استعمال مطبوع اصل السوسن مقشر نیکو فته بر سیاهوشان اسطوخودوس باریان و نجابادیان و باب
جوشانیده صاف نموده گل کنند عسلی باشند دخل کرده بنوشند یا عسرف بادیان و اسطوخودوس بدستور جوشانیده گل کنند داخل کرده بدهند و یا عسلی
پرسیاوشان مویز منقی نیز زیاده کنند و یا بادیان پرسیاوشان با درنجوبیه جوشانیده گل کنند داخل کرده بدهند و یا انیسون بادیان با درنجوبیه
جوشانیده با گل کنند عسلی بدهند و یا حماما برنجاسف دایچینی شربت اسطوخودوس حسب حاجت افزاینده طریقی استعمال و دیشوم و مشک عنبر
و قرضل و غالیه و عطر و دهنی و مجموع و چند بیدستر و فرقیون و سداب و مرزنجوش و یاسمین و بهار نارنج و گل با بون و ریحان و زگرگس و جینی و تن
هر واحد بود و تن سخن دماغ و دانه امراض بارد و دماغی است طریقی استعمال و دیشوماد با بون اکلیل الملک و زنجبش برنجاسف صغیر تبخیر عسلی
مرکی زفاف و مشک شونیز که با دایچینی قرضل صبر زرد و چند بیدستر فرقیون که بر تن بورد از تنی تسلط کن جلالت صمغ سداب شوق فردن و یونج مشک
عنبر موسیانی فلفل عاقر قرحا کند بر گین کبوتر روغن تسطروغن زنبق هر چهارین با بهر سرد یا طبعی است سبب و انداب ساییده نیم گرم بر سر
ضماد نمایند طریقی استعمال و دیشوماد و انگلاب با بون اکلیل الملک برنجاسف شیخ از منی سداب تمام فوئج جبلی جاو شیر جده و مرزنجوش
صغیر چند قوی شجر و صمغ و غیره حشاش جار جوشانیده بر سر نطول نمایند یا در ظرفی سرنگ انداخته از لوله دار جوشانیده و سر لوله را هنگام طرح
بند نموده ردای بر سر کشند و هوا را از باز نموده بخار آن به بینی و گوش و دماغ رسانند و بر آن سرنگون دارند و بداند که کما و سوط و علاج امراض

دماغی بلغمی و صدام بارد و ساف و بلغمی سطور گردان و انجا افکند و سیریدی گوید که کندش بار یکسایه سید در خرقة کتان بسته و دائم بوسیدن کباش
 قر نفل با بیاضه با پوست جود سبز یا برگ جود در بیع جمیع کرده خشک نموده و یاز هر جزیر زمین اقتاده جمیع نموده خشک کرده و یا قسب جزیر
 صلب مثل غبار ساییده بر مقدم راس فرو کرده و کنا سنبل مندی شربا و ذر و را و کنا پوست جود سبز بعد ریاضا ساییده بر سر نهادن بقدر
 مدت خضایه بران صبر کردن هر واحد برای بر داس مجرب من است و این اطلان و تبیی و اقلان و این جناح و این جنین گوید که مرز خوش شمع و ذر و را
 و اسارون شربا و ذر و را و لون شمع و اذ و میوه یا سبه و یا شونیز شربا و خضاد و شک شمع و سوطا و شربا و ذر و را و حلیه کلا و ذر و را هر واحد دماغ هر است

علاج امراض دماغی طریقی

و آن سبات و تیان ست و صدام بجزب بعضی یکین تیل و بند رت و سبیش کثرت استحام و استعمال آب و تناول مرطبات است شربا و سوطا و سیریدی
 و دیگر محفظات متعال کنند و اطریض کبیر و فلاسفه و تریاقات و امثال آن تناول نمایند و تمکید سر تنگ و سوس گندم و جادوس و زیره گرم کرده و قوی
 دماغ با طریقات و غیره و تسدید طریقی است و تشکیل غذا و شربا نمایند و در هوای حمام تادیر نشانند و انکباب لفظول با یکدیگر و طان او و عیضه
 محله مثل قرفه و سلیمه و بابونه و اکلیل الملک قیصم و شیخ و مرز خوش بخته باشند بعل ارند و اگر بدو بلاوت بر بعضی عارض شود نشوق شونیز و شتر
 و زعفران و شک استعمال نمایند و انداخته محفظه مثل قلا یا و طنجرات با بازیر جاده و کباب و نخود بریان بخورند و انقباض ترک عشا واجب
 شمارند و ریاضات قوی اختیار نمایند و بجای آب بالو العسل یا عرق باویان بنوشند

علاج امراض دماغی یا لبس ساف

و آن صدام و سرست و سبیش تناول محفظات و سفر حجاز و بیابانها و تریاقات باد سموم است مرطبات مثل شیر قرفه و آب تریز و ابابند
 و اسپنول با شربت نیلوفر یا شربت بنفشه یا شربت ششخاش و عرق بید و عرق کادو زبان و اما القرح و اما و کجین بد بند و تریز و تسعید و روغن کل
 و روغن کدو و روغن بادام و روغن بنفشه و روغن نیلوفر نمایند و یخچن شیر نمک گرم بر سر بعد حلق راس و خصوصاً شیر زنان نافع است لیکن بر سر
 بشویند که شیر سرخ الغضن است و کنا غلاف سر محلو که از جوده کدو و نشاسته و شکو سفید و روغن بادام بخته باشند و خوردن آن مفید و خضاد و کباب
 و سر سام سوداوی خواهد آمد نافع است و تصفید سر بفاوده و رقیق و تقطیل لطیف خبازی و بنفشه و شمع و کل خطی و برگ بید و ششخاش مع نصف آن
 روغن بنفشه نیم گرم بعد از شیدن موی سر نیز سفید و حمام مرطب انقیاض است و روغن کدو و مسکه و شیر زنان و شیر بز و بیه مالکیان و طایع حیوانات
 شربا و کلا و سوطا و طلا و نافع و غذا اما اللحم شور بای چوره مرغ و جدی و فربه و بای خضاضی و کله یا سیم و سینه نیم شست و فالوده و حریر یا روغن بادام
 و اما الشعیر و بقول و طب مثل کاه و خرده و صفاناخ و خبازی سازند و باقی تدبیر علاج صدام و سبیش بخند کنند

علاج امراض دماغی ووی

و آن صدام و بیضه و شقیقه و سر سام و ماشر و سلا و دروسات و صبح و سکت است و سبیش انکار محوم و حلویات و شربا جاده باشد بقول شیخ اگر
 غلیظه دم در تمام بدن بود و در مرقطی و افزا این نیز حاصل شده باشد قصد قیال کنند و اگر هنوز در سر تمامه حاصل نشده باشد و طریق حصول باشد قصد
 اکحل نمایند و اگر قبل از آغاز حصول و در سر نخوت حصول باشد مثل آنکه سبیش اباطلا و حوالی راس بر سر سلا حار و خاجی یا ضرب و سقطه مانند
 آن در صورت قصد با سلیق کبیر ند برای جذب ماده و اگر جذب و زیاده ازین مطلوب بود قصد ساف و حجامت قین یک حب فوق و کعب نمایند
 و قصد رگهای پاکست و هر گاه بشاکت محضوی دیگر بود رگی که میان سروان عضو مشترک باشد که کشاند بصورت از او استغراق هر دو عضو
 ماده و دماغ و اگر از او جذب ماده بطرف ناحیه بید از راس مع استغراق عضو مشترک باشد قصد رگ مشترک آن عضو که مقدم است در حالت
 کنند پس هر گاه ماده متوجه بسوی راس تنها باشد و عضو مشترک از او که از آن عضو بسوی دماغ منجذب شود و پاک باشد به تفریق هر عضو

شودند یا غلبه مالتا تبادرت نماید پس آنچه در حجاب خارج نخفت واقع بود و در قریب شیون محسوس گردد و راه علاج خفیف و در حجابات تقریباً و اگر مده غایب باشد و بعد از آن بسوی خارج نخفت نباشد فصد رگ پیشانی کشاید خصوصا اگر وجع مائل بسوی پیشو سر شود و اگر علاج صعب باشد مثل سکه دوی فصد و یا بکنند و اگر بعضی لطافات را قبل از فصد در سه روز استعمال نمایند بهتر است خصوصا اگر ماده بسیار قوی نباشد و وقت باقی باشد زیرا که باعث اطمینان از توران دم و اخلاط و ارتفاع بخاره آنها بسوی دماغ و قلب گردد و غیره از اعضا محلی و مجاری و مشارک است جهت آنکه مواد فاسد را ماکن باشد بادی عرض ساکن باشد و چون حرکت نماید حرکت می نمایند با آن عرض نیز و اگر با آن اخلاط دیگر نیز باشد پس باید که نظر نمایند اگر بقدرت تمامی بدن باشد استقرافه جمیع بدن نمایند پس فصد را سه تنه پس استقرافات مخصوصه با آن بعد انضاج ماده هر یک از اخلاط بحسب حاجت لائق و بعد از فتن خون اگر سو مزاج حار باشد بر تعقیل مزاج هر چه در علاج امراض دماغی حار سانج گذشت عمل آن رند و بر تطفیه خون شهر بخارده و حامضه مثل شربت انارین و شربت عناب ساده و مرکب که در جمیع امراض دماغی دوی معمول است و شربت نیلوفر و شربت آلو و شربت قوت و شربت سیب و شربت دروناده و شربت قرصیا مفردا و مرکبات آنها یا با شیر یا بهر باره مثل تخم خرفه و تخم خیارین و تخم کدو و تخم بنفانه و مانند اینها بدیند و اگر طبع لین بود رب بیا سیب بدیند و اگر سرفه نباشد کتجیبین یا شربت تمر هندی یا شربت لیمو یا شربت حامض یا رب یا بن خوره یا زرشک یا کاسنی یا کادی و دیگر ربوب فواکه حامضه یا آب آنها و آب انارین بنوشند و بحالت سرفه غیره بنفشه همراه طبع سبتان نیلوفر و عناب و خبازی بدیند یا شربت بنفشه با عناب اصل السوسن بهر باره و پرسیاوشا و یا با الشعیر بنوشند و اگر حاجت تلخیدن فصد بعد استعمال منضج صفر سمل صفر و یا دیگر نقوعات بلینه مثل نقوع بلبله و نقوع حاصیل یا عصا فواکه و بلبله بکار برند و حقه استعمال کنند و این نقوع مرکب که برای جمیع امراض موی نافع است بدیند عناب سبت حد و زرشک پنجم دم تخم کاسنی دو درم ربونده خطائی کشته مال تخم کشوث دو درم تمر هندی ده درم گسرخ سه درم یک شبانه روز خیسایند صاف نموده شیر شربت ده درم ترنجبین سبت درم حل کرده بنوشند و یا شربت ورد که با گلکاشق نیلوفر بنیاشانند و یا نقوع گل سرخ و آلو و عناب و بنفشه و تمر هندی و سبتان یا شیر شربت بدیند با تجمعه در علاج این امراض اخراج دم و تلخیدن طبیعت و تعلیل طعام لمخوذ دارند و باقی تدابیر از علاج صداع دوی اخذ کنند و غذا مثل مقشر و سفناخ باب حصرم یا لیمو یا حامض یا زرشک یا انارین یا تمر هندی ترش کرده و از چوب غیره و غیره و کرم جتنا نمایند گوشت کمال ضمنت با قبول باره جائز است و از استعمال شایشی باید اجتناب نمود و یا کاه پند و یا عناب یا عاضیف و یا سرفه و خشونت صدر باشد بسیار حذر کنند و غذای بجا بویا سفناخ نمایند

علاج امراض دماغی صفری

و آن صداع و جفیه و شقیقه و سرسام و سردرد و از سر صرع است و سببش تنادال غذیه و ادویه گرم و ریاضت و دریاچه و سهر و صوم و درت اول تبریدی که در امراض دماغی حار سانج گذشت بدیند و آب نارنج و لیمو و انارین یا شربت اینها و لعاب بزر قطره لایق و اما القرق و آب انار و شیر بزر باره رطب مانند شربت عناب نیلوفر و اجاص و اشال آن شیر بزر باره رطب سلاکات دوی باره جمله و تخم کاسنی و سبب آن اصل السوسن و زرشک و تخم خرفه و خیار و عناب سبتان تمر هندی و آلو بخارا و زرشک مانند اینها نیز مفید بود و بعد تلخیدن ماده فنج آن منضج صفر انوده سه صفر صفر و بنفشه و بعد با قبول شیخ انضاج ماده حار بدوائی باید که قوام او جمع کند و مذهب مفتوح و مقطع باشد و این اوصاف بدیند و رطب که در آن جلا و غسل باشد مثل مال الشعیر و کتجیبین ده و شیر بزر یا فته بشود و اما کسی را که ضعف قوت صمدع باشد از شیر اجتناب کند و از منضجات بشیر طرد کند و نیست که استعمال نمایند طولانی تخم از طبع بنفشه و نیلوفر و برگ بید و عصا الراعی و حمله قبول بلبله و زانک سمر که برای انضاج و تغذیه قوت آنها و اگر در ماده اندک خلطی باشد زیاده نمایند در آن با پونه و خطمی و پرسیاوشان و گاو زبان و مانند آن و اگر محتاج بسوی ادویه و غیره قطع باشد

علاج امراض و ماعی سوداوی

علاج امراض و ماعی سوداوی

چنان صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و سردرد و آره و سر و جبهه و بویای و مصرع و سکت است و سبب او شکلاته را غده میورود سودا است مثل مدرن که رب
و لحم بقول منضج سودا دهند و بعد ظهور منضج بسمل آن حب فتمیون یا حب لاجوز تقیه کنند و باید که در افنجاج سودا نیز قاعده که در افنجاج مادی و غلیظی
گذشت از استعمال و رویه لطیف و قطع و محلول و تصفیه و جات ادویه بمقداراده مرعی دارند لیکن برادر می شود به الحارقه اقتصاد کنند تا در تحصیف نیاید
نکند و لایسما که سودا غیر طبعی اشتراقی باشد بلکه در افنجاج ماده سوداوی لا محاله احتیاج تبلیسین و تربطیب بود مثل عناب نیلوفر و انجیر و بقیه گرمی و قند
آن و یا با الشیر یا شکر و ترنجبین پس عقب منضجات محلوله لطیفه التحمیل درجه ثانی و ثالث مثل برگ گاو زبان و بسفناج و برگ بادرنجبویه و پستان
و ترنجبین فرازند آولی آنست که جمع نمایند ادویه لطیفه و در طبعه با باجاء قطعه محلوله مانند شربت اصول و کنجبین غصصی مخصوصا با باه الشیر و طبع اصل سودا
و بلویان و کرفس و فیسل و در سیاهوشان با انجیر و در منقعی مع کفکند و بسیار است که زیاده کرده میشود و دان اسطوخودوس به ایضا اختصاص آن براف
و با العسل نیز مرطب و سخن و منضج است و این چهار برای سوداوی طبعی و محرق الاطعم و خون اولی بود و اما در محترقه از صغر با بیه که تقدم تربطیب بسیار اند
و لودیه مرطب و بعد که حرارت اشتراق نماند بعد افنجاج با و نمیکند کرده فرمایند و چون سودا بسبب فلبا و حیضت عاصی از رنجج است پس باید که منضجات
بسیار استعمال کنند تا و قلیقه قارونه غلیظ گردد و از رسیدی بسیاری که باید در رنجج کینت ظاهر شود بعد سهل و مهند و بعد بسمل از رنجج در مهند
و بعد از آن سهل نوشتانند و همچنین بعد از آن زیاده که سودا یکبار رنجج نمی یابد بلکه اگر در دفعات هم رنجج یا غلیظت شماند و این مرطب و منضج
نیز معمول است بسفناج اسطوخودوس و در کنجبین یا فتمیون بصورت سبک دو درم و در منقعی سبک دانه او بخار داده و دانه جو شانه صاف نموده و در ستن

نشو و چتری از مخدرات مثل شربت ششاش یا شیر تخم ششاش شیر تخم کاهو و مانند آن استعمال کنند و اینون بر بنید و اگر قوی تر خواهند آب گوشت
و یا فله بناید و خلاصه آنکه کاهو و پوست ششاش اینون و بنید البیج و برگ قنب لعل آرنج و لیکون و استعمال مخدرات قویه بنید و بیادرت و جرات
نمایند زیرا که مورث بلاهای رویه مثل ظلمت بصر و بلادرت و اینست و بسیارست که کودی بهلاکت میگردد و آنجا که از استعمال مخدرات در جواس
نقصان کشیده و بنید و بیادرت آب نیم گرم بسیار بریزند استعمال مخدر موقوف نمایند

علاج امراض دماغی از ضرب و سقوط و تفرق اتصال

و آن صداع و سرد و دراز و سبات و سکت است اول برای حفظ دماغ از قورم فصد سرد و یا هفت اندام کشایند و اگر دماغی باشد حجامت نمایند
و بعد تنقیه صفر از سهل صفر ایافته کنند و سرکه و گلاب روغن گل بر سر مالند و برگ آس و گلکند و پوست انار و سرکه و گلاب جو شایند و اندکی شک
و خود داخل کرده ساییده ضماد کنند و بقول حکیم علویان بعد فصد و بلین طبیعت گل ریشی یکد رم شب میانی دو دانگ مرکبی بلع درم ساییده و وقت آب
باب نیم گرم بخورند و اگر در وضو ضعیف و خفیف باشد آرد و بک مغاث بغدادی مغاث هندی یعنی میدیه چوب اقا قانازد چوب کوفته بخته روغن
گل و روغن مورد و زردی بیضه ضماد کنند و اگر جوانند میده گندم افزایند و اگر حرارت زیاده باشد گل ریشی داخل کنند و اگر بسبب ضرب خون انفعال
خارج شود دماغ مایان حتی الامکان بخوراند و بر آن آثار ترش نبوشانند تا از استعمال و مغه بصرفه از ضرب غشیان که کل و مغه غشی اند باز از لیکون
آب مذکور بسیار اندک باشد تا دماغ از ترشی او متضرر نگردد و در مذکک باید که محضت او قلیل بود و در حجب است که از آفتاب و حمام و شراب و آب
و اغذیه بخورده و مصلحه و در بعضی مثل جز و شاد براج و حیر و باد و روح و شراب قوی و بیضه و بنید شیرین اعتدال کنند و باقی علاج از صداع
ضربی و سقوط جویند گیاهانی گوید که تفرق اتصال واقع در سر که از ضرب یا سقوط قطع یا شق یا حرق نار و غیره باشد اگر در حلقه بود فقط بغیر سلطان
خون آنرا جاره نامند و اگر با سیلان خون باشد و امید گویند و اگر از لحم اندک اخذ کنند با ضمعه گویند و اگر در لحم نازل شود و غائر دران باشد مثلاً
نامند و اگر در سمحاق باشد حتی که استخوان ظاهر گردد و مضمحه خوانند و اگر تا سمحاق برسد و تفرق اتصال و نگرداند با سم سمحاق نامند و اگر آنرا بسوس
خارج ظاهر گردد و دران درم حادث گردد و فطره گویند و اگر تفرق اتصال استخوان گردد و چیزی از جرم او منتقل شود بخمی که در علاج او احتیاج
نقل بعض اجزای او افتد منقله نامند و اگر تفرق اتصال و بغیر حاجت بسوی نقل او باشد با شمه خوانند و اگر تفرق اتصال غلیظه شود و امده و مانده
نیو گویند و اگر تفرق اتصال دماغ کند و امده نامند و اگر در جوف دماغ و بطون آن اخذ کنند جانفه خوانند و فطره بسیار روی است و اکثر دران
اختلاط عقل عارض شود و در امده و جانفه خطرست و شیخ میفرماید که در درجات و صله بسوی غشای دماغ حادث میشود سترخا در جانب حیات
و تشنج در جانب مقابل آن و چون قطع ابطن بلکه تا حد حجاب قیق زرب سلم باشد و هرگاه قطع تا دماغ رسد تشنجی مراری ظاهر گردد و کمتر
فلاح یابد و قریب تر بسلاست آنست که قطع در بطن امی السیر مقدم دماغ واقع شود چون بسرعت تدارک نمایند تخم گردد و در نخچه در بطن با وسط بطن
مخوخر باشد صعب تر بود و آنچه در او وسط باشد از آنچه در نخچه بود سخت تر باشد و بعید ترست که رجوع بحالت طبیعی کند مگر آنکه اندک باشد و بجا
بفهم و اصلاح او بسرعت کنند با بجماد و شیخ بهر سبب در منع درم نمایند و تفصیل آن در علاج جراحات در آخر کتاب مذکور گردد و در علاج کسر دماغ آن
خواهد که و احطار او کسر تحق منقطع که آن منقله است و در مذرب است یکی آنکه مایل یا دوی یا کسان شد الی تسکین برای الم اند و این مذرب متعین
ست دوم آنکه استعمال او بدین شد بدی تنقیف میکنند و بعد قطع منکسر قطع و عذب آنکس را و بادویه جذابه از مرهم و غیره بر موضع فوق او از
خارج الطوخ از غسل و سرکه استعمال نمایند و این مذرب متاخرین است و سلامت در دست این متاخرین بیشتر از دست اولین است و این مذرب
یست چه جالینوس گفته که مزاج اعصاب عظام یاسست و شل و شرح هر چه گویند که بهترین چیزی که در منع درم دین با منع ترقن المدم
و سرعت التمام و دفع وجع یافته ایم مرهم جدوار تالیف ماست و هر قدر که مدت میمان حدوث تفرق و اتصال این مرهم کمتر باشد و اولی آن

درم نماید و صاف نموده بستر درم ترنجبین و ده درم گلکند و لیمو با صاف کنند و یک درم تربنجم درم لاجورد و غسول بران پاشیده بیاختانند
یا نقیصه صبر به هند بعد از طریب دماغ نمایند با دانه و صندل و سخمه سخمه مطبوخ که در صندل سوداوی مذکور گردد و سنجبین و اقویه با قیمنون یک شقال سوده هر روز
بخورند و استحام بآب شیرین معتدل الحارة نمایند و بنور استخوان و آب بنفشه و سخمه سخمه مطبوخ و سخمه سخمه مطبوخ و سخمه سخمه مطبوخ و سخمه سخمه مطبوخ
از بحث مایه لیمو انداخته کنند و اگر داده ریخی باشد محلات ریح مثل شیر به دانه ایمنسون و کشوث و گلکند به هند و قیمنون کنند و بعد از نفع بنفع سخمه
بلغم دهند بعد دوا المسک حلویا بخورند و اطریفل صغیر و گلکند در ریخی و بلغمی هر دو مفید است و سفوف حاکمی نیز مجرب است و کذا نشویند از ناخواه
زیره حبث را بشاید یک درم هر روز بآب خورند و ایضا بعد از تقیه معده از ماده مولد ریح روغن بادام شیرین و تلخ بآب طریح اصول و حلوه قردمانا و
آن هند بعد روغن بید از شیر بنفعی صبر به هند و مقدار روغن مذکور از سه شقال زیاده نبود و اگر سود مزاج سانج معده محدث امراض دماغی گردد و بعد
او پدید آید به آنچه در علاج انواع سود مزاج سانج معده بیاید و اگر ضعف فم معده سبب باشد برای تقویت معده و تسکین آن صخره هر صلیح نسبت
گندم با آب نار یا بهی یا ناشپاتی نبوشند و یا نان در آب غوره یا پیاس یا ساق یا انار و یا در لبوب نو که قابضه خوشبو تر کرده چند لقمه بخورند و اگر تشنه
شود قی کنند تا که صفای منصب خارج شود و هر گاه مزاج معده بارور باشد نان را بعد از کردن در ترشی با نیسون و زیره و ناخواه و عود و قرد و دانه جینی
و زعفران آلوده تناول کنند و یا جلاب با فایه سازند و در آن لقمه تر کرده بخورند و کذا گلکند با نیسون و صطکی بخورند و آنچه که سرفه یا زله و خزان
از استعمال محوضات مانع باشد لقمه چند جلاب یا آب به تر کرده بخورند و آنچه از شرکت قدیمین سابقین باشد اگر در اینجا مثلا ظاهر بود و بعد از نفع
کنند یا حجامت سابقین نمایند و بعد از نفع بمسک گرم و حب ایاچ یا حب صطکی و قیمنون مکرر تقیه کنند و لطیفه خلط و صلیح سود مزاج و حجامین بلطفه
مثل تربیاق و شرطیطوس نمایند و تقیل غذا کنند و اگر املا ظاهر نباشد و نیز هنگام شدت مرض پاپا از این آن تکلف پابینند و کف پا را انگس
در روغن خیری گرم کرده بماند و پاشویه حار کنند و اگر برای منع تصاعد بخار قریب نوبت مرض آن عضو را بالاتر از مبدأ ارتفاع بخار خوب محکم بسته
بهر از آنکه بدست فعلی آن گرمی تشنه آن بمانند و یا او دیگر گرم مثل عاقر قرحا و شیطخ و حلیت و فرفیون سوده گرم کرده بران عضو ضار کنند و یا در آب
گرم روغن بابونه آمیخته و یا در آب مطبوخ او و دیگر گرم آن عضو را غرق نمایند و آن آب را سرد شدن دهند و مفید بود و هر گاه وقت نوبت بگذرد و آن
را در آب گرم نمند بعد عصابه بکشایند و بخورند و درشت بمانند و بعد از تقیه به تسخین و تقویت دماغ سکنجبین و شربت اسطوخودوس و مانند آن از شیر
و شحمیات و در موصفات که در علاج امراض دماغی بارور سانج و بلغمی مذکور شد بعمل آرند و جوارشات و سفوفات و حجامین محل ریح استعمال نمایند و بعد از تقیه بدن
و تقویت دماغ به تسخین عضو مشارک خردل و جذبه و سیتر و فلفل و عاقر قرحا و فرفیون و مانند آن با سسل آمیخته ضماد کنند و در عنای گرم بمانند اگر
فائده نشود بر موضع سبب ارتفاع بخار دماغ دهند و یا اول حجامت بران موضع کنند و بعد او ویه مقرر مثل غسل بلاد و سرگین کبوتر و شیر یا تخم
و کیکیچ نمند و یا فلفل و خردل و فرفیون ساییده بمسل بلاد آمیخته ضماد نمایند و نهادن زراچ و کیکیچ بگرین با روغن غسل بلاد و بهی تر از آنست و بعد
قطعه مسرب بران بسته دارند یا دیگر جلی کنند که قرحه بزوی منیل نشود و مدتی ماده فاسد مستفیع گردد و بعد مدلات بکار برند و آنچه از مشارکت
یدین بود بدستور مسهل و خوب مذکور تقیه نمایند و بهر تقیه نفس عضو بر جای مبدأ حرکت بخار حجامت نمایند و خردل بمانند و هنگام میحان مرض
بازند بر بندند و تدبیر مذکور بالا به تسخین عضو عمل آرند و آنچه از شرکت دیگر اعضا بود علاج هر یک تقیه بحسب ماده و تقویت آن عضو است
بد آنچه در قماش مسطور گرد و مثلاً در شرکی مرانی و کبدی و طحالی هر چه در مایه لیمو یا مرانی و لمرض کبد و طحال مسطور گرد و عمل آرند و بعد از آن
تعدیل مزاج دماغ و از اذیاتی نکابت آن کنند و در شرکی معالجاتی قتل و اخراج دیدان کنند بد آنچه در فصل مدلان خواهد آمد و تعدیل مزاج دماغ و تقویت
آن و آنچه جامع این هر دو است اطریفل کشنیری و اطریفل کبیر و خانییدن کشنیر خشک و ارچینی و سفوف کشنیر با شکر و خردل کشنیر و در جاب
با موزی سیاه منق و نان نرم کوبیده ناشتا و استحال حافظه و امثال آنست و در شرکی ریحی علاج اخفناق و رحم و حبس حوض نفاس

[illegible]

و این یا از غلط روی محقق در معده باشد و علامتش غشیان و خفقان است و یا از غلط مجتمع در جمیع بدن و یا از ضعف ریه یا بسبب شدت حرارت تب چنانچه در تب غلب و حرقت عارض میشود و آنچه از صداع مغز منقبض باشد بعضی از آن خاص بسبب بود بعضی نیست که حدوث او بمشاکت سر مرصعه یا بوقدح خاص یا من باشد یا از سوء مزاج بود و یا از مرض کلی و یا از ریح و یا از ضربه یا ما آنچه سوء مزاج باشد یا سوء مزاج سانج مغز و یا مع مده بود و سوء مزاج سانج یا حار بود و حدوث او یا از سبب اخل باشد و این یا از سخت مزاج اغشیه دماغ و یا از تناول اغذیه یا از دیدن حار که مده مثل جوز کمنه و قوم و پیاز باشد و یا از سبب خارج بود مثل صداع حادث از احتراق آفتاب و یا سوء مزاج سانج حار باشد و آن نیز یا از سبب دخل بود چنانچه هرگاه مزاج اغشیه دماغ بار گردد و یا از سبب خارج باشد مثل صداع که از کشادن سردی هوای بار و بنوشیدن آب شدید البرد عارض میشود و یا سوء مزاج یا بسبب بود و صداع حادث از آن ضعیف میباشد و اما رطوبت اگر مغز باشد صداع حادث نمی کند مگر آنکه با مده بسیار بود پس صداع بمده حادث از کثرت مده و احداث نماید و اما آنچه از سوء مزاج مع مده باشد یا از مده دمی یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی بود و آنچه از صداع حادث از مرض آلی بود و یا از سده باشد و سده یا از کثرت اخلاط غلیظه از جود یا از گرم بود و حدوث ورم یا از سبب خارج باشد مثل ضربه و سده هنگام تادیم و غشای مسوط از ریه سردی ام غلیظه بمشاکت و یا از دخل بود مثل حدوث سائر اوارام که در سر عارض میشود و صداع که حدوث او بمشاکت سر مرصعه را باشد یا بسبب غلط صفراوی در معده بود و یا از بلغم عفن در معده و گاهی صداع عقب الکناطعام بسبب تخم حادث شود و گاهی از شرب شراب هنگام تراقی تجارت حار و بسوی دماغ عارض شود و این را خار گویند و این از قبل ضعف دماغ و قبول او برای بخار بود و بداند که بعضی صداع حار سرخ التحال و انقباض باشد و صداع مطلق معروف بود و بعضی از آن لطیف التحال و انقباض باشد و آن معروف بر بیضه و خود است و رئیس الحجامه میفرماید که صداع گاه عارض باشد پس مرض گردد و چون مرض بماند بعد جمیات حاره مندر بعلل مایع بود و دالات بطبیعت از دفع مده بتمامه بر عاف یا غیر آن کند و اما مرضی که بدان مندر باشد سبب و سکت و جنون و استرخا و هم سبب سبب جوهر مده و بحسب حرکات آن و با کمال دماغ سرخ القبول مدهات یا بسبب ضعف باشد و ضعف تابع سوء مزاج بود و یا از ازمی و نفخ عضو یا از سوء ترکیب آن یا بسبب قوت حسن دماغ پس از هر سبب خفیف نیز از یاد بعضی صداع راعض نبود و بعضی مودی با عرض منقصه نواحی راس گردد مثل آنکه از شدت درد ورم در نواحی سر پیدا شود و بعضی مودی با مرض اعضا دیگر شود مثل آنکه ازیت و اضرا را و یا ارام او باصول اعصاب متاد گردد و تشنج حادث شود و یا از آن چیزی بسوی معده متاد گردد و سقوط اشتها و نواق و غشیان و ضعف هضم و مانند آن پیدا شود و بداند که صداع مغز یا بسبب بلغم بود یا بسبب سودا یا بسبب ضعف دماغ یا ورم صلب و بعضی بدان مستعد بعد از آن ابدان ضعیف الرأس و ضعیف الاعضاء و ضعیف متخل معده و جگر اند و چون این اعضا ضعیف باشند فضول کثرت پذیرد و از آن بخار بسیار تولد کند و بسوی سر متصاعد گردد و بسوی معده انقباض اخلاط صفراوی یا رطوبت بلغمی بریزد و صداع آرد و این بعضی از متناولات استیای مده اند و در کتب دویه مفرده مذکور اند و جمیع افواحه مده اند و کذا جمله بخارات حار باشند خواه بارد و لیکل اگر مودی بخارات بخار اول خورند و عقب آن چیزی که بخار بارد و لیکل بخورند یا بالعکس دفع ضرر یکدیگر کند و اگر ازیت بکیفیت تنها باشد بلکه کمیت بود پس تعاقب آنها نفع نکند بلکه ضرر رساند و صداع بارد و احتقانی که بسبب سردی نظام سر و احتقان مده بود در فصل زیستان بسیار افتد و چون تابستان شمالی بود و در این باران کم آید و خریف جنوبی با کثرت باران باشد صداع در زیستان کثرت نماید و بیشتر صداع بسبب تادیه شرابان تجارت خمیشه را بسوی سر عارض شود و لیکلانی مینویسد که گاهی صداع از نزول دراب سرد بسیار در دمای شبیه یا نظرونیه یا کبریتیه و مانند آن افتد و گاهی صداع هنگام تر عرق دماغ عارض شود و تر عرق یا از حرکت شدید تر دماغت یا سقطه یا سقوط شش بر باشد و گاهی صداع از خطه عارض شود و خطه نزد اطباء اند و ساسم از هوای بارد و آب سرد و اجتماع بخارات در بطون دماغ است و گاهی صداع هنگام گرگی شدید عارض گردد و این صداع از انقباض اخلاط صفراوی بسوی معده

و ترقی بخارات مکن بسوی سرفته و جالینوس گفته که بخوابی بسیار صداع آید بمر آنکه بهضم رافا سد کند و بخارات را بسوی دماغ برانگیزد و ایضا خواب طویل صداع پیدا کند زیرا که سر را از رطوبت متملی سازد و گاهی صداع از میرج بسبب استغناغات رعات و خون حیض یا بواسیر و نفاس افتد و گاهی عقب جماع عارض شود و جالینوس گوید که گاهی صداع دائم از ضعف دماغ اکثر است حسن آن بود پس چون صداع مرض بود و ببلافات ساکن نشود و باوی علامات ظاهری نبیند که یکی ازین دونوع است و درین هنگام فرق میان این هر دو از نقا و صفای جوهر مجاری در آنچه از دماغ می رسد بود باید کرد و گاهی صداع از بخار کثیر در سرفته و گاهی صداع از ورم حار و خرم و عقب لادت و سقطا و قلت نفاس عارض شود و صداعی که از سبب مخصوصه میر باشد در اکثر اتم ثابت میباشد و گاهی از صداع شدید انقطاع آواز عارض شود بهر آنکه غشوی را که بعضی از جنه و حلق آمده آفت رسد

اصحاح جمیع انواع صداع را حسب سبب به سبب و هشت نوع منقسم بنمایم یعنی صداع خا سانج و تبار و سانج و مادی و دوی و صفی و غشوی و سوداوی و ششی و خلی و خاجی و تجاری و خلی و خاجی و سودی و ورمی و غشوی و وضعی و دماغی و قوت حسن دماغی و قیسی و جماعی و شرابی و قوی و قوی

سقطی و تفرق القالی و تفرغی و دودی و تشارکی و تفری و غشوی و تجاری و تشخصی نوع ازین از انواع در طریق تشخیص بیان می کنم

طریق تشخیص اقسام مذکوره باید که اولاً از مرض پرسند که در سرفته است یا بامرضی دیگر اگر تمایز یابد آنرا صداع مرض گویند سپس سوال کنند که در عضوی دیگر پیش از صداع ضرری معلوم میشد یا نه اگر نباشد این را صداع اصلی گویند پس سوال نمایند که در سبکی معلوم میشود یا لرنی و دوی خشکی است یا تری اگر خیلی سرد و خشکی مبنی بگویند صداع سانج بود بعد به پرسند که ملس سرد گرم است یا سرد و اگر گرم باشد صداع حار سانج بود و درین صورت دیگر علامات آن مثل تشنگی و تشنگی دهن و خجالی و تمدد و حرقت سر و چشم و دودی در گوش تشویش چاس و غمدان بول برادر ابتدا و انتفاع بچهار

سر و تقدم ملاقات حرارت آفتاب یا آتش یا تناول شای گرم نیز بهر سرد و اگر ملس سرد باشد و از سرخافت و هزال در چهره یافته نشود و نه در مغرط بود هر چند که مزمن باشد صداع بارد سانج بود در بحالت دیگر علامات این مثل تنگد و اس و قیل و وجع بسوی موخر دماغ و شدت صداع در اوقات سردی بوشل صبح و شانه نفع یافتن از گرمی و تقدم قنارت هوای سرد یا آب سرد یا برف یا تناول چیزهای بار و پیچید و اگر مریض گرانی سر بیان کند صداع مادی بود پس اگر ملس گرم باشد صداع حار مادی بود بعد به رنگ رو چشم و نبض قاروره ملاحظه نمایند اگر رنگ سرخ و نبض عظیم و قاروره سرخ غلیظ باشد صداع دوی بود و درین صورت دیگر آثار غلبه خون مثل شیشی و مان و کسل و وجع مع ضربان و شدت صداع بعد خوردن چیزهای آن و غیره هم دریافت کنند و اگر رنگ رو چشم زرد و نبض سرخ و قاروره زرد نارنجی یا نارنجی و صاف باشد صداع صفراوی بود و درین حالت از دیگر نشان غلبه صفرا مثل تلخی و تشنگی دهن و خجالی و شدت در و خشکی تشنگی بسیار نیز سوال کنند و اگر با وجو گرانی سر ملس سرد باشد و نیز مرض مزمن بود صداع بارد مادی بود بعد به اگر رنگ رو سفید و نبض عظیم بطی لث بول سفید غلیظ و قیل و وجع بسوی موخر راس و تسکین آن بکادات حاره و بهنگام نیم و زرد گرمی هوا باشد آن در شب نزد سردی هوا و آتش میدن آب سرد و تناول غذیه و اشربه بارده و استعمال طلا و صندل و بار باشد صداع بلغمی بود پس دیگر علامات غلبه غلیم کسل و سبات و کدورت حواس و رطوبت دهن و منخرین چشم نیز بهر سرد و اگر رنگ تیره و نبض دقیق و صلب قاروره در ابتدا سفید و رقیق و بعد از سیاه و غلیظ باشد صداع سوداوی بود پس از دیگر علامات غلبه سودا مثل تشنگی دماغ و کثرت خجالی و خیالات فاسد نیز سوال کنند و اگر با وجو دسلی سر تمدد در سرفته انتقال دروازه جانی بجائی دیگر بگویند صداع صحنی یا بخاری باشد پس اگر ملس سرد و عروض دوی در گوش باشد صداع دخی بود و ملس گرم و وجع صعب ضربان عروق و طنین در گوش بود صداع بخاری باشد و هرگاه علامات سوداوی سانج و مادی بخوبی مشخص نگردد و درین صورت سوال کنند از عوارض سده و ورم و ضعف دماغ و قوت حسن دماغ بطوریکه در طریق تشخیص امراض دماغی مسطور شد پس آنرا هر کدام از اسباب مذکور که مدک گردد و سبب صداع همان باشد و اگر عوارض مذکور هم یافته نشود و ضعف و نجافت مریض مدک گردد و از تقدم کثرت خروج رطوبت و خون از بدن بطریق زیریانی و اعمال یا جماع یا رعات یا تصد یا بواسیر یا نفاس کثرت بیداری و غم و فطر سنگی سوال کنند اگر باشد

اولا تسکین اطمینان آن عضو کوشند زیرا که وجه آن مزید صدمه است و مگر اعراض میگردد مثل سرکه چون سبب صدمه حار ضعیف شود و آنگاه آن باعث زیادهای
صدمه گردد بدین معنی که کوشند با استعمال روغن کدو و بید و نیلوفر و غیره و مثل المان مطبوخ و کافور باشد که برای تقویم با استعمال اندک صدمه مثل انجیر و حب
انقذ و بسیار است که اشیای لطیفه سبب تقویت طریقی بخورد و بسوی داغ و سبب صدمه میگردد و در هر چند عارضه ناشد باید که به چنین تدریج لطیفه حضرت که صدمه
او علاج بتدریج غلیظه واجب کند و در علاج صدمه مادی کوشش باید کرد که ماده بسوی مصلی منجذب شود و اگر چه بخت حاد قوی باشد تا ماده را از قوی که بعد
و مگر تغیر سازد و سبب اطراف و دلک غسل آنها بدستور مقرر و نهادن محاجم بر آن نیز اما ماده از سر میگذارد اینجا است که با شوهر و برادر و جمیع اقسام صدمه
مادی نافع ترین چیز را گفته اند و کوشش باید که در ضرر میرساند پس عوض آن و پادها بگویند و کفها مانند که نفع میکند و در گرفتن سر بدست و ایضا
بعد تنقیه در باید نقش با دستگی مضائقه نیست اما المیدان اعصاب و عضلات کردن و استعمال بخار و خوردن خرچ و شیرین و همچنین تلخ و طبع
لیند مثل خیار شنب و کافور و غیره و بنفشه و شیافات و قندهای لیند و معتدله و کذا استعمال اخضره و اطلیه حسب سبب نافع بود و کذا استعمال و غنما که خواهر
یار باشد و غنما دور درازند بلکه هر چه تری افزاید و بنیت داشته باشد از آن جنباب نمایند و هرگاه اراده اطلیه نموده و صدمه قوی نمرن باشد
اول قوی سر بر آید تا اثر در او بوجه اتم نفوذ کند و بعد از آن اگر ککلیل با فوخر خیر نمایند تا اشیای رقیقه تدریج بر موضع جانم و داغ اشتناست با شیفا
از آن دو بکنند و هوای قوت آن آشپزی و زوی تحلیل نمایند معین تر باشد و آمیختن سرکه درین هنگام باطلیه نموده نفع میدهد و استعمال محذرات قوی
داخل و خارجا تا ممکن باشد نباید کرد و اگر سبب است و وجه ضرورت آن رود در باد و پیوسته از خارج بدن بکار برند و جالینوس گفته که صدمه در پشت
احتیاج بسوی محذرات مانند قوی نیست زیرا که صدمه ممکن نیست و وجه قوی کشنده است احیاناً و آذنی ترش صاحب صدمه را مانا شست
و صدمه صاحب که در قوی مثل صدمه که بشکرت معده باشد و آن غذا و باغث معده و تقویت آن کند و منع انصباب صفر نماید مضائقه ندارد و الا مضائقه
با اگر فنگی آواز باشد و کسی که ضعف قوت مع صدمه باشد از استعمال جنباب کند و اقیانوس کوب بسیار باشد که در صدمه شدیدی از
صوت عارض شود پس اگر در وقت این عارض گردد آب بسیار گرم بر سر ریزند بعد و صدمه حار در گوش و غن که چکانند که در ساعت کلام میکنند و در صدمه
بار و روغن با بون قطعه کنند و چون سوخات محمل قوی را استعمال نمایند باید که تدریج نمایند از ضعف با قوی چنانچه ذکر یافت و بدانکه فی از حار با حار
صدمه نیست و آن صاحب صدمه را حار بسیار دارد و مگر آنکه صدمه بسبب شاکرت معده مثلی از خلط سردی یا فساد می باشد که درین هنگام
قی نفع می بخشد و صدمه که در روغن داغ باشد و با آن تب نباشد علاج آن استفراغ بطبع نیست اولاً بقدر قوت و بعد از آن قصد دفعی که میاید و
در سر او انتقال می نماید و از تدریج تسکین باید بگذرد و آنرا از قصد هجاست زیرا که اکثر سبب وجع عضول منجذب میشوند و موجب آفات میگردد و بدین
که روغن گل مستعمل و اطلیه اخضره و مرومات صاحب صدمه روغن گل خام تازه است که گل سیخ را در روغن کوبند تا زنده انداخته و در آفتاب خشک
و مگر تبدیل نموده و نهایت یکسال بر آن گذشته باشد نه زیاده بر آن و نه روغنی که آب گل بطریق طبع با آتش مرتب نموده باشند و همچنین از آن دیگر
مثل روغن نیلوفر و بنفشه و غیره آنها اگر اراده تدریج لطیفه باشد و بر پیران و دو میخورد مثل جوز و میوه که از خود آن غاده صدمه مثل تسکین و غیره
و در جینی و حکما و اخضره صدمه مثل جوز و شند و الیها این نفاخه و در پیغمبر و انچه با خاصیه مضاعف داغ است مثل خرما و حلبه و عدس از آن چه میگویند که
مثل جماع و فکر و غیر جماع و جمیع انواع صدمه و سبب بود و جالینوس گوید که بوی صبر صدمه حار است چه جای صدمه معین بنفشه شمع در علامات صدمه
گفته که لعل غلیظه شبیه ببول خرمند صدمه است و نیز دلالت می نماید بر بودن صدمه و انحلال آن و یا بهر سبب آن منقرض میگردند و قوت آن
در جمیات و اوقات بحارین دلالت بر انتقال مادی بسوی اس میاید و لا محاله صدمه بیم خواهد رسید و صدمه دائمی که در بر نشود الما است

علاج صدمه حار سافج و حار یا لبس سافج

بدانکه سرفه حار سافج مصدع یا از اسباب خارجی یا از اسباب داخلی میباشد آنچه از اسباب خارجی باشد مانند صدمه حار است که از احتراق

آینه و شرب آب القحح پاک شغال پوست سنج عنب الثعلب یا عرق نیلوفر یا صندل یا عصانه برگ و خیل و شاخهای نرم انگور یا آب لیمو و شرب
 و یا نفوذ قمر چندی و یا نفوذ عنب و یا شیره تخم خشخاش سفید بعضی شکر که حاشیه شیرین کرده و یا پیچون یا خوردن سبزه کشنه خشک مثل او شکر و یا شیر
 و یا افیون بقدر حدس و یا شرب بود و یا لاشعیر و یا خوردن کاو تنما خاتم با سرکه بخت و یا خوردن کلوخار او نوشیدن نفوذ آن بصاحب صداع حار سودمندست
 ایضا حکیم محمد بن سینا که لعاب بیدانه در گلاب برآورده شرب با وضو و آب برای صداع حار و حرارت آفتاب بحرین است و کند آنگاه سرکه بر سرکه دروغن
 اسفنج در آن تر کرده و وضو و عصانه بقدار جوانی بروغن گل و کند اکل کد و یا برگ آن سوده و کند ایند قطره ناب است کده روغن گل بخت
 و کند عصانه خرد بروغن گل کند عصانه و امینا در گلاب اندکی سرکه حل کرده و کند اکل جنا بکلات اندک سرکه و کند روغن بادام سرکه مخلوط کرده و کند اکل
 مع تخم کد و کند پوست خشخاش سوده سرکه بروغن گل مرشته و کند روغن گل گلاب سرکه مخلوط و کند عصانه حی العالم بروغن گل مفید صداع حار و حرارت
 از حرارت شمس است سیحی گوید که هرگاه صداع از حرارت و میر است بغیر ماده باشد سزاوار نیست که بجزئی استفراغ نمایند بلکه می باید که تیرید و ترطیب
 سر کنند و روغن گل روغن بیدار روغن نبشته یا روغن نیلوفر یا ندکی سرکه بر برف سرد کرده بر سر بریزند و این هنگامی است که حرارت از آفتاب و غیره باشد
 نه از بخار حار که از اخلاط حاره در بدن متصاعد شود و اگر چنین باشد واجب است که ترک روغن نمایند و عصاره بارده مثل عصانه کا بود و بید و غیره
 و حی العالم گل سرخ و غیره و کده و استعمال نمایند و سرکه سوده و عصانه بکیرند و عصانه خشخاش و نیلوفر استعمال کنند مگر آنکه این صداع بخوبی باشد و اگر
 قوت مساعد باشد ببلبله رزده سال و رزده اگر قوت ضعیف بود آب آلو بخارا و خیار شیرین و قمر چندی مهمل و بند و از بقول بارده مثل کا بود و خیار کد و
 و بقله جانی و خرفه غذا سازند و اگر تپ نباشد شور بای چرخه مرغ بپزند و اشربه حاضمه مانند شربت غوره و شربت محض ترجیح نباشد اگر طبیعت
 نرم باشد و اگر قبض بود آلو بخارا و قمر چندی و یا مار القرق و بپزند و اگر در سرخارات بسیار باشد سردات قوی استعمال نباید کرد و باید که بکلات میل کنند
 مثل قطره آب با بونه و صمغ و برگ قصبه و است که برای سهولت و وصول بسوی داخل سرازنده و قطرات بر تارک سر استعمال نمایند زیرا که استعمال
 آنجا نیم متخلل است و اگر در سرخارات حار نباشد بلکه احتراق و التهاب بود فقط پیش از است که بعضی عصاره مذکوره باره را بر سرکه میانبرند و پارچه
 بدان تر کرده بر سر خاسته بر با نفوذ نمایند و تبدیل نمایند هرگاه گرم شود و بر قطره را در سرکه و روغن است کده استعمال نمایند و کا فور و گلاب و بید و نبشته
 بپونید و هرگاه در التهاب شداد نماید بکیرند یک طسوج افیون و مثل کا فور و در روغن بید و نبشته و بپونید و گوشت چکانند و بر صدقین از زردت نیم خرد
 صندل و صندل و جوز افیون سدس خرد آب کا بود سرشته طلا سازند و چون با تیرید احتیاج ترطیب کرد و بروغن نبشته و نیلوفر یا روغن کد و یا روغن تخم خیار
 آب کا بود یا آب خرفه یا آب پوست کد و وضو نمایند و اندک کا فور بشیر و خزان حله که بر صدقین طلا کنند و خوشبوی بارو مثل کا فور و گلاب و نبشته تر
 و صندل بپونید و فلفل ازین است که نبشته و نیلوفر و شاخهای خملی و چو قشر کوفته و پوست کد و خوب بخت در طشت بریزند اندک روغن نبشته و روغن گل
 در آن ریخته بر آن الکباب نمایند و از بالا سرانند کنند و آب لیمو بچوب بچینا نندازند و صوط بخار طب بسوی آن زیاد شود و بجه مرتبه دوم و سوم بچینا نند
 و در روزی برات استعمال کنند و هرگاه روغن نبشته خالص آب شیرین گرم ریخته بچینن گل نمایند نافع بود و هرگاه در سرخارات حار بسیار باشد و سبک
 حکم بر بپزند و با نند و بچینن بدن بقوت و اطراف را در آب گرم بپزند و با نند و از چیزی که منع صمغ بخار بسوی سر کنند لعاب پیچون بکلات است
 و متفاوت کشنه خشک باندک شکر و پوست سیب امتصاص نار ترش به لیمو علی سینا می نویسد که غرض علاج این صداع تیرید است و در آید
 آن بختن روغن گل خالص سرکه بر سر افغزین خیا است و بهتر است که دیواری از غیره و غیره گرد یا فنج کشیده روغن مذکور بر سر بپزند و بروغن سر
 استعمال نباید کرد و اگر روغن تنما فاده نکند آب بقول اقسام نباتات بار و امینا و از غوطه شیر و روغن نبشته یا روغن گل بر برف سرد کرده چیزی تا فترند
 و برای بختن بر روغن گل با سرکه آینه نیکو است زیرا که سرکه معین بر تیرید است و گاهی نوشیدن سرکه آب بسیار آینه منفعت شدیدی نماید و اما
 ازین جمله صداع حار احتراق شمس است و علاتش تیرید و بختن علاج است مع زیادتی با احتیاط و تعدیل عود و بچینان و سکون کد ساکن بارده و استعمال آن

وطلوات و مرخات از جمیع اودان بار و الطبع بر برت و همچنین نشو قات و قطورات و شومات مذکوره و باید که درین و غیره از همه آنچه تحریر میگردد
از آواز قوی و کثرت فکر و جماع و کمر سنگی اجتناب نمایند و آنچه از احواق تمسک باشد که طافی آن و مانند کفنه تغییر و تسهل بود و بصورت مصلحت و تسهل بخاری
بباید نیست که علاجش معتدل باشد و هرگز که در و عازان صدامی که عظیم و خفیه باشد هم رسد و موجب درم گردد و اکثر صدام عارض از شمس از جهت آن نبود
که تسخین نماید فقط بلکه از جهت نوران بخوره و تحریک خلط ساکنند و پس مثل این با وجود تدریس مذکور مستغنی از استفرغات نباشد و گاهی در آنچه نوران
بخوره و تحریک خلط نکند حاجت با سفرغ افتد و این وقتی باشد که امتلا معلوم کنند و در آن وقت استخرا ب و با بسوی موضع الم بود و نیز بجا اگر از امر سفرغ خلط
غالب خاف شوند از استخرا آفت این نباشد و چون در انواع صدام حال التهاب بسیار گردد و گرمی از حد تجاوز کند و غیر نجات جو و این قول و هر دو باب
حصا المرای بر سر نشوند و سر کرده بر سر خماوند صا حب کمالی بدید که در صدام عارض از حرارت آفتاب باید که لا با بر سر روغن گل و بوسه که در کلاب سمخته
بر برت سر کرده متواتر بریزند یا روغن نیلوفر یا روغن خلط و بخورده و جاذبه که در و بزرگ بیدگی العالم باریک سوده اندک کلاب سر کرده و صندل سفید و خلیج سفید
آمیخته سر کرده بر سر خماوند یا زیتون با کلاب سر که آمیخته بعل آند و با جالینوس گفته که سر آواز نیست جبر و غیره سر که آن ضرر نباشد صا صا
که صما و گرم شود و کند و عاده بدل آن نمایند و همچنین دوسه ساعت بعل آند و برض با جلاب حب عوده باب سر دایه برت نباشند و انار امتصاص نمایند
و بسویق جو و شکر و کلاب مانده آن غذا سازند و با جالینوس در کلاب و دیگر که گفته که صدام عارض از گرمی آفتاب یا سر دایه بود اگر در علاجش مبادرت نماید
بسهولت ساکن شود و اگر نگذارد حتی که مدت او در گذرد و نه ال و مشکل است و اگر صدام از تنادال غذیه یا دویه حار و حادث شود باید که مبادرت بفصد نماید
و مقدار حاجت خون بر آند و جلاب با جلاب سفید و شیر تخم خرفه بر دهند و بچند آن کلاب کافور صما کنند و بنفشه نیلوفر بچیند و سائر تدریس مذکور بعل آند
و اگر صدام از حرارت مغز و تحریک زوئل بدن افتد لطیفه و تبرید مذکور مهتم نمایند و گل سرخ بنفشه نیلوفر خطی آرد جوهر واحد سر در صندل پوست خشکاش
تخم کاهو هر واحد و درم اکلیل الملک یک نیم درم باریک سوده باب خیار و آب کاهو و اندکی از روغن گل سر که آمیخته بر موضع الم را سر صما کنند و ایضا آرد جو
خطی با بونه اکلیل الملک تخم کاهو پوست خشکاش بنفشه نیلوفر و هر واحد سر خربزه بنفشه کینیم خربزه اقا قیاد و خربزه و عطران سندس نیم سدس خربزه را بار یک ساید
باب خرفه یا آب جی العالم یا آب کاهو یا آب که بر سر نشاند ایضا برای صدام عارض از پوست خشکاش برگ آن خطی آرد جوهر واحد چهار درم پوست جی العالم و زیتون
تخم کاهو هر واحد سر درم افیون دو درم باریک سوده باب سرشته بر موضع صما کنند و یا بر کافور صما کنند و بر صغین و دیگر بر موضع از سر صما نمایند و ایضا
پوست جوهر زیتون یا آب کاهو یا آب خیار سرشته صما کنند و هر گاه گرم شود تبدیل نمایند و هر گاه شدت صدام بدرجه بود که بران صبر نتواند
این صما نمایند صندل سفید یک درم از زوئل مثل افیون دو درم انگ آب کاهو و آب کشنیر و آب جی العالم سرشته بر موضع صما کنند و بر صغین صغیر صما
نهند تا اثر بران نفیض گردد و ایضا کلاب آب خرفه و آب جی العالم و آب کاهو و آب کشنیر و آب کاسنی و آب خیار و آب کدو و آب بازنگ آب بید بر کرام
ازین آبها که میسر شود جمیع کرده روغن گل کلاب نیز نند و در آن اندکی کافور حل کرده یا چکه کتان بدان آلوده بر صغین گذارند و چون گرم شود تبدیل نمایند
و کلاب سر که در آن اندک فیون گذاشته باشند بچیند و یا بوزن یک کافور و مثل آن افیون بروغن نیلوفر یا روغن بنفشه و شیر و خمر آن حل کرده و سوط نمایند
و نیلوفر و گل سرخ و غیره که در قول سبکی گذشت بچیند و یا یک درم بنفشه و گل سرخ بچینه باشند نشو ق کنند پس اگر ساکن نشود و این سوط بعل آند و آب
خرفه یا کاهو و کدو جی العالم از پارچه پان نوده بران کفنی گل سرخ نیلوفر معمول از زیتون و یا روغن او انداخته بقدر حاجت سوط نمایند و ایضا آب جی العالم
و آب جود که در آب خیار و واحد کچیز روغن نیلوفر و خربزه و طباشیر سدس خربزه و خمر آن سادی همه اندک کافور در آن حل کرده سوط نمایند بقدر حاجت این
سوط قوی التفع است بگیرند سلطان نهی و خوب کوفته باب هر آنچه صفا کنند و با اندک روغن تخم کدو یا روغن نیلوفر یا روغن بنفشه آمیخته بقدر حاجت
در بینی چکانند ایضا طباشیر یک هر واحد نیم درم افیون نشاسته بر واحد یکد انگ همه را سوده باب مثل سدس چهار سازند و از یک کوب در روغن گل و آب
جی العالم حل کرده سوط نمایند و باید که ساقین بچیند و یا پی در آب گرم نند و از حرکت و کلام و غضب آواز شد بدین مع کنند و از غذای حار و البان

عسل حلیج حار

باز

بسیار خیسانه عذاب بخوراند گل بنفشه پوست بلیله زرد کشنیز خشک هر یک ششماشه بانبات دهند و جوده منعج و مسهل بمالند و اگر بخار خفونی داشته باشد
 سرخ خشک بر سر گردن باشد بعد فصد و چسپانیدن زرد شانه تره پوست بلیله زرد یک ششماشه عذاب پنج دانه چرایه کشنیز خشک هر یک چهارم از دانه بندی
 دو توله شب خیسانه صبح گلقدار داخل کرده بدیند و جلاب مرکب و شربت عذاب کبوتر در صداع معمول است و دیگر شربت پهلوی خون که در علاج امراض
 دماغی موی مسطور گشت حسب حاجت بمالند و هر گاه درین صداع بعد فصد و استعمال مطبوعات احتیاج تلخیص افتد یا اندک آنیز شربت صفا یا استلا از دانه
 صفراوی محسوس گردد و استفراغ آن نمایند بلییات و مسملات صفرا که در علاج صداع صفراوی مذکور شوند یا اولاد و سه روز باین منصف فصد دهند گل نیلوفر
 بنفشه شانه تره عنب الثعلب تخم کاسنی گل سرخ خبازی هر واحد در دم عذاب بهشت عدد و پستان نه عدد در آب خیسایند یا جوشانیده گلقدار یا زرد چوبین
 چهار توله داخل کرده صاف نموده بنفشه بعد از دهم شربت برابی سهال شیر خشک یا زرد درم مغز خیار شربت شرباب بهشت توله در روغن بادام کلینیم درم بادام درم زرد
 و گاهی برگ سنا درم یا سدر درم یا افرا زنده گاهی بلیجات و آلو بخارا و تره بندی و فله صفر و عدم سعال اضافه میکنند و یا تلخیص طبع بطبیع فوکه
 مستحاض عذاب پستان بنفشه آلو تره بندی بنفشه نیلوفر شانه تره یا مغز خیار شربت در روغن بادام شیرین و شیر خشک و زنجبیل یا عدس خیار شربت زنده و الاغضا
 فوکه مثل آنکه عذاب آلو بخارا هر یک بهشت دانه فوکه بانی یا زرد عدد و پستان سی عدد تره بندی چهار دانه بنفشه گل سرخ هر واحد در دم شب خیسانه هیچ
 تره زنجبیل و دانه قوی شیر خشک یک قیاده صاف کرده بدیند و شربت اعیاض سهل و فوکه مسهل معمول حکیم الکساندر بنیستعلی شربت سیمباله دین سر قندی
 نیز تلخیص طبع مسهل و اگر سرفه باشد حروضات و گل سرخ و بلیله مناسب نیست و در میان سلماتر بر از شیر تخم کاسنی و خیارین و مغز تره تره بر یک بهشت باشد
 اسپنول یا زنده خلی سه باشد و گلاب عرق بید ساده و کاسنی و شانه تره هر یک چهار توله بر دانه شربت عذاب و نیلوفر هر واحد کلینیم توله داخل کرده اسپنول یا زنده
 پاشیده داده باشد و اگر بجای آب عرق شانه تره بنفشه خوب است و تخم کافور بقول صاحب شفا الا اسقام صداع دمی را نافع است و بعد تنقیه تا مظهر
 کشنیز توله شربت عذاب شربت کادی هر یک یک نیم توله گلاب عرق کاسنی و بید خشک هر یک چهار توله بدیند و کافور بر روغن گل همیشه بهار سحر سحر و یا
 اسطوخودوس کشنیز شیر تخم خیارین عرق شانه تره شربت نیلوفر بدیند و گاهی شیر کشنیز خشک شیر صمغ السوس افزوده میشود و چون مریض در قسم معده
 کرب و غصیان و غصن در باده بارت قوی نمایند شستن مسهل و باباب گرم و یا پاشویه نمایند از سوس گندم یا بابابیکه در آن بعضی از دانه باره مثل گل بنفشه و نیلوفر
 و تخم ظمی و خبازی و بیدار بیدار گهای اینها از هر واحد یک قبضه سیوس گندم سه قبضه جوشانیده یا زنده و دیگر گاه بعد از این تدابیر اگر بی سرایتی باشد بابابیکه در آن
 بابونه بنفشه اکلیل الملک گل سرخ جو مقشر نیلوفر جوشانیده باشد و طول نمایند و ایضا بعد تنقیه شربت فیون مصری خالص و طلائی آن داخل یعنی بر صدغین آن
 صداع را در ساعت ساکن میکنند و آنچه از زوده است معوط از بهای لولو و قدری از عنبر و طوبت سرطان زنده کوفته است و معوط طباشیری بدست و نافع و گوشت
 که ریختن گلاب بسیار بر یا فوکه تا آنکه سردی او در قعر محسوس گردد و فی الفور فصد میکنند و ریختن اندک از آن سبب تسدید مسام و جبروت بخارات صداع را نیکند
 و هر گاه در سر و بجه بسیار بود و روغن بابونه بر سر طلا فایند و شتم آن المفع و اسرع در تائیه باشد از طلائی آن و هر گاه دماغ ضعیف گردد که دم شیر بر استعمال کنند
 که بعد تقویت راس معوط مقوی آن آنچه اسرع و تقویت است معوط روغن بنفشه شیر و زعفران است و معوط نافع که بعد تنقیه مستعمل میشود آب برگ کاهو آب برگ
 خرفه آب کدو شیر و زعفران هم را در شیشی دهن فراخ انداخته حرکت دهند که کیسان شود و بمالند و اگر ضرر بان قوی دهد شدید مریض را مضطر گردانند این
 دوائی مخدر برای تسکین استعمال کنند از فیون زعفران هر یک بقدر داشتن اندکی کافور قیصری و شیر و زعفران یا روغن گل حل کرده در گوش و بینی چکانند و گاهی
 درین اندک کلینی و آب کشنیز سبز و آب بابونه تره و سرکه آب بید و مانند آن افزوده بر سر طلا میکنند و ضماد مسکن که بعد استفراغ استعمال میکنند نیست آنچه
 کشنیز سبز برگ خرفه عنب الثعلب برگ بید صندل مینج یا پنجه میسر شود بر سر ضماد کنند یا آرد جو اسپنول آب برگ بید گلاب قدری سرکه و طباشیر و ضماد استعمال کنند
 و یا صندلین گل ریشی کاهو کشنیز خشک سیده با آب کشنیز سبز و گلاب آب چچ حوز آمیزند طلا کنند و یا صندل سفید کافور فوکل شایان امینا ساید و آبهای باره
 که در بجه بکار برده شود و موی جو با سرکه گلاب بنفشه نافع است یا شایان امینا و صندلین و گل سرخ و زرد قطونا با روغن بید و بنفشه بر صدغین و پیشانی

که این اغذیه حسن الکیوس باشد و تقبیل مقدار آن کنند و از آن مشتلی نشوند و چون قطرات و مروحیات استعمال نمایند چیزی که در آن بمیرد باشد و ترطیب شدیده
 نبود که در آن اندک ریح و قبض باشد و محل آن را در مثل آب نار و معصارت بار و قابض از نو که او را ورق و صول لعاب زیر قطره ناسکر که آب معصی الراضی بن است
 گوید که هرگاه صدمات از ماده دومی باشد و قوت قوی و سن منتهای شباهت یا جوانی بود و از فصد مانع نباشد فصد سر و نماید و مقدار حاجت خون هر روز
 و اگر کفایت نکند فصد من کشاید و بر ساقین که کوب بلند تر از کعب حجامت نمایند و اگر مریض طفل باشد حجامت بر گردن او نمایند و اگر سورت او طول کند
 و در در فصد هم باشد بر نو خسر حجامت کنند و فصد گنگ نو خسر کشاید و اگر در در نو خسر بود برگ پیشانی کشاید بعد از آنکه تقیه بدین باشد بدوی
 و فصد برگ بخت که ده باشد تا که ماده از آن بسوی خضوضه مرض منجذب گردد و بعد از آن سائر اضمحده و قطرات و مروحیات که در علاج صدمات جارسازند که
 شد استعمال نمایند و مقدار فصد حدس مقشر آب نار یا آب غوره سازند و از نو که او و شفا و لو و عناب مانند آن خوردند و آبواکسین گوید که صدمات جارسازی
 شدید و خطر صحت بنا بر بودن ماده و قریب داغ مع فساد فراج اعضایی بسط و مجاوره داغ و از مثل این صدمات تشنج در اعصاب داغ و انتشار نور چشم
 بنا بر تعدد طبقه و اتساع ثقبه حادث میشود و گاهی از تقصیر در معالجه آن بسر سام حذر و احتیاط از این می انجامد و بدین ترتیب قی بخارات غلیظه بسوی سر و حدوث
 استلا و از نجاست بن ده گاه از معده گاه از معق بدن مرتقی میگردد و این بطیب بهر مریض نیست چون تامل در کند بهر آنکه بخارات و فضولات هرگاه از معده
 و صدر و سائر تجار و کفایت بر مریض شود بطیب این صدمات را در متفرق مرقع در یاد و هرگاه تصاعد از معق بدن باشد هر دو برگ پیشانی شامع سابتین متفرق مریض
 معلوم کنند از اعراض خاص این مریضی اومع افتخار و فضل عظیم مع ضربان و کمردت و حس اشتیاق بهشتیاق بهوای بار و ظهور حالت شدید خواب مع قلت کاود
 علا جش را بعد از فصد تفصیل کنند چون بعضی از این باشد در در و در و متواتر در اول امر ما الشیخ همیشه در دم باد و جبهه کافور و سکنبین بپاشند و یکی در یاد قی در مقدار
 ما الشیخ محبت بهر طبیب صحت و حال طبیعت باین طبیب نمایند و دلیل از دست درم تمندی سی درم بچین پانزده درم برپاوشان اصل السوسن هر واحد
 سه درم شاهره بخور فسنجین هفت درم عناب سی عدد و آب جارا است عدد و موزینقی ده درم کشنیز خشک یک کف بهر را بدستور مطبوع بچکانند و افشوده
 صاف کنند و در یک شربت آن سه طسوج سقمونیاد و فوثلث درم و آب پیخته بنوشند و بعد متفرق باین طبیب غذا بچند و کاسنی هر دو مسلوب طبیب بسر کشنیز
 سازند و تعدیل طبیعت بنوی کنند و نگذارند که قبض شود پس اگر فضول بسیار بیند قوت مساعدت کند سائر قوانین مانع نباشد و در معاودت استفراغ
 قوت فضول پاک نیست اگر خون زیاد باشد فصد اخراج آن نمایند و اگر سائر فضول زیادتی بود متفرق آن بردای نموده نمایند و چون معلوم کنند
 که فضول کم شد و قبض و قاروه گواهی آن و در نحوئی که قبض نرم شود و از آن سرعت و توانم مع عظم زائل شود و قاروه ناقص الحمرة زرد رنگ توهم گردد
 مضائق نیست که بر سر بعد تر اشیدن موی سر یا بر چوبلول بسر که و کلاب روغن گل سلولان این دو که از اندک بهر ناک که و آب کاسنی آب خنجر می آید
 آب برگ سپول آب نموده آب بید و جوش خفیف و بعد تا صاف گردد پس کلای سر که که بسیار کرمه نبود و اندک روغن گل خالص انداخته مزج سازند پس
 اندک سر و کرمه پارچه بدان آلوده بر تارک سر نهند و بهر قدر که مرض کم شود از این آئناکم نمایند و در آب کاسنی افزایند تا آنکه مریض پاکیزه اهل گردد و اگر حاجت
 زیاده تر بداند درین آبها آرد و جو داند که کافور داخل کنند و اگر احتیاج زیاده تحلیل باشد در آن آبها اندک خطمی و اگر با قلا حل نمایند و هرگاه قبض زیاد
 علت گردد و در پنج باقی ماند قیایا حصر باشد و در آنجا ماده بود آب گرم که در آن نموده و خشکی اش و سوس گندم و جو بچند بپاشند و در آنجا صدمات طبیب
 غلطی نکند و در قطرات غلیظی که باین جهت سبب و حسب ماده و مزاج و بعد فضول بود و اگر متعسر گردد و ظاهر شود که در اینجا فضول است فصد هر دو صاف نمایند
 و محارم بر ساقین و در امر جالش قدیم در آنم غسل آنها با آب گرم نمایند و تقیه ساقها با آب گرم که در آن اندک با بونه پیخته باشد باید کرد که باین تدبیر طبیعت
 منجمل گردد و اگر قیایا فساد مزاج محتاج به طبیعت تبدیل مزاج بعد متفرقات مذکوره باشد و تقیه شود که در اینجا ماده نیست این صدمات جارسازند آب معصی الراضی بر او
 جوش خفیف ماده صاف کنند و از آن خود رنگ گرفته و روغن نموده و در آنک شیر و دمنه در آن و ثلث درم و بعد مسواک و شستن دندان و پنج دانه جو بچند بپاشند و در
 لرح گردد پس از این آب همین کار نمایند و در این جمیع شده یک نیم دهک آمیخته در شیشه بچند بپاشند و بار دیگر صاف کرده و در پی سر نمایند و در روز شنب و فصد

فصل در علاج صدمات

متوا سبب کند که طریب بلوغ نماید و بعضی اطفال که از او ترطیب مسبوط بعد تفریق میکنند نیست که دیگر نوعی شش منسطب برگردان جدا کنند و نزوح جدا کردن آن چیزی که ششیه بشیر میگردند و در عرض نبضه در آن نیست مسبوط کنند و چیزی در ترطیب بلوغ ازین ندیدم چون در وقت آن استعمال کنند و آنچه اهل علم استعمال میکنند در جمیع صدمات حار بعد استفراغ اگر واجب بود کافی نیست آب طلع آب جاز گلاب مال القرح مشوی همه را مع هم که اندکی سرکه انداخته در فن کمال بخت پاره کردن بدان آلوده بر سر ریش بدارند و هرگاه بیمار رسیدن سردی داغ دریا بد جدا کنند و هرگاه گرمی معلوم کند اعادة آن نمایند و ایشان تحلیل بقایای صدمات حار باین تدبیر میکنند و ازین عدول نمیکند و اگر باین صدمات تب مضطرب گردد و نظر بادوار تنبذ پس اگر بدو غلبه آید معلوم شود که اکثر آن بجهت بسوی سردی تصاعد میکنند و خلط صفر اوی مسخ بخار است و اگر او را آن رموی بود نوعی که از آن نقای تمام نشود و تب باقی ماند تا آنکه در دیگر بران آید و عندک نقل اندک در یک سرنخی در چشم معلوم شود درین هنگام بقیع کنند که خلط صاعد بسوی سرنخی است پس در سماج قصد تشکیل آن خلط نمایند و تدبیرات بسوی این آن تب مائل سازند و اگر تب قبل از حدوث صدمات باشد تب ض صدمات عرض باشد و اگر بعد صدمات بود بالعکس باشد و اگر کیلانی هر دو پیدا شود و هر واحد از آن مرض عرض بود و تغلیب یکی بر دیگری ممکن نیست مگر معرفت سبب پس با عرض خاصه در علاجات مذکوره تقدیم و تاخیر از آنچه گفته ام نباید کرد که این مفسد معالجه است کیلانی گوید که بعد صدمات آنار و آب تر بندی و آب سیاق ترشی ترنج و طماندان از سردات یا ساده و یا با شکر نوشند و رب ریاس رب توت و غیره و رب ترش یا نصفه و آنچه بسوی سردی بدهند بعد طبع بلبله در دفر بندی و آلوده غناب شاهتره و فستقین و بنیزه و بنجین مقوی است و بنوشانند و اگر ضعف یا شائبه جفرا باشد حل طبیعت آب آلوده تر بندی بخار شنبه و بابان با الفواکخ نماید تر بندی بسمت درم و آب بخارا سی عدد پستان بسمت درم و کاسنی بخورم و بنفشه خشک سه درم گل سرخ بخورم غناب بسمت عدد یک شانزده روز و آب تر کرده صاف نمایند و بران بسمت درم ترنجبین شیر خشک اندازند و یا در چهار طل آب بچوشانند تا یک طل آید و صاف کرده بغیر خشک یا ترنجبین بنوشند یا این حصه طبعین طماندان غناب بسمت درم و واحد کف بنفشه خشک چهار درم انجیر درم و عظمی سوس گندم هر دو در هر دسته بعد حاجت در یک طل آب بنزند تا یک طل و یا چهار اوقیه از آن صاف کرده آب چقدر گرفته افشوده ربع طل و عن کج در اوقیه مری یک قیغه انداخته خوب هم زنند و یک درم حنظل کف و بنزوات محمول از روحان مثل آلوده تر بندی یا شمش خشک غذا سازند اگر طبیعت قهقر باشد و مثل سیب به و غوره و ریاس و مانند آن اگر طبع نرم بود و باید که در طبعان شفا عدس مقشر و ماش مقشر بود و ایضا در آن قبولی لسته مثل افغان بلبله حاضر و چقدر در کاه و کاسنی و کدو و فلفله جانی و خرفه باشد و این قبولی آب سرکه کشنیر خوشبو سازند و چون مرض با تمام رسد و حاجت طبعین شود و باین طبعین بلبله بنهند و از ده درم تا بسمت درم و یک طل آب بچوشانند تا یک حصه بماند صاف کرده بسمت درم ترنجبین یا شیر خشک یا شکر طر درم و درم کرده بنوشند و یا بلبله حرق در آب آلوده یا آب نار معصوم شحم آن و یا آلوده یا بنفشه در جلاب زده تا بسمت عدد که در قول اوجیل گذشت و یا نفوس شمش بنهند و اگر حاجت با سال قوی باشد و قوت ساعدت کند بگیرند و قوت نیاز نیم دانگ تا یک دانگ در جلاب یا در شربت بنفشه یا در بنجین یا رب بقر یا شربت و در یا شربت آلوده یا نفوس شمش یا آب تر بندی حل کرده بدهند و یا آب ترنجبین یا آب بیار یا قوت سرشته بخوراند و از لبنیات خفیفه سفوف بنفشه است که بنفشه خشک سوده و شکر مسادی از پنج درم تا ده درم خوردند و اگر موسوم گل سرخ باشد آب گل سرخ گرفته افشوده و در دلت رطل بگیرند و بر آن شکر یا بنجین از یک نیم اوقیه تا دو اوقیه انداخته بنوشند و اگر سرفه یا خشونت صدمات باشد طبعین مذکور در قول اوجیل بدهند و اگر در آنجا طوبت باشد و حاجت با سمل قوی بود تر بد گرفته از یک درم تا چهار درم در آن طبعین بنهند و گاهی این قرص بنفشه میزدند بنفشه خشک تخم خازی مقشر مسادی گرفته درم از آن نیم دانگ مقوی داخل کرده یک ص یا دو بدهند و چون حدت و التهاب مرض منکسر گردان پس با همدار صبر بخورند و اگر گل سرخ هر واحد ربع خرب ساخته آب گرم یا طبعین مناسب بخوراند و یا فستقین نیم خورده شل مقوی و در جلاب بسمت از ده تا سه درم بدهند تا از آنجا صدمات ازین وقت و او را چنانچه در جرب از آنکه است این حب بنفشه است بنفشه خشک درم تر بدهند و اگر درم رب السوس و در دانگ مقوی یا گل سرخ هر یک یک دانگ یا یک نیم درم یا یک دانگ یا بنجین صغری غلظت از داغ است و گاهی تغییرات در آخر مرض است

علاج صدمات حار

علاج صدمات سرد

علاج صدمات مزمن

میکنند برای نوامی که در علاج امراض دماغی ملخی مذکور شد و در آن ستمو نیار برای اخلاط صغری و منحل کشت و تقویت فعل و صغری افزاینده و چون
این صدام اسکن اضعف گردد و بدن انقباض باشد باید که تغذیه برایش گوشت دجاج و تهرود چو زهر مرغ مستعد آب گاو یا آرد یا سرکه یا سیب اسفند
و عدس و قشقرق طبخ آب انار برای تغلیظ خون و منع بخار سید و در طعام ایشان کشنیر برای منع بخار زیاد و اندازد این صغریه که اگر قوت
و سن فصل مساعدت کند و بادرت بقصد قیض از جانب الی کم کنند و اگر در تمام جمیع سر باشد قصد از جانبی که در آن درو شد بد باشد بکشد اگر از قصدی باشد
حجامت میان هر دو شان یار سابقین نمایند تا از راه اعلی یا غل مجرب گردد و اگر از این درو ساکن نشود درگ پیشانی کشانید و بعد قصد تبرید مزاج
بشر آب آلود و غیره و آب آلود مانند آن که در قول کیلائی مسطور شد باید که درو اگر طبع نرم بود بر آب و یار بر سیب بدهند و فو که قابض خود اند
و بر پیشانی کلاب مانند و یا حین بار و مثل نیلوفرو بنفشه و کلاب و صندل بپونید و اگر طبع قبض بود و جسم متلی باشد تلین با الفواکه و یا آب انارین
مصدور شحم آنها با شکر یا شیر خشک یا تر جمین نمایند و آید که در آن بنفشه و جو گل سرخ و نیلوفرو چنانچه باشد بر سر بریزند و در بعضی برابر بپزند و فرود
و عدسیه زرد و بقول باره خوانند و هرگاه حدت ساکن شود بچرخ سرکه و آب غوره بچته بدهند و از دستکندار حلوایم و خرمن کشند این الیاس
گوید که قصد سر و در حجامت کنند و اخراج خون کثیر نمایند اگر قوت قوی و خون غلیظ سیاه یا سرخ غلیظ و فصل و سن موافق باشد و اطفا ی خون باشای
بار کنند و تلین طبیعت بطبع فو که نماید و ما الشیر بنوشند اگر باوی تب باشد و اگر تب و سر فرو نمود جلاب سرد از تر جندی ده درم و تر جمین یا شیر خشک
هر کدام که باشد درم و دهند و یا صل طبیعت با الفواکه مثل آب عناب آلود و تر جندی و سپستان و نیلوفرو بنفشه و تر جمین و شیر خشک و خیار شنبه
و شکر نمایند و یا بکیر بنفشه و نیلوفرو هر یک بچرخ کاسنی سه درم شکر سفید ده درم و تر جمین ده درم و در جوشانیده مالیده صاف نموده بنوشند و غذا
فروده مانع شمر بخر بادام یا فروزه آلود بخر بادام و شکر بنوشند و تر جندی بشکر و مغز بادام بدهند و یا بکیر بنفشه و ده درم و مثل و تر جمین و در جوشانیده
صاف کرده بنوشند و یا انار ترش و شیرین شحم هر دو بنفشه و مقدار نیم حل بشکر سفید و تر جمین هر یک ده درم بنوشند و دیگر دروغی گل و جود و کلاب
یکجو و سرکه کنند و بر جود و شیرین ده من فرام حرکت دهند تا آنکه مزاج گردد و قدری از آن بر سر نهند یا در آن پارچه بچکان یا خرده رقیق تر کرده بنهند و کلاب
تنها یا سرکه تنها نفع میکند و بر زرقطو نایس که کت کرده بر سر نهادن آنرا سودمند بود و یا لعاب غلی و سرکه آینه بر سر نهند و بر غنمای سر و مثل و دروغ و دروغ
یا نیلوفرو یا دروغ بنید سوط کنند و یا مصور گوید که قصد قیض از جانب وجع یا از جانب وجع شد بد کنند و اگر قصد کین بود حجامت قین اگر ممکن باشد
حجامت نقره نمایند و حل طبیعت با الفواکه مثل لیلیه زرد و آلود و تر جندی و عناب سپستان و حل السوس بنفشه و تر جمین خیار شنبه و شکر باید که درو و یا
بکیر بنفشه و لیلیه زرد و کوفته بوزن پانزده درم و در آب آلود بر ستور یک درم و قول ابوسهل گذشت صلایه کرده صاف نموده و اوقیه جلاب ده درم شیر خشک یا تر جمین
داخل کرده بنوشند و یا انار شیرین و ترش شحم آنها افشود و قدر و ثلث حل باشد یا تر جمین بنوشند و یا خرمن بنفشه یا مغز خیار شنبه از ده درم تا پانزده درم در
جلاب و ج یا آب گرم مالیده بنوشند و یا آنکه سرکه در آب گرم بنفشه بنوشند که سرخ الاسمال است دیگر تر که کب مسهله مباحست که در قول ابوسهل کیلائی گذشت
و ترکیب حب رب لیلیه و غیره در علاج صدام صغری و پیاید چندی گوید که بعد قصد اطفا ی خون باشد تر حاصه مثل شربت انار و شربت تر جندی
و سکنه و شربت عناب نیلوفرو کنند و تلین طبیعت بطبع فو که شیر خشک و تر جمین و شربت و درو مکدر و شربت اجاص و سهل آب انارین یا شیر خشک
نمایند و اگر تبی سرفه باوی نباشد شربت تر جندی و شربت لیمو و در آب فو که حاض بنوشانند اگر باوی سرفه باشد خرمن بنفشه یا سپستان نیلوفرو و یا
در دهن شربت ملخی خون است و جمیع امراض موی را نافع بود و تسکین جیحان خون نماید عناب یک حل کشنیر خشک سی درم عدس و قشقرق درم و شکر
بج کاسنی ده درم همه را در سرکه زرد بپسند پس خوشی ش داده صاف کرده شکر بقدر احتیاج داخل کرده بقوام آرنده درم در آب زرد شک سی درم
حل کرده بنوشند و تقوی مرکب این مرض را نافع است و نسخه آن در علاج امراض موی مذکور شد و این تلین نافع است آب انارین مصور شحم آنها بخر
شربت درو مکدر یا کله بنجادی پانزده درم شیر خشک ده درم تر جمین پانزده درم بهرم مصور درم تب سازند و اطفا ی گوید که اگر علامات لاات کند

نسخه امراض دماغ

بر اکثر ماده و موی ست قصد فعال کنند و اگر صداع متعدی بسوی دماغ از عضو دیگر باشد قصد مشترک نمایند و گاهی در صفر اسبب صدمت خون قصد کرده اند
 بعد از تنقیه و خلط غالب بر دای مناسب آن کنند و از مجربات خاص بصداع حار که استخراج آن کرده ام این دواست گلکند سه اوقیه نیمه بنفشه یک اوقیه جناب
 سیستان آلو بخارا گلکافورین گلرهم و از چهار صد درم آب شیرین پیزند تا چارم صبه بماند صاف کرده بنوشند و غذا بکند و یا سفناخ یا زرد کالو
 سازند و بگلکافورین گل سرکه و آب مورد و کدو و صندل که در آن کافور یا افیون محلول بود مجموع یا منفرد بجهت طلایه زدن و روغن منجرب بسپارند
 صداع در علاج کلی اقسام صداع مذکور شد و از منقولات طلا نیمه اوقیه و زعفرانست و کذا آب بید روغن بنفشه طلایه اوقیه متوسطا مصنف قتباس
 می نویسد که اول قصد سر رو کنند و از بنفشه و صندل سفید و حنظل یکی هر واحد سه ماشه گلکافورین گل هر واحد یک کافور دواشته مخفی سازند و از سنگ پیچیده
 و کوه و گلکافورین گلرهم مجموع یا منفرد و صفا نمایند که منع درونی احوال می نماید و شیر و خرفه و کاسنی هر یک ماشه تخم کاهو و قشر چهار ماشه آلو بخارا هفت عدد
 عناب گلان چهار عدد و در گلکافورین گل کاسنی و بید ساده و نیلوفر هر یک پنج کوزه برآورده شربت نیلوفر و بنجمین شطری هر یک یک نیم کوزه داخل کرده بنوشند
 تا سه روز و غذا سفناخ یا ماش سبز و سیاه یا سرخ و نان تنگ بهند و مایه ای بنده و کدو و تر هندی نیز دهند و اگر در باقی ماند روز چهارم به تنقیه خاص بپردازند
 مثلاً اگر پیشانی یا باده غین یا ماقین کشیده و دوا و غذا بدستور دهند تا هفت روز و روز ششم تنقیه بمطبوخ فوکه ابلجی علویان کنند باین نوع آلو بخارا زرد آلو
 هر یک هفت عدد و عناب گلان ده عدد و سیستان چهل عدد و پوست پلید زرد پوست پلید کالی هر یک ده درم بگ بنفشه تخم کاسنی هر یک
 نه ماشه در گلکافورین گل شاهره و کاسنی و نیلوفر هر یک نیم پادشعب خیساییده صبح خوش کرده خیارشور تر هندی ترنجبین هر یک بست درم گلکند ده درم مالیده
 صاف نموده روغن بادام شیرین در شعله اضافه نموده بکار بند و بجای آب عرق کاسنی و گلکافورین گل شاهره و کافور زنده و وقت شام غذا سفناخ یا دهنده و صبح تر هندی
 و همین خط سه چهار روز استعمال نمایند اگر اندکی در دوسر باقی ماند پس دوی تارک سر تراشیده شطریه هکده ماشه سخت بکند بعد سیاه بخت ماشه در آب گل سداکلا
 در روغن گل هر یک یک کوزه آویخته بهادون و بسته بهنجی تا یک کتری سخی بپزند و بجای شربت طلا یکساعت بپزند و بی حال اندکی در کالی منع در بخارند

علاج صداع صفراوی

سببش خلط صفرا و میوه آن ارتفاع اجزیه و ارتفاعی ماده است بسوی دماغ و استلای عروق سر از آن و از جالینوس منقول است که از اسباب این صداع است
 اخذ و دوا شربت چهاره و تعصب مغز و سردی و غموم متواتر و کثرت شمی و صیف و زمانه گرم است و اولاً به تبدیل مزاج و تطهیر تسکین جرات برید که در علاج امراض مزاجی
 سازج مذکور شد و بعد دیگر شربت بید که در علاج صداع حار سازج مسطور شد استعمال کنند و یا شربت تخم کاهو یک کوزه شیره منتر تخم کدو و توله با شربت بنفشه شربت
 نیلوفر و توله بدهند که معمول حکیم میرزا علی شریف است و شیر و خیارین منتر تخم کدو و کاهو و آب آلو و تر هندی و شربت بنفشه نیز مفید و علاج این قسم علاج
 صداع دوی قریب است لیکن در علاج این نوع بیشتر و بات و غیره آشنای بارد و طب اکثر استعمال نمایند در دوی بارد یا بسن میشه تحمل آرند و استعمال شربت
 نیلوفر و بنفشه و بنجمین شربت نانچ و لیمو و انار این بشرط عدم سردی و نفخ است و اگر سرد باشد شربت بنفشه و بنجمین شربت نانچ و لیمو و انار این بشرط عدم سردی و نفخ است و اگر سرد باشد شربت بنفشه و بنجمین شربت نانچ و لیمو و انار این بشرط عدم سردی و نفخ است
 باشد آتشیدن طبع آلو بخارا عناب شاهره خطی شربت نیلوفر نیز مفید است و اگر باین صداع تب باشد و قاروره ناری بود و لعاب ببدان شیره تخم خیارین
 در عرق عناب و تلعلیق شاهره برآورده شربت نیلوفر و فحل کرده و کاشی پاشیده بنوشند و روز دیگر شیره منتر تخم کدو و شیره تخم کاهو شیره آلو بخارا و اخذافه
 کنند و یا شیره باری نمایند بعد تخفیف اولاً شیره کدو و موقوف نموده بعد شیره کاهو و در کنند و گاهی در خمس و سقراطی نصف اوقیه عناب پنج دانه
 آلو بخارا هفت عدد بدهند و در عرق کافورین ده توله مالیده صاف نموده شربت نیلوفر شیره کشنیز خشک چار ماشه شیره تخم کاهو شربت نانچ و لیمو و انار این بشرط عدم سردی و نفخ است
 داده می شود و بعد تسکین با دهنج و بنجمین بار نموده سه صفر و حب پلید دهند و از مغز و کاهو و تر هندی و شربت بنفشه و بنجمین شربت نانچ و لیمو و انار این بشرط عدم سردی و نفخ است
 هر یک یک کوزه کاسنی گل سرکه چار ماشه تخم خیارین و توله آلو بخارا بست عدد و بنجمین شربت نانچ و لیمو و انار این بشرط عدم سردی و نفخ است و اگر سرد باشد شربت بنفشه و بنجمین شربت نانچ و لیمو و انار این بشرط عدم سردی و نفخ است
 گلکند چار توله شربت بنفشه چار توله شیره منتر تخم کدو و توله مالیده صاف نموده شربت نیلوفر شیره کشنیز خشک چار ماشه شیره تخم کاهو شربت نانچ و لیمو و انار این بشرط عدم سردی و نفخ است

اجتناب و دوا ماهه و از سر آمدن بسوی سر و از سر بسوی پای پس بزم او نماید و ضرر را داشته گردد و این منبج است عظیم شود ایلامی و در جانی میزیسد
که اول تدبیر بقیه صفرا و تسکین حرارت باید کرد اما آنجا که حرارت سخت عظیم باشد استفراغ بیشتر بقیه و صفون بقیه و غلبه الوداب میسر و تر هندی
و انار ترش شیرین و شیر خشک نمایند تا هر مدتی که ضرر حاصل شود و آنجا که حرارت عظیم نباشد استفراغ بطین بلیل و نفوق عبره و مانند آن باید کرد و تسکین حرارت
بسیک بنجید و شربت فموره کند و از تخم با تخم خرفه و پست و شکو و آنجا که در حلق و ریه باشد ایضا تسکین بقیه و شربت الوداب و ککاب لعلاب سپیوان باید کرد
و آنجا که حاجت منج بخار از داغ و تسکین حرارت باشد هیچ شربت موافق تر از سپیوان شکو نیست و اگر کشنده خشک بقیه و گل سرخ صمدی بسایند و شکو بار
هر سه آمیخته صبح و شب بقدر دو دم مناسبه دم آب سرد بخورند و بخار باز دارد و حرارت را بماند و آنجا که قبض شکم بود و درج شکم و قرقینج و در شیات صابون
سازند تا سه سال از دیابوره و نمک بسیار در آب میخیزد و شیر پاکه و نیبه بدان تر کرده برادرند و بقیه آب بقیه و نیلو فرو آب سید و ککاب آب کاهو و آب الشبلیب
و غیر آن بر سر سبب چنانچه در علاج صمداء حار سانج گفته شد و از آنکه از خوالی و خشکی نجات باشد این آبها بار و غن بقیه و روغن سید بکار برند و بعد استفراغ شیرین
و روغن مغز تخم کدو و یاروغن مغز تخم خیار و روغن نیلو فرو در بینی بچکانند چنانچه صاحب جمالی و خشکی را سود دارد و اگر آنکه خشکی سخت غالب باشد شیرین زمان بر سر روغن
و شیر خربرسر نماد و نافع بود لیکن اگر قوت غنیعه باشد بعضی شیر بقیه و نیلو فرو و قطعی خنک خاوش گل سرین و ککاب جو و اندکی بابونه صاب بیزند و روغن بقیه
برین آب ریخته یا بر سر بخار آن دارد و چادر بر سر او کشند تا بخار سردان نرود و هرگاه بعد از این تدابیر که گذشت یک هفته صمداء زایل نشود باید دست گذاشت
بجلبیلست از بابونه و صمداء سازند و اگر تب نباشد در حمام بیزند و آب گرم بر سر بیزند و بعد طعام کاهو و سرکه خوراند و روغن بابونه بکار برند و آنرا که
صمداء و روغنما از روی دور دارند و عوض آن سرکه و ککاب و صمدل و کافور و بقیه و مانند آن بویایند صفت شربت الوداب و سیاه بزرگ داشته و آب
که سه انگشت بالای آن باشد بخورسانند تا مهر شود پس مالیده آب ککاب بقدر حاجت آمیخته صمدان کنند و نیم وزن اگر شکو افزوده بقوام آرد طبع را نرم
کند و در جمیع اراض گرم خنید بود و اگر حاجت آید از نیم دانگ تا یک دانگ بمالد و نیا در آن محل کرده بدهند اسهال تمام کند صفت جلاب که ملین طبع و غنیه
در شتی خلط و صاحب قوی و نفوقه و فایح را اگر حرارت سرخ و دبا آب آمیخته عوض بال عسل دهند شکو طبرزدیک من در سه من آب آتش نرم بیزند و کف
دو کرده بقوام آرد و آب سرد آمیخته بخورند و اگر حرارت سخت قوی باشد بر سر شکو من لعلاب سپیوان سه من آب یا ککاب افزوده بقوام آرد صفت
نفوق بلیل پوست بلیل در تر هندی و بوز منقی پستان هر یک سی عدد فلووس خیار شیرین بقیه هر یک دوازده مثقال آلو سیاه بست دانه همه را در سه من آب
گرم تر کنند و یک شبانه روز بهند و هر صبح مقدار هفتاد و دو درم از آن صاف کرده بست درم شکو انداخته بخورند و دیگر نفوق بلیل و طبع بلیل و سهل لطیف
آب انار ترش و شیرین و حب بقیه و ذوال سابق و صمداء و موی مذکور شد و این مطبوخ بقیه نیز نافع عذاب بست دانه اصل السوسن بقیه نیم گرفته و درم بقیه
هفت درم فلووس خیار شیرین در آن محل کرده صاف نموده بخورند و نفوق صلب نیست آب کاسنی انشرو ده یک من صبر سقوطی بست درم هر دو را و شیرین کاهو
در آفتاب بهند و بوقت حاجت مقدار سی درم بدهند و در اجزای صمداء و شیات بامینا که در قول میسی گذشت گل سرین عوض صمدل سرخ و فحل کرده و هر یک
یک و نیم در ایون نیم جزو گرفته بر سر نمند و پارچه بر سر که کرده بالای ضماد بپوشند و آنرا که در درم بر سر که کرده کافور و انیون یک یک طسج بر روغن بقیه یا روغن سید آمیخته
و روغن منی بچکانند این همه بوقت بقیه بکار برند و غذا آنچه در صمداء حار سانج گفته شد تناول نمایند سعید گوید که علاج صمداء حادث از زیادتى دره صفر است
صفر از اسهال است با خراج خون بلکه در دیگر که نشان آنها اخراج این خلط بود و شل مطبوخ فواکه و یا عرقان محمول بقیه و بلیل تر هندی و آلوست و اگر خلط صمداء
بسیار باشد و احتیاج اسهال نایده افتد در اسهال سبب نیا قوت دهند اگر مزاج متعادل بود و بعد بقیه مرض اسهال مثل شیر تخم خرفه و خیارین دهند و آلو شیر آب اند
میخوش بپوشانند و امر بکلیدن آنرا کنند و هنگام قبض طبع آب تر هندی و آلو سحار با جلاب بپوشند و آیکه در آن جو و نیلو فرو کاهو و کدو پوست خشکی شربت
باشد و یا آب سرد بر سر که ککاب و روغن گل بر سر بیزند و روغن بقیه و کدو و صوط نمایند و تفریق رسن جبهه بدان کنند و نیلو فرو و بقیه بپوشند و بعد
و کافور و اندکی ایون و اوقیا آب کاهو و آب حی العالم سرشته بر جبهه و صدفین طلا سازند و اگر صمداء خلق عظیم آرد و از روت درین ادویه افزایند و بالا

علاج صداع سوداوی

سببش صدور سودا بسوی داغ و قبض و جمع عضو است اگر خون غالب یا فاسد باشد فصد و سبب نمایند و بعد نفع ماده بنفع سودا تنقیه از مسهل است
و حب اقیقون نمایند بطریقی که در علاج امراض داغی سوداوی مذکور شد و الاغیا بر نفع سودا بسفلیج نیستی کوفته اصل السوس منقش نموده پیاپی و شان جز
گاوزبان بادرنجبویه بادیان اقیقون در سه بسته موزینتی هر یک بقدر حاجت جو شایده صاف نموده باکنجین اقیقونی یا شیر خشت از سه روز تا پنج روز
بیاشامند و یا گل بنفشه اصل السوس منقش کوفته گل سرخ هر یک سه درم جو شایده صاف نموده با شربت گاوزبان و بادرنجبویه هر دو ادره درم جو شند و یا
گاوزبان چهار درم سطوخودوس یک مثقال پوست بچ کبر شیش غالت از هر یک نیم درم بادیان یک درم موزینتی بست درم جو شایده صاف کرده با سبب
سکنجبین بزوری نبوشند چند روز تا آنکه ماده نفع و قاروره غلیظ گردد پس متوجع اخراج سودا بخارجات آن گردند مثل مطبوخی که دران پوست بلبله کابل بلبله
کلیه و بسفلیج اقیقون و سطوخودوس غاریقون و لاجورد خسل نخل نموده باشند و یا مطبوخ بلبله سیاه ده درم سنای کی بنفشه سطوخودوس شاهره از
هر یک پنج درم قرندی فلوس خیار شنبه کفتر هر یک بست درم دران مالیده صاف کرده بران تر بد محجوف یک درم اقیقون یک مثقال لاجورد خسل
دو دانگ روغن بادام یک مثقال پاشیده بیاشامند نیم گرم و غذا باید که درین ایام نخورد اب جو صبر مرغ و یا گوشت بده و یا زغال شیر خواره فربه باشد و نفع
گاوزبان موزینتی بادرنجبویه آلو بخارا بسفلیج اقیقون سطوخودوس ترنجبین آمیخته نوشیدن نیز نفع سودا است و اگر قراهند شاهره پریاوشان
بنفشه بچ کاسنی بچ بادیان اصل السوس گل سرخ عناب پستان تخم کاسنی کاغذ حسب حاجت افزایند و بعد حصول نفع کامل تنقیه سودا بطریقی
اقیقون یا حب آن کنند و اگر سودا احتراقی باشد و علامات حرارت پیدا بود از استعمال دویه گرم حذر کنند و بنفع بارد یا مالوا الشیر که دران گاوزبان موزینتی
و نخل منقش بخته باشد چند روز نفع ماده نموده هر تنقیه آلو بخارا عناب پستان تخم کاسنی زرشک پوست بلبله کابل بسفلیج اقیقون سطوخودوس جو شایده
صاف نموده ترنجبین مغز فلوس مالیده باز صاف کرده روغن بادام شربت شاهره اضافه نموده نبوشند و اگر مسهل قوی تر خواهند یک مثقال غاریقون سفید
و نیم مثقال لاجورد سیاه سه درم نمایند و یا بنفع مسهل که در امراض داغی سوداوی گذشت بعمل آرند و بدانند که استعمال جوی سہلالت قوی بی
درمان جان نوست بلکه برفق و مدارا و بعد نفع تام و بقای قوت استعمال نمایند و اگر سبب صداع خلط لغبی و سوداوی باهم باشد باید که در معالجه آن از دویه
و اطباء نطولات و غیره نافع بهره در امتزاج نمایند همچنین در مضجات و سہلالت و مطبوخ که در قول صاحب کامل بیاید نیز نافع صداع حادث از خلط سوداوی
مخاط بلغم است و بعد تنقیه تقویت بدوا المکس مغرات یا قوی نمایند و یا بلبله مزلی با سطوخودوس سوده آمیخته بخورند و بالایش شیر مرغ تر
هندوان عرق عناب الشلب عرق کیوئه شربت بنفشه نبوشند و یا جو صلیب یکا شسته سوده بدوا المکس شش شسته شربت بخورند و شیر مرغ تخم خشخاش
چهار شسته شیر مرغ بادام چهار دان شربت ناشیرین ملول نبوشند و بلبله مزلی بگلک شسته کشند و منقش یکا شسته سوده آمیخته و مت خواب شب بخورند
و غیره که بادام خوشخاش و حلوائ آنها و بسته و نار جیل و جوز و انکور و نار و موز و کشمش نافع به استعمال شربت سطوخودوس و بادرنجبویه و گاوزبان
و بنفشه و نیلوفر قبل تنقیه بعد آن سفید است و تطیل سرشیر کا و نیم گرم مخلوط روغن خشخاش عظیم النفع است و تدبیر راس بروغن لبوب سببه
و تقطیع او در گوش نافع و حلوائ مغز کدو و شکر و نشاسته در روغن بادام بر سر بسنن محجوب است و کذا الشیر بز بر سر دوشیدن و دخول در حمام معتدل
در سختن آب نیم گرم بر سر تن و در مقام در موضع معتدل انحراره مائل بر طوبت نافع و از بیداری و جلد ریاضات اجتناب واجب و الاغیا بعد تنقیه
بهر تبدیل مزاج روغنهای گرم و تر مثل روغن بابونه و روغن عفران با و غنمای شراب چون تخم کدو آمیخته بماند و در بینی بچکانند و شراب و سطوخودوس
و فطول و شوموم بادویه قلیل انحرار مائل به برودت بعمل آرند بشرطیکه سودا طبیعی باشد اما اگر سودا احتراقی بود محتاج بسوی تری بسیار است تا آنکه
زائل گردد و حرارت کامنه دمان موهنا چنانچه دفاکت و آگ می باشد و از استعمال دویه سخته احتراز کنند تا باعث سہخت و داغ و آمل بچین نگردد
و ادویه بارد و طبع احتیاج نمایند و بروغن بنفشه در روغن کا هو و روغن خشخاش و شیر زنان علام سہوط کنند و اگر بعد تنقیه در دوسر باقی باشد چندی آرد

بر اطفال صلیح سودا درین نمایند و باید الهی و تالیف علوی بخان و ترب سازند و ضمما و از بابونه اکلیل الملک و زنجبیل و بارون گل یا یا سمن آمیخته بکار برند و از
 زنجبیل و دانه جد و در حمام ضا و کردن نیز مجرب و کذا پوش در بند و در قرض سفید است و یا مگر یکی بر عطران سوده بروغن بادام و شیر زنان آمیزند
 و پارچه بدان آلوده شب و روز بر سر دارند که سکن و جمع و نوم است و همچنین قرض و در چینی پوست سیخ لعل و در البیغ سفید و عطران چند بستر کوفته
 بروغن گل بادام آمیخته ضمما کردن و یا از گل بنفشه و بابونه و خلی سفید مسادی کوفته بخیته آب و روغن بنفشه بادام و بارون و زعفران و زکریا گل کرده در
 باطن سنگی حل کنند تا غل موم گردد و گرم نموده ضمما نمایند اگر سداب بری و فنی و لایق در حلقه زنجبیل هر واحد جزو مقشر و جزو دیگر کوفته و در فنیون در روغن
 نیلوفر حل کرده با هم آمیخته ضمما نمایند برای صلیح سودا و ی فرمن نافع بود و در داده احتراقی ضمما در حوض کا بود و صندل و کشنیز سبز بروغن یا سمن
 در روغن گل نمایند و سحر و موسیقی بقدر یک سرخ در روغن بابونه سوده نافع است و در یک حاج افشرد آب او سه قطره به نهار در بینی چکانند و بعد ساعتی
 روغن بنفشه انداختن و شورایی چرب نوشیدن بزم قوی شدید النفع است که از هر یک که در کافور نیم درم سوط کردن و ششوم مقوی است
 و قلع صلیح سودا و ی غیر عود هندی هر یک و در درم مشک زعفران هر یک یک دانگ صندل سه درم است و کذا مشک ساز و جام زنجبیل و شش
 سداب مخلوط کرده بپویند و بوییدن زکریا و غیر و مشک نیز سفید و بوی طول البیغ بابونه اکلیل الملک صفت شیع ارمی کا و زبان برگ چینه
 سبوس گندم محلول آلوده انکیاب بر آن و ضمید تغل آن نمایند که بعد تقیه تمام برای تعدیل مزاج مفید و اگر سحر طراف آن و بابونه اکلیل الملک حلیه است
 هر یک یک کف در پنج سیراب بپزند که نصف بماند سحر بخار او دارند و بعد صاف کرده بر سر بریزند نافع بود و گویند که اگر گنجانی باشد روغن شبت بر سر بریزند
 و در بینی و گوش چکانند و غذا شورایی بایا کینا فرجه و تیره و دلیج همراه خود بچته و دیگر افزودید لطیفه چون گوشت حلوان و جزوه مرغ و کنجشک و کبک ساده
 یا با چینه و گندم و صلیح گرم در روغن بادام چته و بیضه نیم شربت و صلیح ششاش تناول نمایند و بعد غذا بهر نحو بچضم و ارشاد معتدل مفرج بخورند و خوب
 پروست چپ نمایند و از اغذیه مولد سوط مثل فطر و بانجان و گوشت گاو و گوشت خشک کرده و پیله کمنه و عدس سرکه کمنه و با قلا و کرنبا جتنا و سبوس
 اقوال اطباء بعضی متاخرین می نویسند که اولاً بطبع اقیقون و کاکلی علوی بخان و نضج ماده نمایند و بعد نضج سالی یکی نیم توله بلیله سیاه یک توله خیار شنبه
 ششیمین هر یک شش توله و حل کرده بر روی خطائی هفت ماشه سردار و نموده بروغن بادام هفت ماشه افزوده با حب لاجورد و یا حب انیسون
 تقیه کنند و صبح و عصر بیا از آله ملی یک عدد شسته لاجورد و سوسال و طباشیر هر واحد یک ماشه سوده آمیخته ورق نقره یک عدد و صیغه بخورند و لعل گند
 پنج ماشه شیر و تخم کاسنی و تخم کدو و تخم بزوبه هر یک هفت ماشه گلاب بید مشک هر یک پنج توله عرق گا و زبان شش توله بر آرد و شربت گا و زبان سب
 هر یک یک نیم توله تخم زنجبیل پنج ماشه پاشیده محلول آلوده بعد تقیه جهت تعدیل مزاج اطفال شایسته علوی بخان و اطفال اقیقون بر ایشان و سوط انداختن
 بنفشه و ششاش کا بود و شیر بر زبان و مخلوط از روغن بنفشه و کا بود آب همیشه بهار هر یک یک توله عطر گلاب چهار ماشه و ضماد حوض ملی و تخم کا بود و صندل سفید
 و برگ کشنیز هر یک سه ماشه در روغن یا سمن روغن گل سوده و خمیر کومر و ارید هر عرق شیر و کار برند و اگر در باقی ماند اما اچمن نوشانند و علاج مالینو لیا
 پروازند و صبح گوید که اگر ماده سودا باشد به لیل و سیاه و اقیقون و غاریقون و نمک هندی و برفا و خرب سیاه و جحر ارنی اسهال آورند و باقی تدریجاً
 که در صلیح بطنی مسطور شد و در صلیح بار و عارض عقب امراض سودا و ی باید که پیله بلیله از دندان کی چند بیدستر در آن حل کرده سوط کنند و یا
 قدری آب زنجبیل و اندکی روغن بنفشه و شیر و عطران یا روغن مغز تخم کدو یا سفید و بیضه و قیق آمیخته سوط کنند و در گوش چکانند و شش و سیغ
 که در صلیح بار و جاده سودا و ی واجب است که سحر در علاج امراض باغی سودا و ی گذشت محسب آن عمل نمایند از فصد اگر احتیاج آن باشد و سبب
 خون غالب فاسد تقیه بدرجات آن بعد از اجابت فصد بعد از آن تبدیل مزاج بطریق مذکور در تعامل و کلمات عطران و طیف و طبایع و در چینی
 که آنرا بسیار فائده میکند و قرض است و در چینی آنرا کافا نامند و باب فصد کال گفته و آنرا ذکر در دیوار و در مجوسی گویند که اگر صلیح انما سودا
 یا بطن سودا باشد بر طبخ و غاریقون نبوشند و روغن بنفشه مخلوط بروغن سون و بار روغن نیلوفر یا کدو و روغن زنجبیل و شش و نشوق نمایند

نیز درین بابا نهم بابت مست و صبر و کندش و زعفران و فلفل سفید و مشک بآب زنجبیل حل کرده در بینی چکانند تا اگر لایقین تدریجاً ناکل نگردد و بعضی
از منضج بلغم مسهل آن و حب ایاب تنقیه کنند و اگر سبای را با جوده باشد تنقیه آن و دیگر تدابیر بستوری نمایند که در علاج صداع شرکی متعدی میساید
و سقوط سدکای نسیون بادیان بود و نیزه سیاه در بر سادی شکر بآب جود که نهند بخت و در دم خورده باشند و سقوط اصول یا حاکمی و حب هندی که متعال
کنند و عاقل الکسک ملو و در تریاق و دیگر اودیه قوی و باغ و سده مثل فلاسف و اطر فیض کبر و متوسط و صغیر و محافظه و در غیره نافع است و در علاج
صداع بارد و امراض باطنی و کرم کاسه را با جود و در زهر و فلفل و بیل و جود ترغیل مساف و هندی متعال کنند و آبیکه در آن مصطلی جوشانیده باشند
بنوشند اقوال حکما مزلت اقتباس گوید که تنقیه مثل صداع بلغمی نمایند زبانی اودیه قوی سده و این فلفل برای اودیه قوی و باقی و تقویت باغ بکار
برند و کل با بون مرز خوش شو نیزه و اهل جود و هر یک سده باشد چند بیدستر غبر شک و هر واحد کنیم باشد در خون زکس یا سبکی یک یک نیم توله آینه سبازند
و سقوط در خون با دم تلخ با نیک چند بیدستر و الیدن و خوردن بوسیدن چند درین بابا نهمی عظیم دارد و جهت تعدیل و تقویت اطر فیض اسطوخودوس و در
دهند و دودار الکسک تلخ شاه از زبانی نافع و جودش مصطلی هر یک بختان از جرات است غذا شورای مرغ و گنجشک فاخته بانانی که در آن بادیان داخل کرده باشد
و هر یک مصطلی کلان بون و بنفشه هر یک هفت باشد جدا رسیده باشد گوشت خسته و آب گل سدا کلاب و گل عاشقان در دوش گل هر واحد بکتوله زعفران چهار باشد
نددی سینه بطحانی کبیده و آینه بر دود فاخته پارچه نیکو که یک جانب آلوده بر صدقین نماده بصبا به حکم بر پس سربندند و در روز چهار بار که
عمل نمایند که در یک هفته صحت میشود و اگر مرض کهنه باشد و هیچ تدبیر سود ندارد حکام کنند و جهت منضج نوادشربت اسطوخودوس منضج چار
در عرق صغیر و اسطوخودوس و بادرنجبویه هر یک پنج توله دهند صبح و شام تا با نزه روز و غذا شورای باقی بخورند و در باغ و مرغ بنان روزه و پس از
پانزده روز این مطبوع قطور دیون منضج دهند قطور دیون دقیق هفت باشد بسفنج در پنج صغیر سدا کلاب هر یک چهار باشد اسطوخودوس
پنج باشد و نیزه سبکی سه توله نیم روز چهار عدد و عرق صغیر و بادرنجبویه هر یک نیم پادشب خیسایند و صبح جوشانند که سوم حصه باشد و نیمه بنفشه
دو توله شربت اسطوخودوس سه توله داخل کرده بنوشند و حمام هر روز نمایند و بعد یک حمام موقوف نموده بخت و قایا یا مطبوع اسطوخودوس اهل تنقیه
وقت و بچرخ و داب مرغ و شام نان شکار با شورای دلج دهند و صبح تبریدار جوهر نمره جدا و خطائی لا جود منضج هر واحد یک باشد و در نیمه و نیمه
مر و در نیمه باشد و نیمه ورق طلا بعد و نیمه بخورند و بالایش قطور دیون دقیق در پنج بسفنج اینسون هر یک چهار باشد که گاد زبان هفت باشد و عرق
صغیر و از خود و بادرنجبویه هر یک نه توله جوشانیده شربت بزوری معتدل و بنفشه هر یک دو توله داخل کرده نیمه جوششک و تودری سرخ هر یک سده
پاشیده دهند و درین پنج بدعات هفت هشت باز تنقیه نموده بفاصله و رسد و چوب صینی بندش و ع هفت هشت هشت هشت و باغ هر هفت
شب اطر فیض شاهتره و اطر فیض القهرنی علویان خوراند بعد اگر اندک گرانی گوش باقی ماند فقیله از ادای قمری باریک ساختن صبر زدن شش
هر یک یک باشد مشک چهار عدد در دوش گل حل کرده فقیله بدان آلوده در هر دو گوش نهند و بعد از نیم ساعت بخوبی تجدید نمایند و اندرون و بیرون
گوش را نیز بر دای نگردانده کنند جالینوس گفته که اگر صداع از نفوذ سراج از داخل باشد تنقیه بدن یا باغ فقیر او مانند آن کنند و حمام دائم
و هر صلیق بنما در بختن آید با بون و اکلیل الملک صغیر و برگ فار و مانند آن از ادویه حلاله در آن بختند باشد بر سده ششاق مشک مرز خوش باغ است
مسیحی گوید که اگر صداع از پنج غلیظ متعین در باغ باشد یا باغ بخورند و هر روز شام متعال نمایند و آبیکه در آن صغیر برگ فار با بون شمع مرز خوش
اکلیل الملک برگ صغیر شربت جوشانیده باشند بر سر فطول سادند و بآب زنجبیل سحر کنند و مشک بنفشه و در باغین لطیفه مثل بلسم و نام
و سینه و انجوان در گرس خیری و سوسن بریند و علی صیفا ایند و سده که در صداع حادث از باغ غلیظه و لا معالج با جنتاب هر بخورند مثل
چون زخا و خورانی غیره حار باشد خواه بارید که در فطولات و صدمات و شمومات و موطات مذکور در علاج امراض باطنی و کرمی متعال است

در عرق صغیر و اسطوخودوس و بادرنجبویه هر یک پنج توله دهند صبح و شام تا با نزه روز و غذا شورای باقی بخورند و در باغ و مرغ بنان روزه و پس از پانزده روز این مطبوع قطور دیون منضج دهند قطور دیون دقیق هفت باشد بسفنج در پنج صغیر سدا کلاب هر یک چهار باشد اسطوخودوس پنج باشد و نیزه سبکی سه توله نیم روز چهار عدد و عرق صغیر و بادرنجبویه هر یک نیم پادشب خیسایند و صبح جوشانند که سوم حصه باشد و نیمه بنفشه دو توله شربت اسطوخودوس سه توله داخل کرده بنوشند و حمام هر روز نمایند و بعد یک حمام موقوف نموده بخت و قایا یا مطبوع اسطوخودوس اهل تنقیه وقت و بچرخ و داب مرغ و شام نان شکار با شورای دلج دهند و صبح تبریدار جوهر نمره جدا و خطائی لا جود منضج هر واحد یک باشد و در نیمه و نیمه مر و در نیمه باشد و نیمه ورق طلا بعد و نیمه بخورند و بالایش قطور دیون دقیق در پنج بسفنج اینسون هر یک چهار باشد که گاد زبان هفت باشد و عرق صغیر و از خود و بادرنجبویه هر یک نه توله جوشانیده شربت بزوری معتدل و بنفشه هر یک دو توله داخل کرده نیمه جوششک و تودری سرخ هر یک سده پاشیده دهند و درین پنج بدعات هفت هشت باز تنقیه نموده بفاصله و رسد و چوب صینی بندش و ع هفت هشت هشت هشت و باغ هر هفت شب اطر فیض شاهتره و اطر فیض القهرنی علویان خوراند بعد اگر اندک گرانی گوش باقی ماند فقیله از ادای قمری باریک ساختن صبر زدن شش هر یک یک باشد مشک چهار عدد در دوش گل حل کرده فقیله بدان آلوده در هر دو گوش نهند و بعد از نیم ساعت بخوبی تجدید نمایند و اندرون و بیرون گوش را نیز بر دای نگردانده کنند جالینوس گفته که اگر صداع از نفوذ سراج از داخل باشد تنقیه بدن یا باغ فقیر او مانند آن کنند و حمام دائم و هر صلیق بنما در بختن آید با بون و اکلیل الملک صغیر و برگ فار و مانند آن از ادویه حلاله در آن بختند باشد بر سده ششاق مشک مرز خوش باغ است مسیحی گوید که اگر صداع از پنج غلیظ متعین در باغ باشد یا باغ بخورند و هر روز شام متعال نمایند و آبیکه در آن صغیر برگ فار با بون شمع مرز خوش اکلیل الملک برگ صغیر شربت جوشانیده باشند بر سر فطول سادند و بآب زنجبیل سحر کنند و مشک بنفشه و در باغین لطیفه مثل بلسم و نام و سینه و انجوان در گرس خیری و سوسن بریند و علی صیفا ایند و سده که در صداع حادث از باغ غلیظه و لا معالج با جنتاب هر بخورند مثل چون زخا و خورانی غیره حار باشد خواه بارید که در فطولات و صدمات و شمومات و موطات مذکور در علاج امراض باطنی و کرمی متعال است

وماغ و یا در حلقه حادث شود و گاهی در اعضائی غیر سائر اعضای شریک نمایند و همه را اختیم فی مرق و غیر آنها عارض گردد و ضرر آنها بسوی ماغ متنا
 شود پس تمیز این صداع علاج او را مذکور است که منقریب در فصل سرسام مفصل جهاید و آنچه در علاج امراض ماغی درمی مذکور شد بران هم نظر دارند
 و در همه موارد قصد قیال جلاب از بنفشه و نیلوفر و عناب یا تخمین اگر طبیعت متعین باشد فلا باشد که طبرزد دهند و دانش سین و بر سرست یا برغلی
 شبنم چکانیک شیر زنان در زنجی و گوش و دوشیدن آن بتارک سر و سینه و تغذیه بمرزلات از برنج و لیس و شش و سفاخ و کشیزه و گاه چونا است این همه
 در کتاب مفتی مذکور است که سبب سماع اگر در رم سومی باشد قصد قیال یا رگ پشانی و نوشیدن آتش جو و شیو و خرفه و شمیدن بنفشه و نیلوفر و طب
 پار و عن آنها و تبرید سر آب که دریا عناب العلب یا بارنگ و اغذا بکدو و عدس و فشر سفید و اگر در رم عنادوی باشد اسهال بخوار شد بر آب تبرید
 و آتوی بخار و جلاب و نوشیدن مال الشعیر و آب انار و خوش مال القرع بسکنجین و شیر و تخم خرفه و بشریت بنفشه و نشوق و منده لیم و آب حی العالم و کافور و تبرید
 بکب بارنگ جوده کدو و نافع و اگر در رم سوداوی باشد اسهال الطبیخ و انجیمون و تخم آب طلیح و خطمی و اکلیل الملک بر سر نوشیدن و عن سوس و زرسون
 و اگر در رم بلغمی باشد نوشیدن نفوع صبر و بارنج و نظول آب طلیح و بون و غام و اکلیل الملک و طب شبت و تخم کنان بر سر مناسبت آنجا که سبب مرض
 باسقط باشد تبشیر از علاج صداع ضربانی و سقطی نیز بگریز شیخ قیفر لایه که گردین صداع بری باز و آب یاده مانی از سر لطفین گوش و غیره و باید که اکثر صداع ضربانی

علاج صداع ضربانی

ایمانی و جربانی می نویسند که جالبینوس صداع ضربانی را از جمله او را م داغ شمرده است هر آنکه هر گاه که ضربان باشد که مثل بود و رگ بالکوتت حرکت کند
 و لفرق اتصال که از لوازم امتلاست قود کند و در معیت ضربان تابع آن باشد پس اول نظر کنند که امتلا از کدام خلط است اگر خلطی غلیظ است و سب
 علامات صداع بلغمی و سوداوی ظاهر باشد تنقیه یا بارجات کبار باید کرد و بعد تنقیه مال الاصول بروغن بیلنجیر و روغن بادام تلخ بدهند و غالیه و شک
 و چند میدست و مرزنجوش جویند و اغذیه ملطفه دهند و بعد تلطیف موده غرغره یا بارنج نیکر و انند آن فرمایند و اگر موده گرم و لطیف باشد خاکه گاه و
 خانه خوش هوا سرد باید و آوازها از آن دور دارند و بای و در مطبوخ بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و شله سفرم و کشک جو بقدر که در دینند و مال اند و برین
 حجامت کنند و ضماد های سرد بر سر نهند و بنفشه گل سرخین گل نیلوفر هر یک و در شقال با بونه یک مثقال اکلیل الملک یک نیم درم کشک جو بقدر که در دیند و بیه کوفته
 بچینه در ده استار و روغن بنفشه و ده استار آب بهم بنزند تا اکثر آب برود و این را دویه دران اندازند و چندان بر آنش بگذارند که تمام فائوده گیر و دیگر گرم
 بر سر نهند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر بر پیشانی و مندهین مالند و اگر بدین تدابیر زایل نشود نصف درم جینی بکشاید شیخ سیفر باید که صداع نهانی گاه
 بهر احوار یا بار و از او را م میباشد پس اگر سبب جار باشد باید که استعمال سبزانی نماید که دران نرمی باشد و حجامت نفرو و ارسال زلو و بنشیند نمایند
 و دست و پارایه بنزند و اگر یارو باشد متوجه گردند بسوی آنکه باعث تنقیض و تحلیل آن گردد و آنجا مخلوط کنند بدان را دویه مقویه که دران اندک در
 باشد تا آنکه خلط نماید بروغن گل سدیای نفع را و چون اشت را یابد مانند این صداع بحدی که اگر صبیان را عارض گردد بست که در دیند و مالشان از هم جدا
 گردد و اگر دست بر جلد ایشان زان موضع گذارند نفرو و در پس علاج آن طلای زرد و چوب سمه مخلوط بر روغن گل سرخ بکوبند بعد از آنکه سر آب بکشد و شکست

علاج صداع ضعف و ماغی

آنچه در علاج امراض ماغی از ضعف و ماغی به تقویت استعمال تقویات ماغی از اغذیه خوش طبعیت و مانند آن و بصورت وجود سوء مزاج تعدیل مزاج و ماغ و تغذیه
 آن تفصیل مرقوم شد و اصل آن در دو حالت اجتماع موده با ضعف ماغ به تنقیه استعمال الطویل مانی نیز مفید گفته اند و اگر در او المسک بارد و خنده گاه و زبانی
 گل گاه و زبانی عناب شعلب جو شانه شربت بزوری و اهل کرده و دوری سفید پاشیده بنوشند بزی تقویت و ماغ و اول مفید است اگر در مزاج و در
 باشد اسطوخودوس زربار و سوده با طریل صغیر یا در المسک و سرشته بخورند و عن گاه و زبان یا یا دیان یا شاه تره بنوشند و باید که کشیزه خشک
 و اکثر اغذیه او داخل نمایند و تعدیل غذا کنند و ملاخط نمایند که در موده فاسد نگردد و کاسخه و ریاح رویه آن محمود نماید و روغن زعفران و در پیچینه

روغن داب یک گرم شصتین بر سر ناخ اوجوهل گوید که صلیع عقب غنائست که عقیب استفرغ کشید باشد اکثر نخلن با هم رسد تا یک که میزند نیم شست و
کشک جو که در آن کرم کوفته پخته باشند حریره معمول از نشاسته و روغن بادام و شکر و الیهم سید مالکیان و گردن بر که در لیج تند علی ب و شراب بکافی
چکانیده باشند خدا سازند بر روغن بنفشه شیر و ختران سحوط کنند و بنفشه آرد سفید و روغن بنفشه و شیر ختران و اندک شراب خلط است سرخاوند بوی
می نویسد صلیع ایس که با ماده صغراوی یا سوداوی باشند که کوبیده و صلیع یکس بلاده پس اصل علیج آن تدبیر مرض باغذیه طریحه جید الیکم
سست و خضو مکا کثیر الغذا مثل روده میضو مثل شوربای چوز مرغ فرب که کثرت تهو و حریرهای چرب بر روغنهای طبع جده از جهت حار و بار و بسوی
چیزیکه موافق تر باشد میل کنند و از آنچه بدان استعمال سحوطات مرطبه باد آن محمود مثل روغن بادام و روغن کدو و خیار است اگر و چیز
ازینها احتیاج بسوی تعدیل تهر یا تسخین اندر روغنهای که تعدیل آن نمایند مزوج سازند و گاه بیس نقصان بین در جوهر و ناغ علی رود و از امیبا باطباع
سکرو اند و در اینجا واجبست که استعمال سحوط بخف ساق بز دو گو سال و دیالکیان تهو و درایج و ندر و مسکه گا و و بز نمایند و بر سطح اند و از چیزها که ایشان را
نفع میکند تعصید سرخاوند و روغن معمول از میده که در جو حبس طاعت و شکر سفید و روغن بادام و کدو است و یا تخمین رفیق آن بر تارک شکر کلید از
آرد و طوق کرده باشند تا پنج بر سر نیز بنفشه اند مجوسی گوید که در صلیع حادث عقب لادت از کثرت دم نفاس تدبیر نخلن باغذیه معتدل مثل زرد
و گوشت سبزه مالکیان و حلال شیر خواره و حریره معمول از منخران سمید و روغن بادام و شکر طریزو و سحوط بر روغن بنفشه یا نیلوف که از روغن مخمر تخم کدو
باشند بر شیر و ختران سازند و شیر کوبیده و روغن بنفشه و روغن استخراج از علو و فالوده بر سر اند و علو معمول از میضه و روغن بادام و شکر طریزو و آرد میده خور
و است منقوع بشکر و روغن بادام نوشانند و ابی داری و در اضنی بطریق اسفید باغ پخته یا بر روغن بادام کافور تازه بریان کرده بخوراند و اگر در اینجا تب باشد
کرده و بر روغن و اسفناغ و مانند آن و در پنجین سنت تدبیر صلیع حادث از سایر استفرغات باغذیه طریحه جید الیکم پس استعمال سحوطات و نطولات مقوی
و باغ و مرطبات آن و علیج صلیع حادث از غم و کثرت خواب بعد غذا است و ترطیب باغ پسته نشا ق روغن بنفشه و روغن تخم کدو و شیر ختران

علاج صداع جماعی

و این سبب حادث میس یا سبب هیچ تجارت بسوی دماغ یا سبب ضعف اعصاب میباشد پس اگر سبب میس متولد از کثرت خروج منی باشد تقلم
افراط جماع و کلاخیدن بران گواهی دهد باید که سائر تدبیرش مانند علاج صرع عتیقه باشد و بعد از آن که درون مرطبات تشنجین و مع فطر رعایت تقویت دماغ و دفع آنکه
باغذیه خفیفه و لطیفه علاج کند مثلاً خود آب گوشت بر شیر خواره و طبع خفیفه مثل تهو و دراج گوشت گوسفند خشک با بعض فواک مانند سیب به و زردک
چندند ریابا باش مقشہ بنان و یا شیر پنچ و مملک که از شیر پن ساخته باشند و باز در میندیر بیشتر بانبات شیرین کرده و در اجینی بران پاشیده و لبوب
باشکروا و منجیوانات بخورند و شیر کاه و دالحم بخورند و در آن مر باخصیة الثعلب زردک شکو و سقا و نیز نافع و خصیة الثعلب سده شده و در
بر دو تولد سرشته و در آن فقره یک حدیچمیده بخورند ابالایش شربت سید شربت نار شیرین هر یک دو تولد و دالحم ساده دو تولد عمل کرده تخم شترتی است
پاشیده بخورند و یا طباشیر داشته جوامهر و هر چه بآله و مرئی یکدو سرشته و رن یکدو و حیدیه بخورند و دوای مذکور با عرق بید مشک پنچ تولد بخورند
و آب شیرین نیم گرم غسل کردن در غن بنفشه و نیلوفر در بینی چکانیدن و بر سرالیدین و چرب کردن گردن گردیده بر و غن گل و دشتن هر دو خصیة
تا یک ساعت نجومی در رنغ این در و مجرب است و تناول فواکه خوشبو و بوییدن آنها و عطر با خوردن لبوبات و جوارشات با هر معقوی اعضا
رئیس و سکون در مساکن طلب و خواب بر بستر نرم و تر و در مطم و شرب و دلک معتدل و چرب کردن هر دو خصیة و ذکر کرده بغیر طری که از پیر و نه تولد
سوم یک تولد در غن گل سده تولد در غن یا سمن و دو تولد ساخته باشند و الیدین و غن گل تنها نیم گرم بر مؤخر سر از جوبات است و همچنین خوردن شراب
یک نیم تولد در گلاب عرق سیب هر یک پنچ تولد و استعمال میوه معقوی اعضا میوه کلبه سیاه و فید است و کذا استعمال خنهای سمن که در تناول نان
در تنه جاذبه و منقوع در جلاب مغز بادام و سیب جلیغوزه و فندق و توتنه انغز گرفته در آن سرشته بانکی ادریان مشهور با مرغ فری و بلبل و گوسفند بزغا

و مانند آن سفید و اخضر و آرد و دیگر گرم و تیز و جالی بکار نبرد که موجب زیادتی میس گشته محدث غشی و مرگ مخافات نگردد و اگر سبب ابتلای بدن از اخلاط فاسد و ثوران آن بخواهیم همیشه در اتقای آن طرف مانع بچوکت جماع باشد و در علامات ابتلا و غلبه اخلاط و ادراک بوی باز بدن عند حرکت جماع و نقل در سر بران دلالت کند پس تحقیق بدن از خلط غالب بقصد و سهل هر دو نمایند اگر واجب بود و یا حسب حال مرض یکی از این هر دو تمهید بعمل آید بطریق که در اقسام صدام نادی فصل گذشت بعده بهتر تقویت مانع و عدم قبول بجا رسوب صغیر نخورد و در دفعهای مقوی مثل روغن گل روغن آس و سرکه و گلاب بر سر مالند و آبیکه در آن گل سرخ و برگ مور و نیلوفر و بابونه و مانند آن جویند و با شند بر سر ریزند و باغذیه سیرج الهضم جلد کھوس غذا سازند و قدری به دنا شایانی بخورند و جماع ترک کنند و بصورت بعد از صدم و آنقدر غذا بخورند و زیاده در خلط معده ضعف و تحلیل متصاعد بخورند و میکنند و در ابتلا خلل در صدم و تکثیر بجز قی پیدا اگر فصل گماید بدن نفی و سن شایب بود آب سر و غسل کنند و روغن گل بنی را در جرب نمایند و بختی اگر بسبب ضعف اعصاب تالم مانع از تلب آن باشد و این مشایخ و ضعیف مزاجان را اکثر عارض شود و در عده و در بدن و ضعف حرکات انقباض و مانع و انقباض آن بسوی قدیم یا خلف بعد جماع لاحق گردد پس تقویت اعصاب و مانع بمانش و دفعهای مناسب بر سر مثل روغن گل و یا همین بزر و طیب و فیه و آرام و تفریح بجلای مطربه و نمه بای لذیذ کنند و قی حاصل که در آن قدری سومیانی گذاشته باشد چند روز متواتر بنوشند و همچنین شربت عسل و سوط خود و سن مانند آن استعمال کنند و چند بدتر در روغن قسط آسیخته یا روغن زنگس بر سر مالند و گوشت حلوان بمصلح خوشبو و دیگر اغذیه مطبیه بخورند و بپیدان کباب که در حضور مرض بریان نمایند تا بوی آن بشام و در سرد و تناول کباب بانان گندم خمیری جود و یا با جلا و غنیست و روغن طیب مانند رشک غیر و عود دهند و در یاجین و گلهای خوشبو و عطریات و مصالح فوکه طیب را راجحه بپویند و فوکه بپویند و عود و غیر قسط شیرین مشک صندل سفید و قدری کافور استعمال نمایند و در فتن به بسایین و باغها و شنیدن حکایات و قصه و دیدن اشیای مرغوب و طیب موزون و با بجه اشتغال بهر چه باعث التذاز طبع و تفریح نفس او گردد و ناسبت و از هر چه منکر و ناخوش از آن باشد اجتناب نماید مسحی گوید که صدم کائن عقیب باه را باید که حاجی کنند تقویت سر بران طریق که آب طیب و موزون گل سرخ و بابونه بران ریزند بعده روغن گل اندکی سرکه مالند و غذا کثیر التذیه سیرج الانهضام مستدل الکیفیه سازند و در اثنای یختم آن قطعه به وسیب داخل کنند و سونق نان خشک کرده در تنور بعد غسل و بجلاب و روغن بادام بنوشند و خوشبو و نافع مزاج استعمال کنند و با بجه که در فتن و فتن بادام خسته و ایضا زرده بیضه و قیده از اموافق است طبعی گوید که اگر صدام عقب جماع از ضعف اعصاب باشد از جماع بالکل منع کنند و اگر با راجحه طیب بپویند و آب نیلوفر و بنفشه و آب جمیع ریاحین اگر گدازی از قوانین است که آن سن و مزاج و بلد و فصل و صناعت و عادت است مانع نباشد این آنها جمع کنند و بجا فور و رشک همه چیزهای خوشبو که ممکن باشد بر سر صفا نمایند و اگر نوعی از قوانین مذکور از این مانع باشد بر اندک چیز که از آن ممکن باشد اقتصاد نمایند و باغذیه که بدن را لذت بخشند مثل هر آنس محوم حلالان مضروب بشیر دهند و چون زهر مرغ فریه که در رشک آن حشاش خوشبو کرده پیش روی مرض شق کرده باشند تا از آن حلال بیوید و از شوم و محوم آن بخورد و بنیض صاف محو و ملایم مزاج بنوشانند و امر بدعت و سکون و راحت کنند و از آنرا سازند و آنچه مکرده باشند نشوند و در مواضع اغانی لذیذ و در راجحه طیب حاضر شوند اگر ممکن بود و الا از اشیای مذکور هر چه ممکن باشد استعمال نمایند و سبب و ترجیح بپویند و در راجحه مرغ و معاشرت کسی که بدان مانع باشد اختیار کنند و اگر صدام از تجارات اخلاط بدنی باشد معالجه آن بطالع حار وادی برابرست غلبه که در دین معالجه ترک جماع کنند تا آنکه بدن از اخلاط نقای تمام یابد و صدام بالکل از اهل شود و ایضا در معالجه این قصد کنند که آنکه ضرورت دای آن باشد

علاج صدام خجاری

در مزاج حار و دل بهر تفریح معده بیکنجید و آب گرم و یا بیکنجید و آتش جوی کنند بعده شربت انار و شربت بهی و بیکنجید و گلاب بکشد و بنوشند و یا بیکنجید و گلاب نیم گرم گرمی کرده افشورند و فالت الحوی کاغذی و یا شربت غوره در عرق سید رشک آب خج یا شورده برده دهند و دیگر

در شک و خیارین و مغز شخم که در هر یک نه باشد و در قریب بید مشک و زرد شک هر یک پنج توله برآورده شربت ترنج چهار توله آب پنج توله و اصل کرده بنوشند
و یا جوهر مهره باشد در ربای پنج توله آمیخته بورق فقر و چیده بخورند بلا ایش شربت زرد شک چهار توله و در قریب بید مشک و صندل و گلاب هر یک
پنج توله بنوشند یا جوهر مهره یک باشد طباشیر سماق منقح هر واحد یک نیم باشد و در شربت سیاهی کافندی و سکنجبین قلعی لیونی هر یک یک نیم توله آمیخته
در قریب و اصل کرده بلیسانند بلا ایش شربت ترنج و زنگنه هر یک دو توله گلاب بید مشک هر یک هفت توله و اصل کرده بنوشند و همچنین بنگ
اشتر و طیفی مقوی صده قاطع خوار شربت سیب و لیو و غوره و حماض آب سر و آمیخته بدهند و لعاب پهنول و جلاب بیرون سر کرده و فلفل
منعج آب غوره یا لیو و قدری نمک مارا بچین و ربوب فواکه قابضه که کرده تیزی بخاری شکند و همچنین سفوفات معمولی و شربت فخر و مفرح و بار و مفرح
کشنیزی و فلفل خوارند و شربت آب لیو و بنگ و گلاب شربت بخار و رس مغوسه و دراز از چهار مجرب سویدی است و نقل حماض اترج بر شربت برای منع
خمار مجرب است و در ابتدا بهر تقویت و تبرید سر و غن گل و سر که گلاب بر سر نهند و اگر از قی فائده نشود و نفیج بلیلیا نفیج سهیل یا حوض مثل آلو
و زرد لالو و غیره بدهند و آب انارین شخم افشده مقویا کشوی مد باشد آمیخته بنوشند و اگر خواهند بر برقه شربت و در کمر را بلیلیا چهار توله
و گلاب هفت توله آب پنج توله بنوشند بعد بهر تقویت و مانع روغن گل و یا سمن و سر که قطعه به برابر پیشانی و صدغین بمانند و بخور بپاشند
و اگر خون غالب باشد و علامات آن ظاهر شود اگر قصد یا حجامت نمایند یا کی نیست و آنجا که از قی و سهیل و غیره بسبب توران مواضعی مترب نشود
و تنوع و غشیان مشتد گردد و قدری طعام ملایم بخورند و بعد ساعتی قی کنند تا ماده ردیه تمام با طعام مختلط شده برآید پس شربت طیفی مذکور بدهند
و بر دست و پا آب نیم گرم مطبوخ با بونه و نفیج و قدری نمک بریزند و در آن آب پاشیده بارند و بقیوت بمانند و در آن روز در اصل حمام شوند و آب نیم گرم
بر سر بسیار بریزند و هرگاه از حمام برآیند بعد یک ساعت تمام بنان مع نان خورش برگ کاهو و اسفناخ و یا غوره انار دانه و کشنیز غذا سازند و خورد
گوشت و غوره سر که بخت تا مهر اشود و کشنیز خشک و گرد و یا و در چینی بران پاشیده و دراز از چهار مجرب سویدی است و فواکه قابضه مثل سیب
و لوز میخوش بخورند و اگر مائل شربت گرد و شرابا بعضی رقیق تر و قی منجج با المناصفه بدهند که خطش ساکن کند و خواب آورد و یا سیاه از بن ران
تا قدم بعد طعام به بندند و از هر چه مضرب باشد مثل سر که ساده و کمر اینها کنند و بدانند که در انتها استعمال مبررات شدید نمایند تا که تکثیف مسام
و تغلیظ بخور کنند و مانع از تحلیل نشود بلکه بر سر استعمال نمایند و روغن با بونه و سوسن نیم گرم نمایند و کیتالی فوشته که از بهترین محالجات این صدام است
که قح از شراب آب بسیار خوب منعج گرد بدهند و کف پا بر روغن بادام بمانند که خواب می آرود و صدام را ساکن میکند و لیساک را این تدبیر بعد قی
واقع شود و در مزاج باغی بعد از قی بسکنجبین عسلی و آب ترب یا طیفی شبت و جو از القی و غسل لمرات باید که مصلکی بود و پیش خشک خود غرق در آب
هر واحد یک باشد و در دو الک مسک حار نه باشد آمیخته در قریب فقر و چیده بخورند بلا ایش شیره بادیان نه باشد شیره الایچی کلان پنج عدد و در قریب
و بهیل نفع هر یک شش توله برآورده شربت مجرب و سیب و دو توله و اصل کرده بنوشند و آب نیم گرم بر سر و دست و پا ریزند و دلک قدیم نمایند
و در صورت باقی ماندن نفخ و شک بعد از قی غایب یقون سه باشد در کفند آمیخته بلیسانند و بر برقه شربت و یا چهار توله و گلاب پاوسه کنند یا با فلفل
یک گرم مقوی تبرید شخم حفظ اسهال و زرد بعد اجابت غذا نان خشک بشوید و برای مرغ بدهند و بعد غذا خواب سکون اختیار نمایند و هرگاه از غذا
معه اندک سبک گردد و سکنجبین عسلی بنوشند و پاشویه نمایند و روغن با بونه یا قدری روغن گل آمیخته بر سر نهند و باقی تدبیر مناسب از علاج امرض
و باغی بخاری و صدام بخاری اینها بنایند اقوال مهره مالتی و غیره بنویسند که شربت آب آسن یا شربت آن تنها یا شربت کذا انار دانه و شربت کذا
حجر المسن محکم بر سن و کذا گل سرخ و کذا گلاب و کذا شاه چینی یا آب کذا خمیر ترش و در دو روغن کاه و الیده صاف کرده و کذا خمیر ارد گندم در آب
حل کرده بعد دو ساعت صاف نموده و در دو دقیقه آن یکد انگ طباشیر و یک قیراط زعفران و سه درم شکرد و اصل کرده و نقل حب لاس یا ریاس
و تمصاص سفوفات بر شربت کذا ریاس و شخم گل سرخ و اصل حماض سوانی سسلوق بر روغن بادام و کذا کاهو و کذا غذای تفاحیه که باب سیب شش و تنه و غوره

و تخم ترب در آب چو شایسته بچسبید میخست بر بند تاقی بخوبی گرم و در مجده پاک شود صواب باشد و اگر قوی ممکن نبود بیکدم اینچ فیض فرماید و اگر بیکدنگ
سقمونیایا هم سرشته بر بند تاقوت سقمونیایا اسهال خود تراقتد و ایارج در بدن درنگ بسیار کند تا از ان حرارتی میفراید و چون از خواب برخیزد
نماید و بعد از حمام یک ساعت تمام بگذرد و طعام نباید خورد و بعد طعام حرارت افزا نشاید خورد بلکه ای تازه خرد و برگ کاهو باندکی سرکه که طبعش
نباشد و کاسنی و مانند این موافق باشد و از آنکه غذای قوی تر حاجت باشد ریخته نیم برشت و گوشت درج و سیاه و چوبه مرغ خانگی و گوشت بزغال غوره
و زرشک ساق امثال آن صواب بود و در کرب و عدم صاحب خمار را موافق باشد و از آنکه تشنگی غالب بود آب سرد خورد و اگر کسی که بسبب صفت معده از
حضرت آب سرد و تر سرد آب غوره و شربت آن و شربت سیبش مانند آن آب میخست یا بی آب بخورد و بداند هر شربتی که بخورد و خورد سرد کرده باید خورد
مگر شربت ریاس که خاصیت آن است که اگر سرد کرده خورد معده را خنک و در دگر کسی این شربت را نتواند خورد و شرباب انوری رقیق سفید و رقیق مزج
باب مسادی آن بخورد و شربت قوت خواب اندکی کشنیز خشک و شکو دهند و روز دوم طعام و حمام و شربت هم برین ترتیب باشد و چون اندکی
حاصل شود یا ضعیفی آهسته و کمپاره و سوط و قنار و دو ساعت بگذرد و از پس یا صحت طعام نخورد و تا سیاعت از پس طعام بگذرد و هیچ حرکت یا صحت
نکنند این معنی در همه انواع صداع یاد باید داشت و سفوفیکه در قولی سینا گذشت خمار را از اکل کند باندکی کافور از دو جو تا یک طسوج یا نیم دانگ باندازه
قوت حرارت و گرمی مزاج آب غوره یا آب انار ترش شیرین بخورد و نفع آن که از آن در جو و منبیل لطیف ساخته باشند معده را از باقی شراب بشوید خاصه اگر
اندک نمک میزند با هم تر باشد و اگر این نفع آب غوره سازند و شربت گوارده تر باشد و بیدین منبیل کلاب کافور و شامسفرم سکرده و سکره و کلاب
بر آن پاشیده سخت سود دارد و اگر صبح آن در که شراب خواهر خورد یک خوراک شربت استنشین خورد و شراب جضم شود و خمار نیارد و اگر خمار باشد سبکتر باشد و
کتاب آورده اند هر که پنج سکره کوفته بخورد آنرا رخصت نشود و شربت مورد ساده ناشتا بخورد خمار سبکتر باشد و با دم تلخ فحل کردن خمار باز دارد و شراب گوار
و تخم زرد که یکدیگر سخن بسیار گفتند چنانچه میگویند خمار از آنده است و روغن کافور از هر شراب است تیزی شراب زمره بار دار طبعی که یکیکه صداع عارض آن شراب
شراب شیرین بشل است که از صعود بخارات حاره بسوی دماغ و اغشیه حارث شود و این صداع بزود و در دو یا یک آنکه عقیق ب بنید ظاهر گردد و چون معده
داورده از بقایای شراب پاک شود صداع نازل گردد و دوم آنکه با شرب شراب ظاهر شود و روز باقی مانند آنکه شراب ترک نماید و بر پیریز و تطیب دوم
کند و علاج قسم اول خاص این سوای غیر از انواع صداع اخراج بقایای شراب از معده است و تقویت آن با شربت بمطیبه محلا قطاعه بخارات شل
نفع ساده معمول کشک جو و اندک منبیل لطیف بهر آنکه از خاصیت این غسل معده از بقایای شراب است و ادخال اندک منبیل در آن به تطبیق تقویت
معده بر صفت شراب است و شل شربت غوره و رب سیب شربت ریاس شربت ترشی ترنج و رب آن همه سرد کرده سوای شربت ریاس که اگر از آن
اوست که چون آنرا سرد کنند معده را الم رساند و در آن از افاضل دیدیم که اگر با تخم آن آب غوره بر نفع ساده کافور و انداختن اندک نمک بر آن میکرد و در آن
هنگام نفع جوش میکرد و کهن بسیار بر آن کف گرفته صاف کرده بخوراند و این در حال طبیعت بر صفت میکرد و بر آن عرض و در انداختن نمک
نسوا که در دم گفت که بدین تدبیر لطیف نفع زیاد میشود و از معده بر سرعت میبرد و آنچه علاج سرمدان نمایند و تقویت مزاج و دماغ و سکین
آنکه از خمار از اعراض شود می نمایند جو یا بیدین بنفشه و نیلوفر و شامسفرم بود که آب بر آن پاشیده باشند و گاهی بر ریحان کلاب مزج و بر سر کشند
و کافور خوشبو میسازند و از آنچه بر سر نمک کلاب سی در روغن گل کنیم درم سکره دم یا آنچه قریب قیاس برین باشد و شیش کرده بچکانند تا آنکه هر چه
انزال قوت دیگر اندک پس بر نهند و ایضا روغن گل مضروب آب خیار و کلاب اسپنول آب کاهو و آب پیست و ایضا صندل سفید با گل آلودخت
اگر وقت آن باشد و الا بنفشه هر دو صود و کلاب که میخست و ایضا آب میزدن یا آب نیلوفر یا هر دو درین صداع احتیاج است مقصود از آنجا که زیاد تر از این است
بر آنکه چون طبیب معده بعضی مزاج دماغ اهل قوت و در از حد و این صداع همان باید و علاج قسم دوم که بعد تکمل بقیه شراب زمره تا زمانی در باقی
اولا تقویت مزاج برین طبع است و ترندی سی درم انوار ارجل عد و نمک شل و قوت خشک اگر باقیه شود در دم به دستور طبع چو شایسته و دیگر بط

فصل در علاج شراب

نخندند اگر قوانین آنرا واجب کند و اگر اضر عظمی گردد و دودی بود و شود در هر دو نوع این صرع یعنی کبیر با صغیر باشد و اگر با صغیر باشد و اگر با کبیر باشد
بود و در هر دو حالت شود و علامتش علاج جزا حتی است که با ورم باشد بزرگ صغیر و در مثل صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است
تشخیص کنند مثل صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است
بناگاه صرع سرسام حاصرت و اگر عقل بر نفس ناکل شود و در آن آنگاه است و در هر دو صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است
اگر ممکن باشد از آن غافل نباید شد و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است
تفریق پس است بر وفق عقل و اگر علم علی الله و ام تقصید او بر هر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است
و برگ پنجه بود و کوفته مطبوخ در روغن گل آن اندک خطمی سفید و آرد جو انداخته که این چهار در تحلیل و در تحلیل و در تحلیل و در تحلیل و در تحلیل و در تحلیل
جراحات با کمال تمام در روغن رسد و جراحات ملین خواهد آمد و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است
پس صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است
کنند که این بهترین طریقیست و در آن کفند و بر آب و سفید اب حاصص مثل یکی با ورم و در هر دو صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است
بیخته نوم در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند
از آن آبها آب برگ بزرگ قطره است پس با ورم بزرگ و در آن کفند و بر آب و سفید اب حاصص مثل یکی با ورم و در هر دو صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است
هر شبانه روز یکبار بر سر طلا کنند و این بالغ ترین و دویست قطره در اعراض مذکوره است و غذای این طبع غلیظ و سرد و کافور و گلاب و صندل و صندل و صندل و صندل
مطابقت کنند که بر آب و سفید اب حاصص مثل یکی با ورم و در هر دو صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است
فصد یا حاصص طبع را آب نو که و فلوس خیارشور یا حصد نرم باید که در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند
را در یک نیم سی آب بپزند تا نیم من بماند و صفت کرده و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند
وزن همه صندل و در هر دو صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است
ست بزرگ بپزند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند
وده و در هر دو صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است
آب کافور و آب عناب و آب کاسنی و آب عناب و آب کاسنی و آب عناب و آب کاسنی و آب عناب و آب کاسنی و آب عناب و آب کاسنی و آب عناب و آب کاسنی و آب عناب و آب کاسنی و آب عناب و آب کاسنی
با ورم بپزند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند
مورد و پوست انار بر سر بپزند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند
و فصد یا حاصص طبع را آب نو که و فلوس خیارشور یا حصد نرم باید که در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند
را در یک نیم سی آب بپزند تا نیم من بماند و صفت کرده و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند
وزن همه صندل و در هر دو صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است
ست بزرگ بپزند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند
وده و در هر دو صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است و صغیر صرع و اسهال است
آب کافور و آب عناب و آب کاسنی و آب عناب و آب کاسنی و آب عناب و آب کاسنی و آب عناب و آب کاسنی و آب عناب و آب کاسنی و آب عناب و آب کاسنی و آب عناب و آب کاسنی و آب عناب و آب کاسنی
با ورم بپزند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند
مورد و پوست انار بر سر بپزند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند
و فصد یا حاصص طبع را آب نو که و فلوس خیارشور یا حصد نرم باید که در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند و در روغن گل که گرفته اند

لیکن از تنقیح بدن در سر از خلط غالب خافل نشوند و از اشیا سی مرطبه مثل الباقی ایی وضعیه مقرر کرد و بقول طایفه چشمتاب گفتند و بعد از تناول طعام خواب کنند

علاج صداع و دومی

[illegible]

بشر است و منتفع شود اگر حرارت مغز باشد شربت شمشاد برگ کاهو خوردانند و مثل کله پاچه و طبع بسماق و کشک و دهر سیه بلغم کوسا و داهی و باور
 غذا سازند و اگر بالینت طبع باشد که گاه پیچ و اکثر بعد اجابت پیچ شش را صرع لاحق شود طباشیر و انیسون و شنبلیله و سوده و کبکب و زنی که بعد
 شربت خورند بالایش شیر و مهدانه بریان سمانده و عرق گاوزبان عرق صندل عرق کاسنی هر یک پنج توله شربت زردی شربت بهر یک یک توله محل کرده
 بنوشند و در صورت برودت مزاج معده با وجود ضعف شربت سنبلیله نیز نافع و برگ تنول از او هم عجیب است تلخین طبیعت با یاس و فلفل و کلغندر نفع میکند
 و در وقت یکبار وقت خواب مصطکی کمی تقال و در چند آن شکر خورند و بعلاج ضعف معده رجوع نمایند شمع سیفراید که ازین قبل است علاج صرع است که از شربت
 سحر و حیان کند چنان نیز بسبب ضعف معده بود و دوا و علاج او آنست که اندکی شراب سحایی بنوشند و در آب نوشیدنی نیز قدری از ان بیاورند تا از کباب
 آب معده محفوظ ماند و مجوسنی غیره بنویسند که گاهی صرع عقب است کتک طعام سبب شود و استرخا و ضعف معده افتد و تدریش فی باب گرم و فک خوب
 طویل و اسهال بخار شرب را در آن چند تکه قند غلیظ بر آب گرم است که کوبیده اند و کدک گرم نیز بخورند و بر سر زنده پیاده در روغن آغشته و گوش نهانند یا در روغن کتان
 و دویانی و چند سیر و در روغن شکر و عنبر بنویسند و در بینی چکانند و بعد از معده تقویت دهند برای هلاکت مصطکی و آب پیچیده و آنرا در غذا یا در لقمه شکر و در روغن زیتون

علاج صرع شرکی کبیدی

و مرقی و دهانی و اطراقی آنچه بشمارکت جگر و حرارت آن باشد وقت هم چنان او آب انار و غوره یا آب انار و انار یا آب انار و جالایا شیر و تخم خرفه یا آب ترهندی بنوشند
 سوزنهای بیاورند و آن سوزن خورند تا بخار صرع سبوی سر را منقذ کنند و دیگر تدبیر مانع بخار از علاج امراض دماغی بخاری و صرع بخاری جویند و در وقتیه کبید
 با صرع حسب ماده خاصه باین تم نافع است و آنچه بشرکت مرقی باشد علاجش در تحت ناخونهای مرقی تواند آمد و غلبه عرق سید ساده و الیده شیر و تخم خورند و شمشاد
 شیر و تخم شمشاد چهار باشد در آن کشیده طباشیر بنویسند و سوده پاشیده بنوشند و گاهی عوض هر دوشیر و شیر و تخم کاهو شیر و تخم خیارین و گاهی در وقت درد و عوض فلفل و عنب
 شربت عنب شربت بنفشه شربت نیلوفر میکنند و تلخین از آن بخار عنب آب و سیاه ترهندی و سوزنی در آب گرم تر کرده فلفل و خیار شربش توله ترخمین چهار توله تا
 صاف نموده روغن بادام شمشاد داخل کرده نمایند بعد تقویت معده و دماغ کنند و یا مطمنسول داشته جوهر هر و یک باشد و کلغندر گل شکلی یک توله شربت زردی
 فقره یا ورق طلا یک عدد پیچیده بخورند بعد شربت یا قوت دو توله و شربت بنفشه مکرر دو توله عرق کیوه پنج توله تخم بنفشه یک هفت باشد پاشیده بنوشند
 و بعد صلیق شکر یک آن یک عدد گرفته شکر آن پاک کرده جو ال دفعه و را بخار بسیار نموده که اگر گرم بر یا فوج بندند لیکن عنبر کل پیش از آن دو سه گرمی متواتر بخورند
 و در روزی سه چهار بار که از این عمل نمایند و آنچه از شکر که معادله این دیدن دیگر اعضا باشد تدبیرش در علاج امراض دماغی شرکی مذکور شد و الا صرع صرع کلاز
 گرم و دماغ باشد تقیه حسب السلاطین مع این طبع کنند و فستقین چهار باشد برگ شتره و بادریج و بزرگ بلی که گوی میز هر یک باشد برگ سنکلی و توله و فستق
 بلبله زرد و بلبله سیاه هر یک توله کلغندر عسل چهار توله شربت دینار چهار توله مغز خیار شرب هفت توله شکریخ چهار توله روغن بادام تلخ هفت باشد اضافت نموده بنوشند
 و وقت دوپنر خود آب گوشت بچه کاهو دهند و وقت شام نان یا شوی با می و روغن صمغ این و یا بزرگ قلع ازرق یک باشد و عسل و دانه سوده و بلبله مرئی یک عدد و آمیخته بخورند
 بالایش شیر و زیره سیاه و پیسون هر یک باشد و بادیان و صحر هر یک باشد و لعل گوزبان چهار باشد و عرق فستقین از خورشید شتره هر یک شش توله برآورده شربت فستقین
 سه توله خصل که در وقت هفت باشد پاشیده دهند و همین غلطه چهار سبیل بکار برند بعد جهت منع بخارات و توله گرم طر فلفل قندی علو و خان خوراند و این دوا
 موجب تخفیف پلاس و ریه شرکی انار و زنده شرب هر یک سه درم و سوزنی منقذ نصف وزن او دوی کوفته یک توله بر نما و خورند و انقباض تا اینجا علاج اقسام صرع
 اصلی و شرکی مذکور شد و علاج صرع عرقی که تابع مرض دیگر باشد علاج مرض اصلی است که هر یک از آن در مقام خود ذکر گردید یافت لیکن بعضی از آن که
 کثیر الوقوع است مثل صرع تابع نزایا و حمیات و امراض حاده برخی از علاج آنها در اینجا نیز مسطور می گردد.

علاج صرع عرقی

شیخ و جوی میگویند هر صرعی که با نزله باشد در آن تبرید و ترطیب سر و غنما و لطولات و صمادات و مانند آن روا نموده بلکه شود بهر علاج موانع و طبعی و شرب

یا آب انداخته و مالش نموشانند و اگر حرارت شدید باشد سورت او را شیر تخم خرفه یا القرح بچینش بکشند پس اگر طبع قبض شود آب آلود یا تر مندی در جلاب
تحرک نماید اگر نرمی طبع او را طبع کند بوب قابض مثل رب سیب بر سر بر غوره و شربت حاصل استعمال نمایند و اگر کوفه بسیار باشد کشنی خشک کوفه بیکدیگر بخورند
و بصلند و کلاب آب حی العالم آب کامو و کشنی تازه طلاء کنند و اگر التهاب شدید بود کافور و انیون اضافه نمایند و موضع درد را آب نیم گرم بشویند اگر در رتوی
باشد انیون بر روغن بنفشه آب کاو و حل کرده و بینی و گوش جانب در چکانند هر گاه در ساکن شود و تقویه بر درات سازند بعد از هر روز مرغ باب حاق یا سرکه و بنفشه
انطاسکی گوید که اگر شقیقه حار باشد بعد تنقیه لزوم شرب شربت و در آب آلود یا تر مندی یا همچون بنفشه باین هر دو کنند و آب کشنی و سرکه روغن گل
و انیون طلاء نمایند و از همین جزا سهو طلاء کنند و از خواص است تعلیق سداب شرب موضع درد و طلاء بخون آن جگری گوید که علاج شقیقه حار و لا تنقیه بدست
اگر انیونی بود بر او ای که در صدام دوی ذکر کردیم و آن طبع خفیه است که در آن پیلاید و زرد و تر مندی در خلست بود از آن روز صبر کرده تنقیه شربت جالینوس کنند
و آن حرورت حقیقه قایاست و بر فزورات کا هو سلوک و کاسنی و کدو و ماش بقلای مانی و طر خشوق سلوک و لبلاب سلوک امثال آن لزوم نمایند و هر گاه در لیل
ثابت بود و علامات غلبه دم معلوم گردد و دمانی از تنقیه نباشد باید که استفراغ و اغصاء هر دو با سلیق و بطبی و قیفاغ شیرینی بعد دیگری نمایند و در میان دو فاصله
ایام چندان باید که در آن من از سقوط قوتش بوضع و چون تنقیه کردند فضول جمع در سرباقی ماند آب نیم گرم که در آن ششخاش مع پوست و بنفشه و سیبوس کشیم
جوشانیده باشد بر سر نیزند و اگر این کفایت نکند انساک نبض شریان باین لائق نمایند که نیم تخم کا هو یکدم زرد بنفشه و دو انگ مرصاف یکدم مر انیون
مصری نیم دانگ کثیر او و دانگ چهار اسوده بر سر که حل کرده بر کافور مقدار در نیم تراشیده طلاء کرده بر صغیر چسباند تا ایام متوالی و اگر این هم کفایت نکند
بشریان صغیر و پس گوش نگاه کنند و هر کدام از آن که شدیدتر است و کثیرا لا تنقیه باشد قطع و دماغ آن عمل آزند و اگر خواهند قطع او بدایع کنند و یا اول قطع
نمایند پس دماغ نهند و گاهی قطع از دماغ مستغنی سازد و قطع دماغ سلیم است اگر بعد تنقیه و بر نیز و سکون مزاج واقع شود تا قطع نقطه پس خلقی کثیر را در یک محل
شرابین کردن و ضرر در حرکات چشم ضعف بصر عارض شد و دوی را در صبر دیدیم که از سر شریان را در محل همان روز حادث کرد و دید شخصی را دیدیم که از سر
شریان سیلان لعاب پیدا شد و اما شریان پس هر دو گوش کسی را ندیدیم که سر آن کرده باشد و ایضا بر آنها از وزن محبوب نیست بهر آنکه بقراط در کتاب او بر بدایع
ذکر کرده که هر که در سرن صید از این برگ قطع کنند عینین که دمانی او فاسد شود و قابل تولید نسل نماند و حکم بر آنها در مکران بر قیاس امر بر طفل جاری نمیشود
و برنگام بر دماغی شکست تنقیه زایل میشود و اگر عقیقه تنقیه یوانی و بر نیز تمام باشند و در نوع صدام طبعین مراعات مزاج بر غرض غافل نشود و هر گاه مزاج او از حالت عادی
منقود و تعریل مزاج او اتمام بسیار کند تا با اعتدال خاص او باز آید زیرا که علاج مرض عضوی ممکن نیست و دهالتی که مزاج او عصبونی باشد آن مزاج و جو نیز مزاج
زائل نمی شود و لذا اگر مزاج عضوی متغیر باشد اگر در آن جراحت بود و از مزاجی شود و اگر قوی بود و مثل یکدیگر و اگر گاه این عضوی انقباض و جمیع بدن بخوابی و جب باشد

علاج شقیقه بارو

در طبعی فضع با ذره فضع بلغم نموده تنقیه سهل بلغم و جب ایاچ نمایند و ایضا از منضجات آن بچینش بری و غصلی است و کذا مطبوخ مصطلکی انیسون بادیان نویر منقی
دو رسو دوی بنضج و تنقیه سودا بر اندازند و بعد از تنقیه او یک سکون و ج که در انواع صدام مذکور شد هر چه در اینجا بقلمم آید حسب حجت بکار برند و صفا و قرص شلش
باب حناسوده معمول است و طلاء هر روز و عفران اندکی مشک کلاب سوده گرم نموده نیز نافع است و اگر ماده بسیار غلیظ باشد اندکی انیون و پو سوج
کبر زیاد نمایند و یا از زردت فلفل سوده با کلاب سرشته بر شریان صغیر گذارند و فرفیون یک شقال حلیت یکدم جاد شیر سرد درم بر سر که سرشته طلاء کردن
نافع تنقیه مزاج است و در روغن یا همین اندکی مشک حل کرده در گوش چکانند و سهو طانیون و جند فلفل سیاه با مسکه گاو ساییده برای شقیقه کثیر السفت
و اگر برگ فرفیونش یا بونو هر یک دم کرده و در لعاب حله سرشته در صبر بندگان گرم کرده بدان تکمید نمایند برای وضع شده و در مزاج غلیظ نافع بود و بعضی
نماد قسطا الکلیل الملک هر یک نیم درم درین کماد افزوده اند و این لزوق نیز نافع است مغز نان ده ورم سداب سه درم و پویند سه درم بر روغن گل سرشته
بر موضع نهند و اگر شقیقه بار نیزش نزل بار باشد به خود و دوس چهار ماشه بادیان شش ماشه شکر مرغ و و تولد آب جوشانیده صاف کرده بنوشند و از سهو

سر و پایی دارد و از خلق یکی سرافراخ شده بود سبب تولد حرارت سانی باشد و اگر بعد از کام بهمان کند بسبب صحت کام باشد و این بیشتر از خوردن است
 حار و یابسته باشد ای کام عارض شود و علاج در قسم اول خنک کردن و در قسم دوم خنک کردن و در قسم سوم خنک کردن و در قسم چهارم خنک کردن
 رطوبت آوردن و اجابت پس سر خنک کردن طبع میباید تا به شل شدن شش و تبخیر آب نارین و خنک کردن تا که مانند آن کنند و اما در بعضی بسیار نافع است و بخوا
 که در علاج امر عارض مانعی حار و بخاری و صدمه حار و بخاری مذکور شد بکار برند و کافور و صندل و مسکه بپزند و دیگر شومات بلور و بلبل آرد و برای جذب خلط و اخراج
 بسوی مفضل سابقین بنهند و قدین بالاند و جماعت بی شرط بر فخر بی سابقین نمایند و یا بنفشه یا تر عیفت شربت نموی و نیلوفر و فر و واحد بکنیم تولد عرق پیدا کرده
 و گلاب عرق بیدر شاک یک پنج تولد حل کرده بنوشند و از مسکه و گلاب شیر زنان هر یک داشته تخم کاهو شیر خشک حنظل کی صندل سفید هر یک داشته سوه
 آنخته تخم سوزند و بشیر زن در عرق کاهو هر یک داشته کافور یک شعله حل کرده صوط سازند بکرات و برات و غذا آنچه بیشتر بنفشه و گلاب بیدر شاک یا
 اسفناخ یا خرفه یا فودرات حار صفا از آثار و تر خنک و کافور ازین تدبیر را حل نشود و اگر ازین تدبیر را حل نشود و اگر ازین تدبیر را حل نشود و اگر ازین تدبیر را حل نشود
 بسوط طباشیر معمول از طباشیر و فیون و زعفران و شکله صری که در شیر زنان شایان ساخته خشک کرده بشیر زن و کاهو یا روغن گل یا روغن بنفشه حل کرده استعمال
 نمایند و اینها را بکافور و بنفشه و بزرگ آب سوده و در شش جانب در سده و در متوا و آنچه بکافور و بنفشه و بزرگ آب سوده و در متوا و آنچه بکافور و بنفشه و بزرگ آب سوده
 کوفته بگلاب مسکه و روغن گل سرشته نیم گرم استعمال نمایند و اگر گفته کرد و از با بون و در زنجبیل و طبع تمکید کنند و طباشیر معمول و صندل نیم تخم کاهو و گل سرخ و نیلوفر
 هر یک یک تخم شایان مایه و دو صافیون پوست خشک شاش هر یک یک شعله گلاب آب غلبه کشین بنفشه و طلا سازند و طلا ای لازق نیز بکنند و گویند
 که آب سرد و بنفشه و صفا و در سبب کثرت و خفین سانی این دسکت و همچنین جسیانیدن یک عدد در لویان هر دو و روغن بنفشه و روغن بابا و مجرات نوشته و شایان
 کافی مصلحت داشته کافور یک شعله عرق نعناع و تولد روغن سیمین و کیم تو لا میخند بکار بند طبعی گوید که تر عیفت و صفا و در روغن بنفشه و روغن بابا و مجرات نوشته و شایان
 سواهی ضرورت معمول بسکه و شکله نمایند و مسکه کافور و بنفشه و در امحالیدن یا سید و بستن یاقین کنند و اگر ازین تدبیر غایت نگیرد بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند
 بنفشه و صفا و در سبب کثرت و خفین سانی این دسکت و همچنین جسیانیدن یک عدد در لویان هر دو و روغن بنفشه و روغن بابا و مجرات نوشته و شایان
 عارض شد و علاج با یارجات و شایان حار و خنک کردن و کار عظیم کرد و چنانکه بر کشان چشم و نظیر و شنی قدرت نداشت پس این سیار معالج با صفا و علاج
 مذکور از نو شانیدن مالش و فصد سر و دستمال حنظل و لک قهوه و بستن یاقین نمود و مرض را حل شد بعد از این ساله و درین مرض تصنیف کرد و در این ساله
 ذکر کرده که این علت در حران بسیار حادث میشود و آنرا عصابه گویند و این مرض در شخصی از اجاب که بپیدا شد و اطبا گمان کردند که نزول الماء صید است
 و شربا نهایی و قطع کنند و مانع نمایند تا آنکه بصر چشم او را حل شد بعد از شخصی قرح او نمود و با کمال ناپیدا ساخت و زنی را این علت درسی عارض گردید و
 تبصره صید غیبی بجهادیکه در آن فیون بود و ایامی که در موضع خدر شد و ماهه در آن بجهادیکه در آن فیون بود و ایامی که در موضع خدر شد و ماهه در آن بجهادیکه در آن فیون بود
 می ماند و طبیعتی قطع شربان او اشاره می نمود و من شناختم که این عصابه است و علاجهش تر عیفت و حل طبیعت بکنند و کینه و شد و ساقین و کینه و شد و ساقین و کینه و شد و ساقین
 پس آن زن همین تدبیر نمود و مرض را حل شد و اگر مرض متعسر گردد و در حین عصابه و حنظل و صفا و در حین عصابه و حنظل و صفا و در حین عصابه و حنظل و صفا و در حین عصابه و حنظل و صفا
 خبازی و بزرگ سفوف مانند آن سازند و گویند که در غذای صاحب این مرض کشین زیاد اندازند و از جلا غذیه بخورند و خنک بپزند و در قسم دوم و در قسم
 آنکه از تولد حرارت ساده بود و موت مذکور و دهند و تقنی مسام از خال و تبلیس طبع بدستور نمایند کافور سوده و روغن گل میخند و درینی چکانیدن محراب و معمول
 و کنگر و صفا و در یک کاسنی تازه و گویند که طلا بکار و رویشایان مایه و حنظل و تخم کاهو و بزرگ آب سوده و فیون نرم سوده با مسکه و گلاب سرشته و آشفامیدن و
 تخم خیارین تخم خرفه و کشین خشک یا شربت بنفشه بر صبح و خوردن لطیف کشین بر شربت قوت خواب باب گرم نافع است و این نوعی از صدمه شمس است و علاج
 این علاج آنست که در صدمه صفا و در سبب کثرت و خفین سانی این دسکت و همچنین جسیانیدن یک عدد در لویان هر دو و روغن بنفشه و روغن بابا و مجرات نوشته و شایان
 در اینجا نیز صفا و در سبب کثرت و خفین سانی این دسکت و همچنین جسیانیدن یک عدد در لویان هر دو و روغن بنفشه و روغن بابا و مجرات نوشته و شایان

و کثرت آب هری فائده و گاهی کشاده مانده آن و فیضی زبان کمال از جویان بدن و سر حرکت بلکه زبان لطیف بر از غلظت بول و عرض فم و در تمام
و غرق اطراف اجیان و از سبب معلوم شود که فیض باشد و هرگاه فیض اختلاط عقل و زبان و فقه واقع شود و شداد و از یاد و انتفاص و نوار آن
تایع اشتداد و از یاد و انتفاص و نوار سوراخ حلقه و دیگر بود و سر سراسر غیر حقیقی تابع امراض دیگر باشد و فیض از نشان غیر حقیقی است که بعد از امراض اعضا
دیگر میباشد یعنی اول از مرض اعضا مشارک و باغ بهم رسد و بعد از آن علامت سر سراسر ظاهر میگردد پس به صورت باید که باقسام او توجه نمایند یعنی اگر از
مشاکت حجاب خارج عضلات صدر را فقه علامت بر سراسر و ذات الحجب بش مشمع ناخن و در وقت تنفس وضیق النفس و سر خشک است ابتدا و فیض فشاری
بر آن گوید و در بیشتر حرارت آن و فواحی صدر باشد و تفاوت حقیقی که در فواحی سر بود و فیض خلعت باشد گاه ضعیف شود و گاه متواتر و عظیم گردد و در بعضی
و ضعف اکثر بود و گاه نفس کد مقل برادر و اگر از خلط مجتمعه و غم بعد عارض شود و غم بعد جو غشیان و عطش قلنجی در آن شایع بود و اگر سبک و کم باشد
و دیگر مثل ورم شانه و مجامعت باشد از عارض و درام مذکور معلوم شود پس قسمی از اقسام سر سراسر که مشخص گردد و طایفه آن بعلی مخصوصه و در دانه انتباه
بدانند که گاهی در قرنیسین شبکات یا انتقال با وجود و باغ نیز و کم و یان شایع و در است در روز چهارم کم باشد و اگر از آن تجاوز کند نجات یابد و کمتر
و کسی که سر سراسر و اکثر سبب است و فیض پاک شود و هر آنکه حرکت نفس از وی است و از آن مختل گردد و بسیار باشد که حجاب عروقی که از سر خارج شده است
و کم کند حتی که با آن در زبانی سر شکاند و اگر در قرنیسین تمام نقل و فواحی سر در قبه باشد و بعد از آن تشنج و قی زنگاری عارض شود و فیض در ساعت بعد و اگر
قوت قوی باشد اطول مدت مملت او دیگر در نهایت تا دو روز است و امیدوارترین اوصاف و قرنیسین است که فیض آنچه به زبان کند و فیض در آن
کند و بسیار است که مختل و نال میگرد و قرنیسین بواسطه سیلان یا بدیا خون از عروق قطع جاری گردد و عکس سر سراسر و دلیل محسوس و ششک که تجاوز از حد
سعال باشد از سر سراسر کم نجات می یابند و اختلال اعضا و صدق شدید و دائم مندرج بر سراسر است و اکثر بجزان قرنیسین عروق و یا بر عارض یا بجزان دوم و سوم
میباشد و سوراخ شش مخصوص شش و تواتر فیض قطعی بر هر گاه درین علت عارض گردد و بیمار پلاک شود و در هر گاه چشم صاحب سر سراسر کشاده ماند و حرکت کند و فیض
سرخ قی کند در جهان روز یا در دوم و سوراخ شش شدن این صاحب سام قائل است اگر عقب و خفت روند و در ششک مدن روی است خصوصاً از
یک چشم و دوام نایست بول در سراسر مملک است و در سر سراسر اگر اختلاط عقل ساعی گریه و ساعی دیگر کشنده بود روی است و همچنین سراسر که منتقل از درون
باشد و ولایت بر شدت حرارت خلطی نماید که به انتقال یا بدی سوری غیر حقیقی و بیشتر سر سراسر غیر حقیقی پس سر سراسر حقیقی منتقل میگردد و گاه سر سراسر بدی چون
منتقل گردد و گاه ماده قرنیسین حرارت میل برودت نموده انتقال به فیض غس نماید و شداد و اعراض فیض غس و کثرت عروق در آن قائل است و وجود فیض
و اختلاط اعراض خصوصاً ظهور ورم پس گش نشان علامت است چون صاحب فیض غس بعد از تقیه بدن و آمدن بهوش اختلاج در همه بدن و غش در دست
و پای چپ ابتدا کثرت اشتباهی طعام و خروج بول بی اراده و بعد از عروق و من حالات مذکور و بروز مغتم یا ششم اختلاج قلب یا بیوشی ظاهر شود پس همان روز یا در
دوم یا سوم میبرد و همچنین اختلاج بعضی اعضا مانند ریه و سوراخ فیض و پای همان نبالت اشتباهی طعام و خروج بول بی اراده با سوزش شدید و بیوشی و بیوشی
مع احتباس بول اختلاط عقل و بدت کینه ماه دیگر و در روز چهارم سبک می آید و سر سراسر سوراخ کثرت و اگر فقه در آخر حجاب یا بیوشی یا دیگر و در آن سراسر
شیخ الرئیس میفرماید که گاهی فیض بعضی صاحبان سر سراسر اختلاج در حرکت جزای وضع عارض شود و در بعضی قوت و قلت و سبب
تحلل اکثر حرارت این فقه فیضی بود و اگر اختلاف ارتعاش اصل است آن قوت قوت واجب کند که این مندرج فیض نبوی بود و گاهی فیض ایشان تشنجی گردد
پس مندرج تشنج بود و چون علامت اعراض حجاب و حجاب صعبه مندرج در آن امراض فیض طبیعت با فراطر که در بیوشی و فیض حجاب یا بیوشی و فیض حجاب یا بیوشی
ادرا کثیر یا عروق بسیار یا عارض یا آفت در حجاب یا درام در حجاب مثال آن باشد این مندرج فیض سر سراسر بود و قرنیسین انسیان فیضی قرنیسین یا درام
ظاهر بی درون با سبب ظاهر و اعلام بدیه و صدق کثرت و نقل و انتقال فقه نماید و در اکثر روزی چهره و سوراخ فیض و فیض حجاب یا بیوشی و فیض حجاب یا بیوشی
با دم که سوراخ و سبب سوری باغ بود و در عروق آن گردش کند و چون قریب قرنیسین در باغ ماده را تشرب کند و ابتدا و جوی از پس سر قریب تفاوت و باغ

و خصوصاً در صفراوی در چون درین مرض افتند و دماغ درم کند چشمهای ایشان خشک شوند بعد از شکش شروع گردد و خصوصاً از یک چشم در بیشتر چشمها را بانگ و گاه
میل بسکون اکثر اعضا کنند که دستها که بیشتر از حرکت و دهنه که گویا که ریزهای اشیا و یا گاهی چینه که گاه چشم بدوشند و گاهی انداخته و بجز کنند و گاه از کلام فصیح کس نمائند
و اراده و حرکت بان کنند و گاه ایشان را تقطیر البوال حلاوت شود و این جمیع از اول اهل قوی بر سر م حاضرست و از الا ای که در اعضا ایشان باشد غافل شوند بلکه اگر در
عضو در دناک ایشان در سخی می کنند الهی نیاید که گوئیم که چون درم در جانب مقدم دماغ افتد تخمیل نماید پس بیمار ریزهای اشیا از لباس نگاه از دیوارها بچیند و اشیا غیر جز
خیال کند و دست بیشتر چشم می جنباند و اگر درم در وسط دماغ باشد فکر را فاسد کند پس بیمار تخلیط نماید و چیزیکه عمل کند و تمیز طبل شود و در بدن آن کثیر تلفظ نماید و
درم باکی خلعت یعنی خود دماغ غافله را فاسد کند پس بیمار امور غیر واقع را یاد کند و در پی می فراموش نماید و فی الحال از ان غافل شود حتی که گاهی چیز بی راطلک و بسو
آن اقدام نماید و طبل و یاد نشود و گاه طشتی ای بول کردن آن طلب نماید و بسوی آن قدم کند باز از آفراموش سازد و اگر در جمیع جهات دماغ اشتغال باشد این همه علامات ظاهر گردد
و اگر با آن دماغ درم کند و چشمها بیشتر گردد و چشمها بیشتر افتد بوقه کلام اکنون به کلی سرسام بفرماید بران نظر دارند و سپس علاج هر قسم از که مطلوب باشد ملاحظه فرمائید

علاج کا اقسام سرسام

بادا که تدبیر مشترک در احصاء و سرسام تحقیقی نیست که هرگاه اختلاط عقلی بر زبان شرح گردد و نامعی قوی نباشد فی الفور مهارت بقصد سرنگند و اگر در سه روز اول
 اتفاق فصد نیفتد و قوت مساعدت نکند تا هفتۀ اول هر روز یک مناسب اندک کشاید اما هر قدر که فصد سریع تر بود نافعتر باشد و اگر در یک سرعیانته نشود و هفت تا نهم
 کشاید و اینها اگر ماده شدید التوجه بسوی سر باشد و برین صورت فصد هفت اندام بلکه باسلیق اولی است اخرج خون بقدر صلاح مناسب الی اگر نافعتر باشد غشی مثل انکا
 بعضی با تخفیف و اختلاط آن بلا نظام که یک فصد عظیم و دیگری منیر و دریافته شودنی احوال خون بند نکند تا غشی منقیده و هشت است که خون تفاریق گیرند و در ضعف
 قوت اندک از بند تا طبیعت بقوت خون با وجود عدم اقتصاد مقاومت عرض کند و عصبانیت کند بنزد تا از اضطراب حرکات یعنی نشود و احتیاط نماید که تا
 بسبب بی شعوری خود عصبانیت فصد کشاید که خون جاری گردد اگر قوت برین قوی سرسام شدید باشد روز دیگر فصد درگ پیشانی بعد فصد تیغال نماید و همچنین
 اگر قوت قوی نباشد و یا فصد دست ممکن نبود و یا نامنی از آن با عهده گ پیشانی کشاید و اگر استلا بسیار ایند جهامت میان کفین نماید یا زوچسپانند و همچنین در
 و یا از اعراض خون جاری کنند یا بر سابقین جهامت نمایند و هرگاه حال قوت و سرسام متوسط باشد و تاخیر فصد خطر نبود و فصد روزی سه روز تا نه کنند پس بعد
 استقرار ماده فصد نمایند تا هفت او ظلم شود و فصد روز اول و سوم کنند و در چهارم احوال ضرورت و بعد فصد استمال حقیقین مثل روغن گل یا روغن
 و یا آب زیت و عند احتیاج بقوی تر از این که در درجه نیست باشد نیز مناسب بود و استعمال مخلوط سیرک و الیدین و البستن یا سیدار جذب ماده دفع الایست
 و یا شویه بر ستور و جهامت قین با شرط در دومی بی شرط و غیر آن نافع ترین تدابیر است و در بین هر روغن گل و سرکه نافع است مطلقا و همچنین گیاهان یا کبوتر را بر
 مریض نجوی شق کردن که خون و بر سر آن بچکد و اگر گرم بر سر بستن را تسام آن موجب است و کذا ماهی و جلد سبز در حال سلخ آن بر سر گذاشتن موجب و چون تب
 لازم می خض است تدبیر هر چه در نظر دارند و بعد فصد و توییم بطول است سطوح ضامات اجم طالب است و در فطول که جهت آوردن خواب استمال غایب شفاش از آن دارند و بر
 اصلاح شفاش اندکی با بونه نیز افزایند و حاکم تاریک معتدل هوا با جلی خالی از نضاد و ریوا از اشپای براق روشن بر روی مریض کلام بسیار و آواز قوی میکنند و ششون که
 چیزی نکنند که او را آگاه و آواز قوی و غصه و صبر و طیش و فزاید نماید و لایسما و وقت بجان بایکد که جلیس مریض و در ظرف محبوب شقیق بران باشد تا البشپان
 از اضطراب محفوظ ماند و هرگاه طبع از ابتدا استوار کند و از هفت روز دیگر در حرکات مضطرب بکین شوند یا سبات عارض گردد و به رات قوی خصوصاً شفا
 هرگز استعمال نمایند و برین هنگام بودیه و نام واکلیل الملک مثل آن در فطولات افزایند و لعاب تخم کتان آب و روغن تیون بر سر مالند یا بریزند و بدن عیلا
 بروغن نذکر و نیم گرم باید داشت و اگر بسبب فقدان عقل ضعیف جسم لعل از اموش کرده باشد مدت ماند شیه جزو در دره و شربت بزوری نوشاند و مثانه
 او را بروغن نیت غلیم و یا روغن گل یا روغن با بونه مالیده بعد از آن با سیکه دران با بونه واکلیل الملک بغشه جوشانیده باشد فطول کنند و مثانه را بدست مالند
 تا احوال حاصل شود و بعد از آن خطاط و انحراف از فطرت تدبیر باقی بین است و در روز دوم و سه روز و چهار روز و در هر روز که موافق است و در هر روز که موافق است

روی فاسد بهای صحیح طب نفل کنند مگر آلوده حمام باشد آب شستن تخم خفیف نمایند تا خواب آورده و در تنویم ایشان فواید کثیر است و کرم خفیف بخوراند و تخم آب سرد شدید البرود است آفتاب با دود و مملکت قوی سرسام حقیقتی آنرا واجب شمارند

علاج سرسام دموئی صفراوی

چون در علاج این هر دو قسم فرق قلیل است در اکثر تدابیر مشترک اند اما علاج هر دو یکجا بقلم می آید و فرق مابین علاج دموئی و صفراوی آنست که در سرسام صفراوی حقیقت بتطبیق و تسکین بیشتر است و در دموئی تحلیل مع تسکین فواید و اجتناب از آب سرد و سردات دیگر چند آنکه دموئی ضرر و سبب صفراوی اجتناب نیست تصدیم بنطولات مرطبه استعمال و غن که دوکاه و غیره طلاء و سوطا و صفراوی اهم است ایضا در علاج صفراوی حاجت باسهال صفرا اکثر است و بفساد کثیر و سهال صفرا بشرب مفرقات لطیفه و منقیات دموئی باید و اگر طبیعت محتبس باشد در حال شایسته و دخل نمایند و در صفراوی باخرج خون چندان مبالغه نکنند که قریب نشی رسد بخلاف دموئی بلکه خون بقدر صلاح مع احتراز از عرض غشی برارند بعد به استغراق صفرا و از اند و ایضا ادویه بار و طبخ اختیار کنند و آنرا دموئی بعد فراغ از مسهل و حقه باید که بار و قایض باشد مثل حصصیه و سفر جلیه تفاحیه و دیاسیه بخلاف صفراوی که در آن اغذیه قایضه نشاید بلکه مثل خردل که در و کشاکش جو قشر و فوفه سفناخ و قطف و ماش قشر بکار بود و آنرا کشنی و مانند آن استعمال نمایند و بسر که و شکم یا غوبانی یا آلو بخارا و امثال آن ترش کنند با کلمه در هر دو قسم بعد فصد و کوه کان را بعد حجامت میان دو شانه تیرید و ضام و حوط و خلخ و باشویه غیره که در علاج امراض دماغی حار که گزیده بعمل آرند و یاد تیرید مذکور لعاب پیغول عرق کیویره عرق گاوزبان عرق غلبه اشباح که درده خاکی پاشیده صبح بدیند و بجهت شام شیر که تخم خرفه زیاد کنند و یا تیرید که شیر خرفه شیر که مغز تخم که شیر خیارین عرق نیلوفر عرق غلبه اشباح کیویره عوض شیر و مغز تخم تر بود و خل کرده خاکی پاشیده صبح بدیند و وقت شام صورت بدهان شیر که مغز تخم تر بود و عرقیات مذکوره و شربت نیلوفر و خاکی استعمال نمایند و ایضا بعد فصد عرق شایسته عرق نیلوفر و کلاب هر یک چهار توله عرق بید مشک شربت انار شیرین هر یک دو توله و در صورت غلبه صفرا شیر که آلو بخارا و ده و از آب تر مندی سه توله افزوده بدیند و روز دوم عرقیات مذکوره بالا با شربت عنب شربت بنفشه شربت نیلوفر و لعاب پیغول خاکی استعمال کنند اگر در جوانی و فصل صیف از انصباب صفرا قی مضطرب و تشنگی و حبس بول برآید باتیپ سرسام عارض شود و بعد فصد با سلیق لعاب بدهان شیر که عنب شیر که مغز تخم تر بود شیر که تخم کاه و عرقیات شربت بنفشه دخل کرده خاکی پاشیده صبح بدیند و بجهت شام لعاب بدهان شیر که عرقیات شربت نیلوفر و خاکی بکار برند و یا بشویه بار کنند و شاکه اکتفا کنند و بعد سهال صفرا دهند و اگر از خورون چند گلوری بان بالای سهال عوارض سرسام و صدراع و اغما هر سه فصد با سلیق المین گیرند و اگر یافته نشود از ایسه خون گرفتن نجات می بخشد و اگر سرسام با ریزش اندکی و اگر تشنگی آواز و سرخی چشم باشد بعد از عنب پستان عرق غلبه اشباح شش اوده صاف کرده شیر که کاه و شربت نیلوفر خاکی دخل کرده دهند و یا بشویه و اگر باز نل و سر فیه باشد بعد فصد سر و بعد از فصدی خیاری پستان گل بنفشه جو شانه صاف نموده شیر که کاه و شربت بنفشه خاکی پاشیده بدیند و اگر در فصل گرم با سرام با نفث الدم عارض شود بعد فصد شیر که تخم خرفه لعاب پیغول عرق غلبه اشباح به نیلوفر هر سه سوده را تقویت حرارت غرضی حبس خون داخل کرده دهند و بعد اگر تشنگی بسیار شود و بزبان خارها افتد و خشک گردد آب آلو بخارا و لعاب پیغول شیر که کاه و شیر خیارین شربت نیلوفر نوشانند و از لعاب پیغول غرغره سازند و یا بشویه بار نمایند و غذا آتش جو دال خشک و آب نار و لاتی لیمویی شیرین بخورند و بجهت آخر و شیر که عنب لعاب بدهان شیر که مغز تخم که شیر که مغز تخم که شربت بنفشه دهند باز برای حبس خون قرص طباشیر عوض آلو بخارا افزایند و غذا آتش جو دال سازند بعد سهال مبارک دهند و در آخر و سهال لعاب پیغول کلاب گاهی روز سهل وقت شب همین میدهند و بدانند که استعمال قرص ابتدا اگر حی خطی نباشد و عیالقه ناز برای منع احتراق خونی قلیظ ماده و حبس خون میدهند و از صندل معمولی درین مرض صندان کلاب کافور و آب کشنی سبزه است و کذا و کذا که در و خیال برگ غلبه اشباح گید صندل سفید گل نیلوفر تخم کاه و بونیز تخم بدهان و آب که کلاب و غن گل سرشته نیز معمول و مستحق نان مونگ بر سر باین طریق کلاب و بونیز پا قانار و شیر کاه و یا سر رشته نان از یک قطب نیز که در بطون خام او و غن گل لایه از همین جانب نیم گرم بر سر زنند و بعد بهر پاس تبدیل آن کرده باشند

[illegible]

بنوشانند و غذا آتش جویشرت نیلوفر و گلاب هند و یا اسفناخ یا تمج روز دوم صبح یک پیشانی زنند و وقت عصر گل رنگه کشانند که همان آن بوش می آرد و در سر
و زبان از املح نماید و تا هفت روز مسواقی فصد می نماید بر دست و پا و در روز هفتم بطبیخ فو که تلین طبع نمایند بجای آب عرق نیلوفر و گلاب کشانند و وقت شام
غذا خشک کبابانی با سفناخ و هند صبح تبرید شیر که کاسنی بخارین منفرج کرده برکت باشد لعاب بدهد و در ریش طبعی هر یک باشد و عرق بنید سوده و گلاب عرق نیلوفر و
هفت توله آورده و شربت نیلوفر چهار توله داخل کرده پیچول نه باشد باشد بنوشانند چنانچه چهار بار تا که اسهال نمایند و صحت تبرید باغ سر که گلاب غن کبابانی و
و بعد حصول اتقیه بنابر تعدیل مزاج قرص کافور سه ماشه سوده و شربت نیلوفر یک توله آمیخته بلیسیا بنده و بالا شربت شربت بزروری بار دوسه توله و عرق کاسنی و نیلوفر
هر یک هفت توله بنوشانند و غذا شور با میخیز شیر خواره بنان تنوری دهند و تبرید باده اعتدال مرغی دارند و در بودن غلظت بخاری شیر و تخم خشتی شش
و کاه و گلاب شربت شش خاش بند و یا محمدی بخوراند بمقداری که او را بخیب سازد و انگه مجالانند با تمام تحلیل و مضمحل شوند و ایضا او میگردد که در سر سام صغری
اول فصد با سلیق کنند و خون و آنکه در آب انارین معصومین شش توله و نه باشد شربت نیلوفر چهار توله و هند و آب بنده و نه و چهار کلام ازینها که بدست آید
بنوشانند تا چهار روز غذا آتش جو با نبات و گلاب هند و از برگ بید سوده و تراشیده و در عرق سر که دروغن کل کاهو بر پیشانی و صغری و یا فو صفا کنند
در و تخم کاهو بر برف سر ساخته سر که آمیخته صحت تقویت و تبرید بر همه سر مانند و نان فو که در شیر کاهو میسازند و دروغن کل چوب کرده بر سر بنده و این
ضماد و دروغن با نبات است کشنده خشک تخم کاهو و تخم صندل سفید کل نفشه هر یک باشد و دروغن کل این تخم و تخم این تخم و تخم فو که
آب برگ بید سوده عرق بید و شک یک یک که سر که قطره یک نیم که کافور چهار حبه و صغری شش بند و منفرج بید سفید و غیره بر هر یک باشد و این پاشویه
کنند که کبریت آذوده است برگ بید سوده برگ گل سرخ و غلظت بنبر گل کوه تخم کاسنی و غلظت سوس جو هر یک توله تخم خشتی کل نفشه هر یک چهار توله و کل نیلوفر
هفت توله جوش کرده بکار بند و این دو و او بنده و کاهو با است و پنج عدد و خوبانی ده عدد و در آب بنده و از نیم آتش شرب فیسیا و صغری آن لال گرفته و شربت نیلوفر
چهار توله شیرین ساخته بنوشانند و تا هفت روز جلد تبرید بنده و در روز هفتم شربت موتوت نموده و منفرج خاش و تخم بنبر و تخم بنبر هر یک شش توله کافور شربت خشت
هر یک چهار توله شربت الی بخاری و یا شربت بر دو که از الی بخاری شربت سوس اشیان چهار توله و دروغن بادم شش شش صفا نموده بدیند و بجای آب عرق کاسنی و گلاب
نوشانند و غذا وقت شام میخیز بنواش که در ان اسفناخ افشاده باشد و در روز نهم شیر که کاسنی و خیارین و کاهو برکت باشد لعاب بدهد و در ریش طبعی
چهار باشد و گلاب عرق نیلوفر و بید سوده هر یک هفت توله آورده و شربت نیلوفر چهار توله و سوسول سوسول سوسول سوسول سوسول سوسول سوسول سوسول سوسول سوسول
سه چهار سوسول و بنده و کاهو که از انکی بنایان بخاری باقی ماند و یا بنده و در شیر زن از پستان بر سر درشت و طباشیر و در شک هر یک دوسه ماشه سوده و در شربت انار
دو توله آمیخته بلیسیا بنده و شربت شش خاش و نیلوفر هر یک دو توله و گلاب عرق کاهو هر یک هفت توله و دروغن نفشه کاهو و کاهو و در شیر زن مسواقی و بنی چکان
در روزی ده دانه و بار و غذا شیرین و بنده و یا مصلی نقطه و یا مصلی تخم خیار و یا کاهو و در چمن تدبیر تا که هفته ثابت ماند اگر لامل شد ضما و الا اگر سلیم از دست
چپ کشانند که فی الحال رفع بدیان و اختلاط می نماید و آنجا که بعد زوال سر سام تمامه به باقی مانده باشد تدبیر بر پانزده و این بطول بکار بند تخم کاهو و سوسول
خشتی شش اندکی با بونه و تراشیده و اگر لول کردن فراموش کرده باشد تدبیر که در علاج کل کشت پدید آید و در شیر و قطره تخم خیزه هر یک نه ماشه شربت بزروری
و کشوش هر یک دو توله بدیند و شیر و کل نفشه یک توله و گلاب پا و آرد و شربت نفشه کاهو چهار توله هر روز سه چهار بار و ادن بول بر اند و آب سر صلا ندید است
سوییدی گفته که نفشه جویشرت کلیل الملک جویشرت کلیل الملک جویشرت کلیل الملک جویشرت کلیل الملک جویشرت کلیل الملک جویشرت کلیل الملک جویشرت کلیل الملک جویشرت کلیل الملک
حار و جرب من سحر از اطباء می یک نقل کرده که شربت نفقه و نفشه و یا شربت نیلوفر و یا مار القع و شیر و تخم خشتی شش شربت نیلوفر و یا شیر و تخم خشتی شش شربت اجاص
و یا شیر و تخم خیار شربت کاهو نیلوفر و یا شیر و تخم خشتی شش شربت نیلوفر و یا شیر و تخم خشتی شش شربت نیلوفر و یا شیر و تخم خشتی شش شربت نیلوفر و یا شیر و تخم خشتی شش شربت
خشتی شش با شربت نفقه و یا آب ترب و بشک و یا سحر و یا شربت نیلوفر و یا شیر و تخم خشتی شش شربت نیلوفر و یا شیر و تخم خشتی شش شربت نیلوفر و یا شیر و تخم خشتی شش شربت
و یا خولان و طول و مطبوخ جویشرت گرفته و پوست خشتی شش که با بونه و کل نفشه پوست خشتی شش که با بونه و کل نفشه پوست خشتی شش که با بونه و کل نفشه پوست خشتی شش که با بونه و کل نفشه

و تخم خرفه و طباشیر مسامی با یک سوه بکار بند و در شب دو درم از آن برنج طحال آب نام بخوش و شربت تر مندی بدهند و اگر حرارت اشتداد نماید و سوزش
و تشنگی قوی گردد و درم صفراوی بود و اما القرح شغوی یا مله بخیار و قوق مقدار چهار اوقیه با دو درم تخم خرفه سوده و نیم درم طباشیر سوده بدهند و ترشبی ترنج بانگ
جلاب هر وقت نوشاند و لعل بپنول بانگ روغن بادام شیرین و شکر طبرزد سوده بر برن سر کرده بدهند اگر نه آنکه با یک ساعت ساعت ساعت ساعت
مقدمه بدهند و غذا بحسب جو نبوت و قرب انتهایی مرض بعد آن باشد پس اگر قوت قوی و انتهایی مرض قریب بود و یا با شیرین یا جلاب یا شربت بنفشه یا شربت
خشخاش یا آب انار و مانند آن اقتصار کنند و اگر قوت ضعیف و انتهایی مرض بعید باشد باید که آش جو و فودرات معموله بکند و قطعه و سفوفان و صفت
دیالک بشکر طبرزد و بادام مقشر سه و ده و اندکی مغز قشاق و مغز خیار تازه بخوراند و مصلح فودرات بمغز کاه و مغز و کند و اگر فصل گرم باشد مسکن مرض سرد
مغز و سرکه غلات و گل سرخ و شامسفرم و نیلوفر و گل به سبب باید و صندل و گلاب و کافور بر آن باشد و حلال آن ظروف وسیع پرازاب سر کرده در آن
برف انداخته باشند بنهند و با کشش از بعید بختباندن بخوی که بواسطه مرض برسد و بروت او بدان مؤدی گردد و اگر فصل سرد باشد جای مرض متدال بخورند
بعد از آن در بعضی که این مرض باشد نظر کنند و آنچه واجب بود بدان تدبیر او نمایند پس اگر زبان مرضی زردت و سیاه گردد و یا بچه گنگان در لعل اسپیول
و لعل بماند بشکر طبرزد و روغن بادام شیرین و روغن که در تر کرده بماند و لثه را بر روغن بادام چرب کنند و یا بهر دو لعل مذکور آب خیار و آب خرفه و برن
که در صفت نمایند و اگر اختلاط درین اشتداد نماید یا بچه گنگان بر روغن گل سرکه و منقح بگل آب سرد تر کرده بر سر نهند و امثالش قدیم بدست نمایند و بعضی که
کرده اند که طبع کله یا بچه اختلاط درین افتاده میکنند اگر بعد از ایشان سوی سردان حلا کنند و اگر بعضی اسه عارض شود و خواب نیاید و این از علامات
بحران نباشد باید که حلهما در تنویم تسکین او انکیزند که خواب و علاج خوب است و شربت خشخاش بنوشانند و خشخاش بشکر نهند و مغز کاه و بود
او طبع بطریق مضبوط بخوراند و شکر خزان بانگ روغن بنفشه بر سر نهند و جو که نشسته و بنفشه و نیلوفر و خشخاش با پوست و کاه و تخم آن و صمغ افغانم باب
شیرین خوچه شانه یا چرب یا قطعه در یک سفنج در آن تر کرده نیم گرم تمکید سر نهند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر که تخم که ساخته باشند استنشاق نمایند
و اگر گین روغنما بر سر که آب که خشخاش آینه میخته بر سر ریزند خواب در دو سه رابره و اگر قوت مرض قوی باشد اندک فیون بخوراند و اگر آنرا بود
دو وجه بگل آب بخوراند و در بینی چکانند انتقام یابد و خواب آرد و اگر بعضی همچنان عارض گردد و بر مردم حمله کند و زبان دوست او بیداری ندارد و
و این از جهت هم از صفای محرقه میباشد باید که با آن مدارات و نرمی بعمل آرند و بروی آن بعضی دستان لکه از ایشان جایا و شرم داشته باشد حاضر
و کلام لطیف تر کنند و بعضی که از آن در صحت بعضی عداوت بود و کسی که کلام غلیظ کنند پیش از نیاید و بچه یکد و اگر انقباض رویا علیکن ساز و شوخی و تمایز
که آن در صحت مرض و بفرایند و چهار راسبات عارض شود و آن از دلائل بحران نباشد و در خواب متفرق بود حتی که خوف فودفن حرارت مرضی
بصره و آن در فکاد آن باشد باید که از اسید را سازند و عطسه درند و اطراف او خوب بمانند و اگر طبع قبض شود و وقت بحران حاضر نباشد او بخار آرد
شربت بنفشه تر کرده و یا لعل و یا شربت آن بدهند و یا شافیه لعل آرد و اگر طبیعت نرم گردد و این نرمی بسبب بحران نباشد آب است
با گل قبری و صمغ عربی و یا قهر طباشیر قابض بآب بدهند و یا بکند و سبب شامی و گلاب تر کرده بدهند و بر شکم صندل و گلاب آب که گل گلو
نهند و همچنین در سایر اعراض که این مرض لاحق شوند عمل نمایند و بتدبیر که در علاج اعراض تابع حمایت مذکور در علاج کنند و در تدبیر بعضی
با آنچه ذکر شد تا وقت انتهایی مرض حضور وقت بحران نمایند و چون وقت منتهی باشد و قوت قوی بود و از غذا منع کنند و آب سبب شربت
بنفشه یا آب جلاب یا آب ناز که در آن کمک تر کرده باشند بدهند و اگر قوت ضعیف باشد و وقت بحران قریب نبود باید که بعضی آب
که شربت بخورند یا صمغ یا کمک کوفته و آب سبب شیرین بدهند و در آب نوشیدنی کمک اندازند و چون وقت بحران حاضر گردد باید که
شوخی و بعضی از علاج او و کثرت کلام بدان نکنند و محذوم در آن نکنند که آواز قوی نکنند و او را بخیزی حرکت ندهند و غذا منع کنند و سوا
جلاب یا آب ناز یا آب سبب ندهند تا آنکه بحران تمام شود و مرض منقضي گردد و باذن الله تعالی و چون مرض باطل شود و کندی باید که تدبیر

که با اختلاط صفرا فاسد میشود و منبسط میگردد و وجوش میخورد و گاهی باریک می شود و شکاف میسوزد و بوی محم و عصاره میخورد و چون این علت در داغ می شود
و آن از تقاضای خون فاسد با اختلاط صفرا بسوی بعضی اجزای داغ یا اکثر آن است نوع واحد کرده و او آن است که در کبد منبسط میشود و پس آنجا انداخته می شود
موضوع تبخیر و یاد غشای موضوع بر داغ و یاد برین هر دو منبسط گردد و با این معین فاسد و عروق داغ حاصل شود و اما قسم دوم که آن عمیق است
در داغ عارض نمیشود زیرا که قبل از آنکه داغ فرو رود و منقبض اهلک میکند چه داغ تحمل مثل این اتم نمیشود و می بیند که اکثر بشارت عضه بعدی است که میگردد
تکلیف که از منقبضه می شود و ماده کالاه و اسر کند و قرق میان این منقبضه تر این منقبضه است که آن عقل از اتمل میکند و با دای تب طبقه عبادت چشمها
سرخ می گردد و با این علت تب زلال عقل میباشد بلکه بعضی در سر خود آتش ملتصبی یاد و بر آن طاعت صبر قرار میدارد و علاحش نیست که قصد
قیضال درک پیشانی و درک مخبرین هر دو درک زیر زبان بجهت اسکان مطاوعت قوت یکی بعد دیگری بکشایند بعد بشربا و شعیرا و اغذیه و طبعی که با خود
و کاسنی و حریزهای معمول از نشاسته و روغن بادام نرم نمایند و نظر بسوی چیزهای سخی براق برای جذب بسوی خطا پیشا که کشایند و نرم از این خطا
نمایند و از آنکه مغز خیار برگ غشای صلب و غشای صلب اطراف بید برگ غشای نیلوفر برگ سپیول بخار و لائق علت گرفته و باریک سوده باشد که آینه بر خطا کشند
و یسفید تخم مرغ را با روغن گل خام آمیخته سر نموده بر سر گذارند هر ساعت که گرم گردد تبدیل نمایند و باکی نیست که بالای ضمنا و کوراندکی روغن غشای چنانچه
لا سیما وقت غلظت نقصان و کمکی علت بعد از جو غشای برگ غشای نیلوفر برگ واحد کف کبیر پوست خنثا شام بسوی گندم هر واحد کف برگ غشای صلب
و دو کف پیچند تا در اشوب و پس صاف کرده نیم گرم بر سر بزنند و بشمال آن بکشد سر نمایند و اگر نشیند که این بیمار را تلقین میشود و در هر دو اسر کنند پس بر سر بزنند در
هر روز در دفعات متوالی و بهترین چیزها که درین مرض استعمال کنند این ضمنا است بکشد برگ غشای صلب تخم آن سنیب سیده و هر دو را نرم کوفته در سر که
مخرج نور و روغن غشای صلب و جوشانده مثل سر که در دو بعد از آنکه راجع و سوبق او آمیخته مثل خاک بکشد و بر سر از آن خضاب غلیظ نمایند و چون در مرض خطا
یابد و تلقین زائل شود در در قاروره آنا فیض پرید که قوت طاوعت کند با این طبع و مسهل و مندر بر غشای صلب تخم گیاهی برگ خجاری هر واحد سینه نموده
سی درم تخمین نسبت درم الفوسیت عدد و عذاب یک کف پستان یک کف و اگر قوت شامی هم رسد دو کف کبیر عصاره بسوی طبع و جوشانده صاف نموده
شرقی الا ان بقدر قوت علیل فصل گرفته هفت درم فلوکس خیار شنبه در آن مالیده نیم گرم جوشانده اگر قوت کفایت کند و سه بار این طبع و استعمال کنند
و هرگاه اندک تقیر مرض از این معوط بکار بر نگیرد نشانی ایض که در آن تعلیم یا باشد و از زورت او بشیر خیر ورده باشد بقدر طسوج و در شیر و خزان کل کرده
اندکی روغن غشای صلب یا روغن نیلوفر و روغن کدو یا روغن تخم خیار بر آن انداخته هم زنده و صاف کرده قدری سر نموده حوط کنند پس اگر از این احتیاط باید
در چشم اشک نیاید از دم این معوط نمایند که در بعضی ازین صحت باید و اگر اشک سالش شود و از آن راحت نیابد شیر و خزان از پستان بر سر و دهنده و بنامان
پارچه بسول آب طلع و کلات باندک سر که در روغن گل هم آمیخته بر سر نرم نمایند و مسکن خوابگاه مرضی که اگر در آن هوا سر بسیار کید مقرر سازند و از شیرین در
آفتاب و بآتش جدر کنند و بر غشای صلب و نیلوفر آب سر پاشیده بویانند و اگر صاحب این مرض آب عصاره الراعی بشیر و خزان معوط کنند از اثر نیک باشد و گاه
عصای الراعی طبعی که سپیول ساییده قدری سر که آمیخته بر ضمنا بکشد و درین ضمنا و اول این مرض در آنجا که نیکوست و اما بطول صلاحیت استعمال ندارد
مگر در آخر این مرض اگر باین علت در ابتدا تب را نرم کرد و در بعضی منقبضه غشای صلب و شک علیل اهلک گردد و اگر چه داغ معطل و تب زرد گردد
و اسهال او را عارض نشود خلاصه با بد این مرض از امراض مشتبیه است باید که هنگام وقوع آن تا مل تمام در علامات و محال آن نمایند سر نموده می در شرح
اسباب می نویسد که دیدم این مرض با مع علامات او که بعدی بر بیمار حادث شده بود و هنوز قوت اختلاط عقل بسیار چهره رسیده بود و علامت غشای صلب
فاویر و ناچیل دریا فی نوم و صحت یافت و مگر که بگوید که آن فتد بیدارش علاج عطا شست که بعد از شش باید بر انگاز قانون شرح آن حمور عطا
در صبیان مرضی احد ظاهر میشود و از این در حادی کبیر نوشته که گاه مرضی شبیه به این طبعی عارض شود و در آن طبعی و دلیل بر خالی بودن آن نرم
ست لیکن با تلقین شدید و جیدن بود که صاحب اقرار نباشد و خواهم که به بیمار با جود نگاه بپوشد و گاهی بقوت نشیند که گاهی بضعف

بماوجب کندن و بعد انقراض ازان بنا بر تعدیل مزاج خیر و صندل ترش بر سر بخورانی همراه عرق شیر علویان بکار بندند همچنین گوید که نفع ماده بطبع نفع
 و اصل السوس منقشه نیم کوفته و گاو زبان هر یک درم و شکر سفیده درم نمایند و غذا را با لاشیه میخورند و بر وزن نیم پخته بعد بطور نفع تمام در قاره سهیل بطویف
 بنفشه نیلوفر تخم کاسنی اصل السوس تخم کشمش هر یک درم و یوز منقش ده درم و سیاهوشان اسطوخودوس بسفلیج هر یک درم شاهره یک قصبه عناب یک
 فلوس خیار شنبدر درم و ترنجبین گلقد هر یک پانزده درم و روغن بادام یک مثقال بدستور محدود و سه ساعت در غذا بعد از سه سال در آخر روز با لاشیه میخورند
 و این فطول نافع این مرض است با بونه شبت شاهره بنفشه مسادی جو شانه فطول کنند و تدبیر بر بادان فائده و طبعش روغن بادام و روغن
 نمایند و در نسخه ابن الیاس سهیل نیکو سنای یکی هفت درم گل سرخ پنج درم بادرنجبویه دو درم عوض شاهره و عناب گلقد است و در فطول ریحان
 بجای شاهره طبری گوید که در سرسام سوداوی ترک استفراغ او در اول مرض البته واجب است بلکه از دم لاشیه سحر جلاب شکر نمایند و غذا بزرگوارت
 مثل ماشع اسفاناج و مانند آن دهند و هر گاه در قاره نفع ظاهر شود بنفشه باین طبع نمایند و سیاهوشان اصل السوس و یوز منقش هر واحد پنج درم عناب
 سیستان آنکه در سرسام است و در ترنجبین سبب درم برگ بادرنجبویه یک کف هم را بدستور بطبع نیم درم شربت ازان حسبت در بعضی ضایع کرده
 جفت درم فلوس خیار شنبدران مالیده اند که روغن بنفشه بر آن نفعیه بنوشانند و یا در حلق او و جو کنند اگر از شرب و اعتناع باشد و این مرض از عرض قیحه
 میباشد ظاهر شود و از بجم یعنی بر آنچه واجب نبود و انبعاث تشبث او از کسی که ترسید و باشد و گاه از دندان بگذرد و هر چه زودتر از آن او را کید قطع کنند
 مثل این افعال ظاهر شود پس سبیل او آنست که بزیند و ترسانند تا ازان بازماند و هر گاه مرض خطا پذیرد و مریض دیگر استفراغ ماده نماید که قوت او محمل
 آن باشد و شیر نریاشد و خوراک بر سر دوشند و برین ضلالت از دم نمایند که در شیر تازه بزور دران بنیزند جدی بماند تا بجا گردد و بعد از آن برگ خبازی در یک
 بقا مبارک ساییده بر سر نهند و بالاایش شیر بچکد از دم و روغن که در روغن تخم خیار در مینی بچکانند و چون علت خطا گردد از خوردن صبی و دماغ
 جدی بماند آن غذا سازند و از نو که سبب برین خوشبو بخوراند و از جماع البته منع کنند تا آنکه قوت حاصل گردد و بطنای بجم رجوع کند و بزران و حمل لازم
 گیرند و در وقت غلبه مرض از بسیار سغهاست نیک یا یک روز و یک کسافی باشد که ازان انس محبت شسته باشند و همچنین در سائر انواع این مرض بزران و حمل
 و سخن خوب است که نفوس آنها از ضروریات مست سعید گوید که علاجش با استفراغ بدان مطبوع اقیقون کنند و اگر نفعی باشد این حقنه بعمل آرند شحم خطا بسفلیج
 و اقیقون بود و بنفشه جو شانه در آب آن روغن بونامیخته حقنه کنند و ما لاشیه شربت غلو و لعاب اسفول بجای آن بکارند بنوشانند و یک دران جو کف کوفته
 و کند و نیلوفر بنفشه و گل سرخ جو شانه باشد بر مقدم سر بریزند و روغن بنفشه نیلوفر نیم گرم بر سر اند و چون مریض صلاح یابد در حمام محل کنند و بچکانند
 و بجم خوراک غذا سازند و شرب مزج بنوشانند و بکثرت خواب مفرماندایا قی گوید تا وقتیکه علامات نفع ظاهر نشود استعمال حقنه سهیل حاصل نیست تا ظهور
 نفع لاشیه برقیق مزج بجای آن شانند و بر روغن بنفشه و کدو مزج سر نمایند و شیر زنان بر سر دوشند و بدینچه در سرسام صغروی گذشت استعانت نمایند کملانی
 بلیکه که تدبیر است پادانات و بعد مریض هر شب بر روغن تخم کدو یا روغن بنفشه نافع است و بعد بطور نفع طبع اقیقون بنوشانند و ما را بجم میند و صلاح
 مزاج باشیای مریخیه که با دلی بی امتحان شد یا بکدو و اسطوخودوس اشیای مطبوعه باندک محلات مقدم نمینند

علاج سرسام قی

که اکثر غرض نامند اگر لاف می باشد اول فصد کنند و بر نفع ماده منفع بلغم دهند و منفع انابادیا یک مثقال اصل السوس منقشه نیم کوفته و سیاهوشان هر یک درم
 پوست بونج کدو نیم کوفته و صاف نموده یک نیم اوقیه گلقد حل کرده با صاف نموده با دوا و قیقه بنجین بری صبح نیم گرم بنوشانند نیز مریض بود اگر
 تب یا به باشد گلقد و تولد عرق منقش و عرق دیان هر یک پنج تولد مالیده بنوشانند و بخانه از حب سبع شانه روغن گل سرکه میخته بعمل آرند و با شکر و
 و ضما بکار بندند و بر مزج بسمل خردل آلوده و در حلق انداخته قی آورند و پوست بونج غلا که اگر مریض بر سر است از بجزایات بن بطارست و معمول نیست که مزج خانگی
 یا کدو ترنجبین مزج نموده بنوشانند که خوشن میزدانند و یا بر سر مریض افتد شکم کافه که اگر مریض بر سر نهد و هر گاه سر شود تبدیل نمایند و در ابتدا یا بر سر که با دوزان

در روشنی که در تابستان معتدل و در زمستان گرم باشد نشانند و در صبح گلشنه غسل با بیک اندران زیره کرمانی جو شانه شده باشد بنوشانند و خود آب مع
مفسول زیره و شنبه و در صبحی غذا سازند چون کتبی و سمن باشد یا این مارا الاصول خفیف دهند پوست سنج که فسیل است سنج با دیان هر یک در نیم گرم کرم فرس
با دیان انیسون هر یک در نیم گرم صلی سبیل الطیب که در ام کدر در اسازان سلیم که در ام کثیم در سنج از خرقه قاج از خرقه سطوخ و سهر یک در نیم گرم و نیز منق سبب شام
چون این رسه طریقت جو شانه تا یک طریقت صاف نموده هر روز در میان درم از آن گرفته کلشنه شکری ده درم در آن مالیده صاف کرده روغن بادام کدرم افزود
نیم گرم وقت سحر بنوشند و شکند از فردوسی ذکر کرده که هرگاه قوت قوی باشد و پوست که خفیف حاصلین مرض کنند و سر که روغن گل بر سر بزنند و جو طریقت
با خطاط آید چند سیر و پودینه بر پیشانی طلا نمایند و یکدش عطسه آورند و اگر در اینجا سطر باشد از الاصول چند کنند و چیزی هوای گلشنه شکری خفیف
ندهند و الا شعی که در آن پودینه و زعفران یا دیان پخته باشد بدهند و اگر قوی باشد یا دیان مع الاصول و شکر الکافه غایب و همچنین شکری بزوری بنوشانند
و اسوای این اشیا با رده طبعه و جمیع فواکه الا سیاه شفا لک و سیب به ام و در ماندن آن چندنا شنبه و اگر اندک و نیز منق جو زنباباکی نیست از االبان حاشه
احتران نمایند که آنها سر اضربه و اند و ایضا مایه و جوب مثل با قلا و عدس و لوبیا و اندان و خفصل ساقین و بعضا به حکم بنده سواد باند و کف با باندک و روغن
و عاقر قرحا و روغن سوسن نیکو باند تا ماده از سر باغل جذب کند و بر سر آن روغن سوسن و روغن گل با اندک سر که خمر بریزند تا بدین روغن قوی گردد و بخار تر اتی
از بدن قبول نکند و اگر تپ ناشد مارا الاصول مذکور بنوشانند حتی که علامات نفع ظاهر شود بدین آن هنگام که بعضی بجهت یاد و هفت بطین غار یقون و حبس یا سنج
و بعد از آن سنج قوی قایم بنشیند نماید و خط طین غار یقون نیست سنجی که سنج درم سطوخ و سمن درم تر به جوف کحلک و درم باور بنج و درم گاو زبان گل سنج
هر کدام سه درم کلشنه ده درم جو شانه ده صاف نموده غار یقون سفید کدرم با قدری عسل سرشته و شحم حنظل و در آنک حنا ده نموده بنوشند و چون بدن
از اخلاط بلغمی پاک شود و نفس باغ و توجش و ندان سوط بکار برید و سکنجین چاوشیر فلفل سفید چند سیر ستر زعفران عاقر قرحا شونیز هر دو حد یک و در سحر
صبح را در آب شنباج تر کرده او به سوره بدان سرشته جو سازند و از آن وجبه با سه به باندک و روغن سوسن و بدینی چکانند و روی ستر را شیده بر آن
سوسن و روغن سوسن و کرم خفصل آن گام یاب شنباج خوب مخلوط کرده بریزند و این طلا بعل آل رند چند سیر ستر و درم عاقر قرحا و سنج هر کدام چهار درم و در
از منی خردل هر کدام سه درم که نموده بنشیند با گام یاب و زنجبیل آب و بقدری سر که خفصل بر پیشانی و نوخو سر طلا نمایند و در ششم غلظت چند سیر ستر و فیون و نشد
آن عطسه آورند و اگر فایده نشود باندک شلیک آب شنباج سوسن طاس از نو در خلال این احوال گاه ایارج فیقا عسل سکنجین عسل سرشته و اطر فلفل کس بنشیند
و با یارج فیقا و سکنجین غره هم میکنند و غذا بخورند و آب شنبه و در صبحی و در لجنای زیت فسول شور با ی قنابر گنجشک طوط سفید با سنجینه و در سحر عسل خورند
و شکاف غالیه بویایند و یکدش روغن زرد اندان سنج غالیه سبب اگر این تپ بر کفایت کند و آثار صلاح در حال چهارید یا که از درم این تپیر نمایند و اگر علت طول کند
و خدر و در تعاشق سردی بر بدن ستوی گردد ایارج اگر کاغاس بر لو غاذا یا بقدر چاوشقال بیکدش ان و نیز منق سنج که فسیل است و نیز منق کرم فرس که فسیل است و جو شانه
باشد و بقدر چهار و قه بدهند و بعد ایارج جالیه سوسن بعد از آن نفوذ یا بداد و بعد از استعمال یا رجات طلینه مذکور بر سر طلا کنند و این مکمل و بعد از آن عاقر قرحا
با و نه شنبه برنج با صفت برگ غا قسط طع عاقر قرحا هر یک که نموده و کفایت شش اده بعد تر نشیند موی سر بدن تمکید نمایند و در روغن نارنج و روغن سسطا و روغن
قنار الکا اندک چند سیر ستر حل کرده بر سر کنند و اگر بعضی از این نمدها باندک سر که خفصل آسمی بر سر طلا نمایند و انتفاع یابند و اندک روغن بادام روغن خفصل شمش
و روغن غار بنج و زعفران و چند سیر ستر بویایند و با کمال تدبیر صاحب این حق تدبیر سنجین ملطف و بسا تر تدبیر مذکور در صورتی است که صاحب شنبه
و هرگاه فصل تابستان بهار یا نبض سیر و عظیم باشد و یه قوی بحار و همچون کبار استعمال نمایند که چون معالجه بعضی محسب تدبیر مذکور با احتیاط نمایند
و علامتی از علامات نفع ظاهر شود در حمام نعل کنند و بر بدن آب نیم گرم بریزند و اگر در این که در آن آب گرم طبعی با و نه و اکلیل الکا که در سحر بنوشند
نشانند و بر سر او طول کنند و نفعت بین نماید و در اول رنده طول نکند و حمام در آن بزن کنند و آب قوی بحار و همچون کبار استعمال نموده و بعد از آن ایارج
مواظقت شربتی بجای آنکه اندک بنوشانند بهر آنکه لطیف ماده و نیز سید رضی آن را نشاء حرارت در سائر بدن او کند و ایلامی که میگوید در علاج او است

سکنجین

که اولاً بهر منقعه ماده از سر غرقه بسیر که گلاب روغن گل تر کرده سرخ نموده بر سر نمند تا در وقت اشتقاق این نمایند و در سوم مدان سرکه غصیل و اندک جندبستر
مخلوط سازند و بعد از چهارم حقه ماده معمول استخم خطان تخم انجوه هر واحد یک و دو طرح و دو جود و دو شیشتی یک شست و دو است پنج کبر بنزد از آن پا و انار کشته
استار می و پنج درم روغن زیت یا کنجی که میخته حقه کنند و شافیه بر دارند و اگر ازین بلغمی باشد ایارج فیقر انجور استخم خطان تخم انجور استخم خطان تخم انجور
انقیون غار یقون و یکد انگه قند و یکد گرم ایارج فیقر اجها ساخته بهر بهتر باشد و اگر بدین اقل فقیون بهله کابلی که اگر استخم خطان تخم انجور استخم خطان تخم انجور
جانبیست که تصایر باشد و اگر قی بر آن آسان باشد و اگر از آن تا بر آن نمایند بعد از آن تا بر آن نمایند و اگر در وقت اشتقاق این نمایند و در سوم مدان سرکه غصیل و اندک جندبستر
بلادر استال آن بخوراند و همچنین چغیری که طوبت باد را کم نماید و معال اول بر روغنهای گرم بقوت همانند مشک عود و مانند آن بویانند و جندبستر بهر سرکه غصیل
و بشیر انگه کوری حل کرده بر سر طاعان نمایند و بکنش فلفل بعد از تقیه عسله درن سودمند است و دوی سر شافیه ازین و نمک گرم بر سر نمند و درم استغراق باشی
مقل طوبت باد را بر او انقضا نمایند و غذا بخوراب و با زیر آب سبوس گندم بمسل و روغن بادله دهند و اگر حاجت ما شافیه باشد خود سبوس و جو و اندک زرد فابریک
کرفس بودنی که رفته بسازند و اگر گریه هر حرارت شدید تر باشد بخور و جو اقتصار نمایند و اگر جو مقشر در کرفس بنزدیک است و بمسل و روغن بادله دهند و جندبستر بهر سرکه غصیل
ابن الیاس بنویسد که جلاب از بوزنجبیل و سوسن و واحد سه درم و شکر سفید درم بدین و غذا ما شافیه مقشر کوفته با تخم و دخت و حل طبیعت بوجوب
و حقه های طاعنه که در سرسام سودای نمایند و تقیه بسیر که گلاب روغن گل تر کنند و بعد از آن تا بر آن نمایند و اگر در وقت اشتقاق این نمایند و در سوم مدان سرکه غصیل و اندک جندبستر
بعل آرنجیده بمشک شونیز و کدش عسله آرد و در استعمال این شافیه نافع بود و هر که از کدش عسله شخم خطان تخم انجور استخم خطان تخم انجور استخم خطان تخم انجور
ادویه کوفته میخته بران با شافیه ازین شافیه بسازند و روغن نفشه چرب کرده استعمال نمایند و همچنین گوید که با درم عسله درن سودمند است و دوی سر شافیه ازین و نمک گرم بر سر نمند و درم استغراق باشی
طبع حقه های حاده و حویب کنند و بکنش جندبستر عسله آرد و در استعمال این شافیه نافع بود و هر که از کدش عسله شخم خطان تخم انجور استخم خطان تخم انجور استخم خطان تخم انجور
بلعالت آن تحقیق کرده قوت قوی و سن شتاب فصل معتدل باشد و در این احوال ابتدای حدوث این علت قصد واجب بود تا اگر حدوث درم در مقدم و مانع نمائند
گرد و اگر از قصد مانعی باشد و همبست که حقه نمایند تا ازین ارتفاع انجوه بسوی سقرت بپزد و باید که حقه بمسل درین مرض حاد و بسبب غلظت فضول محدث آن
و نسخ حقه حاده همبست که در قول ایاتی گذشت و بعد از تقیه بدن یا ایارج فیقر کنند و کلقه کنند بخوراند و آب گرم بنوشانند و ادویه دره مثل آب مطبوخ با دیا
و زیره سیاه و ناخواهش که بنوشانند و جوارشات حا و طلع تقوی و مانع موده مثل جوارش مصطکی و زنجبیل و بلادر و بخوراند و بعد از تقیه صرف توجید که در طلع
و بدن از روغن باندک تخم انجوه یا فیلون فرماید و از پودینه صستر استنشاق نمایند و چون حال مرض صلاح یابد بخوراب و قلا یا کوطجنات غذا سازند و از هر شی
رطب منع کنند و قشیری و گاد زنی بنویسند که در ابتدا حقه های بلغمی آرد تا مواد فیقر منضج بکیاگی متحرک نشود و بعد از آن تا بر آن نمایند و اگر در وقت اشتقاق این نمایند و در سوم مدان سرکه غصیل و اندک جندبستر
درین هنگام ماده اندک بلغمی یا بعد از حقه عند قرب انتها و تمام نضج حاده استعمال نمایند و تقیه بلغم با دویه مخرج آن کنند و در بدین صراحه بلغمی بدن سحر بسیار است
تسبیح آن زرد و یک شقال ایارج فیقر باندک تر بدو غار یقون و قند بهر شربت و بوزنجبیل و شربت اطلو خود درن سودمند است و دوی سر شافیه ازین و نمک گرم بر سر نمند و درم استغراق باشی
غرضه و عطسات بر ای اخراج بقایای ماده واجب است اما مبقراط گفته که معالجات پر پنج قسم است علاج ماده که در سرست بغرضه و آنچه در مده باشد بقی و آنچه
در معاست با سهال آنچه در جلد بود بقر و آنچه در عروق است بقصد گیلانی گوید که چون علامات نضج ظاهر شود طبع انقیون و بسفاج غار یقون و بلادر و سیاه
و بلادر سیاه بهر جندبستر و تقیه بدن از خلط بلغمی شود و بعد از خلق راس روغن گل کلاب خضوب بسیر که آب جوق باندک جندبستر بهر سرکه غصیل و اندک جندبستر
را بر روغن گل کلاب کدش و فلفل و فیلون و تخم انجوه سوده که حقه باشند و انچه باشد و بلادر و سیاه بهر جندبستر و تقیه بدن از خلط بلغمی شود و بعد از خلق راس روغن گل کلاب خضوب بسیر که آب جوق باندک جندبستر
کنند و در دل سحر که بسیر که یا جندبستر بهر سرکه غصیل و اندک جندبستر و تقیه بدن از خلط بلغمی شود و بعد از خلق راس روغن گل کلاب خضوب بسیر که آب جوق باندک جندبستر
صاحب ترغس تعلیق نمایند نضج بخشد و تقیه بدن گفته اند که اگر خون شفتین بر بدن گل است و نیم گرم بر سر زرد ارام نافع بود و همچنین خن کابیان که در
گفته که این نفع جبهت است که خون روغن اخراست می بخشد و اندک اگر روغن نیم گرم گرم نهال نمایند چون نفعست نماید و کلیم علویان بنویسد که در حقیقت

مخلوط

عطاش

و آن درم حار ضعیف است که در داغ صبیان حادث شود و دانشانش علامات حمه داغ است که در تشخص اقسام سر مذکور شد مع عدم سیری از آب این مرض ۱۰ تشنگی نیدریس بر تیرید و تطیب داغ لعاب بدهد شیر به مغز تخم که و تخم خیارین تخم کاهور شریت نیلوفر بدیند و از پوست کدوی تر و خیار هر یک خرفه و غرق کاهور قدری سر که و یا از زردی میزد و آب کشیده سبزه و آب شعلاب سبز و روغن گل سر در کرده بر سر ضماد کنند بعضی آب خرفه و شیر و خزان می افزایند و ضماد کنند و تخم شیر خزان باندگی کافور و نهاده ان پوست تر بود بطور کلاه بر سر نیز مفید است و هرگاه گرم شود بنماد و تبدیل نمایند و طباشیر با شیر خرفه نوشاندند و ضماد لعاب سپنول بر روغن گل در ابتدا قدری سر که میخند و چندان کلاب سر ضماد کردن نیز مفید اند و اسهال درین مرض خوب نیست پس اگر عطاش چشم که در روید و دست را در آب جوشانند که نه شود و در آورده صلا کنند و بر تارک سر ضماد ساخته یا چه بران بر بندند و مکرر محل آرند نفع تمام دهد و همچنین در اندک آب بیه یا آب کدو روغن گل زده تخم مرغ آمیخته بر تارک سر گذاشتن نافع رکذ انگلار و در آب که شعلاب سبز ساییده بر ضماد کردن مفید و در و یا طباشیر نیز در در و سر که به مرغ ساییده بخوراند بعد از آن شیر تخم خرفه بران شیر تخم کاهور و عرق بازنگی که کبوره کلاب آورده رب بشیرین شریت انار شیرین و فلفل که به بازنگی باند با لای آن ریخته بند و گاهی ضریض زرد که با سبکند و در عرق بید مشک میزدند و گاهی امضه انیزی نوشاندند و نشاسته باند که سر که و شعلاب روغن گل کلاب کلاب نافع بود و خواب است با بستن دست پای آن آب سر که درین مفید بود و در صورت تبض طبیعت آب که و با شیر خشک و آب نبات شیر خشک نافع بود و در وضعه را آتش جو و در صورت سهال طفل است جو دانه آن هر چندی قبض باشد بخوراند و اگر محتاج فصد کرد و دایم و افسد نمایند و تقلیل غلظت کنند و از تخم و محوم و حمام حذر کنند

اورام خارج سر

و این در وقت هم است که درم حار یا بار که در حجاب خارج نموده شناخت خاص می است که رنگ جلد متغیر گردد و سخت باشد و آب گشت فروخته است شده و لدغ و وجع محسوس شود و بجلان جماع طوبت خارج تحف و آنکه درم حار است یا بار و بلس لون و افقت مخالفت چیزی که یاد رسد دریافت کنند و در وقت سر و درم رموی رود پیشانی است و گویند که قسمی است از غلظتی که داده آن مخن حادث خلط الصفرا بود و هرگاه در اجزای خارج سر پیشانی بومنی و حوالی چشم حادث گردد که بنا بر سبب اعضا داخلی مثل چشم و درم و درم کند و اعراض او پذیرد حتی که بیمار پندارد که در دمای سر شکاف و باشد که درم فرد آید تا سینه باز شود و سرخی غارش و اتفاح و بومنی و گوش و پیشانی و در برگی چشم و غشای شدت و وجع در بران از دی دست یا بحال علاج باشد اگر اکتفا بشود و علاج اول بطول آن که اگر افع و درم و آنکه درم خط بهم رسیده علا آن علاج اقسام سر کنند و با نچوبه راب آنم خواهد بود و آنکه درم حار است با شرط از فصد زیاد تر مفید بود

علاج ماشر

و آنچه از فصد سر رود و دیگر تدا میسر بود و مرطبه ملین طبع در علاج امراض داغ رموی و صلد و رموی سر رموی مذکور شد بعل آنند لیکن مبالغه در تیرید و ترطیب درین زیاده باید نمود و بعد فصد سر و فصد هر دو درگ میرزبان نفعیت بین بار و درگ پیشانی و بنخیزن نیز کشایند و ما و القرق و ما و خیار و غیره بدهد و مرطبات اختیار نمایند و گاه نیز درم دانات طباشیر خمر تخم که و تخم تر بود گل بینی صندل سفید کشیده خشک که درام کپاشه حب بست خوراندند و بالایش لعاب سپنول که شعلاب شیر تخم کاهور و تخم خیارین هر یک در مقدار عرق بید مشک ق کاسنی و ماده متقال نجبین پنج متقال شایند معمول اکثر متاخرین است و طلالی صندل سراج کل زینی شایف نامینا حضض مکی بوشن رجدی کل قبول لیا کل شاموس هر واحد یک شقال کافور یک گلت کاسنی و کاهور سبز و سر که مستعمل علویان است لیکن قبل از فصد متعال صناد راجع منوع است و بعد از آن صندل بارده راجع به بشیرین بعل آورده و در چهارم یا پنجم ملین مبارک یا آب فواکه مثل آن بود و گاه و نم رسندی و ترنجبین شیر خشک دهند و انتظار بجران نکنند زیرا که از امراض حاده است تا افعی دیگر هم نرسد کذا فی شرح مقالات بصدر اعلی و بهر جهت خون باطن بسوی ظاهر شایع سر بنگرند و گویند که بطول بکلاب آب ک ک سر و صندل آب بای ببول که در قول صاحب کامل می آید و یا بچ حاضر باشد بر غیرت صاحب کامل که در ماشر اخری خون بجای کنند که غشای ایجاد شد بطریق قوت تحمل باشد و بعد از فصد آب نارنجی و شیر

تخم خرفه و طباشیر بریند و بزور کاس کبود و کباب از سرخوش با اسفناج و قطعت تغذیه فرمایند و فروم اگر مرض نماز و یار و قوت باشد قصد تیفال نهاده
دیگر کنند و زخان بقدر کفایت و احتمال قوت برآیند و مالاشیر بآب انار شیرین ترش بهیچند و نیز در آب نلکه و ناخته انانید و طمای هر دو صندریع آب
برگ کاسنی اگر کثیر سبز و آب گز خرفه کباب جی العالم و آب کاه و آب بنفشه کبک گانج بر سر و دی طه کنند و نیز بهر طریقی از الشیر و غیره لازم گیرند و حیرت
معمول از آب سبوس گندم و شکر و روغن بادام و مانند آن از غذا بهیچند تینین طبع با لاف و کاه و تخم کبک و مالاشیر نمایند بر سر و میندی گوید که من تجربه کرده ام
درین مرض چند روز حال تو از ترش و ستمال نفوس شمش و تغذیه پیورده اسفناج مع شیره مغز تخم کدو و مغز تخم خیار برین ملازمت ضما دهند و باین نوع که خرفه کاه
غسل گرد و صندل سرخ اصل السوس حنا تخم قطره کلنا زیره سفید گل نیلوفر کانی زری نیل کشنی برمی رها سه سه سکه در آب بنیزند که مرا شود پس همان آب باقی
ساییده ضما دهند و گفته اند اگر کسی بعضی از اینها را بنفشه کدو یا آن دیگر از اینها را در او نشو و باقی علاج این مرض از کتب بحث اورام غرا بهر که اندک باشد تعالی

اجتماع الماد فی الراس

گاه باشد که طوبیت مایه ذهل تحت بلای غشای صلبه خارج تحت زیر جلد سر جمع شود پس اگر ذهل تحت بود چشم کشاده ماند و بسیار تر بود و همیضه اشک جاری با
و مریض اندر سر و گردانی دریا به چنانکه در اسهال و ششیم بلند کردن و شوار بود و این قسم علاج پذیر نیست و اگر خارج تحت جمع شده باشد این اکثر سبب خطایی
افتد که بعد از علامت مریض طبع شدت نمکند و بدان سبب این گمان کشاده گردد و زخان تین مایه سیول گندم زیر جلد جمع شود و درین قسم جلد بر سر بلند محسوس شود
لیکن بنگ و جال خود باشد و با گشت فتور و کثرت مختلف درم خارج تحت و طفل بسیار گردید و بیدار ماند علاج نظر کنند که طوبیت کثیر است یا خلیل و بر سر و تغذیه
محسوس و مان مکان است یا غیر محسوس که تغذیه نفع شود و اندرون تحت پس اگر کثیر المقدار بود و غیر محسوس و حال آنکه خطور دارد و بر طبیعت گذارد و اگر قلیل المقدار بود
باشد و خوی که تغذیه نفع پذیرند شیر آنست که اول سوی سر بر آید بعد از آن بایون و اکلیل و لکک شبت سبوس گندم در آب شاییده فطول نمایند بعد از یک روز
و خشک از عرقان پوره از این ضما کنند و پاره سرب بالای آن بنزد و اگر میون او پاره کرده بالای آن اندکی نمک شیده آبش گرم ساختن روزی دوسه بار بنگینند
و چند روز تحلیل طوبیت می نماید و اگر این تدبیر فایده نشود آن موضع شش کنند و پنج دروی ست بیدار و زنده و رفاه بر آن بنزد و ناسه و زرشا آب و غن کج و بیدار پس
رفاه و کنگد و زخم مثل شمش باشد و با لاف و هم مل علاج نمایند که در رویدن گوشت در گرد و تخوان آنک تراشیده بر آن مرهم منبت بنگینند تا آنکه گوشت بر رویانند
و گاه باشد که طبیعت خود صلاح آن میکند و احتیاج باین تدبیر نیست

سبات سهری که از اقواب نیز گویند

بدانکه بقول جالینوس و شیخ الرئیس این علت سراسمی است مرکب از سرسام بار و حار زیرا که ماده اینی هم حادث از خلط صفی بلغم و صفرا و حار با
باع است که با هم است و نیک است و از ماده اثری جدا گانه در موضع مقدم ظاهر میشود و سبب استلانی است که از بعضی و کثرت کل و شراب سکر است و از سبب هم صفرا و آن
کس صفراوی خارج باشد که بواسطه مزاج او و خصوص هم از کثرت غذا و در خلط جمع شوند و خواه طعام و شراب که کثرت استعمال کند حار و اوله صفرا باشد که بطبع خود تولید
صفرا کند و کثرت مقدار و بیش بلغم پیدا نماید بنا بر تصدیق چشم و در اکثر از شراب کثیر صفرا پیدا می شود و از طعمه کثیر بلغم و گاه هر دو خلط جدا و مساوی پیدا شوند
و گاهی غالب می آید یکی بر دیگری پس غلبه میکند علامات او و گاه اتفاق می افتد در یک ضل آنکه می باشد برای هر یک آن هر دو کثرت بر دیگری و بقول اصحاب
و ابوسهل و این همه اند و غیره سبات سهری از اجتماع اسباب است که آن سوز مزاج بار و طبع بلغم است و از اسباب سهر که آن سوز مزاج حار یا سرد و صفرا است و شش
پس بر تقدیر اگر بلغم غالب باشد زمان خواب غالب طول بعد از آن بیداری ثقیل و کسل و غیض چشم و عدم التفات بجواب آنچه از مریض سوال کنند و چون خواب بر
باشواری با نامل و نکل و ساه و غیره نشخو میاید باشد و این اسباب سهری گویند و اگر صفرا غالب باشد زمان بیداری غالب اطول بود و زمان خواب بنیاز کمتر
متصل و فرو رفتن چشمها و خشکی آن عدم اشتغال و سبات بلکه سباتی که صاحب آن بزدی بیدار گردد و سائر اعراض قرین طبع میاید که در دوین سهر ساه میاید
و اگر بطریق ندرت مقدار خلط مساوی باشد اعراض هر دو برابر یافته شود و درین صورت در تقدیر فطر سهر سبات و با لفظ سبات بر سر اختیار است

شخم خطل سقونی غایقون هر يك در مقل ارق شش در مقل ادر انیسون حل کنند و ادویه بدان سرشته جها بقدر فلفل سازند و در سایه خشک کنند شربتی و در دم
و نیم این نسخه بنشیند و گزیده میگردد نوع دیگر بلیله کبابی شش در مقل انیسون غایقون سقونی هر يك در مقل ادر انیسون تخم کرفس هر يك در مقل ادر انیسون
و هست در مقل ادر انیسون پنج در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون
بسترند و بگویند تا همه بگذرد اگر در پس جها بقدر فلفل سازند شربتی و در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون
کرب سرشته جها سازند شربتی و در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون
باب کرفس جها سازند و دیگر ایلیج فلفل شش در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون
و نیم در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون
مقدار صد در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون
هر يك پنج در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون
همه مساوی باب کرفس جها سازند شربتی و در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون
نواحی داغ کند و اعانت حده و نقیصه آن بنوع صبر ضاربابی مقوی کنند صفت انوع صبر بلیله سیاه بلیله کبابی و نیم در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون
در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون
یک و قیبه صبر سقونی سوده آمیزد و اندر شیشه بدارند و در آفتاب نهند شربت از یک و قیبه تا دو و اذ قیبه صفت ت مرقی صفت تمام که تولد بفرموده و در مقل ادر انیسون
سک کت لادن خود خام هر يك در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون
بر فرموده ضاربابی و باقی اعانت حده از ابواب علاج حده طلب باید که صفت غرغره که داغ را از باقی طوبات پاک کند و خداوند نبات و صرع و فالح
را نافع ایلیج فلفل خردل صغر زوفا قرق چا پوست بکبر مساوی نرم سوده بکبر صفت کرب و بصل سبب شده و جها ساخته وقت حاجت اندکی در مجامع غصصی
یا آب کاه حل ساخته غرغره کند و بخل کند شش خردل باب کرفس سوده عطسه و در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون
خام طبیب شد جلاب یا در نجو یا نیمه این سون بر واحد در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون
بدن باین حقه کنند خاک شربت بابونه سنای یکی هر يك هفت در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون
سکینج یک انگ شش مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون
دران حل کرده نیم گرم حقه کنند و خورانی در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون
و طبیب ریاضین جاده مثل مرقی و شش خام و صغر بویانند و مرقی اگر سوزانند و اطراف فلوات خوراند و تبدیل مزاج کنند در این دو اخیرین آن داغ و حده کنند و این
مرض نافع بلغم دار در نجیل فلفل و شش و قسط طبع هر يك پنج در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون
سجوج سازند و بر روز مقدار شش خام و صغر بویانند و مرقی اگر سوزانند و اطراف فلوات خوراند و تبدیل مزاج کنند در این دو اخیرین آن داغ و حده کنند و این
و صباغات معمول از خردل معری و حقه نافع بود و از اغذیه بخورانی زیت و زیره و شنبک و کف خردل و روغن جوز برای اصحاب این عیلت میگوست و شرب
شراب بسیار حصرست و درین مرض می افزاید و بالعسل ساده این نوع با فایده نافع بکند عسل کبابی شش مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون
و چون قریب بقوام رسد دران فلفل و قرفل و نجو یا نیمه این سون بر واحد در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون
اگر نفعی نباشد ابتدا با سبال طبیعت و الا باین طبع نجو یا نیمه سیاه و کبابی در صغر تخم در کرده هر يك شش مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون
و حشیش غافق و قطور یون و صباغ و شکامی و دبا و در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون فلفل در مقل ادر انیسون

آنها بسبب سردی و سردی سر خشک شدن شل شیر که کشیده خشک و محکم با شستن بخیلین و بنویسند طبیعت غذا را بر داند و باقی تدبیر حسب حاجت از علاج امراض دماغی
 عمومی و سرسام دوی اخذ کنند سعی کند که در سبب حادث از بخارات دوی حار طرب باشد که بسوی مقدم دماغ مرقع گردد و علاتش آنست که سبب
 خفیف بود و بعضی از این بسبب عت افتاد و بیدار خواب کلام بسیار کند و چون آواز دهند بفرغ بیدار شود و علاجتش نفصدا کنند و بعد نفصله و فصل نفصول باشد مثل
 مار القرق و شربت بنفشه بنوشانند و در غن کل بسبب کفر بهر زده بر سر بالند تا بهر دفع بخارات صاعده و بسوی آن نوع می گردد و طلا بکار آید و غذا بخورد
 یا هر دره زیر باج سازند و تفصیل آن کنند تا بهضم و فاسد شود این نوع گوید که اگر از طوبت هم تبسلس مقدم دماغ باشد بعد نفصدا تقویت راس و تخلیج
 باره مثل و غن کل کلاب سر کنند و این حقه باره و این عمل از دیگر بنفشه و جو کوفت و بسوس کنند و عتای پستان حمل السوس و بگنخی هر یک کف
 و در چهار طرل آب جوشانند تا یک عمل باقی ماند صاف کرده بران یک سکه چای بخیلین نیم سکه جو بخیلین یک گران در پیچند

علاج سیات بخاری

اگر از ارتفاع بخارات جمیع بدن تا به تیپ و منتهی گیر باشد علاج مرض تبویع باید کرد و نیز علاج امراض دماغی بخاری توجه نمایند و در بخارات مخصوصا حدتدارک
 عضو مشارک بر داند و بدینچه در مقام هر یک بطور که در دفع تقویت دماغ بمنش نهادن و غن کل مع سر کلبسیا و آب آبی که تقوی بر سر و تهال شنوات باره و خوشبو
 و نظومات بر سر بسبب محمل اگر چیزی در دماغ متبسس باشد لعل آید و آنچه در حیات و در ابتدای اندر آن افتد یا بشیر و در بطا طراف و لکن آن چیزی شربت دوم
 شربت یک عطاس قشیم سر که در دقت بخارات تفریق برین و غن کل مع سر کلبسیا و آب جوشانند تا بهر دفع بخارات صاعده و بسوی آن نوع می گردد و طلا بکار آید و غذا بخورد
 تقویت دماغ بشنوات و غیره کنند و ایضا و بخارات معنی تنقیه بقی و سهال و خفیف و سبب سهال و عطاسات و سهال سفوف معمولی و شربت باره و دیگر تدبیر
 که در علاج امراض دماغی شری که معدی گذشت لعل آید و در دماغ و در صورت نفع خوردن سفوف باره و انه هیل نیز مفید دماغ و در سبب دیدانی قتل
 و استخراج دیدان بسبب تقویت دماغ و منع بخاره نمایند و الو سهال گوید که اگر سبب خفیف بود که صاحبش بسبب عت افتاد یا بدین سبب است که آن از بخارات حار طرب
 روی الکلیفیت مرقع بسوی مقدم دماغ باشد و علاجتش نفصدا پس استعمال و غن کل مع سر کلبسیا و آب جوشانند تا بهر دفع بخارات صاعده و بسوی آن نوع می گردد و طلا بکار آید و غذا بخورد
 که بسوی مقدم دماغ در عتای سبب است از جمیع بدن مرقع گردد پس مزاج دماغ را متبسس گردانند و سنجین و افلاط موجوده و فضول محققه انجا اگر هم سازد و علاتش قتل
 طبری باید و علاجتش نفصدا پس استعمال و غن کل مع سر کلبسیا و آب جوشانند تا بهر دفع بخارات صاعده و بسوی آن نوع می گردد و طلا بکار آید و غذا بخورد
 است در اکثر احوال و نیز که سبب جمیع این بخارات حادثه حاره یا طوبت و یا بیوست است که بطرف مقدم دماغ بقوین سببانی مرقع میشود و مزاج دماغ ترشیر
 و فضول محققه انجا اگر هم میکند و اعراض او نیست که بیمار خواب نکند و بر نوم تار نبود و تفکار افکار در دماغ متبسس گردد و غیر مستقل عقل بود و حرکت چشم بطریقی
 گوید که خشک اند و هرگاه ترکیب این بخارات با طوبت بود و انجا شل شود و عطسه بسیار کند و در بعض اوقات خواب خفیف کند پس بیدار گردد و دوا
 خلق کند و ضیق و در ظاهر نماید و هرگاه این بخارات حار یا بیوست که بگرد خواب نکند و الم و صداع و دوی در سر خود دریا بد و اطباق بخیلین بران گران باشد
 علاجتش نفصدا پس استعمال و غن کل مع سر کلبسیا و آب جوشانند تا بهر دفع بخارات صاعده و بسوی آن نوع می گردد و طلا بکار آید و غذا بخورد
 نشد غذای او و لاشه و خشک و غرورات معتدله مثل زیر باج و بنفشه و باج که در سوزاند و اگر این تدبیر طیب نماید و با ششاق دماغ بنفشه کنند و بر سر او
 شیر زیر باج را بنهند و الکلیفیت این آب نیکو بگوید و مرقع گردد و در بنفشه و نیلو فیه یک کف و حی العالم با قلیه و عصا الراعی و برگ بخاری بر سبب
 و اذان الفا لایحی و مرغوش که یک تدراب بختد امر با کلبات بان نمایند و اگر این کفایت نکند شیر مغز آن بنفشه سوط کنند و جمیع تدبیر بود طبات نماید
 و او است برین حیره که کشیده ششاق سفید و دندون یک کف هر که کوفته اندک نشاسته که نیمه سیه سلاعه بر دهن باید و بنوشند و گاه پوتانه بخورند و اگر این هم
 کفایت نکند حقه لعل آید و در دماغ و در غن کل مع سر کلبسیا و آب جوشانند تا بهر دفع بخارات صاعده و بسوی آن نوع می گردد و طلا بکار آید و غذا بخورد
 نمایند که باین طریق از این خود صنعت تقیاس میونسید که گاهی سبب از بخاره خلطی و بیخته و بانی بعد بنفشه و دماغ و سهال میداد و این عمل

علاج سهر طوبی

کما از طوبی بوقیه اند و سهر چنان اکثر ازین تبدیل بود بعد نضج ماهه بطبیخ بادیان بج بادیان اصل السوسن شکر گاوزبان تخم حنظل بنفشه چکانی غیره و قلیل الحار
و ملطفند باید که بسهل بلغم که از آن اوده شده بدیاج حار و در کرده باشند بحسب ایاج و حسب شایسته تقیه نمایند و اگر ایاج نفیر تخم حنظل بلبله زرد سر کسب زرد صواب باشد
و اگر طوبی نازک باشد بلبله زرد بوجون نمایند و کلفت بنج عین علی سرشته بر صبا چستمال کنند و بر و غنمای شیرین مثل شکر غن با بوند و قحوان خیر می آید
تفریق بر غناید باید که از تناول جمیع اشیا ی خریف و مال و تلخ اجتناب ورزند و بجای ضرر رضی شود برای کوم طیفه مثل سبزه کایان به و زردار و پاک کدو و
کم نمک غذا سازند و اگر حار و مزاج غالب باشد تقیه به ملات صفر نمایند و بعد تقیه جهت تعدیل مزاج شربا الصالحین به و زردار شکلیه و غیره و هرگاه ازین
نوع سهر درین سیری عارض شود علاج او مشکل بود و لیکن باید که صاحب لطف و طولی مطبوخ کشکج و بابونه و قحوان شرب استمال کنند که خواصش که رود و اگر حار
غالب باشد بدون جو قشقرق آرد و ایضا نشوق از روغن با بوند و قحوان با روغن یا بر سیاه روغن عفران بکار برند و در طعام قدری برگ کاهو یا تخم او اندازند
جائینو موی بد که من بر سر زبانی پیش قلبیه کاهو بسیار از چینی اند از آن خل مکنم تا مضرت کاهو باز دارد و بقول رازی شبت رطب خوردن نیز منوم است

علاج باقی قسمت

انچه در حیات افتد برای منجاریات حاره و با قود ساده و دهن و بخار استمال کنند و شستن روی و استعمال انطولات طب بالیدن روغن خشخاش کاهو صندل
و پیشانی و انداختن شمشاد سفید و کاهو کوشنیز تازه و طعام مفید بود و با شوی و دلال طرف بهترین است و شیشم میفرماید که از انچه درین سهر کاهو
انست که سلیخه کبوتر و انیون عفران هر یک نیم خرد و روغن گل آبیخته بینی را بدان چرب کنند که دلال طلای پوست خشخاش و سیخ افلاک بر جسد من ایضا
بوییدن آن کسی که بقدر آنکه ازین انچه در خواب معتدل آرد و اگر خلط یا سبب یا سبوی سر غلیظ باشد از اکلیل الملک بابونه و بنفشه به پیشانی ضایع کنند
و اگر سبب امتلائی بدن را ضابط باشد حسب تقیه آن نمایند به طوریکه در علایجات امراض داغی مادی مذکور شد و اگر چه ماده سهر او صفر و سودا و بلغم سرد
اما گاهی بسبب دخول نیز سهر و در بدن و گاهی کوش و سبب غلیظ خون میزدیم عارض میشود در نصیوت بادیا اصل السوسن سیاه و شان کاهو زبان قصبه ریه
مکوی سبز بلبله سیاه و شایسته ضابط داخل کرده در آن فعد مسهل که در نافست و سبب کاهو که اگر سبب غلیظ طریقه وجود در معده یا در جسم باشد که
انچه از آن سر لایند و بد باید که استفراغ آن کنند یا با ساهو یا باقی و بعد تقیه غذای مریض با غذای بیله کوش مثل چونه مرغ و کایان گوشت حلال صفا و ای
صحرای زرد و کاهو و فله و جانی قطعت که در دوش مانند آن خوردند و در تمام فصل کنند و در دست حسن تدبیر نمایند و اگر از سهر و هم امتلائی معده و
و الاثم افکار باشد و در دفع تخمه امتلا معده از طعام نفی استفراغات مناسبه پاک کنند و تقویت او بجزا شات نمایند و تقیل طعام کنند و غذای خفیف
خوردند و جوید مضمر کوشند و از انچه در احد از اسباب کوره و دود و تارک باقی بمیدان مناسبه کنند و از انچه شمای بد و افکار فاسده دور دارند و طوبی باید که
ارق از غم و عشق و فکر و فرغ و نشاط طریقه عارض شود و علاجش اجتهاد در از الیه است و بشیرت را این سهر تپ بود و ایسیا چون از غم باشد بهر آنکه حار است و طوبی
منزوی گردد و از آن جمعی یوم حادث شود و بدترین این انواع آنست که مادی سهرال بود و بدست آنکه درین صورت خون سقوط قوت است اگر سبب
دردی باشد تدبیر و تسکین بر جمع است و علاج او بد انچه مخصوص آن در دوش و در فصل او مسطور بود و ایضا در سهر و جوید و مل مجزرات قویه و بدنه که بهوش
گردد پس غنمای محلا چاره مانند روغن بابونه و خیری مخموج بمصطکی و سونجان تلخ و زبر البنج نیکو که مانند و اگر از ریه سوداوی بود بهر چه در علاج سهر
سوداوی گذشت بعمل آرد و اگر غذای نفاخ باشد تبدیل غذا کنند و ایاج نفیر واجب فبیار بکار بندند تا که ریه زرد و کاهو و کدو و کدو نموده که اکثر مسهومان از نافع
باشد از جمله انچه با صبا حیات و غیره خواهر نیست که وقت شب است و دپاچی صاحب محکم موی بد و کدو نموده که ریه زرد و کاهو و کدو نموده که اکثر مسهومان از نافع
و حاضرین مجلس مری و احکایات کنند و بیمار را غنودن دهند تا عاجز آید پس کبابی اطرا و کدو نموده که ریه زرد و کاهو و کدو نموده که اکثر مسهومان از نافع
و کف پای در روغن مناسبانند و از جمله منومات غنای شوق آهسته است که لایق اع و تقیل و تسادی بود و حکایات داد و از آن حاجری و آواز حرکت بخار

و گردانیدن آسیا از فاصل و حرکت کوازه و در سه مفرط که در آن خوف اختلال قوت باشد افیون یک قیراطی که از آن بخوراند یا اندکی از آن در مالشع باشد بر سر بیلوفه بنهد
و یا نیکل میون تنوایا بر عفران در روغن بنفشه ایخته بپاشند یا در آن مینی را بدن چوب کنند و کشتی که سر و قنچان مفرط باشد اکثر کفایت میکند اینک بر ریاضت کند و استخوانهای
پس قبل طعام بعض چیزهای مسده بخورد و پس طعام تناول نماید که این در ساعت خواب و در دو گاه و نیز در اجسام و استراحت طعام تناول نمایند و او را آن مصلحت نمودارند
بنفشه که در کاهو خشک باشد مالند و در روغن چکان نیز غریبه بود و مالیدن بدن اطراف بسیار و شنیدن صدای پای مایه و سوار کشی در آب شیرین بر سر خواب می آرد و همچنین
سختن آب شیرین یک گرم بر سر بستر و در دست و پا آب سرد نافع است نوشیدن قدری از قنقیر غریبه بود و دیگر غنبت زیر کتاف نشستن بر سر بستر نیز منوم است چون شنبه
و شنبه تازه اکل و طره سازند و بر سر گذارند خواب آورد و گویند که اگر شنبه شستن گرفته بر آن چراغ کاهل کند و در چشم کشند و شانه زیر مالش نهاده خواب آرد
انطامی گویند که از آنچو برای خواب تجربه کرده اند نیست که کینه از اجزای کاهو خشک شش پنج گل برگ یا پنج پاست یا تخم برگ که در آن خواهند رسادی کل حنا و آن را با قافله
نیم خربزه عفران قدری عصاره شنبه شستن مخلوط کرده و صاف کرده و با یک از روغنهای بنفشه و زعفران از اسرار و عصاره و روغن صندل و آوردن خواب
بهر نوع که استعمال نمایند و اگر عنبه در آن بگذارند بکافیت نافع بود و تقصیر یا در مصلحت بود و نه در آن طول بآید آن کسی که از این خواب نیارد در صحت یا طبع نیست
و گویند که از خوش است نهاده عفران و صبر یا پنج برگ کاهو که سر نهادهای سر مریض شد زیر کتاف غریبه علم او همچنین خوردن پنج تنه و صلبه بر طریق و تخم شنبه شستن و کاهو خشک
و بوییدن عنبه بر سر مریضی گویند که روغن مذکور که با روغن مناسب مثل روغن بنفشه بتدریسازند و در روغن آب بیدیا س که از زود و هست و سمیط بدان فاضل است
و بر روی آن بر مقدم چنانکه گاه آب کشنده را ضاذه کرده بر مفرط ساخته بخانه آن استعمال کرده باشد و تقویت داغ بسیار میکند و خواب می آرد سلطان
در مجربات خود کرده که از جو نامل افیون و پنج لقا و زعفران شنبه و اقحوان سفید و صمغ عربی و آرد و رسادی تفاده ساخته بوییدن بر سر است و ایضا عصاره
یا پنج عصاره و حب کالنج بلع کردن خواب آورست لیکن مکرر نمی آرد و زعفران و دم و اقحوان صبر و شنبه هر واحد زیر رساده نهادن با خاصیت خواب می آرد اگر
کاهو و لقا و زعفران و افیون مکرر کند که کوفته بخانه طبعین خشک شش هر شته وقت خواب بر پیشانی طلائه نماید بر سر است و شنیدن با در سجوبه و شنبه و استنبه کند
خوردن قافله طبع نوشیدن آب با قنوع آن و گذاشتن طلای روغن پنج بر صد غن و خوردن زعفران سفید نیم درم خواب می آرد و بونست و گردید که شنبه شستن
روغن که در آن شنبه بخند باشد خواب آورد و در روغن که در آن خشک شش و سر و سخته باشد بر پیشانی مالیدن و قبول رازی از افیون و سر و کاهو و آرد و جفتها
ساخته بوییدن خواب آورد و محشی شرح اسباب نوشته که قبول عیسی بن یحیی شام زهره و باه جالب نوم در ساعت است با خاصیت و کاهو بوییدن بر سر
مثل افیون و کاهو و کافور اکثر اطباء گفته اند که چون شنبه را در شراب خیسایند و بوشند و خواب می آرد و شنبه شستن گفته که شنیدن شنبه خواب آورد و کاهو نهادن او را نیکو
و کاهو شام اقحوان طبع وضع او زیر رساده و ضماد و اسحاق گویند که شرب جو نامل مقدار خود خواب معتدل آرد و ویتقورید و سفید شستن و شنبه شستن
آن بر سر شنیدن آن خواب می آرد و شربت نام آن نیم است این هر می نویسد که اگر سلطان بن غریب آفتاب برای بنزد نوم غرق آرد و از آن شنبه طلای
و منطیل بر آن آب شبت تر و کاهو خوردن آن خواب آورد و این روغن نانق سر مفرط است جو نامل خربق سیاه هر واحد یک خربق و شنبه شستن و زعفران شستن و کاهو هر یک دو خربق
نیم کوفته در آب بپزند نام را شود و بست مالیده صاف نموده روغن کاهو انداخته با شش ملایم بپاشند تا آب فانی شود و روغن همانند وقت خواب بر تارک سر و کف دست و پا
بمالند و این مشفوف منوم است کند و عود قناری هر واحد یک درم تخم شنبه شستن سفید درم تخم کاهو و شربق درم زعفران یک انگ شکر سفید بست درم کوفته بخانه شربق
یکدم و این طلا خواب آورد و کف بنفشه و نیلوفه تخم کاهو هر یک سه درم کل خطمی سفید چهار درم پوست شنبه شستن پنج لقا هر یک دو درم ساییده باب کاهو بر پیشانی طلا
نمایند و بوییدن میوید که خوردن مغز بادام شیرین و گذاشتن در روغن بنفشه باریک ساییده طبع نموده روغن کاهو ایخته و گذاشتن و کاهو بوییدن و کاهو بوییدن
و دیگر که شنیدن تفاحه که از سبوق و برگ سر و سخته و در آن و شنبه و عصاره مسادی صمغ عربی و زعفران باریک ساییده بگلایب سرشته ساخته باشد و بر سر
منست تفاحه که در قول سلطان گذاشت و کاهو بلع حب کالنج نیز از مجربات است و طولانی طبعین برگ پنج یا زعفران یا زنجبوش بر سر خواب آورد و ضماد
روغن زعفران و کالنج هر یک آب حل کرده و صبر و قافله آب کاهو و روغن عفران شنبه روغن و افیون یک انگ عصاره سر و کاهو و کاهو روغن بنفشه حل کرده افیون

تنها بقدر کرسنه در آب حل کرده بر پیشانی، شقاق النعمان خاییده و گلنغشته و پیچ و پیچ و پوست ششخاش هر سه مخلوط کرده و در روغن شیل و گل خنایق با آب بنویسند
سرشته هر دو حد ناف سه رست و شربط طبعی پوست ششخاش در برگ و در عرقان و در ماز و شربت و پنج درم آب طبعی پنج قفاح بشراب انیون ربع درم باراشو و ثمر ل
در چاک گوش خراش و در شراب یا در جلاب و در اجینی و شیانم مقوق در شراب پنج غنبل الثعلب یک مثقال شرباب و اکمل قفاح و انیون بقدر کرسنه و کرنب و در اجینی نان
آرد شیل و جوز بو او تووری و شکر مکی در عرقان و شربت و در روغن او و نبات قفاح و ثمر او و از میعه و انیون و قفاح و در عرقان قفاح ساخته و یا از تخم سوسن و آماخونی ده درم
مشک عنبر هر یک نیم درم ساییده آب خلان سرشته قفاح ساخته و کذا شمر قفاح از فروز و بر جوان عرق قفاح در عرقان و یا شیانم پنج درم و صمغ عربی و شکر و جو بکلا
ساخته و صمغوطر و غم شیت و نیمه و در روغن او و تخم و ضاد شاه سفرم و ایرسا و گل عصفور و حمرل هر واحد منوم است و نهادن زیر کیمیا شاع بر دروندین و حبیبه و یا شیانم بر فیه
سوغته و در یک کمان صد رسته نافع چشم چپ نفوذ و زیت جوشانیده و در گوش چکانیدن نوم غرق آورد و تعلیق چشم چپ لعلی که چشم سلطان در ایام احتقانی قمر
و کذا پوشیدن بر در وقتی که قمر در میزان باشد و در دست و کبر عضلی شیانم سهره که درین مرض اجتناب از آن واجب است چنانچه بقول حکیم علویان
شمیدن آس هر واجب میکند و گوئی که قطعه از جلد شتر انسان و یقین موجب سهر شود و کذا تعلیق آن بلبل که کذا چشم بوم زیر کیمیا نهادن و کذا ایرا و بر سر نهادن
و همچنین ششخاش یا شیانم او بر یک شخص حال حیضی و نهادهن یا زغب که بر آن باشد نماید و روی انسان حبیبه بر در پیش و یقین آید و شیانم او بر سر نهادن
نهادن و کذا اخور در گوش و تعلیق زول و کذا لک تعلیق چشم بر بر سر سهری آرد و همچنین شمر کافور و اکمل شرب و در ظرف حویب بیدار و تعلیق چشم سلطان
در امتلائی قمر و کذا البستنی و در جلد و تعلیق او بر ذراع انسان کذا تعلیق چشم راست لعلی و یا گردن چرخ و کذا الکحل بر سر بوم و کذا گذاشتن بر غراب بر سر هر واحد سهرت

آفات دهن و نسیان

بدانکه نسیان یعنی فراموشی نسا و ذکر معنی نسا فعل توت حافظت و اطبا نسا و نسا و خیال را نیز بطریق مجاز از اقسام نسیان شمرده اند اگرچه در تحقیقت هر
قسم از اقسام آفات دهن است و نسا این توتها یا بنقصان و بطلان باشد و یا تشوش سبب نقصان و بطلان هر سه قوت مذکوره برودت ساده است مفروض بود
یا با طوبی و یا با بیوست و سبب تشوش آنما حرارت و بیوست ساده بود یا مع مایه صفر و شمع و شاح قانون می نویسند که اصناف و مضر واقع در افعال دماغی چون از
اسباب اجیه باشد در اکثر احوال بدو سبب بود که آن حرارت و برودت است و بعضی گفته اند که نقصان جوهر دماغ گاهی سبب نقصان افعال آن میگردد و نظایر
که سبب ذاتی برای نقصان جوهر دماغ بیوست است و آنچه از افعال این توتها مایل نقصان بود آن از برودت باشد و آنچه میل تشوش و اضطراب نماید آن
از حرارت بود و سبب این همه ابتداء نفس دماغ باشد یا از عضو دیگر بسوی او آید و گاه از خارج بود مثل ضربت یا سقطه که بر سر رسد و گاه نسیان از بیوست
مع حرارت باشد و باوی مرض می گوییم اختلاط دهن بود پس افعال فکر نیز تشوش باشد و این از هر جزوی از نفس دماغ افتد یا در بطنی از آن و یا در وعای آن
و گاه بسبب خلط یا سوز مزاج حادث در صحنین بود که بسوی دماغ متادی گردد و این بعضی متقدمین ذکر کرده اند و سبب و مشاهدگان شده و اکثر نسیان
و نسا و کذا از برودت و رطوبت عارض میشود و گاهی از او رام دماغ و خصوصاً بار چون بیش غرس میباشد تشوش خیال سبب غلبه صفر بر مقدم دماغ و سبب
غلبه سود مزاج حار بلانده میباشد و سبب نقصان خیال بعینه سبب نقصان کمرست که اگر کذا فساد ذکر اکثر از برودت و رطوبت بود و از بیوست کمتر و در اینجا الکسیر
باشد و فساد ذکر در معانی محسوس و نسب ترکیب نماید و واقع میشود و فساد خیال در صور محسوسات و شاح آن واقع میگردد و نسا و کذا لک نقصان آن سبب
نقصان او که از سواد است یا نصف یا سوز مزاج حار و در علامات آن ممکن است و اطلاق می گوید که سبب نسیان بسیار است عظم آنها شغل نفس بمشغول و غم
یا فقر است یا اهم حاجت که طلب و شدید باشد و وصول بسوی آن متعدد بود یا تناول بعضی اشیا که با نجا صیبت مورث نسیان باشد پس اگر سببی ازین
اسباب نباشد نسیان از نسا مزاج بود پس اگر حفظ کند فراموش نماید نسبت صفر باشد و عکس و سودا بود و اگر حفظ اسرع و نسیان البطی بود و خون باشد
و عکس آن بطی بود و طبعی خاص صحت و آفت هر یک از قوای مذکوره و محال است و اسباب نهاده اند که اگر انسان سلیم و صحیح باشد و محال است و شیانم
را در بیماری و حال و صحت و صحیح و واقعی واقع بود پس اشیا و احوالی که در بیماری یا خواب دیده است و از آن غائب شده تعبیر آن ممکن باشد و اگر همه خواص است

باشد هر چه میزند درست بیند و هر چه میبشو درست بشنو و لیکن هر چه دید و شنید زود فراموش کند و زود باوقاتی نماید سببش نسیان قوت و گرفتار است و در مغ و دماغ بود
و اگر فکر نشاید تا در نمود و ترتیب بدهد تا جزیره بخت و حواس مطلوب عاجز شود و سببش نسیان گرفتار است و در مغ و دماغ باشد و اگر در ضبط صور محسوسه تا صرا باشد خواب
کمتر چند و اگر بنید بعد بیداری نماید سببش نسیان خیال و آفت و در مقدم دماغ بود و اگر نسیان فساد هر سه قوت که بیان کرده شد بطریق نقصان یا بطلان است اما آفت اینها
اگر بطریق تشویش و اضطراب باشد پس اگر انسان حفظ معانی غیر مایه یعنی معنی حقیقی فراموش کند و معنی دیگر خلاص آن یار که در باشد سببش تشویش و فرسایش و زوال یعنی
حفظ باشد و اگر انسان بگوید آنچه ناگفتنی است و مذکر کند از آنچه ناخیر کردنی است و بیکی جوید از آنچه لائق طلب نیکی نیست و امید دارد چیزی را تا با او نمیشود و غلبه
چیزی را که ناطلب کرد نیست و کاری بکند که ناکرد نیست و سببش تشویش و فکر باشد اگر انسان در مرتبه سوسه را بر خلاص آن صورت دیگر حفظ نماید و آن صورت محسوس را
فراموش کند و خیال کند چیزی را که موجود نباشد و بین امور را که در خارج وجود دارند و مثلاً زهره از جاذبه بچینه و کاد از دیوار بردارد و شخص خاص کاغذ و روشنی
یا آب پیش چشم خود بیند سببش تشویش خیال بود و این اکثر در سرسام و حمیات محرقه عارض میگردد پس اگر مجتمع گردد و یا سبب این علامات نقصان یا تشویش فساد
و آفت در قوت و در دملن دماغ و یاد هر سه باشد بعد هر گاه نقصان یا بطلان در قوتی از قوای شش در یافت شود از بعضی وجود کسل و ثقل از حرکت و سببش
که علامت برورت سازج است نیز پس بعد از آن سوال کنند که خواب بسیار می آید یا کم و در سرگرمی محسوس میشود یا سبکی و در طوبت از معنی و در چشم می آید یا خشک است
و امور زاید ماضی فراموش کرده است یا حفظ امور زاینده قدرت ندارد اگر بسیاری خواب گران سر سیلان طوبت از معنی و در چشم می آید یا کم و در چشم می آید یا خشک است
کرده باشد و امور حال را کمتر از او را ضعیف یاد دارد و در اکثر منقض متفاوت و مختلف و قاروره سفید خام بود سببش برودت و در طوبت باشد و اگر کم خوابی و خشکی بینی
و در چشم می آید و امور ماضیه را با شد و در حفظ امور حال را قادر نباشد و کلام سریع متتابع بران و شوار باشد و در بعضی اوقات همچون احتناق گلو محسوس شود و نسیان
و کم چار چنان پندارد که سر او را از جانب خلف می کشند و مزاج یا بس لون یا بوجانی و فضا صلب غیر قاروره در اغلب سفید صاف بود سببش برودت و در طوبت باشد
و هر گاه تشویش بقوی از قوت های مذکوره در هر یک گردد آتاهار و حرارت و برودت مثل گرمی طمس سر خشکی منخیز تخمیل مصبغات و نیز آن علامات غلبه صفر نیز میسرند
و اگر تقدم در دماغ یا ضعف آن یا ضربه و نقطه یا اشتغال مذکوره یا تناول چیزی بحالت نسیان در یافت کرد و سببش همان باشد و فرق میان آفت از تشویش
فعل قوت و میان آفت از نقصان فعل آن نیست که با آفت حادث از تشویش و در خاطر انسان مع نسیان صور یا معانی بدل آن صور یا معانی خاصه
غیر مطابق و نفس الامر باشد و آفت کائن از نقصان بطلان چنین نباشد و بقول شیخ اگر اول آفت در ذکر باشد و بر تری آن بسببش حرکت اجزای دماغ فکر
مربط گردد و در افعال آن تصور واقع شود و سهل تر از آن باشد که اول فکر بعضی گردد و حضرت در افعال آن افتد و بر تری آن بسببش حرکت اجزای دماغ فکر
آن در نماید و گویند که اسلم هر یک از آنها نیست که ضعیف سکون باشد و اندک آنها آنکه با ضج و اقامه خصوصیت باشد و بقول و نفس غلبه نسیان مع صحت بدن
منذر بامراض دماغ قوی مثل صرع و سکت و لیث غرض آن باشد و بطلان نقصان حفظ و فکر و خیال بحسب قوت و ضعف سبب است و بطلان حفظ و اندام امور بعضی
هلاک اندک نیز میگویند و آوست که چیزی از اشیا یا دماند و نقصان او آنست که بعضی اشیا یا دماند و بعضی فراموش گردد و در بطلان خیال خواب بگردد و نشود
و احیاناً اگر دید که زیاد نماید و صور محسوسات را بجز غیبیوت فراموش کند و اگر فساد عام جمیع بطون دماغ باشد انسان و همه برابر باشد مثل مجانی و آهر گفته
که گاه انسان را نسیان بجای عارض می گردد که هر چه می بیند فراموش می کند.

علاج کلی اقسام نسیان

بدانند که علاج فساد هر سه قوت واحد است مگر فرق همین قدر است که ادویه موضعی مثل اتحاد و فطال و منخ و فساد و ذکر بر بخور سرد و در فساد و فکر بر وسط سرد و در
فساد و خیال بر مقدم استعمال کنند و در جمیع انواع نسیان ترک حجامت نفوذی و ترک حجامت و غم و هم و غضب اجتناب از آب سرد و بخارات مثل ثوم اصل
و جوهر و گندام و نبات مثل حدس شیر و انجی با حاکمیت ضرر باشد مثل سبب کشنیز سبب لازم دانند چنانچه فلاطون گفته که قوی ترین اشیا و احوال نسیان کشنیز
است و بر حجامت باد و بر نسیان است و انکار اکل لوبیا و افلا و پیاز و کلمات نیز نموده نسیان است و نفس را زای گویند که از لفظ و جماع و خواب و ز

اگر سبب آن سردی ساده بود و علاج امراض داغی بارد تعویذ نماید و سواهی تنقیح نماید و در چهار مذکور در و سیل از ندر اگر با بر دوت طوبت مادی باشد بعد از پنج بلغم پنج تنقیح بمسبل بلغم یا حنظل حار و حب ایاج نماید و چند بید شیرین در حب مذکور اخلاص کند و یا اول حب استنجی ماده بلغم مطبوخ اسطوخودوس با دیان بسفایج با در نجو به حب الشلب هر یک هفت ماشه تظویرون دقیق در پنج عرق شکامی باد و در هر یک چهار ماشه بوز می کنیم و لاله نجر در پنج عدد گلشن عسل چهار توله هفت شست و در زوایا زبیده ماکلو بلغم و مقاروره نوشتا و غذا و وقت در پرخوداب مرغ تنه و وقت شام نان تنوری با شور با می مرغ خوانند بعد از تنقیح داغ نمایند حب ایاج و قوقایا در کاشا می کنیم توله و در نجوین و مغز خیار شیرین هر یک شش توله شیر شست چهار توله غمی و نهفته سه توله شربت اسطوخودوس سه توله روغن بادام پنج ماشه در مطبوخ زبیده نموده و دهند و غذا و وقت شام بستور و بجای آب تمام روز بر باد و لعل محمول بحرق با دیان اکثفا نمایند و صبح این تبرید دهند همچون فلا سف هفت ماشه بوق ملاکیده بجمیده اول بخورند بعد از اسطوخودوس با در نجو به هر یک هفت ماشه تظویرون قیق با دیان می و خطائی هر یک سه ماشه بوز می کنیم و کیتوله جوش کرده شربت بتبول و بندری حار هر یک توله و درین و یا حوت پنج ماشه پاشیده بنوشند و همین خط چهار پنج مسهل داده حب استنجی مسهل لبان و دهند که درین باب اثرک عظیم دارد و لبان مذکور جگر کی سعد کوفی هر یک پانزده دم بحسین اراطلل هر یک پنج درم کوفته سنجینه بشه سه وزن او رویه آیمخته یک مثقال بخورند با کچکله از تنقیح معاجین حار مثل فلا سف و همچون ریح و همچون جدار علوی خانی و حافظ العقل و مرغ و بارشیم علویان و همچون زریب سدید گازی و همچون داود انطاکا و اطریفل اسطوخودوس جوارش شونیز و سفوف حفظ و شربت بارشیم که هر واحد در قرقره با دیان مسطور است حسب حاجت بخورند و اگر خرفن زیادتى حوادث نباشد همچون بلاد و در تقویت ذهن عجیب است فلان بلاد را مرقط نامند از ریح درم شروع نمایند و بتدییج تا یک درم رسانند و در آخر و شومات و عطوسات و سحوطات و اطلیه او بان و غیره که در علاج امراض داغی بلغمی و صداد بلغمی و لیش نفس مسات مذکور شد معین رند و ایضا مغز و مطبوخ خول شونیز و بوز و در عاقر قرقره با سلی آیمخته استعمال کنند گاهی مرزنجوش نای خشک پوست جگر کبری افزایند و عطوس از ترید و چند بید شیرین کنندش در مینی و دست و سحوط جز با اشجی از مینی قرفل و در کاشا

ذکر ادویه مفردة و مرکبه یونانی و هندیه

[illegible]

گرم در آن زیاد کند و در معده خفاییدن کند و انداختن آب بهین آن کم کند و از چربی این جنس با کمال زایل کند چون صفت مسرکه در دفعه نخست از این نسیان نافع است
 که چند روز با الاصول بنوشاند بعد از آن بلبله سیاه در دم سوزنی است و دم آتیه باین هفت درم ریونده درم ریونده که گرفته چهار دست و سه طبع و چهار دست و سه
 ازان گرفته و از این نسیان یک سال اقل شش ماه گذشته باشد شش سال نیم که زیاد حسب مزاج بیمار بخوراند و عقب طبع مذکور نوبت نماند و در پیش
 تناول نسیان از ده روز کم کنند و بعد از فراغ ازان ده روز کنند اما قبل شربا و بر سفید با جات چرخه مرغ و گلیان با نخود بسیار خفته فریاد کنند شورایی او نوشند
 و از حوم آن اندک بخورند که در دوت بر دماغ او رسد بدن مستولی باشد باید که سفید با جات از کبوتر یک و دو بار داده بسازند و بعد فراغ از این نسیان زیر با جات
 شیرین محمول و بهیچ مرغ دهند و قبل آن حسب مزاج غالب بر بعضی باشد و بهیچ گاه نسیان یا غیره نیز تمام بخورند بدان انتفاع نیابند و اگر باین اقل نشود و مزاج
 و بلد احوال نماید اندک تریاق کبیر خوراند و امتحان کند شرم او را نماند و گاهی از ایا رجات کبار اندک بدهند اگر مزاج بعضی تحمل باشد و اسراف بر آن نکنند
 که مودی بغضا و عظیم گردد این چهار معالجات این علت است و گاهی اعراض دیگر از لازم میگرد و در آن حرارت موضع یا اشتداد درم و احساس اندک در دست
 پس هرگاه این علامات ظاهر شود یقین کنند که مرض او مرکب است و در انجام درم است و در فصد و تعطیس نمایند و چنانچه موم و مسوط و معالج بدان نمایند که کباب
 و بهرگاه مزاج او حدت پذیرد این طریقه معالجات ترک نمایند تا آنکه مزاج او تسکین یابد بعد از آن ببلع مسوسه جمع کنند و برین قیاس تدبیر امر نمایند و مراعات تغییر مزاج او کنند
 زیرا که گاهی تبایل طیب امر مراعات مزاج او در تغییر آن خطا واقع میشود و با مرض قائل می انجامد و گاهی اعراض دیگر درین علت ظاهر میگردد و آن تب خفیف غمی است
 پس اگر این علامت هر دو از قریب چیزی ازین طریق در معالجه جز کند و در معالجه غم و تعطیس با دخال قیاسی هموار از حرمت در مخزن
 و تحریک آن اقامت مرض در شیرش سرخ کنند و همچنین خصلی بنوشانند که این لطیف و تحلیل این طبوبات غلیظه کند و غرض از اختصاصیست و تحلیل طبوبات
 غلیظه بر طریق که استعمال نمایند حتی که اگر بر دماغ تشلب بدان طلاء کنند طبوبات محتبسه زیر جلد را تحلیل کنند و سرکه فصل و سکنجبین آن این علت را بسیار نافع است
 و گاهی از غرض باریک سوده بر آتش نهاده تا نزع وحدت او زایل شود و با ششای دیگر مثل اندکی خصلی و قلیلی فستقین و صبر صعلکی آمیخته و این همه جزا قریب یکدیگر
 یا بسادی گرفته و سواهی فصل که آن مثل جمیع اجزا باشد بر سر مرض نهاد و ممکن است در این نهاد بسیار نافع است و خطا نمیکند و در بعضی آن کم کنند لایسها اگر در انجام تب غمی
 باشد بشرط سابقین مضاعف معالجه بر آن بعد از فراغ نام چه جامت بر سابقین جذب فضول از جمیع بدن بسوی افضل میکنند و گاهی تخمید سابقین مرض قدیم آن
 تا حد زانو فصل باریک سوده میکنند و تنها و این دو دیگر بر غرض فصل بر میان طبع صغیر و مزاج در دم برگ خردل تازه با قهوه صغیر و اشنة سه درم باریک است باید قهوه
 معمول از موم و روغن ایمن یا غار آمیخته بر قدیم سابقین چنانکه گفته و غرض از قدیم و تخمید سابقین قدیم جذب اخلاط از سرست بسوی افضل بدن
 و اینضا طبق شاکت میان قدیم مزاج بطریق معصب بدان راه کرده اند چه شاکت میان هر دو قویست چنانچه بقراط گفته که یقین آب سرد بر قدیم
 و طبع مزاج نافع میکند لایسها بعد خروج از حمام بخار شاکت میان این هر دو را میسوزیم بر بستن سابقین باید قدیمین هنگام راه داده جذب بسوی افضل اندازد
 از مضاعف سابقین قدیم کرده اند و با جلد اجب نیست که درین مرض از مراعات امتزج دو غم غفلت کنند چه این هر دو بیشتر این مرض ظاهر میشوند و شوش
 از نیست که چون اخلاط اینجا محتبس میشوند متعفن میگردد و چون عفن شد نگاه درم و گاه تب خفیف حادث میکنند و از مراعات این هر دو امر لازم است
 تا ریزه حاجی غلیظی واقع نشود و اینضا طبری نسیان را که در آن حفظ و ذکر با کمال باطل شود بلکه آنرا که زایل شده و گفته که بلکه آنرا که زایل نیست که در آن انسان
 پییزی بیان کنند البته و اگر چه آنرا حفظ کرده باشد بهر آنکه قوت ذکر او مرده و هلاک شده و آن دو قسم است یکی آنکه از استیلائی بر دوت و طوبیت بر قسم منجمد
 بود و درم آنست که بر دوت و میو بست بر آن غالب شود و چون حرارت و طوبیت مستولی گردد و آن غیر این مرض است و همچنین حرارت و میو بست و قوی است
 این علت و میان غیر آن از نسیان و جمود و سرسام بار دانست که بعضی انبیا با تب بعضی با درم و بعضی بازوال عقل میباشد و اما با هلاک آنکه چیزی از این نسیان
 نیابند بلکه هلاک کرد و فقط و از علامات این علت اگر از بر دوت و طوبیت باشد نیست که بعضی آن خواب کند و گویا که باوی سدر بود خطا بیک بدان نماید
 و آن وقت می نمید و بعد حاجتی تذکره از آن ممکن نبود و از این نسیان با درم طوبیت سیلان میکنند و در خوشتر خود چنان فصل نیابند که گویا باو باطل فرود میزد و آنچه

علاج نسیان باردیوس

اگر از هر وقت معیشت باشد به تبدیل مزاج است و به مطبوخ و افندی خارج طبع مثل شورایی گوشت کبابان و غیره و طبعی که در میان دهن در ریاضت
 نماید و در سر فکها را به چرخش و حرکت متواپس نماید لیکن بکری ریاضت قوی کنند که تحلیل نماید بلکه بقدریکه مقتضی نماید که شستن غذا باشد و آرام و خواب
 و حمام معتدل ازین مطلب لازم شناسند و در خواب و درون کنند و تسخیر و سخاوات گرم تر و حجامت راس بلاشرط و خطوط حار و مطبوخ و طبعی با بون و اکلیل
 و غش و تخم کتان و جلیه کلبا یا پیچیده و درین اسن و غنمای معتدل مثل روغن سوسن و زکرس خیری نماید و اگر این و غنما بقدر معتدل و طولانی فرایند بهر باشد
 و مفرساق با دانه کاه و روغن بادام و روغن بون و سکه کاه و جانده و اگر فالوده عسل یا عصاره خرما یا دیگر بر سر نهند و با شکر اگر آماراده سودای یافته شود و تقیه
 بمسمل سودا نماید و برای بعضی معانی التیف و الد و علویان و تقیه طبعی و اقیقون و حب آن نیز مفید است و هر چه در علاج امراض داغ سودای مذکور شود
 و بعد تقیه بهر تبدیل مزاج آنچه بالا گفته شد استعمال نمایند و نوشیدن شیر و دانه کاه و در نسیان که بسبب پیس سودا باشد و دانه خور و روغن کاه و مفید است و سوطاز
 نمک روغن بادام و تخم زرد و مفرساق کاه و مع شرب رقیق نیز مفید گفته اند و سوطاز مفرساق کاه و بر روغن بادام نیز نافع نسیان سودای است که از اجون
 سنجاب و جوجن لبوب و علویان اقوال طبایا و سوسن گوید که فساد اگر از پیوست باشد استعمال تدبیر چار طبع از نافع بود و طول باب طبعی و غش و خیری
 و با بون کنند و روغن سوسن و زکرس خیری بر سر جانده و در بینی چکانند صنف حاوی صنف گوید که گاه نسیان از سودا بود و علایش تقیه داغ و بدن از اخلاط سودا
 و سحاب اقیقون و طبعی آن کنند و روغن غش و کبخی و خیری بر سر نهند و هر صبح جلاب از نیل و دانه و باور و جویه هر یک در دم و شکر سفید و در دم بنوشانند و غذا در دهان
 بنهند و شیر و مغز بادام دهند و استحمام و حمام و حلق راس و لاش آن بر روغن کاه و خیری و غش و بادام شیرین و استعمال و روغات و طول و حلق و طبعی است و با بون و مفید
 که در نسیان سودای ایاج ایاکا غایتش طبعی اقیقون و موز و غنای رقیق آن طبعی کنند و جویه بر سر و شرب مالا و جوجن ایاج فیکرا اقیقون مفید بود و روغن
 کبخی و خیری زرد بر سر نهند و غذا با کباب و بره خوراند و عوض آب با حل محل معمول نصف نبات نصف محل نشانند و شرب رقیق سفید و در مفرساق
 دانه کاه و بره و روغن بادام شیرین و سوط کندان و جوجن طبری میونس که علاج ملاک اند که از دانه و جویه و خیری قوی کنند که پیس آن بهر لایه بلکه از ابتدای آن این
 حقه عمل از دانه خرساک بون و چقه و در تخم کتان برگ خجاری برگ خطمی سوسن گندم انجیر و مانند آن خوب پیزند و مقدار حاجت از آن گرفته بقدر که کفایت خون
 سوسن روغن یا جوجن روغن خروغ آمیخته حقه کنند و در تاجا یا با تقیه باین حقه نمایند بعد ترک استفراغ کنند و تقیه بر روغن سوسن اندک روغن یا جوجن
 و این شیای را آنچه اکثر دین استعمال میکرد و روغن سوسن است که تسبیط و تفریق سردان میکرد و غذا محکم حملان شیر خواره بنوشانند و شرب متوسط میان کفایت
 می نوشانند و بعضی اوقات چون مرض شوا و شید و سوط با این روغن میفرمود که در روغن سوسن و روغن یا جوجن و روغن کاه و طبعی که با کفایت کفایت کفایت
 و اندکی در غرض آن انداخته و شیشه کرده با قناب نهند و هر روز یک و مرتبه بنوشانند و در آفتاب بنجوزند یا در دانه و از آن بگذرانند تا روغن بالایی صاف گردد و بعد
 بگیرند از این روغن و در مویده سکه یک گانگ خرد و صفت صاف کرده بیامیزند و در شیشه کوچک هم زنند تا کفایت کند پس آن کفایت کرده فاعل همان سوط کفایت میکند
 و این با بون و اکلیل ملک پیچیده و در تخم کفایت و در خجاری یا برگ آن می نشاند و با شکر و کرم بر سر نهند و در کفایت سر نمایند و پوشیدن کلاه که در آن پیچیده
 باشد و دقت خواب مکنند و بنجوزند و خیری که در سخاوت اس این صلیب آن عموماً کرده میشود و با آن حار و طبیعت و تعادل و پیچ آن استفراغ اندک که در کرم و پیچ و جوجن و جوجن
 و در تخم کفایت و جوجن و در روغن بادام شیرین و در روغن بادام شیرین و در روغن بادام شیرین و در روغن بادام شیرین و در روغن بادام شیرین و در روغن بادام شیرین
 آگینه که در آن روغن بادام شیرین باشد یا در دانه و از آن بقدر جوزه از در سوط روغن گرفته بر نما تا واک کنند و اگر از این شربت علاج همچنان کند از آن منع کنند.

علاج نسیان حار دیوس

و آن سهل العلاج است مادام که درضعاف توت و تخفیف جویه مزاج و تقیه آن افراط نگردد باشد و الا علاج از بنایست مشکل بود و در صورت حرارت ساده آنچه از جویه
 و اطلیه از بان خطوط و غیره و علاج امراض داغ حار که در نسیان و غش و کبخی و خیری قوی کنند که پیس آن بهر لایه بلکه از ابتدای آن این
 حقه عمل از دانه خرساک بون و چقه و در تخم کتان برگ خجاری برگ خطمی سوسن گندم انجیر و مانند آن خوب پیزند و مقدار حاجت از آن گرفته بقدر که کفایت خون
 سوسن روغن یا جوجن روغن خروغ آمیخته حقه کنند و در تاجا یا با تقیه باین حقه نمایند بعد ترک استفراغ کنند و تقیه بر روغن سوسن اندک روغن یا جوجن
 و این شیای را آنچه اکثر دین استعمال میکرد و روغن سوسن است که تسبیط و تفریق سردان میکرد و غذا محکم حملان شیر خواره بنوشانند و شرب متوسط میان کفایت
 می نوشانند و بعضی اوقات چون مرض شوا و شید و سوط با این روغن میفرمود که در روغن سوسن و روغن یا جوجن و روغن کاه و طبعی که با کفایت کفایت کفایت
 و اندکی در غرض آن انداخته و شیشه کرده با قناب نهند و هر روز یک و مرتبه بنوشانند و در آفتاب بنجوزند یا در دانه و از آن بگذرانند تا روغن بالایی صاف گردد و بعد
 بگیرند از این روغن و در مویده سکه یک گانگ خرد و صفت صاف کرده بیامیزند و در شیشه کوچک هم زنند تا کفایت کند پس آن کفایت کرده فاعل همان سوط کفایت میکند
 و این با بون و اکلیل ملک پیچیده و در تخم کفایت و در خجاری یا برگ آن می نشاند و با شکر و کرم بر سر نهند و در کفایت سر نمایند و پوشیدن کلاه که در آن پیچیده
 باشد و دقت خواب مکنند و بنجوزند و خیری که در سخاوت اس این صلیب آن عموماً کرده میشود و با آن حار و طبیعت و تعادل و پیچ آن استفراغ اندک که در کرم و پیچ و جوجن و جوجن
 و در تخم کفایت و جوجن و در روغن بادام شیرین و در روغن بادام شیرین و در روغن بادام شیرین و در روغن بادام شیرین و در روغن بادام شیرین
 آگینه که در آن روغن بادام شیرین باشد یا در دانه و از آن بقدر جوزه از در سوط روغن گرفته بر نما تا واک کنند و اگر از این شربت علاج همچنان کند از آن منع کنند.

و فرقی در این میان است که در بعضی از انواع این درخت شمشیر و ایلانی میگویند که اگر با احتیاط عمل می شود و در بعضی از انواع این درخت شمشیر و ایلانی میگویند که اگر با احتیاط عمل می شود و در بعضی از انواع این درخت شمشیر و ایلانی میگویند که اگر با احتیاط عمل می شود

رحمت و حق

و آن حضرت انبیا علی است در اشیا علی چون می بیند که آن درخت شمشیر و ایلانی میگویند که اگر با احتیاط عمل می شود و در بعضی از انواع این درخت شمشیر و ایلانی میگویند که اگر با احتیاط عمل می شود و در بعضی از انواع این درخت شمشیر و ایلانی میگویند که اگر با احتیاط عمل می شود

[illegible]

و بعد فراغ این سه مله اخیر که دوزبان و فرغ زرشکی استعمال کنند اینضا برگاه و یاد بگیرند پس بچیدن شیریناب نیمه که بریزش آنرا بطعمه سبزه و نعناع و
 نخله برآمده را بچکنند اگر آب بچکن یک نه زیاد کند و سرخ و پدید شود و دو سوم حجمی که کرد در دوزبان صورت ما را بچکنی خوب شود و در طبع طبعین کوفته و سرخ
 سرشته بر او شیر و خیارین شیر و خرده لعاب بدهد و عقیات شربت بزدنی کشی باشد و صبح خوراند و دیاقوا لعاب بدهد و شربت نیلوفر و خاکش پاشیده تا تمام بد

در کرم او و یه مفرو و هر که نافع این نوع مالینولیا

شربت انقیون بشیر بزبانه و شکو که لعاب سپنول نخچیرم و آب برآورده پاتر و ده شکو سفید و گل کرده و کذا اسنای کلی در اخلاط محرقة
 و کذا خوردن بلیله سیاه پنج درم بکیرم حجر منی مغسول و ربع درم سقونیا همراه آب بچکن و کذا شیریناب میش بشکر و نان گندم سفید و کذا
 خوردن و املا فین بر روز نیم شقال و کذا انوشیدن ترشی ترنج بشکر و کذا خوردن غنچه انار شیرین بشربت سیب و کذا آمله کذا کثیرا کذا انوشیدن
 عرق نیلوفر بشکر و یا شربت آن با ماء الشیر و یا شربت بنفشه با ماء الشیر و یا کلاب بشکر و سحر طریخی بنفشه و یا روغن اکارح و در حمام و شستن کلن و غیر
 و کما بنفشه و گل سرخ و قطون بطبخ کلن بنفشه و حمام و یا آب حی العالم گرم کرده در حمام غسل سهوا سپنول و در حمام و غذا که خوب پخته بروغن بادام
 و ملوخیار و روغن مذکور و کاسنی یا کاه و خام و پخته بروغن بادام و صمغ مره شیر خواره و صمغ حلان رصیع و سرطان نهری و تنقل بنفشه زردا حساس
 سوزش مره سودا هر واحد مفید جو ارش طباشیر مقوی معده مانع صمود و اجزای صفراوی از معده مانع و مانع از برای مالینولیا و دوزبان
 حادث از سودا مزاج صفراوی معده گل سرخ آمله منقی طباشیر صندل سفید کشنی و خشک هر یک ده درم حب الاسب پست ترنج تمناقی منقی
 مصطکی هر یک پنج درم کافور قیصوری یک شقال رب بھی سه وزن ادویه با عرق کاذوبان و عرق کیو و تقوایم آرد و حب بلیله از حکیم علوی
 جرب برای مالینولیا حادث از سودای صفراوی پوست بلیله زرد پوست بلیله کابی بلیله سیاه پوست آمله منقی هر یک دودانگ سنای کلی
 لاجورد و مغسول انقیون غار یقون سفید کثیرا هر یک یک دانگ کوفته بخیت بروغن بادام چرب نموده بخور منقی بستر شده جدا ساخته با عرق کاذوبان
 نیم گرم کردان جلاب شکری ده درم حل کرده باشد فرو برد جلاب کثیر شربت است در هفته یک مرتبه این خوب است استعمال نمایند تا زمانی که مالینولیا نازل شود
 و در نسخه دیگر که آنهم در اخراج سودا و مره صفرا و حب و بیضا ناله است وزن سنای کلی دودانگ است و تقوایم می شوی یک دانگ عوض لاجورد و قینون
 و غار یقون و کثیرا و کاهی از برای تقویت اسهال مره سودا لاجورد و حب الاسب هر یک یک دانگ اضاف کرده جدا با عرق تقوایم و حب بلیله نیم گرم است
 خمیره و آب و ششم از حکیم الملکان منع مجارات نماید و تقویت دل و دماغ و معده کند طباشیر صندل کشنی و خشک پوست بلیله زرد پوست بلیله سیاه
 که با گل نیلوفر گل کاذوبان بر شیم مقرض هر یک ده درم با قوت چهار دانگ کاذوبان ده درم عصا زرشک پنج درم صندل سفید نیمه شیر آمله زرد و در عرق تقوایم
 طلای محلول و عیش کافور یک دانگ شکری و کما بلیله با نا شیرین هر یک سی شقال کلاب سید و خشک کاذوبان یک پنجاه درم قند سفید تا در بنفشه و
 سازد و واء المسک و مقوی و عطای نیمه موافق محو درین قینون با غنث فلفل سواش خفان جار زدن مالینولیا که از عرق غل صفرا باشد و در بنفشه
 که برای شیمی بسبب عرق فلفل طباشیر صندل سفید کشنی و خشک قند ترنج و قند زرشک منقی گل کاذوبان بر شیم مقرض هر یک پنج شقال گل منی مغسول و خشک
 هر یک شقال گل نیلوفر و شقال شک شقال حنظل شقال شقال و در قطل و در قند و در کلاب سید و خشک کاذوبان یک پنجاه درم قند سفید تا در بنفشه و
 و شقال منقی شک کلاب یک پنجاه شقال و آب رگساق با طاب لایه کرده باقی اندر کوفته خیت و آب عرق بلونبات و تقوایم آورده و در بنفشه و کما بلیله نیمه

حضر خریق باشد بدل آن مجاری کشند بعد اسهال باغذیه مطبوعه و باغذیه ششهای باغذیه حلال که در آن مغانخ و کدو داخل کرده باشند غذا سازند و در آن
 آوردن خواب بطول که در قول صاحب کامل گذشت بعمل آید و شیر بر سر درشت و از آن بان باره سهو کنند و باید که توسیع اغذیه بران غلظه و افش
 فاضل الکیموس مطبوس بسیار باشد شش شورایی که مرغ طبع و بره شیر خواره و رقیه حلال و باغذیه مطبوعه و قشر در تنور زیر اجات شیرین گوشت کباب
 و تدر و در حوم حلالان و حریره مرتب از کوبیده قشر قلاب باغذیه و در هنگام غلبه حرارت باغذیه و حریره معمول از روغن بادام غذا سازند و قبولات برای ایشان کاه
 و سمنق و کدو و مویخه و قنده مانیه و مانند آن مع باد کجوبه مطبوعه باشد و روغن بادام مناسب مایه کوچک برای ایشان غذای جید است و هنگام انقطاع
 مرض اگر در هضم ایشان قصور نباشد و معده آنها احتمال نماید و داغ بره و مرغ خنثی فربه و جویز با مرتب بشکر سفید خشخاش و سمید و زرد و بخیله و کافور
 بر روغن بادام شکر برای ایشان نیکوست و از بقول با در سجده و در خشک و با مرغ و نام و از فوکه انجم و مویخه و بادام شمشیر و سبک کافور است
 این مرض را بدان نافع بود که در این غلایای مرانی پس اگر حاجت مسلم دیگر افتد بعد شرب مطبوعه اقیقون باید که حسب اسطوخودوس یا حسب خرقون مسهل
 خوانند و در بعض اوقات این مجون نخاع در چند لیل یا سه یا چهار لیل یا در یکی هر واحد در دم بسطج و اسطوخودوس اقیقون و تربهر و واحد بخیله و کافور
 بسک کف گرفته بر شش شرقی چهار درم تا چهار شقال اگر احتیاج افتد که اسهال قوی کند در آن غلایقون و خربل سیاه و قنوبه یا بقدر حاجت کوفته بخیله
 و حل کنند و سه شقال مجون نخاع اضافه نمایند بعد از آنکه قبل او چند روز غذا نخورده باشد و بعد از معده مطبوعه شربت تناول کنند و گاه روجه دیگر بخورند
 یعنی نیم دانه قنوبه یا در آب گرم حل کنند و در آن هفت درم مجون نخاع و حل کرده بیاشامند و در سالک یا در دم در تمام بخورند و قبل و بعد شبها بخورند
 و ایضا در هر هفته اطراف صغیر سه درم اقیقون و درم ایاج فیقرا یک درم سرشته بخورند و این یک شربت است و غلایقون و نمک قطعی هر دو هضم درم
 باغذیه درم فانی سرشته صماسازند و واجبست بر ایشان اجتناب از رنگ سود و نمک بسیار و با در بخان و کرب و عدس و باقلا و گوشت کل شکار فاخته
 کوچکی شراب منجم شیلی و الح و حرقه و حاده و حاصف و عصفه بلکه طعام ایشان چرب شیرین و آنکه طعم او غالب نباشد و لذیذی باید و شراب تقوی بانی
 بسیار ایشان را نفع کند و خاصه چون در آن اندک گاو زبان نخیسارند و چیزی ملخ تر و در طبیب مزاج از قنوبه مزاج آب بسیار نیست باید که در هر روز
 ایدان ایشان بمالند کنند و آنچه بدان بقوت فربه کند استنقاء در آب گرم است چون طعام در انضمام شروع کند و باید که عقب خوردن غذا خواب کنند و بعد
 این تدابیر تنقیه سودا و بقصد مسلم هر که در ام از اینها که اصوب باشد بعمل آید و از درازی مرض طول نشود چه ماده سودای عسر القبول برای اجابت است
 ایضا او گوید که علاج باغذیه یا کائن از سودا احداث از صفای محرقه در بدن نیست که او لا تر طبیب بدن با تمام و بزن و باغذیه مطبوعه و تمیخ بدن با آب
 مضروب بر روغن بنفشه کنند و بر سر روغن گل نمک شکر بر شش خشخاش که روغن بادام بران چکانیده باشند یا باغذیه شیرین خشخاش کوفته در آن بختند
 بدهند و بعد سه ساعت از باغذیه شربت بنفشه و شربت خشخاش یا شربت آلو اگر اراده تمییز طبیعت باشد نوشانند و غذا باغذیه سفید و غیره که در آن
 صاحب کامل گذشت بسازند و آبهای بار و طب بر سر ریزند و مسکرم بعضی در خانه روشن و اسع باشد و چون خواب آید نظر کنند اگر در روغن ادنی حرکت
 قدری از آن بر آید بعد به بر طبیب و تمیخ اعاده نمایند باغذیه مذکور شد و اگر در خون حرکت نبود و اسهال صفرایش این مطبوعه نمایند پوست بخیله و زرد
 باقی اجزای آن مع نسخ خوب در قول صاحب کامل گذشت و یا مجون نخاع مقوی یا مقنونا و اطراف صغیر مقوی یا ایاج فیقرا دهند و ادویه قویه یا باج
 کبار نباید و در آن حرارت میفرایند و دودی بخورند که در پس اگر باین استنقاء و اسهال در یک هفته حال اصلاح گراید تدابیر مطبوعه از اغذیه و اشربه است
 با شیرین معتدل و درختنهای شیرین طبع در آن مشایش مطبوعه بعمل آید و بر بدن روغن بنفشه آب برهم زده و حمام بمالند و بعد از آن امر باغذیه
 قوی از اول مقدار قوت مطبوعه کمیت خالص نمایند و اگر از اسهال مانعی باشد بر پخته کنند و باغذیه تمییز طبیعت باشد و از آنکه نمک هندی و اقیقون و شکر دهند
 و اگر ضعف مغرط باشد و آبجین تنها بدهند و بعد تنقیه تبدیل مزاج با این دارا لاسک بار کنند که با و بسبب کشنده خشک طباشیر و مغرط خیار و مغر
 تخم بادرنک ابریشم محرق و در و آید و اسفند هر واحد و کجوبه خشک نیم تخم زعفران نیم چوبست سیب شیرین سه جو کوفته و نیمه سه چنانها مفید

در این فصل

در این فصل

باشد و گاهی سودا ساکن تر و غلیظ تر و راسب باشد بر اسیب و علی و بعضی اوقات سودا در علاج این شکل تر باشد گاهی هم از اجزای سودا با هم جمع شود و از اجزای سودا
 و غیره بود و امراض گوناگون حادث شود و این نوع مایع را گاهی که نکند و نشد از آنجا باشد و گاهی که نکند و نشد از آنجا باشد و گاهی که نکند و نشد از آنجا باشد و گاهی که نکند و نشد از آنجا باشد
 و در تجارب هم ذکر است که جوانی صاحب المیزان را از روی یک دروز و دو گاهی موی ریش خود و گاهی کلوز از رویا می کشید و در سینه او غلظت ظاهر شد و در وقت
 خلط چرخه و چرخه که با فواید او رافعه کند و اگر غلظت سیاه می بیند چندان بر آنکه رنگ آن بگرد و در یک ماه و دو سه ماه غلظت او بقیه می ماند و آن غلظت که در وقت
 خواهند داد و وقت خواب در وقت غلظت او با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند
 در این تریه خلاصی یافت و صفت طبع او غلظت او بقیه می ماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند
 هفت درم هم در مصلحت است و چنانکه در صفت و همان کنند کسی را که از موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند
 صاحب المیزان را مناسب است و نفسی آن همانست که در قول ابن عباس مسطور شد لیکن در اینجا تفاوتی در موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند
 هر واحد در موی ریش در موی ریش که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند
 با یک مصلحت است و در موی ریش که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند
 قصد هر دو صاف کنند و از اجزای خون که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند
 که از تقیه ابدان اسهال ایشان ملوان شود و هر گاه غلط سودا و بعضی و کل است و در موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند
 و بعضی و بعضی تمام در قاعده تقیه بدن محبوب مذکور سابق و موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند
 شیر بر ایشان در وقت صلاط اشیا می تواند سودا و غیر آن که در سابق مذکور شد احتراز نماید و فالوده رقیق می توان شکر سفید و روغن بادام و گوم حلالان و جوی
 و مالکیان فرغ و در شرب قیق کشیده از اجزای و لو مان حمام و ترک تعب با یکدیگر که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند
 یا با سلیق است و نوشانیدن جلاب از باد و بوی نیلوفر و صلب السوس و قشقه و گاو زبان هر یک سه درم کلقت شکری ده درم و غذا نخوراند شکریه و مفرط و بعد از تقیه
 بدن حبس غلظت او بقیه می ماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند
 شجاع و پنج یا هفت شقال ملوان کل که در موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند
 فیقر او را واحد در موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند
 که در قول ابن عباس گذشت لیکن در موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند
 بسبب احتراق سودا و بعضی حادث شود و علاج و باطل و بعضی از اسرار انواع باشد و علاجش تقیه داغ و جمع بدن است از غلط سودا و حبس غلظت او بقیه می ماند و با موی ریش می گویند که بماند
 و بعضی و بعضی تمام در قاعده تقیه بدن محبوب مذکور سابق و موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند
 و غذا نخوراند شکریه و مفرط و بعد از تقیه بدن حبس غلظت او بقیه می ماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند
 صفت مایه که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند
 با سلفیخ نیز ایشان را نه است و از اجزای جالبین و تقیه داغ صاحب این موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند
 و چون شاد آرد و سلام و احتیاج رسد و ملاقات شخصی که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند
 قوا صاحب کامل گذشت و بعد از آن شکر از مسلمان بر سر خواند و پیوسته شکر بر آن و موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند
 و در موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند
 سبب این شکر بر سر و از اجزای المسک و بعضی از ایشان را نه است و از اجزای جالبین و تقیه داغ صاحب این موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند و با موی ریش می گویند که بماند

فوق غلظت

فوق غلظت

[illegible]

بادیان خمدان صندل سفید چار توله برگ کاشی سبز دانه آرد بر سر عرق کشته عرق گاوزبان عنبری اصحاب الیغولای و خوشن خندان مضبوط
در جمیع امراض سودوی اثنی عشر است گاوزبان گل گاوزبان هر یک نیم پاد صندل سفید اسطوخودوس بادرنجبویه سیفنج گل سرخ گل نرسین هر یک دهم عرق
بید مشک یک دمل غبغر شک هر یک نیم دهم مدین حبه آرد بر سر عرق کشته عرق گاوزبان دانه عرق چوب چینی که ضعیف را قوی گرداند
و ناتوان را توان سازد و قدرت باه بی حد آرد و الیغولای مرقی را سفید بود و حکیم سبع الزمان مرقی برای نواب عموالدوله تیار کرده بود و عجب بی باک بود
که در کمال خطه تحریر و تفسیر بیرون است محمول حکیم شریف خان صاحب چوب چینی و نج آثار اکبری و اچینی سه نیم آثار پاد بالا الاچ سفید کبابینی قرض جوز بوا
بسبب حد کوفی سانج هندی و عود غرق بهمن سرخ بهمن سفید زرباد بادرنجبویه خولجان بنبل الطیب باشد گاوزبان صندل سفید و عرق عرقی نصیب
مصلحی سرخ بنفشه ولایتی از هر یک نیم سیر نوات سفید و سیر موزی نقی پنج آثار غسل صفی و پنج آثار قدسیه سی آثار پوست کیکره آثار گلاب هفت نیم
عذر شرب شمشاد مشک یک توله و سه باشد زعفران نیم پاد بر سر عرق کشته خواه یک کشته خواه دو آتش همچون مفرح که جهت الیغولای مرقی نافع است بلکه
اکله از هر یک نیم گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ بهمن کشته شرب شک بر شیم مقرر از هر یک یک دمل کوفه کوفه بنفشه بشت سبب وزن مجموع دهم همچون زردنوک
سه دهم همچون برای الیغولای مرقی از جربات محمد حسین آمله نقی بادرنجبویه چای خطائی پوست بلبله کابلی طباشیر سفید هر یک شقال زعفران جوز بوا پنج
قرقل بسبب اندک هیل عود قاری هر یک شقال پوست ترنج پوست بیرون پسته هر یک شقال قند سفید شکر سفید هر یک دوشقال گلاب شقال
آب زرد شک نچاه شقال آب پیوسته شقال آب سیب شیرین آب سیدک ش آب ناشیرین آب انار ترش آب بشیرین آب ترش هر یک شقال و شقال قنار
مفرح چون زردنوک نافع الیغولای مرقی نافع صندل و اجود مرای اکله مرای بلبله هر واحد و دمل سرخ کشته نقشر ز شک طباشیر هر یک دهم و اندک هیل پو
ترنج مصلحی عود غرق سانج هندی بنبل الطیب گاوزبان گل گاوزبان از شیم مقرر زهر مرده سوده زرب هر یک دهم موزی نقی و دانه شرب نار ولایتی
چار توله شکر سفید پاد آثار همچون سازد مفرح بار و جهت تقوی و خلل مرق بلبله مرای اکله مرای هر یک پنج دمل و عرق گاوزبان و عرق غبغر شک
هر یک پاد آثار همچون شاند تا مرشد پاد چربیز نموده انبات سفید کلیم پاد قوام آرد و صندل سفید طباشیر هر یک سه باشد مرادید ناسفته و دانه کشته نقشر
منقح خیار یک کشته شمشاد گل گاوزبان باشد ساییده مشک خالص سرخ سوده آمیز و پیشق نقده و دانه مل سازد عرق گاوزبان دانه مفرح بار و
کافوری مختصر حکیم علوی خان محرب برات از برای الیغولای مرقی و جمیع امراض سودوی که سبب آن خرق صفرا یا خون باشد و قوی جمیع اعضای
است و خندان را وضع قلبا که سبب است باشد نهایت سفید است مرادید ناسفته که برای شیمی کافور قوی صوری زعفران هر یک دانه یک دمل و دمل
سنگ شیب فاو دهم صندل سفید طباشیر پوست بلبله کابلی بلبله سیاه اکله گل گاوزبان گل سرخ اسطوخودوس یک یک شقال تخم کدو پنج شقال تخم کدو پانزده شقال
زرد شک شقال گل کشته گل کوفه هر یک شقال شرب نوک کشته نچاه شقال قند سفید بقدر حاجت گلاب قند بید شک بقدر ضرورت نبات شرب باهر قیاس که لازم آید
و با سار و دیر بر سر ترنج نایب شرب یک شقال اگر دانه گلاب عود و عرق طلا و قند هر یک شقال فلفل نایب بر سر و دانه دیگر دوزن مرادید که با هر یک چهار دانه که همین
خیر و ابدان همچو هر یک یک شقال از شیم مقرر دوشقال قند و نوشته که جوهر گلاب یا آب لیمو و آب ترنج بر روی سنگ سلق صلیب فانیه بانی آرد و کوفته
بحر بنفشه غسل سفید و شقال مفرح سیب شرب نوک که هر یک است پنج شقال قند سفید بقدر حاجت و عرق گاوزبان دانه و دمل قوام آرد و پیش از شرب نیم شقال
مشک اکله آن گل کشته بلبله باق داد و دیگر دانه با شرب و اکله صندل شرب و عرق گاوزبان دانه و دمل قوام آرد و پیش از شرب نیم شقال

و خشک شدن غشای مغز و کمال با بون و افلاک و جوشانیده بر سر زنده و این غلظت یک مرتبه صبح قبل طعام و یک مرتبه شب استعمال نمایند و بعضی با
 است بنشانند تا غلظت بر مقدم خنده او باشد و اثر آن در اندرون سر سهولت برسد و بر وزن بنفشه و یار غن نیلوفر و روغن کدوی خیزن
 بشیر و خنتران در بینی چکانند و شیر زن یا شیر نر در سر و در شند و اعضای سفلی و دست و پای او بر وزن نیلوفر و روغن بنفشه بمانند و ساقها و رانهای او
 بر بندند تا ماده سفلی منجذب گردد و اگر در اجسام باشد شربت خشک شدن که با پوست آن ساخته باشند بآب ناشین یا با القرح یا با آب جوی یا با آب غنیزه و شربت
 طبع باشد و جنمای ایندیش مثل حقه حمل از با بون و بنفشه خشک جو غنیزه و پستان و خلی و خار نسک و روغن کجند تا زنده و فایده شکر سرخ و رنگ نان ببل از زنده و فایده
 شدید باشد و بخار و صفای و ماش و کاه و مسلوب و ملطبی در روغن بادام سازند و اگر حرارت نباشد چونه مرغ و فیل و کوه و دیباچه و زنده و پیچیده ای تا که کوچک
 و شراب مخمر آب بسیار دهند و هرگاه در روغن چربی ترطیب حال شود و صبح با تنقیه بدن باشد طبع معمول از بلبله و غیره و نوحه اسهال خفوا و صفراوی محو گردد
 استغفر غنیزه چربی و الماتی میسوزند که علاج این علاج سرام حار و نیک است و دل نگاه کنند اگر استغالی از بلبله باشد و فایده تا نیک خوانی کم شود و هر چه
 ممکن باشد ترطیب کنند و در اندک مدت تنقیه رسد و نمایند و آنجا که خلط دمی یا صفراوی باشد بعد از قصد تنقیه طبع بماند و آنجا که سوداوی باشد طبع
 افشردن کنند و صفات طبعی بلیار پوست بلیار زنده و پانزده درم پوست بلیار کابلی ده درم استغفران هفتاد درم چارم درم صفراوی و فواید و نوحه درم سنی که درم
 تربیه میگویند چهار درم آبی سلی درم دمی بست درم فلس خیار شربت میست درم تخمین خیار درم بدستور طبعی و نوحه درم صاف کنند و اگر حاجت باشد نیم دانگ
 سقویا و آن حل کنند و در هر روز بنشیند و دستور العمل است و اطباء الاثقال هر شخص مکی و زنی آن آن تصرف کرده میدهند و باشد که بنفشه و عناب نیلوفر و زنده و فایده
 معده مصطکی و پیسوزان و فایده و ترطیب بدین ترتیب کنند که هر صبح یک کباب چارم درم است و در شربت خشک شدن سه درم روغن بادام نیم درم صفراوی و نوحه
 آب نیلوفر و آب بنفشه و آب که در یک نیم فنجان خشک شدن سفید درم کوفته و بعضی آب یک فنجان بنفشه و کافور و یاسمین پس تخم زنده و این آبها سه روز درم و دست
 بمانند و افشردن آن صاف کنند و مکی شکر انداخته بطریق جلاب بقوام آند و بعد شربت این شربت حمام و آبریزن و شستن و روغن بنفشه کنند و بعد حمام آسایش نموده و سکنج
 سبک سیر و انهم حید الکیموس چنانکه معلوم شده بدین درگاه از کاشکاب ملالت نماید شربت زنده و آب ناشین دهند و اگر طبع قبض باشد شربت کاه و درم تا
 تلبیه و ترطیب نیک و نگاه کنند اگر در روغن فایده دمی باشد برگ زیر زبان یا برگ پستانی یا برگ بینی بکشایند و اگر فصله سوداوی باشد در هر چند شربت درم و شربت
 دهند و صفات حبشیا را برنج و فواید اینهمون هر یک درم سطوح و دوس حجازی و منسویا و لاجور و منسویا هر یک یک درم خرچ سیاه چارم دانگ بلیار کابلی و درم
 کثیر که درم بدستور حبس سازند و اگر فصله صفراوی سوخته بود حبشیا بدین صفت سازند و اینجاست بلیار دانی و فواید اینهمون هر واحد یک و سقویا نیم فنجان و
 شربت انتقال حبس با قدر حاجت باید و او افراط نشاید که در ناخشی نشود و لیکن چندان دهند که منفعت معلوم کنند و قطعات چند تا که توانند بکار برند چنانکه اگر در
 پنج باطل آند و میشاید و بعد از تنقیه صفات لظون بنفشه غلیظ و کل غلیظ شامسفرم شک جگر بیدگل سرخ برگ کوبان نیم یک شست بگ سور درم و شربت
 هر یک شستی هر یک ششانند و در حمام پیش او بخار دهند و آب آن نیم گرم بر سر زنند و کاه بچند روز و آب او بر سر زنند و شیر و خنتران بر سر زنند و مسکه بر سر طلا کنند و اگر
 خواب نیاید پوست خشک شدن با بون جوشانیده بر سر زنند و در غذا کاه و تخم آن غیر و اندکی در اجینی دلال اندازند و قبض طبع را و از زنده تا جاد بر سر معده کنند و از آنها
 و ساقها پوست بر بندند و پای باند پای در آب گرم دهند و بشویند و اگر در آن آب با بون نیز بهتر باشد و تخم کدو را در بنفشه پودره روغن آن بچند درمینی بمانند و چکانند
 و زنان قعود و کف پای بمانند و اگر روغن کدو یا شیر زن یا پیسیدی پیسیدی بر سر زنند و در بینی چکانند و صواب باشد از دمی و بلبل و در زنده و شراب قوی سفید مرغ و
 بود و طبع فزاید و خواب ردد اگر کسی را بچند یا خارش یا مضرتی رساند بزند و علاج کنند و اگر چیزی مثل نفوس سازند و بیمار را در آن نهد که حلق میاورند و صواب باشد

درم سنی

درم سنی

در بعضی و ویه نافع اقسام جنون

قرصی گفته که نیم درم انیون با اشجو جنون آورید و در یک لیوان آب حل و آنست که اول از قدر کم شروع کنید و بتدریج مقدار را بزرگتر سازید و گویند که میسر می آید و خوشه
 بر وزن کل آهسته در بینی چکانند جنون را از ازل میکند حکیم علی گوید که سوط بنده هندی بوزن جبهه با روغن بادام نافع جنون است و گویند که در شکم کفایت

شحم غفل هر یک چهار درم طلا و شافری سیاه هر واحد درم درم بر بست درم یکم عسل شسته استعمال کنند و غرغره بکنند و چون کتب طحال جویب شود
حار محسوس شود و موقوف کنند و بعد تقیه اقدم بر تریز و ترطیب بطول است غیره فایده لیکن قصد ترطیب بیشتر از قصد تریز باشد که اگر در تریز شد از ترطیب فایده نفع و الا با
پیش آن با بونند و عمل کنند و گاهی در تریز آن احتیاج به نوشیدن دریا تو را آب انار باشد و در تریز ترطیب کند یا شربت آلو تالین یا دیدیا با لاشعیر و در غمنا دین بسیار است
و چون بطول است سطوات عطیه ادرمان استعمال کرد و حمله نمایند و تریز آن بدینچه خواب و دراز طول است ادرمان سببته حاجت روهن کا بوز از اشیر و در تریز طحال شکر است
نوشانند و شل بکنند و انچه دران تلطیف و تحفیف تقطیع باشد نباید نوشانند و هرگاه که تبض طبع دریافت شود و مکنند تا بخارات مودی از فضل موسوی سر قیود
و باید که در آب ایشان پنج باوین شتی و تخم آن نوشانند و پنج کریمه یا آن فاشر است نافع بود و شربت ازان هر روز شقی و اگر نوشند و طعام ایشان را غل کنند
و پیش بعضی شخصی نشیند که ازان چکانند و بر سر دوا بزرگ اند و مدام رانها و ساقهای آن بر بندند تا بخار باطل جذب کنند و بر حال غذیه ایشان طبعی باید که با جود
طوبت آن از آنچه محدث شده بود شل نشاند و مانند آن نشانید که این ایشان بسیار ضررست و سایر علل ازان بدانچه حذر ازان واجب است مثل علاج باطنی
و چون انحطاط شود و نوشیدن شراب کثیر المزاج پاک نیست که آن مرطوب نمود ایشان است باقی همانست که در قول جویانی گذشت طبعی گوید که انچه در ابتدا علی
ماند و از الکلب بدان معالجه کنند بر بعضی است از اطعمه که به لزوم ترطیب بدو از غذای مرطوب مثل نوشیدن اشیر و شربت خشناش و یا قوی اسهال و این شربت
و تخم نوشانند که نازک طلا و آب نیل و در کمال شریخ و آب غشقه و شفاش سفید را کوفته درین آب سه شانه روز تر کنند و بعضی طببا با صندرم خمشا کیم و درین
تالین درم درم بزرگ کینج سفید غیر کوفته و خل میکنند و بعد افشرد و آب آن کوفته بشکر سفید شربت بقوام جلاب بنیز درین بهتر و الطاف زیاده را قواست بعد ازان چون
مض کون یا بد قصد قیال کنند و اصل طبیعت با این طبعی نمایند بلکه از دپانز درم او خوار عذاب هر واحد سی عدد در مندی از ریف و تخم پاک که به سبب کیم
پانزده درم برک غشک یکدسته کشود و تخم کاسی هر واحد یک کف نمقشه بنچدرم هر واحد بر سر طبع بنیز دران دوا را کافستین نیم درم کافستین شوی حل کرده
نیم گرم نوشانند و این قتیست که قوت او احتمال نماید و من مزاج او طاعت کند بعد ازان در طریق دوا از دم مال اشیر شربت مذکوره نمایند و در غذیه و درات معمول
باشند و استفاد و کا بهو سلوک و قطع و کاسنی سلوک چند و اگر مرض انحطاط پذیرد چونه مرغ و طبع جویان بخشش خلط بران بفرماید و با پیچیده به طبع و بچقش
و ماش مقشر و ده قطا ز سینه چو و گالیان در دوا و دند و زنده بیضه منسول و روغن بادام آب شیرین بهرند و طریق غسل آن انیسس آب شیرین در پاشیل که ده بالایش
انک روغن بادام اندازند و بچشانند تا آب خالی گردد و سپس چینه دوان بشکنند و حرکت بسیار دهند و چون بیضه خشک شود بکیرند و سفیدی از زردی جدا نمایند و بعد بزرگ
انک روغن بادام چکانند و با قطع سلوک اندک کشید و طبع بنچدرم او خوار عذاب هر واحد سی عدد در مندی از ریف و تخم پاک که به سبب کیم
و چون مرض منع گردد و در حوط بکار بر نداب حی العالم آب شیشه مایشا آب ک غشک تلک شایده صاف کرده روغن بنفشه و روغن نیل و روغن منقش و
بیضه و شیره و درین هر واحد را واجب زن متساوی و مختلف محاسبه عرض قوت و دریه گرفته جمع نموده عمل اند و بطول ازان آب سازند و بکیرند و بیضه خشک و بنفشه
و سببستان گل شریخ هر واحد یک کف جو کوفته بسوس گندم هر واحد دو کف برک غشک تلک سبب بزرگ کاسپونل کید سبب بزرگ برک خانی یکدسته همه ادرانابه
آب شیرین بچشانند تا مگر در و بعد نیم گرم بر بلوغ و چون از بلندی یکیش بریزند و بعد بچقش آن پیشین سر و سکون ابله مکنند و اگر نازدستان باشد
از تعرض احوال کردند و اگر فصل تابستان بود و موضع هوای سرد نشاند نیل و تان و دشا هسفرم ترکلاب پاشیده پیش ادرانند و از شیدان کافور و خوردن سرکه
و روغن و حصول اثر بر تریز که سرکه بزرگ باشد که مورت پس اند و بدان که برای تقطیع اخلاط صفه اوی دو طریق است یعنی اگر موقوف و فاسد نگردد و حدرت بنیزد
سواي اگر کثرت یا بدجوهضات مثل شریکهای خوره و ریاس ترشی ترنج و کنگرید یا دهه بلائی که تحمل بکنند و بی نباشند و مانند آن نمایند و بعد از حرق اخلاط
صفه اوی و احتیاد و فساد آنها با لاشعیر و جلاب شربت خشناش کا بهو سلوک و کاسنی قطع نمایند آن کنند پس من هر دو حال با فرقی اینها تا نال نمایند و یک
پای این بعضی سابقین در مریضان متخیر سواي نخندین بروغن بنفشه و روغن گل حکیم پاک نیست این بسیار در مریض نوشانند این حمیره امیر میگوید که بکیرند و
که آن را اندک جو در برک کاسنی و خشناش طبع ادران فیضات حریفه و تلخی خوارنده باشد تا آنکه شیر آن صلاحیت یا دوا ازان شیره نشاسته و روغن بادام و

کابوس کنید لایان جانورم خانق و خانوق و مضاعف طهر گویند

و در یونانی افیالطس نامند و آن مرضی است که آدمی در خواب خصوصا که بر پشت خوابیده باشد چنان پندارید چیزی از آن بگسرتد انسان یا بشکلی دیگر بر سینه او دست
داورای فشار و نفس و تنگ شود و آواز نتواند داد و نتواند جنبید و چون این حالت قضا شود یا آنکه حرکت نماید نموده بیدار گردد و گاه خیال نماید که گویا گلوی او خفه
میکند و گاهی خیال کند که شخصی وی را در محاصرت میکند و گاهی بعد از آن تبی و ناخوشی عارض گردد و سبب و در اکثر تصاعد بخارات غلیظ است و در حالت
سکون حرکت داده آن خون غلیظ یا بلغم یا سودا باشد و در این قیام مدام تبی و سردی متعده و بصر عیا سکت یا نا بینا یا فاج بود و گاهی از سیدن سردی شدید بر سر رفته و نزدیک
وقت خواب نیز حادث شود و این مرض بی ضعف یا عارض نمیکند و گاهی همکاری و صاحب سودا و غلظت اندک از غلظت بسیار خود دارد و اگر با خلط تمام گردد که عارض
شخصی اسباب این مرض هر کدام از اخلاط ثلثه که ماده بخار باشد علامات مخصوصه آن هویدایند و این تأخیر تکمیل هر خلط در خواب هنگام عروض مرض
نیز هر دو غلبه تکمیل خلط کوای در شب اتفاق افتد و غلبه خون شل سرخی چهره و چشم و غیره دریافت شود و تخلیل چیزی سرخ نبوداده دوی باشد و اگر علامات بلغم مانند کثرت
آب هین مینی و سستی بدن و کندی حواس و غیره درک گردد و حس چیزی سفید بوداده بلغمی باشد و اگر نشان سودا مثل کثرت فکر و قلت خواب و غم و چشم
و غیره معلوم شود و در اکثر چیزی سیاه در وقت عروض مرض بوداده سودای باشد و اگر که تمام خلط یافته نشود حال سیدن برودت بر سر هنگام خواب بسیار

علاج کلی

در جمیع انواع کابوس تقویت دماغ و تمطیع تن و تطهیر معده و از در انداختن اخلاص و تلافی و شستن آب میان طعام اجتناب و واجب شمارند گویند که کثرت را کفایت و خورند
مضر کابوس است و دلکشی در جمیع اقسام مادی سودمند است و تقویت طبع و شناخت در مایه سیاه و در رفتن کردن حوالی و نیک لاهوری و بعد از لیلیه لیلیه اصل المسوس
هر یک نیم درم و چینی هر یک یک سرب و بصورت و در نرم زنجبیل چهار درم کفنه کلین درم اوویه کوفته بخت بر وزن کاوچرب کرده به چند غسل سرشته سه درم درام خورد
درین مرض نافع است و گویند که غذا بگوشته قیج و جرب است و بعد از تقیه خوردن استخوان مرغ سیلانی سوخته سه ماشه بانبات نیک گفته درین مرض خوب گفته اند و که از طعم خورند
و اگر غلبه در روغن بان یا روغن یاسمین که اخته و زباد و شک صندل سفید عطر صحرایی لبان نیم مثقال آغشته غالیه ساخته به بوی در تقوی دماغ و نافع کابوس است و همچون بوی گل
علو بخوان در کابوس بخی و سوداوی سودمند است و هر چه در علاج امر اضطراری و نافع بخاری گفته شد حسب ادویه و نافع بخاری

علاج کا بوٹومی

[illegible]

علاج کا بو سنائی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علاج صرع و ماغی مری

فصل دوازدهم در بیان طایفه تریه و تقطیل غذا نمایند اگر استازا زیاده بینند فصد قیال هر دو دست یکبار یکی از یک دست مسطح ضایع حال بکاشانند
و مضطرب خون مثل عنایت شاهزاده و کشنده و غیره استعمال نمایند و به خوا که بخوش بنوشند یا عنایت بنیاده شاهزاده چهارشنبه در شک کینم تو را و بخار است آن
عمل بخشنه چهارشنبه پستان است در این جنبه شعلاب چهارشنبه خیسایند و شربت نیلوفر و توله و حل کرده بپزند و اگر حرارت زیاده بود شیر و تخم کاهو بپزند و غلات
و توله و تمر بپزند و توله شربت بخشنه و توله تخم کاهو بپزند و غلات و توله شربت بخشنه و توله تخم کاهو بپزند و غلات و توله شربت بخشنه و توله تخم کاهو بپزند و غلات
فادانیا حوض کاهو در گلاب ساییده و شیشی انداخته بپزند و در فن کاهو در گلاب ساییده و شیشی انداخته بپزند و در فن کاهو در گلاب ساییده و شیشی انداخته بپزند و در فن
اگر طایفه سودا بالیم محسوس شود و تنقیر آن نمایند بنیچه و دیوخیای لطیفی بود و ای گفته شد اگر بنویز استلای خون دریافت شود باز فصد و حجامت یکبار بر روی پستان
از تقویت آن و دفع غائله نباشد و از حلویات و لبنیات و اشایای حاره پرهیز نمود غذا ساقیه و ربانیه و زرشکیه و حصیریه و نانزدان و در صورت ضعف گوشت در آن
و درج قریب و غیره و آهوه و زعفران و ادویه و حل سازند با نرک کشنده تازه و الا خشک در نان کرم کشنده خشک مثل کشنده سبزه

علاج صرع دائمی صفراوی

[illegible]

[illegible]

نشد و اگر نمیکنند با داخل بر رخی سوسن یا زیت چوب کرده محل از بند و خصوصاً چون در فم معده او امتلا معلوم شود و غمجه بران افتد و نماید از فم دفع نماید
باید و در وقتی فایده دیگرست که تنوع و خلقت قوی مزاج سر صاحب سکنجبین با رو با طب گرم کند و تسبیل ریاح ایشان بخیزی که خروج او باشد باید که از آن
نخست باید و گاهی بیدارت بداشتن که در ریه در وین که در ریه که کور شد که در فم شود تا دندان او باید که فاسد نشوند چون اندک قوی کنند باید که رخی بپزند
طبیخ بآب سداب هر روز در دم بخورند و اصول بنوشانند و بنزد ریخ افزایند تا آنکه هر روز پنج درم از آن نوشیده شود و اگر ممکن بود بعد تنقیه بعد
بند و از ترنایق و مشرق و یوس و از شلیقا و الفردیا و سحرینیا و مانند آن و جو کنند و از غلات چند بیدستر مثقال با لوسل و سکنجبین حسی یا سکنجبین
بعد ریخا باید و عرض آب مال الحسل ساده یا با فانیه کسب حاجت نوشانند و چون غمت یا بنده غم و محطس بکار بند و محام بشرط یا غیر شرط
حسب داده بر تها رفقه نهند و در گواره بخنایند و بعد سه هفته محام بند و آن روز و غمهای گرم باشد و از آن غار ناهه برای ایشان بعد تنقیه که
طبیخ حاشا و پودینه و زرفا و مانند آنست در سر که مخلوط بحسل و ایضا آب چند که در آن قرق را و مویز و حاشا و سماق جو شاییده بند و قوی از آن
آنست که گینه فلفل و فلفل و زنجبیل و مویز و دونه از سی دگل سرخ و سماق و کوفه سیف و سرشته از آن شیافات سازند بعد بطریق مضبوط غرغره و دفع
زود با مصطک استعمال نمایند و قریب آنست چون بهر طریق بعمل آرند فلفل و دانه فلفل و پودینه و دانه مضبوط پودینه و مویز و فلفل
و مویز و خوش و خرد است مفرد و مرکب بدان مثل گل سرخ و سماق ایمن و ماکرزیست و درج از شایه یا نافه مدین بابت و تا نایز و نیست و ماکرزیست و غمهای
مقوی روح که در اعصاب و برای جوهر اعصاب محلل فضیل که در آن سیمی نشاند مثل روح سوسن برای ایشان نافه و بعد آن روغن مویز و خوش و مویز و خوش
و شبت و در روغن از غر و خصوصاً بر سر درین عصاره با ماسک واجب و خصوصاً که در غمهای کوه از زود فاف و صغره و پودینه و حاشا و مانند آن قوت اخذ کرده
و تخدیه صاب سکنجبین لطیف تر از تخدیه صابان هر صحت و صواب تر آنست که در روز بر نان تمام اقصار نمایند و نان یا بنج خشک ایشان را نیکوست
و شرب بر طعام مضرب ترین اشیا بر ایشانست و چون اراده افشاش قوت کنند اگر تکی غذا بر یا خفت تخفیف اقدام نمایند و اعضای مستخرجه را حرکت دهند
تا که نیست و بعد تناول غذا بصحت خواب کنند بلکه تا نزل غذا و انضمام آن صبر کنند و ایضا بیداری بسیار نشاید که آن نافع را مانده میکند و از اخذ
انجو غیر منصفه محل میسازد بسبب منع آن مضرم غذا را و قوی جوهر با حدس و محته برای ایشان نیک است و اند و مویز و بادام و انجو از انقلابی نافه برای ایشان
و شرب نو ایشان را موافق نیست بهر که در آن فضول است و کمنه نیز برای آنکه آن سرخ الشو و بلوغ و قلب است بلکه موافق ترین شراب بر ایشان
میان هر دوست و چون سکوت را تباید درام او توقف کنند تا آنکه بکشاید که گاهی محران میباشد و تا به قدا و دو ساعت آنرا بگذرانند و اگر چنین نباشد
بلکه تب سبب ورم و عفونت بود آن محکم است و بداند که در سکنجبین و فانیه کسب سکنجبین و پودینه مستفزه استقری و باطله آن نمیکند هیچ
گوید که اگر چیزی از علامات و اگر بر غلبه خون ظاهر نباشد باید که مریض را بنجری از نافه و دانه و دانه نشستن به قدا و دو ساعت بر مرض تحریک نمایند و چون اگر
نجا و زکند و مریض کلام نکند باید که در کشان و دهن او سعی نمایند و آب مطبوخ زیره و انیسون با دایان که در آن گلغندالیده صاف کرده باشند بنمک
بحلی بجانند و حسل سابقین باز و محکم به بندند و کف بای او مالند و روغن گل و سرکه بر سر بزنند و هفته حاده مثل این هفته استعمال نمایند با دانه اکلیم و اکلیم
بر ریخا سفت شبت جده خار خشک فلفل و یون غلیظ و دقیق بر واحد یکشت عاقر ققاز و الحما جزوی سفید خم فلفل هر واحد سه درم و طینیا سکنجبین
هر واحد چهار درم و خم سداب بنج درم تخم کرفش خواه هر واحد درم نیم را در ریخا طبل آب جو شاند تا که طبل بماند پس نیم طبل از آن صاف کرده جاوشیر و سکنجبین
و مقل از قدری آب حل کرده هر واحد سه درم پودینه از سی یکدرم روغن بنی روغن زردین یا روغن قسط هر واحد یکدانه یا بنجینه حنه کنند که تا خست
سقوط لقه و فانیه کسب بکار بند و اگر حاضر نباشد آب سیرافشده بانگ روغن بنجری سحوط کنند و آنکندش و چند بیدستر و خرقه در دهن بماند و حسل آرد
و اگر سکنجبین حسی باب گرم و قدری روغن بنجری یا زکس یا سوسن و نمک لیش آب ترافشده و حلق ابقیع و فیه و کچا خند و در حلق او بر روغن بنجری
یا با ریخ فیه آلوده کرد اصل کند تا قی آید و بعد قی شربت حسل دهند و دیگر از قی اندک نریاق از بنج درم یا بنج شغل محجب حاجت یا اندک سکنجبین

علاج سکنجبین

طعام غلیظ یا بسیار خورده است بعد کنند تا درین آب بکشاید و بر سرخ چرب کرده یا با برنج فیهرا آلوده بخلق فرو بریزند پس گرمی نشود و سوس و تحریک آنرا فاده کند و در
 داغ گرم کرد و اگر برین داغ سوس چرب کنند ناف بر باشد بعد هفت گز درون و پشت او بر روغن گرم مالند و بای او را بر روغن فریون روغن قسطه و روغن
 و مانند آن مالند بعد از آن تخمین ساس او بتوسط چیزی لطیف منقح کنند و اگر تریاق کبیر و مشرد و یوس باشد یک شربت آن در با الحسل حل کرده در جلی تا در روغن
 و اگر حاضر نباشد همچون صحنه و الفرو یا شلینا جائز باشد و اگر بکشتقال از سبکین یا حلیت یا چند بید تر در با الحسل حل کرده بخلق تا در روغن سوافی باشد
 و اگر سسل نادی ممکن باشد ناف را از روغن فریون نیست صفت آن سبکین شاق با و شیرین مثل صندل و بید تر هر یک دو درم فریون یک درم شحم خنظل و دیگر درم سوس
 بکشتقال بعد تنقیه در آب گوگرد نشاند و در حمام خشک ناف به شصت صفت حقه حقه خنظل قنطاریون باریک یا نخله شبت حلیه سداب انجدراب هر واحد شست
 سبکینج دو درم بورد اسنی هفت درم روغن بادام تلخ یک اوقیه الکبیرج دو درم بورد و دو درم ادویه در یک انار آب بنزد با مقدار نیم انار با زائد صاف کرد
 و ما ستاران آن گرفته حقه کتک گز و دوبرون آید با ناهاده آن نمایند تا طوبت بسیار فرو رود صفت روغن فریون که بر صغری شبت گردون مالند
 بگیند آب سداب کوفته افشرد یک انار و روغن سوس ده استار اسنیج به شش نرم جو شاند تا آب برود و روغن همانند پس قسطه عاقر قرحا و چند بید
 هر یک سدرم جاد شیر و بارز و فریون هر یک مثقال ساییده در روغن گرم آمیزند و حل کنند و اگر روغن بلسان حاضر باشد سه درم با وی می آمیزند و الا از آب
 اگر چه ضعیف است بدل آن کنند گرم کرده بکار بند صفت روغن قسطه بگز با سبیل و از خراسان و سبیل هر یک ده درم قسطه سی درم و در کنیم تا با آب بنزد
 تا آب سرخ شود پس صاف نموده روغن نیست با و انار ناهاده باز بنزد تا آب بسوزد و در آن سدرم چند بید تر و مثقال فریون حل کرده بکار بند صفت
 روغن اسفیل بگز خنظل تر جارا و قیو در روغن نیست یک انار بنزد تا سوزد و اگر عاقر قرحا چند بید تر خردل قسطه فریون مشک داخل کنند قوی تر باشد
 و خنظل کبیر سر قحار شبت و گردون بنزد اجزای آن همانست که در قول شش گذشت لیکن سداب و بابونیز داخل است و در شیر تخمین داغ بصل آبی گرم
 تا آنکه موی سر سوزد بنزد ساق مسطوره و طلای سر خردل و جند که در قول شش گذشت گرم کرد و نیز داغ اگر کم کند و اگر اجزای کم کرد که در قول شش گذشت
 و صوبه گز گرم کرده بر سر نند یک شب و سوطه زیر که کلنگ باب سداب یا آب زنجبیل یا چند بید تر سوده با الحسل حل کرده سوزد دارد و باز دو چند بید تر
 بویانند صفت جی که معروف بجم بسیار ستان بگز چند بید تر نیم درم شحم خنظل و انگی خیم فریون یک درم ایارچ فیهرا یک درم این جمله یک شربت است
 تخمین که با گوید حکایت را در سکه و فالج و قوی سخت سودمند فایده هیچ چیز برابر نیست بدن را گرم کند و بپارد و اخلاط را بکشد با ما و دوشگاه مقدار یک قاعه در روغن
 با الحسل حل کرده بپزند و اصل علاج این مرض آنست که این تریاق کو بهی دانند تا غصت حقه حقه تنقیه کنند استعمال سوطه و روغن فلول و روغن اول روغن ضعیف سداب
 نماید مثل روغن سداب و روغن سوس که در آن سوس حل کرده باشند اگر از این تنقیه نمایند قوی تر از آن بکار بند و در روغن موم بکار بند تا موضع مدت بسیار مالند و هرگاه بهوش آید
 روغن بنزد با روغن فلول مسطوره و الش روغن کنند و از جمعی مکرر در هر هفته یک شربت بپزند یا حقه کنند و غذا بخورند یا سداب یا سوس یا کبیر تر یا سوس یا سداب و روغن
 و صغیر حقه و اگر با انار بنزد ساق مسطوره و طلای سر خردل و جند که در قول شش گذشت گرم کرد و نیز داغ اگر کم کند و اگر اجزای کم کرد که در قول شش گذشت
 جی که با گوید حکایت را در سکه و فالج و قوی سخت سودمند فایده هیچ چیز برابر نیست بدن را گرم کند و بپارد و اخلاط را بکشد با ما و دوشگاه مقدار یک قاعه در روغن
 با الحسل حل کرده بپزند و اصل علاج این مرض آنست که این تریاق کو بهی دانند تا غصت حقه حقه تنقیه کنند استعمال سوطه و روغن فلول و روغن اول روغن ضعیف سداب
 نماید مثل روغن سداب و روغن سوس که در آن سوس حل کرده باشند اگر از این تنقیه نمایند قوی تر از آن بکار بند و در روغن موم بکار بند تا موضع مدت بسیار مالند و هرگاه بهوش آید
 روغن بنزد با روغن فلول مسطوره و الش روغن کنند و از جمعی مکرر در هر هفته یک شربت بپزند یا حقه کنند و غذا بخورند یا سداب یا سوس یا کبیر تر یا سوس یا سداب و روغن
 و صغیر حقه و اگر با انار بنزد ساق مسطوره و طلای سر خردل و جند که در قول شش گذشت گرم کرد و نیز داغ اگر کم کند و اگر اجزای کم کرد که در قول شش گذشت

نیم درم روغن سداب

نیم درم روغن سداب

[illegible]

علاج سکنه و موی سوداوی

[illegible]

علاج سكتة مغزلی و سقطنی

و از هر دو سقراط گفته اند که او شد بکار برزد و ایضا اول خند سرود و گفتند و چنانهای مناسب بکار برزد و در سخنهای واضح و قریح و لطیف
بیشتر گویند و سقراط از آن طرف ترازو دگر نوزاد چنانی یاد داد و چون بگویند دست و پا و بر سر و در پیش میوخی اثر عجیب دارد و از دیگران نیز سقراط
بسیار گفته اند و سقراط از آن طرف ترازو دگر نوزاد چنانی یاد داد و چون بگویند دست و پا و بر سر و در پیش میوخی اثر عجیب دارد و از دیگران نیز سقراط

تخم قرطم یک نیم توله سنای کی یک نیم توله افزوده جوشانیده صاف نموده فلوس خیار شنبدرشش توله گلخانه چهار توله روغن گاو شش باشد داخل کرده مسهل مینماید
مسسل سوم حبایارچ داده روز دوم از مسسل برای نفعی ماده و تقویت دماغ گل گاوزبان سناده برینیاوشان چهار ماشه کاسکی شش باشد اسطوخودوس
چهار ماشه جوشانیده گلخانه کل کرده اول بلیله مرطوب خورانیده بنوشانند ایضا در خلل خفیف دماغ که حوض حرکت بعد غسل قدری ناقص گردد و در روز سوم بنوشی
معلوم شود مگر الحسل اگر گل گاوزبان چهار توله در سه آماراب جوشانیده مسسل با و انار داخل کرده باز جوشانیده بدیند و گل گاوزبان گل گاوزبان هر یک پنج ماشه
پرسیاوشان هفت ماشه نبات یک توله در عرق بادیان با و انار جوش داده بطور قوه بخوراند و غذا محصل و نان بعد دو سه روز که تخفیف شود و قوی باشد
گلخانه عوض نبات کنند باز که گل بنفشه گل سرخ هر یک هفت ماشه گل گاوزبان گل گاوزبان هر یک پنج ماشه عوض پنج کرفس و پنج از غر و اسطوخودوس
در منصف بلغم افزوده و بهند و بعد نفعی اسطوخودوس پنج ماشه سنای کی یک توله ترید سفید سه ماشه مغز فلوس هفت توله روغن زردیخ ماشه اضافی کرد
مسسل دیند و دستور روز دوم ترید و بعد مسسل چند روز منصف داده حبایارچ خورانیده بعد تنقیه معجون فلاسفه دیند ایضا بصورت مرض خفیف بعد
در منصف بلغم گل گاوزبان پنج ماشه عوض اصل السوس و بادیان انجیر افزوده روز پنجم داده روز ششم هم اجزای مذکوره سنای کی و مغز فلوس گلخانه روغن زردیخ
اضافه کرده مسسل دیند و بعد تنقیه کامل عود غرق عود صلیب مصطکی سورنجان هر یک نیم ماشه در گلخانه ایخته همراه عرق بادیان بخوراند و عود صلیب سورنجان
بتدریج اضافه کنند و بر روغن آب برگ ریحان مالش نمایند ایضا اگر در فاج اگر می آید و به منصف سه سال و سوزش لعل و در دگر عارض شود و آید و به منصف الحمره
از منصف موقوف نموده گل بنفشه گل گاوزبان تخم خربزه تخم خیارین افزاینده و از تخم خطی و عرق کوه و عرق گل گاوزبان غرغره کنند و عذاب دیند و از وی منصف از خفیف
تخم خیارین گل بنفشه گل گاوزبان هر یک شش ماشه عذاب چهار دانه مویر منقی نه دانه و عرق کوه شش توله عرق گل گاوزبان پنج توله شربت بزوری معتدل و توله
نیگرم بدیند و اگر سه سال زیاده بود در شرباب کی کبوتر نخود کالی چهار توله داخل کنند و روز شانزدهم اسطوخودوس گل گاوزبان تخم خطی پنج کاسنی اصل السوس
هر یک شش ماشه بادیان نه ماشه سپستان ده دانه سنای کی توله ترید شش ماشه با درنجوبه چهار ماشه تخم خربزه نه ماشه عود صلیب چهار ماشه تخم خیارین
و مویر منقی و شربت بزوری داخل کرده شب خیسانیده صبح جوشانیده مغز فلوس هفت توله تخمین چهار توله گلخانه سه توله عرق بادیان پنج توله روغن زردیخ
داخل کرده غار بقون سه ماشه خورده نوشند و بهر خود آب کبوتر و شام آب لال رنگ و برنج روز دیگر اصل السوس یک کاس حباب تخم خیارین در منصف صلیب
افزوده دیند و بجای الحسل عرق بادیان اگر سه سال کم شود روز بعد هم در اخرب حبایارچ توله روغن بادام دوشه جرب کرده همراه عرق بادیان کوه
بخورند و صبح بسطایج چهار ماشه مغز قرطم شش ماشه تخم کشوت چهار ماشه عوض تخم خطی سپستان و سنا و ترید و درنجوبه و برسیاوشان شش و مسسل ایضا
کرده بدیند روز دیگر دستور منصف گل بنفشه گل گاوزبان گل گاوزبان هر یک شش ماشه مویر منقی نه دانه اصل السوس چهار ماشه عود صلیب چهار ماشه
تخم خربزه نه ماشه و عرق کوه و دانه قلع عرق ایوان نه توله شب تر نموده صبح صاف نموده شربت بزوری داخل کرده دیند و روز هشتم در منصف خطی شش ماشه
عذاب چهار دانه برسیاوشان شش ماشه با درنجوبه برسیاوشان هر یک چهار ماشه سپستان یا زده دانه عوض عود صلیب اضافی کرده گلخانه بجای شربت بزوری
داخل کرده دیند و تا چهار روز به منصف داده روز بیست و چهارم حبایارچ کبوتر خورده صبح گل بنفشه اسطوخودوس اصل السوس با درنجوبه یک ماشه شش ماشه
سنای کی توله گل گاوزبان پوست پنج کاسنی عود صلیب مغز خشکانه هر یک شش ماشه بسطایج فستق چهار ماشه مویر منقی نه دانه تخم خربزه برسیاوشان هر یک
شب عرق کوه عرق بادیان هر یک دوازده توله تر نموده صبح جوشانیده صاف نموده مغز فلوس تخمین روغن بادام داخل کرده بدیند روز دیگر گل بنفشه
گل گاوزبان تخم خربزه هر یک شش ماشه مویر منقی نه دانه اصل السوس چهار ماشه شب عرق گل گاوزبان عرق کوه تر نموده صبح مالیده صاف نموده شربت بزوری
معتدل انداخته نیگرم بخشد ایضا در فاج رطوبی که مزاج اصلی دارد بعد الحسل منصف از بادیان پنج بادیان حبس الثعلب مویر منقی اسطوخودوس و تخم
برسیاوشان جوشانیده گلخانه آفتابی مالیده صاف کرده تودری سفید پاشیده دیند بعد از نفعی ماده بر روز مسسل پنج کاسنی انجیر و سنای کی افزوده و تخم
صاف نموده فلوس خیار شنبدرشش توله گلخانه شش توله گل گاوزبان روغن گاو شش باشد داخل کرده داده شد بعد مسسل تا دوز و بهت قوی فلوس

در چندی سحر کوفی طالع استرخا و فاج کل سرخ قاقا میل قره کاشم کند مصطکی هر یک سه شقال جو زربودا فضل فاضل سیاه عود صلیب سبیل
عود هندی فضل هر یک دو شقال عفران غنبر شش شقال ترک هر یک یک شقال همادویه کوفته نیمه عود عسل مصفی سه شقال اندک لکله
بقه ام از پس او به برشد شرقی یک شقال بادودم و گاهی چندید ستروجد و از عطانی هر یک یک شقال و فاضل میان حب ایا راج بنه معمول خود
و صبح امراض بلغمی جهت تقویه دل غواعضای رئیس از فضول اخلاط بلغمی ایا راج فقیر تر به سفید جود هر یک یکدم حب الفیل غالیقون انیسون هر یک نیم
شحم قطل نمک هندی هر یک یک نیم داگ همه را کوفته نیمه باب بادیان برشد و حب سازند جل یک شربت است و طریقی استقال آن در مقدمه کتاب
مسطوخ و در شحم معمول حکیم ذکا نامه خان دندان حب الفیل یکدم است و قتل ازرق و کثیر از هر یک چهار شرخ عوض انیسون مرقوم نوع دیگر از انکه حکیم
علوی خان برای فالج و لقوه و صرع و استرخا و ایخولیا و در معده و نفع است و مخرج اخلاط ثلاثه و غلیظ از دماغ و معده و مصلح قروح و ثبور سودا و قیل البدق
اختیسون پوست بلبله زرد پوست بلبله کابل بلبله سیاه سناکلی عود صلیب انیسون هر یک یکدم نیم فیل یکدم و دوداگ غالیقون سفید بصلج کل سرخ
اسطوخودوس هر یک دو درم تربو صوف و نیم درم ایا راج فقیر سدوم کوفته نیمه بروغن بادام حرب ساخته جاسازند و بوق نقره چیده و در شقال
باب گرم وقت شب یک پاس باقی ماند بخورند و اء المسک حار جهت فالج و لقوه و صرع و شقال باد و صنف و صنف النفس و صنف امراض بارده را
نافع است به نفع معمول حکیم بقا خان مشک خالص ساخته چندید شکر یکدم بهین سبیل الطیب قاقا قرقفل سافج هندی هر یک دو درم مرادید ساخته کبر
بسد ابریشم قرقفل زرد باد هر یک دو شقال نبات یا عسل سه چندید تور مقترقا ساخته بکار برزند و روغن بید بخیر کسرسل بلغم و نفی اعصاب از طوطا
دور امراض بار دواخی و قوچ و غیره شراب و طلا مستعمل میشود منقرض بید بخیر برآورده بریان نمایند و کوفته در آب بجوشانند و کف میگیرند و طریقی تا تمام کف
گرفته شود و آب زرد باد پس از آن که گذاراجوشانند که تمام روغن صاف برآید و روغن بید بخیر هر کب لقوه و فالج رافع دارد و سده بکبر و سینه کشاید
و قوچ را دفع کند ناخواه صحت بود دیگر کوی تخم کرفس انیسون مصطکی اسارغان هر یک بست درم پنج کرفس سیخ بادیان پنج سوسن آسانجونی راسنک هر یک
دو درم شیطج هندی قتل هر یک پنج درم سکنج باوشیر زرد باد و روغن هر یک سه درم نیم فیل در چینی خیزد و آب کبابه و از فاضل جو زربو ابسا سه شونیر قسط که با هر یک
چهار درم حله نیم کوب ساخته و آب نمیشانند و از هم شود صاف نمایند و صند و پنجاه درم روغن بید بخیر آمیزند و بجوشانند تا آب برود و روغن باند شرقی دو درم
تا سه درم با اصل و مالش از این روغن نیز نمایند و روغن قسط به نفع معمول نافع پروت اعصاب و مقوی آن و سفید امراض بلغمی بار دواخی قسطه
ایران نیم فیل شش سبیل الطیب سافج هندی قرقفل حار و حار و صند و پنجاه درم قرقفل چهار درم شب رسه طل آب تر سازند و صند و پنجاه درم چون یک رطل آید
صاف نموده و نیم رطل روغن زیت یا روغن کجید جوش بپزند تا روغن بماند بعد چندید شرفیون جو زربو مصطکی هر واحد یک درم سائیده و نیمه بکار برند
روغن سبیل بلبله حکیم علوی خان برای فالج و غیره بید بخیر صند و پنجاه درم قرقفل چهار درم قرقفل بکار و جوی تراشیده و یک من روغن کجید بپزند که هر اشود از دست بلبله
صاف نموده و قرقفل را چندید شرفیون قسط منقرون هر یک یک شقال شک نیم شقال سوده اضاف نموده بکار برند و روغن چند از اختراع معروف
چندید شرفیون سفید قرقفل شش شقال فرفیون حلیت هر یک دو نیم درم عود صلیب سه درم نیم کوفته و یک رطل بیدادی روغن سداب داخل کرده
در شش که در آفتاب دارند تا یک هفته بپزند و در مرتبه بریم زنند و در هفتم بپالایند و بیشتر عود بعضی ادویه مذکوره داخل کرده تا یک هفته در آفتاب
در هفتم بپالایند و در هفتم صاف نموده بعضی ادویه مذکوره سحر نموده داخل کرده تا دو هفته در آفتاب دارند پس بکار برند و روغن قاقا و هندی کب

از ترکیب مجموع الیه که در فاج و مفصل و غیره معمول قرض فعل و صلیب سلخه سورنجان تلخ راسن محمود بلسان هر یک پنج درم سنبل الطیب فاج پستی
 پنج سوسن قرفه قسط تلخ هر یک ده درم نیم کوفته درده طلال آب شیرین یک شبانه روز خیسایند روغن زیت دو قطر داخل کرده بچوشانند که آب فته روغن
 باندالیده صاف نموده نیم قانده شازده درم موسیانی چهار درم دران گذاشته مگر می سه درم چند بیدستر درم سوده آمیخته بکار برند روغن کلان
 معمول برای فاج و لخته و غیره امراض بارده قسط چربیه فسنین کنش پنج باویان شیطریج هر واحد سه ماشه عاقر قرحا فلفل سنبل الطیب پنج سوسن
 قرفه اشنه لاسن سیخه مرق قرض صغیر ناخواه کچ کرش تخم کرفس انیسون اسارون یکبک پنج جاشیر زرباد زنجبیل دارچینی کبابد بسا سحر فلفل کندر هر یک
 دو ماشه مغز بادام تلخ شش ماشه شونیزه مغز تخم بید انجیر مقل هر یک چهار ماشه مصطکی دو نیم ماشه همه دوید را نیم کوفته و چهار آنرا آب یک شبانه روز بکنند
 بعد بچوشانند هر گاه آب سوم حصه باند صاف نموده روغن گل روغن با بونه روغن سوسن روغن بید انجیر هر کدام نیم پاوا آمیخته باز بچوشانند که آب تمام
 جذب شود روغن باند پس مشک دو ماشه منبر اشهد چار ماشه جوز بو ارو ماشه فرنیون چند بیدستر هر یک سه ماشه بسیار باریک سائیده حل نموده بکارند
 روغن موم مجرب برای فاج و خدر و در اعصاب و تحلیل مواد و هر قسم باد موم یک آنار نمک شور سه آنار هر دو دردیگ اندازند و بطریق گلاب
 بکشد مثل حرق برمی آید آن را نکاهد از در بدن عریان شده بماند و می باید که بعد از مالیدن دو گهری بپارچه بر بدن نیندازند تا باد بر بدن رسد بعد از
 پاره پوشند نوع دیگر قوی تر از اول موم سفید نیم آنار نمک سانهر پاوا آنار نوشاد شور قلی هر یک یک چنانک شکلات یک توله قرض جوز بو گلاب
 اقیون هر یک نه ماشه باهم کوفته بموم نمک مخلوط کرده در ظرف انداخته نیمه وصل کرده بطریق گلاب عرق کشند و شیشه بدارند و قدسی گرفته مالش نمایند
 و بالا نیند که نه بنده برای امراض بارده و رخی مجرب است یا در قرحا امین کشند و عمل از در روغن جوا اصل معمول جهت فاج و وجع مفصل و وجع امراض
 بارده و باغی حواصل یک عدد سنبل الطیب بسا سه سورنجان بوزیدان خولجان زرباد جوز بو از راوند طویل پنج فی زیره عود صلیب دارچینی هر یک ده ماشه
 قسط بحر قرض هر یک سه ماشه زعفران نیم ماشه خفاش زنده ده عدد در روغن زیتون دردیگ مسی قلی نادر کرده گلاب نیم من و آب دوسن بریزان
 ریزند و بر آتش گذارند که روغن بالا آید بگریزد استعمال نمایند روغن مجرب جهت خدر و عشه و فاج و هتر و مفصل بارده و عرق النساء از حکیم میرزا سلیمان
 قصب الزریه قسط تلخ هر یک سه شقال از خر سورنجان کبابه چینی نار دین اسارون هر یک دو شقال زرباد دار شیشا عاقر قرحا مغاث بغه ادی
 بوزیدان هر یک یک شقال مجموع را نیم کوفته با سه پیاله آب بچوشانند آن مقدار که یک پیاله آب بماند پس خوب مالیده صاف نموده روغن گل روغن سوسن
 و روغن با بونه روغن زنبق هر یک ده شقال داخل کرده بچوشانند چنانکه آب برود و روغن بماند پس جد و از خطائی چند بیدستر فرنیون هر یک سه شقال
 جوز بو از شنبیل هر یک دو شقال مقل از رزق یک شقال کوفته و بهر ریخته در باون سنگین کنند و روغن اندک اندک بران بچکانند و بستره بالند تا تمام روغن
 بآن مخلوط گردد و بعد از آن موسیانی سعدنی قدری دران حل کنند و شیشه نگاهد از در روغن برای اختلاج و جز آن از حکیم الملک خان سورنجان زنجبیل
 جوز بو نافله ویه مال گشائی خردل فرنیون هر یک یک توله روغن کچد شصت توله اجزا را مثل غبار بسایند و بعد از آن در کهرل انداخته حمله ای نمایند تا دیده
 اندک اندک روغن انداخته بعد از آن خوب مخلوط نموده در آفتاب باد جای گرم بر پشت اعصاب تا یک پهر خوب مالند و سفوف اشترج از اختراع
 حکیم علوی خان که خوردن آن بعد از تقیه یا بارجات برای فاج و هتر خافید پوست زرد تنج بادریج وین قحاح از خراگه منقی پوست بلبله کالی هر یک
 پنج شقال اسارون بهن سوسن بهمن سفید دارچینی سلخه قرمانا هر یک سه شقال جد و از خطائی مشک ترکی غیر شرب چند بیدستر هر یک نیم شقال و روغن طلا

کما فی یوس هر یک چهار دانگ جوزبو از روزه طول بسطع رازیانه بادیان خطائی زنجبیل تخم سداب که با سدر و س عود خام سنبل الطیب قسط مخ فاوانیا
تخم سیالیخوس اسطوخودوس هر یک یک شقال صغیر قاری و دو شقال خار که چرمی پانزده شقال کوفته بخته هر روز یک شقال صبح با ده شقال عرق
بادرنجبویه بخورند شربت ابریشیم نافع برای فالج و لقوه و صرع ابریشیم نیم انار در آب آهین تاب سه شبانه روز خیسانیده بخوشانند و صاف نموده
اسطوخودوس پاوانا گل گاوزبان چهار توله گاوزبان نیم پا و علحه خیسانیده جوش کرده صاف نموده هر دو آب را جمع کنند و با غسل و نبات هر دو یک نیم
بقوام آرد پس عود هندی محصلی وانه نسل و اسپینی عود صلیب سانج هندی بسطع خولجان و ج ترکی سنبل الطیب قنفل هر یک یک توله سیاه جوزبو از عود
هر یک شش شانه غیر شرب نه ماشه سائیده و داخل نمایند شربت محصل در جمیع امراض بار و عصبی دماغی بعد تنقیه و صحت جهت تعیل مزاج و تقویت
مستعمل است و خصوص فالج و در عشه ابغایت نیکوست عمل صفی یک رطل شش رطل آب باران بنزد و کف آن را بر داری پس قنفل خولجان بصطکی ها چینی
عود وانه قاطین سیاه جوزبو اسانج هر یک دو درم مفضل سیاه یکدم کوفته و صرو بسته انداخته جوش دهند و صرو را آفتابا مالیده باشند و بعد قوام
فرو آورده صرو مالیده دور کرده گاهار اندو اگر بعد و مشک قدری خوشبو نمایند بهتر است طلا برای فالج و لقوه از حکیم اجل خان سورنجان بوزیدانی طبع
خولجان زرباد جوزبو اوج ترکی عود هندی عود صلیب عاقر قرحا هر را بگلایا سوده بر فقرات پشت و محل فالج طلا نمایند و در لقوه بر سر و فقا گردن کنند
طبیخ مضبغه عوجا برای فالج و استرخا و حذر و تشنج استوائی نهایت نافع است مرزخوش بابونه حلبه جل شبت برگ غار سداب زنجبیل هر یک یکدم مجموع
قدیم همدین آب بخوشانند چون نصف رسد مضبغه عوجا زنده در آن اندازند و بخوشانند تا ممل شود پس آب آزاد را فقا کلان یاد و حوض کوچک را بجا بگیند
و بپزند و سه من و غن زیتون داخل کرده مرین را در آن بنشانند و مرقه اندازی چنین کنند عرق مقبول خوشبو و جهت فالج و لقوه و جمیع امراض دارد و گاه
بی نظیر دار چینی چهار سیاه جوزبو ابسیاسه هر یک دو سیوفل نیم سیه برگ مقبول سفید خوشبو با فصد و ر ق گل سیوطی گل بغاری گل شکی گویند چهار سیه عود هندی
نیم سیه صغیران چهار توله هر نیم کوفته هفت مراح عرق قنفل که بگلایا کشیده باشند بر روی آن بنشیند و شاربوز بگذازند پس آنرا عرق کنند و عطران را گرفته
علحه بگذازند و عرق آنرا شیشه ها کرده جدا بگذازند و صبح پنج شقال و شام پنج شقال بنوشند و اگر سکر خواهند بجای عرق قنفل عرق قندی یا عرق خرما کنند
عرق تنباکو از اختراع متاخرین است برای فالج و لقوه و استرخا و استقوا و قوای ریجی و تحلیل ریا ح سده و قنقچ سدد و هضم طعام و آوردن اشتها و دفع سنگ
بلغمی و اوجاع مفاصل بلغمی نافع است تنباکو زرد و خشک چهار من تبریز و اگر تنباکو تر باشد چهار یک من تبریز را نخل و صغیر هر یک پنج شقال و اسپینی قنفل
انها الطیب حاشا هر یک دو شقال همه را در چهار من تبریز آب یک شباروز خیسانند پس عرق بکشند و هر صبح و شام پنج شقال بنوشند عرق مقبول
حکیم اکل خان که در فالج و غیره امراض بار و دماغی مستعمل برگ مقبول بخته سه پاوانا و خولجان زنجبیل هر یک پاوانا صغیر و اسپینی جوزبو ابسیاسه قنفل هر یک
نیم پا و عرق و اسپینی ووشید عرق بادرنجبویه شیشه گلاب چهار شیشه بدستور معمول عرق کشند شربتی از چهار توله هفت توله عرق کتیکی اجل خان که همان نفع دارد
گل کتیکی دو عدد جوزبو ابسیاسه و ج ترکی بادیان خطائی هر یک نه توله گلاب پنج شیشه عرق بادیان چهار شیشه بدستور معمول عرق کشند شربتی از چهار توله تا هفت توله
عرق مقبول فکا الدخان که دفع صف و دماغ است گل سیوطی گل زنجبیل هر یک چهار اوقیه جوزبو ابسیاسه عود هندی قنفل گل سنج هر یک دو اوقیه برگ مقبول
بخته سه پا و نبات سه انار بدستور عرق کشند خوراک از هفت توله تا نه توله با شربت مقبول چهار توله تخم شربتی هفت ماشه عرق چوب چینی علوی فانی که در فالج
و امراض بار و دماغی معمول چوب چینی سه صد شقال در پنج عطر خولجان و درین شقال سنبل الطیب قاطین همچنین جوزبو ابسیاسه هر یک پانزده شقال

ا بر ششم نام باور بخوبیه هر یک است شقال دار چینی قرنفل برگ قرنجشک هر یک دو درم انیسون هفت مثقال عنبر شنب شکب هر یک یک درم مغرور پنج درم آب نیلکه
و گلاب کشته هر یک پنج آنار بدستور حق کشن غوراک زده توله تابست و پنج توله عطوس که تنقیه دماغ کند و لقوه و فالج و صرع را سودمند است کندنش هفت درم
غفل سفید و سیاه چند برتر هر یک یک درم سداب شکب دو درم صبر سقوی یک نیم درم خردل دو درم شونیز یک درم کوفته بنیسه اندکی از ان درینی و مند غرغره
ستعل در فالج و لقوه و قفل زبان که از طوبات باشد از ریاض اجل خان خردل زرباد و دار غفل نیم خیل شونیز سافج مونیج عود هندی هر یک سه ماش و ج ترکی
عاقور قاصع گل بابونه اسطوخودوس عود صلیب هر واحد شش باشد قرنفل رعد و ج کوب نموده چهار پاس خیسانیده در یک نیم میر آب جوشاننده هر یک نیم یک یکانه
صاف نموده عمل سفید و توله نوشاد بوره ازنی نمک هندی در ان حل کرده غرغره نمایند غرغره و دیگر که بخت فالج و لقوه و استرخای زبان و تنقیه صبر و ج است
نوشاد پنج درم غفل سفید غفل سیاه نمک سیاه هر یک شش درم نیم خیل خردل عاقور قاصع مونیج بوره ازنی هر یک چهار درم زعفران شکب هشت درم صغره درم
ج سوسن هفت درم شونیز پنج درم مزخوش دو درم دار غفل هفت درم همه را کوفته بنیسه دو درم از ان یک درم ایاج فیقر او سکنجین عملی و آب گرم آمیخته غرغره نماید
که عجیب الاثر است گافند عملی که در امراض بلغمی مستعمل میشود برگ گل سرخ یک آنارشند خالص سه آنار هر دو را در ظرفی کرده کف مال نمایند که خوب آغوشه شود
و در عمل بر زرد آفتاب گذارند همچنین است طریق ساختن گافند شکری لعوق نافع فالج و لقوه و در امراض ماعنی و بار و نیم خیل زرباد و غفل سفید و غفل سیاه و غفل
خونجان و شیشقان قرنفل و ج عاقور قاصع بر سائیده با عمل دو چند او به بر شند و عمل از نهاده و الاصول و البرور از مختصرات حاله علی خان ص ۱۱
افضلج ماده فالج و لقوه و استرخای بلغمی و اشتال آن تا چهار درم بر سافا و انیا هر یک یک مثقال با دیان انیسون تخم کشوت تخم کرفس قرمانا پوست کج کبریت پنج درم
پوست کج کرفس پنج از خربک و شقال در یک نیم طل آب جوشاننده تا نیم طل آید صاف کنند و عمل صغری یک و قیله صاف ساخته نیم گرم بیاشاند و گاهی درین
بعد گذشتن یک هفته کما فیطوس و کما ذریوس و حاشا و اسطوخودوس و اسقوفوند ریون و قنطاریون و قیق هر یک یک مثقال اضافه میکنند و بعضی عمل گافند
شکری یا عملی شربت اصول یا شربت اسطوخودوس یا سکنجین زبوری یا حدیجس حاجت یکی از اینها بوزن ده درم داخل می نمایند و اگر از اشتغال این اجزاء مگر می
در مزاج یا صفر او رعد متولد شود و بعضی این اجزاء اصل السوس پوست کج کاسنی انستین و جی پر سیاوشان هر یک دو مثقال اضافه کنند و بگافند آفتابی
یا سکنجین زبوری معتدل یا بار نمایند همچون سیر معمول فیقر و لقوه و فالج و صرع و عرشه و گونید که بواسیر و هتق و برص را نافع بود و معده را قوت دهد و اشتها
آور و بطن دفع کند و قوت بدان و باه بفراید و رنگ را نیکو و سرخ گرداند و حرارت غریزی را برافروزد و در پیران را بغایت مفید است سیزد پوست پاک کرده
نیم آنار و یک آنارشید و گونید تا مهر شود و با سه وزن عمل هندی درم و دهن گاو بر سر آن ریزند و بایکدی مروج نموده از آتش فرو گیرند و در این دو بهر کوفته
بنیسه آن بر شند و قرنفل با سه جملوا غفل که معطلی قافله صفا و کبار پوست بلبله کابلی دار چینی نیم خیل هر یک ده درم و درم و درم غفران هر یک پنج درم
خوراک هفت باشد تا یک توله نوح و دیگر تلین حکیم علوی خان برای فالج و غیره در امراض بلغمی و سوداوی معمول و تریاق سموم است و در رشتان تا چهل روز
گل گاوزبان باور بخوبیه هر یک است پنج مثقال بلبله سیاه پوست بلبله کابلی جنب الغلب هر یک و از زده شقال نیم هر یک را شب بده و از زده طل آب باران بکشد
صبح جوشانند که کثمت با ناله صاف نموده سیزد پوست پاک کرده یک طلعان مطبوخ داخل کرده جوشش هفت که خوب مبر شود پس در طل شیراده گاو در ان انداخته
جوشانند که غلظت گاو را بچصاف نموده روغن گاو یک طلع داخل کرده خوب بریان کنند و روغن جذب گردد و در لجه که خورزند تا سوخته گردد پس چند جملوا و درم
بسته نیم خیل غفل سیاه سفید و سیاه و در غفل و قرنفل و خونجان و همچنین شقال و گل بابونه و مزخوش هر یک پنج مثقال غفران عنبر شنب شکب هر یک یک مثقال سودا

کسی را که استرخا بهر سبب چیزی بهتر از حرکت دائم و تعب نیست و در طب قدیم است اگر خواسته که زرافالچ بهم نرسد خواب کنی مگر
 بر خلو شکم خضربن عسل و کافور و گلاب می نویسد که در ابتدا منضجات مثل بار العسل و شربت اسطوخودوس
 یا سکنجبین عسل یا گلکند عسل در معنی منضج یا مطبوع اصول استعمال کنند بعد منضجات قوی تر از آن مثل شربت اصول که هر که در آن میل
 و سیخ و دانه آن باشد و یا طبخ اسطوخودوس تخم کرفس انیسون و دیان اصل السوسن یا در خجور گل گاو زبان پسیاوشان یا سکنجبین عسل یا گلکند
 بدینند و بعد منضج تام و عند منتهای مرض سسمل و حب یا راج یا اراج یا اراج لو غاذا یا تنقیه کنند و باز منضجات و منقحات و مسخحات اعاده نموده یا فراغ بر دارند و یا اراج
 یا اراج و اسطوخودوس استعمال نمایند و تا روز بهم سسمل یا اراج اگر طبع قبض بود و خنده نمایند و بعد تنقیه بر سر تخم بدن منقح اصحاب از غلط بار دارند و یا سسمل
 کنند با ب گرم بدینند و قدری تریاق یا طبخ مسکه و انیسون خوراند و هرگاه سه هفته بگذرد و ادویه قوی چون حب متین یا این چنان حال کشند هم غلط سقوطی
 نمک لاهوری نقل کثیر الریسوس بر دانه راج درم یا راج فقیر غار لقیون یک یک درم فریون شش درم اسطوخودوس و سسمل شغال ساییده بروغن بادام یا سسمل
 خیار شنبه برشته بهما سازند و واجب نیست که مجموع این ادویه استعمال کنند مگر مزاج قوی تر و واجبست تطهیر غذا و درایام اول و براب بخورد عسل یا بار العسل
 اقتضای نماید و اگر بالغ هم صفرا یا خون باشد و لا الشیخیر عسل بدینند و بعد بفت روزیا اکثر از آن آب بچرخ بشتب و دار چینی و فلفل و صقر و خردل یا کف آن
 مفرد و مجموع بحسب حاجت و اقتضای مرض وقت یا تخم غزال کف خردل بدینند و یا گوشت خرگوش داغ او که خاصیت نافعت با باز بر نه کرده و بری و
 عصا فیخیزه و کبوتر چوبه قابل طران و راج و قیوم یا باز بر مسطور بخوراند و گوشت بز که در آن تخمیف و قلت تطهیرست برای ایشان ستوده است لیکن بنسبت
 لوم موافق مفلوجین ناقص الحار است پس می باید که با توایل گرم بخورند و مزدره رشته شیرین بشکریا عسل بروغن بادام یا سسمل و حرارت مزاج پاک ندارد
 و مسکه و زنجبیل و کندر و فلفل اکثر بخورند بعد تعمد استعمال تریاق فاروق یا مفرد یا طوس بر روز نیم درم نمایند و از نوک لیسنه و نار جیل و جز و انجیر و عسل
 که مسخعی عصب و مقوی آنست و موثر بخورند و از بقول هر چه شور و تیز باشد بدینند و شور بای چرب بلای ایشان خوب نیست و احتمال جوع و عطش نافعت
 و ترک عشا واجب بگزید برگ خار و مزخوش و حرمل و بالونه و خطمی و کلکین الملک و برگ ترنج و سداب طبخه صحرانی و شیخ و قیصوم و برگ فنجکشت مساجد چندی
 نصف یکجور و در آب بسیار بپوشانند تا نصف بماند نیم وزن آن روغن نیون اضافه کرده در آن کرکین ایشانند و بر سر او بسیار بریزند و گاهی در آن اسطوخودوس
 و باد خجور نیم خام و مانند آن را در محلات می افزایند و یا کفتار و یا خرگوش یا بز کوبی و یا روباه در آب یا زیت یا سر و دینند و در آن دانه یا مغز مخوف اندازند و در
 مهر شود در آن نشینند و یا در زیت کنند که در آن چند بیدستر و قدری فرغیون باشد گرم کرده بنشانند و همچنین بر سر بسیار بریزند و این باید که بعد تنقیه بدن و داغ
 فضلات استعمال نمایند و بگزید موم و روغن قسط بار و روغن غار یا روغن سیدانجیر و اندک فریون و گرم کرده با لند و بقول این بیطار را بشویم تخم فاسق را بسیار تا
 و در علاج او مثل این چیزی نیست و کندش و مسکه و عنبر و چند بیدستر و فریون و کندر برای لفتیج سد داغ و تحلیل فضول موجب تقیه علت اکثر بویته و در آب
 درت مثل اصل السوسن و عسل می کنند تا تنقیه سعده گردد و از آن انجور و طبع صغیر کنند و مغز حب الصنوبر که شیرین صفت و تقویت آن کیفیت و خاصیت هر دو نماید
 قریب بصحت شوند بطرف جنس و علیل توجه نمایند و تحویل حصا مستخرج یا صحت قوی کشیر سرخ در افتاب گرم کنند و آب شور و کبریتی دریا جهات بخورند و از فاقان در
 آب گرم و ترنج رلان نفع میکند جراحی و ایلاقی میگویند که طریق صواب علاج این علت آنست که در ابتدا علاج قوی مشغول نشوند تا مدت چهار روز به علت روز و هر گاه
 سخت قوی باشد با چهار روز و از حلا که قوی که در ابتدا اصل حایت او دارد و خفه حاده است و دیگر اثر بر مظهر منضم چون مال الاصول که سخت قوی باشد مثل زرد
 خشک یا سکنجبین عسل و اندکی مشروط لیسوس یا دیان سسمل سبک باید چون یا راج فقیر فاندکی تخم غلظن قدری غار لقیون غذا چوب طبعیت باید مثل اندکی کتان یا سسمل
 خنده و سسمل یا عسل اگر قوت ضعیف بود شکک یا آن کرده یا راج یا تیهو یا مرغ سبک انعام بهر بریان کرده سخت اندک بخورد و بعد شش ماهی و صبر بگزید و شکک یا راج
 سودمندست و چنانکه آب العسل خورند و بدانند که صاحب این مرض آب بهتر از شراب است بهر آنکه شراب را با عصاره فریون داد و اینها شراب سعده او ترش گردد و در کثرت
 با سر که مغز ترین چیز است با عصاره شکک فصل سال و عمر مزاج و قوت مساعدت کند ابتدا علاج بفضیله باید که در زیر که خون مرکب با عصاره است در حال آنکه در کثرت

بانی

نویسنده

حاصل شود و طبیعتی باشد اول بکثرت تر یاق یا مغز و بطور سیاحت یا سحر بینا یا انقباض در شراب کشته یا بالعسل حل کرده بدهند و بعد شش فصد کنند و آنکه کلاه
مساحت کند تقیه محبوب سبب باید کرد و قی کردن صواب باشد و بعد استغفار تبدیل نالیج بر یاق و مشرقه بطور سیاحت یا سحر بینا یا انقباض در شراب کشته یا بالعسل حل کرده بدهند و بعد شش فصد کنند و آنکه کلاه
را با باریخ فیکر الکشفال وقت خواب بدهند و بیک شغال هر روز سیفرا بدهند تا به پنج شغال بعد و بعد زکرا از جود پس حکایت کرده که عمو کند در علاج نالیج بر یک در هر هفته
استغفار و عقیقه قایمان نماید تا ماکه تر کند و هر روز جارش بلایا یا باریخ هر سه تا مزاج او بگرداند و در غن قسط بر ای حی احصا بکند و هم او گوید که منفعت این عقیقه است
و بستر اثر میکند حلیت شحم خطل چند بیدستر قنطور یون قیق هر یک نیم درم قنطاریکله دوید بدان سرشته شود و جب گردد و این یک شربت و این سفوف
به صبح بدهند و از اول غلظ هر واحد نیم درم هر دو را کوفته بخت یک شربت صبح بدهند که این سفوف را خاصیتی است درین علت و یا چند بیدستر قنطور یون قیق هر یک نیم درم
هر یک نیم درم قنطاریکله دوید بدان سرشته شود و جب گردد و این یک شربت و این سفوف به صبح بدهند که این سفوف را خاصیتی است درین علت و یا چند بیدستر قنطور یون قیق هر یک نیم درم
بکار بر نوبه باید دانست که بعد از عقیقه ناری بر سر عضله نادان و روغنهای گرم بکشد و در گریه شکم را گرم و در آب کبریت و آب سیاه شستنی و در عقیقه
و گرسنه بودن و آواز بلند کردن قرآن و آواز بلند خواندن غرغره خوردن می کردن تحت نافع بود و باقی ماه را تحلیل کند و حرارت برافزود و چون مدت دراز در آب سیاه
باید و او ترنج نقاشیت و سر کعضلات بر غن قسط و قی در اول علت و آخر آن تحت سودمند است و اما الاصول بر غن سیاه و نالیج با دام تلخ در آخر قنطاریکله
و مغز سرخ گوش بر یک کی ده صاحب نالیج و عقیقه نالیج و مغز جلفوزه بعسل یا عقیقه سود دارد و این در ناخت رخسار است که نیم موم در دست درم فنیون
موم در غن کینه فنیون سوده آینه در و باون حل کنند و این صابا عصاب گرم کند عاقر قرحا مزجش موم نیم هر یک را قنطاریکله دوید بدان سرشته شود و جب گردد و این یک شربت و این سفوف
فنیون یک قی چند بیدستر جبارا و قیقه نیم نرم ساییده بر غن جبار صما کند و اگر غن سوسن موزد و میوه سالیله و باز با هم بکشد و از چند بیدستر قنطاریکله دوید بدان سرشته شود و جب گردد و این یک شربت و این سفوف
صما و کفته صما گرم کند و حسن زار و اگر حسن حال بود و حرکت باطل شده با جوار السرم و اصل موم در دست که در شراب کشته یا بالعسل حل کرده بدهند و بعد شش فصد کنند و آنکه کلاه
روغن سبزند و آب در عضو مغز کینه سود دارد و بدانند که هیچ آب گرم عضو مغز نشاید بخت مگر آب در آب سیاه شستنی و در آب سیاه شستنی و در آب سیاه شستنی و در آب سیاه شستنی
نشتن زیاده کند و اعصاب نرم کند و اکثر آب سرد عضو مغز را قوی تر کند و از لایق باید از برای آنکه ماده رقیق باشد چون آب سرد بد و سرد متقبض گردد و کوچک شود
این ماسک گوشت بسیار دیدیم که مغز را سال اول افتاد و نالیج زایل شد و بسیار خوردن به سبب خوردن و اما اعصاب را مسرت و المعده مرطوب شود با جرب و شیرین را دارد
و قیقه شکم گوشت سرخ بر غن جوینا بر غن نیت بریان کرده تا بل چون در اجنبی وزیره و مانند آن آمیخته موافق باشد و موز و غیر خشک بسته و فغانه و مغز و غیره
و جلفوزه و عسل سود دارد و اگر مغز و قنطاریکله و عقیقه نیم رطل مغز جبار صما نیم رطل کوبند و با هم عمل بستر کنند و غلظ را بخیل در اجنبی و از غلظ هر یک نیم درم
آینه در و نالیج اطعام چهار ساعت مقدار پانزده درم بخورند و بالایش بالعسل بنوشند سخت موافق بود شیخ الکریس میفرماید که در علت نالیج حقیقه کان از استغفار
واجبست تدبیر مشرک که آن استغفار فاده است بدینچه در استغفار موافق مستطوره شد یعنی بلا زیادت و نقصان و نافع ترین اشیا که بدان استغفار صاحبان کلام
کنند فنیون جبار است و جیش طریح و جیش نینق و باریخ هر سه تا مزاج او بگرداند و در غن قسط بر ای حی احصا بکند و هم او گوید که منفعت این عقیقه است
و گاهی تر یاق از یک لنگ شمع میکنند و آنکه اندک افزوده بیکدرم میسازند و باز بیک لنگ کشته یا بالعسل حل کرده بدهند و بعد شش فصد کنند و آنکه کلاه
مقدار قنطاریکله در شربت عسل حل کرده میدهند که آن نالیج سودمند است و واجبست که عقیقه قوی حقه کنند و شیخا قوی قوی ماللوا و با سفل نمایند و فغانه آنکه با قیقه
سالن و در فغانه حار را زانوای صفا و انحر که مکرر ذکر یافت نافعست و خصوصاً چون نالیج بدان حد رسد که حسن باطل شود و نالیج سوسن انداخته و حیدر سبب تحلیل گردد
می نماید و ایضا بعد استغفار و تقیه نامزد داشتن حجام که سرانگشت باشد غیر شرط بر عضلات تا بر تخمین آنها نفع می نماید و گاهی با حجام بشویند و آنکه اندک در عضله
باشد و باید که شش بسیار داخل کنند اگر حجام ناری باشد و بزرگ کنند اگر غیر ناری باشد و بزرگ قلع نمایند و متفرق بر موضع کثیر کشند که اگر استر بسیار متفرق باشد و اگر
استر اندک کشند که اگر اندک اندک در بدن است و در عضله حار و متفرق کشند و شیخا قوی حقه کنند و شیخا قوی حقه کنند و شیخا قوی حقه کنند و شیخا قوی حقه کنند
تخمیر و فغانه تبدیل نموده با صفا و شیخا قوی حقه کنند و شیخا قوی حقه کنند و شیخا قوی حقه کنند و شیخا قوی حقه کنند و شیخا قوی حقه کنند و شیخا قوی حقه کنند

علاج نالیج

علاج نالیج

ساقط شده بود چون بهوش نیامد قریب گلاب داند و گلاب چند روز فالج منعوست لیکن بر آطفای بخارات و تفریح قلب بصورت یاس از نزدیکی داند و از آن
تخفیف شده و در دم شیره مغز که در شیرین شش شده و اصل السوس سها شده و دانه جو شاییده بر سرفه و نفخ و تب استعمال کنند و از آن روز و از آن بعد
عرق غلبه شلب بر سرفه و نفخ و تب استعمال کنند و از آن روز و از آن بعد عرق غلبه شلب بر سرفه و نفخ و تب استعمال کنند و از آن روز و از آن بعد
داخل کرده و روز دوم درین منصف اسطوخودوس که مخصوص امراض باره و اعصاب افزونند و از آن منصف اسطوخودوس که مخصوص امراض باره و اعصاب افزونند و از آن
گل سرخ بر یک چهارم شلب گل بنفشه شلب بر یک شش بر سیادان گل و زبان بر یک شش بر سیادان گل و زبان بر یک شش بر سیادان گل و زبان بر یک شش بر سیادان گل و زبان
زنجبیل یک شش بر سیادان گل و زبان بر یک شش بر سیادان گل و زبان بر یک شش بر سیادان گل و زبان بر یک شش بر سیادان گل و زبان بر یک شش بر سیادان گل و زبان
غیر و خنک شدن در بری تب اعانت ادویه مسهل و اصلاح داخل کردند و از دوم روز مسهل برای ماده باقی منصف موزین منقی دهانه از دانه خشک سها بر سیادان گل و زبان
بهرق شایسته جو شاییده گلکند و تولد داند و بعد منصف دفع ضعف مسهل دم تجویز فرمودند و اگر چنانچه قلیل مواد نفس کم شد یا حیث بقایا ماده که بعضی امراض از سسته و سسل در سر
باقی بود اسطوخودوس گل و زبان قی غلبه شلب قی با دایه شاییده نبات خاشکی اندازد و در منصف داده و در مسهل دوم هر سه بلیجات افزوده مسهل اندازد و از منصف با دایه بر سیادان
خطمی اسطوخودوس غلبه شلب عرق گل و زبان و غلبه شلب جو شاییده شربت بزوری بر سها و در آن راه و تحلیل آن داخل کرده و داند و از مسهل سوم دستور فرمود
برای در دگلو و لغات غرغره با دایه اسطوخودوس گل و زبان خطمی کوکنار برگ خنک دانه و کوچه جو شاییده فرمودند و ایضا در فالج مع تب عرق شلب فصل سیف که از
خوردن جو طبعه هندیا نشو بر آب کوبه و تراغما و تب داشت اسطوخودوس گل بنیو فریخته گل بنفشه غلبه شلب گل و زبان بر سیادان گل و زبان جو شاییده گلکند و از آن
داخل کرده و تودری سفید پاشیده داند و غذا شور بای مرغ و چون داغ مشوش شده بود از ترشاشه که دانه و لعاب پیستان در روغن گل قیو طی ساخته که
گذاشته و فرمودند که اگر داغ ورم شد لا علاج خواهد شد اقول کار بر شیخ الرئیس میفرماید که چون فالج و تب جمع شود واجبست که در علاج فالج تاخیر
و سکنجین گلکند بهترین و در این وقت ایلام قی ذکر کرده که محمد بن کر یا گوید مغلوبی را دیدم که سبب فالج او زهره داشتن و حرارت مغر بود و او را ایاریخ فخر
و ادم اذیت عظیم داشت پس بحمام و تدابیر مطبوعه علاج کردم شفا یافت گیلانی مینویسد که بعضی اطباء این فالج را با استعمال انواع استیاده میگردانند
و از دست ایشان بسیار شفا می یافتند با آنکه در اکثر انواع فالج از تریده انتفاع می یابند و زنی را فالج بود و قاروره او سرخ و طبع او قبض و موم گرم بود و محمد
بن کر یا بشرب شربت اجاص وضع سرکه بریت و جلوس در آب سرد او را کرد و شفا یافت و در بعضی بیمارستانات جماعت مغلوبین بود که بر ایشان
باران قنار و دهنه صحت یافتند و هر گوید که اگر فالج شکسته قوی و تب حرارت یار گردد علاج شرب منصف شرب بنفشه تنها یا بشرب لیمون و غیره بنفشه و استعمال
عرق گل و زبان شربت و در اجتناب از سفحات کنند تا آنکه حرارت ساکن شود پس الیاس گوید که چون فالج با حرارت مزاج بود و لا تسکین حرارت بشربت سبب
یا سکنجین ساده نمایند و غذا فرود زریاج دهند و هرگاه حرارت تسکین یابد ابتدا علاج فالج کنند طبری گوید که نوعی از فالج است که با دوی مزاج مغلوب گرم می شود
و از حال مجاز میزد پس مزاج عقب فالج گرم کرد و علاج فالج ترک نمایند و قصد تسکین مزاج کنند تا سرسام نشود و در بعضی لاک گردد و بهتر تسکین منصف و لعاب اسفنج
و آب هندوانه و مالشع بنوشانند و غذا بزریاجات فرود سازند و اگر قوت آنها کند بر سترخا بر حقه و لینه اقتصار کنند شل چند روز و طم و برکتان خارج کند و با دانه گل
و انجو و خطمی مسبو شکر و بورق و روغن خرمی روغن با سینی برگاه در بعضی تحمل استیانی کورده بنا موقوف دارند و از تنقیه او بجهت لینه بشرط طاعت قوت عاقل نشود و تسکین
و تعدیل او تقویت مزاج داغ و روغن گل مطبوخ بر سر کنند نوعی میگوید که باده درم روغن گل خالص آتش نرم جو شاییده ناروغ کنند صاف کرده بر سر بزنند که این عمل
مزاج داغ کند و با عصاب ضرت نرساند و اگر آرائی اجتناب بشود روغن گل و روغن بنفشه آب صبی را می و آب جاده که دوشیر در آن مجموع عیاض و از آن منع کنند و با طریقی حفظ حیات
نمایند پس اگر مزاج با عدل الی علاج معتدل متوسط از علاجی که مذکور شد ترک کنند و اگر مزاج معتدل نیاید بر طریقه مذکور زیاده کنند چه حفظ حیات او را معالجه و علت این حال

علاج استرخا و داغ در موی غیر

اگر استرخا سبب خون باشد قصد کنند و خون بدفعات گیرند با نیل و نام بعد تحقیق غلبه دم و باقی تدابیر هر چه در علاج امراض عصبی دومی گذشت

بحسب احتیاج بکار برند و آنچه در علاج خال داغ با حرارت مسطور شد بعمل آرند و صاحب اقتباس گوید که اگر سبب بخون غلیظ بود فصل حسن و صحت هم بر آن الی بود و سترخ
 مساعدت کند باید که اول قصد قیال نمایند تا سه شبانه روز اگر ممکن بود و قسمی از غذا دو دانگ بزند که روز چهارم خود بخورد و جهت که سترخ غلیظ می شود و جهت
 بند بیری دیگر که گریخته اند و هذیان می دهند که بهر طریقت باشد و در اثر قوی بود و خالی از تقطیع هم نباشد مانند کوبیده که بهر مع که چند روز الی افتاده یا با ننگ
 دیگر در دروی روشن گل بانگی روشن شمع صندل آن صندل و جای آب بر گلان بر عرق شاهتره و لکنا نمایند و اگر حاجت به تنقیه آید سه سلمات مناسب است
 مقویات داغ بکار برند و اگر سبب قطع عصب است لا علاج است و اگر سبب درم گرم بود که در خلع واقع شود قصد کنند که اگر غلیظ نبود و گویند که تا غلیظ نباشد خون
 بر قصد اقدام نکند و در ابتدا فلفل صندل قاقا امیشا و دیگر رواد مثل کشنیر و برگ انگور و خرفه و بیدیه هر از آن بهر سه یا پنج غلبه یا گلاب ضماد نمایند و اگر
 گوید که اگر بدن مبتلا باشد رواد استعمال نکنند مگر به تنقیه از غلط غالب و در زیر باید هر چه رواد و مرغی باشد مثل آرد و جو و کشنیر تر و روغن گل امیخته بعمل آرند و در انتها
 و تا خطا طمخیات محلا چون گل غلجی یا بون و برگ چند بار روغن گل و موسی صندل امیخته استعمال نمایند و محل استعمال این ضمده در دست نه عضو مسترخنی و اگر در دست
 باشد بر عضو متورم حبه الخار میوه خشک و جوز السور و عفران چند بیدیه سترش یا می در روغن قسط که موسی یا پیو در آن که اختیه باشد آمیخته استعمال کنند و قصد
 بافتن است و در جل در زیره که گاه و مجرب است و در درم صلب و داوی ستن صفیه اسرب و قصد جد و ارد و مترویی خلایق و اگر سبب سترخا در دست و سترخه بود
 آنچه دفعه عارض شود دلیل گسستن عصب است و آن لا علاج بود و آنچه اندک اندک بعد بیک روز یا دو سه روز ظاهر شود در درم عصب و انقباض و اودا لکنت
 در مضمورت تنقیه بدن کنند بقصد و مسهل ملایم و محلا و مقویه چون مرد و جاشیر و چند بیدیه ستر و خرفه و بوم و یا پیو در روغن گل امیخته بر جا سقط یا فتر
 در مبداء عصب و عضو متورم و گل سرخ فادانیا قسط تلخ هر یک و متشقال موسیائی دارا بی زفت رومی هر واحد یک شقال برگ مور و مغناش هندی یعنی
 سیده و کلر طی هر یک و نیم شقال موسیائی و زفت را در روغن گل بکند از زرد باقی دو یک گرفته بیخته آمیخته روغن بان در روغن یک اوقیه یا میزند تا مثل میوه
 شود و یکم بر موضع ضماد کردن نیز نافعت است این مضمون گوید که اگر فال از ضرب افتد عضو یک ضربه واقع شود این ضماد کنند که در حلیه حب البان حب الحلب مغز تخم بیدیه
 سقل سیاه شوق پیو موسی و روغن موسی صابون گل گفته که جالینوس در کتاب خود در علل اعطش باطن ذکر کرده که شخصی را فغان حس از خضر و زهر و نصف سوطی گردید
 و اطباء معالجه او با صنایع ضده بر آن انگشتها کردند و صحت نیافت و من سبب پرسیدم گفت که در سفر میان زمین بوم و شام از چهار پایا اقدام و بهر دو شام
 بر زمین رسیدن پس معلوم کردم که آفت بعصب رسیده که از آن حس باین انگشتها میرسد و آن بعد فقره سابعه از فقرات گردانیده و خارج آن عصب درم در اول امر لایق
 شده پس باین علم بر آن عصب نام و شفایافت و ایضا ذکر کرده که مردی از مکران فساد و پشت او بر زمین رسید روز سوم صوت او ضعیف شد و روز چهارم
 دست او ضعیف گردید و پای او مسترخنی گشت و بدن او را آفتی بر سر رسید و منفعت او باطل نشد بهر آنکه آنچه از نخاع بعد گردانست به تماره مسترخنی شد و پای او محلا
 مایل از ضلع مسترخنی گردید پس اطباء او را در اندک دو سه ضعیف بر پای او و سبب سترخای آنها و بر جبهه او سبب تعطل صوت او گذاشتند و من از آن منع کردم و قصد
 علاج موضعی که بدان آفت رسیده بود کردم و بعد از هفتیم تخفیف یافت و درم نخاع ساکن شد و آواز و حرکت پای او بحالت اصله رجوع کرد این بود آنچه
 ذکر کرده و من در ارجان بجائ علی بن موسی حاجت سر داکا غلام او را دیدم که از چهار پایا افتاد و در آن روز و روز دوم ضرر محسوس نشد و روز سوم دست راست او
 مسترخنی شد و حس حرکت او باطل گردید پس معلوم کردم که آفت بعصب رسیده که سبب دست انده یا از درم یا از انقباض یا به کجری را مسدود ساخته و سترخه
 او بوضع اضده محلا و مقویه میان تقصیر او کردم و در آنکه ایام صحت یافت صفت ضماد که دیگر حبه الخار قسط قشاکر که در هر واحد درم میوه یا لبه
 یا زرد درم صبر یک اهل جوز السور و می گل سرخ شب یا می هر واحد هشت درم و عفران چند بیدیه ستر هر واحد چهار درم و درمانا شش درم حنظل یک گلنار قاقا
 سنبل هر واحد یک درم مصطکی شونیز هر واحد هشت درم یا با باریک ساییده با موسی در روغن نارین یا روغن قسط که تا به موضع ضماد کنند و شمع میوه یا در
 سترخا که قصد رافعه علاج او دشوار است اگر عصب بیکر گرفته و در امید نجات نبود و آنچه از آن امید دار باشد آنست که در آن مبتدا بقصد کنند و گاهی احتیاج می
 که قریب عضو مضر و متورم آخذ در محلا و مجامع بنند تا جذب خون از آن بختی یا ظاهر بدن کنند و اگر سببش زوال فقار شود بر فقار برادر از زانو و قبول شمع یا

و بعد از این سکتد صاحب لقوه تا چار روز غف و بلاکت است و اگر از آن تجاوز کند بخت یلعه از خطر سکتد بیرون آید و لقوه جانب چپ ستر از جانب راست با
طریق تشخیص درین مرض آنست که اول تشخیص این مرض نماید و بعد شق علیل دریافت کنند سپس معلوم کنند که لقوه استر خانیست یا تشنجی و این تشخیص
که اول از بعضی علامات حدوث لقوه یعنی ادرک در دست خواندای روی یا خدر در جلد او و کثرت اختلاج در یک نیمه رو بپرسند و بعد از آن از بیمار بپرسند که در
گرفته زور بکند و بر چرخ که مقابل پند نفخ زدن اگر آب مضغه است بیرون نیاید و بیک جانب افتد و چراغ کشته نشود مرض لقوه باشد و ایضا آب من در یک
باز نتواند داشت و معرفت شق موقوف چنان بود که اگر ادر از دست بکشد و اصلاح و هندرجوج شق دیگر شکل طبیعی او سهل گردد و ایضا نقصان باطل
حس آنجانب حدوث اختلاج در این شق و ضعف مضغ آنجانب در حق اشک از چشم آنطرف بران گواهی دهد تشخیص لقوه استر خانی و تشنجی چنین کنند که بسوی حواس
مرض در جلد و عضلای وجه نظر کنند اگر حواس که ریشند خصوصاً لقوه در جلد وجه و دهره و عضلات جانب علیل نیست محسوس شود و تمدد در آن بود و جلد از
نواحی گردن باطل و متباعد باشد و در گردن او بسوی گردن معسر باشد و آن ملک اسفل سترخی و منخر باشد و حسی که حرکت دادن نتواند آنرا و ملک بالا
بدان منطبق نگردد و تکامل طبی بود بسبب ثقل زبان و ضعف غشای جنگ محاذی آن ملک سترخی و متزلزل طب نماید لقوه استر خانی بود و اگر حواس که ریشند
در اکثر جلدیشانی شق علیل کشیده بود چنانکه شکستهای باطل گردد و عضلات روی صلب باشد و میل جلد شکن بخارجی گردن اکثر بود و در گردن همان شکل تر
باشد و آن آب من در اکثر قلیل بود و بر الطباق یک جانب صحیح با هم قدرت نبود و بیشتر صداع لاحق شود و لقوه تشنجی باشد و آشنای تشنج با تشنج با تشنج
در لقوه تشنجی از فصل تشنج استنباط نمایند و آنچه از آن اس عضله گردن افتد تقدم در مان آن شاید حال نیست و ایضا این نوع لقوه بیشتر در بچه ها مکرر گردد و علاج
در طاعت نایک محفوظان باشد و نشاند و عمامه لایق یا اسود بر سر بزنند و در بر کوا و جوب طرف اسوزند و جوز بوا یا قنفل یا زنجبیل یا دوج خراسانی در دمان داندند
و آمینه چینی پیش نظر گذارند که در آن کوه بکلف بینند و اند و شنی شدید و آب روان و از به او ای نمک و جای سرد و مولات بلغم و ریج اعتنا کنند و زنده بانی تدبیر
اکتفا بر العسل و ترک آب غذا تا در چهارم با مقیم مضغ و قوت مرض عدم تحریک بعللاج قوی برین باشد و بعد از مضج و تقویه بلغم و استعمال بار الاصول جوی
و غرغره و سوطات و دیگر آن هر چه در علاج امراض عصبی یعنی گذشت بعمل آرند و باید که بالعسل تا چار روز ساده باشد بدون ترکیب بادویه حاره و نیز درین ایام
از محرکات خارجی مانند غرغره و عطوسات اجتناب نمایند زیرا که باعث انقباض مواد دیگر میگردد و نیز ماده موجوده خام رقیق دفع میکند و غلظت آن باقی مانده
باعث زیاده بقا میگرد و همین جهت استعمال ادویه حاره شدید الحاره ممنوعست اما اگر قبض شدید باشد روز دوم یا سوم تحریک بحقه بسیار لطیف
ندارد و جوز بوا در آب یا عرق بادیان سوده بکرم بر کله سترخی تا نیم سحر کند و ایضا گاهی در لقوه بغضیف تا چار روز با العسل داده روز پنجم مضغ از بادیان
بج بادیان پرسیاوشان هر یک شش نشانه اسطوخودوس چهار باشد و عرق غلب الثعلب عرق بادیان جوشانیده گلکند عسلی داخل کرده میدهند و در روز ششم
خفت مرض مسهل میدهند و بعد سه مسهل اسطوخودوس غلب الثعلب گاو زبان جوشانیده نبات داخل کرده می نوشانند و بدین بر و غنهای معمول میکنند
و در بعضی بر جایات حرارت مزاج گل بنفشه شش نشانه اصل السوس گاو زبان گل نیلوفر هر یک چهار باشد و میر منقی دو تولد در مضج مذکور افزوده و تودری سفید یا
داده بعد از مضج و قید ایام حوران خنای کی زنجبیل تر به سفید پلجات نشانه فلوس خیار شنبه زنجبیل و عن بادام افزوده مسهل میدهند و بعد مسهل باز مضج از بادیان
گل بنفشه هر یک شش نشانه اسطوخودوس بادیان پرسیاوشان هر یک چهار باشد و زرقا خشک سه باشد گلکند عسلی سه تولد تودری سفید پنج باشد داده بعد سه
برای دفع خفای قبض فلاسف چهار باشد خزانیه اسطوخودوس گل نیلوفر هر یک چهار باشد جوشانیده نبات یکیم تولد داخل کرده می نوشانند و ایضا اگر در لقوه تب شود گاو زبان
بج بادیان هر یک پنج باشد پرسیاوشان پنج کاسنی هر یک هفت باشد جوشاده گلکند داخل کرده دهنند غذا آب گوشت دقت تشنگی عرق بادیان بوجو خفیف تب اصل السوس
چهار باشد و نیز منقی ندان بادیان پنج باشد بعد پنج کرفس پنج باشد پنج خورس باشد اضافه کنند و گاهی در لقوه منقبض غلب گل بنفشه اسطوخودوس شش باشد جوشانیده تشنج
شیر خیار داخل کرده خاشکی پاشیده میدهند و در دوم صلیب چهار صلیب بگلکند ساییده افزوده بعد روز منقی اسطوخودوس گل بنفشه اسطوخودوس جوشانیده
خاشکی ششده روز دیگر پرسیاوشان هر روز افزوده گلکند یکا یکا کنند باز به بادیان و قنفل و زرقا خشک و گاو زبان اصل السوس غلب اسطوخودوس یک کاسنی

شرت نیوفرد و توله اکل و خنکی پشیده میبند باز بطریقی می افزایند و در لقوه مع الحفظان همه تدابیر دستور و بر ششم خام گاز زبان و بر ششمی چوشانیده
 گلخانه نستر داخل کرده بدین با بحاله بعد تنقیه گاهی برای تقویت داغ و جگر و بقیه مواد عضو خاص داغ ایا راج فیکر ایا بطریقی صغیر سرشته بهر وجه باشد
 غلبه الشعلب بر سیا و شان ویز منقی سطو خود و س نبات داخل کرده میبند و ایضا جمت لقوه و فالج تریاق فاروق بقصد خود خورده و الا بر عیون و بلسان
 عود صلیب هر یک دو ماشه در عرق گاز زبان و با درجی و عرق دان صغی هر یک چهار توله جوشانیده صاف نموده گلخانه عسلی داخل کرده بوشند غلظت شرب
 کبوتر بچه و شله گوشت دراج بخورند و در لقوه استرخانی هر چه در علاج استرخانده شد و در تشنجی هر چه در علاج تشنج ذکر شد حسب سبب بکار برند و ایضا در
 استرخانی بعد تنقیه خلط بقدر فعل و جویز و اوسط و مرزخوش و زراوند طویل و در مرزج هر یک یک توله چند بید سرشش شده شک و غلبه هر یک نیم مثقال یا یک مثقال
 در روغن فریون سرشته استعمال کنند و سطو از زهره کلنگ آب برگ چند برابر روغن بکنند که رطوبات مختلف الا لوان بسیار بر می بارد و در سه جلد
 نکالت اصلی می آرد و همچنین بهر هه میبند همین اثر دارد و اگر تشنجی باشد ضما از مغز مخمید یا تخم بربان کرده سه توله جویز یا یک نیم توله چند بید سرشش شده اگر نباشد
 عوض آن زراوند طویل یک نیم توله در شراب کنند و روغن احت برابر سرشته بر بنفشه کنده بر جانب طیل گذارند و صبح و شام تجدید نمایند و ایضا در تشنجی سرشش
 استلاب و خواه بپوست نکند کلمات مرغیه از مشانه بر و غنای میگریم برگزیده و غنای فکرم بغایت مفیده است و ایضا بعد تنقیه بدن داغ
 بجمت تنقیه و تحلیل و باقی از سر غراغ و عطوسات و سعطوات و مضوعات و شموات استعمال کنند چه استعمال غراغ و سعطوات در بر من و ابد است و منوفا
 نیز درین باب تاثیر ظاهر دفع حاضر است اما مبادرت بغراغ و سعطوات در ابتدا مضرت ندارد گفته اند که علاج مخصوص لقوه مثل خرغره و عطوس و سعطو عمل نیاید
 مگر بعد استقرار مادی که متوجه موضع معلول است و بعد تنقیه بدن که بغایت سریع الاثر است و ایضا بعد تنقیه استعمال دوار المسک حار و جارش اسفند و جوارش
 اترج و طویحان و حب سبب میش از اراقی و حب سیاه بنفشه قرابادین مع پوست حسب حاجت بکار برند و اگر بعد تنقیه دل و خور از صغیر برگ فارگل یا بوندا کلین سکه
 عشب عاقر قرحا هر یک سه توله جویز یا چهار توله در عرق بادیان و دانه جوش کرده در ششانه زری چهار بار بعمل آید و بعد از آن گشتن بود و یا گفتار و یا دوا و یا
 این س و یا گا و کوبی اندک گرفته بپزند که خوب مهر گرد پس و غرق قسط و راحت برد و نیمه آن آمیخته بدسته آهنی سخی بلیغ نمایند و قسط تلخ و یا بونده و شونیز بر یک توله
 چند بخت باشد آمیخته بر سر گردن و در و میگریم ضما و کندن جمت استرخانی و تشنجی هر دو از جویز است و از آشیا ترش و نکین و شرف لینیات و افندی بار و مسوکا و تر و آشیا
 احرار و زرنه و اندوشنی و بجا سر و حرکات نفسانیه نه تنها نقصان مرض خد کنند و در لقوه پیش درم عضله گردن با هر چه مناسب حال درم بود و در اودم و خفاق بسیار بکار بند

در اودم و مفرده یونانیه

که لقوه انافت تخم عود الفرج باریک ساییده در زیت جوشانیده ششاد بیند و جویز یا مصطکی مصفا و خربزه و صفا و سطو بر روغن بادام و کله اسفند و صغیر
 نیم درم شرباب واحد مجرب سیدی و الطباخی و گزنه اندک داخل سبکین تخم خنظل و دانه و اقترش سبک و طبعین قطعه پوست خاشاک و صغیر تخم شونیز بر یک توله و یا سکه تندر بر زرنه
 چند بار و یا قطران یا گل سوسن و دو دالک بودک یا خردل تا آنکه جلد سرخ گردد و طول مرزخوش و غسل و چه مسکه که در آن دل کوفته جوشانیده به هر روز و اکل چندین
 سبزه یا بطلبه و یا عود الفرج و یا سبکین و یا و بقلع و یا خرم و صمغ بطم حبه یا شرفند و یا بارغن کل آن و یا قلع و یا طبع یا تخم آن یا فریون و یا راج در زمان تشنج
 و مقل اشق هر یک نیم درم حبه یا داج و یا جویز و یا آذرین آب سنج و تخم آن یا حاتم بشرط یا خنظل یا تر یا تخم آن درم چند بید سرشش درم و یا تخم خنظل و یا خردل و یا خنظل
 و یا صغیر تخم بید خنجره عددی است عدد یا روغن آبی یا طبع خنجره یا زنب محرق و یا سسل یا العسل و یا روغن حل یا بید خنجره و یا عصاره قشالما و یا جویز و یا راج
 بلسان نیم درم شونیز نیم درم عسل یک اوقیه یا سبکین یا طبع یا سبکین یا شقال یا در روغن و یا زرنه و یا شقال یا غلظ سفید و یا ناندین هر روز یک درم و یا فریون و یا سسل
 تخم خنظل یا کله عسل و یا سبکین یا سبکین یا طبع یا سبکین یا در روغن و یا زرنه و یا شقال یا غلظ سفید و یا ناندین هر روز یک درم و یا فریون و یا سسل
 و یا الم و یا افیتون و یا لحم افعی مصطکی بود که در تریاق داخل است و یا حلیت و یا ترید و یا زرنه و یا سسل و یا شنبلیله و یا دار جینی و یا طبع یا ششاده درم
 گلخانه هر روز و سعطو چند بید سرشش روغن بادام و یا یا سبکین و یا روغن بادام تلخ یا آب مرزخوش یا زهره کلنگ بر روغن کور یا آب سب

خونزد و موضع را بر دهن و قسط یا بغالیه یا بر دهن بلسان یا بر دهن بان یا باله و حاجین و صد غنیم و فقار پشت را بر سر که کند که در آن حاشا و پودنه
و زوفای خشک جو شاییده باشند بیک گرم مسح کنند پس اگر مرض زایل نشود از سر نو حادّه تدبیر نمایند و از اول قوی تر استعمال کنند و بخوبی ملاحظه
بغلغل و کندش و غرطنینا نمایند صفت دوائی معطر نافع لقوه و فالج و جمیع امراض بارد و سرعاف و قرحا و دوشمال کندش سه شقال برگ خرفه که
بر موضع دغان آویخته باشند تا سه چهار شقال صغیر زراوند طویل دم الاخوین هر واحد نیم شقال حب بلسان کلیم شقال کوفته بجنه تانکی لوزان بپینی
و دوائی دیگر معطر نافع لقوه و فالج و صرع و ذهاب عقل و تنقیه دماغ بقوت کند کندش هفت جز و غلغل سیاه و سفید هر یک و جزو صبر کلیم خردشونیز
و جزو کوفته بجنه بپینند دیگر برای لقوه جزو ستر شمع غلغل سفید هر واحد شقال کندش و دوشقال همد کوفته بجنه دینی و مند و گاهی باب زنجبیل
جها ساخته باب اذان الفاسطه میسند و علی سیفینا میسند امرا حوطا است که بقول تار و زهر چارم یا بقیم یا دویه قوی تر کند و ایضا غدا ده مندی که لطیف کندش
خود این بیت و تخفیف کند مثل غسل کبوتر بچوب اگر طبیعت قبض باشد در روز دوم بجنه شدید اللبته حرکت نمایند و مبادا بر غرطنینا در ابتدا مضر است گاهی جذبه که غریبه را
خام قریب را تحلیل کند و لقوه تشنج اولی آنست بیک استغراق و بعد دوائی می کنند زنده دوائی ضعیف غیر کافی تا آنکه ماده نفع با کلیه مباد و استعمال بدوا مضر تر
اشیاست و ردی ترین معالجه آنست که تخفیف ماده و غلظت آن بپیش عصب کند پس تاثیر دوائی ضعیف گردد بلکه بدان صبر اولی است و دو حبست که معالجه
فالج تشنج چنانچه معلوم شده بحسب سبب نمایند و تجربه کرده شده که صاحب لقوه چون هر روز در دم ایلیج هر سبب که حاصل شود از قوی کند و از آنچه محض است
که تجلیل و ج هر دو بعمل سرشته هر روز صبح و شب بقدر جوزه خورد و باید که مال العسل از ایشان قطع کنند و بعضی اطباء می پندارند که اگر ده اند که بهترین جزو برای لقوه است
که عضول و سر الیم فلان و حشی طوطی نماید و لای حشی تیج بر خروش و لغت در و باد و بزکونی گوزن که خردست سوا آمو و مانند آن که در او گرمی نباشد و حبست که اگر مرض تشنج
شقی را که در آن سبب تشنج است طبعی بر بندند و اگر تشنجی باشد اولاً ابتدا بتلیج که کند بعد تحلیلی آن اگر علامت غلبه خون در پانصد گرم زبانی
کنند و حجامت بلا شرط بفرقه اولی نهند و شک نیست که ماده فاعل لقوه در مباد و عصب و عضل و جراثیمت می باشد و مانند بهتر است که دویه محرمه بفرقت کردن
و بکلینز استعمال نمایند زیرا که لیم بسیار از آن بسو عضل و جرمی آید و اما عضل چنانچه از این جمله نیست و تدبیر آن تنقیه جزو مقدم مانعست و همچنین تمییز تشنج بر
فقرات و کله و دلک آن دلک ستریز و خصوصاً بر سستی شدید و ایضا از آنچه بقول فائده میکند اداست شستن روی و طبع مواضع مذکوره بسر که است و خصوصاً چنان
سرکه ملطفت بجنه دیا در سر که خردل سوده باشند کاین عجیبست و انکباب بر طبع شیخ و قیصوم و حرل و غار و مانند آن کنند و زیر او بش چوب فیه و اشل بسوزند چون
آنها دویه نفع کند برگ پس گش و داغ نهند و باید که تکلیف غرغره بیشتر از غرغره و کند و مضر است خاصه در ج و جزو بود و عاقر قرحا استعمال نمایند و از مضوعات ایشان
بلبله سیاه است و باید که مضوع را در شوق غلیل گیرند و در خانه تارک نشینند و بزهره کلنگ یا شبوط یا شبیه یارک یا آب شایخ یا زنجبیل یا چندین آب سکنج حل و در روز
سوس یا فیون مقدار سوسین سوط کنند و معالجه سحر جری متقی آن که در علاج امراض اسن می نمکوشند از هر وجه باید کرد و از عطوسات مجرب برای آن است که
آن بندق بند نیست و خاصه پوست بالای آن و اذان الفار و عصا قتا و الحار و غرطنینا و گاهی این بچری مسخی مع عطیس یا مثل چند ستر شونیز و غیره مخلوط
میکنند و افضل سوطات آن آب اذان الفار است و چون بوزن یکدم از آب او یکمانگ سکنج نیم درم زیت سوط سازند نفع کند بلکه در آن خرفه صحت
بخشد و گاهی بر نظر کردن دائم در آینه تکلف میکنند پس روی هموار میسند و بهترین آن آینه مشوش در برابر وجه است و آن آینه چینی است
و چون صبیان را در آخر هیچ لقوه بزند شفای ایشان در اطفال صغیر است تا هفت روز بخورانشند و غذا نخوراد و دهند صاحب کامل گوید
باید دانست که علاج لقوه مثل علاج فالج و تدبیر صاحبان این مثل تدبیر ارباب آنست هر گاه ماده فاعله هر دو ماده واحد باشد و آن بلفسم
در عوط است و فرق میان هر دو آنست که ماده محدث فالج در سائر بدن یا در یکی از هر دو شوق آن می باشد و آنچه لقوه حادث میکند آن در عضله شوق و کله
بود پس باید که صاحب این علت استعمال کنند در ابتدا آنچه در ابتدا فالج نمکوشند از ترک غذا و آب پس استعمال دوا سسبل بلفسم دوا و الاصول و تنقیه بچوب
بعد از آن چون استغراق بدن و تنقیه دماغ کردند غرغره مذکوره پس سوطات موصوفه در باب فالج استعمال نمایند و این غرغره نافع برای مرض است

ناتوانی از این روش

بجواب

بجز این روش صفتها فاسدستین خوردن و سادی برادر کوفت و بر روی بوزن کدره امان بکین صفت آب گرم بپوشد و بکند صفت سوط که نافع است بکین
صفت سوط که بکندش صفت فارسی بر واحد درم خردل سفید سداب بر واحد جامد رنگ غلظ سفید سیاه چند سیر بر واحد نیم درم سیر کنگر و دانگ بر واحد یک
سود و آب سداب سرشته مثل عسل جها سازند و وقت حاجت یک حب یا دوازان باندک و غن سوسن سوط نمایند و البته سوط دواولی مرض نباید کرد لیکن بعد از تقویت
و آبیکه سوط بنه و کنگر و سیاه بر واحد از این که خواهد بود وزن دو جر در شیر در آن گذاشته استعمال نمایند که نفع کند و جالینوس در کتاب دید مفروضه ذکر کرده سوسن در
تند تر کرده باید یک سوده اگر سوط کند منفعت بین نماید صفت سوط در کبر که بر صبر و درم و در آن کندش و صفت بر واحد یک جر و سیر کنگر و سیر بر واحد نیم جر و
همه با یک سوده آب سرشته آب مرزنجوش و در غن سوسن سوط کنند و اگر در عین بر پنج سرخ معدنی رسنگ سوده و دن دو حب یا باندک و غن سوسن سوط کنند منفعت
بین باید و اگر عقب سوط این دوا و در داغ سوزش سخت پیدا شود باید که عقب کش شیر خزان بر دهن گل بچکانند و شیر بر سر دوشند و پارچه کتان بدان آوده بر سر
گذارد تا آنگاه صحت و حرقت تسکین یابد و بعد از آن لعلوات و کمادات و مروحات با دوا که در فاج گشت استعمال نمایند و البته غرض اصلی نفعی است که در صفت
اگر کفری در شراب که در آن سیر کنگر و کرم اماند باید کرد و دوش نائل را به صاب بر بندند تا آنگاه بخورند و در غن سوسن سوط کنند و اگر در غن سوسن سوط کنند و اگر در غن سوسن سوط کنند
بکین و بکندش و صفت عاقره قاضی و سوسن سوط کنند و اگر در غن سوسن سوط کنند و اگر در غن سوسن سوط کنند و اگر در غن سوسن سوط کنند و اگر در غن سوسن سوط کنند
سرشته و مرض را بپوشد آن بر نارادر کنند و طبوبات از لعلات جذب کند و تقویه داغ نماید و اگر سرکه در آن شخم حظل خوش اده باشد در دهن بکیند منفعت بین یابد
و شمدین چند سیر سیر کنگر و جاد شیر و مقل شوشن و مانند آن لطیف غلط بلخی و تحلیل اواز داغ نماید و در عین در خانه باشد و در و روی آن جوب طرعا سوسن و در و بر خا و
و شبت و اکلیل الماک مرزنجوش انکاب کنند و خورد و سوزانند و غالیه بیان و مانند آن بپوشند و با لعلات سیر کنگر در آب فاجی نکرشد بر همان ترتیب بحدین استعمال نمایند
و جالینوس گفته که لقوه در سیرام و ملک است و از این سیرام و ملک است که اندک اندک حادث میشود و در عین بکیند و در عین بکیند و در عین بکیند و در عین بکیند
بسیب قوب موت طبری گوید که طبیب نیز از مرض هر وقت حدوث حلت نظر کند پس اگر مریض را و حرات متغیر گردد بنوشانند و در بکینه متغیر نشود و طلع
در تسکین مزاج و حفظ او را و کول مشرب کنند تا سیرام و سیرام جاریه بر سیرام حادث نشود و چون مریض را و حرات متغیر گردد بنوشانند و در بکینه متغیر نشود و طلع
بنوشانند و در هر روز بر این طبعین بکیند و حفظ و غذا بخورد و آب بریت نیز از فاج کشت دوا باید داد و چون معلوم گردد که مریض معده او پاک شده و طبعین را در آب زور بکند
و این چنان باشد که بکیند و مریض را و حرات متغیر گردد بنوشانند و در بکینه متغیر نشود و طلع
عسل مقدار واجب بیان علیه خوشانند چند روز بعد و حرات متغیر گردد بنوشانند و در بکینه متغیر نشود و طلع
گندم و حنظل و در غن خیری زرد و در بوق و شکر سرخ و مانند آن مصلی از نه تا ده در حنظل براید سلیم بود و جری بدان مصلی نماند بجا و از فاج کشت دوا باید داد و چون معلوم گردد که مریض معده او پاک شده و طبعین را در آب زور بکند
و اما اصول بر دهن سید و خور و دهن و دوا و مصلی اگر از فاج کشت دوا باید داد و چون معلوم گردد که مریض معده او پاک شده و طبعین را در آب زور بکند
این مصلی را در آب کربن مصلی خلط لشراب کنند و بکیند و حرات متغیر گردد بنوشانند و در بکینه متغیر نشود و طلع
شک بندی بر واحد یک درم یا سیر هر چه عود الوی و دانی فیک صفت فارسی بر واحد یک درم کوفت و بکیند یا صمغ منقعه سرشته مثل فلفل جها سازند و سوطی از آن
سود و وقت تقویه یا بر حب منقعه و در دوات بازنده و در کینه پس اگر مریض را و حرات متغیر گردد بنوشانند و در بکینه متغیر نشود و طلع
و بطلح نماید و بعد از آن که آوده حنظل بران بود و صاف نموده و بالایش مقدار اجزای غن سیرا و در غن سوسن سوط کنند و اگر در غن سوسن سوط کنند و اگر در غن سوسن سوط کنند
یا سیر بر واحد یک درم یا سیر هر چه عود الوی و دانی فیک صفت فارسی بر واحد یک درم کوفت و بکیند یا صمغ منقعه سرشته مثل فلفل جها سازند و سوطی از آن
سود و وقت تقویه یا بر حب منقعه و در دوات بازنده و در کینه پس اگر مریض را و حرات متغیر گردد بنوشانند و در بکینه متغیر نشود و طلع
و بطلح نماید و بعد از آن که آوده حنظل بران بود و صاف نموده و بالایش مقدار اجزای غن سیرا و در غن سوسن سوط کنند و اگر در غن سوسن سوط کنند و اگر در غن سوسن سوط کنند
زاید کنند یا یک یا بکیند و مصلی خلط لشراب کنند و بکیند و حرات متغیر گردد بنوشانند و در بکینه متغیر نشود و طلع

علاج

و اگر خواهند که چیزی از شیرینی بخورند غسل سفید یا آنچه از آن سازند بدینند و اگر حسن زبان و متغیر نشود و مزاج بر حال خود باشد این سحوط کما بر بنده نذر هر کنگ
نذر هر کنگ هر واحد یکم انگشت در روغن مصطکی یا روغن زردی یکم از دود شیشه کوچک دراز کردن کرده سرش بصوف بند کنند و در دایق ری شراب انداخته و
در آن گذارند و زیر آتش روشن کنند تا آنکه روغن شیشه بپوشد و از آب بر آید و بگذارد تا شود و بعد بمقدار واجب آن دو سه دفعه سحوط کنند و در هر دفعه فاصله
یک شبانه روز نمایند پس اگر مرض نائل نشود بر سر دو کله و فقه قفالی و بادان مجموعه که در تشنج و غیره مذکور شد خوبالش نمایند و اگر غایبید مصطکی و عسل و قرض
کنند عسل و معتدل بکنند شش شونیز و صبر و زعفران بزنند و آنکی از آن منخربین بدنند و چون عطسه بسیار آید در حمام داخل نمایند و بر سر آب بسیار گرم بزنند
نیز بر او را کولاج بپزند و کالیان بزیب بپزند و شراب کنند اندک بنوشانند و صاحب این مرض از شراب آب سوسن و قرض هوای بار و منع کنند و بدل آن
عسل ساده و دهنه و اگر مزاج حمال نماید یا سوز یا بار یا فصل سرما باشد شراب عسل با قافویه بسیار بزنند و بدل بنیزند و بپزند و از اسعاط و اسنانج
او حی المقدور باز نمانند و ازین مرض نوعی است که لعاب ایضاً بعد تریق در وقت حلت و بعد زوال آن سیلان کند پس باید که هر درگ پس گشاید و داغ بندد
درین مرض بر وسط سر داغ میدهند چون متعسر گردد و یاس شود و اراده بدین می نمایند که جلده منقبض گردد پس عضل مسترخى نشود و قصد بدایع و طبعی
که در آن جلده مسترخى گردد و کرم نرم شود و داغ و معالجه بنا بر طریق ارتضای جالینوس نیست بلکه مذمت او سیکند و طریق او آنست که بیان کردم و این سیلان
صاحب لقوه با یارج در ابتدای مرض میکرد و او این را کرده نمیداشت و نبض صاحب این حلت در اکثر صلب مختلف بود و قاروره و اگر مزاجش متغیر گردد و آنکی
منقطع میباشد آنچون مزاج او متغیر شود بحسب تغییر آن قاروره بود و حقه و در ابتدای حلت خفیف تر از حقه مذکور کنند و آن بالونه و اکلیل الملک و چندر و حبس
و عناب و سیستان باراده تطفیه در ابتدای حلت و سیوسن و طعم و بزرگتان و برگ شبت و شکر و روغن کجد و بورق بمقدار واجب با روغن بنفشه و سیس
لازم بود و در ادویه مضبوطه که بدان تبرق نماید عاقر قرحا و سماق و سعدیاده نمایند و همه را سوده زبان را از اسفل و از فوق بدان بمالند و آنکی از آن بر وسط
زبان بگذارند و نام کنند که زبان بیرون آرد و بین بکشاید و تا ممکن بود صبر نماید تا از همین لعاب بسیار سائل شود بعد باب گرم مضبوطه کنند و عطسه آید
و وقت استعمال حبس کوبان حبس مختصر از آن بعمل آرند نسخه آن یارج و فیرا حبس الغار و استنقین و فتیون و کرم کفس یکم هر واحد یکم در مقل رب السوسن هر واحد
و دلت درم چند بیدستر عاقر قرحا و سقمونیاس هر واحد نیم درم مقل یکم زاراب گندنا و شراب ترکند تا بگذارد و ادویه بمسحوقه و بخور که بر آن سرشته و بپزند
از خلط بزرگتر از حدس چهار سازند شربتی از آن که طب باشد درم و نیم است و بستر آنست که نصف او بخایند و نیمه آن بپزند و اگر ممکن بود و معده
که صلاح لقوه قریب از علاج فالج است بسبب مشارکت در معده درین حلت واجب نیست که بر استعمال ادویه مستقره قبل از در مضمون اقدام نمایند بلکه
که معادوت طبیعت در انضای عضل نماید بنوعی که مرض ملل در آن بیاختارند و آب نیگرم بنوشانند تا با محلول بدنند و مصطکی بخایند و آب بر سر
و جانب مسترخى و بعد از اقبال بالش نمایند و غذا بخورند و بعد از بخت تقیه بدن بحسب معده کنند و بعد تقیه غره بعاق قرحا و فیرا و عسل نمایند
روی موی آب مطبوخ صغیر و سداب و برگ خلد و بالونه و مزخوش و اکلیل الملک و شیخ کنند و اگر بابت بخار قطع ازین یا حین یا بر بخار شراب که در آن سنگ گرم
انفاخته باشند باید که دو کبک شش عطسه آورند و مسکن در خانه تلک نمایند و از ملاقات هوای سرد غذا کنند و بر شمشیر مرز خوش اوست نمایند و چون
صلاح باید غذا عصاره قنار سازند و از اطعمه بارده منع کنند که باین تدبیر از علت خلاص نمایند و اگر لقوه حادث از تشنج باشد باید که بالش سر برود
بنفشه کنند و شیر بر آن دو شند و بمسک و روغن بنفشه سحوط نمایند و غذا اسفید باج سازند و در حمام داخل کنند و شراب مزج بنوشانند و از غذا جدا
یا بل از حرکت سخت منع کنند و با محله واجب که از جمیع اشیای محفیه حذر نمایند و معالجه بادویه مرطبه کنند چرخانی و ایلاتی مینویسند که اگر بالقوه و
مقدور فالج یا بعد از مسکن باشد مبارک است با ستفراغ قوی و حقه غذا با محلول قوی کنند و در مضمون اول غذای لطیف معتدل در شکلی بتری باید داد
چون خوراب بر روغن زیت و جیزیکه رطوبت را کم کند و تحلیل نماید چون عسل نادر تکلفه و کم از چهار روز نگذرد و استفراغ قوی نشاید کرد
و با استفراغ قوی کرده نشود و علاجهای معروفه مثل خلط و مسکات مسیح نشاید کرد و بادویه تیرانه را بابتی حلت سخت زبان دارد

حسبیت مزاج بعضی وضعف آن نمیداند و عوض آن طعام از اول روز به العسل اقتصار میکند بعد از آن از میوه و آب تب بگوشد کبوتر و غیره می خورد
و باید که در غذا اهمیت باشد زیرا که اعضای حسنه را موافق است و تنقیه اول بابا رجات پس محبوب کنند و محمول در زمانه سر اینست که اول تنقیه عام بمطبوخ سنا
و خیار شیرین کنند بعد به محبوب این حب اگر متصل یکی بعد دیگری در دهن اندازند و آب و فرو بریزند در یک هفته صحت یابند بگیند انفع و تفصیل و اندکی غیر از سر این است
و بار یک بسایند و بقدر کثرت صحرانی حب بندند و از حکیم علوی بخان نقل کرده اند که چون دودرم کفس مخلوط بگلکند عملی ده درم بخورند تا سدی دوز لقه و از آن کامل کنند و چون
بزره کلنگ مخلوط آب چقدر سرد و سوط نمایند لقه را بر دودین باب انکباب بکامد سیاهی که در قول آن گذشت بعد تنقیه تجربه کرده شده این بخورند
علوی بخان لقه استلانی را بعد تنقیه نفع میکند برگ طر فاو چوب ثمر آن و فانی هر یک ده جزو غیر عود و بندی هر یک جزوی مشک نیم جزو گل یا سمن خشک
اسطوخودوس هر یک دو جزو و سدر و سن قمل کنند حصی لبان فاوانیا هر دو یک نیم جزو کوفته آب زنبوخ چهار ساسازند و خشک کرده وقت حاجت آتش اندازند
و دخان او دیرینی بگیند و گویند که چون لقه مزمن گردد و از چهل روز تجاوز کند و چیزی از او دینه فائده نکند بگیند یا بون و خردل و مزربوش در آب بیند تا نامر شود
صاف کرده بدان غرغره نمایند و بعد آن انکباب براب مطبوخ صغره عاقر قاقا و شیخ و سداب حرمل و یا بون و اکلیل برگ فار سازند و چون عرق بدیداید بپوشانند
نرم گردد و سوط بچل بنگ بقدر وجهه نمایند تا این طریق روایت کرده اند که پوست بالای هندی را اگر باریک سوده مقو بدان سوط کنند بپوشانند
فلفل در سه روز صحت خشک نمیزد اگر گفته کسی که مستعد لقه باشد حجامت در آن می اندازد و گفته که دودکس دیدم که در یک روز حجامت کردند و قبل از حجامت
بیضه آلبان خورده بودند و دو همان روز در لقه افتادند یکی از آنها پیرو دیگر جوان بود لیکن مزاج او بار بود و ایضا گفته که مردی حجامت استعمال کرد
بعد آن مدتی که سینه فانیس او را لقه عارض شد بعضی گویند که این غرغره بجهت فالج و لقه و استرخای زبان تنقیه سرچوب نوشاد رشونیز هر یک یک درم فلفل
سفید فلفل سیاه یک سیه هر یک یک درم شکر درم زنجبیل خردل عاقر قاقا مزیز بوره انشی هر یک یک درم چهار درم زدنلی خشک شست درم صغره مزیز بوره شش هر یک یک درم درم
نیم سوسن یک درم هفت درم بهمه کوفته بیخته دودرم از آن بکیرم ایاچ فیکر و اسکینجین عسل و آب گرم آمیخته غرغره نمایند که عجایب است و این مخلوط را با آب
و لقه فالج و صرع را سودمندست کندن هفت درم فلفل سفید سیاه چند بیدستر هر یک یک درم سداب خشک خردل رشونیز هر یک یک درم درم صبر سقوی بکیند درم
کوفته بیخته اندکی از آن بینی دمنده و این سوط بلبلغ النفع است برای سیکه چشم او مائل گردد و مشرف لقه باشد سکینج و بورقی هر دو در بول اسب سرشته
اند و شست طلا نمایند و در آفتاب نهند تا خشک گردد بعد از آن جدا کرده ریح آن کنندش سودمندترند و در بینی دمنده بعد از آن که دخن بخشد سوط کنند و غرغره از
مزربوش صغره عاقر قاقا خردل پوست کجک انار را در آتش زنجبیل نمکوفته جوشانیده صاف نموده سکوچین غصلی داخل ده عمل کنند و از مزیز عاقر قاقا فلفل درم
عود خام عود صلیب نباد سافج هندی زنجبیل گلاب شاییده باضا طه کی سرکه غصه غرغره کردن لقه معمول حکیم شریف خاست و اگر روغن بسپه بمشک سوط
کنند از جویاست و اگر غار یقون غرغره ادم هر یک یک درم شیر خشک انجیر هر یک درم سارون پنچدرم از جمله جویست خسته بخورند و از ترشی بر بپزند
لقه از جویات حکیم عماد الدین محمود و اگر مزربوش سر از اسپند قیصوم سداب سرکه باتش چوب گرنه بخار گیند بعد باک دنج قن خرقه در شست در روغن جوز
چند بیدستر حل نموده با لند یا چند بیدستر مطبوخ مذکور افزایند و بر ساعت این عمل نمایند در چند هفته لقه را از آن کامل کنند و هرگاه خداوند لقه و فالج در عینه ابدان شود
و بعضی ضعیف و بطبی گردد و از حسن حرکت بازماند روغن بلسان از یکد انگ تا سه انگ در یک لوقه روغن بادام حل کرده با شربت مرید و عسل بپزند و لقه و فالج را از آنست و لنگ

رعشه

یعنی لرزیدن عضو و این است در قوت محرکه است چنانکه در آفت در قوت حساسه بود و حسب کلی این ضرسه گونه است یکی ضعف قوت محرکه و آن یا از غرض و ضعیف
شی میفرغ تا گل مثل نظر از جای بلند و قرار بر دیوار و ملاقات درنده مائل موزی مخاط طبیعت ششم معیب غیر آن بخور قوت نفسانی را منقبض سازد و از غم و حزن و غم
شدید مشوش نظام حرکات قوت و غضب و اشتغال در حرکت روح بود و یا از کثرت جامع سیاه امتهای معده و هرن قوت و در نقابت بعد از نقاسات مزاجی و از
استغراقات و یا از کسری سیری واقع شود و دم ضعف آن حرکت و این با از اسباب استرخای غیر تام بود که بعد فالج رسد چنانچه از سود مزاج بار و حسب شربت است

و سکر متواتر کثرت شرب آب سرد و ادویه سبزه و شرب آب در غیر وقت اویجی بر ناستا و بعد ریاضت و حمام عارض شود و رعشه که به پیران افتد از فحش است
و همچنین کثرت اغذیه خواهه بارود باعث تبرید مزاج است بسبب الطغای حرارت غیر طبیعی الغار آن ضعف عصب و روح و قوت محرک از تحریک اعضا مجرای طبیعی و باز
و قوع سده در اعصاب باشد بسبب خلط غلیظ لزج حادث از تحریک ریاضت و یا از غلبه یبوست بر عصب باشد سوم ضعف قوت و اگر هر دو این با
اسباب خارجی بود چنانچه از رسیدن سردی شدید و افاد آن هم در گذریدن حیوان زبرد و در موضع عضو و یا از اسباب داخلی باشد چنانچه از اجتماع خلط بغایت سرد
و بغایت گرم در موضعی یا بجمعه رعشه گاهی در جمیع اعضا حادث شود و اکثر در هر دو دست سوای پایا و یا در سر فقط افتد و گاهی در انجم و ثابت باشد و گاهی
وقتی باشد و در وقت دیگری نه و سبب غالب در احداث رعشه ثابت برودت موضع عصب و روح است یا طوبیت با گرمی کمتر از اندامی طوبیت فاعل فاعل و طوبیت
بمشامح و کسانی را که ادمان شرب آب سرد بسیار خورند کثرت حادث شود و رعشه جوانان را که افتد مگر کسی را که شرب صرف قوی بسیار خورد و یا اشتک
طعام با فراط بود و ریاضت نکند و صعب ترین رعشه آنست که ابتدا از چپ کتف شخص اسباب رعشه چنان کند که به پند اگر مریض پیر باشد پیش پیری باشد
و این علاج نپذیرد و الا پسند که رعشه گاه گاهی عارض میشود یا ثابت و در انجم می ماند اگر احوال ناچار گرداند از اعراض نفسانی مثل خونی غم و خضت و فرج غیره باشد
و اگر ثابت بود از تقدم مرض ارض کثرت شرب آب سرد بسیار در غیر وقت و یا افراط استعمال ادویه بارود یا رسیدن سردی شدید یا گرم یا گردیدن جانور
زبرد و یا سوختن از آتش سوا که کند پس اگر تقدم امراض سان کند و با آن ضعف موجود باشد پیش تقابست بود و اگر مریض بیک سببی این اسباب قرار کند سبب رعشه پائین
و اگر کدام سبب اسباب نوره باشد حال تقدم مرض خفیه یا ترک ریاضت پسند اگر باشد سبب رعشه سده خلط غلیظ بود و الا بسوی عضو مریض نگاه کنند اگر لا رعشه
و در فم کبران باشد بزودی جذب کند سببش یبوست باشد و اگر سبب رعشه اجتماع خلطی بارد یا حار باشد پس قی در خلط بارد و حار از علامات مخصوصه مرکب است
علاج ابلق و جرجانی گویند که در جمیع انواع رعشه سوای بعضی وضعی گرسنگی و تشنگی در ریاضت و استفراغ طوبیت و تشنگی در آب شور و آب عذون نافع بود و هر گاه رعشه
احتیاج به تغذیه جلدی استعمال و ویه قویه نکند که باعث ایساقیت گردد بلکه برفق و تبرید و تضعیف تقوی گمانید به وجه حفظ قوت مریض می دارند و در بعضی رعشه طوبیت
نخورد و در وقت کثرت مصلح ضرر دارد و غذا سرچ المضم به شرب آب سرد و مفرست و بتیران با طویل الضرر درین مصلح است و اگر درانگ و زبان یا گل آن ترک کرده و رعشه پائین

علاج رعشه بارود

اگر سبب مزاج سردی عصب باشد بهتر مزاج چنانچه در علاج امراض عصبی بار گذشت بعمل آرند و استعمال مجاری حاره و اغذیه گرم مثل مال الاصول با دانه حاره و شرب
بروغهای گرم قوی خصوص بروغ نشپور و نارین و روغن کلکالچ نافع و غسل بآب محو آب چشمه های گرم مثل کپری و نظری و زرنجی و قهوه و عسل و مالش شدید بر عضو سرد
و تعریق بجلوس کثیر در خانه گرم حمام و در افنا گرم و تغذیه بخورد آب مع شبت و زیره و فلفل و خوردن عسل مصفی مغز و عسل و مغز جبهه الحضر و مغز طخوزه نافع بود و در بعضی
سودمند است و خوردن پنجه سوسن سوده مسا باشد با عسل کنوا و مالش بروغ و اچینی الفحست و شرب اسطوخودوس و اجاع عصب رعشه بارود نافع است و رعشه که
از آب سرد افتد کمین نظرون و خوردن مالش بروغ نشپور نیز از امفیه بود و آنچه از رسیدن حر خنید بود و روغنهای گرم چربی است که در آن جذب می شود و عاقر قورچاق
حل کرده باشد بر عضو مالیدن هم سود دارد و اگر سبب رعشه بارد و طوبیت مری یا سده خلط غلیظ بلغمی باشد که مجاری قوت کمر که امسد و سازد هر چهار تنه
و تعدیل در علاج امراض عصبی بلغمی نکرده استعمال نمایند و استفراغ مده تدریج کنند شلا بعد از نعش ماده با مال الاصول لعل با مال الاصول بروغن پیدا بخورد و اگر
مسو له سرد و ساخته به بند بعد مشیط و حب متن و بعد از آن اگر احتیاج باشد ایاریات کبار گاه گاهی به بند و گاهی رعشه و استر خاسر از بنفشه اصل سکر
تحمل پیچ با دانه پنجه کاسنی غلبه قطرون و قیق غار یقون سفید هر یک شش شده گا و زبان اسطوخودوس سفلی فستق پیر یک یفت باشد موثر قیق و قوه
انجیر زرد و پنجه کاسنی کی کینیم تولد گل سرخ کینیم تولد مغز قرق کینیم تولد شرب عرق شامه و عرق کا و زبان و عرق غلبه الشعلب هر یک با و انار گرم نموده ترکیب
جوشانیده صاف نموده مغز یا شربش تولد سکر سرخ چهار تولد کلکند چهار تولد روغن گل و شش ماشه افزوده می دهند غذا و بهر خود آب شرب شده و بجای آب
غلبه الشعلب و کا و زبان بعد از اصلاح مزاج با جابجین مسخن مقوی اعصاب نمایند و اگر از صبر و جذب ستر حبه ساخته یکدم با بقدر قوت مریض بند

یکدم باد و درم تنها با یارچ فقیه هر واحد یکدم حب بسته یا شربت عسل تجربه کرده شده و حب قهقهه را از یکدم تا یکینم درم در هر ده روز یکبار خوردن نیز بهر
طبری گوید علاج نوع رعشه که از فساد مزاج بار باشد برین مرض است و اقتصار بر لحم حل یکساله بریان زیت و منع اواز اکتان از ازان نوشیدن شراب کینه
بمقدار معتدل و خوردن جویباره مثل حب شیطرح و حب کینج و حب اصطخو و حب لفظ و یا این حب بگیرد کینج صاف و حلالت هر یک دو درم
جاشید یکینم درم این همه را در آب کرب نمایی ترکند تا یکبار از نده بعد بگیرند تخم کرفس و اینسون و بادیان آشفته و عاقر قرحا هر واحد یکدم صمغ سداب
و زنیون و جذبه ستر هر واحد و ثلث درم سیخ از قشور و چوبک پاک کرده غاریقون و تربید هر واحد دو درم و حب یکینم درم مشک ربع درم همه را کوفته
بمخته با صمغ منقوعه سرشته جها مثل فلفل سازند و انگشتها را وقت بستن حب بر روغن بلسان حب کنند شربانی از ان سه درم آب یکدم سه شربت
در مدت سی روز از این حب بخورند بعد به این حقه حاده حقه کنند شربت آن خار خشک بابونه لکلیل الملک طمک کوفته بزکاتال حله برگ سداب برگ شربت
هر واحد یک کف قطره یون قیق با قهقهه تخم حنظل خوب زرد سه درم جاشید یکینم اسقو لوقند یون هر واحد و پنج درم همه را بپزند تا آنکه صمغ بکشد از بوق
بمقدار قوت حلیل صاف کرده روغن قسط و روغن نارودین هر یک پنج درم روغن بلسان یکدم بران ریخته در ناول حل کنند بعد به این حقه کنند و این
بالغ ترین حقه است برای این مرض و اعضای رعشه و پشت و فقرار بر روغنهای گرم بمالند و بهترین آنهار روغن مجموعه است که در شربان گذشت و دان که
جذبه ستر مشک جوش داده بر اعضا مالند و اگر آزار نبوشند و یا بدان حقه کنند نافع بود و امر با استعمال یارجات مثل یارچ جالینوس و یارچ
اگر غایب در بعض اوقات کنند و بران اداست بنمایند و بهترین چیزی که در ارتعاش حادث از سوز مزاج استعمال کنند تریاق کبیر است که این یکروز
اثر میکند لیکن در استعمال او شراکط بسیار است و آن اینست که در کبیر طحال و معده فساد نبود و بدن از اخلاط فاسده پاک باشد و فصل معتدل یا قوی
باعادل بود و بدترین اوقات استعمال او آنست که قناب بر جاسد یا در جدی باشد و بهترین او آنست که آفتاب در محل یا میزان بود و مزاج از فضل تریاق
درین علت بشی بسیار عجیب داده اند و قاضی معروف بابوالبائب را دفعه تشنج عارض شد و تریاق بقدر شغال او را خوراندند و همان فرصت یافت
سعید گوید که رعشه حادث از غلبه سوز مزاج بار یا از کیموس غلیظه صحت می یابد یا بد یا بجهت خدر از ان بد میشود و علائش بچینامی مسخعی عصب و محل فصول
مثل حب منقش کنند و بعد تنقیه اصلاح مزاج بگلخانه عسل و استعمال حواریات کنند و لک شید اعضا رعشه و لاشی ناروغن قسط نمایند و در این صفتی
نشانند و از استلای معده خدر کنند و غذا لطیف مثل مطجنات و لحوم صید سازند و قناب و عصا فیروزانند و در استعمال افذیه رسته اسراف نکند تا رطوبت
اصلی فانی نگردد و از جماع و کثرت سکری باز دارند چه کثرت شراب محدث رعشه است ابن الیاس گوید که جلاب گرم از بادیان اینسون هر یک دو درم
گلخانه عسل ده درم نوشانند و غذا فزوده و خود مغز نرم و اندک دارچینی و زنجبیل و زعفران فلفل سازند و بعد طور نفع در تاروره تنقیه بدن بحب یارچ یا
صبر کنند و بعد تنقیه و غنای گرم مثل روغن پسته و فندق و جوز و سیاه خیر و کتان نوشانند و اصول اعضا روغن قسط و زنیون بمالند و در آفتاب حمام گرم و بهر
بر طبق گرم عرق او رند و لحوم جز در اسب ایشان را نافع بود و خوردن نارجیل نفع بین میکند و مغز سرخ گوش نیز بالخاصیه مفید است و صاحب رعشه را
دلک اعضا و لاشی روغن جذبه ستر و روغن بابونه و غیره اذنان حاره محله نافع است و پیری ضعیف را دیدم که رعشه او را عارض شد پس آب مالک کثیر الملع
نوشید و اسهال قوی آمدند و صحت یافت کیلا فی از بعض اطباء نقل کرده که اگر رعشه دوام کند و لاسیما در جمیات باید که تطیب بدن کنند یا دمان مرطب
و بهنگام سکون تب زیت کهنه یا روغن قنار الحار را لاشی نمایند و صوف بر روغن آغشته بر اطراف نهند و محاجم بر فقره اولی از گردن تا اول فقره پشت گذارند
پس اگر مرض مزمن گردد باید که مرض را در روغن هر روز بنشانند و یا در آب زیت و اگر در آنجا رود باشد شربت عسل و جذبه ستر بنوشانند و سبک او در مواضع گرم باشد
و بقله اسیر المضم مثل حریر یا غذا سازند بعد ظهور و مایه گوشت او نرم باشد بدیند و چون تنبلی شود در حمام داخل کنند و از آب سرد و شربت آب جنتا نمایند

علاج رعشه شربانی

در رعشه که بسبب کثرت شرب شراب بود گویند که این دوا از جبر است پنج درهم کجک سوده سه ماشه و عسل کتان و آبنیخته یک قفقه بخورند و یا مغز ملائم

ارتعاد

عبارت شکر بود که در غده پدید آید و در دماغ و گاهی بسبب کثرت نوشیدن شراب میباشند پس آنچه از غلبه رطوبت باشد
بتدریج پدید آید و در دماغ و کثرت شریخ خواب پیدا شود و همان زمان مرض بیمار گشته بصورت ماند و وسه یا متوسطه افتد و تا یکده و ساحتش بجا
و باز چون چشم پوشیده و نزدیک خواب سطر بر گرد و همچنین در روز و شب با شد که دست و پا بلکه همه بدن را بستر خواب یک جبهه یا از بالا به سر و در خواب هم در یک
و آنچه از کثرت شرب آب باشد به علامات منگوره در آن ظاهر باشند لیکن یک بیک افتد و در روز و در شب و گاهی این مرض بسبب بودی و عطشی باشد
و یا در مصلحتی یا بسبب خفق جانبی و خصوصاً از یار و افتد و این هر سه قسم علاج اصلانی نپذیرد الا ما شاء الله که غنی بالله بنیر با در آتم شکر کرده که
نمی زل بعد تواند چنان مرض افتاد و در سر و در پا که درید علاج در رطوبتی جهت دفع ماده این منفعی دهند پوست بچ یا دیان پوست بچ کاسنی فقاخ و خور
اسطوخودوس یک شانه قطور یون قیق در پنج عرقی خود صلیبی یک چهار شانه حب کا کچ بک توله سفنج با در خمبیه شکامی با در در یک شانه
انجیر زرد پنج عدد و میوه منقی سه توله شرب عرق از خرد اسطوخودوس و سر بر ششم ساده خیسایند صبح کلفند غسل بچ توله اضافه نموده بخوشانند که بخارم
آید بالیده صاف نموده بنوشانند و بعد یکپاس خود آب مرغ نوشانند و وقت دوپهر غذا نان توری شود بای یک کبک یا دراج و یا سنگی از هجده و بجای آب
بر عرقیات مذکور که گفتا شنایند تا هفت یا نه روز بلکه زیاده تا حصول التفعی نوشانند تنقیه بدن دماغ نمایند بحب ایارج و قوقا یا جلونجان و ششبار
مع اضافه بعضی ادویه مسهل مانند سنا و توله ترب سفید ریوند عطانی هر یک نه شانه زنجبیل سه شانه خیار شنبه زنجبیل هر یک هفت توله شربت دینار
علونجان چهار توله روغن بادام هفت شانه آرزو خرد آب وقت دوپهر نوشانند و شام غذا به ستور دهند صبح تبرید خود صلیب سوده لا جورد و مغسول
هر واحد یک شانه در دوا لکسک تلخ شانه ورق طلا یک عدد و پیچیده اول بخورانند بعد قطور یون قیق از خرد سفنج گل کا و زبان هر یک چهار شانه حب کا کچ نه شانه
صغیر فارسی هفت شانه در عرق با در پنجوبه از خرد و بر ششم هر یک ده توله بخوشانند که سوم حصه بماند بالیده صاف نموده شربت اسقیل علونجان و توله از غل
کرده تودیرین شانه باشیده بنوشانند و وقت دوپهر غذا به ستور دهند و همین خط چهار پنج مسلسل داد و جهت تعدیل لطف اسطوخودوس علونجان و شربت
اسقیل هجده و این کما و بسیار مفید است مغز قلم مغز پنبه زانه هر یک نه توله کچ چهار توله جوز بوا بسیار سه حب کا کچ هر یک چهار درم کا درش با در غنی است
نیکوفه در بار چ هفت بسته تر با به گرم نموده بکار بریزد و این دوا نافع چند بید تر یک شانه زعفران چهار جبهه شکش جبهه خود صلیب هفت جبهه شربت
یا قوت علونجان بک توله بلیسانند و اما در شولی اول ترک شراب کنند و اگر دفعه نتوانند بتدریج بگذرانند و بجای آب بر با الحسل که در عرق کا کچ و بار یا
سانند باشند گفتا کنند تنقیه دماغ بحب قوقا یا و ایارج علونجان بکرات و مرات نمایند و بعد از تنقیه جهت تعدیل مزاج بخور سیر علونجان عمل یارند
و در عرق دندی مرکب اسقیل و جذر در عرق این علیک عظیم الا شربت داین فارین زعفران چهار جبهه اصل السون قشیر یک شانه سوده غسل بک توله ایامجه بلیسانند و پیچیده
و اسطوخودوس یک یک یک شانه غسل بک توله کما از شونیز و پنبه زانه و گارس توله سازند که بسیار مفید است چند و جفا آتیا علونجان که بر مرغ نافع درین باب از غنی عظیم داد

خدر

و آن عبارتست از نقصان یا بطلان حس لمس بحسب ضعف قوت بسبب پس آنجا که سبب قوی بود و قوت حرکت نیز متعین گردد تغییر در حرکت نیز راه باید و در جمیع آنجا که
مستحکم نشود خدر بار غشه بود و هرگاه مستحکم گردد با استرخا باشد و گاهی خدر بلا عسر حرکت بسبب اختلال عصب حرکت و حس نیز یافته شود و یا بشد که در آن عصب
همچون کت مورچه غش سوزن محسوس و بسبب مزاج بار یا امتلا عصب این قوت بسبب خداست قوت حساست از سلوک اعضا و اعضا و اندام بسبب قوت
چنانچه در از حیات ربه عاده و قوت غشی قریب افتد و هم فساد مزاج که بسبب بادر دمل خوردن افراطی گردیدن عرق یا عارض دمل خود را می بیند که زدن دارد
بحالت شدید مثل حمام شدید بحالت و حیات محرقه و یا غلط جو عصب از سوز مزاج بادر دمل خور و غل چنانچه خور و غل ششایی بادر یا عارض چنانچه سیر درین موطن
و یا سده از افراط غلیظ مثل غل بلغم خام و سورا و گاهی منور و رطوبت نامی نیز سده افتد و از قطع عصب سیدن نول شربت در فصد و یا سده غلیظ در

نیم درم جلاب یا سداب یا اسطوخودوس هر روز از یک درم تا دو درم با العسل تاسی می خورد که منفعت عجیب دارد و با طبیعت بسیار و با عصاره غافث و با بنجر سبب
بجعل سرشته و با غفل و گنداشرب و ترنج مرغ و پوست زرد اترج و یاروغن ابریا و یاروغن غار و یاروغن سوسن اریض و یاروغن کل بسیار و یاروغن انسان
و ترنج مرغ و غری و دیگریت بر یوغن باقی و یاروغن سداب استقامت بآب بای شور و ضد مبرق و غذا بجز مرغ و مسلوب و مطبوخ نیست اتفاق در میان
بسرکه و عسل و مغز بادام شکر ساییده یا کبوتر و مسلوب و مطبوخ و مصوص بسرکه و حسل و ارجینی یا سیل الطیب یا کبک مسلوب و مشوی و مصوص بدو مسلوب و
قنبر زیر یاغ بطریق مذکور و با عصاره مطبوخ و یا درج مشوی نافعت و باید که هنگام طبخ این طویر سرگردان اندازد و نمایند طبری گوید که رعایت فراغ علیل
و سایر قواست نمایند اگر علاج کلان و معالجه فتنه که علاج بیشتر غنسیان رخسند مذکور شد باید که در بچوبک ذکر کردیم تقیه نمایند و این جبال قوی ترین جبر است
که در اختلاج بخوراند هم حفظ شیطرح بندی حب الغار هر یک دو مثقال درم سکنجی بکدرم ایاغ فیه انجم کرس انیسون نانوخواه هر واحد نیم درم همه ساییده
شراب صاب سرشته جهای که یک بسازند و بوزن سه درم بخوراند قبل از آنکه خشک گردد و اگر این کفایت نکند پنج شربت دردت بست و بخورند اگر علاج
مستعمل باشد ازین حب بخورند نسخه آن بگیرند سکنجی و جاشیر و جذبه و ستر و حلتیت هر واحد یک درم بعد پنج درم تخم کرس انیسون و شراب کند خوش شاده
صاف کرده او دیند کور را درین شراب ترکند هرگاه بکند از دران ایاغ فیه ایاغ شرود و لیس هر یک سه درم ایخته بسرشد و بقدر غفل جهاساخته دو درم
بآب بیکرم بخورند و اگر این هم کفایت نباشد ایاغ لوغایا خوراند و تریاق کبیر و دانگ در آب تخم کرس حل کرده اندک و غن یا سمن یا روغن نار و بنجدر
واجب آن انداخته بر آتشا حقه کنند و در دو درم بآب بیکرم که دران با بونه اکلیل الملک جوشانیده باشند اندک و غن قسط بران بچکانیده حقه نمایند و روغن
مجموعه که در تشنج کشت حصون بخورند و بالاند و دران او مان خفیفه استعمال نکنند و روغنهای محلی بکار برند پس اگر اختلاج در روی و چشم و لبها باشد بوزن نیم
زیره کنگر و کبوتر مشک بر روغن مصطکه یا روغن یا سمن یا روغن خضری حسب حاج آن سو طکانند و موضع محتلم را بدست خوب مالند و در این باب مطبوخ با بونه
و اکلیل الملک و شیخ و قیصوم و برگ خار نشانند و غذا باید که خشک صحرانی و کبوتر سحر و ازنی و لحوم حملان یکساله و مانند آن باشد

علاج اختلاج از ماده حار

الرا تا غلبه خون ظاهر باشد فصد کنند و استحمام و دلک بداند نمایند و اگر عذاب ابر و هر یک بست درم پرسیا و شان تخم کاسنی هر کدام ده درم کل سرخ
انیسون هر واحد پنج درم در دوطالب بپزند تاریخ مانند صاف نموده بپوشند و از آنکه اختلاج حار از مجربات انظار است و همچنین کبابه جینی و کفیر شک
و نبات سفید مساوی کوفته بجهت بقدر سه درم هر صبح خوردن فائده عجیب دارد و ایضا اسحاق که احتباس حیض و عدم خروج خون مستعد باعث
اختلاج شود از فصد زائل گردد و ملطفات خون مثل شاهتره و بادیان و غیره نافع اید و حکیم عابد سرسندی در شرح اسباب خود مینویسد که شخصی را
این مرض عارض شد از شیرینی دهن و تغیر ناخنا رنگ با دنجانی و عموم اختلاج ببدن دانستم که دموست در بر بعضی اعراض مقدمه سکنه همچنان کرد و اگر
الطایفی بکیر فصد جاعلیند لیکن من فصد قیقال گرفتم و از آن فی الحال صحت یافت و نزدیک عوام این تدبیر محبت بر کثرت مهارت من درین کار بود

امراض عین

یعنی بیماری چشم بدانکه مزاج چشم گرم و تر است و جمیع انواع امراض مادی سافج و ترکیبی مشترک او را عارض میشود و امراض مذکوره گاهی خاص میباشد
و گاهی بمشارکت عضو دیگر و اقرب اعضای مشارک چشم دماغ و سر و حجب داخلی و خارجی است و بعد از آن معده و کواصدا دیگر و هر مرض چشم که بمشارکت
حجاب خارج افتد از خطر سالم تر باشد و ایضا امراض عین بعضی متعدی اند مثل مدوش و سوزش مثل سبب امراض او در بلاد خشک و خاصه بلاد مصر بیشتر افتد و در بلاد شام
کمتر عارض شود و زبانتان سبب کثرت صعود مواد دران در سبب میلان کما در زرع سبب فساد آن اگر افتد و از امراض چشم بعضی خاصه است مثل زهر طرف
و در بعضی خاصه غریبه مثل بیاض و کته الیه بعضی خاصه غریبه مثل زرقه و بعضی خاصه مثل السحاح و ضیق و نزول الماده و بعضی خاصه بروج مثل خیالات و کوری
و ضعف و بعضی خاصه کطوبات مثل محمود و زیادت النقاد و امراض استوبقه بطبقه و بعضی خاصه و بعضی است و آنرا دپلک را عارض شود مثل انتفاخ

و جساد و کله و توشه و بعضی بدان طبیعت قریه افتد مثل سبل و طفه و بعضی از او مرق و عارض شود مثل دمه و بعضی بدان سبک قریه هر سه افتد
مثل لحم زائد و ویدله و بعضی از آن عام جمیع اجزای او باشد مثل تفرق اتصال اما امراض منسوبه بطبیعه قریه عارض آن بعین آن است که از او طبیعت عارضه
عارض شود مثل شق و بعضی بدان و سبک و طفه افتد و ازین بعضی آنست که جفا را نیز منسوبست با سبک آن مثل قروح و بنور و غیره اسمای آن مثل سبک و
آنست که غیر آن منسوب نباشد و اگر جفا جفا عارض شود مثل سرطان و حرق و طبع و تشنج و از امراض چشم بعضی ظاهری اند مثل رید و بعضی باطنی مثل کتف
مثل حال روح با صوره در زبانی غلط و رفت او مانند آن بعضی باطنی مثل سر التفرق اند مثل آفتابی که در رطوبات عارض شوند و بعضی باطنی تخفیف ضعیف شناخته میشوند
همچون آفتابی که در طبقات داخلی یا حسب نبضی از سوز مزاج و مانند آنی در گذرد و امراض چشم صعب اند بسبب یافت عضو و کثرت ارجاع و قوت حس و بیشتر عسر
سین و تن تخفیف اگر مرض اصلی است یا شرکی و در طبقات است یا در رطوبات یا در عصبه مجوفه جرات بعلاج و کنگنه طریق تشخیص بر آنکه شناخت امراض چشم از زوایا
کنند یعنی از کیفیت او در خفت و ثقل از لمس و حرکت او و عروق او و رنگ او و مقدار او و عظم و صغر و فعل حاصل یعنی بینائی و حال چیزیکه از آن سائل شود و حال انقباض
او پس اگر شخصی شکایت مرض چشم نماید اول دریافت کنند که مرض سازج است یا مادی چنانچه سوال کنند که در چشم سبکی معلوم میشود یا اگرانی و از چشم هر یک برمی آید یا نه
سبکی چشم و عدم خروج چرک بگوید مرض سازج باشد در صورتی که چشم گرم و حرکت او خفیف و سریع و اگر مادی غلیظه و فراخ و قصور در اکرانی باشد یعنی
از سردی و تضر از گرمی باشد مرض سازج بود و اگر لمس در حرکت ثقیل و عروق خفی و انتفاخ از گرمی و تضر از سردی باشد مرض سازج بود و اگر لمس
در حرکت خفیف و عروق خالی و چشم کوچک و خشک و نفع از تری خضار خشکی باشد مرض بس سازج بود و اگر لمس نرم و حرکت ثقیل و چشم بزرگ و حس در اکرانی باشد
نسبت بقریب چرک بسیار و انتفاخ از خشکی و تضر از تری باشد مرض طب سازج بود و اگر مرض در جواب اولی اگرانی چشم و خروج چرک بیان کند مرض مادی یا
پس اگر حرارت لمس سرخی چشم و خروج اشک و انتفاخ و درد و عروق و ضربان صدغین با هم چسپیدن یک بود مرض موی یا اگر با وجود گرمی لمس سرخی مایل
بر زردی اشک طلیل گرم حادث و غش التهاب و قلت التصاق چمن بود مرض صفراوی یا اگر سردت و قلت لمس سرخی خفیف مایل سفیدی و اگرانی شدید و مایل
پس چرک بسیار و تهیج و اشک و مرض یعنی باشد و اگر ثقل یا تری رنگ قلت التصاق یک بود و اگر آثار مرض بس سازج بود مرض سوداوی باشد و چه
بصورت تحقق نسبی از اقسام مذکوره به بینند اگر با مرض چشم بعضی لائل آفات دماغ مثل صداع و ثقل سر و غیره نیز شریک باشد مرض شرکی دماغی بود پس اگر مشاهد
بواسطه محبت داخل قحف باشد ابتدا می جع دالم تمد و انقباض و خروج چشم محسوس شود و قلت انتفاخ اجفا بود و در بعضورت اگر باوی کثرت عطسه و غش و تهیج
و خارج چشم و خشک بینی بود براده حار و اگر آنچه سیلان یا به غلیظه بار بود براده بار و دالت کند و این مشارکت بسبب مزاج سازج کمتر افتد و اگر مشاهد
با حجاب خارج قحف باشد و از آن با چشم متوجه بود ابتدا می تمد و از پیشانی احساس نماید و ضربان عروق خارج سر ظاهر گردد و مضرت و انتفاخ قریب یک کمتر
باشد و با سرخی چشم در وی و گرمی سر و پیشانی در وی و گرمی خارج سر بود و اگر اختلاف احوال چشم با اختلاف حال غلا و استقامت معده یافته شود و با توجه و اگر
بود و حال افت معده در اشتها و بضم از پیشتر ظاهر گردد مرض شرکی معده باشد و اگر غلیظه ماده جمیع بدن انقطاع استغراغات متعاقب ثقل بدن معلوم گردد
مرض چشم مشارکت تمام بدن باشد و اگر فساد رنگت و تریل نماید مشارکت اعضا بضم چشم و اما طریق معرفت امراض ترکیبی و تفرق اتصال و اورام در حصول
علیه مذکور خواهد گشتون تدبیر خط چشم که در حالت صحیح و ضعیف و عیانتان حبس عظمی آید و بعد از آن علاج کلی امراض عین مسطور گردد

تدبیر خط عین

بر حفظ صحت چشم و خصوص آنکه چشم ضعیف مستعد آفات و امراض شد و واجبست که از جمیع مضرت بصر اثر نماید و اشیا نافع عین اختیار کند و هر دو جدا جدا
مستطور گردد و اما کیفیت حفظ صحت چشم متوقفست بر معرفت مزاج آن مزاج خاص آن تابع مزاج بود و در گذر نیز که اکثر اجزای آن با خفست و اگر مزاج عروق
و شرابین بیشتر از استحقاق مقدار آن و از امراض خاص آن را رطب اکثر باشد بسبب کثرت خون مده و از پیشتر تحت آن بر که فعل خاص دیگر حرکت چشم شد
و حرکت مجفف محال است که در اصل طبعیت سلوبت مزاج و عارض بر آن ساخته شده که حاجت او بکثرت بیشترست و دالت میکند بر حرارت مزاج او و حرکت خفیفی را

و عارت طس و سخی رنگ آن در اکثر اسودت لایسای بود و در بعضی که مزاج چشم او باره بود پس حرکت لطیفی طس او باره و عروق او رنگ زنگار کثرت در چشم
و در طوبت او سخی طس و کثرت طبعیت تعدلات کند و در اکثر چاک باشد و در بعضی که مزاج چشم آن پشید طس او پشید عدم سیلان طوبت و در اکثر فکر کوچک بود
و بداند که در صنعت لازم نیست که چشم هم در میان انبساط حرکت گردانید و شود زیرا که از جو ترکیب جو مختلف اند و جز این نیست که قبول کند هر واحد را پیشانی
که بدان لائق باشد و همچنین لازم نیست که چشم جمیع انسان شبیه یکدیگر باشد بلکه تفاوتها در اجزا مختلف اند بحسب آن پس ممکن است که چشم هر سن لائق آن سن باشد و چشم
و صورت خود را بصورتی خاص باشد و در آن احتیاج تغییر چیزی نیست و اکثر از جمیع امور روزی چشم در آن کفایت باشد و یحتمل که از غایت بود و در
یا سبب سوء مزاج و ضعف بینایی آن باشد و یا بسبب آنکه سیالین بود اما بهر صورت در اشخاص وی المزاج و بینا احتیاج در آن بسیار باشد یکی مالم و دیگری علی ایست
و این تعدیل مزاج و ترکیب بود و قوت جمیع قوای عین سوم نفی چشم از فضول اما تعدیل از مضاعف جز از اعتدال بعد آن باشد و هر مزاج که از او تعدیل آن کنند
یا جلی باشد پس تعدیل آن بسیار و غوار بود و در مدت مدید تمام شود و هر کسی که این حاصل شود باید که در آن باد و یسبب ضعیف ابتدا کند بعد و تقویت آن باد و یسبب آن که
بغیر سختی ترسج نمایند و هرگاه اخلاف در آن زیاد و در پایداری قهر نمایند و راحت دهند و بعضی ترسج کنند این بهر مع تعدیل نماید و در اکثر مزاجی که از او تعدیل آن
مزاج حاصل باشد تعدیل آن سهل تر باشد لیکن معذک مختلف بود و همچنین رابته ای امر آسان بود و اگر طول کند و دشوار گردد و اما بهر مزاج که از او تعدیل آن
و اما در تطبیق قیاس خطر تقارب بود و تطبیق ستر باشد و اما تقویت قوای عین احتیاج در آن بدو امر بود یکی اصلاح ماکول و شرب آب چنان کند که از این جهت تعدیل شود
ستین که روح روشن صاف پیدا شود و این امر تمام میشود با کمک صالح البهر بود و مستقل شود و خودی که منزه است که چندا که از فواید خون نیز بود و در بسیار آن که
و بعد تناول آن حرکت سخت و خاصه شجاع کند و ایضا خواب نکند و بعد از او کثرت شرب آب بعد از صوم را خواهد کرد و کثیره فواید و اما در شرب تقرب نماید و غذا بخورد
و صحت کوچک بخورد و بهر شرب درین قیاس خوشبویانی خوش از باشد و خاصه که استعمال کند بلکه تا ابتدای شوش غفل بخیزی که باغی از غرضه و قوی صمد باشد مثل بن
و در هر یک تعدیل و جوارش ترجیح بود و استعمال قوای چشم از تصرفات و احوال و قطورات اما تصرفات مثل اکثر رویت شایب بنواست و این است و تعدیل ریاضتی
بقرات قیاسی که گاهی و کند لک نظرد آب شایب جیل و اما احوال قطورات فضل در آن احوال او یاقه است که در آن تخفیف قلیل و تحلیل قبض لطیف و تعدیل باشد مثل
و تو بهاری و اما شیرین که از آن برود سازند و آن معروف است که لک است اما احتیاج خاصه در آنجا که طوبت رفیق باشد و اما تعدیل چشم از فضول در آن
احتیاج به تعدیل بدن و سر و معده بود و ریاضت اطراف در جذب فضول از چشم و تحلیل آن نافع است از این مثل مشی آهسته بود و اگر آن بهر کون و نواحی آن باشد
افضل بود مثل ریاضتی که انسان را نای خود را بقوت و عجلت حرکت بدو بعد از آن از منع تعدیل بخورد چاره نباشد و در اکثر امر از تعدیل معده بود و آنچه در آن منع کند
به طعام تناول قسب زیتون خام که نمک است و همچنین کشنیز خشک شکو و بنیویست که از عروق و لایست از اجتناب فواک و فواید مثل که و خیار و ثوم و بصل و فلفل و کوبیده
و احتراز از استلا و خوردن فساد و مضوم و تعدیل بدن و طبیعت ضروریست زیرا که قبض طبع شد و باطن بکثرت است لک است اسهال اگر مضطرب گردد چشم بسیار رفع کند و اما تعدیل
صحتی که در جابحدوث سوء مزاج با فساد و غلبه مستعد بدان باشد و در اکثر امر این مستعد و بسبب خلل عادت و عیوش شاکر چشم بود و اولی مضامین سرست اکثر این قوی باشد
که استلا بدان حادث شود و این تمام میشود پس هر کس که تقویت این عضو و این چنان باشد که از آن استفراغ مواد زائد کرده شود و یا بالفراوه اگر استلا خاص بدان باشد و یا
مع استفراغ همه بدن اگر استلا عام بود و در تقویت چشم تا مواد مستعد فحشاء عضو قبول نکند و سوم بند کردن آه میان هر دو و این آه گاهی از داخل بود و چنانچه شکر
میان چشم و دماغ از طریق حجب داخل باشد و بند کردن این شوار بود و فضل شیار در آن نوشیدن شربت خشخاش یا پوست آنست که هر آنچه طبعی او را بشکست و بسبب
اختلاف ماده در حرارت و برودت آن اقوام آورده باشد و گاهی این آه مشارکت میان چشم و سایر طرق بحاق باشد و بند کردن این آسان بود و بسبب حرارت حصول
ادویه بدان از خارج چنانچه آن ادویه باطلایه اضده باشد که بر پیشانی و پلک نهند و در آن قیاس تقویت یا بارودت و یا باعرات باشد بحسب ولاد و آب و سردی و طبعی
و همچنین آب و عوج و آب بارنگ آب حی العالم و آب برگ بوی و آب برگ سید آب عصبی الراعی هر کدام از اینها که باشد مفید و با قافیه و زعفران گاهی تعدیل چشم
این آبها یا بسفر جلی کوفته یا بسبب کوفته میکنند و گاهی در آن فواید اند که زعفران یا خضافه می نمایند و پوست خربزه یا خضافه یا نیکو بلای امواج حارست و دیگر از و فواید

و آن غبار و دانه های بسیار گرم و سرد و باد محوم است و جمیع مخلفات مثل جاع کثیر و تنگ بسیار و طول نظر بسوی چیزهای براق و روشن و سفید و شل
برق و سیف و درخنده و آفتاب سیاه و حالت کسوف و برف و دوام نظر بظرف یک چیز و قناری خطوط دقیق با فراط و همچنین نظر بدگر اعالن قیق و فوطا انکبا و کثرت
و حزن شدیدی و غم و غضب و عصب و کتابت میان عصر و مغرب بعد قصد و کثرت سکران و استلای طعام و شراب خواب کردن بر آفتاب و طعام شنبه بیشتر از بقیه ایل
و خصوصاً زیر آسمان تمامی نغذیه و اشتر بخلط بنگر و اور و جمیع مخمرات خواه بارد و شل شیر و باقلا و لوبیا یا حار شل سیر و پیاز و مکده و کدو و کرب و عدس و بادجان و انسیا
حریفه شل گندنا و جوهر و هندوقی و خردل و شونیز و ناخواه و دیگر ادویه مفرد و مضربین آن یا مخمرات است مثل کاهو و افیون و کمر غند شدت و وجع و یا کچکفیت
غالب است باشد مثل سرکه و یا آنچه صورت او مخالف جوهر قوی و دار و ارج باشد مثل مین و ترنج و بلادر و ادویه طرب نیز مضرب است در جمیع احوال زیرا که مزاج چشم
طلب است در سهل خلقت و کذا اغذیه یا لحم و انشیای المذاعه و حریفه و عصفه حاضمه شدید التبرید و محب قوت و شدید التسخین و محمل آن آنچه موزی فهم عده یا ضعف
و باغ باشد و سرکه و سیب ترش و بادروج و شنبه و خرما و لحم بقرو گوشت خشک و مکسو و جمیع لحم غلیظ و زیتون و سیب و مامون است و کثرت استغفار غلات شل قصد
و خصوصاً صابون است و عالی کثرت سسولات قویه و فساد طعام در عده و سوء ترتیب تناول طعام چنانکه بضم و فاسد گردد و در خار از آن بسیار خیز و در جفا بقضات
مانند قلیه و گوشت بریان و لحم طیور و غیره و مولدات خون کدرا از انشیای المذاعه و حریفه و غیره مثل شراب که بر و غلیظ و کثرت خواب بیداری طولانی است و تنه سحر
و قی کردن اگر چه از جهت تقیه عده نمیکند لیکن از جهت تحریک مواد و باغ و دفع اویسوی چشم مضرت دارد پس اگر ضرورت قی یافت بعد طعام و یا بهستکی است عمل کنند

حافظ قوت چشم و آن غمنازدن و آب مانی شیرین کشادن چشم اندر است جو امان ماد و آب سود پیران و در آب گرم و خوردن غذای لطیف مقدار مستدل باعث تود خون میسازد اکثر تانبا شل و استعمال او و میوهی محض باعث عدال و کذا که انچه در آن جلا و تکمیل باشد و کلهای قوی بصیرت را بر سر و سنگ بصری بر می آید و زخوش و آب بادیان تازه و آب غوره و دوام الکحل آب بادیان یا سر سباب بادیان و ده عویج عظیم النفع است بر در مان نیز بصیرت و الکحل که کسر کبود و انزوت و زخوبه عطران مسک چشم آفتاب صحت و در انگا دارد و منع از قبول انزال نماید و الکحل عقیق میل طلا در مایه دو نویت باعث امن از جمیع اوجاع و امراض چشم است و دوختن آب نیگرم بر سر و تدریج بر سر بروغن بنفشه که دو بادام و الکحل کل ششانی و کل الجواهر نیز منقوی است بقول طبری و رازی و طبیبای هند الکحل غلظان در بنفشه یکبار حفظ صحت چشم تکمیل بطو خلط نماید و الکحل قشیا و بسدش و ج مفسول بر طران محری سوخته مفسول و بن الطیب سلوج بهندی و قطیر آب باران که در آن صفت روز بادیان تر کرده باشد و چشم هر واحد حافظ صحت صین قوی است و همچنین الکحل اندر چشم بر مرازید و مرمانی اقلید یا غنی بر می و عطران و حوض و شکر و آب ریشم محرق و مایسلان صحت بر و صبر و ایضا بویید شک بر و او غنبر در گرد و نظر بسوزد و در سنگ صج و هر چیز بر کشیدن میل طلا بر قوت چشم و گویند که در حدیثی کنند و بخور و نقل کلا و شرابا نفع است و خوردن طریقتا و حاجین و بیدین شای امید و تر اغاضات معتدله و تقویت از منق و عطران چشم گویند که خوردن و صینی فلفل سیاه و عطران و بادیان باندک نکالند و در آن کذا کشند و دوام باناست جمیع مغزرات و غو و بادیان اصل السوسن که در دامت بلیله می کشند و در آن بول حاض و صحت چشم و طریقتا منقوی النفع است حفظ صحت آن و دوام عین طبیعت نفع چشم

الرجوع باریما چشم بسیارست و مسیاطی تا پنج هزار روز است و اگر کسی که این جمله مفرد چهار صفت پس از مرض مزاجی سازد و ملای و قرض ترکیبی چون عمل و حور و لغوی

[illegible]

و سنا و یا سنا نما مخدوف نمایند و همچنین مین به گام اشتر باره طینه مثل شربت اکو یا شربت بنفشه یا شربت نیلوفر استعمال کنند و گاهی بنفشه را طینه مسکه و قهقهما احتیاج فیه
صفت فنیله شکر مقوم بانک کث بورق و قوی تر از زین است که سنا و گل بنفشه هر دو احد ربع درم مقومیا اندک میزایند حقه خفید ما را الشیبه شصت درم بچند
ده درم فلوس خیال شنبه درم درم روغن کجد و کبر هر واحد یا نزه درم و اما فی اگر چه نفع میکند بسبب تنگیه بود لیکن شدید المضرت است بسبب تهج و تحریک آن و اما
ادرا و تفریق در غالب امراض احتیاج بدان قوی باشد که مایت بر چشم مع انقشار آن در بدن غالب باشد و استغفر لغ و ماغ بعد تنقیه عام بمسکات بنفشه طینه
در سال طلق بر صدغین در دو حار و حب ایا ج و شنبیارات و اطریفلات مانند آن سودا بار و مرکب بود و باید که استغفر لغ آن از خارج کنند مثل ادویه مستعمله و
چون سحوبات و عطوسات و استغفر لغ چشم با سیل صرف ماده از آنست و یا سیل تجلیب ماده از آن پس صرف ماده اول از بدن بود اگر متلی باشد یعنی بدست
استلای ماده در همدن اول حسب غلط غالب تنقیه عام کند پس از آن تنقیه خاص باغ بنقیات او و بعد آن تنقیه مخصوص خاص چشم نماید بنقل و ده چشم و اما از اخراج
او از راه بینی و یا از عروق قریب چشم مثل عرقین و قیرین اما تجلیب از آن بادویه مد معینی اشک اور و محلات بود و گفته اند که جذبه ماده به تعال عطوسات و دسحات فصد
رگ گوشه چشم و پیشانی خصوص بعد تنقیه عام بدن خاص باغ و پس از سکون ماده از منقیات چشم است و اصل بزرگست در علاج امراض مادی چشم مهلی باشد خواه
شرکی و آلفنا سیگیند که در امراض مادی بگره احتیاج بنقل مواد از چشم بعضو دیگر افتد و ماده در طریق انصباب بسوی چشم نباشد پس برترین عضو که با وی نقل کنند
منخرین اند به تعال عطوسات و نشوقات و تناول طعام و شراب کثر و لطیف و اجتناب از اشیا بدگوار و بخار انگیز از اقسام استغفر لغات ماده چشم شمرده اند و
ماده از عضو دیگر یا بدستیر تنقیه خصوصیکه از آن ماده بچشم نمی آید از واجبات است و بدانند که اگر ماده چشم بطوبت غلیظ یا دمی باشد بعد تنقیه عام بمسکات سنا
تنقیه و ماغ بحب ایا ج یا حب قو یا نمایند و بعد از آن باقی را از بالا فر کنند و چشم را با آب حلیم و شیر تازه بشویند و بعد تنقیه ماده ادویه موافقه در چشم کشند و عام نمایند
و اگر ماده بطوبت قریب مختلط با خون یا غیر باشد بعد فصد سهل میند و پس از آن ماده را از سر فرو کشند پس علاج چشم کنند و علاج چشم بوجهی قبل از تنقیه جائز نیست نه
انداختن و ادراک آن خاصه اگر دمی محلی باشد گرد دمی محلی غذا ضرورت و در ماده دمی حمام و اشیا محلی مفید بود و اگر ماده دمی باشد فصد کفایت کند و باشد که با وجود
کشدن فصد بسبب کثرت غلط خون پری رگهای چشم از آن استلای عروق بر حال خود باشد درین صورت استحکام نمودن و عقب آن طعام لطیف خوردن و درین وقت
و تناول ایا ج فیقر و حب قو یا سوسند و استعمال شیان احمد لیم و عذرات محلی خون غلیظ را رقیق کند و کذا خوردن قدری خراب صرف عقب حمام نافع گفته اند و
که تنقیه و تدبیر صواب بودند معلوم کنند که در چشم سوزاج روی یا ماده خمیده نکشفه و طبقات مستکن است که غذای عین فاسد میکنند و یا آنکه دماغ ضعیف است از آن
نزل بسوی چشم توجه میشود و از نجاست گفته اند گاه باشد که بدون آنکه درم و چشم ظاهر باشد بواسطه و ام نزل ماده بچشم نفع علاج ظاهر نشود پس اگر ماده
از حجاب خارج قحف دماغ اید درین صورت کشادن گهای سر و بریدن شریان صغیر و زنادن دماغ بران مناسب است و حجامت فقره و ارسال طلق بر جبهه نیز قریب نفع
اوست و تنقیه باضمه مقوی دماغ بر جبهه مفید و از جمله دواعی پوست خرنه است برای ماده حار و فلفلیس از برای ماده بار و اگر ماده از داخل قحف اید درین حالت
تنقیه دماغ بفضد و اسهال دیگر تدابیر تنقیه دماغ باید کرد و هر چه در سبیل گفته شود مفید بود و ایلاقی و غیره می نویسند که اسباب امراض مادی عین هفت گونه است
یکی ضعف مزاج چشم حتی که ماده نازل را بسوی خود از دماغ قبول کند و ضعف مزاج دماغ بقیاس مزاج اسعد و سائر احشاء قبول کردن آن بخار که بسوی آن
از احشاء متصاعد شود و قوت مزاج دماغ بقیاس مزاج چشم حتی که دماغ مواد را بسوی آن دفع کند و کم کثرت اخلاط در بدن چهارم ضعف قوت غاوی چشم و عدم
اسکان چشم غذای وار و بران بسبب آن اجتماع مواد نازل در آن چشم است منافذی که از آن اخلاط بچشم می آید پس مواد بسوی آن بیشتر جاری گردد و چشم ضعیف شود
از آن فصول چشم خارج میشود پس باقی مانند آن چشم بچشم وضع چشم تحت دماغ و بدان سبب همواره نزل اخلاط بچشم بسوی آن پس بطبیعت است
که تنقیص این اسباب باید اول منع سبب شغول گردد و شایع میفرماید که از او بچشم بعضی بدلات مزاج اندا میسرودات مثل آب غلبه آبی و بعضی الرامی و
و آب کاه و و گل آب گسرخ و لعاب بخیول و غید و فیض مرغ است و اما مسخحات مثل مشک و فلفل و وج و سایر آن مانند آن اما محففات مثل توتیا و مره
و اقلیمیا و بعضی از آن بضمات اند مثل شیان ماسیثا و صبر و فیل و ج و گسرخ و در عفران و بعضی طینات مثل شیر و مغز بادام سوده و سفید و تخم مرغ و لعابات بهانه

و کثیف طبقات عین گردند چنانچه صفت او این است که زیادتی مواد و وجع کند اما قوت چشمش اصفاف قوتها چون در چشم بسیار است اوج او بسیار بود و چون منع میکند از آنکه دوا بی چشم قوی لطیف باشد اما جماد مزاج روح بخردند و از آنکه قوی تحلیل باشد تا روح را فانی نکند و اما مقدار مرض پس بر مرقی و محتاج به دوا باشد و ضعیف را کفایت کند ضعیف و اما در اشیا که ذکر کردیم در آن غلبه است و خاصیت اختیار وقت موافق برای استعمال دوا و این وقت گاهی نیز بمسب فصول سال بود پس اعلی موسم استعمال ادویه محله قویه و شدید الجوارح است نگراد و ادویه قوی الروح و شدید البصر اگر او ادویه مستغفره را بهیچ و خربین است نگراد و او در ربیع مستغفره را و در صیف مستغفره را و در مهبوطه باید و گاهی معتبر بحسب مرض باشد پس علاج او را هم استعمال ادویه را در اینه او ادویه محله در آن حکم کنند و میان این هر دو زمان هر دو را مخلوط سازند و او را در عروق قوی تر نمایند بعد محلات را قوت دهند حتی که هر دو در مستحی سادی گردند و ایضا مواو یک را در تحلیل آن یا مستغفره آن کنند و او را در سختجات استعمال کنند و بعد نفع آن مستغفرات و سادوس اختیار است استعمال دوا پس می باید که ادویه او را در چشم قطرات باشد زیرا که دوا بی یا پس میان یکم مقله متوقف شوند و آنرا الم رسانند و ادویه نفقره و بیاض مانند آن باید که خدورات بود و ایضا هرگاه احتیاج بخفوفه و باسبوی اطراف قوا چشم باشد قطرات و جمیع اشیا سیاه بدان اعلی بود و استعمال ادویه مرده و ملینه خاصه مسکن و حج هر روز بلکه در روزی چند بار جائز است و چنین نیست ادویه مرده که در آن اجابت تفرقی قایم و از اینجا است گفته اند دوا بی تر اعلی الاتصال و پیهم استعمال نباید کرد و اگر حاجت نکرار افتد صبر کنند تا آنکه چشم از اذیت مرتبه اولی استراحت یابد پس باز بعمل آید بعضی گویند که بهترین اوقات استعمال محل و تقطیر و مانند آن وقت سردی از روز است و قبل تناول غذا و اگر مزاج مرطوب محل و در دما باشد شیب یا صبح استعمال کنند و اگر هر دو بار باشند و نصف النهار بعمل آید و اگر محل باشد فقط در آخر روز بکار برند و بعد از آنکه محال معنیات خواب نکنند الا بعد از و در نزول الماء و بیاض و میل بپشت خوابیده و در مرض سفلی عین نشسته و در امراض بک سرنگون آشته محل استعمال نمایند و عند استعمال فو رات ربیع نشسته و اگر رید و امراض جنین باشد بعد نمایند که وصول محل باجمان باشد فقط اما مقدار بخشونت آن الم رسد و اگر قلع آثار و جلای بیاض مانند آن مطلوب بود و میل را بسبوی مقله رسانند و در موضع مرض احتیاج نمایند فقط در چشم را با بهام و سباید دست چپ کشاده از دست راست قطور را بچپ میل بریزند و جوهر میل از نفقه باشد در علاج چشم خوش چشم و طوبی آن و از طلا بسازند اگر اراده تقطیه ماده باشد و یا از آبنوس بعمل آید اگر اراده تطهیر مواد و تحلیل آن باشد و یا از مس مرتب سازند باید که بعد هر استعمال میل بشویند و جوهر محله باید که از اجسام مناسبه کلی باشد که در آن نهند پس گاهی از نفقره و گاهی از آبنوس مانند آن بود و شکل دست بر مایل بطول باشد و او چنان باشد که بسبب کشاده شود و سنگ برای ساییدن شیا فات و غیره و مجرست می باشد آبنوس باشد و هر چند که بر آن بسایند آثار بشویند و بعضی اعمال محتاج به مسین عضا و نهادن فاده بود و خصوصاً بعد قرح قطع سبل در اطفال برای حفظ انصه و غیره و در آخر مرض برای حراست چشم از هوا و برای حفظ عین در صورت آن برای منع اوج و تسکین آن چنانچه در ضرر آن چشم و صرع و نفع رفاده در درج و حوط و تنویشتر و بداند که ادویه که بدان معالجه چشم کنند و احتیاج بدان عملی الیه باشد بعضی از این معدنی و بعضی حجری و بعضی صدفی و بعضی نباتی و بعضی حیوانی است و جمله این موافق بود اگر بپسندت مخصوص باشد مثل کل و ذره و شیا و مانند آن لایب که خالی از کیفیات خار باشد و واجب است که مختلف بود طریق عمل آنها بحسب اختلاف قوام و کیفیت آنها و مانند آن پس در جمیع معدنیات و اجار و اسد و صفت است که تعویض اجزای آن بسایند و بهالغ نایب تا سبب خشونت موزی مقله نشوند از حرکت بلکه این تعخیر را گاهی کفایت میکند کثرت سخی و نقل از خرقه صفت تنگ سما مع نهیت و مقبول آید چنانچه در توتیا و شادنج و قرشیثا و مانند آن از معدنیات عمل میکنند و گاهی این بدون احراق با تمام غیره سبب کیفیت رویه یا عدم قابلیت حق بلخ و بهترین طاق احراق آنست که در کوزه جدید کرده و کل حکمت گرفته در میان نور یا قرقن مدتی بدارند تا آنکه خوب بوخته و صیقل بجودت سخی گردد چنانچه باقیمه از اجزای او رسد و حریر شنج و ملزونی صدف مانند آن عمل میکنند و بعضی ادویه بعد عرق و حتی تفصل کثیر محتاج باشد مثل سفید این برای زایل ترشی بلکه صفت چشم است و دفع حرارت مقله سبب از آنرا میکنند و ایضا مانند آنس محرق که در آن کیفیت ضار و جبین است و بسیار ادویه است که حتی او با اختلاط آب با طریقت الکی جدید میشود مثل اجار که معدنیات و بعضی از آن محتاج این نمیشوند مثل نشاسته و صبر و اما سخی صمغ و غیره طریقت بسبب خلل قوت آنها و حرارت سخی موجب ضعف آنها میگردد و بعضی ادویه است که در برای تعخیر اجزای آنها خیسانیدن او در آب یا مافی مناسب کفایت میکند و چون کثیرا صمغ عربی و دیگر در آب

و اگر صفراوی بود با احتراق و التهاب حرارت شدید باشد و اگر بلغمی بود با الغنیل و استرخای بیک و شوری نظرسوی اشیا یا غلبه صفراوی باشد و اگر سودا
 و در عین چشم چنان نماید که چشم باز نشد و می شود از مردم سوداوی یا پوست صلبیه با و اگر لثوی چشم چنانی و الم تمددی و جوی مائل گوید از التواء طبعی صلبیه
 و اگر وجع تمددی گوید و چنان پندارد که چشمها بسوی داخل خواهند بر آمد و باشد که نظرسوی سقف دشوار گردد از استرخای پرده صلبیه باشد علاج در چشم درون کاسیل
 نیندازد بلکه او را در بر یا چینی دیگر حل کرده اندک اندک با صابون چکانند و هر مرتبه چشم که باد و مصعب بود اول تسکین در نمایند لیکن دوام استعمال مجددات تسکین
 وجع جاز نیست و باید که در اوج عذاب او را در نزد جریحه ممکن باشد حتی که بغضا و حکایات طایه و آواز آب شجر و آسیا و غیر لطیف مع قوت روشنی در سنگ و ترک حرکات صنفه
 و اما حرکات خفیه مثل جنبش گوار و مانند آن غیب بود و آنچه از شقیقه عین باشد اول قصد سر و نمایند بعد در صدقین و چوبسانند و بعد فیج ماده سهل و حب ابراج دهند
 و هر چه در شقیقه سر سطور شد بعمل آرند پس برای تسکین در حرارت در عی ماده آب صبی الراعی و غنیده بغضه مرغ و شیر و خزان در شسته کرده و اندکی شایف نامیدند و محض سو
 آنچه بخواهند و سر در دهنده قطره روغن گل آبیخته بچکانند تا که مثل هم شود و هر ساعت در چشم قطره سازند و لائق بر صدقین بچسانند و اگر فائده نشود و شراب مسخ
 قطع نمایند و در علاج صلت رواندند تا بکونی نه انجامد و آنچه از سرطان باشد علاج نپذیرد لیکن برای تسکین در وقت مرض صدقین بچکانند و با آب جبین بچکانند
 اخیونی و سفوف سودا و حب لاجورد یا با ماء الفواکه و خیار شنبه و تخم تلمیس ملج نمایند و ماء الشحیر و شربت بنفشه و سکنجبین شربت شخاش و جلاب شربت نیلوفر بپزند
 و با غنیه لکیموس خطیه که در آن حرارت نباشد و ملج و غنیه خطیه مثل مزاج و جوهر مرغ فریه و اطراف و لحم بزغال و حلال خدا سازند و یا حریره جوهر لکیموس شربت
 کوفته و گاو زبان گل بنفشه هر یک سه درم حباب بانزده وانه نیلوفر تازه متشره صفت عدد دیک نیمه صاف کرده شربت شخاش یا شربت انار شیرین یا شربت بنفشه یا
 شربت نیلوفر داخل کرده روغن بادام شیرین آبیخته بپاشند و آشامیدن با آب جبین یا یکی از شراب مذکور یا شیر مرغ یا شیر بز یا شیر گاو نیز نافع است و بقول احمد
 منضجات سودا استعمال نمایند و مطبوخ اخیون بدهد و ماء الجبین گاهی با سفوف سبدل و گاهی با سفوف مسهل بنوشند و سفوف مسهل از حرارتی و بلید کابی و برنده
 و لبغای و نمک هندی و غایقون هر تب سازند و سفوف سبدل نیست و غنیه خیار و غنیه تخم کدو و غنیه تخم باد رنگ و گاو زبان اصل السوس و صندل و طباشیر و گل سرخ
 و کشنیز شک ساییده هر روز پنج درم همراه ماء الجبین بپزند و سودی مینویسد که این سفوف مجرب است و شایف ابیض با سفیدی همیشه آبیخته و با شایف همیشه
 در شیر زمان حل کرده در چشم چکانند و سفیده بیضه لکلیل الملک اندکی زعفران بپزند و یا آرد جو و بنفشه و نیلوفر و آرد باقلا و باقلا و باقلا و آب کاسنج و آب غنبل الثعلب
 خدا سازند و یا بر گخطمی و بر گتجازی و غنبل الثعلب کوفته روغن بنفشه آبیخته خدا کنند و هر شرب قیروطنی زرده بیضه و روغن گل بهشت چشم نهند و جمیع ادویه که
 در آن طینات مغریه و مخدرات باشد بعمل آرند و ادویه و افندی حار اصلا استعمال نسازند و نفعول نمایند با بیک در آن باقلا و گل بنفشه و خطمی لکلیل الملک و گل نیلوفر
 چوشانیده باشند و طلا نمودن زرده بیضه مرغ با کثیرا یا شیر زان نیز مفید است و شاد و نج و نشاسته مسادی صبح و شام استعمال نمایند و بقول الطحاکی حلیه در سکون الم
 بخدرات کنند بعد در چشم شاد و نج و نشاسته و گل خنوم و مایه و مرارید استعمال کنند و غیر آن که اگر داده غیر مستحکم بود شود و الا و قوت آن کفایت باشد و اگر آب کشیده بجز
 و آب غنبل الثعلب آب گل سرخ و سده انگلاب هر یک سه ساسه تخم کاسنی صندلین گل ارسی هر یک سه ساسه در عرق برید شک یکتوله خدا و کند بسیار مفید است و گویند که هر گاه
 در ساکن گردد و تبلیغ فصول نشاد و نج مفصول نشاسته هر واحد یک درم شایف ماسینا گل خنوم هر واحد نیم درم و مرارید و دوا انگ کوفته بخته استعمال نمایند و شایف کافیه
 سکنه و صبح استعمال کنند و لعابات مخزیه و مانند آن در چشم بزنند و حمام مطب نافع است و از افندی لوله سودا مانند عدس با دانه گاو گوشت گاو اجتناب نمایند و آنچه از
 غذا بزیاجیه باشد و سبیش سده بود و حسب ماده و در اسمال و فتنج سده که شند مثلاً در ماده بارد و مطبوخ بادیان بیخ از خرافستین تخم کشکوت شربت دینار به پزند و
 ماده حار مطبوخ تخم کاسنی اصل السوس غنبل الثعلب بویز منقش شایه و همراه سکنجبین بپزند و شربت بزوری و قرص بوند و استعمال آن استعمال کنند و سده از ماده حار
 نادر بود و بعد الفتنج سده برای تطریب خدا و بر گخطمی که در سرطان گذشت با صافه سفیدی و بیضه و تخم چشم نهند و شایف ابیض و شیر خزان حل کرده در چشم کشند
 و روغن بنفشه یا کدو و روغن بچکانند و ایضا برای تطریب مزاج مثل روغن بادام و شیر خزان روغن نیلوفر و سحر از سکه گاو و مغز ساق او و تدبیر مطب مثل طوطا
 و تناول غنیه باجات و سده و کدو و خیار مع لجم چرب لجم کایان فریه و زردی بیضه نیمه شربت لعل آرند و از هر چه ملج و مضح و حریف و مجفف باشد اجتناب نمایند

و تندی گوید که علاج عدم غذای زجاجیه اینست که در غذا بر مریطیات اقتصار نمایند و ادا الشحیرا نام تنوالی بنوشند تا بدن از ترطیب هر بعد استغفار با این طبعی نماید اگر
ظاهر شود که آن از سده است و جو حلی و بز و جزیری بر او احدی درم تمکرم فسن اینسون بر او احدی درم سنای کی یا طخو خودس بر او احدی درم مویر منقی یا زردیم
تقریبی در چشمین بر او احدی است و هم بخیر نیست و در دهشتانید و صفا نموده بقدر صد درم گرفته هفت درم شکر طبریز نموده انداخته و سه درم ناچند درم روغن بادام
بالایش ریخته و یک گرم بنوشند و از این طبعی دو شربت در مدت هفت روز یا شانزده اگر مزاج و قوت و سن فصول بله احتمال آن نماید و در جمیع امراض چشم چند نمایند و در
علاج کزاح مریض بحدت متغیر نشود و با اعتدال رو کنند اگر از این خارج شود و چون این طبعی نوشیدند بر دوشیدن شیر و ختران از پستان و در چشمین و انطباق نمایند
و این خلط در چشمین مندی که بخانی یا برگ خلی چوشانیده بسیارند و با سفیدیه بیضه و روغن بنفشه آسینند و از قرب کافور و چشمین و از ششم آن اجتناب نمایند هرگاه در مریضین
طوبت باشد و روغن بنفشه یا روغن که دیار روغن خلطان سحوط کنند لاسیا اگر در انجا صراع باشد و برای ترطیب شیان ابیض شیر و ختران در چشمین کشند و اگر مریض
از عدم غذا و قلت اب باشد و بیشین پوست بود و بنا بر کثرت استغفار یا کثرت صوم یا ترک طعام و مانند آن بکلی عنایت بر ترطیب صروف نمایند و در اینجا بکلی استغفار
و نوشیدن چیزی را بجنف است و علاجش دوشیدن شیر زرد خرازی پستان بر سر و تسعیر بر روغن بنفشه است و کوم زرد خاله و حلمان صفاد بخوراند و شراب
قلیل الحارث یا مارا الشحیرا بنوشانند و از ریاضت سخت و عرق بسیار در حمام منع کنند و نفولات با دویه مریطیه مثل بنفشه و نیلوفر و برگ بید استمال نمایند و اگر وقت
بنفشه تر باشد بنفشه تازه را در گلاب ترک و شب بر سر نهند و بخواب و نند و تعدیل خواب بجا نمایند و از صوم و با دمای گرم محفوظ دارند پس باین طریق غذا کثرت پذیرد
و بکلیه رسد و از آنچه اقبال عافیت و ابتدای و ال مرض ظاهر شود اینست که زوال غرض حادث و عین اولافا و اول معلوم گردد و در چشمین در چشمین در طبیعت
خود خود کند و صداع و وحدت زائل شود مریض صحت یابد و آنچه از دوال غلبه یا شد اگر غلبه بخون در یا بند فصد کنند و سوسل مناسب مزاج دهند و بعد تقیه در معات
در چشمین کشند و موافق خانه چشمین از اسرب مانند خود ساخته و در وسط آن صواب کرده در فاده بکلی گیرند که سولخ بند نشود و در چشمین دهند و از حرکت و نظریه سوسلی شده
و مریض کردن منع کنند و آنچه از مضطرب جلیده باشد علاجش مثل علاج او را چشمین است چنانچه در درگاه آید از تشکین و استغفار غلبه پس تعدیل و درم تقطیر شیان ابیض
و دوشیدن شیر و ختران از پستان سحوط با شیان ابیض و بعد استغفار نافع است و آنچه از تفرق اتصال شبکیه باشد علاج پذیر و مریض تشکین الم در ابتدا فصد
و تعدیل مزاج و علاج غذا نمایند و شیان ابیض فیونی باز ده بیضه مرغ و روغن گل استمال کنند و آنچه از فساد شیمی باشد فصد سر و و حیات تقریر و کمالی کنند
و طبیعت تعلیم طبع نمایند و از برگ اسپنول و برگ بازنگ و برگ عناب الشعل آب برآورده بچشانند پس خضن قدری شیان ابیض حل کرده صبح و شام در چشمین بچکانند
و طبع که از ابرها خرگوشیند بلعاب اسپنول و اندکی سرکه و روغن گل سرشته و وقت خواب در چشمین ماکند و شیان بزج بعد برود کافوری امکان نمایند و آنچه
از عدم صلبیه باشد در دوی فصد سر کنند و بهر تعلیم طبع او و پیچیده مثل بنفشه نیلوفر خلی عناب پستان و بنیکوفته چوشانیده صفا نموده و روغن کعبه
شکر سرخ اینجه سقند سازند چند بار تنوالی و یا طبعی عناب پستان آو بخارانیلو فرقی شیشتر بنجین اینجه بنوشند و بعد منع ماده از انصاف تقیه طبع
از فضول محل سادی صبح و شام در چشمین کشند و اگر ازین تدبیر فایده نشود شیان ابیض فیونی یا با کشنیز زو آب عناب الشعل بنز طبعی مصلی حل کرده در چشمین
بچکانند و بر بندند و شربت عناب بماء الشحیرا درم نوشیدن و آب طلع و مانند آن سحوط کردن نافع است و در صغری و اگر واجب بود فصد کنند و از طبعی مریض
با صافه لیلله زرد و خمیو بنفشه یا بگل سرخ و بنفشه آو و عناب خرمنندی و کثوت و تخم کاسنی و ترنجبین مانند آن تلین نمایند و سوسل صفر و بند بجه و خوشتر
و بهرانه هر یک همدو چشمه است از بنیکوفته و قدری انزروت آب شیرین آن مقدار که بالای او باشد و قدر ضاعت بچشانند که بقوام ماء الشحیرا یا صافه
در روز و شب چند قطره و چند بار دیگر در چشمین بچکانند و فاده سوسل و سوسل بنجین درم و سوسل بنجین درم و سوسل بنجین درم و سوسل بنجین درم و سوسل بنجین درم
سادی کوفته بزقطه نار بر او آینه در گلاب روغن گل خوب بچشمند و وقت خواب در چشمین ماکند و بکلی است و بر بندند و صبح چشمین صفا نمایند و طعام مریض
مرطوب خورند و درم روغن بنفشه و شیز نان سحوط سازند و در بعض اوقات شیان ابیض در چشمین بچکانند و از شیش در افنان و دخول حلام منع کنند و در بعضی بعد نفع
و تقیه سوسل بنجین درم و روغن صلی کج و مشک بچشمند و قدری آب زرد و طبعی اینجه حل کرده در روغن بچکانند و اندک اندک هر روز افزایند پس مریض و خوشتر و بران

در عین بوده در غرقه بسته بوند تا که عطسه آید و اگر عطسه کمتر آید کندش اضافه کند که تعطیس در اینجا انفع اشیا است و شکم داد و بخلله اغل که در احتمال کمال باشد
 و در ابتدا شکر کین و در بگسرخ و در شرب بخت یا زردی بیضه و روشن گل و در عین کمال و در عین کمال و آنچه از ورم سوداوی یا پیوسته صلبیه باشد و صورت
 به طبعی افتقونی سفوف سودا یا حب لاجورد بعد از نفخ و ترطیب بدن تقویه نمایند و باستفرقات خفیه مثل خمیر بنفشه با عرق گاوزبان تخفیه یکن کنند و بعد
 ترطیب بدن و باغ و چشم اشربه و اغذیه مرطبا اختیار کنند و شیر و خمر یا شیر و سر و شند و در عینی چکانند و شیر و خمر را در و غن بنفشه یا نیلوفر و آب صبی اگر
 و آب جی العالم دینی چکانند بنایت مفیدست و چشم بسته دارند و با ماء الشعیر و ماء الباقلا و مانند آن که بخار طرب بردارد و غذا سازند پس اگر مرض ابل شود شیر
 رزین لبنی جو یا لبه سنگی و سنج خسته نشیان ایضاً آینه زرد و سفیده تخم مرغ مل که در صبح و شام در چشم کشند و بر آن رفاحه بگلاب تر کرده بر بندند و هرگاه در رخت پذیر
 و چون گرم کرد و آب گرم کمیک کنند و اگر آب گرم بر سر بریزند و بر آب دویه حمله مثل با بون و اکلیل الملک و مانند آن الکباب نمایند و آنچه از التوائ صلبیه باشد ایضا
 در ترطیب مزاج کشند کافور و مشک و لادن و طمبو و سوسوم و قطور و قیر و طی که از و غن بنفشه یا نیلوفر و موم ساخته با آب صبی الراعی قراح بیدار و اگر
 تسقیده باشد بر سر و بدن مانند چنانچه جالینوس در سیاه ذکر نموده و شیان ایضاً بشیر مل کرده در چشم چکانند و شیر و خمران در چشم و شند و از خواب بر پشت کشند
 و اگر در وای گرم احتیاج خروج از خاندان باشد با ریح و گلاب تر کرده بر روی اندازند و آنچه از استرخای صلبیه باشد بفضج از سبیل و غلبه و حب یا ریح تقویه نمایند بعد
 غلظت منقیده از سوزج و عاقر قرحا و مرمری مانند آن احتمال کنند و صطکی و کندر و راتینج و وچ تنها یا با سونبر کس ساخته بخانند و سودا سود بر زبان ببالند و در اشربان
 حاوی آب طبعی زوفاصل کرده در چشم چکانند و اغذیه ناشقه مثل قلیا یا مطبخات گوشت تیمور و کبک دراج اختیار کنند و اگر قوت و سن فصل مساعدت کنند و تصدیق
 و اگر مرض ابل نشود حقیقی امعا از رطوبات غلیظه عمل برند و بر ریاضت معتدل امر کنند و هرگاه علت شکل گردد بادی صداع عارض شود درین صورتها معالجه
 ترک نمایند و بعلل صداع متوجه شوند که بزوال آن این مرض نیز ازل شود و علاج ورم غنیه مثل علاج روست

اقسام رمد

بدانکه رمد زود و دیر و حاد و مزمن است و اورام دیگر را که رمد گویند رمد و متاخرن رمد در چشم یا متحرک گویند با ورم باشد یا بی ورم و ماده ورم حاد باشد یا با ورم و چنانچه
 از کلام شیخ مستفاد میشود که رمد دو قسم است یکی حقیقی آن ورم ملتحمه است پس اگر در عظم ورم و شدت اعراض از حد تجاوز کند آن را در و بیج گویند و بیوانی گویند پس
 و این بیشتر بصیان عارض میشود و ورم غیر حقیقی و آن سخن ترطیب چشم است از اسباب خارجی که محدث مرغی چشم بلورم شوند و آنرا که رمد و تخم مانند بیوانی طاریس
 گویند یعنی خطر این قسم را که امر و قتی حادث میشود که در بدن سر استلای بسیار از مواد نپاشد و الا بر احداث نکند فقط اقتصاد رنیک و بلکه رمد حادث میشود و
 اگر سبب بی بیابادی معاصد بادی اول آنرا معا و نت کنند می تواند که زود بر حقیقی منتقل گردد مثل انتقال حی یوم بحیات خفنه و چون بر دستمال یافت بیوانی
 انوکما نامند و رمد که تابع جرب عین باشد در ابتدا از قبیل نکدر بود و ورم و در کتاب العین گفته که رمد صفت است اول نکدر یک عارض چشم گردد و از اخبار یا دغا
 دوم ورم حاد و رمد است سوم آنست که آن ورم صعب باشد بحدیکه ملتحمه بالای قریب آید بجهت شدت ورم و سید جرجانی و ابیاتی تقسیم رمد به سه قسم بدین طرز نموده
 یکی آنکه در چشم حاد از سبب خارج مثل غباری مثل غباری آفتاب ظاهر شود و ورم آنکه سخت تر از اول بود و اسباب این دو گونه است اول آنکه هرگاه سببهای خارجی
 مذکور دوام و کثرت پذیرد تا قوی شود و رمد و ماده را که در میان عروق و طبقات چشم باشد حرکت دهد و فاسد کند و آنرا آنکه مواد فزونی از جمیع بدن به باغ رسوخ کند
 و آنرا حمله سازد و از باغ چشم نازل شود و خصوصاً اگر ملتحمه ضعیف باشد و باغ و عروق او و دیگر طبقات چشم قوی باشد و او با سببی متحرک نازل گردد و ورم صعب تر
 از هر دو نوع است و سبب و کثرت و در اوت اختلاط و ورود آنها درین طبقه باشد و نشان آنست که سفیدی چشم بلند تر از سیاهی باشد و گاهی یکچندان ورم کند
 پوشیدن چشم ممکن بود و سبب محبوب ورم یک قلب گردد و و حالینوس گفته رمد چهار نوع است یا از خون خالص اندر کیت یا از خون ملخی یا خون سوداوی یا خون کثرت
 و این نوع کثیر الوجود است با حمله ماده رمد حقیقی نیز مثل اورام دیگر از اختلاط اربعه مفرد و مرکب با ریح باشد و خلط مؤرم گاه در چشم نکلد و گاهی از و باغ بر سبیل نزل آید
 از طریق حجاب خارج هر از طریق حجاب ازل و گاهی از اعضای دیگر مثل سینه و رحم و بیضه و قتی که سوزج یا چشم عارض شود و آنرا ضمیمه قابل مواد اضافی میگویند

و چنانکه گویند که ماده محدث ریه با دوششم تولد میشود و قنیکه آن در سوراخ میخسبند که آنجا ریه با سوسوی آن آید فاسد گردد و اندوه و غم متولد میشود بلکه سوسوی اول که از غرور و آن خواه کل بدن باشد و قنیکه در بدن بود مزاج صمد بود سوسوی چشم و چنانچه بدن احوال شد بهر سرد از قنیکه یا غصبی و اصل و دیالقات کتاب گرم و مانند آن بدن مبتلی و چشم ضعیف باشد که بسبب تحریک افلاک باین سبب انتقال سوسوی چشم باید و چشم بسبب ضعف خود قبول نماید و بهجت استلای کشیده شود و بعد از احتباس آن ترغیر از وقت میباید چنانچه نزد احتباس خون حیض یا نفاس یا بواسیر یا سهال قبل از نقای هر دو از خود عضو واحد بود و آن عضو متصل چشم باشد مثل داغ و یا غیر متصل بدان و این عضو غیر متصل یا قریب باشد آن مثل معده یا غیر قریب بود بدان مانند رحم و ماده که انتقال یافته سوسوی چشم از داغ گاه در اثر این می باشد پس رجوع او حادث تر بود و گاه در آورده و گاه در اعصاب گاه در سحاق و گاه درام غلیظ و گاه درام قریق و گاه در جوهر داغ و انتقال ماده از معده سوسوی چشم گاه بسببیل تخیر بود و گاه بطریق آورده و شرا این صاعده از معده سوسوی سر و از آن سوسوی چشم میباید و همچنین انتقال آن از رحم و چون از داغ بسیار بعید است ماده چشم از رحم آنجا منتقل شود که استکاش و سوراخ مزاج صمد بود و مزاج آن کمال شدت باشد و از بهجت اکثر این عند احتباس طبع نفاس مخصوصا اگر رحم معذک مؤمن بود چنانچه عند وضع حمل و یا اسقاط حادث میگردد و اما معده را کفایت می نماید ادنی آفتی برای انتقال داده مثل فساد و ضم و ضعف آن و اما انتقال ماده سوسوی چشم از اعضای دیگر اینها وقتی باشد که اعضای با ضمه ضعیف شوند و تخیر آن بسیار گردد و درین جدا انتقال است که چشم ضعیف باشد آنکه قبول نماید و ماده مسند دفعه قبول نکنند و از خود دفعی نماید و گاه حادث میگردد انتقال ماده از سردی که عضو هملی برسد و چشم آن ضعیف گردد و فضول آن کثرت پذیرد و این اکثر اینجولازم شود و چون چشم را با اعضای ریس اتصال بسیار و شکر کثرت تمام بدانت هر گاه در سر و او بسیار مجتمع گردد و چشم ضعیف باشد اکثر ریه عارض میگردد و خصوصاً چون متفق شود بان سبب که سیلان بدو او را یا بلخای آن چنانچه تدین هر نمایند یا باند مسام ظاهر اس سائل مواد و یا امری که باعث تفریق مواد گردد و مثل گرمی آفتاب که بر سر رسد و مانند آن و یا امری که بهیجان حرکت آورد و او را اشتغال غصب شدیدی یا جامع بسیار و یا امری که بفشارد و او را سوسوی چشم مانند آنکه سوسوی بسیار بر سر رسد و یا امری که جسم او نماید از تحلیل مثل بر کشف و انسداد مسام از و سبب بسیار چنانچه حادث میگردد چون بعد از حمام گردد و گاه حادث میگردد در دایره سیر در پنج و بر و یا آنکه آفتاب بر رخ و بر و بتابد و انسان سوسوی آن نظر نماید و شعاع شش رخ و بر و سوسوی چشم جمع کند و باحقان آنچو در آن بهر ضعیف گردد و بدان سبب طمعه ورم نماید و ریه و رطب بهر سرد و از آن اشک بسیار سیلان نماید و گاهی اید بحسب در و نوبه انصباب ماده سوسوی چشم از عضو دیگر و یا بسبب در و تولد او در چشم می آید و او را نواب میباشند و آن او را گاه متغیر میباشند و گاه غیر متغیر گاه میباشند با نظام بحسب حال او از ترید ماده یا ترید شرا آن در اکثر نواب آن غیب یعنی یک روز در میان میباشند خواه ماده نصب از عضو دیگر باشد و خواه تولد در چشم و آن ماده مسفره در ردوی را نوبت نباشد و حدوث ریه از بلغم مسودا کم است اکثر ریه با دوا صفروی بود و نوبت بهیجان آن غیب میباشند و آن از امراض حاده است و بحران او در چهارده روز واقع شود و آن وقت دوره باشد ولیکن مدد و خلاصه صفروی که در آن وجع شدید بود باید که بحران او در هفت روز گردد و هر قدر که در و شدید تر باشد بحران قریب تر بود و گاه نوبه ریه هر روز میباشند پس اگر معذک شدید احوال و لذت بود آن صفروی باشد و این هنگامی است که مسفره کمال حدت و لذت باشد و دو ماده باشد که نوبه هر یک از آن هر دو غیب بود پیش یکدیگر و با آن سائر علامات او را صفروی بود و بحران او قریب تر باشد و اگر با آن ورم سردی و قلت وجع باشد و هر روز نوبه کند و دلیل المنیت است و این دلیل المده میباشند و گاه نوبه آن ریه میباشند و این بود و است و در مسودای نیز طول المده میباشند و گاه تا چهل روز یکشد و بیشتر از آن نیز و سبب اشتداد وجع در ریه یا خلط انداع کال طبقات و یا خلط کثیر المقدار موی یا بنما غلیظ بود و وجع حادث انداع کال رفسا و کیفیت داده و حدوث او دلالت وجع محدود و ال بر کثرت ماده دم یا بوی غلیظ و ریح باشد و جمیع انواع ریه در شب اشتداد کند و اول روز تخفیف می یابند و در سریع المنیتی است که اکثر سیلان اشک لذت او حادث تر باشد و طبی المنیتی آنکه یا بس بود و لجر اط کوید که چرک طب سلیم است لیکن طبی البیر بود و چرک یا بس سرج البیر است الا از آن خود قروح چشم باشد و اگر ریه خضر و اشک بسیار گرم است چشم چاحت کند و اگر نه سیلان چرک و اشک ورم طول کند شتر منقلب بود یا قرصه یا شوره و ریه رنج یا غلظت ماده دلالت کند و آنکه بانضج بود و با وی چشم در اول اندکی مبهک گردد و بر سرعت نخل شود محمود بود و در بعضی منضمه بحسب ریه خیر دلالت کمتر کند و قطع کباب

رضی بتر از صفار بود و حدوث التصاق با جفان دلیل شروع نفع است چنانکه بقول جالینوس بادامیک سیلان برص بسیار و تریق حاد باشد دلیل بر ابله بودن
 و چون ابتدا انقباض و هکلت نماید زمان ابتدای نفع باشد تا هنگامیکه غلظت یا مدیحه پسدا اجهان که آن زمان قرب کمال نفع است و چون کم گردد برص بسیار
 غلیظ شود زمان کمال نفع باشد و از جمیع اش گفته فضل رقیق که با آن برص نباشد را اکثر صاحب خود را گویند و اندو بار برص خوف نیست همانسان از کور
 و قروح رویه است و خداوند چشم را حفظ قایل بر عظم رمد میباشد و کثرت اشک بار در رمد بسیار هم نفع بود و دلالت بر بطوی ارضان می نماید و بیشتر رمد با هم
 طبعی زایل گردد و زود است رمد بحسب کیفیت ماده باشد و عظم رمد بحسب کثرت ماده بود و در بلاد جنوبی رمد بسیار عارض شود و سرعت زایل گردد و در بلاد بارد
 فاز منتهی بار و بعکس این باشد و ایدان صلبه را بر بلاد بارد شمالی و ایدان لیند را بر بلاد جنوبی قیاس کنند و نهی کلاما گرم رمد پیدا میکنند و همچنین حمام بسیار گرم و جگر
 انسان هر گاه داخل آن مکان می رود که رمد عارض شده و ثابت گوید که گاهی که کسائی را که عادی حمام باشند از ترک آن حمام سبب استند و استناده اند و علی بن
 از اسرار نقل کرده که رمد و صیف با تپنی باشد مگر بندرت پس اگر صاحب مدراتج عارض شود و خصوصاً در تابستان رمد نفع یابد و سرعت زایل گردد و اگر رمد
 بعد پدید شد کند مندر یافت عظیم بود و بکوری انجامد و جماعت کمالین گویند که اگر سرخی شدید و طویبت کثیر بود ماده خون پست و اگر سرخی شدید و جفاف بود
 صفرا باشد و اگر سرخی اندک و چکر بسیار بود بلغم باشد و اگر هر دو اندک بود و با شد طریق تشخیص انواع و اسباب مد باید که اولاد ریافت نماید اگر رمد خفیف یا سرخی
 قلیل و سوزش اندک و سیلان اشک بود و بعد گرمی آفتاب یا صداغ احتراقی یا جمعی یوم احتراقی یا رسیدن چهار دوغان یا سردی یا ضربیه یا هوای تند یا دیدن چیز
 بسیار روشن یا نظیر چشم مردم یا خوردن اغذیه چشم یا کثرت مطالع کتب یا سهو مغرور و غیره اسباب خارجی پیدا شده باشد تکرر بود و اگر رمد غرط یا سرخی و تفرغ
 و محدود شد یا زایل احوال و مد و مکرر حقیقی بود پس اگر مرض عظیم تر مصعب تر باشد و در مدی رسیده سفیدی چشم سیاهی یا سوزش شود و بند کردن چشم مشکل گردد
 و گاهی اجهان از داخل اشکاف و خون از آن سیلان نماید و رنگ رمد همچون کلسنج باشد و رنج بود و بعد تشخیص بر حقیقی نوع ماده او شخص کند یا این طور که حال شد
 و خفت و جگر پسند اگر وجه شد که گوید ماده عارض بود بعد سرخی چشم و کثرت و قلت چکر و عروق نظر کنند و بر سر سکه در رمد ضربانی است یا ناض محرق پس اگر سرخی شد
 یا کثرت چکر و عظم و انتفاخ و ظهور عروق و در رمد و ضربان صدغین و دیگر آئنا غایب خون از عظم بعضی قنایت بول و کسب فناس نقل باس و بعد از فصد ملاوت فم
 و تحمیل چیزهای باریق سرخ و خواب و زمان رنج و سبب بقدم اکثر تامل اغذیه مؤلدم و درم یکا انقلاب آن خارج معلوم شود ماده دومی باشد اگر
 سرخی با قلت چکر و وجع ناض محرق متعصب و اکثر مدع رفیق حاد و عدم التصاق اجهان بود و دیگر آئنا صفرا مثل تخم جگر در چشم اشتغال بدانی زردی رنگ تخم شد
 و نیز آن در خواب حدوث آن در زمان صیف و منتهای شبان مقدم اکثر اغذیه و ادویه مؤلفه صفرا و تعب سهو و شراب صرف و مانند آن یافته شود ماده صفراوی باشد
 و اگر وجع غیر شدید گوید ماده بار بود و بعد اگر با سرخی خفیف نقل شدید و انتفاخ عظیم و حرارت قلیل و اشک چکر و التصاق بسیار بود و دیگر علامات بلغم مثل لپس سردی او
 و تحمیل آب باران در خواب کثرت آب لزوجت نان محرومت آن کمی عطش و کسالت بدن سفیدی رنگ قاروه و بزاز و سبب لغویت و شیخوخت و فصل سرما و درج
 و تقدم اغذیه بلغم کثرت سکون مانند آن باشد ماده بلغمی بود و اگر با کمود رنگ نقل و جفاف و قلت آب نان سرخی اجهان قلت التصاق از آن مرض
 و بعد مدایع غالباً و دیگر علامات سودا مثل قمل عین ضعف حرارت و سودا ویت مزاج بدن راس و سویت اخلاق و غلظت رمد و پوست آن تخمیل ششامی تاریک
 و سیاه و ضائف در خواب عودش آن در زمان خریف و سن کمولت و تقدم تعب بیداری و هجوم حزن خوردن اغذیه سودا و پیش گوشت گاوه و حیوانات وحشه
 دریافت شود ماده سوداوی باشد و اگر وجع مدی با نقل بدون سیلان التصاق مقدم متعلل اغذیه مؤلدم ریح مدرک گردد ماده ریجی باشد پس اگر رمد کثرت غ
 یا معده یا دیگر اعضا بود مشارکت او بدستوریکه در ابتدای بحث اراض چشم مسطور شد مشخص نمایند

علاج تکرر در حقیقت

اکثر ارضان از اسباب کفایت میکند و الا اگر سبب حرارت باشد تدبیرش بسببتر از علاج رمد عارض نماید و ادویه سرد و مقوی چشم متعلل کند مثلاً بارچ بکلاب اندک
 کاغذ او در چشم بندد و حوضه سندان سفید در آب کشیده نیزه یا شیر ختران بوده بر حوالی چشم نهاد و کند و برگ تازه کشاوه ساییده مقرر است بر چشم نهادن و نیزه بر

و شیرین تر از این می باشد و در چشم چکانند و شیان بر نوا استمال نمایند و شیان بعضی برود کاخوری و چشم کشند و آسیر گوید که عصاره
 عسل الشب برای مدیکه در چشم و طمان یا خیار یا عسل است و آفتاب باشد نافع است و معذک علاجش سکون و درود که غذا و تغذیل آن و جلوس برای تار یک است که در
 شفای اوست و شنج میخواید که اگر با سبب عین کدر استمالی خون یا ماده دیگر باشد فصد و اسهال غیره و آفتاب آن کشند و گاهی تسکین حرکت مواد و قطره شیرینان
 و سفید میخواید که کافی کرد و در تکرار که از ضرر باشد خون را گرم بر کوبند یا خون بال آن یا خون عضای دیگر آن در چشم چکانند و بسانست که تکیه آن به فنج یا منو
 در روغن گل یا بلبلج عدس تر کرده و با قطره شیرین از سپردار از پستان اگر گرم کفایت کند و الا شیان بعضی در طبع خلیه بوده و چشم چکانند و در تکرار که از بهای سرد و طمان
 عام نافع بود و شریک نوبت برود و در سیده باشد بدن سرد متلی نباشد و آبی که در آن با بونه و اکلیل الملک چوشانیده باشند آب حله چشم چکانند و ایضا که طبع
 با بونه و شرب لطیف بعد ساعت از طعام و دوم طویل بر شرب از طعاجات نافه نوشته اند خواه از آفتاب یا از سردی یا از دیگر سبب باشد لیکن در سبب آفتاب که طمان
 مانی بعضی باشد و باید که حمام و گداز بر نزار و ناشتا بود و آنچه سبب جرب خفیف باشد اول جرب حکا کنند پس علاج کدر نمایند و گاهی بعد یک جرب کدر خود بخود
 زایل میشود و اگر جرب طبعیم باشد و احتمال حکا کنند پس لیون و تنقیه بدن و باغ برقی استمال نمایند تا که تحمل تدبیر جرب گردد و بداند که کدر اگر سبب اشیا گرم باشد
 اشیا یا بلر و از او بدید و اندیزه و تیر تسکین نمایند و اگر سبب قی بود و دود عت لازم گیرند و اگر سبب غبار یا دخان باشد بهوای صافی نقل کنند و اگر سبب
 صدمه استراق باشد تبرید اس تعذیل مزاج او نمایند و خود کدر شود و اگر سبب پیوم باشد تبرید جلد بدن تعذیل او کنند و در اول اعراض برای تکرار و اول تعذیل
 کثیر النفع و جرب است بگیرند و اعراض منقبض فوغل عصاره امینا صندل سرخ گل سرخ هر یک پنج جزو افیون نیم جزو کوفته بخت شیان سازند هر یک بوزن یک مثقال در
 سایه خشک کرده و عند حاجت یک عدد آنرا انگلاب یا آب کشنیزه تازه ساییده بر پاک ابر و ضا کنند و اگر در هر دو چشم باشد و شیان بکار برند و چون بعد از تکرار در
 ظاهر گردد و علیل را در خانه کمر دشمن نشاند و تغذیل غذا و شرب نمایند و کثیر نوم کنند و در اول اعراض مذکور ضا نمایند و اگر شب چشم چسبید پاک سرکه را از بشویند و شیان
 مختلف استمال نمایند اگر این تیر کفایت نکرده و بهر و الا فصد اسهال نمایند و شیر و چشم چکانند و اگر وجع بسیار باشد گل سرخ یا طبع اکلیل الملک سرشته ضا نمایند

نوشته دارا الزکریانی

علاج کلی انواع رمد و نوازل چشم

بفعل شنج و دیگر جرمین قانون مشترک در تدبیر رمدی بلکه سایر امراض مادی چشم تغذیل غذا و تخفیف آهست بقدریک نیک فهم گردد و بعد یک رستنی افرا کنند
 و اختیار آنچه نولد خون محمود باشد و اجتناب از خمرات و کم و سود و هم و حرمت و خضبه و از شرب ترشی شدید همچون سرکه و سماق و حصرم و دایح و حریت مثل کرات
 و قوم و صسل و خلد و خلد غلیظ که مانند کربد عدس قبض طبیعت و افراط و کثرت بیداری و شب خوری و کثرت کثرت و غلیظ و سرگونی اشتغال و نام در اشیا
 و قیود کثرت کلام و صیاح و فی و جرجان جمله مضرت چشم کدر و ابتدای این مقال مسطور شد خداوند در امر فرمود و گویند که خردا و غیره و شفا و دوی و عسل و گلو و
 و غریزه و باطن جوار با خاصیت نکال دست نال استراحت کند و تناول غذا که تر سوزی اندک بی و شپانی باز نیست و دیگر بنابر نولد او و طرقات را در عده و از دیانک
 مضروب و تناول نایع و خراگ و گشت و طما و خواب بر بعلوی چپ طمان حدیث نوی علی الله علیه و سلم صاحب در را ممنوع است و اسفان و جو بنجه سفید و جالینوس
 نیز تخفیف غذا و تقصیر بار الشیم نوشته اند و نال باشد و نه مثل داب بسیار نباید نوشید و لباس او سفید نباشد و ایضا در رمد و سایر امراض مادی چشم
 اعلاوی و ساد و سرد و خلد شیمی و واجب بود و دیگر بیان کشاده در دوازدهمین دروغ بر سر و قطعه او در گوش چشم محاب و نوازل چشم را اجتناب فرود و کدر که لایق
 مست و شانه کردن موی سفید و کدر که موی بلند گردد و کسی که مادی باشد که شستن موی بلند و کدر که نافع است و تقوی از حجامت علی این امر قراض نافع است و شکر کثیر ضرر است
 لایسا اگر قصیر باشند و واجب است که نظر صاحب بدر بیاض و شعل آفتاب و چراغ و آتش چیزهای بلاق واقع نشود بلکه فرش پوشش او سیاه و یا سبز بود
 و بر روی او بار سیاه یا ویزند و خرقه زرد و نیز میگوید گفته اند و سکون او معتدل باطل ملکات باشد و بوی خوش بدان نباشد و ایضا صاحب مدبر و زواج کنند
 تا شب خواب یا دوی حق المهد و رمد بر خواب آوردن کنند بشرط یا صین و شانه الحاح و افیه و غیره که آن علاج جدید است و هر چند که بهتعال بعضی از معذرات مثل
 خراشیدن چشم و شستن چشم با آب و یا استعمال شمع از افیون باشد و نفوق حمل آن در روغن بنفشه مناسب خواب بر پشت نمایند و با چشم علیل بخوابند و بعد از آن

[illegible]

وج مشکین باید خواب آید و اگر کسی چاهل نشود شیان مسکن وج نمند از افیون و زعفران و چشم بیکانند و چون آنها طایف بجام برند و واجب است که
 در ابتدا کشفات قوی و قابض شدید استعمال کنند که طبقه کثیف شود و مانع تحلیل و موجب غلظت وج گردد و خصوصاً وقتیکه در زنده باشد و دوائی ضعیف القبض
 نیز اندر ابتدا منع موده کفایت کند و بتکثیف طبقه ظاهر ضرر کند و در آن موده بند شود پس گاه چیزی ازین مضرت اتفاق افتد و او تمسک از آب گرم
 تدارک نماید و اقتصار بر شیان البیض محلول آب اکلیل الملک نیکوست و قوی تر از آن با وجود استلای راس گاهی ضرر رساند و اما از حملات نیز و اولی
 اجتناب ننماید و گاهی بعد استعمال مقبضات خصوصاً وقتیکه باوی مخدرات مخلوط باشند بتقطیر با العسل و مارا السکر و چشم بجهت دفع مضرت آن
 حاجت افتد و اگر ازین بهمان مرض ظاهر گردد برای تدارک او چیزی مبر که در آن کثیف نباشد اضافه کنند و گاهی اشتداد وج به استعمال مخدرات مثل
 حصاره الفاح و کاهو و خشخاش قدری از اسحاق محتاج میگردد و اندکی تا ممکن بود ترک او اولی است و اگر چیزی از آن ضرورت استعمال نماند قد ضرورت نماند
 با احتیاط تمام بکار برند و حتی الا سکان بر غفیده بعضیه مزج آب طبوخ خشخاش اقتصار در زنده گاهی آن قدری حلیه اضافه میکنند تا که مشکین وج از جهت تحلیل
 انانیت کند و ایضاً وقت مخدرات زائل سازد و اما اگر دوا فزونی اکل باشد به استعمال افیون دیگر مخدرات باکی نیست بلکه شفی اوست و عقربا دور نشود و اگر چه
 طبیب با اعتقاد دارد که مخدرات از جهت مضرت و مبصر مکره است لیکن افیون در اوجاع کالاه غیر محدود شفی عاجل است و جالینوس و جلیله البر گفته اند مخدرات
 مسکن اوجاع عین اند اما موجب ضعف بصیرت و شیان افیونی مسکن وج چشم است و لیکن خوف آنست که بعد از آن ضعف بصیرت پس باید که جهت تدارک
 آن بعد از استعمال شیان سخی استعمال نمایند و بهترین آن شیان دارچینی است و گویند که خوردن مخدرات اوست زایر او و چشم بمصلحات او که در آن ترش است
 مثل معطران چند بید ستر و شک و جدوار استعمال نمایند تا که سر غلظت آن گردد و دو قطعه را و افراط نکنند اما آنها و شیان و روی وج معصب ابرو الساعت است
 و لقبول جالینوس را زای در زنده بید قصد و سمل و تحلیل غذا و قرض مول از افیون بزر البیج و زعفران مبر بقدر با قلابد بپزند و یا شربت خشخاش یا افیون
 بقدر خود که خواب آرد و مرض صحت باید و این در مرد آتجان مکره نیست که در قویج و گاهی را دعات بر پیشانی طلا میکنند خصوصاً هر گاه طرق انصاف را
 حجاب خارج باشد لیکن ردا و شدیده الرع نباشد که مسبب شدت کثیف و اعتبار مواد باعث از دوا و وج گردد بلکه ردا و معر کور مثل پوست خرزق و فانی است
 نه خرزق و شیرین مثل شیان اما شیان مثل فلیس برج و صبر و تخم کل و زعفران و انزروت و از ابرها مثل آب غنبا العلب و آب عصی الراعی باشند و کدک برگ عوج
 و طلالی پست جو و غنبا العلب و بی نافع است اما اگر موده شدیده الحدت و الوقت باشد لطو خات شدیدا القبض مثل زو و کلنار و رسک استعمال نمایند که تصفیه آنها بر
 محلی افوازل برای تسدید آن تاثیر عظیم دارد و این وقتی است که موده جار باشد و قنویت اجناس تبرید آنها بصباره و در و حصاره برگ بارتنگ و حصاره برگ بیدارند
 و ایضا بصاده برگ گل از مرکبات ضما و صمغ و خولان و زرد و در و دهر و احد کجوز و زعفران نیم جزوست و چون نفوذ موده از محاق باشد سنبلی گوسرخ و افاقا یا کاشنیر
 و اندکی زعفران بر پیشانی ضما نمایند و ایضا شیان ما حیثا خفض صبر از زوت زور و مساوی زعفران نصف جزو و ایضا آرد عدس و پست جو و گلاب یا آب آس
 و بز قنونا شربت ضما کنند و بیکدر در آن گل سرخ و آس و برگ بید و نیلوفر عدس بچته باشند روی بشویند و از شستن باب سر منع کنند که آن بتکثیف خود جبین
 نماید و اگر موده نازک چشم بسیار گرم نباشد غبار آسیاد و مکندر یا سفیده بعضیه مرغ ضما کنند و اگر موده بار و دوائی که محض و قابض و تقوی عضویه تسخین باشد
 مثل الطوخ بسیار مگر و در بوق و جهمه و جن محل ارند و یا کبریت و زفت و فلو نیل و زریاق کبر و مانند آن چشم ضما نمایند چنانچه ماسجیه در کتاب تمام و کمال نوشته
 و هر گاه علت فزونی گردد و قصد ماقیم شریان پس گوش نمایند و هر گاه موده مستقر گردد و در و بنایت سخت نباشد بلکه گرم گردد آن هنگام شیان بر روی باز
 ساییده چشم قطره کنند پس بعد نیست که در یکروز بعضی صحت یابد و بنام آن روز در حمام داخل کنند و نیز برای تحلیل بقیه موده شیان حمله مثل شیان سنبلی کد
 و بصورت طوارض شیان که در آن مس سوخته و زجاج محرق باشد استعمال کنند و گاهی استعمال صبر تر کفایت کند و مسحوط بشویند و در غن با و ام و قنونا و اما در حملات طاری است
 مطلقاً و ایضا چون در بطول انجام و بدن فنی و خالی از فضول باشد باید دانست که موده از عضو دیگر مثل سر و سوی آن نصب میگردد و پس باید که متوجه حال گردد
 از قصد و حماست و سمل و غیره و بعد از آن حمام آب شیرین معتدل نمایند و اگر فائده نبخشند فحماً و قابضه استعمال کنند و اگر این نیز فائده نکند قطع و انقضی

صفین و یا خلف اذین نمایند ولیکن این باید که بعد از تنقیح کامل باشد چنانچه جالینوس گفته و اریسبا سیس میزانی گویند که چون رمد گندم در دو بطولانی بخاشود
و طبقات چشم را بپوشد و این برنگام بهترین تدبیر است تا بعد از آنکه اختلاج و بصر بدین بر موضع قریب چشم و جهات قنات بعد از قصد چون نفع یابد جام
مخمس است و فوادل و عروق عصاره مایه بنام و خضف و صبر و صمغ عربی و استعمال شیاف وردی ابیض سودمند و هرگاه با وجود وجودت پر نیز حسن تدبیر در بطول
انجام و سرخی سیلان اشک قطع گردد و از قصد و مسهل و غیر آن منتفع نشود معلوم نمایند که نفوس طبقات چشم ماده وردی محقق است که غذای دار چشم را قافیه
سکند و یا چشم سوزان روی است که فاسد میگردد و اندک غذای آنرا و یا نزول می نماید فوادل از سرد و یاغ در حالت اول تو تیا می نمود خلط و بلغمات مثل سفید آب
و اقلیمهای ذریغی محلول و نشسته و اندکی صمغ کلاه طلا و بکار بر نکرده طوبت غریبه بر و یا مام خشک میسازد و چشم را با صمغ حرمی آرد و گاهی برای حسن نزل و یاغ
تارک مرصطه شوند و گاهی دوام رمد از دوام نزل می باشد و اگر مبداء از حجب باطنی و یاغ باشد علاج معصب بود الا در آن بر تفرافات قوی باشد
مع استعمال مقویات سرد و مضادات معروف همین نفع مثل خمادی که از سنبل الطیب کلسرخ و افاقیا و کشنی خشک باب کشنی نیز سازند فقط و کشنی خشک مع
اندکی زعفران بر موضع ساعتی یا دو ساعت گذارند پس جدا کنند و از حیجاش انس گفته که صاحب مد شراب جماعت ترک نماید و وای سسل استعمال کنند و روی یک
بشود و چیزی گرم نشود و ترشی بادی نخورد و از غبار و دخالن هوا و آفتاب چراغ احتراز نماید و نزد خواب بر چشم صوف نفوس و شراب قابض بنهد و اول فصد کند
و بر سابقین جهات نماید و ترک غذا و اقتصار بر آب الشیر سازد و بر عطش مصابر کند و برات حقنه نماید و بر چشم طبع اکلیل الملک بر ب غنبد کند که سکن مالک است
و بر پیشانی تخم خشکاش پوست آن را بر موضع خضاد سازد و نان بشیراب تر کرد و در دو آنجا که در مد علاجهای صواب تقیه یاغ کرده شود و با وجود آن در مدبر حال خفشد
باید که هرگز از طریق صواب باز نرود زیرا که ممکن است که ماده سخت غلیظه و عسری باشد و بعد مدتی در آن لطیف یافته تحلیل پذیرد و که از مد حادث در رستان اخوه باقی
و بلدان باره طول المده و علاج آن معصب تر می باشد پس باید که بعضی معالجه در دور از طول مرض باشد بر صواب طلال و کلاهی هم نرسد و دست از پرین و تیریز باز دارد
و قبول اجتناب برین چون صاحب بگذارد و دست خود را بر چشمی که رمد دارد و با این طور که اگر رمد چشم است باشد دست چپ را بر آن گذارد و اگر چشم چپ باشد
دست راست بر آن نهد و که آب نبات انش از یک تا هفت بشمارد و گوید یک و سه چهار پنج شش هفت پس برگردد از هفت و یک آید که گوید هفت شش
و چهار سه و دو یک پس انگشت خود را بر چشم خود گذارد و بگوید بخیر من گویند که شفا یابد باذن الله تعالی و اطباء می همنده گویند و زیاده رمد و گاو
همان روز آب برگ و متوره بیکرم در گوش مخالف نقطه کنند و قطره آب کوئیل برگ نیم و گذار آب زرد چوب سوده نیز نافع است و اگر شیه در دست بزر چشم کشند و چشم
فورا آرام میکنند و با که وای بندی است در آن مایه ها و اگر چشم طلال گردن غنید و فزیل سرخی است و هرگاه از این خام که بندی کی می گویند با یک سایه اند و حوا
چشم ضاوت کنند و دیگر در مد فائده بخشنه و اگر سوم نماند باشد و اگر در ظرف آینهی آب بسایند که مثل سکه گردد و بعد گرداگرد چشم ضاوت نمایند و قدری از آن در چشم
کشند و اگر آب لیو بر این بین گذارند و با این بار بگویند بسایند قطره قطره آب لیو همین اندازند تا غلیظ شود پس آن آب را بر یک چشم گذارند و سه بار تکرار نمایند
بعد اقسام مد غنید است و اگر چشم خام را در ظرف آینه بگویند تا خوب نرم شود و بر چشم بندند همین عمل کند و قیوگشت میش در هر دو دست قبض کنند حتی که گرم شود پس
بر چشم پیشانی ضاوت کنند و عجب لایع الا عدیل و اگر راه رسوت گیر و پوست بلیله زرد دلدی افیون هر یک داشته لوده بچکری بریان هر یک دو شانه آب سایه گرد چشم
ضاد کنند و در چشم محل است و اگر بچکری بریان یک شاش افیون یک سرخ سوده با مغز کیکو ابقدر سه چهار ماشه کوفته در پوئی بسته چشم گردانند و قدری از این در چشم
قطره کنند نیز در افیون در حوا محمل است و اگر زیره سفید لوده بچکری بریان سادی باب یک سایه با قدری مغز کیکو را آسوده پوئی بندند و راه تر کرده هر دست
چشم گردانند و شب این دو را بر یک چشم سوده چشم بسته بخوابند و بروز به سوز بطور پوئی عمل کنند و در روز دفع در چشم نماید تا چشم گرم باشد و در تکرار بندی
مردم است که اگر رسوت بادی پشانی لوده بچکری یک سایه افیون یک سبزه کیکو کوفته بچخته شیر و برگ قمر مندی و پوئی بسته چشم گردانند برای رمد و گاو
سفید است و در بیاض الدم حرم مسطوره است که قرض کیکو بچکری زعفران لوده پشانی افیون زرد چوب هر یک برابر قرض کوفته در پوئی بسته و را بی که کوکار
نرموده باشند پوئی را زرد چوب چشم گردانند که دفع در چشم است و ایضا پوئی ششور ابل بند برای در چشم این است که لوده بچکری هوا سنگ بادی زیره سفید

[illegible]

مسکن و جع است که از اشیا و ارسینی و نطول حله و اکلیل الملک مطبوخ و غسل عین مدام آب با بونه و تعلیق یک گلسن نده که در پارچه تمخلل ببنده بخوبی
زنده باند و بر زوایا گردن بیاورند که تعلیق چشم است سرطان اگر در چشم چپ باشد چپ را و اگر در چشم راست باشد راست را و اگر در چشم چپ باشد چپ را و اگر در چشم راست باشد راست را

در ادرویه مانع رمد

اگر گلسن می کشد و بلیغ کند از اکثر امراض چشم خصوصاً از رمد تا یکسال در امان باشند و هرگاه چند حب از آن فرو برند سالها صاحب حدیثات مبلو عه امین شوند
و تجربه رسیده و از عجوبات بعضی مشاهیرین است که اگر گلنار را از درخت او روز شنبه یا چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب بدین قطع کرده بلیغ نمایند بدون مس کردن آن پست
یکسال و قبولی هفت سال از دهم در امان بماند و از جالینوس نقل است که اگر گلنار که بقدر حب الالاس باشد هفت عدد در نار بلیغ کنند تا سه سال از رمد در امان باشند و کذا
تعلیق ذباب در غرقه بسته بر باز و سودی نوشته اند اگر غصص الراجی و نقصان ماه قطع کند و انسان آنرا بخورد و در آن سال او را رمد عارض نشود و موجب برکت است
در آنی گوید هر یک که حب ثنای بلیغ نماید در آن سال از رمد در امان باشد

علاج رمد حار و دمی و غمغری و عین

از لعاب بماند شیر و عنب ثمر و خرخرتم و زرد شربت نیلوفر تیره و هند و صندل گل ارسینی رسوب عنب الثعلب آقا قیاس وای در آب کشنیر بنر ساییده گرد و اگر چشم
شمارد کنند و با چوب نیلگون مدام بالای چشم دارند و طلای اگر محمول و حب مدور و آخر کربخ نیز معمول است و شیاف ابیض و شیر و ختر یا شیر بز یا سفیدی بیهضه
حل کرده و با قطره مسکن و چشم چکانند و گاهی در رمد حار شب اطراف لعل کشنیری یا خوراندند و صبح لعاب بماند شیر و عنب ثمر و کشنیر خشک شربت بنفشه می نوشانند
و شیاف مایه آب کشنیر تازه سودا دارند و چشم می کشند و ضماد و قطره و محض مسحق شیر و ختر نیز در ابتدای رمد حار نافع است و اگر در دوشید بود افیون بکشد
هم چشم نمایند و کذا گل طلا و قطره آب کشنیر بنر یا شیر خر یا شیر زن آن مسکن بر مریضان شدید خصوصاً در رمد حار است و قبول جالینوس بعضی لعاب بماند نیز می افزایند
و اگر یک کشنیر بر مقدار وافر نگیند و بدون کوفتن بچین چشم نهاده بر فاده غیر محکم ببنده و روزی دو سه بار تجدید کنند و در او ابل رمد نفع بسیار میکند و از زرد و
بسفیدی بیهضه یا شیر و ختر یا شیر بنر سوده بر چشم طلا کردن رمد گرم را نفع عجیب نماید و ضماد بنفشه و تسکین لبیب چشم میکند و بر رمد حار نفع میرساند و اگر سکه را در
گلایب بسیار بگذرانند بر خرقه ضماد کرده چشم هم وارم ننند و عین شدت در نفع عجیب کند و شیر تازه و گوشت تازه و زرده بیهضه هر یک از این بر روغن گل شنبه
نافع رمد مسکن در دست و ضماد آرد و با سفیدی بیهضه بر پیشانی منع سیلان مواد چشم کشند و بچین ضماد بزرگ کشنیر و ضماد بزرگ گلسن
تازه بر او انداخته و نازل مواد چشم است و ضماد بزرگ کاسنی و کذا ناما خشک تر قطره یا آرد و موجب مسکن عجیب است و اگر از این تدبیر فایده نشود فصد سرد را از جانب چشم بر بعض
یا چشم شد لا اله الا کم غیره اگر ممکن نبود و حامت سابقین نمایند پس زود رنگوش نفوذ گردن هفت هفت عدد چسپانند و روز دوم نیز چسپان کنند و اگر احتیاج تغییر شود
نفع ماده از نفع صفر انموده او سهل تر تنقیه کند و حب بلبله خورد و در صورتیکه ماده مرکب باشد و یا مزاج مریض گرم نباشد در مسهل سگال کیتوله و تربت باشد
داخل کنند و محض حب شکور تنقیه از حب الراج هم مضایقه ندارد و استعمال حب بر حب بنفشه نیز نافع بود و ایضاً دمی بعد فصد سرد و شربت شربت بنفشه
چهار توله در عرق کوه وید ساده و نیلوفر یک بخنجره داخل کرده و قطره شیاف ابیض و شیر و ختر آن حل کرده و طلای شیاف مایه آب کشنیر بنر و یادر
شیر بنر و یازن بزرگ چشم و صد ضیق پیشانی و روز سوم یا چهارم فصد بزرگ پیشانی و یا ماقین روز پنجم تعلیق طبع مطبوخ فواکه حلو علوی خان و حب بنفشه باضماد
خیارشنبه و شربت در دو کوبچین ساده و در روغن بادام و روز دیگر تیره کور باضماد تخم رحمان بصورت بقای سرخی خوراندن حب یاراج و جهت تعدیل مزاج
استعمال اطراف لعل کشنیر نافع است و در صغری بعد فصد شرب ما القرمه توله یا شربت نیلوفر چهار توله و یا آب انارین معصور بششم هفت توله شربت در دکر
البلبله و توله تا سه روز و روز چهارم تنقیه مطبوخ بلبله و یا مغلی حاض که مقوی بسن کنیم توله بود باضماد خیارشنبه و تربت بزرگ یک هفت توله و شربت آلو
مسهل چهار توله و در روغن بادام هفت ماشه و تربت یاز شیر و خیاری بر خرقه بر یک ماشه لعاب بماند و در پیشانی خطمی بر یک سه ماشه در عرق نیلوفر و کاسنی و بید
هر یک یک بخنجره بر او در شربت نیلوفر چهار توله گرد و بپنول نه ماشه یا شیده بعد قطره شیاف و دمی با لعاب بنول طلای محض شده در آب عیوی کاغذی سفید بود و بعد از آن

در هر دو برای تحلیل اقیه ماده الطریقی کشنیزی با عرق شامه استعمال کنند و هر شب استعمال معجون بنفشه بگفتند خصوصاً هرگاه که کثیر باشد نافع است و هرگاه
تسکین شدت در دروغدن گل با بوز و دوماش باطریقی کشنیزی و دودله سرشته معمول است و در حرم است و کما و دودله بخانی سیده گندم نیز در تسکین در مجرب است
و در واریض یا در ورجیخام یا شیان بخ یا شیان بر رویا یا شیان جالب النوم یا شیان شب یانی که باب انار میسازند بعل آرد و بعد تنقیه اکتال از زردت مر
ده جز و نشاسته نبات سفید هر واحد سه جز و چشمینج یک جز و باریک سوده بر الیوم است و گل ارمنی عصاره ماسینا بوش در بندی صندل سرخ خضض کی اقا قیا
عنب الثعلب تخم حنظل صمغ عربی فلفل افیون صبر زعفران کوفه بخته باب کشنیز یا العلب یا سفیدی بیضه ضما نمایند و هرگاه بشویند از ابی که در آن کونکر
و برگ سیب جوشانیده باشند بشویند و حب سرخ یا حب بنر طلا کنند و الیضا در در معار صندل سفید ماسینا خضض گل بنفشه فلفل هر واحد سه باشد و شیر و خر
یا بر ضما نمایند که بدون تنقیه دیگر و تسکین در نماید و یا تخم کاهو متشکل بنفشه صندل سرخ و سفید یا کبکبوی کاغذی که قوی تر از آنست و یا گل ارمنی سه باشد
باب کشنیز بنر و یا سفیدی بیضه یک عدد و نشاسته سه باشد و یا افیون شب یانی بر یک دو باشد و یا لب لیمو حل کرده ضما کنند و اگر بچنگری یک باشد افیون
بقدر خود در آب برگ تر بندی بقدر و فلووس ساییده بر آتش نهند تا غلیظ شود و چشم ضما نمایند برای در و سرخی سفید بود و یا شیان ماسینا کلسر خ خضض
صبر صندل سرخ فلفل زعفران مسادی حب ساخته در سایه خشک کرده باب کشنیز یا کاسنی یا گلاب یا آب حل کرده بر پیشانی و پشت چشم ضما نموده باشند که
در ابتدا سوز دارد و یا رسوت یک باشد افیون زعفران بر یک یک سرخ پوست بلبله کابلی هفت باشد ساییده حب بسته وقت حاجت باب ساییده بالا حی شیم
ضما کنند و اگر گیر و چهار جزو افیون یک جزو خضض بلبله سیاه زرد و حب بر یک دو جزو بنجیل صمغ عربی بر یک ربح جزو ساییده حب بسته باب فلفل کونکر زیتا
حوالی چشم طلا کنند برای تحلیل ماده در و سرخی چشم سفید ضما در زرد تخم مرغ آرد و گل بنفشه گل با بوز در اخر مد سفید است و پوست بلبله زرد پوست بلبله آله
خضض گیر و برگ تر بندی افیون شب یانی بر یک زیر و سفید بر یک قدری در پارچه بسته گلاب تر کرده چشم گیر و اندک برای در معار نافع است و اگر بچنگری بر یک
لوده بخانی هر واحد یک باشد افیون نیم باشد برگ تر بندی چهار باشد همه را کوفه در پارچه پوئی بسته باب تر کرده زمان زمان چشم گیر و اندک برای مدنی نظیر و معمول
و غلبه شب یانی بر یک شش باشد لوده بخانی پوست بلبله کابلی بر یک دو باشد سفید و افیون زعفران هر واحد یک باشد و ظرف مسی یا مسی سی باب انار ترش سایید
حب بسته استعمال کردن برای در و سرخی نافع است و کذا ضما در وجوده درم با قلابچرم اقا قیا که درم سفید تخم مرغ یک عدد و باب کشنیز ناز و باب کاسنی آینه نافع درم
و در چشم است و اگر وجع و ضربان باشد و یا بلنج کونکر یا آب کاهو سرشته بر یک ضما نمایند و پوست کونکر پوست بلبله زرد و بچنگری سفیدی کا شفی باب تر بندی در
ظرف آبی سوده بعد فصد سر و حجامت تفاضاد کردن نیز سفید است و تمام بچنگری بر آن هفت باشد و اسنگ سه نیم باشد بقر لیمو در آند آهنی یا دونه آهنی حل کرده
برای در چشم از جرات است و کذا ضما بخانی لوده بچنگری بر یک دو باشد افیون گیر و هر یک یک باشد سفید و الیضا برای در و بسیار پوست بلبله زرد و بچنگری رسوت
مرداسنگ پوست خنخاش باب سوده در چشم ضما نمایند گاهی گیر و افیون زعفران عوض پوست خنخاش داخل کرده بعل می آید و یا گیر و رسوت صندل سرخ
باب عنب الثعلب و عرق گل در چشم ضما کنند و یا رسوت بچنگری بر یک افیون بر یک سه باشد باب حب ساخته در آب ساییده اندک گرم نموده بر چشم طلا کنند و اگر
لوده بخانی آله در و رخ گاو بر یک نموده آب سرد ساییده در چشم طلا کنند برای در چشم هم مرت اما باید که در چشم نرود و تمام بلبله سیاه کافور شب یانی رسوت
باب برگ عنب الثعلب بنر زرد و در مجرب و طلا پوست بلبله زرد گیر و رسوت بلبله زردی نیز سفید و چشم است و اگر تر بندی تخم دور کرده در آب تر نموده مایه
صاف کرده افیون بقدر سرخ و بچنگری پنج سرخ در آن آب انداخته در ظرف آهنی بنزد تا غلیظ گردد و بعد طلا کرده باشند نافع در دست اگر تر بندی
نباشد آب برگ او گیر و در برگ باشد ساییده و گیر و کونکر انار سوده و کونکر برگ کوبی ساییده بر چشم سر و بستن برای در سوز منند است و کونکر برگ پنبه
در و بی جوشانیده ساییده بر پشت چشم بستن و کذا لوده ششدرم پوست بلبله زرد و درم باب برگ انار ساییده پنبه لوده وقت شب پوشت چشم
سودن ضا در سفید و بعد چهار کونکر برگ حادون آب ساییده قمر بسته بر قعد بستن بعد یکپاسن و در خوردن در آله رید از جرات مشهوره است
و اگر صبر شیان ماسینا خضض کی زعفران افیون اقا قیا گل ارمنی صندل سرخ مسادی باب عنب الثعلب یا گلاب طلا کنند درم و در ساکن کنند و کل معمول

بانی مانده و بقیه مرغ برشته مسوق بانگ و عفران و روغن گل نماد کنند که موثر در ال سرفی می شود و جای است قنابستور که گاهی ارجی نش گفته که سرفی ملغمه
 دلاست بر رمد دماغ با لم دان یا ابتدای او می نمایند که او بیهوده و هر که نافع را در حاشیه عصاره مایینا و خولان و زعفران و صمغ عربی و
 ماسیران مساوی بشیطان ساخته یکب مطبوخ پوست خشنش ساییده و نماد کردن مجرب سویدی است و کذا الکحل از زردت سوده و صغیردی بقیه برشته بچوب
 طحله سپاسین به طور گزاشته تا خشک گردد پس مثل غبار سایید و نصف و ششم و نصف و زعفران و غیر مثل از زردت نبات اضاف کرده و در صمغ عربی
 و کذا برگ نام ششم و از زردت و گلاب خوب جوشانیده و ششم را در روز خشک کرده و نصف او نبات و ربع او بهر واحد از زعفران و عصاره مایینا آمیخته مثل غبار
 ساین مجرب نوشته و کذا الکحل آنجین صام مجرب گفته و ضمما و حب لاس بشوکران یا پست جو و کذا حامض برسن سوده و کذا عصی المای و کذا ابرگ
 بنفشه بسوز و کذا ای العالم و کذا آرد جو باب برگ خرفه و کذا آرد با قلا بسفیدی میخند آینه و کذا آب برگ گل سرخ و کذا آب انار شیرین بریان و کذا آب گلشن شک
 کرده برسن سوده و کذا می بریان تنها سوده یا بنان خمیری ساینده و کذا آب کاهو بآرد جو و کذا الکحل الملک تنها یا بزرگی بیضیه یا غبار آسیا یا خشنش
 یا کاسنی آمیخته و کذا سفید اب ریز بر سر کرده و روغن گل میخند و کذا اسپنول مسلم و آب کشنی میخند و کذا برگ سرو بسوی و کذا آب برگ بنفشه بر سر یا پست جو و کذا گل
 بی اثر یا خشک کذا طباشیر سوده بگل آب سرشته بریشانی و کذا آرد جو آب عطی المای یا باب برگ خرفه و طحله شاخ نرم آنگو مخلوط کرده و یا آب عنب اشلب شسته و کذا
 تخم خشنش و صلبه سیادی سوده بگل آب سرشته و کذا مایینا و زعفران و خولان یا کشنی بر سر شسته و کذا زعفران و گل سرخ و الکحل ای العالم و کذا خان قلعان
 و کذا آرد جو در آب برگ عوج حل کرده و کذا انوس و شسته و غسل و کذا ششم که بر دشت افتد و کذا اثر شنی ترنج در ابتدای رمد صغری و کذا لعاب میخانه و نبات سفید
 و کذا شیان بهیض باب بزرنگ سوده و کذا از زردت برنی بشیر خربانات سفید و فاشسته و کذا شادنج و فاشسته و کذا اسفنج خسته و فاشسته و کذا شیان
 مایینا در صد قدیم و حدیث و کذا اعصاره گل کرده و یا در گلاب سلیج سوخته در آب سر کرده و مایینا مساوی ساییده و کذا مس سوخته بمات کثیر و گلاب یا بهیض شسته
 نفع عجیب دارد و قطره آب کشنی بر سر و شیر زنان هر دو برابر و کذا سفید اب رصا صمغ است بد و باب شسته و قطره با گلاب در روز و لایق گزاشته
 و بنظر پارچه بند تا از غبار محفوظ ماند بعد بسفیدی بیضه آینه و ششم چکانیدن و کذا ششم که برنی افتاده باشد قبل طلوع آفتاب جمع کرده و کذا اصمغ عربی
 و گلاب حل کرده و کذا ساق و باب بزرنگ حل کرده و یا در گلاب خیس ساین و در ابتدای رمد و کذا خولان و شیر و خمران سوده و کذا شیان یا مسین
 باب عنب اشلب حل کرده که برست نفع عجیب بخشد و انکباب بر سر زرد و آب جوشانیده و کذا بالونه باب و سر که پنجه و آخر در برای تحلیل بکلی
 مواد و تسکین الم و ششم صندل و گلاب و کافور و شرب دیاق و زهر و حد فاضل و عصاره و او و به سکن مسجم و در علاج کلی رمد مسطور شد و او و به فاضل
 انصاف مواد و در علاج رمد زنی مذکور که در صحت حاجت از اینجا اخذ نمایند **اطرافل کشنی می** مقوی دماغ و معد و معمول در امراض سر چشم
 و گوش از آنجه و زله پوست بلیله زرد پوست بلیله کابی بلیله سیاه پوست بلیله آمله مساوی کشنی خشک قشر برابره و او و کوفته بچوب بر روغن بادام
 یا روغن کاه چرب کرده یا چند شمشیر المص مقوم بر شستن و بعد چهل روز تا یکتو که بخورند و اگر اجزای مذکوره را بطریق سفوف همراه نبات یا نامک
 بخورند و یا کوفته در آب شب تر کرده صحت نموده در فصل و مزاج حار یا شربه مناسب یا نبات بقدر و تورا استعمال کنند نفع با عرض مذکوره
 در رفع قرض نماید و شوح و دیگر که در تقویت دماغ و رفع بیوست و منع اکثره و معد و معمول پوست بلیله کابی پوست بلیله زرد پوست بلیله آمله کشنی
 قشر گل سرخ گادنان هر واحد یک رمد مغز تخم کدوی شیرین تخم خشنش سفید بر یک رمد مغز بادام و تورا و زعفران و عصاره مایینا و الکحل ای العالم

در رمد حار و سردی و صفراوی
 در رمد حار و سردی و صفراوی
 در رمد حار و سردی و صفراوی

یابرون آن دو حصه از آن گیرند و از نبات مصری و امیران مینی یک یک حصه و همچون غبار بسیار بیایند و در مد بعد از چند روز بچشم انداختند و اگر از زوت
 مدیوشیر خربل امیران کنند پیشاید و در کافوری که حرارت چشم در خفیف را دور سازد و صدف سوخته و ایندنا سوخته هر کدام دو درم و درم نشاسته
 یک درم کافور و انگلی کوفته بکار برند و در ملکایا که صدف سوخته و ابتدای رمد را منع از زوت بیشتر فرموده نشاسته صمغ عربی نبات مسامی کوفته بجز بزرخیه استعمال
 نمایند و در کجبت و چشم طفل و رفع ثقل و صلابت اجنان آنها هواری بپوش است از زوت سرخ یک جز و سنگ بصری دو جز و چاکستور چهار جز
 در و رسیانند و یکبار در آتش پخته و بند کرده بالای چشم مالیده از زمان گندم و روغن و شکو دست کرده گذاشته بر فاده برند و اگر گرمی غالب باشد و
 تسکین زیاده مطلوب بود برگ ماوشا نهایی نرم اندازد و بجا می مالید و چشم بند نشیاف این صفت است بعد از این حاد و تکلیف و درم و درم آن
 معمول نشاسته یک درم سفید از زیر صمغ عربی کثیرا هر یک سه درم با عاب اسفودا سفیدی تخم مرغ شیان سازند نشیاف این صفت است و فوئی رمد گرم
 نافع بود و در صمغ ایندنا سفید هشت درم صمغ عربی نیم درم افیون کثیرا هر یک یک درم سفید و تخم مرغ بسترند و شیان سازند نشیاف این صفت
 از زوتی ابتدای رمد نافع بود سفید از زوت رمد از زوت رمدی بیشتر کثیرا هر یک چهار درم سفید و تخم مرغ شیان سازند نشیاف این صفت
 کافوری که رمد رموی و صفراوی را دفع کند و در آنرا نشاند سفید و شیان شش درم از زوت مدیوشیر خربل سه درم کافور و درم نشاسته یک درم افیون
 نیم درم کافور و انگلی کوفته بچشم سفید و بصری شیان سازند و در سایه شکانند و وقت حاجت و شیر و خمر سوخته استعمال کنند نشیاف بر رویوفا
 رازی نوشته که در اکثر انواع رمد سودمند است چنانچه در اغلب احوال همان روز چشم را با صمغ عربی آرد و اقامت مسخ چشمه می کند و در حقیقت خنثی بستر کند هر کدام
 یک جز و زعفران ربع جز و کوفته بچشم باب شیان سازند و سفید و تخم مرغ حل کرده استعمال نمایند نشیاف سماق صغیر حبت رمد و حرارت چشم و التهاب
 و حرک و در جرب و بل و صمغ حاد و ماق و انصاف بک حبت ساق پیدانده جز و سفید اب یک جز و کثیرا نیم جز و کافور ربع جز و در شیان شیان سازند
 نشیاف شب که رمد حار و مدیو اکثر امراض چشم را نفع و مجرب بکیرند شب بانی و حفظ آتشی انداخته بر آتش گذارند که بر آن شعله بایستد و منع گردد
 پس در همان حالت بر سر آتش آب انار ترش در همان ظرف انقیدانند از کشتی بانی را پوشد بر کاشن ملایم بچشانند که خود بخود آب شود و هرگاه
 که آب بجز آب آید و قابل حبت استن شود و در تر بر آورده در ظرف چینی بگذارند و شیان سازند و آب سائین و چشم کشند نشیاف کافور
 حبت مدیو حبت سفید از زیر رمد کثیرا صمغ عربی هر یک چهار درم کافور نیم درم کوفته بچشم شیان سازند نشیاف علویان
 بعد از تفتیه بکار آید حبت رمد و قروح چشم و گوش و مجرای حلیل چون باشیر خمر سائین استعمال نمایند نافع میشود از زوت سفید سائین باشیر
 خمر که کاشن ملایم بر میان نمایند پس و متقال ازین از زوت مدیو بکیرند و صمغ عربی کثیرا هر دو واحد سه متقال حفض یکی نشاسته سفید و کاشن
 هر واحد یک متقال کوفته بچشم عاب اسفودا سرشته بر روی شیان سازند و وقت حاجت باشیر و خمر یا شیر فرسوده بکار بند نشیاف حنا
 حبت رفع سرفی چشم آب حنا نیم پاوش بانی نه باشد افیون ساشه هر سه و یک کاشن آتشی انداخته بر آتش نهاد و پزند و از دسته چوب
 نیب حل سازند هرگاه غلیظ شود و فرو آورده شیان بکار بند نشیاف زبد الحسین نافع بود و درم و درم حبت چشم در امراض
 سفید شب بانی بریان پوست و لپا بزرگ و رسوت افیون تلخیای سبز مسامی آب سائین شیان سازند و چشم کشند نشیاف تارنج
 که حبت منع نوازل و سرفی و رمد و جرب و حرک و مدیو و حفظ صحت چشم و امراض بک حبت توتایا کرمانی آب تارنج برورده ده درم تارنج

نشسته از زوت گل سرخ صبرند و حصص یکی هر یک یکدرم سفید القلی بلیله از دمنه شسته هر یک دو درم افیون ربع درم شیان سازند شیان
 که جهت در مجرب رازی عجب الفیض است مالاخوین صبر اقلایا مایین از عفوان هر یک یکدرم افیون صمغ عربی هر یک نیم درم کوفته پیخته آب کاسنی سبز
 شیان سازند و در همان آب سوده اکتمل نمایند شیان و رومی صوبت در چشم را در حال نبشاند گل سرخ پانزده درم زعفران هشت
 درم افیون ده درم سنبل الطیب دو درم صمغ عربی یک درم باب باران شیان سازند شیان جالب النوم جهت صبح شدید و صبح اولیم
 نافع و از انصاف مواد قوی التخلیب نافع ملینا شش درم صمغ عربی سه درم از زوت عربی افیون مزلج سوخته هر یک دو درم باب باران شیان
 سازند و بسفیدی ریخته بکار برند شیان منج سنگین در و در یک روز غلیل دم و یک ساعت کند خنیدر ستر صبر افیون فقط طار سوخته هر یک
 دو مثقال سنبل حصص هر واحد چهار مثقال القلیا شش مثقال سفید اب ارزیز هشت مثقال مس سوخته مفصول چهارده مثقال انقد
 اقلایا صمغ هر واحد چهل مثقال بایک دران گل سرخ جو شاینه باشد خمیر کرده شیان سازند و بسفیدی ریخته استعمال کنند ضماد که وجع
 شدید را نافع و معمول استادی مرحوم صندل سرخ شیان مایین صبر فلفل صمغ عربی افیون اقلایا سادی باب غلب الثعلب یا آب گشنیز
 و وقتی که وجع و ضربان شدید تر بود یا طبع کوک را یا آب کاهو سرشته بر پلک ضماد نمایند طلا که مجرب و بر الساعه نوشته شب یمانی سوخته با سدر
 وزن آن سیما بستی کرده و مسکه گاو آمیخته بر پلک طلا کنند عصاره آله که در مد بعد از روز معمول است و خیلی سودمند لیکن در ابتدای
 رمد استعمال نباید کرد و از برای صحت بصر و سوزش چشم و ابتدای نزول الماء و فتن آب از چشم نیز نافع گیرند طلا تا زود و بدون سنگین یا چوبین
 بگویند آب آبراز یا چوبین هشتاد و براتش ملائم بپزند و از چوب نیب حرکت دهند تا بقوام عسل غلیظ آید بعد از آن در ظرف چینی یا سبک بگذارند
 و وقت حاجت قدری از آن آب سوده در چشم کشند غسول که در رمد حار و حلو و مود حار معمول است پوست بلیله از زود پوست بلیله آله هر سه
 برابر نیم کوفته بقدر دو تو که گرفته شب در آب تر کرده در هوا گذارند و صبح از خواب برخاسته این آب را در کف گرفته چند دفعه چشم زدند باز همین آب چشم
 بشویند قطره که جمیع اقسام رمد را نافع است بعد از آن چو مقشر تخم گشنیز هر یک نسبت دانه حلیه پنج دانه از زوت سفید و دو درم شکر نیم درم مایه ان
 دو دانگ کثیر ایک دانگ زعفران نیم دانگ در آب جوش دهند و در شیشه نماده صبح و شام نقطه سازند گهر معمول از برای درد
 چشم و مد و مود بسیار مجرب لیموی کاغذی نیم آن را افیون خالص سه دانه شب یمانی نیم پا و اول شب را در ظرف آبی بریان کرده بعد از آن
 افیون داخل نموده و آب لیمو قدری نیز داخل ساخته از دسته آبی حل کنند تا مخلوط شود و آب لیمون فانی گردد و بعد از آن همین دستور آب
 لیمون داخل کرده باشند تا که بخوب وجه مخلوط شود جدا بسته نگا یارند و وقت حاجت آب ساینده اندکی گرم کرده گرد اگر چشم طلا نمایند و اندکی
 در چشم بیندازند محل معمول حکیم علی اکبر خان جهت در چشم و بقایای رمد و بل از زوت سفید شیش فرورده بر چوب گله چسبانین با قش ملائم
 بریان نمایند پس بلیله از آن شش ماشه و چاکسود کیسه کرده بیاورند و در یک که دران آب و سرگین خرد داخل کرده باشند و بچشند تا پوست
 چاکسود از پس آنرا برآورده مقشر نمایند و بلیله از مقشر آن و سفید کاغذی مفصول و کف دریا هر یک سه ماشه رسوت چهار ماشه نبات سفید
 یک توله بر درم صلا یه نموده در چشم کشند محل تشمین ج تالیف یکیم علویان جهت رمد مزمن و بیاض و بل و تکرر و مثال اینها را نافع گیرند
 تشمین در بطریقیکه بالا مذکور شد و مقشر کرده از زوت سفید مدبر هر یک دو مثقال سفید القلی شسته قوتیای که فانی مفصول مایه ان چوبین

و نیز نیدیده ناست موجب است و در ابتدای رمحاره و انتهای آن مفید بجا نیست و قوی التفع است و بعد از آن انخطاطا و انخطاطا این
 عصاره و بطبیخ اکیلان الملک که در آن انزروت مفید خصوصاً بی شیر زنان و یا شیر که گداخته باشند و بعد از هرگاه مرض انخطاطا شروع
 کند در استعمال محملات بادیه قوی تر از آنها مثل انزروت محلول در آب حلبه و بلویان افراط نمایند و آب طبعی زعفران و مرکب کنند و چون
 دانستند که بدن در حال تنفیه تام یافت استعمال حمام نمایند با آب گرم و بعد چند ساعت انعام قلیل قدری شراب صرف کنند یا شامند و اگر بعد
 آن استحمام با آب گرم یا نمک کنند انفع بود پس از آن شایات و اکمال که در انخطاطا و آخر در نفع است استعمال کنند و اگر ماده دومی باشد
 بعد از نصب جاست کنند و او است بمالیدن دست و پا و بستن آنها بیشتر نسبت به دیگر تقسام بدن نمایند و در ابتدا عصاره مذکوره استعمال
 کنند بعد از معرمان با سداب یا سیریز بعد از آن مغرمان در پیغمبر تر کرد و مخلوط سازند و اگر در شدید باشد قدری انیون بدان فم نمایند و اگر ماده
 هفواوی باشد بعد از فصلات هفوا استغراق آن کنند و استحمام با آب شیرین نمایند و گاهی در آن رنیتن آب سرد بر سر و چشم و اونی افتد و گاهی
 شستن بر روی آب سرد اندکی سبزه آبیخته نفع میکند و درین قسم استعمال قابضات در ابتدا افراط جرات کنند و شایات قابض محلول در
 عصاره استعمال نمایند گیلانی گوید که اگر در درون چشم باشد بر دو فنصه قیض از وجوب آب بگیرند و در انزال خون استگنا نمایند اگر احتیاج به
 اکتد و سه یا چهار مرتبه خون برارند حتی که گاهی واجب گردد که در خارج او چندان مبالغه نمایند که سجد غشی رسد و اگر خون غلیظ باشد احتیاج به ترفیق
 آن قبل از فنصه افتد و در میان بخورج که در دهان مرقعات خون حمام است و ضعیف از آن تکیه و تخلیل با آب گرم یا آبیکه در آن حلبه و تخم کتان شایان
 باشند و اگر فنصه ممکن نبود حجامت نمایند بعد از آن تلین طبیعت با الفواکه مثل آلو و غیره که در قول مسجی باید یا کجب و آب یا حب بنفشه یا
 مطبیخ خیانتیر که در قول ثابت خواهد آمد باید کرد و اگر خواسته شد و شاهره و بلبله سیاه قدر حاجت در آن اضافت کنند و بنامین فنصه سهل
 از اشربه شربت انار یا شربت بنفشه با جلاب آب ترهندی بشیر و تخم خرفه با العباب استغول بوشند و فلا ظاهر الحلاوة باشد زیرا که جوهرت سحر
 بصاحب رمل سبب آنکه ماده را خام کند و از قبول نفع منع نماید و این مضر تر در دست و لکنه برای آن مضر است و معمول از آب سیب و انار و آلو
 و عاب و آب ماش و مانند آن و بقول رطبه و کدو بر دغن با دام نیکوست و عند سکون حلت و ظهور ضعف لحوم مایکان و درایخ خوردن و چون در
 تنقیه تام باید در چشم اولاً قطره بکار برند و میل قریب او نباشد و در آن زور و غدا و ای حار استعمال کنند و خصوصاً اگر در و شدیدا
 ضربان مغرط و التهاب سخت باشد بلکه سفیدی بیضه رقیق و العباب مبداء و شب در روز استعمال نمایند و چون سوزش ساکن
 شود و شیر زنان چکانند تا جلا و غسل نماید و این قطره بکار برند گینه العباب بهدانه شیرین و شیر و زعفران و سفیده بیضه گلاب و آب کشنیز
 و بهر هم زنده تا یکسان شود و در چشم چکانند و در بعضی ماده خانه که در دشمن بنشانند بر روی او پارچه سیاه آویزند و اگر ماده منفسه جوهری
 چشم باشد بشامی که در قول مسجی باید ضا کنند و هرگاه مرض ساکن شود شایان اینست که در قول مذکور وسطه گرد و آب و شیر حل کرده
 در چشم چکانند صفت شیان کافور که در ابتدای سوزش است سفیده اندیز بهشت دم صمغ و کنیر ابرو واحد صفت دم قلیه بای نفقه نسیم
 کف دریا انزروت هر واحد چهار دم سرگین سوسمار یکدم کافور نیم دم شیان سازند صفت شیان صمغ که استعمال او در وسطه
 صالح است صمغ و سفیداب هر واحد سه دم کنیر و صمغ هر واحد یکدم با آب اکیلان الملک شیان سازند و اگر مرض

نمونه شیان کافور
 نمونه شیان کافور

مرض بجا بود و چشم سرخی و دمه باقی ماند و در مفرغ کند صفت ملکن با نریت ده درم زعفران سنبل و صبر و هر واحد درم زد و کندند و در آخر مدتها که نکند
صفت شیان احمر لین هرگاه سرخی چشم ساکن شود استعمال کنند که نقل اجمان برود شاد بخشش درم صمغ عربی کثیرا بر واحد بنجد درم مس سوخته چهار درم
که با سفید اب از زیر واحد و درم بسدر و در شکر گندمی هر واحد درم الاخوین عطران هر واحد نیم درم شیان سازند صفا که در آخر مدتها نافع است
بگیرند زنده بیضه و آرد جو و گل بابونه و بنفشه و ضاد کنند باید که جو به مرغ و تیمود را آخر بخورند صاحب کامل و جامع و خلاصه می نویسند که در روکا
بعد فصد سر و تلبین از پوست بلبله زرد و آلو بخارا و تمر هندی و عناب گل بنفشه و ترنجبین یا با طبعیخ فواکه یا تقویم بلبله باب انارین ادویه که در آن
قبض روح اندک و آن ادویه غیر مسکنه مخلوط باشد مثل افاقیا و سفید اب قلوی صمغ عربی با سفید تخم مرغ سرشته بر دو چشم طلا کنند و چشم کم کنند
و شیان ابض ساده بچکانند و اگر باین تدبیر در ساکن نشود و آن بعض ادویه که در آن تحلیل اندک مع تفریه و تسکین باشد مثل قطور از روت سفید چند
جو مقشر کوفته دهانه بدهد و دهانه و ظرف آگیند یا تفریه گذاشته آب بر آن بزند چندانکه ادویه را بپوشاند و بر آتش آگشت ملایم بدارند تا بگذرد و بپوشانند
آنگاه صاف نموده و سرد ساخته چند قطره در چشم بچکانند و در روزی پنج و شش نوبت همین خوب عمل دارند که انشاء الله تعالی در همان روز یا روز دوم بر در
با صلاح آورد و بعد از آنکه در تحلیل یافته و در تسکین پذیرفته و سرخی زائل شده باشد شیان احمر لین کشند و در حمام داخل کنند و اگر قدری قلیل از در
و درم باقی مانده باشد شستن چشم آب نیگرم و استعمال در و صفر صغیر و شیان احمر لین لازم دارند و در آنجا که ماده دخی یا صغیر ای بوده باشد با الترقع
با شربت و رو یا شربت بنفشه یا شکر طرز دهمند که اثری عظیم دارد و عصا کشین یا شیر خرا یا شیر زنان و چشم کشیدن بنایت سودمندست و کل که در جمیع اقسام
رمد مجرب است چشم کشند و دواییکه در اول رمد بخت دوح مواد بر فی الحال ستاین ست که خورم و کوفته نیمه مصفر هندی کوکنا سفید بیضه مرغ همه مساوی
اب لیو کا غذی در ظرف آهنی تا دو ساعت بحق نموده بر اطراف چشم سه نوبت ضاد نمایند که مجرب است و بعد سه روز قرض سوخته شب بانی هر که ام یکدرم مضض
سه درم افیون نیم درم با بگرم سرشته ضاد کنند که بنایت مفید است این ضاد در و در ساعت تسکین و دیگر کشین که ششاش با پوست زده تخم مرغ و عین
زعفران تحلیل الملک افیون اول ششاش با تحلیل الملک در شراب آب بپزند تا ماهر شود و بعد از آن ادویه دیگر آتیجه ضاد کنند و زور شیان مایه شیا بکوبان و زور
دو جز زعفران بکوبند کوفته نیمه زیر رمد مجرب است و شیان مایه با پوست بلبله زرد هر که ام سه درم و نیم صبر قطری هر که ام یکدرم کوفته نیمه بر باد و شیان بکاه
در چشم کشیدن همین خاصیت دارد و انطالی گوید که در رمد حاصد کنند و بعد از آن اکثر از مال الشعیر و تخم ششاش کنند و تمر هندی و عناب آلو بخارا یا بخار شبر
دهند و تبرید وضع باب کشین و عناب الثعلب گل سرخ و شیان ابض محلول سفیدی بیضه نمایند بعد با حمر لین در آخر زعفرانی علاج کنند از مجربات در آن ضاد
با صداع این ست که بر کوه آرد جو و سرکه سرشته طلا کنند بر آن نموده مقشر کنند و مالیده بشکرو یا شربت و رو و بنفشه اگر عرض شدت کند بنوشند و بجهه الا سیکل
ضاد کنند و آب جی العالم با کشین مرغ شیر خرازان که تحلیل نمایند و هرگاه در مابور کم تر کشند چیزی در تحلیل رمد حاصد ضاد آرد حلیه و ششاش با قلا سفیدی بخانه
نیست طلا و کل آب گل کدوی العالم شیر زنان بولس گفته که حال لایق مستقرات و نقیات نمایند و چشم سفید بیضه چکانند تا درم حاصد با ب
و اگر در بدن مضاعف نباشد حاصد موافق بود و در او را م حاصد استلانی مصالحه با تفرغ خونی اسهال و مالش اعضای غلیظ کنند و چون تمدد از خون غلیظ دعوی چشم
و در بدن متلاطم و شراب بنوشند که تسخیر نماید و بعد متعبدین کمال و شیان را در استعمال کنند و جالینوس گوید که تدبیر رمد حاصد بچکانند
لعابات و سفیدی بیضه مرغ و چشم کشند و اگر جمیع تسکین نیافت آب فواکه اسهال نمایند و اگر مشابه گردد و در قریه شبیه غام دلیل جروح و قروح است باید که
بصا از صفت شیان ابض با سفیدی بیضه مرغ بچکانند اگر الم ساکن شد یقین آنکه ماده تحلیل یافته و اگر ضرر بان شدت نمود یقین کنند که قرص بهر سبب
این هر گاه در چشم ملانچه باعث انفجار قرص است مثل ادب مله و آب تحلیل الملک بچکانند و لطیف تدبیر نمایند تا آنکه منقبذ گردد و چون منقبذ گشت و ده بر دستمال
باندند با الصل که جلاد به او ساخ را اگر کرده باقی ماند لعاب تخم و تخم گنای استعمال نمایند و یا شیان کشند و چشم بچکانند و چون قرص پاک گردید شیان ابلار محلول
در شیر و خزان تازه و دوشید یا شیر خرا استعمال کنند تا اندام با بوی چشم خورده نموده محکم بپزند تا آنکه توتو گردد و اگر بطول انجامد زمان علت لطیف غذا نمایند تا

منعیت نکرد و سستی در علاج نکند تا آنکه قرصه منحل گردد و ثابت بن قرة گفته که من معالجه می نمایم در حار را در ابتدا بفضه قیفا و بعد از آن بهما
 بطبیعی و فاکر و هیلد در اول و در اخر این طبیعت خیار شیرین که نوزده و دو روز منقی پانزده و دو روز آب بنزد و صاف نموده گیرند از آن و شل
 رطل و در آن مغز غلوس خیار شیرین در دم حل نموده صاف کرده مکرر در وقت بادهام شیرین بر آن چکانند و بیکرم بیاشامند بعد از آنکه بدو ساعت پیش از آن بکدرم
 غار بقون با جلاب سرشته خورده باشند و از حوض صندل سفید هر یک و جزو اقا قیاسی و شیان ساخته عند الحاجة آب کشنیز تازه حل کرده بر یک طلا کنند
 و متوجه معالجه چشم گردند چکانند شیرین از چشم شب روز و اگر التهاب بجان زیاد باشد بدل آن قیق سفیده بقیض مرغ همیشه چکانند و چشم را با آب سرد و سرد
 باندک مکرر و با گلاب بشویند و اگر وجع شدید باشد لعاب بهدانه یا شیرینان دائم و چشم چکانند جهت آنکه سریع التسکین است و اگر بدین تسکین نیابد شیان بعض
 بچکانند و شیان صفر و شیان خلوقی در وسط در نافع است و اگر کثرت طوبت چشم باشد در ابیض استعمال نمایند و چون علت کم گردد و چشم اندک سرخ
 باقی ماند و در صفر از نافع است و مسیحی گوید که در دم حار متحمه است پس اگر در اینجا علامات ورم حار از انقباض و تمدد و حیرت و ضربان و مصلابت و تدر
 او در امتفاح اجفان باشد اول فصد قیفا از جانب چشم علیل کند بعد و الملاق طبیعت طبیعی هیلد زرد و آلو بخارا و تمر هندی و شاه تره و ترب و غار بقون نمایند
 و اعاده اسهال کنند تا که تجمیع سیر حاصل شود و صبر درین عظیم النفع است هرگاه در آب کاسنی و آب غنبل الثعلب نفوق سازند و بهتر آنست که اول بماء الفواکه شل
 آلو تمر هندی و بنفشه و هیلد زرد و خیار شیرین و ترنجبین اسهال آورند بعد از آن آب کاسنی که در آن صبر نفوق کرده باشند بنوشانند بعد حب قوقا یا بخوراند
 و هرگاه بدن تا سرازاده پال گردد و اول سفیده بقیض رقیق در همه روز و شب در چشم چکانند یا شیرین و ختران صفر و یا شیان ابیض که از سفید اب بنجدرم و انزوت
 سردم و کثیر و انشاسته هر واحد درم افیون نیم درم در شیرینان یا سفیده بقیض رقیق ساخته باشند و اگر نوزاده بسوی چشم منقب باشد بکیر بفضض و صندل
 و گلاب اقا قیاس و مایشتا و غنبل الثعلب و عصی الراعی و سفرجل و گل سرخ و ازین آخر اشیان ساخته وقت حاجت آب کشنیز سبز ساییده بر یک طلا کنند و روی
 آب برف مع قدیمی مکرر بشویند و تدبیر بارد یا بس در اول مرض استعمال کنند و اگر طوبت کثیر و التصاق باشد چشم را صاف کنند و در روز و رات زوت سفید
 بشیرینان سوده در آفتاب خشک کرده باز ساییده بعمل آرند و هرگاه مرض با خطا آید بزده بقیض و آرد و جو گل بالونه و بنفشه صاف کنند و اگر در و باقی باشد
 بصبر و صندل و شیان مایشتا و فوفل و صمغ و افیون و اقا قیاس در آب غنبل الثعلب یا آب عصی الراعی یا آب کشنیز سبز حل کرده طلا کنند و اگر در اینجا صلا و غل و بار
 باشد در ابیض خشک یا کاهو حل کرده استعمال نمایند و در اخر و در ابیض که از نشاسته و شکر و انزوت مربی بشیرین ساخته باشند استعمال رند بعد از آن
 در روز و رات قدری از مایشتا و ختران مرکب حل افزوده عمل آرد صاحب حاوی صغیر گوید که در دم حار فصد سر و از جانب علیل کنند و شربت غناب
 و نیلوفر و بنفشه بنوشند و در ابتدا دوی انداز معوذی چشم کبار نبردند و طبیعت بماء الفواکه یا حب بنفشه نمایند و هر صبح جلاب از غناب ده عدد و بنفشه بنجدرم
 و شکر و درم بیاشامند و غذا و حر و ماش و مغز باوهم و اسفناخ بدهند و اگر صفر غالب باشد آب انارین و حصو و شحم مرغ شکر یا تمر هندی یا آلو بخارا و غناب مرغ شکر
 دهند و اسهال طبیعت بطبیعی هیلد زرد کنند و در ابتدا شیرین مع سفیده بقیض مرغ و در چشم چکانند و صندل و گلاب آب کشنیز سبز یا کشنیز تنها بفضض و اقا قیاس
 و مایشتا چشم نماد سازند و افندی بار و طب شل مزوره نارج بمغز باوهم و شکر که ترشی غالب نبود بدهند و شیان ابیض کافوری احتمال نمایند و اگر در و نخس
 و التهاب شدت کند شیان ابیض افیونی کبار نبرد و لعابات بار و طب شل لعاب بز قطن و او بهدانه شیرین و ختران و بصارات بار و شل آب کاهو و خرفه و کشنیز
 و غنبل الثعلب تر و ملونیا و مانند آن برهم زده و چشم فکیم کنند و اگر داده و چشم منقب باشد آب غنبل الثعلب سبز و روغن کدو طلا کنند و روی بگلاب آب کشنیز
 ایلاقی میزنند که در داده دوی یا مرکب از دم صفر یا دم و صودا یا دم و بلغم ابتدا بفضه سر و کنند و خون بمقدار واجب برات برزند اگر حال مرض ساقط
 کند و اگر حاجت فصد بر وز دوم افتد تاخیر نکنند و کذلک اگر حاجت با تفرغ شود بطبیعی هیلد و مانند آن شل خیار شیرین و تمر هندی و شیر خشک سازند و هر صبح
 شربت بنفشه یا نیلوفر یا شربت انار ترش یا شیرین زرد یا بیاشامند و اگر این اثر بر شربت خشک شای بنوشند تمر هندی عین کنند و خواب آرد و تدبیر صواب در
 دور و درج آنست که اول با دوی که مانع مواد از چشم و ناشفط و مصلحت نرغ باشد ترکیب داده احتمال نمایند و این فضا در شیان بر روی طلا فسی شود

در ترکیب این شیان بر دو نوع است یکی آنکه در آن دووی قایض و رابع اکثر باشد و این البسفیدی بیضه یا شیر زنان محل کرده رقیق تر بکار برند و دیگر آنکه در آن دووی قایضه کمتر و محله بیشتر باشد و این اغلیه تر استعمال نمایند و اولیه که در ابتدا بکار برند تا ماده را از چشم باز دارند و از مثل صمغ و زعفران و شیان و حنظل و صندل و بریشانی طلا کنند و اگر ماده سخت گرم باشد طلا از عصاره خرفه و عصاره سفرجل و آرد جو و بز و طونا و آب غلب الشلب سفیدی بخی سازند و اگر حلاوت قوی نباشد از گرد آسیا و کندر و مر و زعفران سفیده تخم مرغ بکار برند و اگر ماده سخت سرد باشد از جندبیدستر و زعفران زفت و اینج طلا چشم را دم از چکر پاک کنند خامه از زرد شک و طریق دیگر در علاج انواع رمد حار آنست که اول سفیدی بیضه و چشم چکانند که آن مسکن و جمع و واقع حدت ماده است و شیر زنان بچین مسکن در دست لیکن در آن قوت جلا و نفعی است و لعاب بهدانه شیرین آب صمغ هم رابع و هم مسکن و جمع است و شیان ابیض شیر زنان در ابتدا یی رمد نافع است و هرگاه ماده از نزول بسوی چشم بیدتر اغ فرغ منع نشود و ماد از بنفشه و نیلوفر و کاسنی و گل سرخ و چشم نمایند و بر جبهه و صیغ اطلیه مذکور شده اند کنند و هرگاه ماده از نزول منع شود شیان قایضه محله مثل شیان ابیض که در آن یکدم از نزول داخل کرده باشند استعمال نمایند و بعد از آن شیان ملکا یا بکار برند و اگر قدری ورم باقی مانده باشد از اقاقیا و مر و زعفران مس سوخته و صبر طلا کنند که آن ماده مابقی را تحلیل کند و دیگر ماده را باز دارند و هرگاه سیلان ملت و رص یا بس و التصاق زائل گردد این علامت نفع ماده و انحطاط مرض است درین حالت با کتال شیان احمر لیم و حمام نفع یابد و اگر با کتال این چند را زائل نشود با حرج حاجت اید بعد در آخر مر و زعفران بکشند و اگر این همه تدابیر مدت دراز گردد و رمد زائل نشود معلوم کنند که یک چشم حرجی است و پس علاج حرجی را بکار ببرند ابو الحسن گوید که در رمد موسوی مبادرت بقصد قیفال کنند و خون از جانب چشم شدیداً عالم بدفعات برانند بحسب قوت کثرت ماده و بیهوشی آن در ابتدا استعمال سیل و چشم حذر کنند و سفیدی بیضه و لعاب بهدانه و چشم چکانند و هرگاه دلغ ساکن شود شیر زنان قطو کنند و صندل و گلاب بر سر طلا نمایند و بنفشه و نیلوفر بپزند و انار سیخوش و سیب ناشیاتی و بوی اتصا ص کنند و تعدیل طبیعت بماء القرح بشربت نیلوفر و بنفشه نمایند و از خوردن گوشت محلو و شرب و صیاح و حمام حذر کنند و مزورات غذا سازند و هرگاه علت تشکین یا بدشیان ابیض در آب و یا شیرین حل کرده و چشم چکانند و زور ابیض بکار برند و چشم بآب یا حین بشویند و هرگاه علت انحطاط پذیرد شیان قطع نمایند و زور بکار برند و حمام داخل کنند و پلک باز کرده بشیان احمر حاک کنند و اغبر اکتال نمایند و در آخر تیه و فروغ غذا سازند و اگر ماده صفراوی باشد تقویه بدن بطبیخ کنند و صحت صفرا بماء الشحیر و شیر و خرفه و ماء القرح و آب انار سیخوش و آب تبر هندی و آب آلو و آب هم بام شربت نیلوفر بشکنند و باقی تدابیر آنچه در موسوی گذشت بجا آرند احمد بن حنبله اند گفته علاج رمد موسوی قصد قیفال از بهت محاذی علت است اگر انافی نباشد مانند تخمه یا اسهال یغص یا احتباس طبع یا ضعف یا سن از صغر و کبر و اگر طفل باشد حجامت نمایند پس الطفا و تعدیل مزاج بمثل شربت انارین نما و غناب آتوق و اصیا از هر واحد یک و فیه یک بنفشه چهار درم در آبیکه در آن اصل السوسن قشر کوفه و دو درم گل نیلوفر هفت درم جوشانیده باشند و غصا سندس ترنجبین بست درم مالیده صاف نموده یا شامند و اگر طفل باشد این نفوق را با شکر سفید یکا و قیه یکا کنیم و قیه شربت ترب سازند و یا شامند و تلطف غذا نمایند و مزورت معلول از شکر و لیمو با قطف یا بادام شیرین یا اسفناخ تناول نمایند و احتراز از اغذیه مؤلفه خون مثل گوشت و خمر و غسل و شیرینی و روغن و اغتباب از اغذیه مسخو نمایند حدس با قلا و از اغذیه غلیظه مثل برسیه و گوشت گاو و شب خوری و از حرکات عنیف و گرسنگی و استلا نمایند و پایها بسنگ یا بالاند و ساقین بست مانند و در ابتدا شیر زنان رقیق سفیده بیضه مرغ و لعاب بهدانه رقیق و چشم چکانند پس شیان احمر معشر بکشند و در وقت تریز و وقت خواب شیان ابیض از روی چشم چکانند و بیرون چشم شیان احمر معشر طلا نمایند و در وقت انتها شیان ابیض ساده و زور چشم حجامت از روی و در انحطاط شیان خولان طلا نمایند و بحام روند طبری نوشته که بنفشه و زور و بر تلین طبیعت بگیرد تمهیدی لیم و تخم آن دو کرده بست درم آکو و غناب هر واحد پانزده درم مویز سنقی تخم کشت تخم کاسنی کشنیز شک برگ الشلب هر واحد یک کف پلید زرد کوفته هفت درم هم را بجوشانند و بوزن صد درم صاف کرده چهل درم شربت بنفشه انداخته نیگرم بنوشند و غذا مزورت حدس معلول هر که شکر و آب غوره و مانند آن دهند و طاهر الحلاوه باشد زیر که ترشی مسکه و غوره مضر است بعد از آن باین شیان اکتال نمایند بگیرند از زور مرئی بشیر خمر بچند درم نشاسته شیرین طعم و درم کثیر اصمغ عربی هر واحد یک درم سفید اب از زیر سه درم اقلیم یا بیاضه و درم افیون خاص طسوج تا یکد انگ

هر واحد یک گرم آمیختن نیم گرم انزروت سفید خفیف الونز مبنی بشیر خرد و درم اقلیم یاسی فصد یک درم خضخ و دو انگ کوفته بخته باب غلبه اشلب و قی با شیر خرد و شیر
 سرشته از حدس گلان و از خود کو یک شیان ساخته و یک شافه از آن در شیر و خزان مل کرده در چشم صبح احتمال نمایند و کنگد کت عصر و هرگاه در چشم علامت بیخ
 ظاهر شود و آن زرد شدن غلیظ گردد بدین چرک و کم شدن وج است و هرگاه چشم بختشاید بر سیاهی او غشا از رص باشد و چون از پنبه آنرا بر دارند بفری از آن غش
 درین وقت انزروت سفید خفیف مبنی بشیر خرد و درم نشاسته شیرین طعم دو درم شکر طرز دو درم باریک ساییده و بحر پیخته در و سازند و در فاده بگللاب
 تر کرده و خوب بر بندند و بعد از نیم روز در چشم را کشاده صاف نموده بشیان مذکور احتمال نمایند و اگر در چشم بصورت چیزی فروخ معلوم شود درین وقت
 شیان ابیض کور در سفیدی بیضه رقیق حل کرده و در و زرد کور در آن آمیزند تا مثل مرم هم گردد لیکن مقدار در و زرد کمتر باشد و کمیت شیان بیشتر از آن کجا
 نمایند و بر یک مغز بادام مقشر پنج عدد در آب عصی الراعی باریک بوده نماد کنند که ازین حرق تسکین باید و یک تقویت حاصل نماید و هرگاه سفیدی چشم
 صاف گردد و انصاف در صفت اثل شود از شیان ابیض مذکور و شیان احمر لین یک یک شافه در آب خالص سوخته احتمال سازند و بر پیخته و تقطیل فدا و قضا
 بر فروات لازم دارند پس هرگاه مرض اثل شود و بیشتر نظر کنند اگر اجغان او غلیظ باشد دخول حمام و کمید چشم باریک گرم و احتمال شیان احمر لین بر پیخته
 لازم گیرند و واجب است که صلایت اجغان انجبین ترک سازند که در آن خون و عرق سبل یا حرج اجغان است و دیگر او و یک در ابتدا ی رید و انتها و انحطاط و طبیب
 استعمال نمایند نه سی قطره است که یکی از آن محروق و قطره مسکن است و در ابتدا بعل دارند و در انتهای مرض تقطیر او جاز نیست بکیر چشم بیخ و بهدانه شیرین قند
 هر یک ده عدد و بکوبند و نشاسته نیم درم و دو مقشر سی عدد کوفته و انزروت سفید نیم درم و خضخ یکی دو انگ در ظرف بکینیه یا فقه کرده آب شیرین بر آن ریخته
 و بچوشانند با کتش ملایم تا غلیظ شود پس صاف نموده در شیشه دیگر کرده سفید بیضه قدری آستخته بچینانند و هر روز دو سه بار در چشم بچانند که این تسکین درد
 و در سه تاید و تسکین درد ابتدا نمایند بطلایی که مذکور شد و دو قطره محلول است و در تریز مرض استعمال کنند لیست آنرا در چشم بیخ و بهدانه هر یک سی عدد بکوبند
 و انزروت سفید یک نیم درم در شیشه کرده بالای آن آب عصی الراعی و شیر و خزان بریزند و با کتش ملایم بچوشانند تا اگر از زرد صاف نموده در چشم بچانند و این عمل
 و مطلق و تنفع است و از ترکیب این عمل صغیر است سووم قطره مستعمل در انحطاط است بکیر از زرد صاف اسر بر بکندست بالاند حتی که کف سیاه شود و بعد از
 گللاب بر آن بچانند تا که تر گردد و بکار برد دارند و همچنین کنند تا بعد از معده جمع شود و بعد از آن شیر و خزان از پستان برداشند حتی که رقیق شود بدفعات در چشم
 بچانند و این قطره مسکن و محلل است و از خرد و قوی و قوی قرصه امین گردانند و عاجل النفع است

علاج مشترک رمد بار و بلغمی و سوداوی و سیک

بقراط گوید که رمد بطب سلیم بطی البر است و رمد یا بس سیرج البر باشد الا در آن خون فروخ عین است با بخله رمد بار و استقرخ خلط بار و نمایند و است
 که بتکرار استقرخات حاجتی افتد شرب باشد یا حقنه یا غرغریس علاج برادعات کنند که بسیار بار و نباشد و در آن قدری تلطیف باشد مثل هر و انزروت
 و اگر شیان سبیل بعضی آهسای محدل استعمال نمایند نیکوست و اگر در طبقات چشم آفت نباشد بآبی که در آن زعفران قلعیدیس عسل چوشانیده باشند
 احتمال کنند و در ابتدا بقلعیدیس بریشانی لطوخ سازند و خصوصاً هنگامی که طریق ماده از حجاب خارج باشد و کنگد او شستن بوی آبیکه در آن قلعیدیس حل نمایند
 بآبی نیست و اگر لطوخ اجغان در ابتدا بتر باق کبیر یا بگوگرد و زرنیخ کنند بهتر بود و شرب تر باق نیز نافع است و ضما و برگ بید یا بنیر سوخته و شبت و برگ خنثی بشیر پیخته
 مجرب شخ رئیس است و گویند که شب یانی سوخته یا سیاه شتم حصه آن ساییده و مسک گاو آستخته بر یک طلا کردن بر الساء است و تقطیر آب حلیعاب بچکان
 در چشم میار و نافع است و بعد از ابتدا شیان احمر لین و شیان انزروت محلول در آب برگ کبر و قضمید برگ کبر تنها بکار برند و مضروات
 مخصوص مولد بار و مثل هر و زعفران و کنند و سطل و چند بیدستر و قدری مس سیرخ و صبر خاصه و حماما و شام گوزن و پوست شنب بانی و دوتیای بنیر و در و زعفران
 و فلفل و مرد اسنگ و پاه و لوده و شانی و زرد و چوب آب و ابان آب غلبه اشلب است و قبول و دستور بدوس کند و روخان کنند مسکن او را م بار و به چشم است
 و کذا احتمال آب بکیر و ترخ و از هر که با شیل شیان اسطیفقان احمر لین و شیان شاد و کبر و شیان و دی و بنیر و آنها جید و بالغ است و نما داشته تسکین و علاج

چشم کند و تبر لطیف و حمام استعمال نماید و لقمه اطو گوید که در رمد بار و غرغره و حنجره و حمام نافع است و ریختن بر سر آن طبخ با بوز و گلشن و ورم نخوت و اگر علت بسبب کثرت فضول و رمد باشد تقیه معده با شامیدن یا راج فیقرا و فایقون از هر دو واحد یک شقال عسل شسته نافع است اگر علت از بغم بود و اگر از سودا باشد آتشیدن مطبوخ فایقون و بعضی گویند که اگر آن راج باشد جزو از عرقان فیون با شرب یا آب زنجبیل سودا نماید شربت استین یا با اصل یا گلشن یا شامه غدا و خواب و با بوز و گلشن

علاج رمد بغمی

بعد از رفع ماده مضره بغم سهل بغم و حبس یا راج دهند و وقوع صبر در آب کاسنی بصورت افراط طوبت و کثرت در و بعد میل است و یا جهت دفع بغم مطبوخ اسطوخودوس با رنجبویه غلبه الشلب با دیان هر یک نه ماشه این سو قنطاریون قوی هر یک چهار ماشه مویز منقی و دو تولد انجیر زرد چهار عدد و با گلشن عسل چهار تولد پنج شش و نه ماشه و جهت تقیه بدن و داغ وقت آخر شب حب قویا یا دیا یا راج نه ماشه خوراند و صبح و مطبوخ مذکور برگ سنا و دو تولد ترب سفید نه ماشه و بخیل سه ماشه خیار شنبلیله و بخیل هر یک هفت تولد شربت اسطوخودوس سهل علویان چهار تولد روغن بادام هفت ماشه و اضاف نموده بنوشانند و بجای آب عرق با دیان و یا گاو زبان نوشانند وقت دو پرخواب و یا آب بنوماش دهند وقت شام نان تنک با دال بنوماش خوراند و صبح مطبوخ مضره مذکور با اضاف شربت اسطوخودوس ساده چهار تولد حروف و یا نو دین نه ماشه باشد نه ماشه و سه چهار سهل اوده جهت تعدیل مزاج اطریفل اسطوخودوس علویان استعمال کنند و ایضا بعد از آن بر تعدیل مزاج گلشن خوراند و بکام برند و روی گلاب بگیرم بشویند و صبر خضص مرکب افاقیا زعفران در آب غلبه الشلب ساییده بر یک خماکو کنند و اگر ماده بسیار بار و باشد چند بید ستر زعفران را تیغ ضما و نمایند و لعاب حلیه خسول و لعاب بزرگ کتان و چشم چکانند و بشا و نج اکتحال نمایند و بعد دو سه روز از استعمال لعاب فرو ریزند و شیان و حلیه کشند و این به کلام اکتحال شیان بر روی آب یا راج نافع است و گویند که بعد از تقیه بحب قویا یا استعمال شیان منج شانی بود و هر گاه مرض مزمن شود شیان حلیه منق و در و صغره و غیر استعمال نمایند و اگر بطول کند و سرخی چشم و دمه زائل نشود بخور قویای خسول و شانس و سفیداب بکار برند و از استعمال سبوات و مخدرات احتراز نمایند و باید که غذا جو مزه و یا گوشت بریان باشد و اعتماد درین نوع رمد بر ستر فراغ و تحلیل بیشتر از تعدیل است و باید که در واقع اودیه باشند که در آن با قبض اندک گرمی و مطیف باشد مانند مر و از زوت و زعفران و شیان منق و تنکیده و حمام محلل کثیر النفع است و کذا که استعمال شیان و زعفران منقی و داغ از بغم خصوصاً غرغره یا راج فیقرا و همچنین مخصوص غصه که بعد از تقیه بسماری کشند و همچنین سحوط آب چقدر براندگی بندق هندی و در طب گزیده مذکور است که علاج رمد بغمی بطور چشم است شیان بر روی با لعاب حلیه با لعاب گل خلی سوده و طلای صبر و سوت و موصافی چشم و تغذیه بخواب با شیر و حب قرطرم و دما ویت چند روز بر جلاب تخم از باد رنجبویه با دیان هر یک دو درم و پودینه و گلنقشه هر یک سه درم جو شانی صاف نموده و گلشن حل کرده بیاشاند و اگر گلشن بهر دست درم گلنقشه داخل جو شانه نمایند و درم جلاب کز شیری کرده بیاشاند و چون نفع ظاهر گردد تقیه بغم نمایند بحب صبر یا راج و ایضا این طلای علویان در رمد بغمی و دمی و فزی و حببت خود کلابی مع پوست یکیم تولد کوفته زعفران چهار ماشه سفیدی بفسه و دمه و تاپک پاس بحب نیم خوب حل نموده ضما نمایند و انطاکا گوید که در غلغره اولاً بشرب غار فایقون آب مویز تقیه کنند بعد بوضع هر حلو و آب حلیه علاج کنند و طلای زردی بفسه و روغن گل و زعفران صبر سفید و کذا دمه الاخرین زعفران بامیثا و افاقیا و صبر ساوی افیون نصف یک و کلا و طلا نیز نافع رمد بار و است و این السوج گوید که در رمد بغمی تقیه بحب قویا یا نمایند و نفع محلول شیرینان و چشم چکان و اکتحال زعفران و مر و قویای محلول سازند و بشویند و عصا و قشال الحار بر روغن بادام سحوط کنند و عصا و قشال الحار و مانند آن در بینی دهنند و تقبول ابل باشند در رمد بغمی آب برگ هجده قدری گرفته بشمدا و نفع چشم کشیدن و بار چوبه خفتن و صبح کشادن و در سه روز صحت می نماید و کذا بزرگ کلابی ساییده چشم بستن و آب برگ آن قنطاریون خفتن سفید است ایضا چون بعد تقیه در و فح و صغری اتی باشد ضما در و حب زنجبیل کوکنا هر یک سه ماشه افیون یکیم ماشه در آب برگ کوه بزرگ عظیم الاثر است یا زرد حب سه ماشه و یا زرد در آب پوست خشخاش ساییده بر پیچند و قنطاریون که بقدر خانه چشم ساییده یا ساختن ساختن سازند و روز دیگر زعفران را همچنین بلان یا قنطاریون خشک نمایند و در سوم همچنین افیون پس بر آتش گرم نموده بر چشم نهاده بالایش برگ تنوبل است بگذارد و روز دیگر دفع می نماید و اگر گزنه یا گی از پنجا همین نفع بعمل آید همین اثر دارد و همچنین زعفران سه ماشه و سفیدی بفسه و دمه و در چند نوبت چکاند رمد و در جلاب

نکته کردن عجیب الاثر است و باقی نسخهای ضماوات و دواهای نافع رمد یعنی در علاج کلی رمد و علاج رمد مرکب مسطور است حسب حاجت از اینجا بگریزید

علاج رمد سوداوی

ترطیب و باغ نمایند و ما را الشعیر و آبریزن و حمام و لعوقات و قطورات و ضماوات پس تنقیه نمایند و گویند که قصد درین نوع رمد که دست بنابر دوا پس
و بعد از پستان گاو زبان نیلوفر خوش اده صاف نموده شیر و مغز بادام شیر و کشنیز خشک شربت بنفشه داخل کرده بنوشند یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر
و شربت خشکاش بدیند و حریره خشکاش چهار ماشه مغز بادام چهار دانه مغز پنجه دانه هفت ماشه نشاسته چهار ماشه دانه هیل و ماشه کشنیز خشک چهار ماشه
نبات روغن گاو نیز برید سوداوی مفید نوشته و بنفشه بابونه تخم کتان باروغن نیلوفر بر یک چشم ضما نمایند و کذکک تصفیه یک بلعاب حلیه تخم کتان و نیز برید
نافع و شیر زنان شیر خرچکاک بادام شیرین طلا و قطور مفید و روغن بنفشه و کدو شیر دختر در بینی چکانند و نیلوفر بنفشه برگ خطمی جو چشم پستان و غیره
در آب نیمه کتاب سازند و آتش بر مقدم سر بریزند و استحمام نمایند و لعاب بدهاند و شیر زنان و غیره مرطبات و چشم چکانند و شیان دینار چون الکحال کنند
و اگر صحت بسیار باشد از ادویه و اخذیه چهاره اجتناب نمایند و بعضی گویند که در رمد سوداوی هر روز جلای از بادرنجبویه و گاو زبان و عنب و پرسیاوشان
و گل بنفشه جو شانه صاف نموده بکباب شکری شیرین نموده بیاشامند چند روز تا نفع ظاهر گردد پس تنقیه سودا بمطبوخ افیمون و حب لاجورد نمایند و غده
بخواب و یا ماش با گوشت بزغال کنند پس و چشم کشند شیان بر رویو یا بشیر دختران یا لعاب گل خطمی و در انتها شیان و دینار چون و از مخدرات درین قسم
احتراز کنند و عند انتها شیان امر حاو الکحال نمودن نیز نافع و اگر حرکت شدید بود از استعمال ادویه لذاعه احتراز کنند و گوشت بزغال و جوز مرغ غذا سازند
و ما را الشعیر و دیگر اخذیه و شربت مرطبه و باغ خورند و بعد ترطیب و منفعج و مسهل سودا و حب افیمون دهند و بهر یکمین طبیعت شربت بسفاج نیز نافع است یا با افیمون
با افیمون و فیلد استعمال نمایند و جهت تعدیل مزاج اطراف لعل افیمون طویخان کیتوله با سه ماشه اسطوخودوس دهند و شیان احمر لیم در آب مکوه ضما نمایند
و ایضا بعد تنقیه در آبته اشیان ابیض ساده با این شیان مجرب اتفاقا ده درم صمغ عربی هفت درم مس سوخته مغسول یک درم پاو بالا اقلیمیای فضا
سنبل الطیب هر واحد یک درم علی الرکسم کوفته نیمه آب باران سرشته شیان سازند و استعمال نمایند از سیر و چشم نیز پس لعل نمایند با یکدوان با بون و گل بنفشه
و نیلوفر و چشم مسای جو شانه باشد و در زمان تریه تقلیل نمایند از شیان ابیض زیاد نمایند شیان مذکور را و در زمان انتها و انحطاط اقتصاد بر شیان سطو
نمایند و اگر خواهند از آن کحل آخوس محرق مغسول بسیار بار یک سوده و چشم الکحال نمایند و اکثر بحام روند و چیزهای خوشبو بویند و تقویت باغ نمایند بویین
عنبر و یحان نو شیدن عرق گاو زبان و نیلوفر یا شربت این هر دو و قبل از ترطیب استعمال استفرغات و محلات روانه و استفرغات قوی ترک نمایند و از اخذیه
مؤکد سودا بپزند و شراب بنوشند و انطالی گویند که در رمد سوداوی اول تنقیه بشرط سنا و مو پس افیمون نمایند بعد شیان یا سنا بکار برند و نوعی از رمد
که با آن صدماع و خشکی و ضعف بصیر باشد و این از فطره عیس بود و علاجش ترطیب است مطلقا و از کلام طبری استفاده دیگر دو نوعی از رمد است که از
التهاب صغری محترق بر ملحه و یا دیگر طبقات حادث شود و بسبب مدت ماده و حرارت خود عیس و جفاف و تحمل لغری پیدا کند و آنرا رمد یا بس گویند و آن
بدترین انواع رمد و عسر العلاج است و علامتش رویت جفاف و صمورت و ملحه و غور و عیس و خشونت عینین و سرخی ملحه احیاناً و حرمت اجناس عروض
صدماع در اکثر و علاجش اجتناب از استفرغ قصد و مسهل است مطلقا و اختیار ترطیب و تبرید و بریزن از لوم و اشیا ی حاره و اقتصاد بر زرد ماش و آب
با قلاب روغن بادام و بصورت ظهور سرخی در قاروره و لزوم ما را الشعیر و استعمال آبریزن استنشاق روغن بنفشه و کدو و تصفیه سر باست شیر بز که با نفع بزغال
بسته باشند بعد تعلیف بزکاسنی و گویای تر تازه و تسعیط بشیر دختران کچر و آب عصی الراعی و آب برگ بر قطونا و آب جراد کدو و بهر مرق کرد و کچر و روغن
که و یا نیلوفر یا بنفشه یکیم جز و در شیشه جنبانیده بعد استنشاق آب گرم و انصباب او بر سر و حفظ سر از هوای بارو نمایند و بقول طب مثل کاسنی برگ خشک
و کاه بود و یا بانی و بقله مبارک و اسفانج بخوراند و بشرط احتمال مزاج شرب شیر خروار الشعیر و در آخر تغذیه شیان ابیض سوده نافع و این قسم رمد الکحال کمتر
احتیاج دارد و بلکه بر طیب بدین اهل میشود و هرگاه مزاج مریض سوداوی باشد و در باغ و جفاف بود این صلت دراز گردد و دوزمانی کثیر ثابت ماند و درین صفت

چیزی بهتر از یقین آب نیکو گرم رسو استعمال آن در حمام با عتدال و منفر تراز جل نیست و ترک ریاضت نیز منزل این علت است و گاهی گفته اند طلب مثل
ما را الشیر طبعی بجناب و سپستان استعمال آن حاجت افتد و اعدال غدی و عین علت است که منفر است

علاج در مدبرگی

شیره بادیان شیره تخم کشمش با گلکند عمل بدین روای این طبعی محمل ریح بخور از اندک کرفس کبرنج بادیان هر یک هفت ماشه سیون چار ماشه بادیان
بادرنجویه کوه هر یک نه ماشه گلکند چار تول و غذا شور بای یک مرغ همان تنگ دهند و بعد روز سوم نطول طبعی با بونه اکلیل الملک مرزنجوش صغیر سداب کوه
قنطاریون غلیظ هر یک یکتول بر چشم ریزند و بسبوس گندم و جادوس درازن و سوسم و فینه دانه و سوسم و نخود و نمک لاهوری تمسک کنند و بجمام نشاندند و بر
و امیش و اکلیل الملک طلا کنند و دیگر محلات بکار برند و شیان منگور در دردی بفری و چشم کشند و یا این غذا محمل نهند برگ قنطاریون سیاه الوی سبزه هر یک ماشه
یا زاده که قرص بر چشم بسته شود و زرد چوبه ماشه آمیخته در مایه تاب بر روغن زرد گادی بر میان کرده بر فاده نماده دیگر مضمضه بر بندند فی القوه
تسکین درد و رفع سرخی می نماید و یا این غذا که قوی تر از آنست بعمل آرد برگ قنطاریون کینیم توله امیران چینی زعفران هر یک سه ماشه فزاد و تخم هفت عدد
برگ سنبله الو و پیا ماشه هر یک پنج ماشه قرص ساخته بر روغن بریان نموده بر چشم بهند و مجمر ناری بر پس سر نماد و عظیم الاثر است و همچنین خوردن اوج ایش مصلحه
مرکب تلویجان و این همچون ایشان که در طرد ریاح بنایت مفید است گل گاوزبان شش توله با و بالاشب در آب و نیم طل خیسانیده به جوشانند تا آب
ثلاث بماند و بالیده صاف نموده پس بویز منقی پنج توله انداخته بپوشانند که چهارم حصه بماند صاف نموده بماند نیم امار و شربت انار یا زنده توله بقوام از روز روز
طویل در پنج در زنده و قاطع هر یک شش ماشه زنده صغیر و عود و مصلحه بسفلیج زنبیل هر یک نه ماشه کوفته پیچیده شربت سبزه در عرق کیوئه حل نموده
تولم که بر سبزه شربت از زنده ماشه یکتول بر عرق بادیان هفت توله و اطلاح و چند بیدستر و صندل نافع است و طبع سلیمانی بیدیل است و گویند که اول شایخ
مستول الکمال کنند و چشم را با آب گرم بشویند بعد شیان حر الکمال نمایند بعد از آن سیلی یا دو سیلی از شیان اخبر بکار برند یا بر بخار طبعی که گاه گاه در مدبرگی
و با بونه و اکلیل الملک و شبت و صغیر و ایشسان و بویه و مفرد و مرکب الکباب و آب آن نطول و بفعل آن تمسک کنند یا بر بخار سنگ گرم که بران شراب ریخته بشند
الکباب نمایند شراب صرف نافع است و تناول تریاق فاروق و طلالی او مجرب است با جود معالجه و بطلالات و کمادات و حملات نمایند و تمسک و بکار و درین قسم است و بکار
مخدرات عند شدت و جمع اگر جوی فی الحال تسکین میکند لیکن بعد ساعت همچنان در و بدشت زیاد از اول بنا بر منع ریح از تحلل میکند چنانچه جالینوس گفته که
مدر نمایند از استعمال فیون بنگامی که در جمع عین از ریح غلیظ باشد زیرا که باعث زیاده و غلظت آن میگردد و اندکی تسکین یابد بعد از آن شدت می نماید و اگر از
استعمال تمسک و انصاف بجمام لائق است و اگر ازین تدابیر زائل نشود و تنقیه بعین نمایند و منصفات ترک کنند و از امتلاهی معده پر صدر بشند

علاج در مدبرگی

اول بعلامات مخصوصه نزله حار و بار که در فصل نزله سطور گردد و دفع نزله مشخص نموده تدارک او نمایند و ایضا صورت نزله حار را آنچه در مدبرگی است
و در نزله بار و هر چه در مدبرگی مذکور است حسب حاجت بکار برند لیکن استعمال ترشی و گلاب از داخل درین قسم مناسب نبود و در مدبرگی حار که با هر شی
در سفر و انگینی تار و نه باشد نوعی خشناش شش ماشه همراه شیره و عناب لعاب بهمانه شربت بنفشه بدیند و شب بیانی برشته فیون در آب نیم کوفته
آب اخل کرده بر چشم ضاد نمایند و اگر با خفقان و بواسیر و درد دندان گوش و منصف بصرا باشد اول تبرید و تسکین از شیره و کاهوشش ماشه شیره و کشنی خشک
چهار ماشه نبات کینیم توله کنند باز در منصف صغیر اخبازی چهار ماشه کشنی خشک شش ماشه تخم خیارین کوفته شش شش عوض عناب الثعلب گل مرزنجوش
تخم کاسنی گلکند افزوده جوشانیده صاف نموده نبات سفید داخل کرده بهند و مضمضه لعاب سپغیر یکتول آب عناب الثعلب تازه ده توله دیگر مضمضه نماید و بعد
فنج منفر غلوس شش توله گلکند چار توله روغن بادام چار ماشه افزوده مصلح بهند و غرقه بزر الیخ کشنی خشک عناب الثعلب کوکنار هر یک چار ماشه
جوشانیده کنند باز فوطل جالیه صندل سرخ کوفته هر یک چار ماشه عوض بزر الیخ یا زنده یا ریح تنقیه و باغ پستور معمول کنند بعد از آن اگر سبب باشد

دوسه دست بنوی و راج اجابت شوند منفع خیارین کوفه شش باشد بر منقعی هفت دانه جو شانه دانه گلکند داده سسل چهارم و هفدهم و بی و ده
 سرکه و فلفل و گندم چکانند اگر تخم خشک باشد شش دانه یک چهارم باشد مغز بادام چهارم و مغز پسته دانه کشنیر خشک هر یک دو ماشه و الیه میل باشد نه دانه و غای
 قدر حاجت گرفته بدستور حریره بنوشند و دفع ضعف و داغ و درد نرخی معمول است و شیان نارنج جبت منع نوازل نافع و ضما و صندل سفید سود و کزبر
 از روت باریک ساییده نیم جزو بسفیدی بیهضه سرشته بر چشم و صدغین برای نزول مواد و بر چشم موجب نوشته و اگر از تخم کشنیر خشک یا حجامت قضا و خوشه
 نزل لعل و ضما و فیون زعفران بپشکری مردانگ آب سود و دفع و در نزل لعل و الیه طبع و طغی و کل ملو بخان حب الیارج تنقیه و داغ نمایند و جبت تعبیل
 مزاج و حبس نزل لعل و فیون و سد و طغی و کل ملو بخان لعل و صفا و صحت و بر ششهای الطالکی و هندی و بعد تنقیه اگر سرفی و درد باقی بود هر دو رنگه نازل
 را بر کنند و آب آن داغ دهند و بنوشند ساخته گذارند که تا چهل روز بیاید پس بر ابرام مدله اندال سازند و غذا دل بنواش با نان کم نمک دهند و نفع تمام
 این عمل بعد چهل روز بلکه بعد دوازده ماه هر شود و اسطوخودوس کمی که کونا را چهار سرخ ساییده در لعل و فیون کشنیر می کنند آینه همراه عرق حب الشلب
 بخورند بعد بادیان گاو زبان پسیا و شش هر یک شش کاسی هفت ماشه جو شانه دانه گلکند داخل کرده بنوشند و گاهی در کبر السن برای حفظ نوازل
 که چشم متوجه باشد بادیان گلکند دوسه روز برای نفیج داده حب الیارج چهار ماشه با عرق شاه تر و آب گرم سید هندی و در مدغمی نرخی و کل رطب پاه
 بپشکری رسو گیر و قنقل آب کشنیر سبز سود و ضما و یکند و گاهی برای تقویت چشم و حبس نزل فیون زعفران می افزایند و پوست بلبله زرد و اسطوخودوس
 پسیا و شش هر یک شش ماشه بر منقعی ده دانه جو شانه صاف کرده نبات یکیم توله داخل کرده می نوشانند و او است لعل و بر شش سفید است اگر خسته
 بلبله زرد و حب الشلب هر دو سوخته زنجبیل حنظل یکی هر یک سه ماشه در آب کونا رسو و ضما و کنت مجرب است و کذا الیه سیاه زنجبیل زعفران فیون پوست شکر
 هر یک در دم حنظل یکی کنتقال مغز یکدم در آب کونا رسو و نیکرم بکار برند اسکنند گفته کسی که بسوی چشم و نوازل کثرت نماید از تخم یک اس و را
 منع کنند و حمام جاره نمایند و در آب گرم هر دو ترک کنند و از الیه و غن بر سر نیز منع نمایند و رازی گوید کسی را که ماده بسوی چشم و سیلان کند و در بدن
 استلأ بود و در مرض مزید نباشد حمام نیکوست و اگر در نرخی بود و در حمام و شرب شراب غلظت و صواب است که حمام و شرب بعد تنقیه و تعبیل خد است
 استعمال کنند و الطالکی گوید که از دم تنقیه جبهه بصیر و پوست خشک و برگ آس و جوز شراب سرشته منع استر و نوازل کند و کذا شستن بر طبع و آس و کل
 و خطمی و حجامت اخذ معین فقره منع و نوازل نماید طلقا و سودی نوشته که برای منع سیلان مواد بسوی چشم ضما و نشاسته و آرد با قلا بسفیدی بیهضه
 بر پیشانی مجرب است و کذا پوست سبز جو خشک کرده و یا گل او و یا برگ او که در سبج جمع کرده خشک نمایند و ساییده بر قدام اس فرور کنند که هر واحد داغ
 نزول نوازل بسوی چشم است و کذا ضما و پوست باریک پسته ساییده بسفیدی بیهضه سرشته بر پیشانی که مانع انصباب مواد بچشم است و کذا ضما و آرد و باقی او بود
 بسفیدی بیهضه سرشته و کذا ضما و آب غرل بسوی و بسفیدی بیهضه و گلنار آینه و او و یه مانع انصباب مواد بسوی چشم که از حکمی دیگر نقل کرده از انحصار ضما
 زعفران است بچشم و کذا غبار آساکند نشاسته اجزای مساوی و صطک نیم جزو در سفیدی بیهضه سرشته و کذا حلزون صغیر و کشته سلیمه و خرقة
 کتان نهاده بر پیشانی از صغیر و صغیر دیگر و کذا ضما و صغیر و صغیر و بزر قطن و حب الشلب برای مواد حار و کذا آبنوس و کذا اعصاره و لبلا بسوی و کذا
 با قلا شش مضغ کرده بر جبین و بزر البیج و آرد با قلا و سفیدی بیهضه چون باد و ریاض انصباب اسیر ز فضل آنها قوی گردد و کذا اعصاره با در و ج و کذا افوخل
 و صندل و کل سرخ با قلع و افاقیا و گلنار مساوی بصاره باریک سرشته و کذا آتر باق فاروق و آب و فر خشک حلو و کذا اخلاص و کذا انحر و کذا شمر
 گرم بری سوده بسوی آینه و کذا آب برگ پانچ و یا اطراف نرم انگور بسوی و کذا برگ و لب بیکر که بنه و کذا پوست بلبله و کذا اطوب حلزون صغیر
 و کذا مغز و صغیر و کذا افاقیا و آرد با قلا مساوی آب شیل سرشته و کذا آب برگ و اطراف نرم زیتون بری و کذا آرد و سدس مع پوست مد سفیدی بیهضه
 لک کرده در راج کتان مالیده بر جبهه و صدغین و کذا گل سرخ نازنه و کذا ضما و کشنیر سبز و کذا اعصاره و گلنار و کذا آرد و ج و آب بلبله و بزر البیج با آب مطبوخ بزر البیج
 سرشته و کذا برگ سلق بسفیدی بیهضه و کذا اعصاره و مایه با آب مطبوخ پوست خشک و کذا آب کشنیر سبز و کذا انحر و کذا اکثری قابض و کذا بر طوب و کذا شش

[illegible]

علاج و درج

که بعضی اطباء آنرا از امراض شبکیه شمرده اند و جالینوس نیز آنرا از امراض جنین متمیزه دیگر از اقسام رمد شمرده باجماع چون رمد و درج گردد و میسرش از ضد
و حجامت و استفراغ و غیره مثل رمد حارست و گویند که اول فصد با سلیق کنند و خون وافر باید گرفت و فصد مکرر نمایند و اگر مرض کودک باشد حجامت
پس سر را باین الکفتین چسبانند زلو بر ساگوش کفایت کند و گاهی محتاج قطع شریان میگردد و آب انار با شربت بنفشه یا آب تمهندی و شیر و تخم خرفه
و لعاب اسفند با شربت بنفشه و شربت انار بدهند و با شربت مقشر و اسفناخ و کدو غذا سازند و او را به مسکن جدت و حرارت و طبع مغری مثل سفید تخم مرغ
رفیق تنها یا شیاف ابیض در آن حل کرده و در شیر دختر حل کرده و در چشم بچکانند و اگر مدت ماده زیاده باشد با شیر لعاب بهمانه آمیزند و در هر ساعتی آب
یا سه بار بکار برند و اسفند ضرب آب کاسنی آب کشنیر سبز و آب خرفه و آب حی العالم چشم نماد کنند و تا روز سوم همین تدبیر بعمل آرند بعد از آن طبخ و سلیق
و تمهندی و خیار شیر و شربت و زرد کمر و استفراغ نمایند و بعد بگرند اگر التزاق جنین در مرض ظاهر باشد و زرد و ابیض بکار برند و شیاف ابیض ساده
بنفشه تخم مرغ و شیر زان که اخته چشم بچکانند و بعضا بر بر بندند و شنبانه روزی سه بار یا پنج بار و هر بار که زرد و زرد کمر بکار برند چشم را بعضا بر بندند
و تا روز خوب و چشم منحل گردد و بخشایند و بعد از انحلال زرد و عصا بر باز نموده شیاف ابیض چکانند و اندک صبر کنند و باز زرد و پاشیده به تو اول
بعمل آرند و بعد از گذاردن عصا چشم را بسلیق که قدری بنشیند بر آن پیچیده باشند با هستگی تمام در کان تاریک از چکر پاک سازند لیکن در زرد و زرد کمر از زرد
مدبر و جز و نشاسته بکوبند و با دویه که در آن قیض و تحلیل شده مثل خضض صبر و افاقیا و شیاف ماسینا آب کاسنی و آب عنب الثعلب سرشته بر جالی چشم نهاد
سازند و بچکانند که هیچ یکی از این ادویه قبل از تنقیه و استفراغ استعمال نشود و اگر با وجود این تدابیر در وجع تشکیک حاصل نگردد و شیاف ابیض فوینی یا دویه
حلبه تر کرده بچکانند و آب بیک در آن اکلیل و حلبه چشانیده باشند نگیند و گل سرخ چهار درم اکلیل الملک دو درم زعفران یک درم کوفته خخته آب کشنیر تر
سرشته نماد کنند و بمان در آب عنب الثعلب تر کرده نماد نمایند و اگر در وقت شدت کند و ساکن نگردد پوست خشکاش و در جز و پنج لافاح نصف جز و کوفته و آب
کشنیر سبز و زرد و تخم مرغ سرشته تضمین کنند و اگر سبب درد انصباب ماده حار از سر باشد با وجود اخذه مذکوره سوبق شیر یا آب خرفه یا آب حی العالم
یا آب بازنگ یا آب بی بریشانی نماد سازند و یا بزقطونا آب عنب الثعلب یا یکی از آنها می مذکوره آغشته و مانند آن هر چه بر دو قافض باشد و سبب
آن تقویت جهه و منبع ماده از آنجا را بسوی چشم نماید و کنند و چون درد ساکن شود به دستور اول زرد و ابیض و شیاف ابیض بکار برند و بعد از تسکین درد
و تحلیل ورم و دفع سرخی بزر و صغیر و غیره و شیاف احمر لیم دست باید برد و در موضع ادرام داخل کنند و آب طبخ و آب و نه اکلیل الملک کشیده چشم نمایند و اگر
بقیه غلط از آن باقی ماند در در صغیر و شیاف احمر حاد استعمال کنند و بلغم و طپور و جدی و حمل غذا سازند و عشا تر کنند و بعد غذا خواب کنند پس بگاه
چشم خوب پاک گردد و ورم بخوبی تحلیل پذیر و محل سادی التماس سازند و اجنان البشیاف احمر لیم چکانند و اگر در اجنان تخفیف حاصل نشود و محل سادی البشیاف
اخضر کنند که محل غلط اجنان است اقوال بعض جذاق ارجح است گفته که زردی بیضه و تخم او را میخچه بر پارچه گستران مالیده بروی چشم صعب نیست
که در ساعت تسکین الم او میکند و گدا بر گل سرخ یا یک ساییده برگ الگور و زردی بیضه آمیزند تا مثل مرهم گردد و در خرقه گسترانند و بروی چشم گذارند که فی الحال
مسکن وجع است و زعفران ساییده و شیر دختر آنرا میخچه بچکانند و تسکین الم و در پنج عجیب است شیخ الکلیس سفیرا بد که در پنج اگر از ورم حار باشد
و از جمیع وجه استفراغ بدن عروق و حجامت کرده شود مثل شیاف ابیض از روادعات مثل عصارات لیم بار و استعمال کنند و اخذه از خارج مثل زعفران
چهار درم و برگ کشنیر سبز یا زرد ورم و اکلیل الملک بست و بنجد ورم زرد بیضه سه عدد و نان سیده یا نوده ورم در آب گور تر کرده آمیزند و مانند مرهم ساخته
بکار برند و وقت شدت در قدری از مخدرات مثل پوست خشکاش یا ساینده و طلائی یا دیشا و خضض صبر نیز سفید بود و آنچ مجرب است زرد بیضه و تخم مرغ چشم خست
که از ورم مثل مرهم ساخته و بجا بگذارند چشم را بچکانند و گدا بر گل سرخ در آب گور تر کرده یا زرد بیضه ساییده و چشم بچکانند و در وقت شدت زعفران عروق
کشنیر زان و آب کشنیر چشم بچکانند نفع میکند و با یک درم و پنج بجلالجات خارجی ششول شوند و بقطر شیر و چشم تا سه روز و تا وقت حال منحل باشد

در درونج موضع متفرج اکتحال با نر زوت و زعفران و شلیف مایه و افیون مساوی با یک ساینده محرب کالین است و اگر درونج بعد از زنده عطا بار باشد
 با اجابت البته استقرار نماید و لعابات لین در آب کربن و طبعی و اگر گفته استعمال کنند و بسیار است که آب غلبه الشلب مزوج می نمایند و گاهی مرد زعفران
 می افزایند با جو احسن سعید و رخی می نویسد که سبب یو یا ماده دومی بود که یک یا دو یک یا سه یا چهار یا ده یا بیست یا سی یا شصت یا هشتاد یا صد
 و حرمت و در اکثر اشتقاق بیک خروج دم فوق از ان لالت کند و بر صفراوی بعلت دم و شدت حرقت و حکم و صفت رنگ استلال نمایند و تدبیر نوع اول
 خصد است اگر ممکن باشد و الا حجامت و اگر مرخص طفل شیر خواره بود فصد و رضعه او کنند و اصلاح غذا می او نمایند و زردی میفید بر روغن گل چشم نمند
 و شیر و چشم بدوشند و کمزور سوم در زرد چشم استعمال نکنند و در روز چهارم زردی را با بعل آرد و هر گاه مرض افتد و در زردی نصف بکار برند
 و آرد و جو حدس پوست انار و گل سرخ کوفته بجنه در آب روغن گل بجنه بر یک صناد کنند و هر گاه مرض اختلاط پذیرد و در صفرا استعمال نمایند و علاج
 نوع ثانی با سترارغ اگر ممکن باشد و با صلاح غذا کنند و بعد تقیه بدن گل سرخ آرد و جو حدس سلا سیده بر چشم نمند تا اختلاط مرض بعد از ان
 در آخر و در صفرا بعل آرد و بیک استقلب ساخته بشیاف لین و غیر بخارند از نظر کی گوید که درونج غالباً با طفل عارض شود بسبب فرط طوق
 و اکثر از دانه خون افتد و از مسود احداث نشود و اجامه و حدوث و از صفرا و بطنم اختلاف است و صحت آنست که از بطنم نیز حادث شود و پیش فرط
 استلای شبکیه است یا انفجار رگ یا ضعف غشا و از رنگ او اصل او که فرد دست یا مرکب شناخته میشود و علاجتش این است که مبادرت بفضد نمایند و در
 الطفال شرط زنده بجهه اگر مهاران بد باشد پس علاج واحد و بسبب اتفاق این هر دو اصل و حکم بلکه درونج درین هنگام عبارت از قوت رد باشد
 و الا نوجوات در آن پیغمبر پس سفیدی بفضد است و از زوت بر معرقان شیر زنان شمر و عند شدت التهاب نهادن لعاب بهمانه بکلاب حفض بهر
 جائز است و درج مواد مثل افیون و گل سرخ و زعفران از خارج طلاء و گیلیانی می نویسد که از آنچه استعمال میکنند در علاج این مرض این است که در زردی
 صغیر نیاشند و شیاف احمالین بکار برند بعد فصد و حجامت و اگر مرخص حدک باشد و وی سسل نباشند و بصیر و حفض شیاف مایه تا بیک صناد کنند
 و آب طبعی با بونه و اکلیل الملک و مرزنجوش نمکیده نمایند و تکلیف غذا بجز زرات و بجز مرغ و مانند آن سازند و این شیاف در درونج نفع کامل نماید اگر در کتب
 عسی الراعی حل کرده اکتحال نمایند نسخه آن سفید آب از زیر مضمول شیشه معروف بقیده شاد رخ شیاف مایه تا هر واحد و در دم صحن عربی نشاسته
 کثیر اگر با گل قبری خالص هر واحد یک درم از زوت سفید درم زعفران و دو انگ بند رسوده با بجز بکر کرده بیکه بیکه حفض یک درم و افیون خالص و دو انگ
 و هر دو در شیشه و خمران حل کرده ادویه و گویا و شیاف این بقدر عدس سازند و در سفید و بفضد فقیق حل کرده اکتحال نمایند یا در چشم چکانند که این شیاف
 بوقت فراغ بفضد و بیکه و درونج را زائل کند و این دست بیکه شیاف مایه تا دو درم حفض یک درم زعفران و افیون می نویسد که هر واحد یک درم
 روغن نیم درم افیون و دو انگ بار یک ساینده و سه دفع به بزند و در چشم پاشیده بر بزند و بعد انحلال دو پاک کرده باب سر و بشویند و اعاده زردی وقت
 خواب کنند و بعد این در چشم با بون صاف کردن بگذارند چه اگر زعفران و چشم باز بیکه بماند و درم حادث کند و ضماد و درونج این است بیکه بزند و اگر
 و پوست بسته رطب حدس شمر هر واحد یک درم حفض نیم درم شمر انار و درم بار یک ساینده اطراف کاسنی نرم رسوده آسیند و اندک روغن گل چکانند و مثل
 مرهم سازند و وقت خواب چشم ضماد نمایند و صبح جدا کنند و اگر شیاف مایه تا بسوزند تا خاکستر گردد و با نشاسته و صحن عربی آسیند و زردی را زایل کند و درونج را بیکه
 زائل کند اگر و افیون می نویسد که گاهی بلوی قروح در مقله و پس علاجش شکر الکف سازند و آنچه در قروح بعمل می آرد بعضی گفته اند علاج درونج بعد از
 قیال و حجامت و تقیه طبعی و بعد و قروح منقشه انصاف زرات و ترک استلا و نظر بسوی چیزهای براق و اقتصاد بچکانیدن شیر و چشم است در سه روز اول بعد از
 طلاء نمودن حفض و صناد مایه تا بیکه پس آب کشیده تازه و زردی و تخم مرغ و اکلیل الملک و اندک زعفران چون مرض از چشم روز دهم زنده اول و چشم زردی و طلاء
 باشد و در آخر زردی را بجز اگر قرح نباشد و الا ترکیب نماید علاج آنرا با بعل از زردی که اگر چشم کوچک درونج باشد و بکشادن چشم قاحل زردی و اگر چه
 در آن قرح باشد اکتحال با نر زوت شش درم زعفران درم الاوین مایه تا هر یک درم افیون نیم درم بار یک ساینده نمایند که در آن خمرت قروح نیم درم شش

دوای وردیج است و بقول ایل قانی شیاف وردی ایض مخصوص بودیج است و هرگاه ورم کم شود شیاف وردی منفر استعمال کنند و گویند که اگر بزرگوار بود و بدین سبب مثل صبر و زعفران و حنظل کوفته در گلاب حل کرده بر اجنان ضام کنند در اوائل در چشم و در پنج مجرب صاحب بقای است و اگر افیون کات هندی رسوت هندی هر یک جزوی شب یانی چهار جزو آب لیمو کافذی هشت جزو شب یانی را بریان کرده مع دیگر ادویه کوفته در زعفران آهنی آب لیمو برانش گذارند بدین آهنی آهسته آهسته بسیارند تا خوب مخل شود و طلا نمایند بر دو و در پنج اطفال مجرب است و مسکن ورم و اگر گویند که آب برگ تفل مجرب است و کداحما کشنیر سبز سه ماشه و زعفران چهار ماشه و زردی بیضه مرغ یک عدد و عنب الثعلب و نیم ماشه و اگر از خلط غلیظ باد و علاج رمد بلغمی نمایند و زردی که مانی سودی زردی بیضه مرغ سرشته بر پنبه کنند نهاده دیگر چشم بنگارند

علاج اقسام رمد غیر حقیقی

طبری گوید نوعی از رمد غیر باد است که حلیل و چشم خود بین و مریبان شد و فوق طاقت دریا بد و باوی سخی و ورم در چشم نباشد و از اعراض لازمه او است که رمدی جلدراس خود را چنان دریا بد که گویای سوز و دوا و سس او الم محسوس گردد و در گوش طنین یابد و سبب استیلائی تبس مجرب دست بر بدن محل طوبت اصلیه و ارتفاع بخارات حاره یا بساز بدن بسوی راس که از ان غشای خارج قحف بنا بر احتقان بخارات و حرارت متاثر گردد و طبقاً تخریب بواسطه اتصال باوی متاثر گردد و در طوبت چشم سخت و جفاف و شفت پذیرد و علاجش ترطیب بدن و چشم است و دوشیدن شیر خزان یا بز که علف او را عشتاش طرب لایسما خشکاش طرب باشد بر سر و منع حلیل از استقرار مطلقاً و لذت و دریا در اندیشه طرب مثل لحم بز غاله یا جو قشقرق و جوز مرغ فربه و بقول مثل کاه و در فربه و پاک و قطف و امر با تشنق روغن بنفشه و نیلوفر که دود و دوشیدن شیر بر سر و نوشیدن ماء الشعیر و لکمه و تناول فواکه طرب محمود و احتقان بقاء الشیخ غریب با سفیدی بیه و روغن بنفشه و شکر سفید و هرگاه مرض با تمارس آب طلع و روغن نیلوفر و روغن بنفشه و شیر دختران سحر کنند و به تدریج اوائل ترطیب حلیل قشفت و راجع انحراف از سر باشد و درین علت احتمال با کمال سود من نیست مگر ندرت و انکباب بر بخار آب شیرین گرم مفید است و گاه این کل نفع نمی کنند و مرادینا سفید کد رم سرطان نهی خشک کرده طباشیر هر یک یک نیم درم نشاسته صمغ عربی صمغ فارسی هر یک یک درم کوفته نیمه قدری از ان و شیر دختران حل گردد بمیل و چشم کشند و بعد از ان آب نیکو چشم را بشویند و نفع دیگر از رمد غریب آنست که انسان بعد خواب چنان دریا بد که چشم او را یک افتاده و تدریجاً در فصل کتب بک خواهد آمد و جالینوس من تابعان گفته اند که از رمد نوعی است که می بیند صاحب آن همه اشیا را سرخ یا زرد یا سیاه یا سفید بحسب غلبه خلط از اخلاط و این حادث میگرد و از تغییر مزاج و باغ خصوصاً بطن مقدم آن بجدی که متلون میگردد و نور خارج از ان بلون باعث آن تغییر از اخلاط و نیز بعضی سبب آن در قرنی یا طوبت بیهی یا طوبت جلیدیه است که متغیر میگردد و رنگ آنها بحسب کیفیت رنگ ماده غالب گاهی متغیر میگردد و در بعضی اوقات در بعضی چنانچه نزد صعود بخارات از سعه و می بیند اجسام را بحسب لون آن بخار و فی الحقیقت آن قسمی است از ضعف ابصر و علائش و ضعف ابصر خواهد آمد و باطله تغذیه بدن و سر و تعدیل مزاج و باغ بحسب خروج آن از اعتدال و معالجه بنحویکه در اقسام رمد مسطور شد بعد شناخت آن بدلائل نفع ماده باید کرد و در آن که از ترک ریاضت و حمام و غیر آن موجب انسداد و مسام و منع فضول منفذ از دفع و تحلیل عارض شود علاجش بعد تغذیه ریاضت و حمام آب گرم و انکباب یا سیاه حله حاره است و در طبع که از سوزی سعه با ارتفاع انحراف بارده حادث گردد و این با سوزم و ناروغ ترش بود علاجش تسخین و تقویت سعه و تحلیل و انحراف بار و تناول جوارشات مقوی آن و دخول حمام و شرب شراب مری و تلطیف غذا است و گاهی رمد حادث میگردد و زمان را از سردی رحم و ارتفاع انحراف بار و از ان بسوی باغ و تدریج تسخین رحم با استعمال چندمای حاره حادثه متخذه از شبت و با بون و حلبه بار و روغن نارودین در رحم و تدریج بر روغن زکس یا سوسن استعمال بر نور مله و اجتناب از جمل و بقول بقراط این قسم رمد صعب تر است و این شش قسم رمد غیر حقیقی مع شش قسم حقیقی یعنی دوی و صغری و نوعی و سودای دوی و در پنج جلد و از ده قسم راجالینوس در میام زد که کرده و بعضی متاخرین از انرا طو سکند نقل کرده اند که نوعی از رمد است که آن چشم بسیار سرخ میگردد و جهان درم یکسند و یکدیگر گویان شش میگردد و پوست از انها جدا میشود و بعد از ان یک جفن بچون دیگر می چسبد و اسباب علاج ان

متحرک و لطیف و انقباض پذیر است و با آب انقباض می شود و در وقت سحر و شب قویا و با حبس آب گاو زبان و تخم و غیره
 مثل ایاج غیر قوی و خردل و سوزج و حاقق و حاقق و نوج و اصل السوس و صغیر و نوج و کبر و سیفاج و انقباض و در صورت کثرت برودت ماده غلیظه شناسند و در وقت
 در چشم اندازند و لطیف و لطیف چون با بون و کلیل الملک و مرزنجوش و حله و کیمید چشم سازند چهارم آنکه نیاز ذوق و غیر آن گویند که گفته نوی رمید بس و سحر
 که در آن چرب نباشد و عروق چشم در آن ظاهر بود و با الم و سیلان اشک باشد و سبب آن در اکثر غلیان خون با غلظت آن میباشد علاجش فصد قیصال محل
 طبیعت است بعد از انقباض ماده و لطیف تدبیر حتی المقدور و عذاب کیر طبل تر مهندی ده درم ترنجبین بستی درم غلب اشلب تخم کاسنی هر دو احد یک گف آکو
 سیاه سی و دانجو شناسیده صاف کرده بکیزد بقدر کیر طبل صغیر و شربت بنفشه بستی درم داخل کرده بکیزد میاشناسند و بعد از آن کمال الشیاف و این عمل شیر و خمر آن نماید
 و بهر نند چشم را تا آنکه دوا عمل نماید چشم را صاف نمایند و بعد از آن برود و رادی الکمال کنند تا سرخی زایل گردد و دود مدح باز ایستد و اگر بعد از آن غلظت در یک
 حادث گردد بنشیاف احمد لیلین الکمال نمایند و اگر مزاج چشم محل آن گردد شیان مذکور شیان ابیض جمع نموده بکار برند و آنسوس محرق منسول یا انقباض سوخته
 در چشم کشند و الکمال صبر نافع و مسکن خارش کشنده است و بعضی متاخرین این قسم را از نوع سبل شمرده اند

جسات ملتحمة

و آن سخن است که چشم را مع اجفان با در و سرخی و اجتماع اندکی چرب و سبب عارض شود و بدان سبب گردانیدن چشم ممکن نبود و بعد از بیداری کشادگی چشم
 دشوار گردد و بعضی این را در نید یا بس گویند و سبب او خلط غلیظه یا بس است و بیشتر این مرض صاحبان امراض یا بس و پیران و فصل خریف و بلاد یا بس بهر سبب
 علاج جری ترطیب لباب حله و تخم کتان و شیر زنان بر آورده و چشم چکانند و وقت خواب زرده تخم مرغ بار و غن گل و پی مرغ پرشت چشم نهند و یا بر جن بنهند
 و یا بر گل کاسنی را کوبیده بار و غن بنفشه مزوج نموده بر یک گذارند و روغن بنفشه و بادام درختی چکانند و بر سر مالند و اگر حاجت بود تنقیه بدن با داغ فصد و غسل
 که در آن انقباض و با بون و کلیل و سیاه و غاریقون باشد و سبب ایاج نماید و اما الجبن نهند بعد از آن شیان ابیض و شیر و خمر آن در و در ابیض استعمال کنند
 بعد از آن صغیر پس شیان احمد لیلین گردانند و کثرت استحمام و انکباب و تکیه آب گرم و آبیکه در آن او و بر طبع جوشانیده باشد لازم شناسند و ایضا بنفشه با بون
 و کوه هر یک که بکنیم و کوه جوشانیده سر بخار آن دارند و اطلیه محلا اطلیه چون آرد و شیان مایه اش و اکلیل الملک آب غلب اشلب زرده تخم مرغ و روغن بنفشه بار و غن
 که در آن پیدا بطلد اخته باشند سرشته طلا کنند و آبیکه در آن حله و اکلیل الملک و غلب اشلب نیل و بنفشه بنفشه باشند بر سر چشم نطول کنند و از آن غلظه سر و پیچند
 و گویند که بعد از تنقیه و حصول تمکین استعمال ادویه اشک لور چون برود و صحر و با طبع و شیان احمد و کل و شانی درین مرض نافع بود و نطول آب حله
 و اکلیل الملک و تخم غلظی تخم کتان و بنفشه و کیمید و آن با بنفشه تر که در بنفشه است و تخم کتان را با بنفشه تر که در بنفشه است و تخم کتان را با بنفشه تر که در بنفشه است و تخم کتان را با بنفشه تر که در بنفشه است

حكة العين یعنی خارش چشم

و با وی اشک تیز و در و سرخی چشم بود و باشد که بکیزد سرخ شود و یا پیش گرد و در سببش طوبت شوار است و بقول بعضی خون غلیظه و گاهی از رسیدن بوی تل
 عارض شود علاج چشم در وی یک گیم بنشیند و سبب بر قصب مالند و سیاهی آن و چشم کشند و برگ کاسنی یا تخم آن که بنفشه و غن گل آینه صفا نمایند و یا عدس قشر
 و سماق و گل سرخ و کوسم انار و سرخ و بنفشه یعنی دوشا با کوری بچینه صفا کنند و یا سفیدی بیضه مرغ و نشاسته و طباشیر و برگ حنا و برگ کلاب هر یک سه ماشه بکلاب
 صفا سازند و آب شیرین بر روغن گل برود و برابر چشم کشند و الکمال بقتار کنند محرق سوختن و شیان سماق و شستن چشم با یک در آن پیلید پیلید که
 بقدر یک موی شب خیسانیده صبح آن را لال اگر گرفته باشند مجرب و نافع است و الکمال انبار تنباکو و کذا اسعوط و نفوخ او از مجربات حکیم عابد است و الکمال انبار تنباکو
 اسر بملوک بر قصب یا بس مع اندکی غلظ لعل بعد شستن چشم با آب طویخ عدس در اکثر کفایت میکند و فلوس س در ظرف جستن میاید و الکمال انبار
 نفع بلوغ چشم و مجرب حکیم اجل نماند و برگ نوب در کوه طین سوخته در آب لیمو خوب صلا که کرده چشم کشیدن نیز نافع مک و جرب و دود سرخی اکثر این
 چشم است و از انشیای شور و تیز پیچند و هر چه در سلاق و سکه اجفان جرب خواهد آمد غلیظه بود و در صورت کثرت ماده تنقیه فصد قیصال و سبل و حله و سبب

یا حبایا بر کنند و اما الجبین دهند و فصد رگ پیشانی درگ ماق نیز مفید است بعد مغز و بسنجین و ایارنج غیر نمایند پس شیاف احمد بن سید زین العابدین
 درود صبر و شیاف سنبل بکار برند و بعد از آن در آخر شیاف احمد را در و در صفر کبیر استعمال سازند و او به اشک او چون به یقون و کمال عریض
 و روشنائی در چشم کشند و کمل فلفل و ارفلفل نوشاد هر که کم یکدم زعفران چهار درم خضض شش درم سنبل الطیب چهار درم کافور یک دانه گلابیت سودا
 و صحنض کلی پوست بلبل زرد شیاف مایثا مساوی سوده در چشم کشیدن نیز مفید و تکمیل چشم از بابونه و اکلیل الملک اندکی نمک سازند و تصاب
 حمام کنند و روغن گل یا بنفشه بر سر مالند و ضماد بابونه و اکلیل الملک و غلب الثعلب و کاسنی تازه و باروغن گل اندکی سرکه نیز مفید و کذا بچکانیدن گلاب
 که در آن سماق نیسانیده صاف کرده باشند نافع و اگر از فلفل یکدم نبات نیم درم کافور شش درم نرم سوده آب شیاف ساخته آب سرد حل کرده در چشم چکانند
 را نافع بود و کذا برگ نیم فلفل سیاه و سفید و برگ کالی قنطریل بلبله یک دانه نمک لاهوری اصل السوسن تو تیا ی کرانی مساوی باریک سوده بشیر زنده شود
 سرشته شیاف ساخته در سایه خشک نموده بر روغن گاو سوده احتمال نمودن دراز از آن حکم و تقویت بصر موجب اطباء میهندست و شیاف زعفران نیز نافع است
 و غذا معتدل و چرب شل لحم حلوان نان صاف و از فواکه انجیر و انگور و میوه خرم و در خارش سرخی چشم که از بوی بغل میشود و فلفل سیاه و نیم عدد گل
 و یک دانه کسرخ باشد بقدر ماشه از چوب بالنس در کاسه جستی خوب حل کنند که سیاه شود اندک در چشم کشند و کذا از بهر ماهی رو بهو خشک کرده وزن یک دانه مری
 شوره قلمی یا وسیع هر دو را خوب صلایه کرده احتمال نمودن جهت خارش و آشوب چشم که از بوی بغل بهر سه معمول و موجب صاحب بقای است

طریقه

و آن نقطه سرخ است که در سفیدی چشم افتد و گاهی در آخر تیرگی و سیاهی گراید بیش شدت است و تمدد و دوق یا حدت و جوش خون یا انفجار و درم قبل
 از نفع یا ضرر به چشم است که گمان بشکافد یا آواز بلند و سر و قوی و حرکت عنیف مثل قی شدید که درین گلی بکشداید و گاهی طرفه غور و دمل و قرصه می شود
 و فراخ میگردد و اکثر صاحبان اعز به حاره و صبدیان و اودر سبج و بلدان حاره عارض میشود و علاج در ابتدا از بال کبوتر پنجه پر کلان بکنند و خونی که بر پنجه
 ظاهر شود و هنوز گرم باشد در چشم کشند سه مرتبه هر روز تا سه روز و نقطه خون پشندین فاخته و در شان خون بازوی بطور غالی نیز مفید است و اگر خون از بر
 ظاهر نگردد زیر بال این طیور بزرگ نقص نموده و تیغ خجاسی خون از آن رگ گرفته اگر گرم بچکانند و نیز پنجه بدان خون تر کرده بالای چشم یک ساعت بزنند و اگر خون
 قدری گل ایسی یا کیه و یا قهوه لیا در آب گرم حل کرده در خون استخمد و سه قطره در چشم چکانند و در انتها محملات مثل کندر و مر و ماشق و زعفران در خون آمیزند و در
 کتاب گردیده نوشته که نقطه خون که زیر فاخته با گل ایسی در انتها آب طبع اکلیل الملک و عاقله مغسول و در چشم چکانند و باند سوده بشیر زنان در چشم چکانند و میوه منقی برگ
 غلب الثعلب پیرانه و اندکی نمک لاهوری ساییده در چشم ضاد کنند و در ذخیره و هر که عوض بهرست و اکلیل الملک با دم الاخون اصل السوسن و زعفران حدس سقش
 بر روغن گل زرده تخم مرغ ضاد نمایند و طبع صغیر و اکلیل و زوفا الکباب نمایند و سفنج یا پنجه تر کرده تکمیل چشم کنند و چشم را بصبا بر بزنند و اگر افسستین کوفته
 در صره بسته آب گرم تر کرده تکمیل نمایند در جنب خون از چشم موجب است و صاحب شفاء الاسقام است و اگر سنگ با آتش خوب گرم کرده از خاکستر پاک نموده شراب
 بر آن پاشینند بخار آن بکشد تا اشک سائل شود طرفه در محل بکشد و بارز اثل شود و اگر سرکه عوض شراب کنند نیز مفید و موجب راقم است و الکباب بر سر که بکباب
 مساوی جوشانید و تکمیل بدان نیز سریع الا بر است و ضماد از گل بنفشه و تخم کاهو و کشمش و مکه و هر یک سماشه مغزه خضض هر یک چهار ماشه و روغن گل و انطراکی
 گوید که آنچه از شل ضرب باشد و همان وقت معلوم شود پس چیزی از چکانیدن مثل فنق و زیره نمایند نیست یا خون کبوتر مخصوص سفید یا بهر دو غیر آن اول تصفیه کنند
 پس گل گوشه چشم کشانند اگر ارم و استادی گردد و الا اسمان نقوع صبر و طبع خیار شنبه و تمر بندی کفایت کند و الکباب حلیب یا بهر آن بکباب چکانند و بهر یک دانه
 خون نماید مثل آرد با قلع و قطر یا خمیر آب صغیر و سرشته ضاد کنند شیاف مرارات در طرفه موجب است و کذا زعفران بشیر زنان یا بشیر خرد و انجیر و اکلیل آن کنند
 و بهر یک گردانند و موجب است این است که طباشیر در روغن بنفشه سحوا کنند و کذا اقطور و روغن گل سحوا کنند و سوسن بشیر زنان بر سنگ ساییده چکانند
 موجب است چون این میوه که در نیمه جزو ناخود آمدن جزو سیاهند و هر روز و هر روز خوردن و از آن احتمال نمایند و دمای نیکوست و هم از گوشت که در او چکانند نیز

بروغن گل مجرب است و کذا آب بن حمام که مجرب سویدی است و بعد از زیره و نمک و فندق بدان خاییده در بار چاه افشود آب آنرا قطعی نماید خصوصاً اگر بزرگ گردد و در طرفه کشته تخم بزرگین گاو و گندرساوی و کشاده داشتن چشم بر دغان آن نافع و ترب الکلیل هر دو پخته صنداد کنند و فیله بر سر گفته که طرفه اگر قریب العمود سرخ باشد باید که تجمید آب نمک و صنداد آرد با قلاوا و فسنقین نمایند و اگر زائل نشود آب ترب چکانند و پوست ترب و بوی قبی و قدری سرگین کبوتر بالایی چشم صنداد کنند و قطور نو شادریا نمک لاهوری در آب ساده یا آب ترب میل کرده و گندرسوده در آن آسخته نیز طرفه کشته بخند و شیاف وینار چون بسیار نافع است و شیاف احمد بن شیاف کند و رو شیاف زعفران و زرد و طرفه که در آن سنگ متعاطیس است و شیاف طرفه که در آن زرنج سرخ داخل است هم نافع و اگر غایت تمایل مطلوب باشد زرنج صغیر و احمد و روغن بال کبوتر یا آب کشنیز سبز چکانند و باز از زرنج سرخ و گندرس و روغن و گل مختوم مساوی در سفیدی بیهضه یا شیر زنان شیاف ساخته آب کشنیز سبز سوده و چشم چکانند و باز زرنج صغیر از نوشت هر واحد کبر مجر فلفل نیم جزو ساییده به آب جلد شیاف ساخته اکتحال نمایند و قطعی شش از زرنج سرخ و دو شال انزروت مایران شاد و خج صبر اقیمیا هر واحد نیم درم شکری که درم ساخته مجرب است و اکتحال فلفل یک درم و اجنبی نیم درم که یکدنگ مثل غبار ساییده و کذا اتانول آن هر روز دو درم نفع عین بخند و باز زرنج صغیر سوده در آب انداخته حرکت دهند و گندرساوی و فسنقین پس آب صاف گرفته بیکرم کرده و چشم چکانند و گاهی صنداد و خمار سوخته بسره یا شراب که از سرگین کبوتر بسره یا شراب یا مویز سنقین تنه یا بسره که و کذا گندرساوی و فسنقین و نیز تازه و پوست ترب و پنجین سفید بزرگ کث و یا کرب جوش کرده ساییده بعمل می آرند و ایضا از ادویه مفروقه غیظه طرفه اکتحال هر دو یک کبر و در اینها غیظه و کذا العا ب تخم کتان لعاب حلزنی بگرم و قطعی کلاب شیر و ختران که کذا را پنج در آب ترک کرده حاصل شود صاف نموده و کذا انار ترش شحم او کو فلفل آب و فشرده و کذا شمره پخته تا قوام او غلیظ گردد و کذا صبر محلول در آب گرم و کذا انصاره جوی که از شیر و ختران گل برنی و کذا انار الجبن که ادم الاخوین محلول در آب و کذا انصاره و کذا فسنقین و صنداد و مویز سنقین سوده پس اگر زائل نشود سرگین کبوتر افزوده و کذا افترج هنری که کوفته و مرا بخته و کذا سفیده بیهضه بروغن گل و شراب بصوند آورده و کذا زرد و فسنقین و شراب پخته و کذا العا ب تخم کتان حلیه که از ادویه پخته و کذا زرد و بیهضه سلق بروغن گل آسخته و کذا آله کوفته بترب که پخته و کذا زردی بیهضه سلق با کلل الملک مسحق کذا ابوس است و برای طرفه قوی فرس سیاه صنداد و خمر و کبر و جود سوده و پخته و قطعی زرنج سرخ محلول شیر و ختران یا صنداد خاکستر مطبوخ در شراب یا اکتحال ناخواه و زوفا خشک شیر گاو نافع است و قطعی خون چونه مرغ و طرفه فرس باور نیز مفید و اگر حلیه آب پخته صاف نموده قدری صمغ حل کرده اکتحال نمایند طرفه فرس و بیهضه و اگر حلیه آب جلبد سوده اکتحال کنند و خاصیت نفع بخند و بدانند که در طرفه باید که اول ملاحظه نمایند اگر برین سر متلی را خون باشد و مزاج تحمل بود و مانعی نباشد فصد نمایند خصوصاً و فتنیک با طرفه و جود چشم بزرگ سبب صبر و بطمه و غیر آن از اکتحال اگر استلاد در تنه باشد از قیال اگر مانعی از فصد باشد حجامت بکنند و اگر استلاد از اطلاطیک باشد سبب و یا جود خوب شیدات تقویه بدن سر نمایند و اگر متحل گردد و فترغ اسافل بدن مطبوعات مسند و فتنه و شیاف کشته که کذا کذا و از سر حال گردد پس تعدیل مزاج نمایند و ادویه موضعی اکتحال کنند و ایضا آنجا که سبب قوی باشد اول فصد سر و نمایند و حجامت پس بکنند و سبب صفر و بطوخ باید که فو که تقویه سازند و ایجاب اکتحال کنند و بعد فترغ بدوای غیر حاد تقویه داغ یا یار ج و حب شیما رضایقه نذر و حقه بغایت مفید است و شیاف احمد بن شیاف زردی سوده کشته و از الکلیل و صنداد و فسنقین و گل منقشه و دم الاخوین و عدس مقشر و زعفران که کوه بر یکسان شده در زردی بیهضه مرغ و روغن زرنج صنداد کنند و اگر باقی ماند زردی چشم چکانند و بعد سبب بزرگ زیتون و حنا هر یک سما شمر زعفران چهار ماشه پنبه دو و اگر کرده سوخته هفت ماشه و چشم کشته و این فتره و بزمه و فصد است و خصوصاً آنکه بعد صاع بر شکم حیرتی پدید آید بزرگ کوه تخم کشت بر دو سوخته سنگ متعاطیس سنول سد و واریه ناسفته بر گی که کذا اگر آن جلای فقره بویکند مایران چینی حوض یکی هر یک سما شمر نبات برابر چهار پاس در عرق کیده و در سنگ ساق صلا که کشته علی الاتصال پس در ابلجی سبب که سفت باشد کذا زنده بکار بند و گویند که هرگاه بعد فترغ و فصد ادویه مذکوره اداست نمودن فزان نجا حاصل نشد بر فقره و میان هر دو شاز حجامت نمایند و در شرابا حلی مسطوب است که فقره حجامت کنند پس ایشان خمر و سکه لاهور آب مسکه و قدری روغن گل جوشانیده صاحب طرفه چشم کشاده بر آن انکباب نماید که فی الحال طشر زائل شود و فصد این مرض ضرر و دماش مع فترادام سازند و از اغذیه قوی مثل گوشت مرغ و شراب شیرینی بر می کنند و طرفه که بار در فصد فتنه شیر و لاهور است

و یا سفیدی بفضیه بروغن گل هر یک نیکرم و با نچود ضرر چشم خواهد آمد تسکین در نمایند و اگر چو چشم انجامد و باوی رد عارض شود بسبب انقباض باد و بعد فصد
شیان ابیض و سفیده بفضیه چکانند و شیر زنان از پستان در چشم دوشند بعد قطره و غیره که در علاج رد عارض گشت لعل اند و با ضماد و عصاره و بعد زوال
علاج موقوف کنند و اگر تحلیل نشود ناخواه در چشم قطره کنند و بزود بفضیه و حدی زعفران روغن گل چشم ضلوسازند و بآب یا حین مانند با بون و تحلیل
و تمام چشم را بشویند و اگر ازین هم تحلیل نشود آب ترب در چشم چکانند و اگر با طرفه در ملتحمه خرق واقع شود زیره و نمک خاییده در پارچه انداخته آب او قطره کنند
و بنبره اب سفیده بفضیه مرغ آلوده چشم گذارند و ضماد برگ خلاف بغایت سودمند است اگر باوی خرق در قرنیه باشد علاج او کنند و بسوی مقبضات مثل
سنبلی و زعفران مع گل سرخ و افاقا احتیاج افتد و گاهی در چشم چیزی بخلد و از آن طرف صلاحت شود و درین صورت با وجود علاج طرفه احتیاج با خارج آنچه افتد پس
اگر زنده کاید یا یک باشد برسل بلورند یا خرق کتان بر انگشت چپ و در چشم بگردانند و گاهی آنچه خفه بود و از برداشتن بیک بالا ظاهر گردد و آنچه از غبار و غیره باشد
کشادن چشم در آب شیرین صافی و نظیر او در چشم زایل کند و اگر سبب طرفه خراج بود بشیاف ابیض و شیاف امار علاج کنند با بجمد در علاج طرفه تمهل کنند که
چون تخم شود زایل نیک گردد و گاهی متعفن و قوی شود

دود

و آن بنوعی است که در ملتحمه پدید آید و اکثر یکی از دود موق و گاهی در زیر چمن افتد و گاهی گرد و حلقه سیاهی چشم دانه خرد و کثیر العدد
مثل دانه مر و ازین ظاهر شود و این مرض در انتهای رد بیشتر عارض گردد و بسبب اجتماع فضول غلیظ از دم متکاثف و یا بلغم غلیظ است در ملتحمه و نشان و سبب
سرخ آن مائل بترکی و بلغمی سفیدی است و بقول انطاکی رنگ آن لیل براده کائن از است پس سفید از بلغم خالص بود و سرخ از خون علی هذا القیاس اینها
سلیم است تا وقتیکه نریق ملتحمه نماید و خرق آن نادر بود و بسبب فساد مزاج و مانع است و آنچه زیر بیک سفید خارج شود و منسوب بضعف مانع نبود بلکه با عصاب باشد
و غلطه او از اسبابادی است و قلت تقیه و پوشیده داشتن چشم بسیار منع و از گردانیدن خواب بر روی سبب عظیم است علاج اگر سبب خفیف بود
رفاده بگلاب برگردد چشم نهادن خصوص وقت خواب کافی است و الا تقیه نمایند از خطاطا لب مثل ابیض و در خور سرخ دمای و مسهل صفر و آشامیدن ماء شکر
و آب تمهیدی و ماء القرح بیشتر است یا شربت بنفشه در دمای و صفراوی و غذاهای و دهنند و دیگر مطفیات و تلطیف تدبیر و در سفیدی بلغمی مسهل بلغم و علاج
و کذا غایقون باد مائی و در سودای طبع اقیقون یا تقوع اشتیوان و تخیر و خرق و بعد تقیه اگر ماده باقی باشد در سرخ شیاف ابیض مع ذره و ملاک باشند
و بعد از آن ملاک یا تنهاده و در وی و یا زعفران پس زدن خطاطا بار بکار برزند و حکیم علی بن ابیسی که بعد تقیه مایه را چینی کیدانگ و نیم گل سرخ و دود چشم شیاف
هر دو اندیم و دم نشاسته شیر از زعفران برگردانید و بیک ساییده آب محلی را می سرشته شیاف سازند و سفیدی بفضیه و شیر و خمران ساییده اکتال نمایند
و چشم رفاده مؤرب به بندند و بعد از آنکه کشاده شیر و خمران در چشم دوشند و عصی الراعی و اطراف کاسنی و برگ غلب باریک ساییده و با پنبه و ل
چشم نهند که تحلیل در متسکین حدت کند بعد از آب غلب بزمروق شیر و خمران سفیدی قوی بفضیه و اگر بجای شیر و خمران شیر و خمران بهتر باشد جلد او در
شیشه کرده و بنجا نماند که بهم آسیند و هر ساعت در چشم چکانند که تسکین حرارت و درم نماید و گاهی تنها هر دو شیر مذکور و قطره او گلاب بر زعفران نافع بود و دود
سفیدی شیاف امر لیم و الا پس شیاف کند بکار برزند و اگر در نیایر که باشد به نچود مصلک و عود و نند بعد لعاب مله بانک صبر چکانند و در سودای اولایا
کشند و کل آب بلویان که در آن اشق و صمغ حل کرده باشد استعمال نمایند و گویند که اگر مزاج گرم نباشد بخار آبیکه در آن با بون و تحلیل الملک مانند آن چنانکه باشد
اکجاب نمایند و آنستین گفته با نچود مخلوط کرده چشم ضلوسازند و باید که ابتدا با نچود بدن از مطبوخ اقیقون کنند و بعد بخور یک شربت حبایار بخورند
و پنج روز صبر کرده فصد فعال کشانند اگر قوت تحمل باشد و مانعی مثل اسهال باقی یا رعا نباشد بعد اکتال شیاف امر لیم محلول آب بلویان کشانند اگر مزاج تحمل
این باشد و رفاده بگلاب برگردد بزند و شربت است دارند و این مرض صعب نیست تا کلمه شکاف و دیگر گاه و وقت منع شود و مع باقی ماند و تنیای هندی و کل مطه
و اقلیمیای طلا و فاستر فاساییده بحر بنفشه اکتال نمایند که نشف و مع و تقویت ملقمه و منع و دوق از تنه و گویند که بعد از آن طول مدت او و نیز چمن باقیقون

واحر حاد و مانند آن چشم کشنده و برگاه ناده ریم کند بعد تنقیه شیان ابیض کشند و چون منقرض شود شیان کند و شیان ابار سفیدی بقیه بعمل آرند و وقت خواب
مخاداد اوراق مذکور مع آب پنچول بر وزن گل چشم کشند و از معالجات او این است که بعد تنقیه بدن و سر و لواحی چشم و ملطیف غذا تحلیل او بشل لکایا و شیان احرلین
و تظیل با یکدیگر در آن صلبه و اکلیل الملک جوشانیده باشند و قفسه چشم بزرگی بقیه باندک زعفران نمایند مگر آنکه خوف بقیه حرارت باشد خاصه در نوع سرخ چشم
قدیم بر آن بچینی کنند که در آن اندک روغن و تبرید باشد مثل سفیدی بقیه و شیان ابیض از روغن بغیر افیون برگاه اطول کند شیان سبلی و شکلی بغیر افیون سبلی
کند و درین وقت ذر و صفر نافع است آنچه و در دفعه را نفع کند پوست بقیه منسول چهل و ن است شاد و نجاست

توفیه ملتحمه

و آن گوشه نرم سرخ است که بر ملتحمه پدید آید و اکثر قریب بوق اکبر افتد و عروق سرخ از گوشه چشم بد و پیوسته باشد بشکل ناخن و بیش در اکثر اجتماع خون فاشند
یا عقب جرم و یا قیاح یا الفرق اتصالی که در ملتحمه بهم رسد بعد اتحام علاج اول فصد سر و نمایند و سپس با فعات دهند و بعد تنقیه همچون ناخن قطع کنند پس
آب زیره و نمک خاییده چند بار چکانند و زرده بقیه مرغ پر شست چشم نهند بعد با سلیقون احر حاد بکشند و با علاج غریب سماج نمایند و ادویه مطهره بکار برند
و شیان قیصر استعمال کنند تا آنکه فانی گردد و بقیه آن ایرین مرض اکثر عود کند پس بیهال انور است

سبل

و آن پرده ایست شبیه بدخان که از انتفاخ و انقباض رگهای باریک سرخ چشم ظاهر شود و در اکثر باخارش بود و از روشنی آفتاب جراح اینها باید و گاهی
حدقه چشم خرد شود و سبل از امراض متعدیه و متواتره است و اکثر صاحبان انزله رطبه و صلبیان در فصل ریح و بلدان جنوبیه بهم میرسد و بقول خود می بلدان
رطبه عارض میشود و مثل ریه متعدیه میگردد و بقول از ی سبل علنی است عسر البرغم من که از اکمال تقا و بر نیست و شبیش تهملای عروق چشم است از نفوذ
خاسد و بنات کشیف و ماده او با از طریق غشای خارج قحف یا از طریق غشای داخل بنا بر استملای راس وضعف چشم بسوی چشم سیلان کند و علامت آن
مذکور شد بدان استیاز نمایند پس اگر با تری چشم و سیلان اشک باشد سبل رطب گویند و این قسم عطسه متواتر و ضربان بن چشم و وجع اکال خالی نبود و اگر
با وی هیچ رطوبت نباشد سبل با پس نامند و درین نوع چشم غیر از پرده سبل دیگر امور مثل چشم تند رستان باشد علاج فصد سر و نمایند بعد مگر پیشانی
و گوشه چشم کشانند و جاست پس کردن نیز عظیم المنفعت است و ارسال علق پس گردن گوش نیز نافع است و بعد فصد سبل و حب بلید واجب ایارج
بطور مرتبه تنقیه کنند بعد غرغره منقعی و باغ بعمل آرند و وقت شب بچ میرداوست کنند و نفق صبر نیز سفیدست و گویند که درین باب بطبیخ افقیون اسع فاقون
منفعت کثیر است و حب قاقا و شبایا عظیم النفع است و بعد تنقیه و اجتناب از اخذ غلیظه و خمر و بقول جالینوس استعمال سوطا نافع است از پس از گذشت یکدیگر
چهار دانگ مرکب دودانگ حنظل یک نیم دانگ سوده آب مرزنجوش شسته بقدر حدس حب سسته هر صبح یک حب بشیر و دختران روغن بادام حل کرده و روغن بنفشه
و یام و صبر و زعفران کنند و روغن مسادی آب مرزنجوش حب سسته نیم دانگ بر روغن بنفشه سوطا کردن که البصه الزریه گل سرخ کنندش سلاوی بوزن
مذکور عطوس بعمل آورند و سفیدست و جالینوس ثابت بن قره میگویند که در هر ماه یکبار فصد قیصال و اخراج خون اندک و در مرتبه اسهال بطبیخ افقیون
لازم دارند و تقویت چشم مذورات مسخه بصفه مثل قنطریل و سنبلی و سلیخه نمایند و در استعمال کمال رعایت خفت و قوت مرض ملحوظ دارند مثلا در سبل قریق
شیان دینا رجن در چشم کشند و در سبل غلیظه شیان احر حاد و اخضر و با سلیقون بعمل آرند و گویند که فصد عرق حب و عرقین با قین یکده سبل غلیظه را نافع است
و قفسه و اکمال شیان احرلین این شیان سودورین باب مجرب و نافع است بگریز قنطریل افیون هر واحد یک درم حنظل یک نیم شب یانی هر واحد سدره منگیم
آب برگ املی آب برگ گوبی هر یک نیم پاودا و یکد کوفته پیخته در کاسه روغن اماناخته با سسته نیم که فلوس در سرش نشاندند باشد خوب عمل نمایند تا غلیظه شود و شیان
نگهدارند و یک شیان آب سایدیه و چشم کشند و بالای چشم نیز طلا سازند و اگر در کراهی آهنی بدسته آهن حل نمایند تا قابل حب بستن گردد و حب بسته بکار برند و عینه
و در روز هندی نیز معمول است و بگامی که مالکین بقیه و در همان ساعت پوست بقیه گرفته در سر کشند بسیار جوشانند و بگذارند در آن ده روز پس صاف کرده و رسایه

خشک نمایند و نرم ساییده و اکتمال کنند که مجرب است و اکتمال بر پودر مس که در بول خیسانیده باشند و کذا کحل بادی با شل او و ماشیش از مجربات بوجهی سبب است
 و اگر براده نخاس یک شهاب در روز در بول کودک تر که در آب پزود و اکثر شسته و سهل السوس بر دو برابر در سنگ سماق سختی بلیغ نموده بکار بند حاجت تنقیه نیفتد
 و آنجا که خارش ریخ ده از انزروت مدر صمغ عربی بر واحد یک درم نبات چهار چند و نیمه نبات طباشیر و سماق چهار حصه نبات گلاب صلیبای کرده کحل سازند و شش
 سماق کنند و از او بیهر که شیان صمغ طیفیان و شیان اخضر و شیان منجم که دوامی تقاطع است و شیان شب جملنا در و غن که در آن صلیب است
 و حب هندی و حب بنو حوب رمد و کحل سبیل مجرب کاف و الدخان کحل مجرب حکیم شریف خان و شیان ترنگار و شیان و سنج الاذن شیان و بنظرنگ شیان
 و کاج کحل کحل الجواهر و غیره لولوی و برود صمغ همه برای سبیل مفید است و استعمال شیان که از شب و گلاب و عصا و حبه التیس و نمک اندرانی و عصا و صمغ شکاف
 در صمغ سماق محلول ساخته باشد مجرب رازی است و از او بیهر مفروده تناول و اکتمال چو بپاوانیون و کبابش قرقفل و شتر با سارون و سحوط
 عصا و قنار الحار شیرینان یا شونیز و غن بادام تلخ و یارته آب مرزنجوش که عجیب است و یا شحم خنظل آب مذکور چند بار و اکتمال مجرب و اکتمال است
 و کذا عصا و قنار الحار و عصا و قنار الحار و خشک کرده سوده آینه که فعل عجیب دارد و کذا انزروت و شکر طبرزد و زعفران باریک ساییده و کذا انزروت
 مرلی بشیر خرفه با خشک کرده ساییده و کذا صمغ و محرق مغسول و خولان کوفته بجنه آینه که عجیب الفعل است و کذا تخم بلبله سوده بغسل و کذا اقلقط
 نافع سبیل است و اختلاط حاض اترج و یاز نگار و یا نمک یا شمشک در او بیهر سبیل مقوی فعل آنراست و بعضی مجربین می نویسند که اگر نگار در
 شیر و ختران سرکه و شهد در ظرف سسی خوب بسایند تا که غلیظ شود پس خشک کرده استعمال کنند سبیل و مسدود ظرفه نفع بخش و بیاض را قلع کند و کذا
 اکتمال زعفران و ابال حدید و ساوی نوشادر ربع آن در دفع سبیل بیاض مجرب است و گویند که اکتمال با نیسون و بنجافات سبیل به نسبت از جهت تحلیل ماده
 آن نوشادر و سوخته و شربانی سوخته نیز برای سبیل مجرب است و در بیاض استادم حرم مرقوم است که سنگ بهری و بلبله کتان آب بشینند در چشم کشیدند و مفید است
 و دوام بوسیدن مرزنجوش و عنبر نافع است و در سبیل یا پس قبل از اکتمال او و بعد آن رفتن بجام و کباب بر بخار آب گرم لازم شناسند و تطیب ماغ کنند
 بر ستوریکه و در صمغ سودای مذکور شده و اکمال مرطبه بکار برند و در صورت عروض حرارت در سبیل با خسته بلبله اکتمال باید نمود و ایضا در سبیل که با حرارت دارد
 باشد این شیان سود بکار بند سفید اب بنجدرم اقا قیامغسول سه درم سنبلی کیدرم مریم درم زعفران چهار دانگ باریک ساییده آب شیان سازند و عند حاجت
 در چشم کشند و کافور و انیون بپویند و بعد از تسکین حرارت معاونت نمایند با دو بیهر حاده و شیان احمد لین و ذر و صمغ صغیر بکار برند و بعد از آن اطراف طیفیان
 و ذر و صمغ کبیر پس شیان اخضر و خضر و کل غریزی و با سلیقون و روشنائی استعمال نمایند و یا آب انار میخوش بکوشند و کف گرفته ربع جزو آینه که شیشنه کرده
 بست روز در آفتاب بدارند و در ظرف مس کرده استعمال نمایند و آنجا که با سبیل معارض شود هیچ دروای هر دوشل شیان ابیض مذر و مکایا و صمغ
 بارد استعمال کنند و بتقریب سر و بدن جذب ماده باطل و اکتمال شاد و مغسول قناعت و زرد و زرد تخم مرغ بر پشت چشم نهند و ذر و انجیر کشیده با
 تا که رمد زایل گردد و از او بیهر حاد احتراز نمایند و دو انیکه رمد و سبیل هر دو را مفید بود و مانند شیان سماق بکار برند و شیان مذکور در حالت کثرت حکم نیز مجرب است
 و اگر با خارش شدید بود و هیچ چیز مثل سماق فقط یا باندگی انزروت و صمغ نیست و نقبول محمد زکریا بقا بد فصد دست و پیشانی و سهال از ترک تناول
 تمر و ملو و اجتناب از شراب و سکر و مداومت تمام بخلاهی حده اگر بدن متلی نباشد و اکتمال شیان اخضر و سهال در هر ماهی دوم مرتبه بطبع انقیون در بین من
 می باید و سبیل که از اندام بر نکرده زوال پذیرد و غلیظ و مزمن و حکم باشد و منع بصارت نماید بعد تنقیه بدن بدستکار بهوشیار رجوع نمایند که آهسته قطع کند
 و نقبول بعضی شیان و قلعند به بنج و صمغ و شیان ساپرو شیان که در آن قلقطار و زنجار هر یک سه درم است و در چند روز سبیل غلیظ را قلع می فانی
 میکند و از نقطه آن محمد بی نیاز می سازد و درین مرض غذا جید الکیموس مثل گوشت ماکیان و حلوان خورد و اگر حرارت باشد اسفغانخ و مزوره ماش بنظر ادا
 دهند و در جمیع انواع سبیل از استلای طعام و شراب مباح و کثرت کلام و جماع و طول سجود و جمیع آنچه باعث استلای وجه و عروق ماغ گردد و روشنی جرایع و غبا
 و دخان سرنگون کردن طعامهای نگار انگیز که در آن سیر و پیاز و گند نافه و مولود سودا چون حدس با قلا و غذای غلیظ چون مای گوشت گاو و بریش و غیره

و لطیفات خورون اجتناب نمایند از استعمال روغن زیتون و سرکه و از سحوط و فطول قبل از غفره قبول نموده استعمال او و بصره در ابتدا
 حذر کنند و ایضا از خدرات احتراز کنند و باید که بالین صاحب این علت بنشیند و از خواب بر قفای منع نمایند و قسمی دیگر از سبب است که قبول نیاید
 آنرا گفته گویند آن در کینه مسطور شد و انطیاقی گوید که ابتدا بفسد کنند و لزوم تبیین نمایند بعد از آن فلفله را نقطه کنند و در رقیق و باقی از مکتوبات
 احوال حاده مثل پلستون و برودن فاشین و روشنیافا کفایت کند و اگر از حدت احوال تغیر در داغ پیدا شود و خوف انصباب مایه باشد تقویت آن بخانه
 و بطیف احوال کنند و بر زور و رابض اقتصار و زنده و از مهربات سر بعد و در این محل مؤلف من است حصاره خرف خشک حصاره قش و الحاح خشک هر واحد
 یک کوبه و سیون و سر نفل زفت هر واحد نیم جزو کو فیه کمر برینخته و سرکه که اندکان پوست بیضه مالکین خوب جوشانیده و بدین صاف کردن و ده روز
 گذاشته باشند بعد صاف کرده اگر خواهند تسقیه او و به بدین کنند و اگر خواهند تر کنند و هر بار که خشک شود باز تر کنند تا پنج بار بعد از آن صاف کنند
 بر دارند و این از اسرار غمزونه است و صاحب این مرض در حمام هشتاد داخل شود و در آن اطالت کند و فصد رگ پیشانی و تقطیل ششم و سیم
 و حرکت و قرب آفتاب آتش کند و اگر بعضی او و به هندیه نافع سبیل پوست بلیله زرد پوست بلیله آله پوست و زیتون
 گلوی سبز چراییه و قاصد سبز شاه تر و خس برگ مناکل مندی هر یک توله جوشانیده صاف نموده یکدوم شود و اینخته بنشیند و باز ده
 روز استعمال نمایند و قاصد سبز پتول پتر پوست نینب دار بلد پوست بلیله زرد پوست بلیله آله بانه هر یک دو دوام کشکی شده
 مغز فلو س چهار دام چراییه تلخ کنیم دام زنجبیل گلو سحر هر یک هم هر که گرفته هر روز دو دام در سه پا و آب جوشانند تا نیم پا و با ناصاف نموده و دو دام شسته
 بنشیند و تا چهارده روز عمل از آن و اگر رگ نینب برگ تر هندی برگ مس زرد و چوب شب یمانی بریان افیون هر یک نیم درم باریک ساییده و بولی بسته و آب تر کرده هشت
 بساعت بر شیم بگردانند و قدری در چشم قطره کنند نیز برای با سبیل مفید بود و چوڑی سبز رگ یکدوم باریک ساییده و با سبیل کحل نموده خشک کرده و چشم کنند
 که سبیل ظفره و بیاض نافع است و یا چکر گوش انسان بشده و اینخته شیان بسته نگاه دارند و آب ساییده و چشم کنند و یا مغز تخم بیدار یک حد نبات کینه
 انزروت مدبره شقال باریک ساییده و در نمایند و یا چشم کنند و در انشای استعمال این فرور این چوب بخورند افیون تازه و سبب هر یک یک شقال با سبیل
 کثیر هر یک شقال کوفته بخت آب چهار بقدر بنده بندند و هر روز یکی یا اگر از آن فرورند و با سر گین کبوتر یا مالکین این بلیله کافدی حل کرده و در او مدسی بگذارند
 و وقت حاجت بچشم کشند و قاصد سبز کیتو و بیکری بریان سادی آن کوفته بخت آب بیکو اریا بید چوب بنده و کیتو ساییده ملا کنند بهر وقت و اندک در
 چشم کشند و یا مغز سمند بیل مغز تخم بخت مغز تخم کهری مغز تخم بلیله بلیله سیاه سادی در آب لیمو حل کرده چوب بسته چشم کشند که سلاق و نزول الماء را نیز نافع است
 و یا آب برگ اسیر آب برگ سرس هر یک یکدوم صاف کرده و در ظرف بپزنی از چوب نینب که در آن فلو س نصیب کرده باشند به حد و یک میوه کافدی کحل کرده و چوب بنده
 و ساییده و چشم کشند که در چشم و داخه و معده را نیز مفید و یا در فلفل نمک لاهوری شب یمانی آنگین تخم سرس هر پنج او و به سادی و در ظرف کاسی بچوب نینب
 بسایند تا مثل غبار گردد و صبح یک در در میان یک میل چشم کشند که بیاض ناخن را برطرف

ظفره یعنی ناخن

و آن زیادتی است بر طمکه که در اکثر از موق الکبر است و گاهی از موق مهر و یا از موق و یا از موق آغاز نماید پس پنجاه سوزق الکبر شروع کند و اگر اکثر ناخن
 رسیده و ناخن بالاست و غلیظ شود و باشد که از ناخن تمام تجاوز گردد و حد قدر را بپوشاند و بصارت باطل سازد و ناخن که ابتدای او مخصوص بموق نباشد رقیق و غلیظ چون
 خشاب بود و مایع بصارت نشود و این نوع سبیل شایسته تمام او و در موق بینما آنست که سبیل از جمیع اطراف آغاز نموده بگرد و قریه دراید و در آن موق سبیل باشد و از
 از یک جانب ابتدا کند از زمین یا بسیار یا فوق یا اسفل ایضا ناخن گاهی نرم و گاهی زرد و گاهی سفید رقیق میباشد و این سبیل العلاج اند و گاهی صلب سبز غلیظ و گاهی
 تیره رنگ میباشد و این سبیل العلاج اند و قبول انقیس و پس از آن بعضی از آن با طمحه مطلق بود و این سرعت منکشف گردد و بعضی باوی نموده باشد و این نتایج است
 و حسب اول ظفره و کثرت فصول غلیظ از زمین حاصل در داغ است که در پنجاه صاف شود و قبول از بیاض سوس مایه ظفره سفید رقیق فضل و مایه که فضل سید و

علی سفیدی که بر پای چشم افتد

ظرف آنگونه نهند که محب در قطع بیاض است چون در چشم مجرب و گلاب یا شیرین نان یا شیرین خرد و سرکه یا آب قصبه مخلوط کنند و این را از آن ظرف بصر و قصبه
و جرب و سرکه و این را پوشیده باید داشت که از اسرار است کسی که بول کوک و خون غروب و غنم بدو بگوید و با هم اینچنین شانه تا غلیظ گردد و بدان احوال
نماید و از آنکه بیاض جرب از غلظت و کثافتی می نویسد که در بیاض من حیث حال از تنقیه بدن با آنچه ملائم او باشد و تعدیل مزاج بعد از آن و از آنکه سفید
سح بخمین نمایند و ادویه قوی الا سحان مثل و شانی و شیان و جرب چشم کشند و این کل نافع بیاض است و در باریداری بجزی سرکه و زعفران سبزی کوفته و در جرب
بر بیاض باشد و ادویه خروج از حمام یا بعد بیسیدن بریان مرد و زده دار و آینه استخوانی و درم زرد البحر و رقیق شکر و واحد یکدوم کوفته پیخته باشد و اگر کاف
جربی سرکه و سفیدی محال می باشد و نیز سرکه و زعفران سبزی کوفته و درم زرد البحر و رقیق شکر و واحد یکدوم کوفته پیخته باشد و اگر کاف
باب برگ سر که کشند بعد از ادویه دیگر داخل کرده و زشتک محل نمایند و هر روز دو دفعه در چشم کشند و وقت شب برگ سر چوشانیده به بند بیاض و چشم
اگر چنانچه چوبک باشد فضل آنی بطرف شود و صابون کراتی کشند چهارم نمک لاهوری یکدوم پارچه سوخته قدری در روغن شرف دو هر محل نموده اندکی در چشم کشند
چون چشم بول کل محمد سعید خان است گویند که اگر زرد البحر و زعفران سبزی کوفته و درم زرد البحر و رقیق شکر و واحد یکدوم کوفته پیخته باشد و اگر کاف
در آن چوشانیده باشد تا بیاض رسیده باشد شتر در سایه ششک نموده که بسیارند و چنان در آب مذکور چهار مرتبه شتر ششک نمایند و از باقیه بیرون کرده استعمال نمایند بیاض از آن
زائل کنند چنانچه صاحب ملت مایوس باشد و میگوید سرکه در شرح اسباب نوشته که این دو اشرف و اعجل النفع است و اگر بیاض اکود می باشد مایه از آن اشق و در
صاف و سرکه و سوسا و جزی سبزی کوفته و درم زرد البحر و رقیق شکر و واحد یکدوم کوفته پیخته باشد و اگر کاف
بسی چشم باشد اول تنقیه بمسمل بنم و چوب یا راج و شیار نمایند و بعد از آن ادویه مذکور بعمل آرند و اگر بیاض سرخی چشم در در باشد اول انصد و سمل تنقیه نمایند بعد
رفع سرخی و در اول دای ضعیف و بعد ادویه قوی استعمال کنند تا مقصود بلا خوف حضرت حاصل شود و قلیل غذا کنند و قبل استعمال دای حلا و تعدیل مزاج چشم
پروازند تا چشم حرارت پیدا نشود و وقت حاجت ضرورت داعی بترک علاج نگردد و اگر احیاناً چشم از استعمال ادویه مذکور سرخی یابد و حادث شود چند روز
سعال ترک نمایند و بعد زوال سرخی و تسکین درد اعاده علاج کنند و ایضا بیاض که بعد قرص افتد در علاج او صحت تام قرص توقف ضرورت و بعد از آنکه
زمانه صحت قرص بعید گردد خرم صغیر و غیره استعمال کنند و بعد از آن خرم کبیر و دیگر ادویه قوی بعمل آرند که باعث قلع بیاض حادث عقب قرص و اثر آن گردد و چون
توقع از آن اثر قرص تمامه نباید داشت و همچنین توقع از آن اثر جزی و اما سائر بیاض که بدون قرص حادث گردد با کثرت زائل میگردد و کذا سر بیاض که سبب فاصل او
موجود باشد در وقت علاج بیاض سودمند نیست و مثلاً صدام و شقیقه مادامیکه متکثر باشد در آن بیاضی که سبب آن پیدا شود توقع نباید داشت بلکه اول
بقطع سبب زوال و اتصال او استعمال توان این از استقرار و بر نیز دارند و بعد زوال سبب علاج بیاض کنند و بدانکه لازم است که وقت استعمال دوا
اول حمام روند و برابر چشم بکشانند و یا بخار آب گرم آنکسب کشند و چشم بر آن کشاده دارند بدون حمام تاری سرخ شود و قرص اید آنگاه دوا در چشم استعمال
نمایند تا نفع بیشتر نماید و اگر سرگین خطاف کف کبیر و خون آن در ظرفی کشند و بر آن یک کف کبیر تخم حلیله از بالونه و اکلیل الملک هر یک یک کف و برگ سداب تازه یک
کبیر از آخته آب اصل کشند و سر ظرف را بسته بر آتش گذارند تا بجوش آید و فرو دوده بخار آن چشم رسانند و بعد از آن مخرم معسل یا دیگر ادویه استعمال نمایند و در
قلع بیاض نفع بلوغ بخشد و اگر خضار صبی محرق مغسول در ادویه بیاض با صافه کشند و یا کباب سوده یا آب متغوع آن صاف نموده در احوال بیاض آینه زنی و یا در
داخل کشند فعل آن قوی گردد و کذا لک شایات مذکور در آب و ج یا آب محلول نمک اندکی که آخته در حمام استعمال کردن مفیدی اثر است و باید که اگر دوا در چشم
بعد استعمال او چشم را غیر محکم به بندد و اگر کل باشد بستم چشم نشاید و اما که در بیاض هیچ علاج سودمند و یا اثر قرص باقی نماند ادویه مصبغه که در قانون
و ذخیره و غیره مذکور است برای تغییر رنگ و مشابه لون مدق و رفع قبح منظر بکار برند و گاهی از کثرت بکار مدق و صبیان بیاض افتد و علا چشم
بتفصیل آب غلب الشلب و جرب و اجتناب استعمال ادویه ضعیفه مذکور نمایند و از کثرت و زانیزوت و صبر و مردم الا خوین سرکه و اقیمه یا قیقه سکه
کوفته پیخته در آب خالص شیان مانده استعمال کنند

طیحات

گاهی نفحات مائیه و بعضی قشور قمریه حادث میشود و بایت و رو قشور از قشور ربع قمریه محقق میگردد و لا محاله مختلف میباشد بحسب موضع وقوع و در اوقات و فترات از این دی ترست و گاهی مختلف میباشد بحسب یاقتی و نقصان او و مقدار و عدد که بزرگترین آنکه یک قطره و گاهی کوچکترین آنکه یک نقطه است که بایت آن صورت بسط نیست بلکه منوج بخلط است و بحسب استخراج آن خلط استخوان چون آن باشد یا اختلاف رنگ آن بحسب اختلاف موضع حدوث آن تحت قشور اولی یا ثانی یا ثالث باشد و گاهی در قوام که قریب سیرج التحلیل سیرج النفوذ و قلیل النفوذ از انبساط آن باشد و یا غلیظ بطی التحلیل و النفوذ و کثیر النفوذ از انبساط آن و گاهی در غنویت وحدت و اکالیت او مختلف میباشد و آنچه در قشور اولی بود سیاه می نماید و سهل العلاج است و آنچه غائر بود بعضی محسوس میگردد و بحسب است و کثیر المائیه حادری باشد چه تمهید و تاکیل هر دو نموده و هر چند غائر تر باشد تمهید و انتشار و تاکیل و در اوقات او بیشتر بود و آنچه کثیف تر باشد بصارت حضرت رعاند بلکه باعث کودی است و خصوصاً گاه تاکیل و قرح و ماد و او را اثر نماید و حریف کمال میباشد بسبب اختلاف بایت ابر و صفر او این علت عصر التحلیل و العلاج است علاج در ابتدا فصد قیال و استفرغ بحسب خلط غالب تعدیل مزاج و تطهیف غذا و بعد از آن قطو شیان ابیض غیر افیونی باندکی از شیان محلول در چشم و چون بسیاری از آن تحلیل یافت و زور نمایند و الاشیان بعضی تا تاکیل گردد و اگر تحلیل نیابد استعمال نمایند شیان که تحلیل آن زیاد باشد مانند مرکب محلول شربت سکنج چون شربت گرده بعلج قروح مسالجه نمایند و شمع سیفر یا داسیکه صغیر باشد و بودیه مخففه علاج کند و دوائی طبعین شاموس که از گل شاموس بریان سود قی و قوت بیا یک قی و اقلیم یا میخسول و سر سینه خسول هر واحد و دو قی و قی و بال میخسول چهار قی و در بعضی نسخ یک قی و فیون سود قی و صمغ چهار قی و قی و آب باران سوده شیان ساخته باشد بآب حلیه استعمال نمایند و هر گاه کلان گردد بآهن علاج کنند

خشونت قمریه یعنی درشتی که در سیاه چشم عارض شود

و این اسباب است برست قمریه و انصباب خلط حاد یا شور بر قمریه و تغییر مزاج ابر طبقه استعمال ادویه حاده که اکثراً و ملاتش آنست که هر گاه پیش از آنکه شیان چشم چنان معلوم شود که پلک بالا بریزی درشت میگردد و بسبب ایدای حرکت پلک اشک بیرون آید و درشتی و ناهمواری طبقه مذکور بیان کنند آن نیز نماید و تقدم تدابیر موجه اسباب مذکور نیز بران گویای در علاج اول مرطبات استعمال کنند باغذای مرطبه مثل زردت محول با شیان چرب تخم خفیف مثل شور یا جات یا جازبز و گوشت و پیس مرغ و فافاده تخم زرد شیرین جوان اگر با آن تب نباشد و اگر تب باشد بر مرطبات مرغ مثل خمیره و بنفشه و شربت نیلوفر و قمری سر بر و غنمای مرطبه ریختن آنها مع شیر بر سر و تمام قطورات با دمان مرطبه شیر و خنثی لعاب پیغول و جزان که در علاج امراض یاسن مایع مفصل مسطور شده و ایضا بر تبدیل مزاج مرطبات مثل آب کشیده زیتون آب کوه و آب برگ سدا کلابستان افزوده و یا یکی از اینها با لعاب پیغول و چشم چکاند و جوتنها بشیر سوده بر پشت چشم مندا سازند و شیخو را هر روز بضعیات متوالیه در چشم دوشند و بعد حصول ملاست و سکون اندک اگر سبب خلط مایع یا خریف باشد سسل صغیر دهند و در طبع بنفشه و گل سرخ و نیلوفر و کوه هر یک شش سپستان شصت عدد و غنای ببت عدد و غنای ببت و تخمین هر یک هفت تو که گفته چهار تو را حل کرده و روغن بادام هفت ماشه داخل کرده و دادن نیز سودمند است و بهتر است که در راه الجبن نشانند و قطعه اهر بر کف دست بایری بماند و سیاهی باواندگی روغن بنفشه در چشم کشند و لعاب بدهانه همراه کثیر از قمریه روغن بنفشه و در چشم کشیدن نیز سودمند است که باغون پال کوثر بچکانید و بنفشه

نوا القمریه یعنی بلند شدن سیاهی چشم از سفیدی آن چنانکه بلندی او ظاهر شود

و سببش در آمدن خلطی است در زیر این طبقه یا می که حادث میگردد و در آن علاج اول تقویه سبیل و رفع راج نماید و بعد تمهید فاده و تروا کلان با غنای الشلب و کلاب تر کرده بر چشم نهاده و بر بندد و ادویه محلی چون زرد و صفر و شیان احمد در چشم کشند و آبهای گرم روی بشویند و بویار و اکساب نمایند و تطهیف غذا کنند و بر آنده یا شفه خفیفه مثل گوشت تب و تدر و قی و در اوج و گنجشک اقصا و زرد و از آنکه غذا و استلاخ نمایند و اگر حرارت و مزاج مرض باشد آن نمایند و اگر مزاج غلیظ باد یا بر اعتدال باشد بر روغن مصطک مع اندکی آب جو مطبوخ مسوا کنند که بمرست را کاند و جزیای قابض چون شادنج و غیره در چشم کشند

سودمندست و کند کند افضل و ثلث درم پوست هیلد زرد نیم درم اقلیمیای خضی زرد البحر هر یک یک درم شادنج مفسول سره اصفهانی هر یک یک درم و درم یک درم
بحر بنجیه یک تا سبع و نقل سحوق در آن افکند کرده مجموع را حق بلع نموده بخمیه استحصال نمایند و اگر طبیعت مقتضی و حاجت قوی باشد فصد قهقارل نمایند و بولس گفته
که بعد فصد و تبیین طبیعت سداب شکلا اقلیمیای خضی صغری سیلوی کوفیه نیم درم چشم فرو نمایند و بر فلو و محکم بپزند تا آنکه تواران شود

بشور عینین

بشوره که بر نیاخته سفید باشد و آنچه بر ملتحمه حادث گردد سرخ بود و اکثر حدوث بشوره از صفرا یا از خون صفراوی بود علامتش در دهن زبان سرخی سفیدی چشم و کثرت اشک
پس اگر ماده اندک و شیرین باشد و کرم شود و اگر ماده بسیار و زرد و قوی و صاف و یابوستی باشد ضرابان در دشت بود و خطر اکثر و همین الدوله گفته که بشوره در قتر
از هر ماده عارض میگردد و شناخته میشود ماده آن از رنگ و وجه و اعراض خصوص آن بحسب یاقتی و کمی و کثرت و قلت و اوج و موضع حصول آن بشوره که در قشر
ظاهر از قشر و از بعد قتریه باشد صافی و سیاه می نماید و با درد اندک بود و این سالم ترست اگر مجازی ثقبه نباشد و آنچه در قشر ثالث افتد سفید و شدید الوج و در
میباشد و آنکه در قشر ثانی بود اخگر و سفیدی و سیاهی و وجع و درد است و متوسط باشد بالجملة بشوره که مقابل ثقبه باشد در هر قشری که بود روی مست بعد از مالش
بصارت میکند و مخلاف آنکه مجازی ثقبه نباشد که اثر وی مانع بصارت نمیشود و گویند که فرقی میان ابتدای بشوره و ابتدای قرص است که بشوره بهیست
بر می آید که گویا نقطه سرخ است و رنگ قرص در ابتدا سفید میباشد و این مرض مطلقا مخوف است خصوص که با وجع شدید باشد علاج بزودی فصد قهقارل کنند
و الا حجامت با شرط نمایند و سهل صفرا دهند و از غذا بر منورات باره متخذه از ماش فکند و و اسفغانخ و خرفه و خیار و کدو و اقصر و در زرد و تلطیف مزاج و تسکین وجع
با تشامیدن شیر بهیست مثل شیر و تخم کاه و شیره تخم خرفه یا شربت شمشاد یا شربت عناب یا شربت نیلوفر نمایند و بعد فصد شیان ابیض و شیر و ختران حل نموده
و به پاره و به یک کنند و الودج چشم که از ندای عناب زرقطونا و گلای آب برگ کشنی خوب مزج نموده در چشم چکانند و یا خرقه بان تر نموده در چشم که از ندای عناب و تخم کاه
و اگر وجع شدید باشد قدری رسوت با شکر افیون و زعفران محلول باب کاه و تاز به چشم ملکا کردن باکی نیست و بعد شیر و ختران و در چشم شوند و بعد از آن با هم لعاب زرقطونا
و لعاب بهمان در چشم چکانند و قطره محلول از جو مقشر و بهمانه و از روت که در قروح بیاید لازم گیرند و هرگاه در دساکن شود و بشور و فصد شروع کند و در ملکا یا بشیر
و یا شیان ابیض و شیر و ختران حل کرده استعمال نمایند و هرگاه بشوره منجر گردد و در خارج شود بعلاج قروح پردازند و بعضی گویند که بعد فصد و سهال و استعمال
شیان ابیض با سفیدی بیض مرغ یا شیر و ختران شیان و روی بکار برند و گاهی او و بهیست و در وقت شدت استعمال می نمایند و اگر منتشف گردد و در رور
شادنج بران پاشند و چون نفج مد و انفجار بشود بطول انجامد شیان صفیر بشیر و ختران حل کرده در چشم چکانند و بقول شیخ در بشوره بعد فصد خون بال
کبوتر و بهیست چکانند و سفیدی بیضه بکسر و در غن گل حل کرده بصوف الودج چشم بند و شیر که در آن تخم رز کرده باشند و شیان امار در چشم چکانند باطل
تدیر این مرض از باب مد و قروح از تقلیل غذا و جذباده باطل بفسد و سهل اخذ کنند و در ابتدا روغات بکار برند و و انتهای شیان ابیض کنند و می در غن
شیان املین چشم کشند و اگر مورس رخ عارض گردد علاج آن نمایند و بهیست املد و امین الدوله گویند که علاج بشوره در ابتدا مثل علاج قروح از فصد سهال
و تعدیل مزاج و تقویت چشم با دویه سیره مانع حصول مخدر سکن وجع نمایند و اگر در اندک باشد در ابتدا شیان ابیض در و ملکا استعمال کنند و و انتهای ملکا یا
تنها بهیست و یا شیان ابیض کنند و در انحطاط شیان املین اگر مدت دراز گردد و تحلیل نیابد رو شیا استعمال نمایند و حکیم علی در شرح قانون
می نویسد که از معالجات این بعد تقیه بدن سر سنج و اگر از تضاع دست و اصلاح کیفیت ماده و تلطیف غذا و اصلاح اوجی که در روی تلخیه وحدت نماید و اغذ
نقد درین باب بهیست و ترک محوم اولی بعد از آن او و بهیست مزاج ماده استعمال کنند و باید که در ابتدا او و بهیست استعمال نمایند بلکه بهیضات اقتصار کنند و بعد چشم
و انداز شیان ابیض مانند آن جانر نیست خاصه افیونی و بهیست و بهیضات درین وقت توتیا و سرخ فسل و گل شاموس و مانند آنست و گاهی تو بال منفسل
اضافه میکنند و او و بهیست باب لعاب یا شیر زنان یا شیر خر استعمال نمایند و گاهی وقت شدت در دود را ابتدا بشیر تنها اقتصار کنند و هرگاه این بشور منفر شود
از استعمال محلات مثل شیان املین پس حاد و رو شیا یا بلکه سنجیح چاره نباشد و هرگاه قرص شود علاج مختصر می نمایند

کون المده

گاهی یکم زیر قریه در عرق او و یا در قربا و محبتش شود پس موضع قریه مشابه شکل ظفر نماید و اگر با ناکل باشد آنرا قلع قطاریا نامند و بسبب وقوع قریه یا بشبه
 در قریه که نفع نشود و بریم بند بماند یا حدوث رمد شدید یا صدمه قوی که فضله آن بسوی این موضع انصباب نماید و تسخیر بریم کرد و گاهی این مده موضع قلیلی
 از قریه و دیگر دو گاهی موضع کثیر از آن اخذ کنند و یکی که بر همه سیاهی چشم مثل گرد و و این دی ترست علاج جمیع تنقیه بدن و داغ بهر نفع و تحلیل سهتال تمکید
 آب جلبه و تحلیل الملک و با نوز ساعت بساعت و استحمام و انکباب بر داند و اعاب جلبه و تخم کتان فقط یا ذر و صفر در آن یا در شیر دختر حل کرده در چشم چکانند
 و یا کنند و بخور و زعفران نیم چرخ و بار یک ساییده آب جلبه حل کرده چکانند و چکانیدن شیان احمرین آب جلبه محل است و بعد به بخت نشفت و تحلیل مده و مرقشیشای
 یا تقیه سیاهی فحش بار یک ساییده و چشمه زکند و شیان و روی بنسج طبری استعمال نمایند و هرگاه تحلیل نشود و در انفجار رنگ گردد و سبکینج و شوق محلول در آب
 استعمال نمایند و اگر مده از بره و قریه نباشد الکحال و ذر و مرقشیشای فحش محل اند و اگر تحلیل نگردد و نفع هم نیابد و مانع بصیرت و ناچار در نیتکاری میجو
 شوند و بعد از آن علاج قریه چشمه زکند و شیان و آب جلبه و شیان کند و زعفران علاج کنند و یا با تحلیل الملک لعاب بزرگان
 و تربط و نفع دهند اگر مده نماند و نقای او مثل شیان موشا پخته کنند و اگر مده تر شده باشد شیان از قلعین زعفران هر واحد یک قیر یک نیم درم
 عسل یکرطل ساخته استعمال نمایند و ایضا دوائی تقیه سیاهی که در ظفر گذشت دوائی طین شاموس که در نقفات مذکور شد محل اند و جالینوس گوید که بعد
 فصد و سهل شیان احمرین پس در و صفر کبر و شیان احمد پس با یقین غریزی و مانند آن استعمال نمایند استعمال او ویتد ریج باشد و بعضی گفته اند که
 از صلاحه او آنست که اول تنقیه بدن و سر نماند و صلاح غذا و تلطیف و تقلیل او کنند و بر ضرورت اقتصار و روزند اگر خوف ضعف قوت نباشد و آنچه ملطف و آسود
 باشد مثل صبر و نوم و شراب بخورند و اگر از رمد و کثرت حرارت مانع نباشد بعد از آن انکباب و انکباب بخار آب گرم نمایند خصوصاً که در آن ملطفات جوشانیده باشد
 بعد از او و به وضع و محله المینه تر قریه و سنج چشمه زکند و شیان استعمال کنند و این چنین دوائی محلی و نفع میباشند مثل آب جلبه و لعاب او آب
 اکلیل الملک و سلاطین و هر واحد عسل شکر یکار بریزد و کذا لعاب تخم کتان در شراب عسل اگر با قریه باشد شیان مرکب از زرد و کندر یا شیان بهین و کندر
 یا شیان بریزن از زردی و ملک یا سودمند است و ایضا از کندر و مرق و زعفران و شوق و چند بید تر شیان ساخته آب جلبه فیه بود و کذا شیان احمرین
 و ایضا مرق و زعفران صبر که او قیه سوده بشراب ساقیه عسل نیم کطل آینه هر روز دوسه بار استعمال نمایند که برای قلع قطاریا نیز مفید است و باز تنقیه مده
 و التام هر دو گاهی محتاج به مثل سبکینج و فریون میگردد و اگر با نکه رمد باشد چکانیدن شیر بغایت نافع بود زیرا که در آن جلا و تحلیل و تمکین و جمع و انصاف است
 و اول جلا استعمال کنند و بعد از آن آب جلبه و لعاب بزرگان مانند آن تقویت دهند و تنقیه چشم با آنچه محال طین باشد و اگر کثرت احوال نافع است و قصد خروج تر
 بشراب بچند و کذا سحر نافع بشراب بچند برای مکنه تحت عین حیرت و سیدی است و خدا بزرگ از خوش عسل یکسر که آینه و دوا چوب است و تخم آن صبر و ملک
 و سکه و کدر و با قلع کدر حلیه سادی و قوم سوخته و خردل هر واحد عسل آینه و یا بزرگ فاعل الماده شیان کون پری و مفعول برفت و عسل آینه و بچ فاش از بخت
 و خون مرشان قسطن بشراب طبع و بچ و بچ بلوس بزدی و فیضا آینه و زرد و کاشک تنها یا مطبوع بخت و بختا ز غمیر ملخ و انیسون و لیمون
 صامع فافیل مع کندر و سوس و زیره و غایبه بخت و عسل آینه و سماق و قصبه از زیره و غرغره و مقل از رقی و خردل و کرسند و خون کبوتر و خون
 و مرقشیشا و آب ترب و فستقین عسل یا سکه سرشته هر واحد نافع که تحت عین است و بعضی اطباء گفته اند که اولاً با زعفران از ایا راج ابتدا کنند بعد
 بمخرج و معلق و حار غره نمایند و در کمال الکحال کنند و یا از ذر و مرق و در آب بویان سرشته شیان ساخته در آب و دایان و چشمه زکند و صاحب خیره
 می نویسد که اگر این علاج از ناکل نشود علاج طرفه کنند و اگر کفایت نکند و دیکه که در نزول الماء بسیار بریزند

فروج عین

بنا که فروج چشم در اکثر از اعلا حاد و محو کذا پیدا میشود یا از خیره و صدمه و محض بسوزن و خار و چیزی ستر تر و تیره و سنگ مانند آن از سوزن و عین در مثل مده و

نیز منجم قروح است باید که بار و جو آرد و با قلا و آرد گندم باار و بصل منجمه چشم نمک کنند و شیاف کنند در چشم چکانند و به بندند و یا تخم مرد شیر ترکه دهان و
 دمام در چشم تقطیر کنند تا آنکه مدبر بر فاده ظاهر گردد و بعد از ظهور چرک دریم بر فاده اگر قرح بلند شود و مورس بر گردد و علاج آن نمایند و الا با بصل فطیما بلعاب
 حلیه منسول و یا شیر زرد تنه چشم چکانند و شیاف ابیض از رقی در شیر زنان بعل ارند و شیاف بار و زرد و زرد زرد که از نشاسته سه دوم و از زرد و زرد و زرد
 قلعی بر که دم دوم کو فتنه منجمه ساخته باشند استعمال نمایند و احتمال مراره قفند و کذا عصاره زیتون بری و صمغ افنیز جالی و صمغ قرحه است و پس از آنکه قرح صاف
 پاک شود شیاف کنند و چکانند و بر آن فاده گذاشته بلامت بصا به بر بندند و سکه سوخته و شاد و پنج بر منسول مسادی ساییده و زرد نمایند که موجب است استعمال
 زرد که در قرحه و بره بغایت مجرب است و اکسیرین و غیره لولوی و شیاف قلع و شیاف ابیض کندری همه مفید و بقول از می شیاف کندری دالیم و آن
 چکانند تا آنکه مدبر ظاهر گردد و بر فاده و بعد از آن شیاف با چکانند تا غور آن برابر گردد و گوشت بر وید و اگر شره عظیم و قریب بناظر یا زیر آن باشد بکسیرین
 معالج نمایند تا که بلند گردد و در نیاید و فاده را حکم به بندند و بر پشت بخوابند و از حرکت قوی احتراز نمایند و بقول و مسطورید پس و غیره احتمال آنخوس
 محرق غیر محرق که از تخم مسوخته و نار دین بود و آینه منجمه و کذا اشتقاق النعمان ملها شیر و تخم تمر هندی و حلزون محرق و دخان زفت و قوبال نخاس پوست
 بیضه مکلس و سبکبنج و اشق با کندر آینه منجمه و عصاره لوف و جگر لبنی و عصاره قنطاریون شیر زنان و مراره صنوبر و عقاب مالکیان و رخت منسول و قرح شیشا
 و ابریشم محرق و گل سرخ و زرد و سنبل الطیب هر واحد مدخل قرحه و منجمه آنست و تقطیر کل تخم در شیر زنان حل کرده و کذا اخس بری بشیر زنان در چشمه نخل
 قرحی نماید و بعد از آن مال اگر از قرحه باقی باشد استخوان بوسیده بگلای ساییده بر آن زنند و یا شیاف احمد لین پس شیاف اغبر و بعد از آن شیاف نخر کار برند
 و آنچه برای رفع آثار قروح و جدری خواهد بود بعل اند و گویند که احتمال عصاره خنوقای بستانی بصل آینه منجمه و یا کندر و یا قشار آن یا عصاره اشتقاق النعمان
 مطبوع بطلایا یا سبکبنج و یا زهره غرغوش پس هر شسته و بشیر زنان حل کرده و یا زهره طح و یا مرجان یا بول طفل بالغ و زعفران سی بی قلعی بصل جوشانیده و یا عصاره
 قنطاریون یا موارید و یا زجاج محرق منسول بنکار و یا عصاره بخار و تقطیر خون فاخته و چشمه هر واحد جالی آثار قروح مین است اقوال اطباء انطاکیه
 می نویسند که اول فصد نمایند بعد از آن تنقیه و تطهیر غذا و ترک زعفران حرکت بدین و نفسانیه کنند و اگر صحت ظاهر نگردد و حجامت ساقین فصد صدغین و قطع شراب
 ازین نمایند بعد از او به وضعیه بکار برند و بهترین آنها برای غسل قرحه شیر زنان شیر خرد و لعاب حلیه است بعد از احتمال بجهان سوخته و تخم خرد و صبر و کثیره سساکو
 و طباشیر نصف بکیز و و این ترکیب با مجرب است و بر پیشانی مدتی برای مسخ الفصا باده مثل آرد و با قلا و کندر و عیس و آس و سفیدی بیضه و قطران طوط
 سازند و به خانهای کندر و مرهمه و قطران مساوی مع زعفران شیر زنان احتمال نمایند پس اگر بعد قروح اثر باقی ماند یا بیکه اندران موارید و زنگار و شکر تر
 کرده باشند و شیر زنان جلای آن نمایند و حکا که سدر و سبکبنج با مجرب است شیخ میفرماید که با بخل قانون اختیار او و دین باب آنست که هر آنچه منجمه
 بلا الذبح باشد اختیار نمایند و هرگاه حرارت شدت کند شیاف شاد لین استعمال نمایند و شیاف کندر سخت سودمند است و از شیاف نافع شیاف شتاقون شیاف
 فونیس است و اگر با آن سیلان باشد شیاف دیو پس شیاف المون شیاف کندری نافع است و اگر سیلان با حدت باشد شیاف سار باتون شیاف افیون اگر بدو
 حدت باشد شیاف که در آن مواریدین چند بکار برند و اگر در قرحه چرک باشد با بصل یا آب حلیه مع اندکی از شیاف مذکور یا بلعاب بزرگتان یا بشیر زنان پاک کنند
 و اگر قرحه با ناکل شدید باشد با تمایل اطراف حقیقون مضطرب گردد و هرگاه قرحه پاک گردد با استعمال محففات بلا الذبح مثل شیاف کندر و شکر و نشاسته و سفیداب رسا
 منسول و شیاف دین خصوصاً شیاف ابار تو مگر دند و کذا کذا ماصد منسول سفیدی بیضه یا ماصد کبیر منسول مثل آن شاد و نافع و این شیاف لو با زرس
 قوی است اقلیمها سازند و شتاقون سفیداب منسول و قینه نشاسته و افیون کثیره هر واحد و شتاقون ساییده آب باران آلوده و سفیدی بیضه سرشته شیاف سازند و اینها
 این شیاف که با هم است از آن قوی است اقلیمها محرق منسول و سفیداب هر یک شش شش هر محرق منسول یک نشاسته رسا صمغ محرق منسول طلق هر واحد چهار
 کثیره شش آب ساییده سفیدی بیضه بر بندند تا آنکه اگر قرحه در چشم راست باشد بطرف چپ بخوابند و اگر چپ باشد بجانب راست خواب نمایند و یا بر قفا
 بخوابند و وساده بلند دارند و واجب است که در ابتدا لطیف تدبیر نمایند و اغذیه کم چون ماه الشعیر و زهره ماش مع که و یا اسفناخ و مغز دام خوراندند

اضافه کرده بود و شیاف را بسفیدی بضمه و شیره خمر سوده غلیظه اقوام قطرات بسیار در چشم چکانند و فاده بگلایه کرده و چشمه مژغری بر بندند و مالک امر و حاکم
این سبت بمفاده است و هرگاه که چشم شود و قرحه پاک گردد نشاسته سرد در آن زود می کشید و خراشیر زن دو درم سفید اب قلعی دو درم یک ساییده و زود نمایند
بعده شیاف اباریکه و دو شیاف ابيض و دو درم سفیدی بضمه و شیره خمر در آن بخیزد و زود و رنگ را میخیزد بر هم زنند تا مثل موم گرم گردد و احتمال نمایند
و چشمه فاده بگلایه است و بصا بر بندند و بصم موم و چشمه بکشند و پاک کرده بودی که در علاج قرحه غنیمتی آید استعمال کنند و هرگاه قرحه چشم را بدو مل اوباقی بماند
باسلیقون روشنائی دائم عمل دارند و حفظ مزاج چشم نمایند و اگر ازین کلمات اجماع حاصل شود او یه بیا چشم بکار برند و اگر قرحه اکال است و کذا از خطا صرف باشد و ام
در اتساع و سی و زیاده و قی بود و ابتداء خروج دهه با نزوت مری احتمال نمایند که مقتضای اخراج دهه نماید بعد از این فرو ریای مالکیان سوخته با یک ساییده
دم الاخون قرضه و نزوت مری و اوقایه مساوی ساییده آینه و اب عسی الراعی و لعاب بز قطونا و شیر خمر آن هر کدام یک جزو قدری ازین فرو و مل کرده
و ام چشمه بکشند و بعد پاک کنند و بز و بکار برند و در قرحه چشم استعمال کمال عجز نمایند بلکه در علاج آن طریق انضاج سلوک نمایند حتی که قرحه منجم باید پس بدانچه
منجم باشد احتمال کنند بعد از هر چه مقتضای منجم نماید بکار برند بعد از آن آنچه طم باشد عمل دارند بتبیه که مذکور شد و گاهی عند منجم قرحه از اتساع از راتیخ
و جمع علی و دم الاخون پاک کنند و هر یک بجزو ساییده و زعفران بوده ربع یک جزو و افزوده احتمال خفیفی نمایند و گاهی این فرو را با آب صم پرورده و در آخر قروح بکار
در اتساع و تاخیر افتد استعمال می کنند و بفاصله استعمال نمایند چشمه استراحت باید باز افاده آن کنند و اگر چشمه تحمل این فرو نباشد شیاف با بر عمل دارند ایضا صم و مل
و جوی دیگر که بیک بعد از قرحه و تنقیه و بریزانچه باعث انجم قرحه گردد مانند لک لعاب تخم فرو لعاب بهمانه باز و ده بیضه مرغ فرو نموده احتمال نمایند و اطراف کاسنی
مقوق با منجر باز در روغن پنجه و در آن اندکی غلیظی داخل کرده و زرد بیضه مرغ حل کرده شب بر تاجی چشمه ضما و نمایند و چون قرحه منجم یافت و چنان که برای شیاف با بر و شیاف
ابریق فرو و زود و احتمال کنند تا آنکه از دهه صاف گردد و بعد از آن احتمال شیاف ابار و شیاف کنند و زود و زود نمایند و زود و انجم را امتیخ و کنند و اوقایه و نزوت
احتمال سازند و چون از قرحه پاک کید آب حلیه مطبوخ بانگی عمل چشمه بکشند و بجا کستر کتان و چشمه بکشند جهت آنکه جالی و منجم است و منجم اتساع اتساع قرحه بود و چون
اعتیاج بر نوزد و قرحه گردد و دم الاخون قرحه و نزوت و امیران نمایند آن احتمال نمایند و چون اشک کثرت داشته و باید بشیر و خمر زدن پستان چشمه بدوشند و شیاف
ما الشیر اتساع نمایند و فروات خورند و زود و انجم قرحه احتمال بقا بقضات مانند اقلیم یا و را که قوتیای خوره نمایند و این قول کلی است در معالجه قروح قریه ایضا
طبری) و صاحب جامع در علاج قرحه غنیمتی نویسد که قرحه قیفاً کند و مل طبیعت بدفات متوالیه از مطبوخ سازند و اگر قوت مساعدت کند بعد و در ابتدا
چشمینج دهه و کوفته و جو قشر کوفته است عدد و نزوت و دو انگ بهمانه شیرین ده عدد و شیشه کرده و آب بر آن انداخته آتش ملایم بجوشاند حتی که طبع بماند
از آتش فرو در آن هرگاه نیم گرم بماند قدری شیر و خمر آن آینه شیشه را بجا بماند که مخلوط شود بعد از هر روز بدفات در چشم چکانند و هرگاه قرحه ابتدا کند چشمه بکار آید
و حرمت عروق او تغییر گردد و درین قرحه شیاف نمایند نیم درم ریوند امیران هر که ام یکد انگ افزوده بدو استعمال نمایند و اطراف کاسنی اطراف عسی الراعی یک یک
کوفته و یک شمشیر بز جوشانند و فرو و زود و در قری آرد و جو غلیظی اندکی سفیدی بضمه و شیره خمر سخته در شب چشمه ضما کنند و هرگاه این قرحه قریه را بشکافد
اگر قرحه قریه گویند علاجش بعد قصد و اسهال چنانکه مذکور شد شیاف ابيض احتمال نمایند و زود و زود و زود مری بشیر خمر و درم نشاسته سرد و شکلیطز کلیم نیم
صم مرغی یکد که کوفته و چشمه فرو کنند بعد استعمال شیاف ابيض بشیر و خمر آن با سفیدی بضمه و شیره خمر و هرگاه فرو و ضم شود بار دم شیاف مذکور مل ابرند و بعد
چشمه از چیک پاک کرده برود و ورق نوزد فته دو انگ نشاسته نیم درم کثیر نیم درم سرکه صفائی یکد م قوتیای هندی یعنی کهریز دو انگ مروارید کوچک یکد م کافور
طسوج اباریک ساییده بحر ریخته احتمال نمایند و هرگاه در قرحه ریخته اند شیاف ابيض یک بعد و شیاف ابار سه عدد و شیر خمر مل کرده قطور نمایند و فاده و خمر کتان
بگلایه آلوده چشمه مژغری بر بندند و واجب است که درین قرحه قرحه قریه در سبت چشمه تهاون کنند که موی سر می انجامد مالک خطا و سبت فاده و قریه و شیاف
بیکد است و ایضا کلامی در روغن چربی بکشند که دران قرحه باشد زسانند مطلقاً که مانع اتساع است و گویند که چون شادنج را بشیر زنان بسایند و در چشم چکانند قرحه غنیمتی
نافع است حکیم عابد سر هندی) شرح اسباب نوشته که علاج قرحه غنیمتی بعد تنقیه احتمال قطورات او یه منضمه مثل لعاب کنوج و بر کتان حلیه شیرین است و زود و

حفر و سحقرینه

حفر قریب است که خروئی از قریب زائل گردد و در آن خمره بهر سده عمیق صاف از دمه و چرک باشد و بهش یا از خارج بود مثل خمره و خند شکله قریب رسد و یا از داخل
است و قریب رسد و بیشتر صعبان السبب نرمی اعضا و حرارت از جود و کثرت فضول حاره عارض میشود و مخوف است اگر مخوفی نقیب باشد و سطح قریبه
آنکه پوست رفیق از ظاهر قریب سبب بود چربی حاد بر آن نعل آس و فی و غیره و ملاقات دمای حاد محرق جالی غراشیده شود و این نیز مخوف است اگر مقابله نقیب باشد
علاج اگر دمه متلی باشد فصد کنند و بعد از آن تقیید بر آن از خطا غالب نمایند و آنچه در آن تخفیف فی لایع باشد مثل شیان ابارا که احتمال نمایند و در و را غمیر باشد و پنج مفسول
یا شخ محرق مفسول لعل صدف محرق مفسول چشم باشد و سائر تریه بهیچ علاج شقاق و قروح و شورت از شایسته و اصلاح اغذیه را بتدبیر و رات بعد از آن بطبیور و آشامیدن
جلاب باشد و تخم خرفه یا مار الشیخ و جران

دمه

و آن مرضی است که چشم دانه از اشک تر باشد و گاهی اشک فقه سائل شود بدون آنکه تابع مرض دیگر مثل مد و جرب بشود و جسات یکدست شمر از دمه متعلقه و غیره
چشم باشد و اکثر خصوصیات آن با صاحبان مزاج طبع و پیرامون در استان بلدان طلبه باشد و آن مرض مخوف است و دمه یا سولوی باشد و یا عارضی یا لازم است
باشد یا تابع مرض بود و چون که در حیات حاد و مخفی و دوی و حتی یوم سهری دوم دماغ و زلات و زوال طبقات و رطوبات چشم از موضع خود و گاهی در تمدد افتد و این
مرض چون بحد اکثر رسد از مرض دیگر مثل سیم و سلاق و انتشارا به ارباب پیدا کند و گاهی عروق و معده در شیان مقدس فایض میشود و گشته با چرخه سبب معده عارضی لازم
در صحت حرارت یا برودت چشم و دماغ یا استلای را س چشم و ضعف قوت ماسکه و یا ضمیمه چشم بود یا نقصان گوشت موق که بر باشد خواه بالطبع و یا استعمال ادوی حار
و یا از سبب قطع و دفعه و دمه یا بسبب حرارت غریب نزد ماق و جدری و مبداء این مرض رطوبات دماغی است و سیلان آن بسوی چشم یکی از دو طریق یعنی عروق
فحص یا داخل آن ایالتی گوید که مبداء دمه سه موضع است یکی عروق باطن قحف دماغ و دیگر گامی باطن یک دوم عروق خارج قحف سوم عضلات چشم و سبب
این عضلات و هر سه این مبداء را اسباب سابقه اند و سبب قریب و اصل نقصان لحم لحاظ است طریق تشخیص اقسام دمه آنست که اول از مرض بر سرند که
این مرض از چند مدت است اگر از ابتدای پیدایش خود بیان کنند و لودی بود و الا عارضی باشد و در عارضی بپینند که با مرضی دیگر است یا اندا اگر باشد تابع قروح
و الا عارضی لازم صحت باشد بعد موق که بر او نظر کنند اگر در گوشت و نقصان دریا بند سببش همان باشد و الا سبب او حرارت چشم و دماغ یا برودت آن یا ابتلا
و ضعف قوت ماسکه و یا ضمیمه باشد پس سبب حرکت پاک چشم و عروق آن نظر کنند اگر سرعت حرکت و مرضی چشم و دماغ و عروق آن مدرک گردد و آن اشک گرم یا سرد
یا خنک باشد از حرارت بود و اگر بطور حرکات و عقیدتی چشم و وقت عروق او اشک بارد و غلیظ و خففت و تابستان هنگام خروج از حمام و تقدم رسیدن جدی بر سر
معلوم گردد از برودت باشد و اگر آثار استلای که دمی ماده از علامات مخصوصه آن بطور یکدست ابتدای بحث امراض چشم مسطور شد دریافت شود و سببش همان
آن ماده باشد پس اگر دمام و دمه مع عسل بسیار بود طریق سیلان طوبت از عروق باطن قحف و باطن جفن باشد و اگر عروق جبهه و صدقین محتمل تمدد نماید از غشای
قحف باشد و اگر علامات برود طریق مذکور یافته نشود و با مجموع طبعین دمه دانه و سببش ضعف عضلات چشم باشد و گویند که اشک غلیظ گرم بر ماده دوی و بارد
کثیر المص بلغمی و رفیق صاف بود و دالت کند و از سودا نمیداشد و انطالی گوید که اگر از دمه سلاق یا نقص لحم در ماق و جفن پیدا شود بود قی حاد باشد که از
انتزاع بلغم صغیرا احتراق بعضی آنچه پیدا شده و الا لازم باشد اگر سرنخی با وی شدت کند و اجنان بهنگام خواب متعلق نشود و الا از بلغم باشد و حکم مثل سلاط
در پیدا بودن از خطا غالب و دانه انتشارا به ارباب علامات دمه بالغ دارد و از اقسامی دماغ انسداد چشم است چنانچه در زکام عارض شود و گاهی دمه حاده بدان
که نقیب که میان چشم و بینی است کشاده گردد و اندیش از آن طوبیات نیز سیلان کند چنانچه بهنگام عظم آن غریب حادث شود علاج دمه و لودی الاصلی است و آنچه تابع مرض
دیگر باشد باز از آن مرض امل شود و اگر از نقصان گوشت موق که بر عقیب قطع ظفر و یا نعل او بدوای حاد باشد تعدیه یا فدی مضموده مثل گوشت چوز مرغ و حمالان
و زغال خوراند و جلاب شربت بنفشه بنوشانند و در صفر و شیان و عطران شیان صبر استعمال کنند و بکنند و خصوصاً بر خان او و دم الاخرین ناز و سماق و صبر

هرگاه از ضرب سرخی یا درم حاضر گردد فیصد و سوسهل صفرا یا مالک الوکله تنقیه کنند و اگر حاجت باشد حجامت پس سر نیز نمایند و بعد فیصد سفیدی بوزدی فیصد مرغ دروغن گل آبیخته مینبایان آلود و شبم نهند و در صورت حرارت چشم اگر آب کشین سر افزایند بهتر باشد و بایشان مایه ساوگل ارسی آب کشین سر ضحاک کنند و در تخم خدائی شیر دختران مرغن گل آبیخته بر پشت چشم ضحاک نمایند و بایشان بعضی افیونی بشیرین حل کرده چشم بچکانند و اگر دروغی باقی باشد آرد و نمک و جزو زرد چوبش گل ارسی مایه ان زعفران مصطکی هر یک کجوز آب یا بزده تخم مرغ و دروغن گل طلا کنند و گاهی بادویه مذکوره زنجبیل پایه گیر و قرفل مرد اسنگ اضافه نموده همه مساوی گرفته طلا میکنند و قطور روغن زرد دیگر گرم زیر مسکن در دست و گذاشتن و دختران همچنین آب حلبه مسکن جج است با اندک تسخینی گوشتن آب یک درلش شاش اطلیل الملک با بونگن غشسته گل سرخ جو شاییده باشد و ضحاک افیون زعفران بچکاری مرد اسنگ آب بوده نیز مفید است و اگر کورده چشائی سیده گندم روغن زرد هر یک داشته شکر سفید چهار شانه در آب سرشته و غلوه ساخته پاره بندند و گرم کرده مکید نمایند و بعد جریشم بندند برای تسکین جج ضرر چشم از حجامت استاده جرم است و اگر خون در موضع ضرر پیغمبر دود قوی پیدا کند چوب نیز درخت گریسوزند و از یک لزان بیرون آید بران موضع مالند که در حال خون ستلاشی کورده و تسکین یابد و اگر سرخی شدید و تخم باقی ماند زعفران مصطکی هر دو ساییده بزودی فیصد مرغ سرشته که حلقه چشم ضحاک سازند و آنچه طرف مذکور شده بکار برند و بعد زوال صفه سرخی اگر کجودی چشم باقی ماند کشین سر و پودینه و سنگ لبلیل و زنجبیل و طلا سازند و ضحاک و غلوه بسط یا شارب آبیخته که از اجیع احسانات فرج و کند از دوا خشک بزودی فیصد آبیخته و کند از دوا بسکه که اصل نمک که از تخم بطوخ و زرا فیض کشته بمقت العین است و اسنخا که از تیغ و یا سنگ خیزه فرفر اتصال بر تخم لغاده باشد تدبیرش نیز فیصد و تسکین است و هر اندک است پس اگر خون آمده باشد آنرا پاک کنند و شاد مرغ مفسول باندکی کاغذ ابرام الاغیا بیان افشانند و تحت بر بندند و اگر خون بر نیامده باشد توکمای کلافی پرورده بپوشند و زرد تخم مرغ تنها یا برگ آس بوده با روغن گل آب کشین سر نیز چشم پاره بپوشند

که اکثر بسوی فوق میباشند تقویت و تربیت باغ از طولالات و الماش و غنمای رطب بر سر و غیر آن که در علاج تشنج یا بسبب طول شد بداند و شیر خرد و شیر و خرد و
چشم چکانند و قطره خردن شغنین یا فاخته و تقیه سفیدی بیهوده و در غن گل اندکی شراب و بستن چشم مفید اند و اگر رطب مثل شربت بنفشه و شربت خشخاش شربت بنفشه و
و شیر و تخم خرد و اما شیر دهند اگر تپ نباشد شیر خرد و غنمای رطب بنوشانند و شیر و گاو و در غن با دام قریب نفع است و استعمال با داروهای بنفشه و انگباب
بنجار آسکه در آن بنفشه و نیلوفر و جو قشقرک و فته و مانند آن جو شانسید باشد نافع است و آنچه از زوال طبقات و رطوبات بود و تدبیرش تقیه و باغ از رطوبات و در غن
ست استعمال با رجات و جوب بطوریکه در فاج و لغوه گذشت و بعد از آن به تحلیل راجح یا یک در آن با دیان اصل السوس با یونینا کلیل الملک مانند آن جو شانسید
نمک چشم نمایند و بطبع زیره و قیچ و صحر و زعفران و مرزنجوش طول سازند و اما سران یازد و جوب آب با دیان بخار کنند و اگر ماده در معده بود تقیه معده یعنی و اما سال تمام
و جارات گرم محل را بی بخار اند و جو بیهوده نماند و کل دنان سندروس و جمیع اقسام حل مادی حول است و بعضی گویند که چون آلهه و قطعه آهن بسیارند مثل
سرگرد و احتمال آن حل را مفید است و بقول طبری و حکیم علی گاهی حول بزرگان را از اسباب شتی یافتند اکثر آنها سرفه اند مثل فاج و لغوه و علائش
علاج این امراض است و گاهی حول غریب بیهوده میگیرد واقع شود و آن از زوال بعضی طبقات یا تحریک جلیه بسوی جانبی یا بعضی زوال از موضع خود بود و بسبب
درین حصول ریاخ غلیظه و رطوبت است میا طبقات چشم پس حول که دفعه بسبب اهل طبقه صلبیه از ریاخ غلیظه بخار یکد زیر او را بدید مارض کرد و حول بسوی فوق باشد
گو یکد بیدار آن طرف می بیند و حرکت چشم او بطی بود و آنچه بسبب زوال طبقه مشیم باشد حول از جمیع جوانب چشم بود و صفاش به طرف از فوق و تحت و هر یک بسیار که
به بیند نظر او نظر حول باشد و آنچه از زوال طبقه شکبیه باشد حول او بطرف اعفل بود و گویا که مريض بطرف سینه خود می بیند و حرکت چشم او سریع باشد و آنچه دفعه بسبب
ترشح و رطوبت زجاجیه از موضع او حادث شود حول مضطرب حرکت غیر ارادی چشم باشد و آنچه از زوال جلیه بدو چشم زوال حول یکد پیش اگر بسوی فوق باشد
هر چیز را که به بیند و چیز نماید اگر زوال او باطل باشد هر شئی را غیر ثابت در موضع واحد گمان کند و آنچه از زوال غشای عنبیه تیره باشد پس اگر بغض زائل شود حول
کثرت ضعف بصیر و حسی که گاهی چیزی نم بیند و میلان چشم و بسوی فوق باشد گویا که بالایی نگردد بهتر از آنچه بسوی اخل بیند و اگر نقص زوال او باطل باشد حول
شخ خف چشم بود و هرگاه چیزی را از قریب به بیند خوب دیده نشود و هرگاه از بعد بیند بهتر بیند و اگر حول دفعه از نقصان رطوبت بیهوده میل او و جانبی بسبب رخی ضعف
یا حرکت بخارات غلیظه حادث شود با حول ضعف بصیر باشد و اکثر آنچه به بیند اخضر اللون رنگ طبقه عنبیه بیند و اگر حول دفعه از زوال غشای عنبیه عارض شود میل او و جانبی از
هر دو موق باشد و مع ضعف و وقت نظر بود و اگر از زوال قرینه باشد مع حول ترشح و چشم حادث شود و حالت شب با خنک بیدار بود و اگر از زوال مصلحه باشد حول
ثابت بود و ساعتی چشم او باطل گردد و از شکل خود تغیر شود و چنان باشد که چشم جانبی که بصیر او باطل شده کشیده میگردد و بعد ساعت
و این اکثر ششخ حادث شود و علاج این جمیع اقسام قریب یکد گریست و زیادت و نقصان در آن بحسب مزاج و سن باشد با جمله ریاخ غلیظه بخاری که بسوی سر
چشم ترقی شود یا از معده بنابر اجتماع اختلاط در آن متعادل گردد یا از جمیع بدن ترفع شود پس اگر استلای معده از فضیان منور شد اما و فساد و بضم و غلیظ
رو بروی چشم و اوقات استلاد ریافت نمایند و علامات استلای جمیع بدن از کسل و ثقل و خفت و نفوس و قلب او و ارتفاع بخارات گرم بسوی راس و سرخی راس
و چشم و رقیق و سکون آنها در وقت دیگر معلوم کنند و هر چه که باشد هرگاه ارتفاع بخارات بسوی سر و چشم ثابت شود لازم است که مزاج مريض من و او وقت حاضر
در یابند و استفرغ ماده حسب امکان بموجب قوانین او نمایند و هرگاه اراده تقیه معده کنند و اکثر یا رجات یا صبر یا صطکی که هر کدام از این هر دو را بستن و یا
تقویت داده باشند استفرغ او نمایند و بهتر آن چیز را که برای تقیه معده بشرط عدم مانعی درین مرض خواهد بود غیر آن احتمال نمایند این جهت است که افسندین روم فی الحقیقه
دو درم گل سرخ یکین درم صطکی سه درم تخم کرفس انیسون هر دو احد و ثلث درم رب السوس و دانه صبر و قهوه پانزده درم سیاه سه درم ساییده در آب برگینج
یا آب بادرنجبویه سرشته چهارم سازند و سه درم از آن آب بگیرند و سه بار هفت روز در میان صلت داده استعمال کنند و از غده غلیظه بخار بپزند و از طعم
شب منع سازند و اگر اراده استفرغ بدن باشد بطبع افیمون تقیه او نمایند و برای تقویت در آن صبر و صطکی مع فارقیون اضاف کنند و چند بار باطل اند اگر
مزاج مريض احتمال اند و بعد تقیه بدن بهر صحت و پیشین بر قع که هر دو سو را خا و سنگ باشند لازم گیرند و رفاده که در آن هر یک شقوب الوسطی که چشم صطکی است

بعد تقطیر اندکی سفیدی بپیش چشم بندد و روی چشم و گوش را از هوای بار و محفوظ دارد و الا بصا بعد تقطیر بخول حمام هر روز تناول لعل صغیر یا کبیر استمال
مزاج لزوم نمایند و بی ازین تدابیر سحوط حسب مزاج هر صلی استعمال کنند اگر سحوط حار مناسب باشد بروغن صعلکی و نار وین اگر سحوط باره واجب بود بروغن بنفشه
و نیلوفر لعل از بند تقطیر حسب حاجت نمایند و گاهی از ریج در چشم حالتی شبیه بخول حادث شود و بواسطه ریج بسوی یک جانب کشیده گردد و اوای اختلاج و حرکت غیر واجب
و علامتش استقرخ بمسهل و حسب مزاج و غرغره منقحی راس از رطوبات و تقطیر مسوده و پیرهن از اغذیه غلیظه و اقتصار بر اغذیه ناشفطه صالح الکلیفیت است بعده هر چه
بشکل عین مقبوض بواسطه ساختن بعد تقطیر اندکی سفیده بپیش چشم بندد و گویند که بخول خرمن مثل چول مولودی علاج پذیر نبود و در اعوجاج تقطیر که از مردم غلبه
فصله و تقطیر حسب خلط غالب نمایند و ملطیف غذا و طلا بصندل و عصاره مایه شاتاب کاسنی و گلاب بوده و چون جدت دم و حرارت طلس سکین یا پسته لعل و گلاب
نمایند مثل لعل مطبوخ با بون و اکلیل الملک و گل بنفشه و حله و انچه از مین غلبه باشد استعمال مرطبات نمایند بخوبی که در چول تشنجی بیسی گذشت و استخج و یا فالوده
و حریره و جو قشر با شتر نیلوفر و بنفشه و روغن باوم شیرین و گوشت فربه و زرده بپخته نیم برشت و استحمام آب شیرین گیرم خصوصاً بعد از حمام غذا و شستن چشم
بشیرینان و الکباب بر بخار آبی که در آن بنفشه و نیلوفر و جو قشر نیکو فیه جوشانیده باشند استعمال نمایند و انچه از رطوبت غلبه باشد استعمال محففات مثل تناول گل قند و کچین
بزروری و تقطیر مواد رطوبت مثل واء التربه که از ترید برده در دم و مصطکی و زنجبیل و برادیکیدرم و شکر سادی ساخته شربت کیشقال آنرا تناول نمایند و مع گل قند
پنجدرم آب گرم بپزند و قلیا و ملطجات خوانند و کحل غریزی و یا سیلیتون استعمال نمایند و فله حول که بصبیان شیر خواهر عارض شود و بیش اکثر استرخا
عضله است انفضالات تقله و بعد از صبح حادث گردد و بسبب شیطون و هوا یا عین نگرستن یک جانب تا دیرتر واقع میشود و باشد که بواسطه آواز بلند و حبیب
و مانند آن چیزی مغز که یکبارگی طفل را بچشش آر در مرض کور عارض گردد و علامتش آنکه هرگاه چول نفوق یا بلل بود بروی او بر قعده که در برابر قعده سوراخ ننگ است
پوشانند و چول مغز مقابل آن سوراخ را فروزند تا طفل پیوسته نظر بر آن دارد و اگر چول اطرف یکی یا از هر دو سو ق باشد یا در سرخ برگوشت چشم که مخالف گوشه مانل باشد و نیز
که دائم نظر آن بسوی او باشد و یا دفعه ساز بطرف مخالف نظر ننوازند و لوح منقش بصورت بزرگ بر آن طرف ننهند و سر را با یاسمین پرورده باشند
یا عین کتال نمایند و شیان منبر بصار و زیتون بوده و بیرون چشم مالند و یا بندق هندی را افشوده اند در آن پرورده استعمال کنند و سحوط بصاره رنگ زیتون نمایند
و در مسالجه نتوان و اندازند و یا راغذ الطیف هندی مثل تهیو و حوز و مرغ و تدرج و لحم حل صغیری و در صورت بودن صرع سبب چول اغذیه بخار انگیزه و او ویه و محفظه و آ
دور دارند و از جمیع منع فرمانند و اگر مزاج او احتمال کند و یه منقحی حرم مثل حمرا و وادو و المسک شلیتا بپزند و اگر اکمار اتلار یا بند تقطیر نمایند تا او اصلاح یا بطول آید و چون
یکجه چون کاسکینج و دو حبه شاه باگ شیر دایه هر روز بپزند و گاهی طفل را بعد از کعبه آب شاه باگ هر روز از او و روغن نار وین سحوط نمایند و هر روز دفعات طفل
از روغن نار وین مالند و کفای او با کثرت اوقات دکل کنند

علاج حوایضی بیرون آمدن بزرگ شدن چشم

و این را بسبب شدت انتفاخ مقله و قل آن از استمالی ماده ریج یا خلطی رطوب یا مایه متاصل در آن باشد و یا بسبب شدت انضفاط مقله بسوی خارج خرت
وقی صغیر و صعلق قوی و نقره سخت و طلق شدید و تر و زهر و از هر چه موجب جهر نفس باشد و یا بسبب استرخای علاقه و سقد و عضلات حافظه علاقه مذکور و مانند آن
او بود و در استمالی ریج یا خلطی یا ماده و نفس چشم باشد و یا بشارکت دماغ و بدن بود چنانکه عند احتباس حیض میباشد و در انضفاطی گاهی با وجود انضفاط
از میل ماده بسوی چشم نیز باشد چنانچه وقت عدم نقای نفاس گاهی از فساد مزاج جنین یا موت او و تعفن او باشد و همچنانکه استرخای که از استرخای عضله فقط
بود بصارت باطل نمیکند و انچه با انتهاک او باشد بطلان بصری نماید و همچنانکه در مثل خانیق و اورام حجب دماغ و در ذات الریه افتد سببش انضفاط بود و گاهی
بسبب استمال نیز باشد و اگر چه جو طبع دسوت محسوس میشود و با تو رم در قرنیه میباشد و جمیع اقسام حوایضی انضفاط بصرفه خالی نباشد و چنین مزاجی گویند که
هرگاه نوعین از ضربه یا سطر بر سر افتد اگر بعد از باقی بود بدانند که در عضله مسک عین تمدد عارض شده و انتهاک آن نشده و اگر نتواند غیر ضربه باشد از استرخا
غضله باشد و اگر با وجود این تاب بصرفه عارض گردد بدانند که کافت بصرفه محض رسیده تشخیص اقسام این مرض باید که معلوم نمایند که بصارت باطل شده

صفت کباب ساییده هر واحد مفید است و احتمال زهره گرگ بر الساعه است و آب درک در چشم کشیدن یا چکانیدن از مهربات الدرمجود مست تصالب کین
 مچ صیاده و دود و داب باریک سودا کتال خوردن یا چکر قلیان عوض فلفل گرفته بدستو بعل آوردن بمول راقم است و کذا شیان و سخی الاذن مجرب کتال شیان
 ملوات درین باب از تجربات حکیم علی است و اگر سوخته مچ میل نم کرد خوه هلدی دار بلد نمک سنگ پوست پنج از مد سنگه یعنی بوق کوفته پنجه و شیر گو سفند سایید
 و چشم کشند نیز نافع بود و سنگ بصری شب بمانی بریان هر واحد کینوله نبات دو نوله هشت پاس اب لیمو کاغذی کمر که در شیان ساخته بکار بردن برای شاد و
 هر من نیم از بیاض استاد در حرم منقول است و اگر اب مداب آب کشنه نسای بچوشانند تا نیمه آید و سه نوبت در چشم چکانند شنب کوری را مفید بود و یا از شک کین
 سانج هندی یا میران یعنی ایل زرد هر واحد یکدم سره ساخته بعل آرند و کل فلفل که در زهره زرد برده باد و دیگر میسازند درین باب از مهربات صاحب محمود است
 و کل روشنائی و درود حرم و کتال انفرساق کلنگ یا روغن بلسان القیمون یا هم بابل ابل یا آب گندنا و با سلیقون شیان جاوشیر و اکسیر بر صفا و عصاره کرا
 بساق زردین باب مفید است و مؤلف اقتباس گوید که این علت بی ترکیبی خون کمتر باشد پس اول رگ قیال زنند و بعدا سه چهار روز رگ قاین و چنان
 کشانند و تقیه را باغ بخت و یا ایا راج و طوطی اسطوخودوس سهل تالیف علویان کنند و بعد تقیه لطف لعل اسطوخودوس حکیم مدوح و جواوش ابل علی خوانند
 و روشنائی کبیر و صغیر و شیان مرآت در چشم کشند و صبح و شام دوسه قطره خون خفاش گر اگر در چشم چکانند عظیم الاثر است و همچنین خون زیر بال بوم همچنین
 خوردن کباب بکر زرد و طوطی که از آن بکاید گرفته و در فلفل نمک هندی سوده آخته بمیل در چشم کشند و در فلفل و روغن رابانندی پوره ارغی سوده و چشم کشیدن
 از مهربات مست و لیکن هر روز یک بزغی و نه دفعه بکشد و صاحب طبعی گفته که گرم شب تاب یکد و شب کشیده بابرگ نمون خورد و یا قطره خون تازه خور
 چشم چکانند تا فیه ای را به رو یا فاخته و یا گوزن در چشم کشند و حلوائی دایمی و سوغوت آن تنها با عرق بادیان از مهربات راقم است و اگر کسب معبود بخارات بد
 باغ باشد روغن نقشه بودام و روغن دوش چکاند و اندکی کثیر در سره آخته اند چشم کشند و پندش که هر چهارم حله آن گل ادمی باشد و شام چشم کشند و یا از نقشه بودام
 تارک نهند در روزی است و پنج مرتبه بکند زاده و خم زخم شکفت باشد و شربت بودائی و بکنجین میسب یعنی بنویجان هر یک یک نیم توله در عرق ابریشم ساده و گز
 هر یک هفت توله بخورند و خداقلیه و قورمه بزغال بنان یا پلا درغ که کبر در بنای و آن فاخته باشد اگر روغن شحول باشد هم نافع بود و اگر در عرق البواسیر کند بخار
 بد باغ رفته شکوری پیدا کند وقت شب بر بخار طبعی شجر دارا بچن که عرق بسیار را در و از بنه کند لحو باک سازند که تمامه شکفت شود پس انوقت شب میانه و سر هر دو
 برابر سوده و چشم کشند و زمانی روز شب دوازده پانزده مرتبه که در کینه صحت میشود و گاهی این مرض بسبب بسیار بودن در اقباب اندر هوای گرم افتد پس
 آتبع یا زرد و یا بقر چشم زنند کبریات و در تربیب بدن کوشند و آب برگ سد اکلاب و روغن که و آب کا هو هر یک یکدم نبات چهارم حصه بمیل زرد چشم کشند
 و ایضا سر نمک گلاب عرق کاسنی ساخته باشند نافع و امهرن درازی گویند که فلفل و درم دار حینی یکدم عرق الصباغین نیم درم ناخواه ربع درم سایید
 احتمال که در این صیاده و درم از آن خوردن حد از العشا عجیب مجرب است و طبری گویند که اگر ترب مع بادیان و در فلفل جوشانیده بران انگاب نایند شکور و
 اصلاح دهد و اگر بعد تقیه و غرغره و قطیس و پیر کینر بکر ز سوخته یکدم و در فلفل حنظل صبر قطری هو احد یکدم سافج و درم نیم درم ساییده و در آب
 برشند و یا فاسی لطفی کره بگذارند تا خشک شود بعد جدا نموده باز باریک بسایند و آب بادیان شرته بطرف می طارند و خشک نماند بعد از آن کوفته پنجه
 احتمال نماند که در شکور و زائل کند و اگر مرض شکل گردد با بون اهل الملک شیخ قیصوم مرز خوش برگ نام بادیان گرفته سبوس گندم یک کف کبیر داخل کرده
 و رافا بچوشانند تا مهر شود بران انگاب نماند هر گاه یکدم باند عشا نش مذکوره تکیه چشم کشند و یکدم در فلفل و یکد انگاب بادیان سایید بکر ز برابر آتش زنند
 هر گاه کف ظهرو داد و نیکو بپاشند تا بکار بران گردد بعد از آتش داشته سو کنند پس وای مذکور که بران نمزد گرد بکیند و باریک ساییده احتمال نماند و از
 معحوالات المهرن بن موسی بن سیار است که تقیه صاحب بن مرض محب قنایا نماند بعد حیات بر ساق کشند و آب کینر سب کر احتمال سازند که زانک
 دست شکور زائل شود و اگر مرض شود اگر دفته محل طبابت انگاب بر سر گرد و در طب مع بادیان بران پاشید و دالک بان بسعد استعمال کنند و احتمال کیش
 ارتقای بخار سده باشد آمل بکشد و یا بلیه بری و یا سفوفیکو و خیالات مسطور است بخوراند و احتمال بر روشنائی و شیان مرآت و کذا با حوی یا بشک و فلفل

موجود بودن آنرا امتلا بقصد تغذیه در سرعلاج مکرر پس استعمال کمال نمودم صحت کلی یافت و مولف نیز مصدق برین قول است چنانچه نیز خوشامد نمودم بعد از
دفعه بصارت باطلش چون بشمار و نظر کردیم چنانکه امتلا بقصد تغذیه نارض شده بهتمال سفوف اجزای اطریفل و کحل سفوی بایمان نمودم چند روز بصارت باطل نمود

ضیق

و او آنست که ثقبه عنیه از مقدار اعتاد تنگ تر شود واریبایس گوید که ضیق حقیقه یا صغیر تمام چشم باشد یا صغیر در ثقبه باشد و این اگر طبعی بود بهر حال
محمود باشد و اگر مرضی بود از امتلا ردی تر باشد و گاهی بانسد و ملودی گردد و سبب و غلبه مین یا رطوبت مدد قریه یا عنیه از جانب بسوی وسط باشد
و یا اجتماع خلط غلیظ در ثقبه و یا مین و قلت بفضیه یا ورم طبقات یا زوال عنیه بود و اکثر این مرض از یوست عارض شود و ضعف بصورت اشیا بزرگتر از
مقدار اصلی لازم این مرض است طریق تشخیص سبب مذکور اگر ضیق با درد و تمدد در سر چشم باشد بیش ورم طبقات یا زوال عنیه بود و بعد از فرق در میان
هر دو از علامات مخصوصه زوال عنیه که در فصل اوجاع عین مذکور شد نمایند و اگر انکار ورم و زوال نباشد نظر کنند اگر چشم کوچک و خشک نماید و خواب نتواند کرد کم شود و در
علامات یوست پیدا بود و تدبیر سابق بران گواهی بکشد بیش یوست و قلت بفضیه باشد و اگر در چشم ضمیمه نباشد و انکار رطوبت از کثرت دمعه و سیلان غیره
در یافت شود و تدبیر مقدم شاهد باشد از رطوبت بود و اگر در یک چشم محسوس شود از اجتماع خلط صلب غلیظ در ثقبه باشد علاج آنچه از یوست بود تدبیرش
بهر طبقات از قطرات و سوغات و قطرات از عصارات رطب غیره نمایند چنانکه در علاج امراض یا بس و یا غی و صواع میسوی فصل مذکور شده و اندیه نرم و چرب
مثل کثرت دست و شانه حلمان بزغال و چو زرد مغ و دهند و ماء الشعیر الشربت بنفشه یا شربت انار شیرین یا شربت نیلوفر و روغنهای مرطوب مثل روغن که در پیشین
و شیرینان بر سر و شونده و در گوش چکانند و شیر خنتران با سفیدی قریق بفضیه انکی زعفران آینه حبه چشم چکانند و روغن بنفشه و مغز ساق گاو و شیرینان در بینی چکانند
و لعاب اسفنج و آب خرفه و آب بید و آب کاهور بر سر زنند و ایضا عصارات مذکور بر سر زنند و یا بنفشه نیلوفر و قهوه حبه کوفته و قطعی جوشانیده بر سر نطول نمایند و یا شیرین
منجد انیزه جدی بر سر خمد کنند و روغن بنفشه یا روغن که و یا روغن بادام و شیر قریق بر سر نمایند و شیاف بیض در شیرینان حل کرده چشم چکانند و ملازمت حمام
مرطوب یخچان آب شیرین بگویم بر سر نشستن در آن غوطه زده چشم کشانند و در صورت یوست و تعب ترک نمایند و اگر از گرمی مجلس چشم حرارت محسوس شود
اشیای سوده مرطوبه استعمال نمایند و ایضا دیو یوست صرغ گاه گاه از استعمال جنیری که در آن قدری حرارت باشد بنا بر جذب ماده رطب بسوی چشم آنگاه و طلا آنکست
و استعمال کک سرودی و چشمی در پی تازان اندک بعد ضمغذای برای جذب غذا بسوی راس واجب است زیرا که گاهی استعمال مرطوبات صرف نیز ضرر بود و هرگاه کمال
جاذب استعمال نمایند مساوت مرطوبات کنند و آنچه از رطوبت باشد بمسهل حبیب الارج و حب قوتایا تمکین کنند و در صورت خلط غلیظ بهتفرغ مراعات ترطیبت
ملفوظ دارند و مثل انضغ خلط بکنجین بزوری یا گلند باب گرم و یا طبوخ اصل السوسن و سیاهوشان تخم قطعی هر یک سه درم و نیم رخ سفی سه درم یا نیمه خشک پنج درم
باشربت لیمو یا شربت اصل نمایند و بعد بفضیج صبر ستوطری اسطوخودوس هر واحد یک درم غاریقون سفید تربد بهر یک نیم درم آب بادیان تاز و روغن بادام
شربت جعبا ساخته کثرت یاد و نوده بخورند و سالتد بایر این باشد ردیفی است استعمال عین باشق محلول آب از یاده مروق با فرفیون نمایند و بعد بنفشه فافو
مناسبه مثل بابونه اکلیل الملک و تخم خشک در آب پنجه بر سر زنند و باطریفل صغیر و پوست نمایند با سلیقون و روشنائی و شیاف زعفران و شیاف مرات یا شیاف تنخه
از آنس زعفران ساوی چون گلاب چشم کشند و کمال معروفه که در باب ضعف بصیر طوبی و نزول الماء و خیالات مذکور گردد و اگر از عاقر قاجار و زنگار
جاوید هر واحد ربع حبه و شیاف ساخته بعل اندرین باب مجرب است و یا شق جاوید زعفران زنگار هر واحد یک درم غلط زعفران چهار درم گرفته شیاف ساخته در
چشم استعمال نمایند و نسخه خلط زعفران این است زعفران زرد و عصاره مایه شامبر منشته صمغ عربی مساوی مثل غبار بسایند و بقول شیخ شیاف که از زنگار
اشق هر واحد یک درم زعفران کج و شمشیر صمغ عربی و شمشیر نیمه چوبه ساخته باشند نافع است و کذا لک اشق و شغال زنگار چهار شغال سرگین اصل شغال زعفران و شغال
صمغ عربی کینه شغال اصل شسته استعمال نمودن ایضا لفل اشق هر واحد و جود روغن لبسان نه جزو زعفران کج و شمشیر را در آب بادیان حل کرده و اجزای یک را بنفشه بسایند
بکله بزرگدانی و بهتر است و مالیدن سر قوت و ریاضت و لیل غذا و تلطیف آن نافع است و تعاد به طبعها و مطبوعات نمایند و آنچه تابع ورم طبقات مزاج و آل

تدبر و در مسبب مزاج بعضی بحد و تقیید و در وضع مجامع بر ساقین و استعمال شایقات و احوال مضایقه قایل و در یخین آبهای مملو بر و صلاح مزاج و در تکرار بطریقه در علاج اقسام رمد و اتساع و می گذشت و ایضا در ورم حار و در غلظت که در قسم می گذشت علما ما اینا ساینه با کلمات آبی اعالم بر چشم شش و چشم زبان و چکانیدن غیری قوی میضمرغ چشم و در ورم با و تقیید بسمل و غم و حیل و در ورم و طبع چشم با جلد آید و در آن اکلیل الملک سبوس کند و چشمانه باشد که آنرا بشیاق و سبیل نافع است علاج زوال غلبه و ذیل علاج او جامع چشم مذکور شد بدان جو غم نمایند و صاحب جامع گوید که یکی را بعد از آنال تب حرقه غیر غار ضیق عارض شد گاهی بجملیات محلول در شیر زنان گاهی بصباره شقایق النعمان بصباره بادیان بنز سقندر عمل علاج کرده شد صحت یافت

خیالات

و او است که در سوراخ و بر وی چشم اشکال الوان مختلفه دیده شود و در خارج موجود نباشد و اسباب کلیه این مرض چهار گونه است یکی ذکای حس که سبب آن غبار خفیفه که در سوراخ وجود است و آنکه غذا نیکه بدن از آن خالی نیست محسوس شود و هم آفت طبقات چنانچه آثار خفای از جدری یا رمد یا نور و غیره بر قرنیه باقی ماند و از خارج محسوس نشود و صاحب در سبب عدم شفافیت باطن طبقه بمقدار نیست آثار تخلیل شود سووم آفت رطوبات و این یا آنر س جوهر رطوبت بود که مستعمل بر آن گردد یا بسبب عروق سوراخ بار رطب یا حار یا بار دیاسین غیر لون منزل شفافیت و مکشف جزو رطوبت چهارم و در ورمی از خارج چشم و این یا آنر غیر ممکن بود و آن از جنس بخارات جلد بدن یا سحره یا و ماغ باشد چنانکه از تناول اغذیه مسخره و در حرمان و بعدتی و بعد غضب مانند آن عارض شود و یا ممکن بود و این مفرز نزل الماء است و از اسباب جز این یکی حصول خلط سوداوی در شرائین صعود بخار از آن بسوی دماغ است و هم استلای شرائین از خون گرم و ارتفاع بخار از آن سووم حصول رطوبات بلغمی شیرین صافی در سحره و اجتماع او در مقدم دماغ یا و احوالی چشم چهارم که بعضی اجزای رطوبت بیضیه از جانب پهلوی آن ناز و وسط چشم حصول خلطی از اخلاط در دماغ و الضباب جرم آن خلط یا بخار او بر طبقات چشم ششم حائل شدن شغلیای رطوبت با این بصیر و بصورت پوشیدن او بقدر خویش از جرم بصیر متفرق کثرت رطوبت بیضیه ششم قلت رطوبت بیضیه طریق تشخیص سبب مذکور این است که اولاً از مر بصر سوال کنند که خیالات بر یک نوع و شکل است یا مانند آن اگر یک حال ثابت گوید بر سبب پیش ازین مرضی در چشم عارض شده بود یا اگر تقدم حدوث بشود در چشم عارض یارید یا قرینه و غیره میان کند سبب خیالات بقیه اینها مرض باشد و اگر اقرار حدوثش را مرض مذکور نماید بلکه تقدم رمد را یا تناول شئی بسوی یا سخن یا ملاقات آن و حدوث سوراخ بار رطب یا حار یا بار دیاسین در چشم تحقق گردد سبب خیالات تکرر رطوبت بیضیه باشد و اگر کدامی از آثار اسباب مذکور یافته نشود بر سبب که کدورت و ضعف بصارت روز بروز می افزاید یا نه و خیالات در یک چشم یا در هر دو مع تفاوت کم و بیش محسوس میشود یا نه اگر اقرار آن کند مقدمه نزل الماء باشد و اگر رمد و جود سوال آن گوید که خیالات بر هیچ واحد و شکل اعتدال نمی مانند بلکه گاه کم و گاهی زیاده گیرد و در یکی چشم متفرق است بلکه در هر دو چشم می باشد درین صورت سوال کنند که خیالات کدام وقت زیادتی و کدام وقت تخفیف معلوم میشود و اگر گوید که عند استلای سحره و ضم غذا و یا عند حرکات و دوار و سرد و یا بعد تناول اغذیه مسخره و یا در حرمان یا بعدتی و یا غضب و غیره حرکات اخلاط زیادتی میشود سبب و معود بخارات از تمام بدن یا از سحره یا از دماغ باشد و بودن غشیان با این قسم و تحت بخارات جلدانی و تقاضای معده و تناول شغلیای مانع بخارات مثل رطوبت فوالتفا و بعد از آن می معده مثل ایاریات و تلطیف غذا و تقدم امراض معده و احساس خیالات متصاعد بسوی اعلی دالات و بخارات معده دارد و قلیل و ضعف و تکرر حواس و کثرت نزاله و امراض نامعیه مثل دوار و سرد و سرام و الیغویا و بخون و ادراک خیالات با بطسوی مثل نشان خیالات دماغی است و قتل بالانی مانده و وجع و قطن و تقدم سقاط یا احتباس طریقت ال بخارات رحم است بعد فوج ماده بخارات مذکور از علما تکیه مخصوص بر دماغی مذکور شد استعطاق نمایند و گاهی خیالات بر تعیین خلط فاعل نیز دلالت کند و اگر گوید که بعد خوردن غذای غلیظ البته و خیالات تحت رومید و حس با صره و سایر حواس قوی و سالم باشند و مانند صحت بصیر خیالات لازم بوند و علامات اقسام مذکور یافته نشود سببش کثرت حس با صره باشد بعد اشکال الوان خیالات از مر بصر بر سبب آن گوید که مثل ستونهای دو و پیش ازین بر می آیند و بلند شده متفرق میگردد سببش بخارات خلط سوداوی باشد و اگر گوید که گاه بخون باره و شراره آتش پیش چشم متمایل میگردد سببش بخارات خلط دمووی باشد و اگر گوید که مثل برق آتش می نماید سببش سحره صفراوی باشد و اگر گوید که خیال

[illegible]

نزول الماء

و آن طوبت غریبه است که از سر فردا بدو ثقبه غنیه یا این طوبت بخصیه و طبقه قریب یا بشت و لغو ذشباح را بسوی ابر یا خروج نور را بسوی صحن منع کند
و این طوبت مختلف می باشد و کسیت و کیفیت بعضی آنها قابل قیاس اند و بعضی نیستند و اختلاف او در کسیت چنان بود که اگر نسبت ثقبه بسیار باشد تمام
ثقبه بزرگ گردد و بصارت با کل اهل شاد و این قابل قیاس نیست مگر از طریق اختصاص در مست یخنی است چون آب را بکشند و درین خطرست و اگر قیاس او کمتر باشد
یک جهت بحد شود و جهت دیگر کم شود مانند در تصویر است آنچه از مریات محاذی جهت مسدود باشد نظر نماید و آنچه مقابل جهت فتوح بود دیده شود و گاهی نصف چیز
یا بعضی و بنظر آید و باقی دیده نشود مگر در اندیش حد و گاهی چنان اتفاق افتد که شقی واحد تمامه یک وقت محسوس نگردد و وقت دیگر تمامه بنظر آید و این از بهر آن باشد
که هرگاه آنچه در مقابل مسدود افتد و هیچ از آن درنگ نگردد و چون در برابر کشوف آید تمام آن محسوس شود و این مسدود ناقص گاهی افق و گاهی باطل گاهی گرداگرد مانند ماه
واقع شود و وسط او خالی باشد و وسط بهر چیز دیده شود و چون اطراف او و گاهی در عاق وسط ثقبه افتد و گرداگرد او از جمیع جانب کشوف ماند و درین وقت جوهر
هر شئی دیده شود و در وسط او همچون درون دریا سفک تخمیل گردد و این نوع غیر عسر القلع و قیاس آن شوارست و گاهی متوسط می باشد بنسبت ثقبه که ملو
می نماید ثقبه را و دریاچه چنان نمی باشد و این اولی اقدح و قابل قیاس است و اختلاف او در کیفیت گاهی در قوام بود پس اگر رقیق صاف باشد اگر چنانکه
ثقبه او گرد و یکسبب قوت مانع دیدن و شنی آفتاب و چراغ و دیگر اشیاء اگر در دو و اگر بسیار غلیظ و لزج بود هیچ دیده نشود و این بقرینه می چسبید و از دست بردار
مختلف میگردد و گاهی بزودی از موضع خود منفسل میگردد و گاهی در سنگ باشد که بعضی از هوای المون بعضی او ابیض و بعضی او ابیض و لوی بعضی او
ابیض نایل بر وقت و فیروزی و در بعضی او صغر و خضرو بعضی او خضرو اسود بود و قابل تر از اینها بهر علاج از جهت لون هوای او ابیض و لوی است و آنچه
قابل بر وقت و فیروزی باشد کمتر علاج قبول کند و اما جمعی و آن خضرو کدر و شدید السودا و صغر قابل قیاس نباشد و از احصاء غلیظ قسمی است که گاهی بسیار
صمد می شود و آن ملا علاج است از اقسام اولی است و بعضی از اقسام ثانی و بعضی از اقسام ثالثی و بعضی از اقسام رابعی و بعضی از اقسام خامی است
از اقسام منتشر نامند و آن آنست رقیق که چون نظر نمایند بسوی آن متفرق یابند آنرا کمال نیاید بطول زمان بلکه صاحب آن ضعیف البصر گردد و بعضی از قوت زیاد
چون بعضی اوقات که در قیاس است که در حد صلاح که گفته ایم و قابل تر از اقسام ثانی برای علاج از جهت قوام رقیق است که هرگاه در آن بخت غرض کنند

گفتار و بانش و عقاب باز و گرسنگ پشت بری مخلوط لعل که افق دو بیست و غرق بحری و نه روز بفراسبون آیمخته و نه روز خرگوش و مایان بقر و حتی
هر واحد نافع و دیگر بقول رازی اگر بر ریش و بوی و جدی محل خشک کرده ساییده و آب بادیان مرق و برشته و شیاف الکحل نماید ابتدای نزول الماء را نافع است
و دیگر بقول ارجحان الکحل توتیای هندی و اقلیمیای و بهی مشک سود و باهم آیمخته اکثر در ابتدا مفید میشود و دیگر بقول ثابت بن قره اگر ارگیشیای
و بهی در کوزه گولداشته سرش بند نموده گل حکمت گیرند و در کوزه شیشه گران با توف و تا هفت روز داشته برارند و چون سفید خاکستری شده باشد سر برسانند و
در چشم کشند و این باب سخت سودمند است و این شیاف نیز از مجربات است پوست سیلخه کوفته نیمه بهر آه و خرگوش یا یکبک سرشته خشک کنند و بار دیگر
ساییده و سرشته خشک نمایند و آب بادیان استعمال کنند که خاصیت نافع است و دیگر اگر سر فرشته را در پیله بای و بهی بریان کنند چند آنکه بسوزد و سیاه شود
بر آورده و بار یک بسایند و سیاه سرخ در خاکستر گرم بریان نموده و اول آب زرد چشم کشند و نگاه سود و سر خطاف را بطریق بره الکحل کنند و بر بندند و سر روز
همچنین عمل نمایند بیانی در چشم پدید آید و علت زائل نشود و این از عجائب اعمال است و دیگر الکحل توتیای هندی و سر صافمانی هر دو را آب بادیان پرورد
نافع بود و با سلیقون کبیر که در شانی است و اضع و افراط است و یک چشم و ابتدای نزول آب و معد و بر سبب ظفر و دشرناق و سبب یک
نافع است که در اقلیمیای فقره هر یک و درم نکالند و رانی سافج هندی سفیده از زین فلفل سیاه و در فلفل سبب الطیب سر و صافمانی هر یک و درم یک است
قر فلفل و الو هر یک یک درم صبر و قوی عصا و ماسن سوخته هر یک نیم درم بامیان نوشاد زرد و چوب ارچینی هر یک سه درم پوست بلبله زرد و چهار درم کوفته و بجز
نیمه استعمال نمایند و اگر بواسطه اینها بندد و اگر عصا و ماسن سوخته هر یک نیم درم بامیان نوشاد زرد و چوب ارچینی هر یک سه درم پوست بلبله زرد و چهار درم کوفته و بجز
و تقویت چشم نماید و در مسه و بیاض نیز دافع است سافج هندی نیم درم بورق یک درم نشاسته و درم سر و صافمانی شش درم مثل غبار ساییده و بل آنده حبیب
که برای نزول الماء معمول مؤلف مفتاح است مصطک زعفران و ارچینی حب بلسان سبب الطیب سارون صبر و قوی فلفل گرد و غار قیون انیسون تخم حنظل
قطر یونانی قیق هر واحد یک درم تریب و صوف سنای ملی کثیره و هر واحد سه درم کوفته نیمه گاه در اندامه و بیارند و سافج شسته گل سرخ گل بنفشه پوست بلبله زرد
پوست بلبله کامل بلبله سیاه گاوزبان هر واحد یک درم دریم آثار آب بچوشانند و تقطیر این آب بماند که در آن دو نیمه کرده شود و مالیده صاف نمود و او به مسخ و خنده کوره در
خیر کنند و بقدر روگ جها سازند و بعد نصف صحر و حب کوششما شش یک پاس شش باقی ماند آب گرم خورند و بخواب روند اجد و وقت صبح حب کور قیون و بلبله زرد و بلبله زرد
گل بنفشه و شانه گل سرخ گاوزبان هر واحد هفت شانه و بهی منقح یا زرد و انجم کاسنی نه شانه نیمه کوششما شش یک پاس شش باقی ماند آب گرم خورند و بخواب روند اجد و وقت صبح حب کور قیون و بلبله زرد و بلبله زرد
و گنگد آفتابی دو توله مالیده صاف نموده و نوشند و وقت ششگی عوض آب عرق گاوزبان عرق غلبه شش شند و وقت دوپ آب بخنخورند و سه بهر کوی بلایم
حب هب که درین مرض بکار آید و تقطیر مواد از سر و چشم نماید صبر و درم تریب و صوف هفت درم پوست بلبله زرد و پنج درم تقوینیا سیم درم مصطک
گل سرخ هر یک نیم درم زعفران نیم درم شربت و در شغال حب کنعانی که دماغ و جمیع اعضا سر و بدن را تقطیر از اخلاط فاسده نماید و جهت فالج و قوه
و در التخلیه نافع و هر گاه یک درم از آن بیک درم ایارج فیهراضم کرده و خوردن و لعل را فیهراضم و منع نزول الماء کند صبر زرد و مغر بادام پوست بلبله زرد و هر یک یک درم
کوفته نیمه حب سازند حب کتوالی مفید در سر و خروج صفرا و جمیع فضول باغی و برای دار التخلیه و رشتی چشم بسیار مفید چنانچه وستی آرد و سود
و جهت نزول الماء سودمند و بهر قوی مستویا مشغول غل عصا و فستقین مصطکی هر یک یک نیم و انگ تفل یک انگ کثیر نیم و انگین جمل یک شربت
و در جمیع اوقات حتی که بعد طعام داده شد نافع آمده و به آنکه از سر و چشم حب درین مرض بخوراند باید که کلان بسازند تا در مده و بهر زمان حب جد و ار
و جهت منع تولد نزول و تقویت دماغ خصوصاً که نزول چشم بعد از تقطیر دماغ و بعد از لعل اسطوخودوس مسهل الفع است المیون قطره صاف کرده و در اسطوخودوس
صنع عربی هر یک یک درم زعفران پوست بلبله زرد و هر یک نیم درم تخم ششما شش نیم تخم کاه و بهر قوی مغر نیم درم و مغر بادام مغر نیم درم و انگ تفل یک انگ کثیر نیم و انگین جمل یک شربت

از حب خرد شروع نمود و بتدریج بحب کلان رساند از ششهای باری و شیر و شیرینی و سبزی پخته نماید حسب برای نزول المار و ابتدا بچشم کشیدن مانع
 نزول است و در انتها صفا نمودن نفع میرساند مغز خسته بلیله مغز خسته کلبه باب صاف تاسی یا سر سحقی نمود حسب سازند و یک تنوخ حب نافع نزول در سل گذشت و دو کلمه
 هر یک ششهای کربس حب لغار و ده جز و صبح غری یک جز و هر دو را در بول کدو که نافع ساییده به کار بندد ایضا که در ابتدا ای نزول عجیب الا شست پنبه و لیسونه یک جز و یک
 تخم کبوتری و در هر ساییده و دبل در چشم کشیدن و امت بعد مدت اثر میکند و روغن آبله که قوه و فایده عامه دارد نافع دارد و جهت سم عقرب یا فیهون بزر الیغ نفع کشنده
 خشت پخته سرخ آبییده و بقدر بادام پاره پاره کند و در آتش اندازد که سرخ شود و بنور بر قطعه گرفته در روغن تیون سر دکنند پس از روغن بر آورده خرد نمایند
 و در شیشه که کجاست نموده باشند اندازند و موسی اسرپه و بنفشه بنماده بطریق معروف بچکانند و با احتیاط ششینه بکار بندد و شتر باوم و فایده بکار بندد سعو ط کبرای نزول
 و تنقیه و مانع معمول و در امت آن نافع زیادتی نزول است که خاص یک یا شش غفران و ماشه سبل الطیب یک یا شش کانیپل چهار ماشه کوفیه خسته و قلیل استعمال نمایند **شیاف**
مدرات که جهت نزول آب قروح و خشاوه و رطوبت سفید و از عرت نفوذ طبقات تاثیر میکند و قوتش تا دو سال باقی می ماند اقلیمیای سوخته پانزده درم صمغ
 هشت درم مدام هندی فلفل سفید هر یک پنج درم سفید قلع چهار درم شوق سکینج روغن بلسان چا شیر هر یک دو درم زهر کفتار افیون هر یک یک درم زهر کما
 نشو طاز هر یک یک هفت درم زهر کما و عقاب گاو و گرگ غراب با زهر یک نیم درم و آنجا که روغن بلسان بافته نشود و روغن آبله که کوفیه ششینه که ضرر
 زهر کما و گرگ است دیگر زهر کما و باید که آب بادیان که احتمال نمایند **شیاف** که قائم مقام شیاف مدرات است جهت قطع مایه نزول و التفتار تجربه سید
 آب هر که زکوهی و ظرف مسی خشک کرده ده درم شمش خنظل نیم درم سکینج دو درم فیهون نموده و هر یک یک درم باب سد یا آب بادیان شیاف سازند **شیاف** **جلد**
 که از شیاف مدرات بهتر می نماید است جهت نزول آب خیالات بی نظیر است ضعف بصیر طوبی را بغایت تجویز تیای کرمانی مفصول است درم بابر زنجوش تازه
 که شش داشته صاف کرده باشند ششینه بکار بندد که شش شک شود زنجبیل فلفل دار فلفل هر یک درم و درم مایران و درم نوشاد زعفران حضض کثیر اصمغ عربی شوق مسی سوخته
 زنگار اقلیمیای فضی هر یک نیم درم آب بادیان تازه ساییده و شیان ساخته استعمال نمایند **شیاف** هشت فرنگ جهت منع نزول المار مجرب بی نظیر است و سبل
 و بیاض طفره و مدد نافع سعد کوفی فلفل سیاه و دار فلفل ناخن فلفل تخم سرنگ بصری هر یک پنج ماشه زعفران بلیله سیاه هر یک ماشه پوست بلیله زرد و دهنه فرنگ
 هر یک و مایه قشیشای دهنی تخم کمرنی سفیدی خیال کبوتر نحرانی هر یک چهار ماشه قرفل یک یا شش کوفیه نیمه باریک ساخته و ظرف آهنی همراه شام گوزن باب لیمو
 سه روز سحقی نموده شیاف بسته بکار بندد و نسک معمول صاحب فلفل و زرد دهنه فرنگ چهار ماشه است و گفته که اگر دهنه فرنگ سم زرد عوض آن توتیای بنه اند
 کحل معمول در نزول بلیله روغن خسته سوخته حب النیل سوخته هر یک دو درم غنچه یا سمین ناشگفته و سایه خشک نموده یکصد عدد و دار فلفل ده عدد صلا کرده و بجان آرد
 ایضا قوی تر از اول دار فلفل پرچینی صادق هر یک دو درم بنده اسرپه که در برن شیر زده باشند بوزن چهار درم سر سر سمانه بکار بندد کحل برای
 ابتدا ای نزول و ضعف بصیر و سلاق نافع توتیای کرمانی مفصول تو بال مس سوخته و وارید بسد سافج هندی اقلیمیای فصد بصیر تقوی سرطان بحری سوخته
 زعفران سبل الطیب هر یک دو درم شاد زنج مفصول شش درم نوشاد فلفل سفید دار فلفل هر یک نیم درم شش یک انگ شل سر ستر یا زیند کحل صمغ کدو و دار فلفل
 که در منع نزول و تحلیل آب خاصیت عجیب دارد و وارید سر ستر یا زیند نیم سوخته پوست بلیله زرد فلفل گر و ششک رق نقره بدستور تیار ساخته احتمال نمایند
 و گاهی ورق طلا و سنگ بصری و مایران چینی طلا کرده میشود کحل معمول حکیم اصل خان که بر خود آرموده بود نداری دفع نزول که شروع شده باشد و کندم را
 نافع است و تقویت بصیرت سنگ بصری گل چنبد تازه هر یک دو درم مغز گنجی مایران چینی مغز تخم سر کف دیار و وارید مغز تخم کمرنی هر یک و نیم ماشه چ سبزه
 قرفل هر یک و نیم عدد لیمو کاغذی یا نده عدد گلاب نیم آنرا اول از لیمو تخم بر آورده سنگ بصری مغز گنجی و کمرنی و سرس در آن انداخته بند کرده بالای لاگیدان
 آویزان نمایند که در و بان رسد و چهار پنج روز که لیمو خشک شود باز لیمو دیگر برگرداند بکار بندد باز گرفته باریک ساییده و در آب لیمو و نطفه کانی از چوب نیم که نطفه

در آن چسبانیده باشند و در چوب دوم فلوس مس چسبانیده کحل کنند از هر دو چوب بدفعات و مایه آن کحل چسبیده و دیگر دو اگر نگذاشته اند داخل کنند تا که صلیب تمام شوند
آنوقت هر دو را بیدار بیاورید داخل نمایند و باز با گلاب همه را کحل کنند باز خشک کرده مثل سر ساید بنگاه دارند وقت صبح یا شب یک میل قدری در چشم کشند و بعد
پنج روز دیگر نذران در چشم کشند و باشند نشیب در آن روز موقوف نمایند انشا الله تعالی آهسته آهسته نزول دفع شود کحل مقوی که بهت ضعف بصیر و غلط
و خیالات و نزول آب بسیار مجرب است نسخه آن اجزای همان شیاو است که مسطوره شد لیکن درین نسخه زعفران حضرت کبیر اصغیر اشق مس سوغه نگار اقلییا
داخل نیست و وزن نوشتار یک است باقی بقدر کحل صابون که در ابتدا ای نزول استغسل آنجا که همانست که در او دریا صاف چشم نکند و لیکن در اینجا وزن
صابون را بوی قسم اول پنج درم و ال هفتده ماشه و نیم و بنده تهره شده و یک سرخ است باید که یک در در میان داده اند چشم کشند و از ترش و بادی غلیظ حارتر
نمایند و روز دیگر چشم کشند از سه آب حلیطه دارند معجون که بعد از نقیصه مانع استعمال آن در ابتدای نزول و خیالات بهتر است و ج اراج حلیطه را و آن معتدلی
بر ارجحیت ربع یک جزو کوفته نیمه تبسلسل سه چند که در عرق بادبان تند و چند غسل قیام نموده باشند بیشتر و هر روز بقدر بندق وقت صبح بخورند معجون که مس
بغلا سفته هستند نسبت در تقویت مانع و منع صعود بخارات خاصه جهت نزول و اکثر امراض چشم مفید و بی بدل است بلبله کابل بلبله آه افعل سیاه افعل تر بر صفت
هر واحد چهار مثقال شیطرج شکر طرز بهر واحد و از ده مثقال کوفته نیمه با قند سفید و چند غسل خالص یک چند روغن گا و قدری بکسور و ترش و نیم
از نفوخ برای نزول المار فایده دارد و زعفران افیون دار چینی بهر واحد نیم ماشه و قنطاریل از یکی نیم درم و هر واحد پنج عدد در شیشینان ششاشه سنبل الطیب و نیم ماشه ساید
نفوخ کنند و کمر و یک هندی نافع نزول المار مغر گوچی سفید و آب لیمو کاغذی کحل کرده باریک سود و نگه دارند وقت صبح قدری در چشم کشند که مانع نزول
و کذا احتمال تخم بلبله تبسلسل ساید و کلا نوشتار رسیده و کذا زهره کلاغ نیم وزن غسل آه نیمه نافع و یک کمر نزول را زیاد شدن نداده و منع آن مجرب عجیب است
شیره برگ تر هندی بوزن فلوس در جام پیون با سسته چوب نیم که فلوس بر سرش وصل کرده باشند کحل کنند چند آنکه غلیظ شده و بعد از آن در شیشینان کبر باشد چهل
پاس کحل نمایند و بکار بند و یک مغر سنگوت و جزو افیون یک جزو آب ساید و شیاو ساخته و چشم کشند و ابتدا نافع و کذا چکر گوش آومی و انگوزه مساوی
در ششده سود و احتمال نمودن و یک کمر نزول را زیاد شدن نه بنده تهره و دوام که سفید پوست بلبله زرد هر یک سه شاک پشگری بریان پنج شاک آب ساید
شیاو سازند و در سایه خشک نموده اند چشم کشند و یک کمر نافع نزول آب است و افیون ششده بنده حلیطه نر بلبله سنگ بصری تویتای سبز سنگری بریان هر یک
چهار درم باد و آثار آب جفرا سوده شیاو ساخته بشیر عورت ساید و چشم کشند و یک کمر در ابتدا ای نزول مجرب اجض مجربان هندست شب یانی و ماشه
در ظرف گلی بریان نمایند هرگاه که آهسته شود و قنطاریل در آن غرس کنند چون خشک شود و از آتش گرفته بیاورند و قدری آب حل کرده میل در چشم کشند و اگر
چشم طلا کنند اقوال شیخی فرماید که ایدر حلیطه ادرین باب جلیل النفع است و کذا لک حب هب ایچ در آن ادویه مثل قنطاریون قنار واقع شود
و از جمله ادویه قویه احتمال بکینج سدوم حلیطه خربق سفید هر یک درم غسل شست قنطاریل است و ایچ بسیار مجرب است و سر خطان سوغه تبسلسل چشم کشند و شیاو
اصططیقان هیچ مرآت مذکور است و قنطاریل شیاو مرآت مارتانی و شیاو در پنجوش است و روغن بلسان اسان نافع بود و ایچ در ابتدا ای آب نافع است نیست که
گیرند زهره مرگا و جان صمیم البدن نظریه مسی تقریب روز تا دو هفته بگذارد بعد از آن در زهره سنگ پشت برنی روغن بلسان بهر واحد دو درم خوبا هم حل کرده احتمال
نمایند و ایچ از خربق سفید یک جزو و حلیطه یک جزو و کینج پانزده جزو و شیاو ساخته و چشم کشند و ایچ از خربق سفید یک جزو و غلغل نیم جزو و شق ثلث جزو و آب تر شیاو ساخته
استعمال نمایند و هم اومی نویسد و می رادیم انظار علم که در آن نزول المار حاضر شده و خود علاج آن با مسخرات و اختیاریه و تسکین غذا و اجتناب از شور با و مرطبات
و اقتصاد بر مشروبات و قلیا و استعمال کحل ملطفه حلیطه جالبیه بود پس امر او بخوبی عود کرد و فی الواقع در ابتدا ای نزول المار تهره کور نفعی بخشد حکیم علی گوید که بعضی نعل کرده اند که
بعد از مسخرات موافق بقصد غسل و لزوم پرین چون مجامع و آن معروف بانو که از برنج و آب گلبینه می سازند بهر روز و شربان صدغین نمند و عقب و میل آب گرم فرو

در چشم کشند و هر روز یک بار این عمل نمایند نزول المار را زائل کند چون آب رقیق شود بیش از مرارات و شیاف بر روی او الکحال نماید که از قرح غی سازه و از تالیف متخلف
او و به عظیم النفع این است که قوتی برای کربانی بازوی نزل سس هر یک سدرم سرمد جیدا قاقیا قلقه قطار سوخته سفیداج خان متعفن خاثر گس که ان هر واحد یکدم
و نیم خوب بیایند تا مثل غبار گردد و هر روز دو بار در چشم کشند و از مرطوبات پرهیز کنند و بر اطرطیات مواظبت نمایند و گفته که این سرمد حلیل النفع است چنانچه بی سال
را نزول المار عارض شود و یک چشم او نابینا گشت و سیال برین حال بگذشت و چنانکه کالین اتفاق بران داشتند که علاجش به قرق نیست مریضه زنان می کشند
پس گفته که چهار ماه برستعل کلن کور مواعبت نمود و مرض او زائل شد و بصورت خود کرد و این کل برای کسی که مزاج او خشنوار است و سر چشم او شدید الرطوبت باشد خوب است
و الکحال به خواصی بسط شده از معولات حکیم محدود است و اگر آب بادیان ترست شتال اصل صاف ده شتال زهره کبک یک شتال مجمع را در شیشه کده در افتاد نهند
تا غلیظ شود پس یکبار بر نند زول بقوت چهار شاگرد حکیم موصوف نقول است محمد زکریا گوید که زهره کبک و کبک و در سکر کده بر آتش زهره کبک و کبک و در سکر کده بر آتش زهره کبک و کبک
اندازند تا اصل شود پس یکدم بر رغن لبسان داخل کرده بگذارند که غلیظ شود پس شیاف ساخته استعمال نمایند که عجب المار و مجرب است و بیاض و انتشار ازین خانه تا
دارد و قرح ترکی رخیل حلیت بادیان سادی بسط شده بقدر رفتن قرح به صبح خوردن نیز از مجرب است خود نموده الفطال می گفته که در ابتدا اسباب ورت بتنازل المار کبک
و غایب و دوا المسک همچون هر مس و الکحال بصبر و داغ خروس بر پیش زان داغ خطاف لبسل کلن که در بیاض گذشت باب پیاز و ترب نافع است و برای بانوی
مثل نیت که لبسل مشک و وارید محلول و کلن فوس چیزی نیست و حار و زاج از وارید و سرمد و تیشیای سوخته کل ساخته در چشم کشند که خاصیت عظیم در مسخ آب
و تحلیل آنچه نازل شده میدار و اگر رقیق و صافی باشد صاحب تر و صمغ و صافی گویند که در ابتدا نزول و نفع مطبوع بادیان سدرم با در نجو به اصل است
مقشر نیکو فته هر واحد و درم با گفته درم و تقیه بدن داغ بحباب اراج یا قوقایا و تغذیه بزهره نخود مع قرح و بعد تقیه استعمال غرغره باده العسل یا باغ فطر
و بریز از اطعمه یا در طبع غیره الکحال شیافات معاده و الکحال سده آب مثل شیاف مرارات و با سلیقون نمایند و اگر مراره بزهره کبک و درم شحم خطل یک شتال
فرغون نیم درم سبک بنج کلنیم درم سحر کرده در افتاد خشک نمایند و آب بادیان بنبر یا سداب ترشیاف ساخته بگلک حل کرده در چشم چکانند در ابتدا نزول المار نافع
و آنچه بصبر تیر کند و مسخ نزول نماید و از ان امین ساز و تقیه داغ و سرست در هر سال یکبار یا دو بار بوجوب ایاجات و مطبوعات و تنازل آب بادیان آب سدر یا طبخ
و طبخ و فلفل و طبع مایه ران و طبخ عروق الصف و آب و روج و اکل حلیت و ترک سکر و مشا و تخمه و جماع و اگر توتیا ساییده سه بار در آب بادیان بنبر تر کرد و خشک نموده
و تخمیل فلفل در فلفل مایه ران هر واحد مثل شتر توتیا داخل کرده آب بادیان بسایند و خشک کرده استعمال نمایند برای هت بهر و مسخ نزول المار اسود من دست و گاسه
یکجبه شک درین ترکیب می افزایند مصنف اقتباس می نویسد که در ابتدا هت نفع این مطبوع و دهند اسطوخودوس بادیان کوه با در نجو به هر یک نه باشد اصل است
مقشر بنج کرفس پوست خج بادیان هر یک هفت ماشه فلفل ریحون قرق انیسون هر یک چهار ماشه بوزینق سه توله انجیر در چهار عد خمیره بنفشه گلشنه عسلی هر یک دو توله
تا لیمه صاف نموده و غذا شور بای مرغ و کبک و کبک و بنان شکار تا یک هفته بعد حصول نفع جهت تقیه داغ وقت آخر شب حب قوقایا و یا اراج و بنفشه شبیار نه ماشه
بهرق کوه فرورند و صبح در مطبوع مذکور برگ سنا کلنیم توله بسایه سه توله تر بد سفید ریون خطالی هر یک نه باشد تخمیل سه ماشه شبیار تر بنجین هر یک هفت توله
رغن بادام هفت ماشه اسافه نموده و دهند بجای آب بر عرق کوه و بادیان قناعت و زرد و وقت دو پر خرداب مرغ نوشانند و وقت شام غذای سابقه بنده صبح
مطبوع اسطوخودوس با در نجو به بادیان هر یک نه ماشه اصل السوسن هفت ماشه انیسون چهار ماشه شربت بنفشه چهار توله حرف نه ماشه و یا تودیرین یک کونج پاشیده
بنوشند و همین نطس چهار سسل کنند و در ابتدا تقیه صمغ و صمغ کفند و این بیرونی سود و کبک بغایت رقیق و صاف و نودر آمده باشد و اگر غلیظ و کثیف
شده باشد سودنی دهد و باید که تقیه داغ بکارت و مرارات نمایند و فضل آنست که در هر هفته یا اراج فقیرا یا بحباب اراج نه ماشه بخورند و بعد حصول تقیه تمام جهت
رطوبات اشیای سده و غلیظ نمایند شیاف مرارات و با سلیقون در چشم کشند اگر به صلاح نیاید بعد یکسال یا دو سال سده کاری نمایند و بهتر آنست که در ابتدا
بعد تقیه ترشیاف مدغین کنند و داغ با آه بنهند و بگذارند که غلیظ شود و بعد که غلیظ شود و با جمل بوزیا لایه فاگر درین آناریم چند شود انگلی تیز از نماده بازیم با جانی
و تقیه شحم صمغ مثل اطرطیات و چون رغن نمائند صاحب جامع از طبری نقل کرده که علاج قبل از قرح چنین نمایند که مزاج مریض نظر کنند بر اگر از

اعتدال کیفیت خارج شده باشد بسوی اعتدال رو کنند و اگر مزاج طبعی او احتمال استغراق یا ابراجات کند اول مطبوخ افیتون تنقیه نماید بعد هفت و هشت و نهم تنقیه بایرج یا حب فوق یا حب صبر فستقین گل سرخ سازند و بعد تنقیه بر سر کنند و بر اللف اغذیه اقتصاد در زند از اغذیه بجزه اجتناب نمایند و بعد از آن قحج کنند و اگر تا قحج بسیمی رود در کمال شایفات مبداء آب متعال نمایند و از دم بر سر کنند که آب کافی بحسن تدبیر و استعمال این کلمات تحلیل و جمالی یابد و اگر استغراق بسملات جابر نبود بجهت لینه بهفات کثیر تنقیه کنند و بعد تعین نقای بدن بقدر پروازند و با کمال و شایفات مرارات کتال نمایند و ما تشیشاراد که زهر کرده است گرفته بسوزند تا خاکستر گردد و بجز و او با و خان صفت گران اقلیمهانی بر سر و واحد کبر و فلفل نیم جز و سق کرده بشرب کنند تنقیه دهند و خشک کنند و مرتبه دیگر آب بادیان تنقیه نمایند خشک کرده بسانند و بر سر بجهت استعمال نمایند که این محل بعد تنقیه بدن در سر کثر استعمال نموده و نزول آب زایل شده حکیم عابد نوشته که در بعض کتب معتبره دیده ام که پیاز در راب و روغن زرد بپزند و بر نماز خوردن طعام شب اجتناب نمایند و دوسومات ترک سازند و در جوف زماران را باده بخورند و مطبوخ مذکور بقدر ماضع تناول کنند و از سبب پدید آمدن کثرت در آخر روز نان محروس آب بدنند و دو ماه کامل برین مداومت نمایند تا قحج یا بر صبح کباب از مسل قحج مثل آب پیاز یک سبیل و چشم کشند که این ترکیب ماز اسود را نفع میکند اعتبار هه بگاه این مرض مستحکم شود و بصرا با کمال بطل گردد و غیر از قحج تدبیری سودمند و هر گاه اراده قحج باشد قبل از تنقیه بدن و داغ نمایند و اگر احتیاج باشد فصد نیز کنند و ایضا پیش از قحج نظر کنند که از آتیه های مذکور که اقسام است و قابل قحج است یا غیر قابل باشد و حصص مرکب است یا ناک قابل باشد و باشد اول قحج سده کنند بتدبیری که در باب بطلان بجز خواهد و بعد افتتاح سده قحج نمایند و آنچه غیر قابل قحج باشد اگر این تدبیر قابل قحج سازند که لطیف غذا کنند و کمتر خوردند از اغذیه غلیظه چون گوشت گاو و شیر و عدس و از خوردن شب جماع و شراب استقام و پیاز و گندنا و بادروج و ماهی بر سر نهاده ای را خاصیتی است که بر دوش آب تغلیظ آن باری میدهد و کله های طلع چون مرارات و مانند آن در چشم کشند و بقول صاحب خلاصه التجارب ایارج غیر بسیار دهند یا برین طبع و قنطاریون قیق سدرم بسفنج هفت درم تر به غیظه درم موز نسبت درم هر دو نیم آتار بپزند تا بمقدار پنجاه درم باز ایصاف کرده بکار بند و در اتم بهتر است که تا مدت چهل روز یکوز در میان دهند و بجای آب با غسل جرق باویان ساخته نبوشند و اغذیه یا بسوزند و این تدبیر برای اقسام آب غلیظه است و اگر آب قیق منتشر باشد صلاح او برخلاف این تدبیر کنند یعنی غلظت دهند و باقی خوراند تا که آب بقوام معتدل آید و صاحب قحج مبتدا بصداغ و زکام و عطاس و سعال باشد یا نفخ و سرخه الغضب نباشد و شراب جماع و حمام ترک کنند و از اکل شایای بجزه و البان و بقول و فو که طب استرازا نماید و محمد ابدا سکون آب حصول اندکی غلظت قوام قحج نمایند و ایضا هنگام اراده قحج باید که چند روز قبل از آن و قبل از تنقیه های تازه و افادیه طبع و تغلیظ بخوراند و دیگر از اثر بر و غیره مضرات آب استعمال نمایند پس تنقیه نموده قحج کنند و با بجا اگر آب بسیار قیق یا بسیار غلیظه باشد و از حسن تدبیر بقوام معتدل نیاید طبع منفعه از قحج نباید داشت و در یوم معتدل الهواء و موسم کبی از اعتدالین بر نماز قحج کنند و در آن روز از بر و بلوتند مخصوصا با جنوبی و مغربی نباشد و بعد قحج پنجه بزدی بضمه و روغن بنفشه مخلوط آلوده بر چشم نمند و بر سر بند و چشم صحیح را نیز بسته دارند و قاسه روز در تاریکی بر پشت بخوابند و هیچ حرکت نکنند و سخن گویند و برای حاجتی را اشارت نکنند و بول بران هم بر پشت خوابیده کنند و از عطسه و سرفه و غضب خود را نگاه دارند و بر صدغین چند که سر و دخت مخدر باشد ضما سازند تا صداغ حاض نشود و اگر از عطسه معلوم شود بینی را بدست مالند و باطن انگشت خنجر نیز و منغض نمایند و اگر سر فزاید اندک او بد یا قودا و غیره و طعام بسیار اندک باید خورد و اشیای آتشیامیدنی مثل دلیه گندمی نمک و قش شدت گرسنگی تناول نمایند و آنچه غلیظه نباشد بخورند و از اغذیه هیچ راج مخو احتراز کنند و گویند که خوفی ترین اغذیه حرره آب بسوس گندم است و اگر ضعف حاض گردد و بشور بای قیق گوشت تیم و بلاد مسوت غذا سازند و اگر درم با صداغ و غیره حاض شود بتکرار نماند و ای مذکور خواب بر پشت نایک گفته حاجت افتد و درم حل با قوی و دار خای او واجب است تا که صبح زایل شود از ایستادن مریض احتیاط کنند و در هر سه روز بوقت سه پهر با یکشایند و تجدید و نمایند و هنگام کشادن حصاب بآب غلاف پاکد و آب صلی که و مانند آن کمیست نیم نمایند و بعد کشدن بنه اولی دور کنند و پاک آبهای مناسب است که تمام بشویند و بپنجب شستند که در بنه باد سغیدی میضاد آلوده بر چشم نهاده باز بپزند و بعد از این هم مذکور بیمار را راست بنشانند پس پشت و گردن او را و بالش نهاده و هیچ حرکت نکنند و قشقه سیاه بر روی او خفته دارند و اگر خواهر یا زن باشد و غیره

باصبر و سیاه و چشم گشاده و از جماع و اطعمه و مشروب و غلیظ و شراب کثیر و طعام شبنم گند و در بر فصل بطیخ و اقیقون و حبایا بر ج تقیه نمایند و بر ریاضت معتدل
و دخول حمام بعد ریاضت و در آن وقت خلط موده مناسب بود

ضعف بصیر

و این عبارت است از خللی که در فعل بصارت واقع شود مثلاً هر شیئی که مابین بینی دیده نشود یا از سافتی که بصیر سالم می بیند نتواند دید یا در رویت اشیا خلط کثیف
چیزی بزرگ یا خرد بیند و سیاه را سفید و دراز را کوتاه و راست را کج یا هر یک بعکس آن و علی هذا القیاس باجماع اسباب کلیه این مرض بر شش نوع است
یعنی آنکه سبب مزاج عام در بدن غیر خاص بیاغ و چشم یا خاص در سبب غلبه یا طوبت غالب خلطی یا سافت یا بخاری است و سبب از بدن موده خاصه
یا بر وقت ملوی و غیر ملوی یا غلبه حرارت مادی یا غیر مادی که موجب این مرض گردد چنانچه در حمیات حاره و دوق و فرط اسهال و جمود و استسقاء عارض شود و آنکه
سبب او در نفس دماغ باشد از امراض دماغی معروف که در جوهر دماغ یا در بطن مقدم افتد و یا از ضربات غلط که عارض او گردد و این قسم دوم اکثر از طوبت غالب یا سبب
که عارض شود و سبب امراض و حرکات مغز و بدنی و نفسانی و متفرقات مغز و سبب قوت مجفف ماده می افتد سوم آنکه از اختص بروج حاصل قوت باصره باشد که
رقیق یا کثیف یا غلیظ یا قلیل گردد و وقت روح اکثر از بیوست و حرارت بود و گاهی باز شدت تفریق بواسطه دوام نظریه قوت آفتاب آتش و مانند آن از امراض
عارض شود و گاهی اجتماع مغز و روح بسوی احتقان محلل شودی گردد و اول السبب آن کثیف گردد پس بار دوم رقیق شود و از این قبیل است آنچه از طول مقام در تالیف
و بر آمدن از آن بروخی و فتنه حلاوت گردد و کثافت و غلظت روح یا از بیوست و طوبت بود و یا از اجتماع شدید و احتقان که مودی بر رقیق روح نگردد و گاهی سبب قوت
و غلظت خلقی بود و قوت روح گاهی در اصل خلقت بود و گاهی بسبب شدت تبیین کثرت متفرقات خصوصاً جماعت جماع و بیداری مغز و اندیشه یا بسبب قلیل التذنه
مثل قدیم و عدم سرگشتن با دماغ و غیر آن یا در و چیزهای شدیداً محاربه در داخل بدن یا از خارج آن مثل ملاقات هوای گرم خاصه و صحرانچسب سافران و در
گرمی قوی کسی را که در حمام اطالت مقام نماید و غیر آن چنانچه از کثرت حرکات بدنی مثل تعجب یا حرکات نفسانی مثل کثرت هم و حزن غم و سهر و هیجانات معده و کله
و یا بسبب ضعف مقدم دماغ و صعوبت امراض و قرب موت که روح تحلیل پذیر و عارض گردد چهارم آنکه ضعف و آفت بصیر بسبب طبقات چشم باشد و آن
اکثر بسبب طبقات خارج غیر طبقات غائر بود و این یا بسبب جوهر طبقه باشد و یا بسبب بنفذ که درستی آنچه بسبب نفس طبقه بود یا از مزاج ردی باشد و آن اکثر
بواسطه احتباس بخار در آن یا اختلاط فصل طوبی بآن یا عروض جنات و تبیین و تشفی و تحشف و خصوصاً بطنیه و قرینه بود و یا از فساد سطح طبقه بود یا آثار قروح ظاهر
یا خفی یا مقاسات در کثیر ترخیل اشفاق او یا رنگ غریب در اصل طبقه چنانچه در قان از زردی قرینه یا در طرفه از سرخی یا السخاخ رنگ طبیعی مانند آنکه غلبه اعراض شود
و یا قوت طبقه بسبب عروض اصل یا بسبب بنات خشاران چنانچه در طرفه یا انتفاع و غلظت و قوت او چنانچه در سبب افتد و یا از ورم یا تشنج عکسبویه باشد و آنچه بسبب تعبه
و منفذ عارض شود یا از تنزیع غیر طبیعی بود و یا از اتساع و یا از انسداد چنانچه در نزول الماء افتد و اسباب این هر سه بفصول علمی مذکور شد و آنچه که بسبب طبوبات
چشم باشد و این یا از غلظت یا رقت جلیده بود یا از تغییر رنگ و غلظت غالب یا از خشونت او یا از غلظت یا صفر او باشد و سبب غلظت و رقت جلیده سیلان طبوبات غضبی
سود ملوی بود و دماغ و قدری انصباب آن بر جلیده باشد و سبب تغییر رنگ غلبه خلطی از اخلاط اربعه بود و سبب خشونت او ماده لزاع و قباض و حریف یا بسبب
که از بطون دماغ بسوی غصه مجوفه برز و او را در معین خشونت و جلیده پیدا شود و سبب کبر جلیده کثرت انصباب ماده است بسوی آن و سبب صفر و رقت
یا شدت تحلیل از حرارت و تبیین غالب بود و یا از کبر و صفر و غلظت و رقت و طوبت یا ضعیف یا کدورت آن باشد و سبب کبر او تصور در ضمیر طوبت جلیده بود و حتی که
فضول او کثرت پذیرد و یا زیادتی ماده در آن بود و سبب صغر او یا انقباض چیزی از آن بود چنانچه از سیلان بعضی اجزای او به یکجا مود و مانند آن بود و یا غلبه حرارت
یا بیوست بر آن یا بر جلیده بسبب غلظت او یا انحلال ماده منغلظه بود و مثل سود او یا کیفیت غالبی مثل بر و مجروح حرارت عاقد با حال نایت بسوی ارضیت نسبت
او یا غلبه نایت محاط بود و در اصل حرارت لیرین سبب کدورت آن که احتلاط طبوبات و اخلاط غیر اشفاق او شود و آن یا از غلبه او و سود او یا بر بدن با سود
تدبیر و کل مشرب باشد و گاهی کثرت جماعت موجب مکرر ریخته میگردد و در وقت زجاجیه بهر از جهت مضرت او بجلیده میباشد که بسبب ایراد او غذای غیر معتدل

بر جمیع قیام و از اعتدال برگرداندن ششم آنکه از اوقات عصره مجموعی باشد و این یا از نقطه عصره سبب یوست یا طوبی و یا از دم سبب محارم یا از
و یا از نمتاک او سبب عصره و نقطه شدید که بر سر حد عارض شود طریق تشخیص اسباب مذکور به یکدیگر و الاسبوی نقبه و طبقات چشم نظر کنند اگر نقبه از حال طبیعی
تنگ یا فراخ محسوس شود سبب ضیق یا اتساع باشد و اگر رنگ مردمک تغییر نماید و دیگر علامات ابتدای نزول الما موجود باشد سبب نزول بود و اگر نقبه که در وقت
محسوس شود پسند که پیش ازین کثرت موم یا فوط استغرافات یا کثرت سفر در گراملاقات غبار و اما اتفاق افتاده است یا ناکر باشد و بان آمار نزول الما
و انتشار باشد و دفعت طلعت چشم و عدم انطباع عکس محسوسات در وی عارض شود و بعد تنقیه سودا و علت چشم قوت پذیرد و پیش یوست و کدورت جلیدیه بود
و الا اگر بود و کدورت نمازی نقبه فقط پرده یا شی سیاه تحریک حرکت چشم پیش چشم محسوس گردد و نظر بطرف آسمان نسبت بکلیستن سوی زمین صاف روشن نماید
و ایضا وجود علامات غلبه سوداخواه سواد تیر اکمل شرب خواه تقدم فرط جماع یافته شود سبب کدورت و غلظت رطوبت بغضیه باشد و اگر نقبه بر حالت طبیعی ناید بر یک
و شکل طبقات غور کنند اگر رنگ طبقه زرد یا سرخ نماید پیشی بر قان چشم یا طرف باشد و اگر پرده ظفر یا افتخار عروق سیل یا اثر قرصه یا مد معلوم شود سبب و همان موم
و اگر طبقه قیق نماید پیش تا کل او باشد و اگر خفاف و قشفت در طبقه محسوس گردد سبب او یوست طبقه غنیه یا قرنیه باشد و اگر قرنیه مانند بر و خام دید شود
و صاحب آن اشیا را چنان بیند که گویا در و خان یا ضباب اندیش غلظت قرنیه و رطوبت آن باشد و اگر قرنیه خشک لاغر و متشنج نماید و تقدم امراض حاده یا استغرافات
مخفف یا ملازم است کمال شدید تحلیل مثل کلهای بیاض ظفر یا ششی در افتاب یا قرب آتش معلوم گردد و پیش یوست قرنیه باشد و اگر رنگ قرنیه مائل بسفید
یا سرخی یا زردی یا سیاهی یا زردت نماید و همه اشیا سفید یا سرخ یا زرد یا سیاه یا از رقیق بیند سبب تیر لون قرنیه بنات غالب بر قرنیه یا غلبه خطی از اختلاط ایله
بر جمیدیه باشد پس اگر غلبه بغم است همه اشیا سفید بیند و اگر خون است سرخ و اگر صفراست زرد و اگر سودا است سیاه و اگر سودا مخلوط ببلغم است آسمان خونی و در
خواب نیز چنین بیند و بحسب امتزاج اختلاط غیر آن از الوان بنظر آید و اگر ازین آثار هیچ مدرک نگردد از بعضی اشیا که از قریب خوب می نمایند یا از بعد
و چیزی ای چپ راست خوب دید میشود یا نه و در بعضی اختلاط و در چشم خلش و گاهی کم و بیشی ضعف بصیرت و اشیا خرد یا بزرگ و گران و المرد چشم میشود یا نه اگر گوید که از
قریب بهتر محسوس میگردد و با وجود آن نظر بر اشیا روشن قادر نبود سبب ضیق و قوت روح با صره یا قوت جلیدیه باشد و ایضا قوت روح را اندک تخفیف بر
صدق لازم بود و قوت روح را کثرت ضعف بصیرت و در نسبت بسبب لازم باشد پس قوت روح که از سبب بادی بود بتقدم آن دریافت گردد و انچه از سودا مزاج
بدن باشد علامات آن وجود بود و انچه از ضعف احضای اضعه باشد کثرت ریح و نفخ و ضعف هضم و هزال بدن ضیق عروق آن انچه از ضعف فاغ و یعلل
نزله و ضعف حواس یافت شود و اما قوت روح را شدت تضرر از شعاع و روشنی قوی مفرق بصیرت و قوت اقرار از جمیع و اغذیه یا بسبه در اینجا صلاح نظر در روشنی
ضعیف و در شب در رستان در روز با بر لازم بود پس انچه از سبب بادی باشد بتقدم آن انچه از سودا مزاج حار بود و وجود علامات آن دریافت گردد و اگر انچه از
که از بعد نسبت به قریب صافی نماید ایضا غلظت روح را جودت البصار در روشنی قوی و در روز و در رستان ضعیف و در شب در رستان قوت تضرر از شعاع و قوت بصری
و زیاده آن بسوی و با غذیه غلیظ پس انچه از سبب بادی بود بتقدم آن انچه از سردی مزاج بود علامات آن انچه از کثرت ضحوال اخضر باشد کثرت رطوبات و غلظت
در یافت گردد و اما کدورت روح را رویت نقصانی حدی که در مظلوم و در اکثر بادی خیالات بقیه یا شعریه دانند آن انتفاع بدانچه صافی و مرقق خون باشد و تضرر بدانچه
خون غلیظ کند مثل حدس قدید لازم بود و تغییر رنگ روح را مشاهد لون حادث و در صده و تلون مرئیات بدن رنگ مشاهد سواد در آنجا اگر بعضی اجزای او را
تفت سرد و ظهور علامات غلبه سودا که آنرا تلون لون باشد لازم بود و اگر بعضی گوید که بر است و چپ نسبت به پیش روی بهتر دیده میشود و چنان محسوس میگردد که چشم
بشکل شیهه میگردد و پیشی در طبقه عکسوتیه باشد و اگر گوید که با وجود ضعف بصیرت در بعضی اختلاط محسوس شود و چشم گوید که کار سیاه یا چیزی چشم را می کشد
و بصیرت در حالت سنگی و روشنی آفتاب در وقت نیم روز کم میگردد و بعد خوردن غذا و در سایه و هنگام شب قوت می پذیرد و پیشی شخ عکسوتیه بود و اگر در وقت
که از آنکه اندن هفت خنونی و روشنی در صده معلوم میشود و قبل از آن مسوح عارض شده باشد سبب شخ شخون جلیدیه شخون عکسوتیه باشد و اگر گوید که سواد در

[illegible]

و اکتال بصر غشایی اندانی و مکرر بلوغ و سندی و من و غلظت قطران آب میاز تنه ای با جسل و آب ترب و آب بلبل و عصا که کون و خون حلقه خشک کرده سوده و عصا
 فراسیون زبل خفاش و خاکستر آن صمغ آو و زهره گرگ جسل و زهره کفتار خشک کرده سوده و تحقیق در هر ماه دو بار نه زیاده از آن و مایه ان چینی و سر کبوتر
 با پر سوخته خاکستر آن سوده و صمغ قرصیا تنه ای با شراب صمغ خلای که از شرط طبع او وقت خروج برگ او بر می آید و عصا اطراف نرم او و خولان و عصا
 اناغالس و شمش قطران و دوام نظر بسوی زهره و هوامد نافع است و اکتال عصا مخلوط بلیون و قیو مخلوط بجل و کذا اصغر بجل و کذا اشهد و روخت و اقلیمیا
 و شادنج باریک سوده بخت و کذا امر جان و کذا زهره ماده گاو سیاه و کذا اسیل طلا و کذا اسلیخ و کذا آب عبیر ان نیز مقوی و محمد بصیرت
 علاج ضعف بصر که بیش برودت طوبت سازد و مادی باشد در علاج و یوید جاشل و دیان پنج دیان بصل السوس پیراوشان اسطوخودوس و چشماندینا نخل کوه
 و هند گوشت تیه و واکیان دراج بصل گرم غدا سازد و روغن بان یا سمن و دینی چکانند و بر مالند و بر طبع او و یک گرم مثل بادرنجبویه و مرزنجوش اسطوخودوس و نهم
 انکبابانک کنند و دیگر نظرات و شومات و سومات حاره بکار بند و از کد امار و آب سرد و یخن آب سرد بر سر احرا کنند و شیان و هفرو خضر و چشم کشند و اکتال
 بدر چینی یا و ج و سلطان بحر نیز مفید و بزرگ اب طبعی و شراب خاک و کندی از سنگ بحر میرواید و بزرگ خرچ خشک هر واحد یکدم شک نیم دانه بیدستر و قهقهه
 محرق نیم درم زعفران یک دانه سر سخته اکتال نمایند و در مادی بود صمغ بصر بفرز سسل بغم و حب یا راج و قوقا یا تنقیه کنند و در هر هفته یکبار حب بسیار این
 حب بهر نسخه طبعی استعمال نمایند که سرخ فستقین مصطفی که هم کرس هر واحد یکدم درم صمغ طری غیر منسول بچند آو و زهره زعفران و دانه کوفته بخت بصر یا آب
 بادرنجبویه یا آب برگ ترنج شسته حب سازند شربت و درم و لث آن چند شربت ازین در هر هفته یکبار بخورند و این حب نیز منقذ داغ است ایاز ج فقر اکیدرم تر بصفید
 بختال خالقیون و دانه گاه بلیله یکدم گرم سرخ نخل طبعی نیمه یا هر واحد یکدم راب السوس و یوید چینی مقل هر واحد یکدم دانه بخیل نیم دانه آب بقل محلول حب بند
 فاین یک شربت است و درین نوع برفق نافع است خصوصاً شمش را و خصوصاً ضعف بصر بشارکت معده باشد لیکن بی عینف بسیار مضرت و آشناسیدن و قوقا
 بدعات و اغذیه محفنه نافع و بعد تنقیه غرغره و طومات منقی داغ بکار بند و مصطفی و کندر و روغن چایند و مرزنجوش در روز و شب بپزند و بچون و ج استعمال کنند و حب کفتار
 و حب کونالی و یوفون بادیان و طریفل بادیان شربت گل شندی نیز نافع است و دیگر تدابیر محلول و مطلقه و محفنه طوبت که در علاج امراض طبعی و داغی مذکور شده بعمل آید و کد
 محفنه و حالی مثل کل مقوی و بلیقون مسک و دشنای کبیر و شیان مرارات در چشم کشند و بر ریاضت قلیل و بعد از آن حمام امر کنند و اغذیه لطیفه و کد اغذیه لطیفه
 مانند چوز مرغ بران قلیما از گوشت های تر از خورند و در غذا صغیر و در چینی و صلیت و مری و غسل داخل کنند و ترک عشا و تغلیل غذا نمایند و بعد غذا بر عطش مبارک کنند
 و از اغذیه مخمره و مژده خون غلیظه مثل باقلا و سمک البان امراق و طباط و خلطات پرنیزند و از فصد و استعمال دانه شمشیدن و طیب بارده احتراز نمایند و آب جاکه
 طوبت معده بسبب مرض باشد بهر تنقیه نمایند و یا راج فقر او طریفل صغیر و کفتار آب گرم مفید بود و او طریفل زمانی مجرب است و بر جراثم مقوی معده مداومت نمایند
 و سفون بسوی گندم یا نخود و حب صیاح نافع شناسند و بر غذای محو و حب صیاح اقتصار کنند و اکتال باشیای مفرق این طوبت مثل شیان مرارات کنند و کل تخم از جرات
 و شادنج و بدرنج اشک آو و مثل او طریفل و سافج و مانند آن استعمال نمایند و بقل شمش برای عمارات معده و طوبت و قلیل طعام استعمال بلیغ فستقین و کبجین و حب صیاح
 آنچه طبعی و قطع فضول معده باشد نافع است و ایضا شمش صغیر باید که از استفراغات نافع و ضعف بصر مادی و طبعی نوشیدن و روغن بیدرنج و مقوی صبر است و استعمال آنچه
 نافع بخار سرد چشم باشد مثل طریفل و خصوصاً وقت خواب بسیار نافع است و اکتال شیان مرارات و کل تخم از لا جورد و جراتی و شادنج و مانند او طریفل و سافج و کد
 و فیو حرات و هر چه در عشا مفید اینها نیز نافع است و صاحبان این نوع ضعف بصر ریاضت اطراف خصوصاً اعضا سفلی و دانه اطراف مشتق میشوند و هرگاه
 غلظت روح بهر سبب باشد بعد استفراغ فضول غلیظه و تعدیل مزاج و تصفیه خون و تحلیف غذا و تقویت هضم و منع حدود کفره و اول است لاین طبع و احتراز از منطقات نافع
 باعث ترفیق روح در گردش است و سرداب شراب که هضم و تریاق کبیر و او طریفل اسطوخودوس مانند آن خوانند و درون جرز با و اکتال آن تقویت بصر مجرب بود
 مستعمل و بهر حال اکتال نمایند و واجب است که هرگاه او و یحاره استعمال کنند آن او و یه نافع در ریختن و تریاقی منسول مری آب زنجوش
 یا آب بادیان تازه یا آب بادرنج و عصا فراسیون است و از اکتال نافع مرارات مفرد و مرکب است و زهره چرخ را حیات عجیب است اکتال آب بادرنج و زهره

نافع است و ایضا احتمال مسکینینج و یا باریجینی مفید و کذا احتمال زنجبیل و فلفل و حبه و بادیان تازه نافع و کذا عطر بادیان و چشم کشیدن یا سنگ بصری نه باشد
 ریزه ریزه کرده در آب لیمو یا کافوری دو سه عدد تر نموده و کوزه مطهرین سوخته ساییده در چشم کشند و یا مغز هنگوت و یا تخم نرمی در آب ساییده بچشم کشند و یا پارچه کرباس
 سه بار در آب بزرگ سرخ نموده و هر بار خشک نموده فقیه کرده در روغن یا همین بسوزند و دهان آن گرفته در چشم کشند و اگر فلفل سیاه شانزده عدد و در فلفل حبیب
 غنچه یا همین پنجاه عدد گل کبود ششاد عدد و ساییده احتمال نمایند نافع بود و یا پیچ نقوش و خشک تر کرده در سایه خشک نموده فقیه ساخته بر روغن شریف در چشم
 و دو دان گرفته در چوب نیب فلوسنچ جسیانیده در کثوره چوبل با گلاب تا بهفت روز که هر یک کوزه در چشم کشند و اگر گنبد سرخ طاف و از کار و نصف دماغش برارند
 و بجایش مراد یا سفته هر قدر که گنبد بر نماند آزاد کوزه گلی نهاد و گل حکت نموده خشک سازند و شبگاه در نور گرم گذارند و صبح برآورده صلاک کرده بکار بند جهت تقویت
 بصیرت و ابتدای نزول الماء العجیب النفع است و اگر دوزخی خسته بلیلار گرفته و در آب سوزند و بهشتال فلفل داخل کرده ساییده احتمال نمایند از ادویه جدید است و است
 و برودیان نیز نافع است و احتمال حج بامیران کند آب پیاز سفید فلفل اصل پیوسته وقت خواب در چشم کشند و پیچ بود و تشیان مرآت شدید النفع است و مرآت قوی
 مثل زهره باز و گرس است و در ناوان و ستمسی چند قطره سرکه و یک قطره شیر کثیر و فلفل چکانید و بپایند تا که سیاه شود و احتمال نمایند و اینج و نافع است آب بادیان و بلی
 صبر کنیم و در بلیلار زد و در آب انارین یک استار و شیشی بچوشانند و چهل روز در آب بازند تا غلیظ گردد و بعد به آب باران یا آب بادیان یا آب انار مل کنند و بویل
 در چشم کشند و فلفل یک گرم و اجینی نیم گرم و زرد چوب ربع گرم و ناخواه ثمن درم باریک ساییده احتمال نمودن برای ضعف بصیرت که از سوء مزاج بارد و طب باشد و بویات
 داود الطالک و حکیم عابد است و حکیم ذکا الدخان می نویسند که کل صفهائی برابر همه آینه استعمال کرد و در روغن بنفشه و اگر تو میایا سرمد بهفت روز در آب بلیان ترخوره
 خشک سازند و ساییده احتمال کنند بصیرت را گردانند و کذا احتمال بر فلفل مجرب و اگر پنج کثانی در آب لیمو ساییده در چشم کشند تا یکی چشم را ساعت بسوزد و بچشم است
 و ایضا غنچه یا همین قمع آن دور کرده و نبات برابر سوخته در چشم کشیدن نافع ضعف بصیرت و کذا احتمال اند و چوب در شیره بادیان حل کرده نافع و اگر گاه زرد چوب را
 در لیمو کافوری نهاده بگذارند تا که لیمو خشک شود پس زرد چوب را برآورده ساییده در چشم کشند جهت دهند مجرب است و تخم تخم هندق بهندی در آب لیمو که هر
 کرده بپزند و صبح بمعاب هن ساییده در چشم کشند که نافع ضعف بصیرت و اگر مغز تخم بلیلار زد و دوازده عدد و در فلفل پنج عدد و فلفل سیاه یک عدد و در آب آله
 تازه که هر که بپزند سیاه شود و چوب بسته آب ساییده در چشم کشند نیز مفید بود و اگر براده اسرب و جز و در فلفل یک جز و برود و را خوب ملایه کرده احتمال نمایند جهت
 غبار و اکثر امراض چشم غیر از زرد چوب است اگر در فلفل که اندازند تا فلفل و اذیت باشد و در بیاضی از مردم قوم است که از سر صیان و پاک بتر یا ساخته قطعه قطعه
 برابر فلفل سیاه آینه که هر که سازند که مانند سر سگ و در برای دهند و جاله و شترناق و سلاق اکثر امراض چشم را سفید است و اگر در فلفل یک کاشه سر سگ و بلیلار زد
 هر واحد و داشته در گلاب یا آب ملایه کرده در چشم کشند نافع ضعف بصیرت و در نسخ دیگر ملایه شکر سه شده است و فلفل بجای و در فلفل کل و زیت
 در سایه خشک کرده و برابر آن شوره قلعی آینه سر سگ و در وقت خواب چشم کشیدن بسبب طفره هم نافع است و اگر مغز سمن در بیل چهار عدد و فلفل سفید شش عدد
 کات سفید برابر برود سنگ بصری برابر برود در آب بزرگ سرخ سخی ملین نموده تا دو هفته احتمال نمایند و نافع ضعف بصیرت و چوب نافع است و کذا مغز تخم سر سگ بزرگ
 مایران اقلیمیای فقره شوره قلعی غنچه یا همین هر واحد و داشته سر سگ بزرگ ساییده در چشم کشیدن مفید و بیاض عین است و سیاه هر صبر بزرگ
 تو یا جلای مساوی کافور خشک قدری سر سگ برابر جلای اگر سیاه اسرب گره داده همه را که هر که احتمال نمودن برای تقویت بصیرت و احوال از کمال آینه
 مجرب است و کذا اسنبال الطیب سر سگ هر واحد و کوزه خسته و بلیلار زد و در روغن زیت گرفته سوخته هر یک نیم جز و آب کشنیر پرده مجرب است اگر با دجان سفید را بچون نموده در چوب
 تو یا چهار قطعه خند و سر و بدستوریند نمایند و سطح خارج او را از جوانب شطر زده در سایه بسته بپایند تا خشک شود و قطعات مذکور برآورده اجزای قطعات را بپایند
 پاک کنند و باریک ساییده احتمال نمایند مجرب است و بعضی قدما این وارا از غیر غنی میداشتند و شب بیلانی سوخته بنفشه و تخم درم سنگ بصری خول سودم تو یا در اصل
 و اجینی هر واحد یک درم سر سگ ساخته استعمال نمایند که در بیاب بار تا آرموده است و کذا سر و تو یا مساوی خشک اندکی سوخته بنفشه مجرب است و اگر از او سه
 و برود جالینوسی و برود فارسی و کل و ششانی و شیان و ملا و شیان یا همین کل مقوی و کل التیف و کل خان و کل التیف حکیم شریف خان کل مستعمل قیامان بادشاه

با آنها و قطره آنرا در چشم گذاشتن بسیار سودمند است چنانچه استعمال آن در چشم و تناول آن در معده مانند بره و انبه و آکوب و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر
 باندک و شکر و شکر آب سرد و احتیاج به نوشیدن و چیزهای باریک و کمال شیرین و کاه و شیرین زبان و کذا سفید و بیض مرغ که در ظرف نقره یا سکه نقره خوب
 حل کرده باشند و یا شیرین زبان که با روغن تخم کدو برآمده باشند و لعابات مغز و جگر و روغن ملب بارد و چشم و همچنین چکانیدن شیر خرد چشم و زخم آن بر روغن
 بادام شیرین و چشم و نوشیدن ماء الجبن ساده و شیر تازه و دوشیده و دوشیدن شیر بر سر و چشم و مسکون و نوم و راحت و سحوطات مریضه بود و بداند که استعمال
 میروات مشروب و بنار و خنجر و روح با صبر و محذورت که غرض احتیاج بسوی او و انداختن مریضه مانند گوشت حلوان و چوبه مرغ و بره و زرده بقیه نیم شب و یک
 و کدو و لیمو و آتشخوارند و آب شیرین یک گرم غسل کنند و بر سر زنند و بمیاه مریض که در آن بنفشه و نیلوفر و خطمی و آرد و جو گل سرخ و برگ بید و چوشانیده باشند فطون
 و بطلع حمام روند چند آنکه عرق نیلوفر و روغن نیلوفر و روغن کدو بر سر بزنند و روغن بادام و نیلوفر و بنفشه و کدو در بینی و گوش اندازند یا شیر و زعفران بکشد
 بقیه در بینی و چشم قطره کنند و بنفشه و نیلوفر و بنفشه و شیرین زبان در چشم چکانند و مالیدن مسکه گاو بر سر بیاوست و سر فرو بردن در آب شیرین که بسیار سرد باشد
 و چشم در آن کشادن چند مرتبه بخت سودمند است و زعفران در شیرین زبان سودمند و چشم کشیدن برین با شتر تمام دارد و کذا الکاحل به خان و روغن بنفشه و روغن
 روغن گل و الکاحل بسیار سودمندی و در روغن بنفشه و لب و بر آب گل سرخ و آب شیرین محرق نافع است و از جمیع مستفرغات و عملات و اششای یا بسبب وجع
 و جماع و ریاضت و تعب و حرکات نفسانی و واغذیه و بخور و هوای گرم اجتناب لازم است و ایضا در صورت قلت روح با وجود تغذیه باغذیه نیکو و باهر اوقات
 جودت و غم و اجتناب از عملات و جماع و غیره و صلاح مزاج بدن را پس عین تقویت معده و کبد و دماغ و عین ششم طیب و مناسبه تقویه و دوام فرج و سرور و نظر
 بسبب فرار و دوام الکاحل بر سر در آب عوج یا بصبر و گل سرخ و آس نافع است و در حالت رقت روح تغذیه باغذیه غلیظه و کیموس مثل برسیه و کله بچه و گوشت
 بچه گاو و آتشامیدن ماء الشعیر یا شربت خشخاش و اخراج از نظر کردن یا ششای محیر و روح مثل جنین بسیار روشن براق و خطوط خفی و دقیق و سرخ مناسب بود و الکاحل
 با بر ششم سوخته و مراد به بنبل و گل آب عوج و در اینجا نافع است و گیلانی گوید که اگر سبب ضعف بصر نقصان طوبیت بهیض باشد از دم آن آب شیرین و فطر شیان
 یا فیض ده شیرین زبان حل کرده نافع است و اگر بخان طوبیت نکور باشد الکاحل شیر و کاکا بادام و مانند آن مغذیه و گویند که چون طوبیت در دماغ ظاهر گردد آب بادیان تازه
 در بینی و چشم چکانند و اگر بایست حرات باشد تبریش به ستور است و استعمال مزیورات مبرده مریضه مانند ماء الشعیر یا گوشت بزغال و ماهی تر تازه و تناول کاهو
 و خیار و کدو اسفناخ و اگر بایست خلط صاف و جف باشد اخراج آن نمایند برفق مثل ماء الجبن و بعد از آن بر طریب کوشند و با جگر علاج ضعف بصیرت بسیار
 دشوار است و لا سیما بویست که در طبع بود علاج او صعب باشد و ساری گفته ضعف بصیرت از تقاسات امراض حار و حی افند علاج او بشرب و فطون و روغن شیرین
 و احتیاج به طریب سازند بر کرم پس امل شود و جالینوس گوید که هرگاه از استقصای نظر بسوی آفتاب بصیرت ضعیف شود یا باطل گردد باید که دای او را از آن تقوی ششم
 خالی نباشد و آن هر دوای قاصیست و بعضی گفته اند ضعف بصیرت از نظر در افتاد آتق شود بشرب خواب طویل علاج کنند و آنجا که سبب ضعف بصیرت بسیار اگر سستین یا آفتاب
 باشد روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن کدو و آب شیرین و چشم بر بخار آب شیرین و چشم بر بویستان و آب روان سود دارد و
 علاج ضعف بصیرت از کدو و غلط طوبیت بهیض و جلیه و ششون جلیه به ششون عصبه مجوفه آنچه از غلط و کدو بود بصورت فطون و علامت غلبه سود آفتاب آن تا
 به طبع و فقیه و آن وجب الاجر و ماء الجبن سفوف الاجر و دوا یا سطیوخ افقیون فواکی علویان و غیره به ستور یکد و یا بخوبی گذشت و اگر به نفع سود و طبع
 گاو زبان یا صفیج هر یک در دم با روغن و دوس هر یک در دم با روغن سفید و دوس در دم با روغن سفید بود و بعد تقویه استعمال فطون
 که در آن افقیون و فسنقین است و فو قند ر بون و صطیک و عود خام افزوده باشند نافع بود و اطریفل افقیون علویان خوراند و حب هلیله سیاه علویان که
 در آتشک بیاید و سر سیاه برابر آبیخته و چشم کشند و بگوشت ماکیان فریه و حلوان غذا سازند و ترک عشا کنند و بران قدر طعام اقتصار نمایند که موش
 است که در دو سه تمام نمایند و تدبیر قدم و تلخ آن وقت خواب از پیله و روغن بنفشه و بادیان تر و تدبیر خرم و صفا و سائر اطراف از او از بلند و از جماع و ریاضت
 عنیت و از جمیع چیز بر سر و قرب آتش فو قند ر است و سودا مثل حدس و بادیان تر و ترک گوشت گاو و سرکه و واغذیه مال و حریفه اجتناب کنند و اگر شاد و خج عده

مفسول سرد در نیمه گرم و نیمه سرد و در پوست بیضه بر دو درم سرگین سوسمار یک درم مواریدنا سفید و نلک درم سایید و پنج روز در چشم کشند و بعد
 دوروز شیان مرلرات و بار پنج روز کل کو بعل ارند و همچنین تا مرض اکل گردد و نکر و غلط بیضیه را نافع است و آنچه بر بلندی نزول الما مفید است حسب حاجت
 بعل ارند و ایضا اگر غلط طوبیت بیضیه بسبب مادمخالط باشد معالج به تغذیه آن ماده مثل الاراج لو غاذیا واجب قوقا یا کند و همچنین و همچنین که از غار بقول شحم
 و حورانی و مانند آن ساخته باشند بعد از آن ملطعات استعمال نمایند مثل حرکات و شربت سکنجبین بزوری و عضلی و سکنجبین و اسطوخودوس و الکحل ابرار شیانیا
 و امثال آن و آنچه بسبب مزاج حار یا بس باشد تعدیل بعد آن کنند و ماء الشعیر یا سکنجبین نفع ظاهر است و آنچه از بر وجه باشد ملطعات حاره مذکور که کفایت باشد
 و آنجا که طوبیت فضلی یا از اطلاق باعث نکر طوبیت بیضیه باشد تدبیرش از قسم اول ضعف بصر و آنکه از پوست باشد استنباط نمایند و ایضا در نکر
 جلیدیه و بیضیه که از بسبب جفاف باشد ترطیب مزاج با غذایه مثل سفید باجات از لحوم جدی و باقلا و اکار و عجدی و اطراف او مطبوخ و بشقیقش و شیر بز
 و جوزیات محمول از خشخاش و مید کند که در آن لحم جدی صغیر و بچه پاکیان انداخته باشند و گوشت بز خاله و ماش مقشر و باقلا مقشر مطبوخ باروغن با و اتم
 و اسفغانخ و ملونخیا و آشامیدن شیر به طوبیت مثل شربت بنفشه و نیلوفر یا شیر و خرفه و ماء القرع و مانند آن شربت ماء الشعیر و شیر خر و معوط و روغن بنفشه و کدو
 و نیلوفر و شیر و خمران نمایند و شیر خمر از نیز جدی وقت خواب بر سر نهاد کنند و در آب عصی الاراعی جو مقشر نیمه آب اگر قند قدری سفیدی بیضه رقیق و اندک
 روغن بنفشه در آن داخل کرده بچکانند و صبح و شام و در چشم چکانند و بنفشه تر و نیلوفر و مانند آن بپویند و اطولات و اطلیه و مروحات مرطبه بکار بند و چیز
 که بر وجه چشم و اشک او رسد و صلا در چشم الکحل کنند و از جلاع حذر نمایند و اگر بسبب حرارت تو یجلیدیه و یا عدم حصول غذا بدان باشد ترطیب تدریج آن نمایند
 به تناول ماء الشعیر یا شربت خشخاش یا آب انارین یا آشامیدن شیر و تخم خیارین که و شیر و خرفه و شیرتیم و نیلوفر و آشامیدن آب خیار یا آب کدو یا شیر ترنا
 و شیده باشد که معوط و شیر و خمران باروغن نیلوفر و بنفشه و شستن چشم بلبا یا قطره های رقیق و شیر و خمران تا بعد دخول حمام آب شیرین نیگرم و ایضا آنچه
 از کثرت جلاع بود و لا جرم مفسول طباشیر هر یک کاشه سوده در آون شد از وی ساده یا لولی و هفت یا شش روز قی طایف مد پیچید یا شربت سید شربت یا قوت علوی بچکان
 هر یک و توله و گلاب عرق کپوره و عرق عنبر هر یک چار توله با صافه تخم فنج خشک یا شربت بی هفت ماشه بنفشه و همچون لبوب صغیر یا خیمه و وارید خورد و الکحل سفر شوشک
 بروغن بادام ایخته از حرکات است و غذا استقوی دماغ خورد مثل قلیه و قور و بز خاله و قلیه زنگسی بنان خشکار و دماغ هم حیوانات پرنده چون کدو و روغن ماده گاؤ
 پخته باشند و ایضا و ضعف بصر از خشونت جلیدیه بنفشه دماغ با شیانیا توسط الحاره مثل افستین و کل سرخ و صطک و صبر کنند بسبب غرغره بری و بیفتخ و مانند آن کنند
 و بهر تعدیل مزاج و از الله خشونت اغذیه موافقه معتدله مثل فروج و تیم و دراج و زردی بیضه نیز شربت و مانند آن اختیار کنند و بعد روغن بنفشه و شیر و خمران و سکنجبین
 در بینی چکانند و روغن بنفشه و گلاب تر کرده بر چشم نهند و از ریاضت و حرکت عین و جملع منع کنند.

علاج ضعف بصر از ضعف دماغ و حرارت غریزی این قسم مشایخ گفته اند که این علاج است که بجهت عدم ازدیاد او و غلطی که ممکن باشد اول نقدین دماغ کنند و بعد گاه
 برای جلای چشم مثل شلنج و کف دریا و بلبل از مجموع و در چشم کشند و گاهی برای تقویت چشم مثل سر سقوتیای کرمانی و کل غریزی و کل الجواهر علویان مانند آن الکحل کنند
 و اگر تسخین مزاج دماغ مطلوب باشد با دمان حاره و مرلرات معوط نمایند و در آن سراف در آن سیر که اسطوخودوس حتی المقدور جاز نیست استعمال سیرات معوطا
 مبرده مرطبه اصلا بکار بندند که کدیر جاسه و تبدیله او و تولید طوبیت فاسد بمقدم دماغ و در شایخ میکند اگر چه در دماغ حرارت و تبس دریا بند چ این سبب ارتفاع بخار است
 از مده بسوی داس میباشد و مزاج دماغ شایخ الطبع بارد بود و استقام و درختن آب نیگرم بر سر بقدر اعتدال مشایخ نافع بود و بقول شیخ خزان و دویجیده بر شایخ
 و سیکه ضعف بصر از جلاع و مانند آن باشد این است که تو تیا بقدر حاجت بسایند و روغن بلسان نیاده از آن آییند و در شراب بقدر حاجت بسایند
 و بر و انداز طلاؤس گوید که و ضعف بصر مشایخ شانه نمودن در سوی سه بر روز چند مرتبه و همچنین مالیدن اطراف و آشامیدن شربت افستین قبل از
 طعام و سکنجبین عضلی و تطهیر استعمال غرغره در دل مفید است و ترک جماع با لمره و سائر ریاضات بدنیه و نفسانیه و ترک استفرغات و نظر نمودن بسوی
 اشیا و در شوق برق غریقی نقل نمودن به جوی معتدل اغذیه لطیف صالح و تدبیر اوق و مراعات اکل غذا و حفظ اوقات و ناخنه کند حافظ بصارت باقی است

ذکر او و دیگر که بقوی البصر که اکثر اضعاف بصر را نافع است انچه نولوی که جهت ضعف باصره و سبب در ب و در شتر تاق مفید بود و توانای
 کرمانی شسته شش و شسته شش هر یک در دم در اید ناسفته شش در م نبات بخورم صلایه کرده و چشم کشند برود جالی موسی که لغایت مقوی و حافظ چشم
 و قاطع و صحر و قاطع سیاض و حله و جرب مزمن و محمل و در ادم است صبر فلفل و در فلفل شاد و نج مغسول و قاطع سیاض و شش مغسول هر یک نیم در قوت و توانای و فلفل و فلفل
 مس سوخته هر یک نیم در مایه ناز و چشمی ام انزروت کف در یا هر یک ربع جزو باب یک ساخته بآب ان پنبه مرتبه پرورد و در هر مرتبه در قاطع گدازند پس سو ده
 و چشم کشند برود چارسی قوت باصره و بفراید و محافظت چشم نماید و توانای و شش شش انقباض فقره هر یک نیم در م سنبلی سانسج هندی زعفران هر یک
 یک در م در اید ناسفته و در دم کافور و دو دانگ مشک یک دانگ صلایه کرده استعمال نمایند بر و برای تقویت بصر و حفظ صحت آن پوست بیضند بر
 چادر و مضعض کی سرد در م زعفران و قوت در م کافور یک دانگ کوفته نیمه استعمال نمایند و اینچو اهر سر مسه تالیف حکیم محمد رضا خال حکیم علوی خان ابل
 بنشی غیر و نه نیشاوری شاد و نج عدی مغسول و قتش شای و بی سفیداب قلعی شسته شسته سیر یک یک در م در و اید ناسفته و در دم سبب محرق مغسول طبیب
 سفید و نیشاوری قاطع حفض کی هر یک یک در م از روت در و نیم در م پوست بلبل در و نیم در م کافور قیصری یک دانگ سرکه صفیانی آب غوره پرورده و ده مثقال بخور
 کحل سازد جرب معمول حکیم شریف خان بجوت اکثر اضعاف بصر و دفع سیاض است زرد چوب و زنجبیل فلفل گرد پوست بلبل بای و رنگ سنگ بصر
 اصل السوسن یک سنگ موته هر یک یک در م مثل سر ساید و آب برگ نیم و شیر بز سیاه و آب که توه خمیر کنند و یک شنگ بپزند صبح گولی مقدار چند بندند و سیاه
 خشک ساخته بکار بند بجوت پر دال آب کاجی و برای سیاض کنند با شیره که توه و بجوت گل چشم نو با شیره عورت و جهت امراض یک با شیره سیاه و برای در بند
 آب بادیان ساید و چشم کشند و دیگر زعفران سر صندل سفید و چینی شنه کافور و فلفل سانسج هندی و ناز شنگ بکافور بایک ساید و حسا نند و در آب
 سر و ساید و چشم کشند و ایضا برای ضعف بصر و در مضعض غنچه یا سیم کف در یا مفرق نیم یک کاشته فلفل گرد پوست و یک در داب لیمو و پاسر کحل گرد و آب
 بسته دارند و صبح باب ساید و چشم کشند ایضا برای ضعف بصارت مقداره و بلبل و بلبل و در فلفل و چینی و رنگ بصری اصل السوسن قشقر سادی کوفته نیمه شسته
 باب سرد و چشم کشند و و ایسیک حکیم علی در سلاجه بابت خود می نویسد که در جمیع امراض چشم نافع است و مجرب الا سبب و نزول آب که بکبره نشده و در او کحل سرد
 نیز جابز نیست پوست بلبل کف در یا چشمیزک شیر ماده شیر که در میان خشک شده می بایند و زنج سفید و کات بندی هر یک چهار جزو توانای است
 زجزو لغایت نازک بسایند و آب شیان سازند و چشم کشند و در و مامیران جهت اختلاج و انکم چشم و امراض بارده و خرنه و قنوت بصر لغایت
 مجرب است زنجبیل قرفل مایران فلفل و در فلفل توانای کرمانی مغسول صمغ عربی حمه برابر کوفته نیمه استعمال نمایند و ششانی نافع ضعف بصر
 و سبب و جرب و طفره و سیاض مزمن شاد و نج مغسول مس سوخته اقلیمای نفعه نمک بندی لور کانی هر یک چهار در م فلفل سیاه فلفل سفید کف یا هر یک سه
 در م و فلفل صبر سنبلی الطیب قرفل هر یک چهار در م و نیم در م زنجبیل شجره نبل هر یک دو در م زعفران نوشاد در هر یک یک در م مثل غبار صلایه بنید
 و اکتال کنند سفوف آمله نافع ضعف بصر مقوی و داغ آمله در شیر کجوشانند که شیر جذب شود پس خشک نموده سفوف سازند و نبات برابر آنمخته
 هر روز یک تو که بخورند سفوف با و یا آن که ضعف بصر را سودمند است و هر که برین اداست نماید از ضعف بصر این باشد و هر که روزی عدلت کوری
 و پیری مبتلا نشود با و یا آن در دم قد سفید برابر آن کوفته نیمه شرب و قنوت خواب همین قدر خورده باشند شربت منظمی مفید و نفع
 بصر نافع رطوبت و داغ نافع انچه از داغ گل مندی با و یا ناز شکر سفید سبب و در یک نیم آمار آب تر نموده صبل کجوشانند هرگاه آب سودمده بانها

این در و نیم در م
 و در م
 و در م

که جهت تقویت باصره و طبقات چشم و یک و دفع غشا و دود و دود و بر پهلوی قیوت و انتشار نافع و محافظت عین از امراض است و صاحب تحفه گوید که تیره و اولاد
 این نسخه استعمال نموده و با احتیاط اقرب است سرمه امضانی بعد از توتیای هندی که غیر قهوه است و ما قشیشای دومی هر جان سرخ و دهنه فرنگ صفت
 سرخ فیروزه ورق نقره و امیران چینی لعل سفید سانج هندی اقلیمیای نقره یا طلا هر یک چهارم درم سرطان مغزی ششدرم درم و اید نقره یا قوت سرخ بسندل
 زیره و ورق طلا و لعل هر یک درم زعفران سرمه لاجورد و محلول توپال سرخ و شاد و محلول هر یک چهارم درم صلابه کرده استعمال نمایند نوع دیگر
 که همیشه سرکار نواب سیلندسیک تیار میشد کافور نیم انگ شکر یک انگ نمک هندی و لعل و لعل هر یک یک درم نمک لانی سانج سفید و زیره و لعل
 سنبل الطیب و امضانی سرمه سرخ زعفران بسندل هر یک درم سرخ و شاد و امیران چینی عصاره نقره و زرد چوب هر یک درم پوست بلبله زرد و اید نقره
 هر یک چهارم درم بر قهوه و عصاره مایه یا قوت فیروزه هر یک نیم درم کف دریا اقلیمیای طلا اقلیمیای نقره هر یک درم طلا یا پالیده را در سنگ سماق
 کحل نمایند چون سرمه ساز شود لعل کحل الحواجر از غشوات متاخرین که در قیوت نظروا نالاکالات بعد از نظیر ندارد کافور نیم انگ بلبله هر یک و انگ شاد و
 اتافا حوض شیان مایه سرطان بحری اقلیمیای هر یک یک درم توپا طباشیر و پنج هر یک شال لعل فیروزه و قشیشای سفید انباشته هر یک درم و اید نقره
 پوست بلبله زرد هر یک درم از زرد چهارم آب غوره نیم درم سرمه شست درم نوع دیگر لعل قوت و دود تیر گردانده سرمه امضانی هفت درم و قشیشای
 پنج درم اقلیمیای طلا و زرد درم و اید نقره و سانج هندی و دود زعفران نیم درم صلابه کرده و چشم کشنده نوع دیگر سرمه امضانی یا قوت
 رمانی و قشیشای شاد و محلول لعل و لعل هر یک شال لعل و لعل لاجورد و محلول زیره یک انگ شال شاد و محلول یک انگ توپای کرمانی محلول چهار
 شال ببتور مقرر کحل سازند کحل الحواجر که حکیم شریعت خان از مجربات مرکبات شاد و نقل کرده اند و شکر یک انگ قشیشای سفید و اقلیمیای فیروزه و زرد و پنج
 فرنگی لاجورد و محلول در اید نقره و سانج هندی و لعل هر یک درم مایه یا قوت لعل سرطان بحری هر یک درم توپای کرمانی نیم درم کحل
 امضانی ده درم علی السحر است سازند نوع دیگر و اید نقره و سانج هندی و لعل هر یک درم مایه یا قوت لعل سرطان بحری هر یک درم توپای کرمانی نیم درم کحل
 سوخته هر یک و شال حرمان سفید مایه یا قوت فیروزه و قشیشای لعل و لعل هر یک درم مایه یا قوت لعل سرطان بحری هر یک درم توپای کرمانی نیم درم کحل
 درم سازند کحل الحواجر که حکیم علوی خان در وقت مراجعت از ایران و مکه معظمه به بند وستان و مرشد آباد و برای نواب شهادت جنگ یوان صوبه
 بیگلر تریب داده اند با صور قوت و در حفظ صحت آن نماید و حار و جراح را بسیار نافع است و اید نقره یا قوت رمانی یا قوت زرد توپای کرمانی مدبر
 از هر یک سه شال مایه یا قوت سانج هندی اقلیمیای لعل از هر یک یک شال سرمه امضانی ده شال سرمه لاجورد و لعل هر یک درم صلابه کرده و شال شاد و محلول
 و دهنه پیش تانده ورق کرده با شال حاکم بسوزانند تا دهنه سوخته شود و سرمه بسوزانند و از آن قیوت و لعل هر یک درم مایه یا قوت لعل سرطان بحری هر یک درم توپای کرمانی نیم درم کحل
 نمایند پس یک هفته در آب پیچ پرورده نمایند و اگر زیاد نمایند بهتر است پس آن آب پیچ پرورده خشک کرده با سائر ادویه ترکیب نمایند یعنی جوهرات راجا جدا جدا
 سنگ سماق صلابه نموده باقی ادویه را کوفته بخته مجموع را یکجا با لای سنگ سماق صلابه نموده تا نیکو مفرغ شود و پس هر دو جزو ازین کچر و کاجل و لعل نموده
 بچشم کشند و کاجل مذکور نیست موم سفید صفت و نیم شال بروغن گاو تاز و گداخته سی و هفت و نیم شال عطر صندل بست و شال که چهار درم شال
 دمان کند و گداخته باشد مجموع را در چرخ کرده فیلد از پاره پاره کنان و ران گذاشته بطریق معمول دوده بگیرند پس آن دوده را با گلانی که دمان برگ و در چرخ
 باشد و ران سبکی با لند و قطره قطره داخل نمایند تا تمام جذب شده نیکو هوا گردد و پس با سرمه مسطور مفرغ نموده بکار برند همچون که باصره
 را بقایت قوی و تیر گردانده و برای انتشار و طاعت چشم و اید نقره یا قوت زرد توپای کرمانی نیم درم کحل
 ربع جز و کوفته بخته باب بادبان تازه با حرق بادبان و شاد و قوام آورده بسر کشند و هر روز بقدر فتنی بخورند

علاج ضعف بصر از نظر قوت انقباض و وقت سکون یا از نظر طشت پراب که مایع کثیف شود و قوت انقباض از دست افتد پس اگر تشنگی و عطش و ادرار کم باشد و اگر ادرار
 اگر مانع نباشد بسمل و حبلا یا ج و قوقا یا حبس بر ترقیه کنند و فصد قیال از دست مقابل چشم در مسند نمایند و اگر ادرار در چشم باشد فصد از دست است
 بعد اگر قاروره بر حرارت قوی دلالت کند بیشتر با مالشعیر و وام کنند و از غذا بر ضرورت اقتضا روزی دو خاج و غن بنفشه زرد با لجر اقلیسی یا قره صغیر
 نشاسته و مالاخوین کحل شودی یعنی مغربی و کحل صفهانی و قوتیای هندی چشمی مساوی کوفته بخیته بعد شیر خرد داخل کرده و افتاب گذارند و هر روز
 قدری شیر خرد داخل کرده باشند حتی که هیچ ششش یا تسقیه شیر کرده شود پس خشک کنند و بار دیگر بسایند و بیزند و خوب بر مسامه و صبح و شام میل چشم کنند
 پس لکچشم چک بسایند و سرخی و مغرط طاهر شود و علاج هر صغری کنند و شعیتر مشرقه حبش بنفشه و حبه انزروت سفید و دو انگلیتیر اسفید یکد انگلیتیر سفید و نیم
 نیکوفه و بنفشه کنند و در آن ده و درم شیر خراشیر زمان ریزند و بر آتش گذارند تا غلیظ گردد و پس سر کرده قطره در چشم بچکانند و بعد بر آتش گذارند و روزی
 آورده و هر که در چکانند و هر گاه سرخی زایل شود و چکر کم گردد و شیا ف ابریشم عدد و شیر زمان گداخته در چشم کشند و اگر گفایت نکند در و ابریشم بیزند تا
 مثل مهر گرد و در چشم کشند یعنی که مقدار صالح از آن میل گرفته زیر یک اعلی گذارند و بر چشم فاده بجلاب تر کرده و بصایر بر بندند و ساعتی بر پشت بخوابند
 پس چشم را پاک کنند و هر روز سه بار بجلاب اند و هر گاه در دو و معد و التراق زایل گردد و غلظت لجر باقی ماند شادنج عدسی فصول دو درم کهر یا یکدرم قوتیا
 هندی قوتیای کرمانی در اطفال هر واحد نیم درم کحل صفهانی یکدرم و اریدنا سفید دو درم سد محرق حقیق محرق سحر که بشیر حقیق معروف است بر یکدرم
 بلبله زرد و دو انگلیتیر یک ساییده بعد نشاسته یکدرم و نمک چینی یکدرم رسوده داخل کرده خوب صلایه نمایند و اگر مرض محور باشد کافور نیم و انگلیتیر سفید
 و اگر ملوب یا شیخ یا در لید بارو باشد مشک یک قیراط اصناف نمایند و بتدریج احتمال کنند مثلاً روز اول در چشم یکدرم و دو درم و دو درم تا آنکه هر روز چهار میل
 در چشم کشیده باشند و اگر گفایت نکند در محور بر روغن بنفشه یا که و یا نیلوفر مسعود کنند و اگر پوست نیز باشد روغن بنفشه بشیر زمان آینهخته بکار بند
 و از ششی و افتاب اخذیه یا بسنه منع کنند و اگر ضعف بصیر فقط بغیر رسوده و معد و معد و التراق عارض شود و مزاج عدیل از اعتدال او بجزارت خارج باشد
 با مالشعیر و دیگر مطفیات تسکین نمایند و فصد سر کنند بعد روشنائی و با سلیقون استعمال نمایند و از اطعمه غلیظه بسخره مثل لحم بقری و ماهی و البان منع کنند
 و بر اخذیه ملطفه اقتضار روزند و اگر احتیاج تقیه باشد بحسب صاحب یا ج و قوقا یا نمایند و اگر در مزاج او برودت و رطوبت باشد بری یا بمونج و عاقر قرحا
 هر دو ساییده و در مفتح حل کرده غره نمایند و مسعود و مسطک خاییده آب بن بریزند و هر گاه در هر دو حالت مذکور یکدرم چشم گرم شود برگ گن بنفشه نیم درم
 نشاسته صغیر عربی هر واحد و دو انگلیتیر عصای الراعی خشک یکدرم سرخ صفهانی یکدرم و ثلث قوتیای هندی و ثلث درم کافور یک قیراط ساییده
 بحر بنفشه در مایون خوب حل کرده صبح و شام در چشم کشند و اگر وقت بیداری از خواب خشکی در چشم محسوس شود و مغز او دم مقشره و درم در شیر و ختران ساییده
 و قدری روغن بنفشه و اندکی لاجاب اخیول اخیول کنند حتی که مثل مهر گرد بر پا چر ملا کرده چشم وقت خواب بندند و اگر وقت آینهختن روغن بنفشه
 دو ارفی شود و اندکی نشاسته داخل کنند و اگر در هر دو حالت مسطور پلک سترخی گردد و تخم نازش باریک ساییده اندکی اقا قوا و گلاب یا بنفشه بزنند تا مثل
 مهر شود بر بارچه نهاده وقت خواب چشم بزنند و اگر در کشیدن پلک بالا گفایت نکند قدری حصف اندکی کرنا زج و اندک خاکستر جو یا لکچشم یا لکچشم
 بآب بلدان یا گلاب مثل موم ساخته وقت خواب بر پلک ضما نمایند و اگر مرض معتاد حجامت باشد در هر دو حال حجامت کنند و هر گاه در چشم صدام حجامت
 فیض قاروره بر حرارت مزاج دلالت کند از آن حرارت بمطفیات کنند و اصلاح غذا نمایند بعد روغن بنفشه یا روغن که و شیر و ختران مسعود کنند
 و اگر ازین فائده نشود و شیا ف لبیض یکد انگلیتیر شیر و ختران یکدرم کد و نیم درم افزوده مسعود نمایند و اگر قاروره در حالت حجامت
 سفید خام باشد و طبیعت با اعتدال بود و در رض بطور معلوم شود بر روغن مسطک و روغن یا سمین یکدرم و دفع مسعود کنند اگر ازین فائده نشود و حجامت یا ج
 علاج ضعف بصر از تغییر لون قریب یا جلیدیه یا بیضیه اول تنقیه بدن و باغ از خلط غالب نمایند و هر تقدیل اثر لافقه هر خلط یا شامند و بر بخار
 طبع با بون و بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و ابلخیل و مانند آن الکباب نمایند و همچنین الکباب بخار آب و سرکه با هم مزوج و طبع نافع و در وقت احتیاج

برای تحلیل افقیه با دوشیایان استعمال کنند با جمله اگر از غلبه یخون باشد فصد و حجامت نفرو و تعلیم طبیعت مطبوع فواید هر چه در علاج طرفه گذشت بعمل آرند و اگر از غلبه صفرا باشد تقویه طبعی بلید و قهر نقشه و فیه که در علاج یرقان مریز خواهد آمد استعمال نمایند و اگر از غلبه سودا باشد مطبوع افقیون یا مارا بصبحی سفوف سودا و جران که در علاج ضعف بصرا نکند رطوبت بیضیه گذشت تدارک نمایند و اگر غلبه بلغم باشد تقویه بسهل بلغم و حب یا اراج و حب توقایا و ایاراج کوخا ذی کنند و هر چه در علاج ضعف بصرا بداند که بر بند و بعد از تقویه در سایر اقسام اصلاح مزاج باشد به و واغذیه مناسبه مصلحه هر مزاج غالب بر بدن و احوال محله ماده با بقی و خوراک و شوقات و نظومات و آبزیات استعمال نمایند و الا فیضا استعمال ادویه مقوی چشم و ادویه ماده مثل تقویه کلاب بسماق و صفر و اودم و گاهی استعمال عصاره کاه و فوفیه و تضییع بدان میکنند و اکتحال شبایان غلبه و بلغم و سودا و انتشار حام در سوداوی نافع است و در صورت زرق لونی دیدن شبای از بلق علاج زرق چشم نمایند

انقباه ضعف بصرا که از تشنج و تقلص طبقه عکبوتیه حادث شود و اگر بسبب تشنج یا بس بود آثار سیوست مدرک گردد و درین صورت بهر ترتیب بدن هر چه در علاج ضعف بصرا میگذشت بعمل آرند و شیر و ختران روغن بنفشه و روغن کدو در بینی بچکانند و بر طبقی ادویه طریح چون شعیر و بنفشه و برگ خلی و برگ خبازی و برگ کدو و برگ گنجد و عسی الراعی و حی العالم انکباب کنند و شبایان بعضی از مدتی نافع است و آنجا که علامات تشنج استلانی معلوم شود و تدریج تقویه یا ارجات و غراغره و استعمال احوال مدد نمایند بدستوریکه در علاج ضعف بصرا طوبی گذشت و ضعف بصرا که بسبب ضغنه و ورم و انتمناک عصبیه مجوفه باشد اگر سبب ضغنه رطوبت باشد علاجش مثل علاج ضعف بصرا طوبی نمایند و اگر سبب سیوست باشد هر چه در علاج ضعف بصرا میگذشت بکار برند و علاج ورم عصبیه اگر حار باشد با خراج خون و افعیا و عروق با قیون ارسال حلق بر صدفین استعمال مطبوع بلید و تسکین مزاج چشم بچکانیدن شبایان بعضی افیونی در آب سوده و طلا نمودن بیرون چشم بغمه و مایه تاباب حی العالم و کلاب سوده نمایند و اگر ورم بارو باشد تقویه بحسب خلط غالب و نظول چشم و تمکید آن با بیکه دران حلیچوشانیده باشند و کلابی که دران اندک زعفران حل نموده و زانها و انکباب بخار آبیکه دران با بوزند و اکلیل الملک و خلیچوشانیده باشند و اکتحال بحلل طوبیت مانند مرو جنبید ستر یا شل سوده باشد و بکنک عصبی علاج است و آنجا که ضعف بصرا ورم طبقه عکبوتیه افتد علاج او از تقویه ماده و تحلیل ورم مثل علاج رمد نمایند و ضعف بصرا که از ضغنه و ورم و ضغنه و خشونت قرنیه و آتار فوج و طول رمد و ادجاء بین طرفه و نظره و بیاض و سبل ضیق اتساع و نزول الما و خیالات و حول و محوطه و دیگر امراض چشم و غیر آن با علاج هر یک بهانست که در فصل هر و آمده است و آنچه از کثرت رطوبت بیضیه باشد صلاست او در خیالات و ملاجش و راتسلع گذشت و آنچه از جلوبوس و تارک و سل العین و از یرقان چشم و زرقه و قمر و افتد علاج هر یک مصلحه مذکور خواهد

بطلان البحر

یعنی کوری و این عارض میشود و از اسباب ضعف بصر هرگاه بضر طاشوند تفصیل اسباب مذکوره در باب ضعف بصر گذشت بالا جملا اینست که سوای اسباب مذکورت
دماغ و غیره که در بحث مذکور مسطور شد درین مرض یا آفت محرکه طبقات یا سبلة رطوبات و مانند آن رسیده باشد و این را علاج است و یا اجزای چشم در ظاهر سلب باشند لیکن آن
غیر ظاهر از جهت دیگر آنهار رسیده باشد درین صورت اگر تقبیه صحیح بود یا در آن سده مائی باشد و یا در نیچا سده نبود بلکه در عصبه مجزیه بود از نشی واقف در جوف آن یا از انطباق
او بسبب یوست یا استرخای ورم بضا غلطی فتنه یا در عضلات او یا تابع حفظه عارض مقدم دماغ و یا از انتم که از اخراق عصبه باشد و یا از زوال جلید یا از محاذات
و یا از فساد مزاج جلید یا در این سبب یا در سبب غلبه رطوبت بر آن باشد و یا غلبه یوست مجمع و مستحصف آن در این را علوقه مگویند و لا علاج است و در نیچا چشم غشفت
شده ایما باشد و اما اگر تقبیه سلیم نبود یا بسبب سیدن اتساع او تا اکلیل یا بسبب نهایت تنگی و ضیق او باشد با کجمله طریق تشخیص و علاج اسباب مذکوره همانست
که در وصف بصر مسطور شد و بطلمان بصر را بضر مزاج سرخی چشم و حرارت و ثقل در مقدم دماغ نشان و درم حار عصبه است و ثقل و قلت حرارت و بیج و رنگ چشم سفید
دلیل ورم بار و بدو پس اگر ثقل شدید چشم بسیار رطوبت رنگ خاص می باشد و رطوبت غلبی بود و اگر خشک باشد ناید و رنگ آن مائل کمودت باشد ماده سوداوی بود و اگر
بدخبر بود یا سست که بر سر رسد و لا محذور عین بصر رسد و بعد از آن فرو رفتگی و بطلمان مین شود و از انتم که در تقبیه عصبه باشد و اگر ثقل فتنه حاد شود و عصبه باشد و یا ضا
استخوان سده چنان کنند که یک چشم را بند نمایند و بپینند اگر اتساع در تقبیه مجرم رسیده باشد که سده است اگر افتادن بصر و ضعف آن ضرر در سایر اجزای دماغی

یعنی لاغری چشم و ضعف بصیرت از این مرض مست و گاهی بسبب غلبه یسیر و زوال اعصابی بطوابعات باصره و باکل باطل شود و این مرض بسبب نقصان طوبی حلی شلیخ اکثر افتد و گاهی غنچه قرب موت واقع شود و این هر دو را علاج مست و گاهی بچوانان عارض گردد و این اکثر در یک چشم افتد و سبب او یوست زجاجیه یا جلیدیه یا یسیر و سبب یوست کثرت افراغ است یا نیاقتن غذا تا زمانی طویل یا وقوع سده در عروق شیمیخ و اه شبکیه یا ضعف قوت غلظه چشم استعمال مخدرات سبب بر وجه آن تشنج میفرماید که خود عین صغر و درحمیات و خصوصاً سهریه و عقب استقرعات و سهر و هم و غمی افتد و در سهری چشم خواب آلوده گران بادشواری حرکت در یک پای و ای حدقه بود و در غم ساکن الحدقه باشد و بعضی مردم را اختلاف متعین بدن در سردی شدید و گرمی شدید عارض شد پس چشم شق بار در اغور و صفر لاحق گردید و گیلانی گوید که سبب صغر و غر چشم نقصان طوابعات آن از حد اعتدال است این نقصان گاه بسبب افراغ محسوس بود چنانچه هر گاه کثرت اسهال و جماع و عرق افتد و یا غی محسوس چنانچه بعد ثقب و سهر و غم و اطالت مقام و حمام و حمیات حادثه سهریه و مثل آنکه از اثر التهام ثقب عین در غن چشم افتد که اکثر از این طوابعات در وج تحلیل شود و گاهی از انقطاع ماده طوابعات عارض شود چنانچه هر گاه صیام و ترک کرم و اقتصاد بر اغذیه یا سده و گاهی بسبب ضعف چشم افتد که بواسطه آن جذب غذا قلت پذیرد پس با وجود غر چشم خشک باشد و یا تقرق آن در غذا ضعیف گردد و اگر چه غذا بسیار بود چنانچه در سل بود پس چشم کثیر الفضول باشد و همین دو سبب چشم امراض بارز مثل فالج و مانند آن بواسطه ضعف حرارت غریزی که قلت تغذیه لازم است کوچک گردد و با تجمل تخصیص آب مذکور چنان کند که اگر مرض شخ باشد سبب نقصان طوابعات حلی بود و اگر جوان باشد بهینه کند تب اردیانه اگر داشته باشد سببش همان باشد و الا بر سنده که چشم حلی هست یا نه اگر باشد از سده شبکیه بود و الا سوال کند که پیش از این کثرت افراغ یا قلات غذا عارض سهر یا غم یا هم یا رسیدن سردی شدید یا استعمال مخدرات اتفاق شده بود یا نه پس اقرار بر سهری از این سبب که نایب سبب عین همان باشد علاج آنجا که سبب یوست سده شبکیه باشد هر چه فصل او جلع عین بر تفتیح سده مذکور شد لعل از در و باقی اقسام از آن سبب نمایند و تبرطیب بدن و داغ کوشنده به نواز اول غر چشم که و واغذیه و طبعه و مثل کرم حلمان پیس یا کیمیا اسفید باجات بوسکونی لطلو آب نیگرم بر روی و سوط بشیر زان و روغن بنفشه و سنبلیدی و بقیه که مجرب بودی است و استعمال آن که در علاج ضعف بصیری و غیره گذشت و از استقرعات و مخفضات و تعجب و دغان و غبار احتراز کنند و انچه از استعمال مخدرات بود در طوابعات مثل از اجوبن و غیره استعمال کنند و صاحب جامع وطبری گوید که در شبان بعد افراغ بدن تفتیح سده و تبرطیب بدن اما که او بتدبیر طبعه اقتصاد بر اغذیه مینماید و مردم و مثل کرم جدی و دلمان و جوز مرغ و زرد و غیره خیر برشت و مانند آن نمایند و جنبش و بعضی اوقات کنند و از اکثر شراب منع نمایند و آب نیگرم که در آن شفاش و منفسد نیل و قوچر جوشانیده باشند بر سر بریزند و بر روغن نیلوف و بنفشه سحوا کنند و رعایت مزاج نمایند و هر قدر که از حالت طبعی زایل شده باشد بتدبیر بسوی طبیعت او رد کنند و از مشی در افتاب احتراز و زرد و از جماع حذر کنند و از اختسال آب شور و کوکب و خوشمیدن و ایج و نطفه و کبریت مانند آن اجتناب نمایند و آنرا باطلای مغفران حمید و شیرین خندان لست کرده وقت خواب چشم نمک کنند و در روغن طبعیه حذر به بوند و بسوی سبزه و آب نظار اند و اگر این مرض شلیخ افتد که زایل نشود لیکن علاج آنجا که بر پهنه و اقتصاد بر اغذیه طبعیه محمود و منع از ریاضت ضعیف و جماع نمایند و واغذیه او فنی و الیق مزاج آنها احتیاط کنند و با شیاوی مرطب مسخ و قوی کرده و سحر خا محمود و بسوی راس خسته نمایند مثلاً همین قنوری و تخم جریو با نود و اکلیل بچشانند که هر اشویه صاف نموده اند که روغن بید انجیر و روغن خیمری روغن یاسمن روغن دوس و اکاع بحسب اجاب بران نیمه خوب مخلوط سازند حتی که غلیظ شود نیگرم خسته کنند و اگر مزاج او احتمال کند بر روغن مجبوعه همین بران نمایند و شخ باشد یا شاپ درین مرض فصد نکنند و شتر با سطرینالیند و ریاضت طبعیه برین شد و این همه طوابعات محمود چشم و روح می افزایند و هر انچه در روغن و طوابعات محمود افزاید ال العین زایل کند و گیلانی مینویسد که غلظت صید کردن در جذب ابسوی چشم است این بر ریاضت و بعد از کثرت کلام و مالش بر روغنهای مثل حرارت مثل روغن بابونشوسن و آب نیگرم و واغذیه و طبعیه حاصل شود و طوابعات و حوضات شیاوی حریفه ضرر بود و هر گاه چشم حالت خود و در کمالین کل الکمال نمایند گیرند بر سر صاف بران اندک و روغن بنفشه انداخته باز انگشت خوب بمانند از آن چرا که بسیار براید و آه از آب شانی خمدی حرق سوده و کرم و ریخته و اندک سرهم صغای آنرا بنفشه و آب نیگرم و شربت چشم کشند و از کمال اجید این شکر از توتیا و نشاسته و ایتیمیا فاضله و کیمیا

وآن مبادرت است از زردی رنگ طبقات چشم با سیلان اشک و بهین فرق میکنند درین موردی که از انضبال غلبه و تحمیر باشد که در آن سیلان اشک نمایان باشد و بهین
انضبال صغری قلیل است بر طبقه اشکی و دفع او بیوسی و جلیدی پس ترشح او بر سائر طبقات چشم عمل کمال ابتدا بقصد قیال نمایند اگر خون غالب باشد بمسمل صغری تقویت کنند
و یا باین طبع همدیگر تسلیع نمایند پوست همدیگر زرد و درم او بخوار سیاه و عذاب مثل او سپستان یک کف ترشندی بست درم بنفشه گل سرخ هر واحد سه درم کرم کش
تخم کاسنی هر یک بنجد درم ترنجبین برگ عناب الثعلب هر واحد با زرد درم جو شانه و صاف نموده گیرند از آن صدد درم و شکر طبرزد هفت درم داخل کرده میگویم بنوشند
و بعد تنقیه شیای ابیض و شیر و خنران یا سفیدی مضطرب کرده در چشم چکانند و پیغول در آب کاسنی و سفیدی بیضه و روغن گل برسم زده در چشم ضار کرده بخوابند
و طباشیر وارید هر واحد دو درم تو تیا می کرانی بسد هر یک یکین درم صمغ عربی یک درم آب انار میخوش سایید خشک کنند و باز ساییده شیر و خنران یا شیر خرقه در
داخل کرده خشک کنند و بسایند و آب انار میخوش یک درم دیگر و طباشیر الاغ نیز تبه ثانی برورده خشک کنند و هر چند زیاده تسقیه نمایند برتر گرد پس نرم سوده و باغ
بطریق ذر در آب میل و چشم کشند و اگر قیال اشک اهل نشود برگ کاسنی مدقوق شخم انار مضروب پیغول و سفیدی بیضه و روغن گل بر چشم بند و کستر
سرطان مجری یک درم کف دریا یکین درم برگ انبر با بس خشک کرده حوض هندی هر واحد دو درم نار خشک و دشت درم ساییده احتمال نمایند و اگر ازین هم فایده نشود صفت
کشوت غلیخ نمازی هر یک یک کف کشانی خشک یا ترک کف کبیر عصی الراعی حی العالم هر یک یک کف برگ بلوط یا جفت بلوط یک کف کبیر مسوس گن درم چوبکافور هر یک
یک کف کبیر عدس کوفته و کف حب الزمان یک کف کبیر حله را با سرکه در افتا بر سر بسته پزند که مدام شود و بر آن انجکاب نمایند و چشم کشانند و در اکل و شربت بر تسکین
و تعدیل صفر اهراج نمایند و اگر قار و رگ سرخ باشد شرب ماء الشعیر و تخمین بهترین اشیا است و غذا اگر تب باشد بجمجدی مخصوص جو زرد مرغ زیر ج و یک ابل صندل
ضرافی بسر جو شانه سازند و اگر تب باشد مزاجات معمول از سرکه و شکر و نان شکمبین دهند و گویند که بعد تسکین جدت و لزج مادی و برای تحلیل مایعی بر بخار مطبوع بنفشه
و خنجر بابونه و اکلیل الملک کبابانند و آب شیرین میگویم تمام کنند بر سر زیند و صاف کمال گویند هرگاه صفت و چشم فقط باشد و سیاهی بر بدن در حمام داخل کنند که تار و دینی چکانند
و باینکه در آن نیندین می توانی که تخمین حل کرده باشند غرغره نمایند بذه غلاب و قدی سرکه در چشم چکانند و ایشان ابیض قطو کنند بعد از آن برو و صمغ و بعد کمال خنران چشم کشند

برگاه این مرض دوام نماید بصراحت امرت رساند و این علت از جنس اختلاج حادث در اعضاست و سبب اختلاج دوام چشم یا اجتماع تجارت است
زیر اغشیه و صفقات و یا صلابت طبقات و منع او تجارت را از نفوذ علاج آنچه درخت علاج مطلق مذکور شد بعمل آرند و بعد تنقیه و پیریز و تدبیر مصاب
تخمین کید مرقم نقل مایه این فضل در اطفال هر واحد دو دانگ تو یا صمغ عربی هر واحد نیم درم باریک ساییده از بارچه گذرانیده با صمغ لایه کرده احتمال نافعند

[illegible]

و ادانست که چون آدمی از خواب بیدار شود پیکر آن شود و چنان پندارد که در ششم بود یک مخالفت است و اکثر صاحبان این فرجه یا بس و کمال است او در خریف
و بلاد یا بسطه عرض یک دو و سیس احتباس بخارات غلیظ است در پیکر طبقات حشم و در حالت خواب تحلیل آن از حرکت بیداری علاج حسب مزاج مرضی بقصد
و سهولت تعین بدن از خواب و بیدار و بعد به تنقیه اجهان طبقات در ساعات چون در وقت صبح و شب و این شیان سبب این نیست و در وقت صبح
و شب این امر حدود پنج و یک باقیقون غریزی است در حشم کشند و قبول انطالی قطور روغن بادام و نقشه شویزان و خرواکمال صبور و بادام بنوس و یک عدد عاقل
و شیان غلیظی را با سوز یک سالن کنند و در صبح با کام و دندان ششم را با آب گرم شویان و بعد از تعین صبح و طبعه شویان از آن غلیظ کشند و در وقت صبح و شب شویان

و این یا از انصاف بلده سودی بود بجهت استلای سر از خون یا ضعف جگر و مغز و آنرا غلغله گویند و یا از غلبه صفرا بر بدن میسر باشد و آنرا احمرار نامند و یا از غلغله و قوی شدن غلغله یعنی بود و آنرا دم و خوکویند و یا از ماده بار و سوداوی باشد و آنرا دم صلب خوانند و تشخیص این سه باب چنان کنند که رنگ دم ملاحظه نمایند و از انگشت بران بکشند پس اگر رنگ دم سرخ نماید و از غیر متغیر نگردد و با تندی و وضربان بود و دم سودی باشد و اگر با وجود سرخی رنگ های غیر سفید گردد و با شدت التهاب بود و دم صفراوی باشد و اگر رنگ دم سفید نماید و نرم بود و در کمتر دم بلغمی باشد و اگر رنگ آن تیره نماید و با صلابت و قوت بود و دم سودی باشد علاج در هر چهار نوع آنچه در باب اول مطلق خواهد آمد عمل کنند و ایضا در سودی و صفراوی و صفه سر و اگر با نفی باشد حجامت بخان نمایند و تبرید بکند و در دم سودی و صفراوی که شدت یافت و قوی تر میزند ای او بپزند و تنقیه بمسهل صفرا یا در نفق و نکور سنا و پوست بپزند و افزوده غرض خنک کننده دم و متکسر کل کوبه صاف نموده و غش بلوایم بران نیمه نمایند و یا بطبیخ بلبله یا شامه و زک لحوم و استحال ضرورت کنند و تبر و دم سودی در ابتدا صندل و فلفل و مایه آب کاسنی و آب کشنی تازه و یکا کل سرخ و روغن گل یا طباشیر یا برب و یکا کشنی سر یا خشک و در هر که و یا فلفل و گل یا سیاه و یا آرد و جو گلاب یا آب کاه و سرشته بر و دم و پیشانی طلا نمایند و در زمانه تغذیه بطبیخ پوست خشک یا شامه و زک و شیان و روغن خشک یا سیاه سود و خاک کنند و در استها و انحطاط خفض اضافه نمایند و آب اکلیل الملک یا بونه و کلیم مسجوس گندم نطول سازند و بجام رهند و اگر در وجوب گلاب بر سنگ ساییده چینه آلوده بر یک تورم گذارند در روزی دونه یا بحمیه الفضل است و تبر و دم صفراوی در ابتدا صندل یا مایه آب یا غلبه صفرا و خاک نمایند و یا در گل کاسنی و کشنی زک و کوه کار بپزند و دائم پاک آب برب و شونید و در تغذیه شیان و شمشیر نکور یا آب طببوخ یا بونه و کلیم غش طلا کنند و در انحطاط یا طببوخ کلیم غش و کلیم الملک مسجوس گندم نطول سازند و در دم بلغمی بعد تنقیه بمسهل بلغم و حب ایاج سر که تر یا آب گلاب یا شمشیر نکور بر یک گذارند و بعد با طببوخ یا بونه و اکلیل الملک کاه گندم و حله نطول نمایند و بصبر و خفض و شیان و منبل و جلی و طلا کنند و نیز باین هر دو شیان اکتفا نمایند و همان از رنگ شبت وید و انجم سرخ باز که باندکی صبر نیز مجرب و در دم سودی بعد تنقیه بمسهل سودا یا مطبوخ اقیقون حب لاجورد و ادویه محلاطه مثل پیر مرغ و پیله قاز بر روغن زیتون که در آن اندکی مقل و قدری آرد و فلفل و انخل که در ده کشند آیتخته بر و رگ گذارند و یا روغن بوسن بلعاب تخم کتان و لعاب حلیمه و اندکی اشق محلول بسکه رهند و یا باقیقون بپزند و یا در خفض و صبر شیان یا شامه اضافه کنند

و آن درم صغیر مائل حمل است که در یک حادث گردد و اکثر جمع و خراج میشود و سببش بیشتر کنش راغذیه غلیظه مستلج ریس و طبع باجم و دست بد
و گوشت گاو و حدس است مخصوصا که در شب بنیاز ترا و آل نمایند و بعضی گویند که که در وی است صلب که در یک پدید آید و مشاهد اول و مل باشد و اول
و عوام آنرا دمل نیز گویند و فی الحقیقت قسمی است از تجر و علاج او علاج تجر است و تقبول سودی و فایده مل درم صلب است که در باطن جنین است و اول آنرا

09/

[illegible]

المی پیدا شود علاج در نمایند و تعدیل مزاج بدن کنند خصوصاً که آن الم بسبب بط و قطع هم رسیده باشد و اگر از دستکاری ورم مانع باشد استعمال برقیق و تلیف
غذا نمایند مثل خوراک و شورمای چونه مرغ و چون مزاج باعتدال آید صوم سوخته با تشنیشای سوخته کنند و زخمی میل مسادی نرم سایید بحر چینه با زخمی سوخته و گاهی
نمایند یا بر اجناسی که می کنند چنین که یکدک شیره اگر از اثر قهر باشد نه با و صیلاح یا بدوند باهن اگر لحم زائد بود با و صیاده مانند زنگار و کبریت اشال آن علاج کنند

توشه اجهان

و آن گوشت زان نرم است که بیشتر باطن یعنی اسفل و گاهی در جنب اعلی و گاهی بندرت بالای جنب از خارج حادث میگردد و در شکل شبیه توت باشد و باغافا خوش شم
و لایع بود و با و آن خون غاسق محترق است و بسیار است که خون از آن ترشح نماید و گاهی نه و رنگ آن نیز رنگ توت بود و رخ یا سیاه یا سبز بحسب اختلاف ماده آن از
هم صرف یا مختلط با سودا و یا صفرا و سودا و این نیز مثل شیره و بیشتر بصاحبان مزاج یا سبب کول و در خریف و بدایان یا سبب می باشد و آن مرضی سلیمت علاج
فصل فیما بین عرق چهره و ارسال حلق و جاست پس سر و ساقین نمایند و سهیل سودا و حب اقیقون دهند و اسهال بقرص غشقه و بلع بلبل و غار یقون و حب
نیز مفید گفته اند و از اغذیه خمر و مار و اجتناب کنند و بسفوف کشنده منع بخار نمایند پس شکر طبرزد یا بتوتیا یا باهن بخارند و در و صفرو شیان احمر بران گذارند و اگر
بالکل زایل نشود و شیانفات کاله و ادویه و یا مثل شیان خمر و شنانی دگ نمایند و یا زنگار و شب یانی و فنجار و نوشادر بر بقایای توشه گذارند و هنگام استعمال
دوای حاد چشم را بخیر و بر نمائید تا سایه و منفسخ شدن توشه و دای حاصل گردد و بعد دو ساعت از استعمال دوای حاد و او کرده چشم را چند مرتبه بشویند و بعد
زوال آن در و رات و شیانفات نسبت کم که در قروح جنب می آیند استعمال نمایند و با جملہ علاج آن علاج جری قوی است و علاج باهن بهتر و اسلم است از استعمال او و
عده پس اگر زوال آن شکل گردد و بنقاش گرفته اند قراض قطع نمایند و در و صفرا بران بپاشند و بعد از آن شیان احمر و خضر و یا یقون بکار برند و توشه که بالای جنب باشد
استعمال نمایند و اولی حکم آن سحر است اگر استعمال در و زایل نگردد و باید که استیصال آن نمایند و اگر از آن بقیه ماند باز عود می نماید و بعد از قطع بران آب نمک نیز نمایند
چکان بعد از آن بر و بقیه مرغ و روغن گل خمر و خاک کنند و در و زنگار است نماید اگر استیصال ممکن نبود بعد از قطع او و یا ده مذکور بدستور مسطور استعمال کنند یا هر یک از آنها را بکار

تالیف جنب

و آن اجسام مستعدی است که در پنج پاک و سائر بدن پیدا میشود و بیش با و غلیظ سودای بلغمی است و گاهی سودای دموی و نیز بعضی سبب آن مواد غلیظ بلغمی
و یا سودای است پس اگر تالیف سفیدی بود بلغمی است و اگر تالیف سیاهی باشد سودای و قولنجی برآمده بلند مرتبه را قوی گویند و غلیظ جنب خمر را سهری نامند و باشد که
قولنج بزرگ در جنب حادث گردد و مزاج آنرا فاسد گرداند و غذا را که بران ارد گرد و طبیعت خود متخیل سازد و بدن سبب تالیف سیاه هم رسد و چون آن قولنج و یا قطع زایل گردد
باقی تالیف نیز بطریق و علاج تنقیه بدن و باغ از غلط غلبه و اصلاح غذا نمایند و در زیریت بقوت هر روز تکرار بالند و صاحب روح گوید که باید آن بر طبق توت چند مرتبه
مجزئی است و توشه زنگار و سیاه که سرشته یا اگر از آن با حراطل نمایند و با و است تدبیر بر و غشقه نافع است و کذا شومیدن جنب بلغمی کند و مضاد بسبب شیان خمر و با جملہ
هر دو ملکی در آن تلخی قوی باشد نافع بود و طلای بوره و زنج و قلی و خاکستر بلوط و ملک و روامد و کچ و شوق بلع جز و کوفه بنیو یا بمرشته قوی ترین ادویه است و اگر زایل نشود
تالیف را از رو چیده گرفته بکشند تا پنج آن ظاهر گردد پس با و تیز آنرا قطع نمایند و بگذارند تا ساعتی خون از آن برآید پس مزاج دوم الاخرین بران بپاشند و یا بپند کنند
بر و روغن گاو و آله که گذارند تا باز خود نکند و اگر قرحه گرد و عملیات قروح علاج کنند

سلسله جنب

و آن درمی است از جنب غده که در پاک و غیر آن حادث گردد و بران شای مثل خریطه جدا از جلد و لحم میباشد و با آن هم می باشد و بعضی سلسله و سبب بلغمی است
که از اخلاط محصور در غشیه حادث میگردد و آن چهار نوع است یکی از جوهر شبنم طعم سردی شبیه غسل شحمی یعنی شیان شبیه شحم عصبیه و سبب آن مواد غلیظ
بلغمی است اگر بسیار غلیظ بود شومیدیم هم رسد و اگر از آن غلیظ تر باشد شحمیه و اگر در حال غلظت و سودا ویت بود و حمیه فرق و سلسله خراجات دیگر آنست که در خراجات
وجع میباشد و حرکت نمیکند زیر جلد بخلاف سلسله و چون است بر سلسله گذارند چیزی شبیه به بنی محسوس گردد و کذا از زیر دست خارج میشود و چون است و از باز خورد نماید

و دری در زاده مرتب باین نوع عمل کردن از حمام و زود خروج از حمام تدبیر بر روغن گل مالیدن و سفیداب بران اجتناب از مولات سودا و اعتدال بپایه حلال شیر خور و زغال شیر خواره و گوشت آن زرده بیضه نمیشد بدین مرض مفیدست تا بجله چون سینه کهنه شود و کجا بایار حقیقه و یاشیان امر حادث ال نمایند اگر ازال شود بران شرط نند و حق ازان براند و بشکر طبرزد بخارند بطوریکه در جرب جهان بخارند پس اکتال برنشانی نمایند و باید که هنگام تعال شیا فات سفیداب عمل کنند و او بسوالت بیشتر نماید و در سفیدابین طبیعت با با الجین و مداومت حله آب شیرین و تناول زرده بیضه نمیشد چو مرغ و بختاد و بقیه و طی روغن بنفشه و صوم و پیرغ نمایند

کله جفن

و آن بزرگوار از اعاست که در پیکانندی ورم حادث شود و زود متفرج گردد و جیش اصباب غلظت و محرق صفراوی است جفن بعضی گویند که کله قسم است ساعیه و جاسیه و کله سبب او در اول ماده صفراوی رقیق است و در دوم صفراوی غلیظ و غلوط بیغم و در سوم صفراوی جامد محرق و نشانش ظهور ورم مثل ورم پیشه و مگس گردید و امل بزودی و التهاب و غش و زرد بعضی اکال با ویب مانند و سبب و سرجی و سطریری پلک گاهی ریختن بعضی ترکان و شکافتن بیخ و میویشتر بصاحبان مزاج گرم و در سن جوانی و بلدان حاره و تابستان بهم میرسد آن مرض غیر مخوف است علاج فصد سر و تنقیه مسهل صفرا و بطبیخ فواکه یا آب انار بر کوهان پوست بلیله زرد خیسایند باشند و یا بشربت در مکر و یا به لیلیه زرد و تمر هندی و سنا و شاهانه و قهوه نیامین و تسکین و اصلاح غذا و استعمال و زرا قاص صفرا و سبزه مثل نمایند و تمر هندی و مفره آب انار بخوش و شور بای چو زه مرغ و اجتناب از اغذیه مؤلفه صفرا مانند ماهی نمکسو و شیر و ماش عدس کنند و بعد از آن غلظت بکشدند و یا سفیداب و روغن گل طلا کنند و آب کاسنی یا سفیداب بر روغن گل و اندکی سرکه یا گل ارینی و حفض باب کاسنی و یا عصا و یا امینا و صبر خول و غیره آب کاسنی خواه گلاب و حفض کلی و مرصاف و زعفران مخلوط و یا شیان و یا صندل و عدس باب جی العالم و گلاب آب برگ بازنگ بر پیک ضما نمایند و بعد و درین ضما پوست انار ترش و باز و اضاف کنند و به تقویت چشم و تعدیل مزاج آن مثل بود و حصرم اکتال نمایند و اکتال شیا و امر لیلین بعد از آن ببر و کافوری نیز سودمندست و دیگر اطباء میگویند که مثل در سنگ عروق جنای کلی زرد و ندری بر سر که و امثال آن که در سفحه گذشت مفید بود و آنچه در کله مطلق است

نار فارسی جفن

و آن نورا کاله است باهی و طوبت تبشیش صفرا و امل بغلظت و سودا ویت است علامتش ابتدا بخارش و التهاب رنگ آن مائل بر بادیت علاج جی با و تنقیه ماده بطبیخ فواکه و لیلیه زرد و تنی بل مزاج بشربت انار و کججید بمانی ضما از برگ بارتنگ و عدس و گل ارینی و صوبوس گندم نمایند و بعد از آن پوست انار ترش و گلاب بنزد تا ماحر شود بر پیک ضما کنند و اگر طرد تر بریزند نمایند که موجب غلظت ماده این مرض میگردد و هر چه در نار فارسی مطلق سطور گردد بکار برند

شری

و این مرضی است که بر پیک او لاکه و بعد ورم شبیه بگزیده مگس و پیشه ظاهر گردد و در شب بیشتر اشتداد نماید و ماده آن مائیت حاده صفراوی یا دومی یا بلغم شود یا مرکب از ویا س ازینها می باشد و در صفراوی کلیه بیشتر و در دومی حرمت و در بلغمی کسالت بود علاج فصد قیال اسهال و بطبیخ فواکه یا تمر هندی یا لیلیه زرد و خمیره بنفشه نمایند و لطیف تدبیر و زورات مبرده قاصه صفرا و طفی و سکر غلیان یا دوشل مفره آو بخار و آو الوار و خوره و عدس شرو و یا الشیخ محض آب فواکه کنند و بشا و ج محضو اکتال و بکاه که دران لیلیه زرد خیسایند باشند بطور بلعاب و بخل و گلاب طلال جفن سازند و هر چه فصل شری یا جیست حاجت بگیرند و آنچه در شری

خشونت جفن

و آنست که بعد از جکد و باطن پلک شتی مع سرخی و سیلان و اشک بدون شو عادت شود و باشد که با خشونت عقل و جمع عارض گردد و اکثر عقاب مد بهم رسد و بعضی خشونت از اقسام جرب شمرده اند بسبب رطوبت شور یا رسیدن بخار یا زدن چشم است علاج فصد سر و حجامت کنند و فصد اقلین نیز نافع است و پس صفرا و دومی پوست بلیله زرد است ورم یکم فوخته و شیشه کرده آب جد ورم بران انداخته کی فوخته و اقیاب گنارند پس صاف نموده و نصف آن باز زده ورم شکر سفید داخل کرده یا شامند و قرص بنفشه نیز مفیدست و بعد از تنقیه پلک اشیا و امر لیلین یا صفر لیلین یا حاد و جیست حاجت بخارند یا با سلیقون اکتال نمایند

و شیان خضر و شیان زنگار اگر احتیاج بر دوی قوی تر افتد و بعد راحت از اذیت مک فرو را غیر اکتال نمایند و اگر در پلک نشو و نت بسیار باشد و در صفر کبریا
 احوال اکتال کنند و شیان خضر و شیان زنگار اگر فائده نشود و بشکریه زرد مک خف نمایند و قبول بعضی شیان از هر لب یک نمایند و بعد از آن باغبون که نیست مک
 بشکریه زرد و اگر زائل نگردد و مک نمایند پس آب زیره و مک شاییده بچکانند و بعد زرد و بنفشه مرغ و روغن گل چشم نماد نمایند و بعد از آن شیان احوال اکتال کنند و بعد
 تسکین جرب و مک زرد و صفر و باسلیقون استعمال نمایند و از اغذیه مؤله اخلاط و ریه اجتناب رزند و اغذیه لطیفه و خفیفه محموده مثل چوز مرغ و سیوه و فوات تناول نمایند
 و قبول طبری اگر فایده و صلابت باشد بعد تقیه بشرط خفیف بران رزند و پس مک نمایند و بعد از آن بویا سیل از سر که اندکی خروج بکمال اکتال کنند و بعد اکتال بروشتا
 و باسلیقون کبریا زنگار که در غلط منحل گردد و صلابت آن باقی ماند و رخاشیدن آن بی یابی نیست و هر صلابتی که در پلک فانی ماند و بدن داده و تاملانی شد و کلام گیم
 و تکمیل بدن بر پیریزه و تخم خلیل می باید و قبول باسلیقون علاج این نوع جرب که از رخاشیدن غبار حاد شود و بغسل نمکید باب نیکم و بر پیریزه از ملوحت حراف و جرم صفت

علاج جرب حصفی

بعد قصد سر و اسهال طبع هلیل یا اقیقون و سسل و حب یا بارج و ما و الجون آب شایسته به حسب مزاج نمایند و از اغذیه لطیفه حتی المقدور اقتصاد کنند و صفا
 اکتال نمایند و اگر فائده نشود و شیان از هر لب یک نمایند و بعد از آن شیان خضر و شیان زنگار اگر فائده نشود و بشکریه زرد مک خف نمایند و قبول بعضی شیان از هر لب یک نمایند و بعد از آن باغبون که نیست مک
 که بارست یکدم مرغی سیاه یا به حرق اقیمیای فیضی اقیمیای در پی هر یک دو انگ لعل سفیدیم و انگ کوفته نیمه سخی بلوغ نمود و باب باران یا باب جوش و
 صافی جوب مانند عدس سازند و هر روز یک عدد از آن آب ساییده اکتال بسل نمایند و مک نمایند و آن و پس پس اگر بعد اکتال آن گرمی پیدا شود چشم را بر روغن
 خشک سازند و باز اکتال بران نمایند و باید که این نوع را بشکر و جدید و غیر آن حک نمایند که بسبب بودن این قسم در سطح و عدم نفوذ آن و در عرق جمال خرق غشایی صمغ
 و افشا جفن دارد و اگر ضرورت شد یک خفیف جائز داشته اند و ایضا استعمال و غنما و اکتال با شیان حاده و درین نوع نشاید و اگر شیان حاد و اکتال نمایند
 البته بعد از آن بر روغن صمغ استعمال کنند تا جود علاج این نوع صلابت نمایند و احتیاج بسیار کنند و این نوع بالزوم بر پیریزه و تقیه بدن با دوی موافقه سریع الزوال است
 و باید که این عمل را به عمل نیندازند و باید که در یافتن صمغ عربی ساوی گرفته شیان ساخته وقت حاجت اکتال نمایند و از جمیع اغذیه مؤله خون بسیار برین کنند و در
 غذای کمتر اقتصاد و رزند و این نوع اگر خفیف و سریع الزوال است لیکن نکایت او عند خطای علاج عظیم می باشد + + + +

علاج جرب قینی

بعد از قصد کرد و تقیه سسل سودا و غر و سوطات و استعمال حسب نقشه در هر هفته دو بار اکتال باسلیقون شیان احوال و شیان خضر نماید و اگر فائده نشود و بشکریه زرد و مک نمایند و بعد از آن شیان خضر و شیان زنگار اگر فائده نشود و بشکریه زرد مک خف نمایند و قبول بعضی شیان از هر لب یک نمایند و بعد از آن باغبون که نیست مک
 بخارند و بران آب زیره که فانی و مک شاییده بچکانند و زرد و بنفشه مرغ و روغن گل تادوسه روز چشم نماد نمایند و روز سوم یا چهارم و بعد از آن شیان خضر و شیان زنگار اگر فائده نشود و بشکریه زرد مک خف نمایند و قبول بعضی شیان از هر لب یک نمایند و بعد از آن باغبون که نیست مک
 باغبون اکتال کنند و بعد از آن شیان خضر و شیان زنگار اگر فائده نشود و بشکریه زرد مک خف نمایند و قبول بعضی شیان از هر لب یک نمایند و بعد از آن باغبون که نیست مک
 شیان از هر لب یک نمایند و بعد از آن شیان خضر و شیان زنگار اگر فائده نشود و بشکریه زرد مک خف نمایند و قبول بعضی شیان از هر لب یک نمایند و بعد از آن باغبون که نیست مک
 و اسهال طبع هلیل یا اقیقون و سسل و حب یا بارج و ما و الجون آب شایسته به حسب مزاج نمایند و از اغذیه لطیفه حتی المقدور اقتصاد کنند و صفا
 شیان احوال و شیان خضر نماید و اگر فائده نشود و بشکریه زرد و مک نمایند و بعد از آن شیان خضر و شیان زنگار اگر فائده نشود و بشکریه زرد مک خف نمایند و قبول بعضی شیان از هر لب یک نمایند و بعد از آن باغبون که نیست مک
 مع اسفناخ خفیه بود پس اگر کم شود و صلابت بهر سه آله و زرد مک نمایند و بلاست تا آنکه مستاصل گردد و بعد مک اکتال شیان با بعضی محلول شیر خیز یا شیان زنگار
 نموده باشند اگر از آن التیام پذیر و بهتر و الا هم صاف و روغن گل برانش گذاشته قوی می سازند و بران انگلی سفید یا بشوید بهر دم رزند تا مثل بر دم گردد و در
 ماون انداخته آب سرد بران نیز نمالند و همچنین آب بران نیز نمالند و باسلیقون و پس قدری از آن کبریا بر سنگی گذارند و بران انگلی که در روت بشیر
 پرورده باشند بسیار خنک شود و پس بر سنگی قدری از آن کبریا بر سنگی گذارند و بران انگلی که در روت بشیر
 و بعضی را بر پشت بخوابانند تا آنکه دوا عمل گردد و بر نیاید پس چشم را بشویند و از بنفشه بلاست پاک کنند و اکتال بر روغن صمغ می نمایند و اگر دوا بطن جفن خیره شیب

بنسج حکمت دیده شود شیر و خمر آن در آن بدوشند که پاک میکردند آنرا و می باید که در جمیع ایام این مداوا از مزاجات مزاج علیل غافل نباشند و با وجود تغیر مزاج بدن علاج چشم فائده نمی بخشد و اگر این قسم خفیف باشد بسیار است که انتفاع می یابد بیک از شرکطه بدون جدت

علاج جرب بردمی و عدد

در بر وی تحقیق بمسجل و حب ایارج مکرر کنند و استعمال سحوط مذکور بالا نمایند و چیزی که باعث تسریع گردد و مصطلوبات کند احتمال نمایند بلکه آنچه باعث تسلیع و تفریق
مادودر و شل قطور و ضما و غیره که در تعلیم فصل رود مسطور شد استعمال آن را در واکلت و شوار و صلابت آن زیاد گردد و بشکر طبرزد حک نمایند و اگر زائل نشود و حک
بحدید نمایند پس ادویه محض و شیان انجیر و غیره تدبیر که در برود گذشت بکار برند و این جمیع تدابیر لازم برهنه و قهقهه استقران باشد اگر قوت تحمل بود و دیگرگاه چشم گرم گردد
با دویه مذکور و آنرا خشک نمایند و بعضی گویند که علاج آن احتمال اسفاج و عرقان قرمششای مخلول بآب اندکی سرکه است و حک نمایند باطن بپاک بشکر طبرزد و یا بپاک
انجیر و یا بجدی اگر احتیاج بدان شود و گویند که اگر جرب غلیظ بود و دوران طوبت ظاهر باشد تناول این حب آزار نافع است معده و دم سبک بیند و قتل و در دم سترتی نمیدوم
و این کل نافع بود و روغن خوشاد هر یک چهار جز و روغن عربی و دهنزد هر دو ابرس که گفته ساییده شک که احتمال نمایند و گاهی نفع میکند آنرا شاد و پنج و مس سوخته هر یک نیم گرم
و از قلع نیم گرم و عرقان و دو دم کوفته و تخم ریخته استعمال کنند و در نسی تحقیق بمسجل سودا و حب اقیقون مکرر نمایند و روغن اقیقون چرب و علونجان یا را بجن بر لایع حب لاجورد
و سفوف آن بنهند و سحوط مذکور و غرغره و بکار برند و مطیف تدبیر و حک بپاک انجیر یا بشکر طبرزد و یا حدید یا ستمقا کنند و گویند که این کتر با دویه علاج پذیر و اگر آنکه بپاک برگردانند
و حک نمایند بالا آبی که آنرا ورده نامند و استعمال آن نمایند پس او اباد و یک که بالا مذکور شد و تلین طبیعت نمایند و هر صبح استعمال کنند و احتمال تخم قطف باغی خسته
مفید و گذشت الحد یکسان و این و آنایف حکیم علی بن حنبل جرب است و تخم صلیبی که پست بلبله سوخته شیان با نینا خسته شیان بر هر یک سه باشد در گلاب صلابه که در زمین
بخشند و هر چه در علاج کلی جرب نفع سوم مذکور شد لعاب اند

سلاق

که بویانی بوی سیم گونید و آن غلط و سرخی و خارش کنارهای یک دست که بر خنک مزرگان و تقریح سفار مود می گردد و اکثر بعد از رد بابت سود تبیری در علاج و کثرت استعمال مبروت حادث شود و اطفال را بسبب حرارت و طوبیت مزاج و کثرت گریه ایشان حاض گردد و صاحبان این فزجیه البسه را و در سن جوانی و تابستان بلبدان جان بهم رسد و پیش ماده خلط سردی اکال بود و قیست آن بیشتر تلغم بودنی باشد و گاه خونی که حرارت غریبه بعض اجزای لطیفه آن تحلیل بر روی سودا ویت رسد و تشخیص بر دو سبب چنان کنند که اگر سرخی زیاد باشد و نقل کم موسوی بود و الا بغنی باشد و سلاق گاه تازه خفیف مبتدی بود و گاهی که بزرگتر من دی و تازه آن خارش ماق و اجان خفیف بود و سرخی اندک و در فرس خارش سرخی بسیار با استفراغ و صلابت اجان باشد و گاهی استفراغ چشم تابع آن گردد بجهت غرض خفیف ماده و سر بیان تا کل آن بمقتله علاج در سلاق و فتقیه بدوای لطیف نمایند و اگر مزاج طرب باشد استفراغ بخیزی نمایند که در آن قدری ایارج باشد و اگر مزاج گرم باشد بر او وید اقتصاد کنند و با افواکه تنقیر سازند و بعد از آن گلاب که در آن سماق پوست پسته زرد رتر کرده باشد قطره نمایند و چشم را بدان بشویند که مجرب است گویند که در آن سلاق که حادث از بوسیدن بوی بطن مزاجل و مستنقعات بسبب حرارت و روات آنها مثل بخارات داخلی باشد نیز زائل گرداند و در شب حدس مطبوخ یا تخم انار یا گلاب یا برگ غرد و یا کاسنی و کشنیه بر وزن گل یا مغز بادام تلخ بشیر سوده ضما د کنند و یا سفیده بیض مرغ بر وزن گل در باره پنجه آلوده بر چشم نهند و یا حدس متشتر سماق تخم انار گل سرخ کوفته تخم پیچیده سرشته ضما د نمایند و صبح بخام و زرد یا انجبا نایند بر بخار آب گرم و سوطا بر وزن بادام کنند و او مان حمام نافع حلا ج است و قبول اطباء میزند گل فقیه چراغ بر تھالی جستی نهند و اندکی روغن چراغ بر آن انداخته از بسیاری چھالیه بسایند و ساییده آنرا در چشم کشند و یا چرم کوهنه بر آن کشند بجز ندکنه غال شود و ساییده در پیچیده و فقیه ساخته در چراغ بر وزن شرف روشن کنند و دوده آن بگیرند و در چشم کشند و برباک بالند و یا آب برگ و خنجره آب برگ بھنکه گرفته پنبه در آن تر نموده در سایه خشک کرده فقیه آن در چراغ بر وزن شیرین بسوزند و دخان آن در چشم کشند و اگر خست بقدر دوام ظرف آبی بر آتش بکشد گداز نموده آب ساکن بھوا آنکه اندک بزبان بچکانند تا خاسته شده و رنگ رو یا سفید گردد و باریک ساییده در چشم کشند سلاق و شھر زائد و حکم

و اشعار متفرج گردد و بعد تنقیه برین سر و زوایم بر پهنه با حفظ مزاج و قوت شیان و نیز و احمر لبین ابضی مجموع را آب با دیان سوده اکتحال کنند و جمع کردن شیان ابضی بشیافات مذکور برای منع زیادتی حدت در آمده است لهذا جالینوس گفته که بر او و سلاق اندکی از مبروات سسکن حدت اضافی نمایند و هرگاه برخی و خارش ازل شود و اشک قطع گردد و پس بخار سی اکتحال نمایند و آنچه در انتقال رموی اشعار باید بکار بندد و مکرر حمام ریزد و آب گرم کم کم بکشد و هرگاه ماسته و سلاق اکتحال شیان لاوان نیز مفید است اجمالاً ثابت و این را در دو گویند که سلاق از رطوبت طاهره بر قیوم بر می رسد و صددان جان نیز نیست از قصد و اخراج خلل اجتناب منع نماید و برود و حریم و احمر لبین اکتحال کنند و سلاق نرمی صمد مایه در حجامت ساقین جان نیز داشته اند و گویند که هر چه مجرب بجهان نافع سلاق را مفید است

استرخای جنین

یعنی سستی و انقباض جنین اعلی از ان جهت دشواری برداشتن او با لای و این بسبب انقباض رطوبت بود در اعصاب بلکه یا تابع ریه یا قوه یا فالج یا قطع و حامله بکشد و نیز بعضی استرخای جنین فی الحقیقت رمی است که عرض نموده ایم که در وقتگاه استرخای جنین سسکون بر آنکه سستی میگرد و عضله آن طرف را بکشد و پس از آنکه چنان کنند که اگر تقدم امراض مذکور یا تفرق اتصال امر گردد و سببش همان باشد و الا از غلبه رطوبت بر جنین بود و تقدم احتمال مرطوبانی برین گویند که باقی در علاج بعد بضع به سهل و غلبه رطوبت یا یاریج خوانند و غرغره و عطوسات تنقیه بعمل آرند و بعد تنقیه و امت لطیف صغیر درین علت انفع نشاند و صبر و افاقه بضع مری و غفران آب بود و بر پلک و پیشانی ضا و نمایند و ضمید دیگر قوا بضع و مجففات مثل مکی و ماز و و امیثا و رسوت و اس مفید بود و بعد کحل که از شب یانی و امیثا و ماز و و ساق دیگر در معات ساخته باشند احتمال کنند و گویند که اکتحال بخان خن شالی و دو خان پنج صنوبر صغیر و اقلیمیا و شب بروه نافع استرخای جنین است از اشیا ی مرطوب منع نمایند و لطیف تدبیر کنند و اگر استرخای تابع ریه یا مری دیگر از امراض چشم باشد و سببش از آن عرض نمایند و اگر بعد زوال مرض استرخای باقی ماند و ماضی از قصد نباشد باید که قصد بر دورگن خن کنند و ضا و مذکور نمایند و یا او چینی بکشد و پوست بیرون بسته جواز الله و الله و الله و الله نیم درم شحم اند و درم کوفه و نیمه یک بجمد به آب بچشانند تا که اخته گردد و صاف نموده او را در مذکور در آن حل نمایند و فاندکی اسپغول و روغن گل در آن آمیخته بر آید و ملیده بر سر پلک سستی چند شب متواتر گذارند و آنچه اشک با عتدال و اکتحال نمایند و از آن فایده نباشد و مثل با قلا و مانند آن و دیگر سببها احتراز کنند و علاج استرخای تابع قوه و فالج علاج آن بر دو مرض است و آنچه از قطع و تر حاصل بکشد بود علاج پذیرد و اگر استرخای قوی باشد که منع البصار نماید و علاج دیگر از ازل شود قدری پلک بالا قطع نمایند و بعد و حقن بر آن موضع فرو صفر یا کایا یا پاشند و بر آن قطعه کاغذ بچسباند و از عطوبات بر پهن نمایند

شتره

و آن قلع و انقلاب جنین بسوی خارج است بحدیکه یکدیگر گویان یعنی منطبق گردد و دنیا متقلص گردد و جنین اعلی و منقلب گردد و جنین سفلی با جلا سه نوع است هر یک از انواع ثلثه یا خاص یک پلک بود و یا عام بود و یا شش یکی آنکه پلک کوتاه گردد و یکدیگر سفیدی چشم را بپوشد و این یا خلقی بود و یا بسبب قطع جنین از جهت شتره یا سوراخ طاعت این جنین چشم را از دنیا انداخته بجهت شاهره چشم صاحب آن بچشم خرم گوش و گویند که این بیشتر در جنین سفلی میباشد بجهت رخاوت آن این را شتره با حقیقت نمی گویند بلکه انقلاب جنین سفلی نامند و این طبعی بود یا عرضی سبب طبعی نقصان یا در تنقیه است که از آن تولد می یابد و عرضی یا بسبب استرخای جنین و عضله است و یا تشنج عضله مشیه از آن یا بجهت رختن جنین از اجزای جنین یا بسبب حک روی یا قرحه اکاله و سبب استرخای عضل یا انقباض بود و قریه باره رطبه است بسوی عضل از رخای آن یا عرض تفرق اتصال در عرض آن یا قروح حصه از ماده رطبه غلیظه و درین نوع چشم ضعیف گردد و سبب تراکم غبار در آن و هم آنکه بعضی سفیدی را بنده و این انقباض جنین نامند و سبب این نیز مانند سبب اول است لیکن کمتر از آن گویند که درین قصور یک جانب تنها باشد بجهت استرخای عضله منطقه و تشنج دیگری است که جنین اعلی بر جنین سفلی منطبق گردد و این یا از غده یا سلعیا ثلثه اول یا نبات لحم اندازد و قرحه یا بدون قرحه یا امتهاد یا تشنج خاص جنین از مال قرحه برسد و گاهی این همه از تشنج عضل منطقه جنین میباشد و گویند که درین قسم سوم سبب طبعی نیز قلت ماده تنقیه است و عرضی آن بر قرحه جزوی از اجزای جنین یا بسبب چسبیدن مولود به آن کوتاه گردانیدن طول آن یا بسبب غلبه بیس بر آن و این اکثر نیست و گویند که گاهی شتره از لزیت فشیای موضوع بر فحش

مگر بعد از حمل بعد از زور صفر پاشند و آب زیره در چشم چکانند و رقاوه و تلوه بر بندند و صبح بکشایند پس اگر درم حادث نشود بلعلاج ریدر و از نذوالا شیا و لجن
در چشم کشند و زور صفر پاشند و علاج مزاج و دست فرغ بدن نمایند

التصاق جنین

گاهی بگل سفیدی یا سیاهی چشم یا هر دو و گاه بپلک دیگر تمام یا وسط آن یا نزدیک یکی از دو قوی می چسبد و سبب آن قروح عین یا جنین است بواسطه طول الطباق بگل
در آن یا بخای کلل از نقطه بل خواهه شط طفره خواهه حک جرب مانند آن که زیره و نمک داغ نذاده و تدبیر صواب آن نکرده باشد و یا ریدر است از نطامه و از نطامه کمال
مثل جنین محدث استرغای حصلات و انسلاخ در اجفان که از دماغ چشم ریزد و یا مرقع گردد و بهرگز بدین بسوی چشم نگای این مرض بندت و ولودی بود پس اولاً محل تقدم
وقوع قروح یا قطع بل یا طفره از در بعض پر بند بگردام ازین که اقرار نماید ببیش همان باشد و الا اگر حرارت سوائه تاب پشانی معلوم شود و آن صداد و جمد در سر باشد پیش
تجدید خلصه از دماغ بود و اگر حال احساس الحی در بعض یا کبک یا مرق یا صداد یا رحم غیره و یا قیقت کشنده اگر عضوئی خللی بگوید ببیش ارتفاع بخدرات از همان عضو باشد
علاج اگر بدن متلی بود و مانعی نباشد فصد قیفا ل نمایند و بحسب خط غالب عمل دهند و تعدیل مزاج بدن سر و چشم و سیماء عضو فاعل مرض کشنده و ایضا اگر سبب
تجلب ماد از دماغ باشد فصد سر و کشایند و اگر سبب دیگر اعضا باشد فصد کل یا با سلیق کشند و دست فرغ راس و جمیع بدن نمایند و بعد از تقویه تبدیل مزاج اتقی مرض
ببروات و اکتحال نمایند و بشیانی که از انطیعیانی نمی تویای که رانی فصول و سفیداب قطعی فصول و سر و اصغمانی محرق فصول و قلعی محرق فصول کشند از هر یک که در دم
دم الاخوین فیض بر واحد یکدم از زورت در بر شیر خرد یکدم کوفته بخته آب بادیان سرشته شیان ساخته باشند و زور از زورت غیره در جاتر نیست چه از زورت
صافی است که باعث قرح و غراش چشم و عین بر التصاق یکدم و چون آنرا بشیر برده نمایند حدت آن زایل میشود و بعد از آن اگر موضعی در پلک کشاده باشد و آن
میل انداخته بود و پلک بعد از کشایند شیان ایضاً با ارا کتال کشند و عصاره ماسینا و حنظل و صندل و صندل بر موضع علت طلا سازند و شیر ختر آن غیر آن او را آن
فالعصبه و گلاب در چشم چکانند و بنه بدان آلوده میان هر دو پلک گذارند و زور ایضاً که از زورت آن در شیر خرد برده باشند پاشند و ایضا بعد تقویه و علاج غذا
دو میل از روغن گل خالص در چشم کشیدن چشم را موی ببتن تا یک جنین بجنین بگری متصل گردد و بهترین او وید منع التصاق است و چون پلک یا تخم یا قرح یا بکسید در ریش آب
بخوانند و بعد از پلک در موضعی که ممکن باشد میل اخل نمایند و اگر ممکن نباشد از موضعی یا از جانب فوق یا غیره موضع التصاق جنین را بشکافند بقدر یک میل
فخود کنند پس میل از جنین و اخل کنند و بصناره آنرا اسحق گردانند و اندک اندک آنرا بطرف بالا بکشند و پلک را بموضع از نقطه چشم با احتیاط تمام جدا نمایند که
چیزی از نقطه چشم بریده نشود و بعد بکافتن جدا کردن یک از چشم آب زیره و نمک خاییده در چشم چکانند و زیر پلک یا یک کتان کهنه نرم زوده بضمیر مرغ و روغن گل نذارد
و بدان فاده تر کرده زیر پلک گذارند و بعضاً به سبک بر بندند و صبح بکشایند و عاده این تدبیر نمایند و همچنین تا سه روز عمل نمایند پس هرگاه از وجود التصاق قیقت
ساقی گردد بکشایند و شیافات مدد مثل شیان ایضاً سه روز بچکانند یعنی شیان ابار و شیان احرلین می چکانند و چون صحت حاصل شود چشم را با کتال کشند و در شیان
و مانند آن تقویت دهند و اصلح مزاج و تعدیل طبع و تقصیل غذا نمایند و اگر هر دو پلک کودک با هم بچسبید باید که هر صبح ببول گرم و چشم او را بشویند

جسأ الاجفان

یعنی صلابت و یوست پلک فرق درین وجسأ مقمده است که در آن صلابت عارض چشم گردد و بان حرکت چشم دشوار می باشد و چشم تند از شدت خفاف بهم می رسد
و در بخار اجفان عسر حرکت از تنقیض و انقباض بهم می رسد بطوریکه بشواری بند نمایند و بکشایند و با وجع و حرمت بدو این طوبت در اکثر بود و بیشتر بعد از خواب
نی تواند بدون بالیدن چشم کشاید و اکثری از آنکه چرک یا پس سلب نمی باشد و سیلان اشک آن نبود مگر بعضی وجسأ الاجفان که در آن خارش بدن افشاید
ملوه باشد آنرا یوست عین یوست جنین نامند و این اکثر در بگام گرمی مزاج بهم می رسد و تعجیل طبری صلابت در جنین و در جبهه و وقت حادث میگردد و یکی در بگام
از مشی عرق نماید و هوای سرد یا آب سرد و زور بر خاستن از خواب خصوصاً در شبهای زمستان گاهی عقب جرب حادث میگردد و گاهی بعد از گذشتن
اطلیه یا در پلک عارض میشود و آنچه سبب این بخلات غلیظه یا بسبب است که در آن حدت و لنع مثل سبب سلق نباشد و انطالی گوید که سبب انقباض غلظه غلیظه

یعنی غشتر نیز کان سببش یا از جهت دوده غذای غیر معروف و یا از جهت موضع نبات شعر آنکه زاده است یا سبب قلت یا دوده غذا بود و چنانچه در دوا اخر امراض حاده صعبه که در اربع اخون گم گردد و در حرات تحلیل یا بعضی تجمید یا هم میرسد یا سبب کثرت ماده زیاد از حد لائق یا سبب غلظت ماده و حاصل عدم نفوذ آن در سمام باشد و یا سبب نسیب ماده و سول آن بحدت حرارت بحالت الطل
اخلاط فاسد محرقه صفراوی یا سوداوی یا قنی فی مرتبت هو باشد مانند کدو و االشعرب و خنم واقع میشود و گاه ماده فاسد میگردد و اصل از حد و گاه سیکه غلبه بر سیمین باشد یا بجز در سمانا یا بجز
موضع است یا سبب استیاع سمام و یا قنی آن یا انسداد و اندام سمام و یا درم و یا ناکل اجناس و تشخیص اقسام مذکوره باید که نظر کنند بسببی چنین نیست لهذا اگر لاغری چنین باشد
جلد محسوس گردد و بقدر امراض حاده مثل سمام و حمیات محرقه نیز بعضی اقرار کنند از قلت دوده غذای بانکه اگر با سیمین و لاغری یا با سیمین شود اما اگر سراسیم بود و اگر وقتا جلد یا توبه باشد سیمین سمام بود و اگر سراسیم
و غلظت و قوام و موضع طبع شدید بود و کان باشد و الا پاک است اما نسیب اگر بعد از بیدن زردی در چنین محسوس گردد و با التماس و دور تابستان و سیمین این افتد از اخلاط محرقه و صفراوی یا با
و اگر کدورت چنین لاغری سیمین آمار غلبه بود و او هار سودا باشد اگر سیمین جلد یا آمار غلبه طبع باشد از بلغم محرق بود و اگر آمار مذکور نیز یافته نشود و علامات غلبه سیمین طبعی هر باشد اکثر است
خدا باشد اگر این علامات همیشه بقدم جدیاج است یا حرق در یافت کنند اگر باشد از انسداد و اندام سمام بود و اصل آنکه اگر قنقین یا در بلغمات حولات جهان سرخی نوع و کمال فسادش کمال را
پاک باشد سیمین بود و اگر علامات مذکور در یکاقت محسوس ظاهر باشد سیمین و قنقین دوده غذای یا سیمین بطولت ده یا کمی یا قوی در چنین جهان و خنم و سول و اصل انسداد و در یکاقت سیمین

انچه از قلت ماده غذا بود معالجه او انفاش قوت است بواسطه اخذ نیکه ماده مطهر استعمال او و بجزایر ماده شکر با جنان تملک گوشت حلال زنده بصفه نیم برشت خوردن و پخته کردن و سوزنیدن و سنبیل مندی و اجور و منقول نرم سوده بجز نیکه که اکتال نمایند و طریق استقامت و ترک جماع و استغفار با هر دو پس اگر بدن مرض تغذیه نماید و تطویر آنرا حاصل نگردد نظر نماید بسوی تغییر مخرج آلات غذا یا کمال که بود اگر تغییر یافته شود کوشش و تعدیل طبیعت او نمایند و اینها بسیار عارض نظر کنند و آنچه از نوائج اعتدال عارض شده باشد در کمال آن و بعد از آن اکتال بخیزی که باعث تسخیر و بلکله بخیزی که سرخ گردانند و بجز امور آنکه تقویت یا بدربعضه غایب خوش طبع بقوی و روشنائی نمایند و اگر سافج بهندی مایه ان بلبل زرد بسود که یکدم مشک یکدک شود و اکتال نمایند تا در وضع اربع کند و حصول شکر اگر گرم نماید و آنچه بسبب کثرت رطوبت باشد بسبب بلغم و حبلا و جرج و قوقا یا تقطیر چشم نمایند و بعد از آن غار و مضعوعات و موهولات منقیه استعمال کنند و تعدیل غده اناسین و غذا ناشف رطوبت شل قلیها خوانند و از خوردن قوی که طب آب بسیار و از جماع

بدرج منع نمایند و بعد از آن با کمال جاذب طوبیت و اشک او مثل کمال در فلفل و سیاقین که اگر کمال کنند و اگر ضرورتشائی قدری اصرافی افزوده درام کمال نمایند بر باد و آنچه
بسبب غلظت طوبیت باشد که در پیکان هم رسیده است چنانکه باطل سفیدی یا زردی یا سرخی یا کبودت بود علاج هر یک مثل اول الشکبت تنقیه از مسهل غلظت غلبه فعل مرض نمایند
از تنقیه اطلاق کرده در اول الشکبت مسکونی فو مح مسطور است ملا کنند و بعد از آن سبب کمال مثبت ابدان را با لاجورد سبیل هندی پوست صغیر خسته خراخته جراحی و خان کنند
مسامی نرم سوده و بر بخیه کمال نمایند و اگر خواسته شد خراش سخته و نیم جزو خان کنند و در سبیل هندی یک نیم جزو بپسسان یک نیم جزو لاجورد و نیم جزو سول بخیز جزو و سخته
بخیز نیمه کمال اند و اگر سرگین غرگوش هشت دم سرگین بزرگویی سدرم باریک سایید و کمال کمال کنند اهاب برویند و در تجربه حکیم عابد رسیده و اگر موی انبساط مسخته و در لاجورد
جلو ام تلخ افزوده طلا نمایند و درین باب محبت حکیم مروج است و استخوان خراش سخته سبیل طبیب سرگین بوش صدق سخته فلفل هر واحد یک جزو و سخته سبیل هندی مسکونی
شش جزو و سخته لاجورد کمال کمال سخته و در سبیل فلفل سیاه هر یک یک جزو و سخته و در سبیل مسکونی سخته و در سبیل مسکونی سخته و در سبیل مسکونی سخته
دو جزو و سبیل کمال سازه و در کبکی که محبت اشیا می جوید و در سبیل لاجورد است این است که روز یکشنبه شیر خرد چرخ نوکر کرده و در نیمه فتنه نهاده سر سخته و
بر طاق گذارند و بعد از یک هفته شش یکشنبه دیگر چرخ گذارند و از روغن کنجد خالص پرموده همان فتنه را بسوزند و دانه آن بستانند و چند روز در چشم کشند و کمال
بوق تخم خراش سخته شراب بزرگ کرده و فلفل الیود و سبیل سخته و اشد بآب که در روغن فلفل و سبیل سخته و اشد بآب که در روغن فلفل و سبیل سخته و اشد بآب که در روغن فلفل و سبیل سخته
خشک نموده و کوفته و در جوی الیود و سبیل سخته و اشد بآب که در روغن فلفل و سبیل سخته و اشد بآب که در روغن فلفل و سبیل سخته و اشد بآب که در روغن فلفل و سبیل سخته
خروس سخته و کمال سخته و در سبیل سخته و اشد بآب که در روغن فلفل و سبیل سخته و اشد بآب که در روغن فلفل و سبیل سخته و اشد بآب که در روغن فلفل و سبیل سخته
بر روغن آس سخته و کمال سخته و در سبیل سخته و اشد بآب که در روغن فلفل و سبیل سخته و اشد بآب که در روغن فلفل و سبیل سخته و اشد بآب که در روغن فلفل و سبیل سخته
و آنچه بر سبیل کیفیت داده اند اینی شعر باشد تنقید بدن سر بطبوعات و در سبیل سخته و اشد بآب که در روغن فلفل و سبیل سخته و اشد بآب که در روغن فلفل و سبیل سخته
غذیه و در سبیل سخته و کمال سخته و بعد از آن کمال مثبت ابدان را با لاجورد سبیل هندی پوست صغیر خسته خراخته جراحی و خان کنند
و آب یک نیمه جزو و سبیل سخته و اشد بآب که در روغن فلفل و سبیل سخته و اشد بآب که در روغن فلفل و سبیل سخته و اشد بآب که در روغن فلفل و سبیل سخته
نیز سفیدت و فتنه سخته سبیل سخته و اشد بآب که در روغن فلفل و سبیل سخته و اشد بآب که در روغن فلفل و سبیل سخته و اشد بآب که در روغن فلفل و سبیل سخته
در چشم کشیدن نافع و امید سیاه ماز و سبیل سخته و اشد بآب که در روغن فلفل و سبیل سخته و اشد بآب که در روغن فلفل و سبیل سخته و اشد بآب که در روغن فلفل و سبیل سخته
بگیرند و ناگه سبیل سخته و اشد بآب که در روغن فلفل و سبیل سخته و اشد بآب که در روغن فلفل و سبیل سخته و اشد بآب که در روغن فلفل و سبیل سخته
پس لادن مثل مجموع ادویه داخل کرده سبیل سخته و اشد بآب که در روغن فلفل و سبیل سخته و اشد بآب که در روغن فلفل و سبیل سخته و اشد بآب که در روغن فلفل و سبیل سخته
بحال داخل شوند و روی آب گرم بشویند از هر سبب که باشد روی برویند و طبری گوید که اگر علامات اختلاط فضول صغری محترق یافته شود تنقید بدن بطبوعات
یا طبوخ افتمون جرج لاجورد و جراحی نمایند و قصد با سطین و صاف و قیال کشایند و سبب ابر و احتمال قوت اگر نافی نباشد پس ابتدا نمایند بعد از آن جراحی با غده بخور
مؤله و در طب بعد از آن جرج لاجورد و جراحی نمایند و قصد با سطین و صاف و قیال کشایند و سبب ابر و احتمال قوت اگر نافی نباشد پس ابتدا نمایند بعد از آن جراحی با غده بخور
بر لاریت جدی شده باشد که آنی نماید و از آن در مرض آیم طبع باشد و در آن کمال طبع بسیار باید متفرغ آن بنوعی صبر نمایند و در شرب قوت فواید درم به فواید بخورند و در
خاص باشد یا شامد و مقدار بر روغن گل گرم یک نیمه نمایند و سبیل سخته و اشد بآب که در روغن فلفل و سبیل سخته و اشد بآب که در روغن فلفل و سبیل سخته و اشد بآب که در روغن فلفل و سبیل سخته
و هر روز که آب گرم یک نیمه سوده و درم لاجورد و درم لاجورد و درم لاجورد و درم لاجورد و درم لاجورد و درم لاجورد و درم لاجورد و درم لاجورد و درم لاجورد و درم لاجورد
و مانند آن از ادویه مقرر سوده و مانند آن را با جین بر روغن بادام نافع است باین طور که بوزید آن قوری هر یک یک نیمه درم تخم خشتان سفید درم تخم خشتان سفید
منفر لادن شربین شربین سوده و درم لاجورد و درم لاجورد و درم لاجورد و درم لاجورد و درم لاجورد و درم لاجورد و درم لاجورد و درم لاجورد و درم لاجورد
بیا شامد که طبیعت مثل کرده چون برین طریق احتمال نمایند از اجاعتل می آید و حیرت و اگر احتیاج با عانت طبیعت و سبیل سخته و اشد بآب که در روغن فلفل و سبیل سخته و اشد بآب که در روغن فلفل و سبیل سخته

یعنی بهم چسپیدن خرگان و سببش بطوب و غوی است اکثر این علت بار مد عارض میگردد و عرض آن باشد و بعد از رد نیز حادث نشود بجهت اندفاع ماده انفعیجیه منعقد و غوی یسوی جن جن حلاج انزروت بشیر خر و در و نبات سفید از هر واحد یک جزو کف دریا ربع جزو باریک ساییده بر موضع آن سایشند

[illegible]

فان ناصور است که در گوشه چشم جانب بینی افتد و اشک را بقیه ای از آن میگوید بعضی غریب خراج کوچکی است که در باق الکبر بهر سو و چون غمخیزد اکثر ناصور گردد و بعضی گفته اند غریب خراج حقیقت خراج غمخیز و اکثر مثل آن ناصور را در دین ناصور است و حال غمخیز ناصور مذکور بطریق مجاز است اولی بعکس است بجهت عدم شهرت اسم خاص ولی غریب ای این ناصور بخلاف خراج که قبل از ناصور را در دین ناصور آنرا اخیلوس نامند و جالینوس اطلاق کند و بدلیل برین خراج مذکور و هر چند فی الحقیقت باید نیست و هم او گفته که گاهی در باق چشم خراج یافت میشود که چون بر آن ناصور غالب گردد و چون بدارند عود نماید و گمان آن هرگز که جسد بلود و دومی که آنرا اخیلوس نامند و فی الحقیقت که سیلان می یابد آنچه در راستی بینی مخصوصا و حتی که چشم را بگشاید و فی الحقیقت که سیلان نمی یابد آنچه در راستی لبوی الف چون سیلان زیاده بپوشد گردد و بطول نماید و نیز ناصور شود با چکمه بدش وقوع و در باره است در وضع مذکور بجهت

بادوی محله که در آن دفع و صحت نباشد زیرا که صحت باعث الم و زیادت و ورم میگردد و از نخیست و شواش باشد بر آن از نخیست که نخیست معالجات آن بادوی و صحت
سودی نمی بخشد و لهذا بطول می انجامد. با کمالی بعد از آنکه غرب منجر گردد قانون علاج او آنست که اولاً تقیه اینست که شعله معالجه نکرده و با پیر غرت تقیه نکرده است
بگیرند و در ک باطن قصب یعنی آنچه در میان نری نزدیک بندگاه مثل بنده سفید میباشد خصوصاً اگر کسی که قریب پنج است و غلیظ تر بود و در غسل فرو برد و بر او زهر غریز
که تقیه آن کند پس موضع را بشوید و در مال العسل تر کرده بشویند و باشد که دیگر بار این گویا نخی خشک باریک سفوف کرده باشند که کفایت کند و خبازی و کما خایه بر غریب
بنکار نیز ناصور را پاک کند و اگر اراده اندازد آن باشد برگ خبازی تنها بر آن نهند و یا صبر صلیقه هم الاخون از زروت سر مشب بانی هوا صحت کوفته بخته آب کاسی بر
حل کرده بعد از آن غریب چشم بچکاند و قطره که فاصله میان هر قطره یک ساعت زمانی باشد و در بعضی نخی که کما و کجوز نگار ربع جزو فیروزه است گفته اند که در این خشک سوده
موضع منجر را بدان کس نمایند و یا سفیداب قلعی کلنار فارسی هر یک در دم الاخون هر یک یکدم از زروت ششبر خورده و در کفینیم در کفینیم دم کوفته بخورند و بخته
خوب است نموده بر موضع غریب فرو نمایند و فاده بر آن بنهند و یا شیان غریب ششبر خورن حل نموده در موق سطره بچکاند و فیما بین این موق و زروانی صالح فاصله باشد
و یا چکر ناصور از بنده که پاک کنند و مویک اخایه یا پرسیاوشان اخایه بر آن بنهند و استخوان گر که در زمین نهایت چهل روز در فن کرده باشند ساییده زرو نمایند
و همچنین در استخوان سوخته سر انسان نیز مفید بود و آب برگ تورفی مخصوصاً صلیقه در ناصور انداختن بخت نافع است و زرو با جوزه برای غریب منجر نخیست و یا زنج را با
کودک ساییده و خشک کرده باریک سوده در ناصور افشانند و بعد از آن پاک کردن آن عسل ناز و یا آس با صمغ بطم و برکتان ساییده و فقیله ساخته و یا نطرون شش بانی و یا
نیم درم کند و ورم هر واحد یکدم سوده در غریب بچکاند و ضاد خاکستر جو بنگور عسل آمیخته و یا نیلوفر تنه یا بکر سرشته و یا جاش و شیر و روغن جوز و یا بارنگ مخلوط و بنگ یا کوب
سج که و یا حصاره برگ و یا آرد خندروس با بخته نیز نافع غرب است و لقبول سید جانی آب سداب تازه آب انار ترش آمیخته بچکانند بخت نافع است و طبیعت
بر آن اهل میکند غریب او باریک سداب تر خشک آب انار ترش ساییده و فقیله آن سبوح غرب بعد پاک کردن از یم فرو برند که اندک اصلاح لحم میکند لیکن در ابتدا شش
می آرد و بعد از آن بنکند فقیله از بنگار صحت و بکند و روشن نیز نافع و نهادن تر ناصفیه بود و زرد چوب که جزو ناخته و دوشل جزو سوده باشند مجرب است بعضی ناخته
نیم جزو نموده و ورم کجوز افروخته اند و ایضا دوا می گردانند و شش فوشاد نافع است و از او و یا بلفه زاج و صبر از زروت و ششور کند و سوخته و یا مینا مساوی سوخته که شش
و صبر تناسخ تشا که در سبتور و یا شمش خالص ابرایش گذارند تا غلیظه شود قدری کف دریا و ما زو باریک ساییده از آن ترش فقیله بر آن آغشته در ناصور نهند و لقبول اطباء می
دو بار بچسبند چراست گفته روغن بیدانجیر بر کمال انداخته از دیگری بسایند چون غلیظه شود فقیله آلوده در ناصور نهند و یا چنه قطره روغن بیدانجیر و کثوره بچول انداخته از
فوق سطل چندان بسایند که رنگ روغن خاکستری و غلیظه گردد فقیله آلوده در ناصور نهند و یا چیک چرخ که در دیو او بچسبند قدری گفته بر یا چنه پخته و یا چسپانند باشند و یا
برگ هندو خشک نموده و با گل تنه کوساوی در روغن کاهل کرده بکار بند و یا چکر فی قلیان ایون مساوی سوده فقیله کرده بنهند و یا سندر سو که باریک ساییده با آب آلوده فقیله کرده
و یا برگ نیب برگ کنار چندی ساییده بر یا چنه آلوده بچسپانند و یا کته ایوه بول سرخ مساوی ساییده بر غریب تمال نمایند و یا زان منک خسته بلعاج من این نخی طلا سازند و یا گلوز در چو
در روغن چوشانید صاف کرده بدارند و یا قطره سازند و یا در شش و پوست ناکوفته بخته چسپانند هر گاه در ناصور بند شود و ورم کند کم کوفته ببارد و کند و یا نخی ششبر خورن
یا نخی فقیله چنان آغشته بودی گذارند و یا دیگر آلوده و کثوره مذکور شد استعمال نمایند و بعد از آن در ناصور نهند و یا کثوره بچول انداخته از
منجر جزو زنجبار و روغن جوز که از آن خاصیتی عجیب است در انداختن آن ایضا صبر برگ آس باد و شاب شش خشک میگرداند و از او شانی که در آن باراج داخل است و یا صلیقه بخت
بوی سینا است انطالی گوید که آنچه در شعیره و حباً الا حنجان گذشت بکار بند و چوب غریب سیاه در آن گذارند و با جوزه بچکانند و آب من روزه و یا صند کندن و یا جوزه
و آس شش و نطرون و کندر و زنگار بکر یا آب بارنگ شیان ساخته بچکانند و طلا نمایند و اگر غلیظه کرد و یا انفجار و یا شش و یا جوزه بخت و یا شش و یا جوزه بخت و یا شش و یا جوزه بخت
باز و چوب شش شش و یا جوزه بخت و یا شش و یا جوزه بخت و یا شش و یا جوزه بخت و یا شش و یا جوزه بخت و یا شش و یا جوزه بخت و یا شش و یا جوزه بخت و یا شش و یا جوزه بخت
آنکه من اینم برای او صلاحی که در چند ماه صحت یافت بعد که مانده هیچ گردید و آن شیان و غریب است که عندا حاجت باب حل کرده ناصور را افشرد و از چکر پاک نموده
سرا چانه قطره از آن بچکاند و صاحب آن بر آن چشم نموده و باید که فاصله باین هر قطره و زانی صالح مقدار یک ساعت باشد و خوردن دیگر نیز ناصور را افشرد و شیان را

جوزین

در این کمانه و همچنین تا یک فیه تا زمانی که ناصور افشارند و از آن چرخ بر نیاید و بعد از آن برگ نماید که تا چند ماه خشک می باشد و بهتر است که اندازه نماید و نور غرب
بسیار که آن را می توان به وسیله سنجش بر سر میل بند نرم پیچید و در او ویفر و برده در آن گذارد و خواه دو سیال باشد یا زور خشک یا یکدیگر چنانچه از خشک و غیره و در وی
بعد از تغییر بر چرخ گوشت فاسد باشد مثلا از فیه که سنجش نماید و فاسد آن را با برهم بکارد و نماید اگر متصل با جان غائر باشد و یا قطع از صید اگر از جان جدا بود
و غائر نباشد پس آن را بشویند پیش یا غروب محلول آب ناز و یا دیگر ادویه در آن بپاکنند و اگر چرخ قلیل باشد و بیرون نیاید و سود و زهره است
تا جمع شود و پس افشارند و بشویند و و آنرا در چرخ استعمال و نماید چند چشم را با عصا بر بند و نور بعض حرکت نماید و بنشیند تا بدست را بتدی مهر جمع کردن باین ادویه
دو اینکه در آن قوت قابضه و قوی اجزای عین باشد مانند زعفران آشفته هر دو فایده یکی تفصیق مسام به عدم نفوذ مواد بدان طرف بسبب ولت و منع از انجذاب و دم تقویت
برای منع قبول مواد که محل آنرا جذب کند و این سائر تدابیر در ابتدای افشار است علاج فزین آن داغ است یا آنچه قائم مقام داغ باشد از او می جاده مانند استعمال
دیگر بر دیگر بطوریکه ناصور آخر قبه بخارند و فیه بسلول بول طفل را دیگر بزرگ آلوده در آن فرو برند و یا زنگار را با شفا و اشق یا بکره سرشته بفتید در ناصور داخل کنند
و بعضی گفته اند که اگر استخوان فاسد نگردانید و باشد باین داغ و دهند بکیر نه خاکستر یا بون خاکستر کلیل الملک خاکستر گرم از هر واحد یک و نیم سرخ سرخ جرج و نصف و جزو
زنگار معمول بنشیند بکره بر سر جرج و شادنج یک و دو فیه بخته سخی بلوغ نموده بران بپاشند و به بند و گویند که چون کمند ناصور گردد و علاقه شش آنست که چون بکشت بران
گذارد آنرا اصلب یا بکره از زیر گشت لغز و درین هنگام واجب است که داغ نماید میل و رال را اگر از طلا باشد بهتر بود و اگر از آتش سرخ نماید و بگذارد بران به فایده آنکه
بجوش آید اطراف آن گوشت فاسد تمام سوخته شود و طوبیت خشک گردد و وفا هر گرد پوست فاسد از استخوان بعد از آن بپاشند برهم سفید ب اگر بسوی برنی نفوذ کرده باشد
داغ نماید تا آنکه داغ باندرون بینی برسد پس در آن فیه بپاشند که برهم زنگار آلوده که روز داخل نمایند و روز دیگر به بنیه آنها آنکه سندانگردد و در داغ و ادویه جاده داغ باین
اسم العافیت است و چون عفونت غریب استخوان رسد و بادویه منتفع گردد و بشکافد گوشت فاسد و در آن بپاشند تا استخوان بسطد و اگر استخوان صعب باشد ظاهر آن سبب کشته سیاهی آن استخوان
دوای اصل بول بپاشند و به بند و می بگذارد و اگر استخوان فاسد کرده باشد بر استخوان داغ و دهند و تبسات که محتاج میگردند که فاسد را سوراخ نمایند تا آنکه
داغ باندرون آن برسد و لیکن احتیاط نمایند که میل بجانب چشم نمایند بلکه دست را مثل بناحیه لاف دارند بناحیه ماق که سیلان نیاید طبقات چشم و سوراخ نمایند چنانچه
بنی و در غور با که دور الراس حتی که فیه آن موضع متصل آن نافذ گردد بعد از آن بگردانند تا آنکه خون از بینی و دمان بر آید که این نشان نفوذ آنست و درین وقت داغ و کمال
مع حفظ مقله حاصل گردد پس داغ دهند و ادویه در آن بپاشند و به بند و و یا در آن فیه بپاشند که سناز برهم زنگار یا اشنان آلوده بگذارد و اگر گرمی شدت نخد
بصندان مایه آب کاسنی و آب العالم طوط سازند و روز بروز فیه را قوی تر نمایند تا آنکه برین جرات و وسیع تر گردد پس اندمال آن نمایند و گاهی برنج
از آن بارچ استخوان بدو و بساست که بی نیاز میگرداند داغ از سوراخ نمودن نامحکم باشد بران اقتصار نمایند و واجب است که چون داغ دهند بران و داغ
بپاشند چشم سفید یا خرقه باب سرد تر نموده بگذارد یا خمیر دقیق برنج سرد کرده چون گرم گردد تبذیل نمایند تا گرمی داغ بچشم رسد طبری گفته که استعمال داغ
در چشم خطارد و بعضی فاضل از او اهل طریقی برای داغ غرب مقرر کرده اند که چشم از مضر تا و سال می ماند و ابو ما هر وصف و نموده و آن این است که بکیر نزع مس
یا مانند آن طرف سفید آن که منهدم و هموار بود بر موضع غرب گذارند و اسیر بگذاشته در قعر ریزند و بعضی چندان میگویند که داغ بوجام گردد پس تسبیح را جدا نمایند
و این داغ از محل ناصور تجاوز نکنند و نور بعضی تمام می یابد بعد از آن مراهم مدله استعمال نمایند و با محله علاج او شل ناصور سائر احضاست لیکن واجب است
که ملاحظه لطف نماید و احتراز کند از آنکه لطمه سازند قبل از تنقیه مده یا استخوان هرگاه خاهاهند که جرات بسته شود صبر و کند رسود گذاردن خشک
و بسته شود و راج سوخته و آگینه مثل غبار رسوده خشک کننده است و ادویه تیز اگر چه در ابتدا سوزش می نمایند لیکن تکرار استعمال عادت او شود و مضر تر رساند

غده

بقول العالمینوس طی است زانند و ایا که روز اکثر اوقات لحامی اکثر از مقدار طبیعی برتر فیه که میان بینی و چشم واقع است ازین جهت مانع نفوذ چشم شل گردانند
از نفوذ و فیه جویانی و بسوی بینی میگرد و کثرت حد و شامش مادی در چشم لازم این است و گاه تابع آن غریب باشد و گاهی از آن تقصیر چون زردنوق ماضی میگرد

سبب تولد او اندر سبب باشد و اگر با وجود علامات سوء مزاج بار و ساف و در گوش گرانی بیان کند پس اگر خواب بسیارید و در بینی تری باشد سببش ما و بعضی باشد اگر خواب کم باشد و مغز خشنک از ماده سوداوی باشد و اگر با وجود گرانی تمدید پیدا و کوبش و م بار و باشد و اگر این سبب هم نباشد و در گوش خارش و خنده بود و احیاناً گرمی از گوش بیرون آید پیش تر از دیدن گوش باشد انطوائی گوید که وجع اذن نخس و ضربان است این از فوات عضو نادر باشد و از قبل دماغ و معده رسماً یا یکی از این اکثر بود و علامت متعلق خاص این سلامت دیگر اعضاست و آنکه تغییر تناول طعام تغییر گردد و علامت گشتن از عذوق و در دهان گمان آن یا شروع طعام در مضم است غیر این هر دو تغییر دماغ از دماغ بود پس اگر ماده بخار باشد و وی یسین و اگر خلط اندک حلو باشد و ضربان نخس تمد و اشک استند از فبروات بود و در بار و بعکس این است

علاج کلی اوجاع گوش

در جمیع اقسام آن از خوردن لیمو و شستن در افتاب حمام گرم و مصلح با و قریب آتش و حرکات عذیفه و جماع و صبیح و کثرت کلام و اغذیه بمغز و اجتناب اولی بود و احکام و نفوذ و تحمید آب گرم سکن جمیع اوجاع مخصوص اعضای جسمانی است و هرگاه جهت تسکین وجع شدید حاجت مخدرات افند بهترین آنها شیان و ایست مع اندکی افیون در شیر زن حل کرده و بوقالی خالیون در روغن حاصل نموده استعمال نماید که زیر که سبب غلظت روغن و خونت است که فیون در گوش بچسبید و موجب مزید درد و اگرم کرده بلکه در شیر حل کرده چکاند که شیر بنا بر ایست عالی و عسل مانع چسبیدن افیون میشود و با وجود آن در احوال تسکین یافته از روغن است باید که استعمال مخدرات کمتر وقت ضرورت کنند بهر آنکه کثرت آن موجب حدوث گرمی گوش است و خاکستر افیون در تخدیر و تحفیف قویتر از افیون است پس خاک که در شدید باشد افیون است و سخته بعد از چند ستر آینه در گوش چکاند که چند صاع است و هرگاه که ضربان در شدت کند و روغن تشنج بود پس لابد است از استعمال مخدرات زیرا که در گوش مملکت است بسبب قریب دماغ و دراز خابتر از روغن گاو و گوسفندی نیست و غور آب گرم تنها با دویه مرخی لینه مثل غشیه خطمی و در آن بچسبید و سوسان و بنفشه و سکنجبین و مخدرات است اگر چیزی مخدر مانند تعلیلی پوست خشک شاش مخلوط سازند و نفع بود و قطور روغن گل در پوست نار بچسبند و کذا اقطور آب بچسبند یا سکنجبین و آب و یا خوراکه و یا شکر و یا حل کرده گرم نموده و کذا امزج چهار در جمیع اقسام مجرب است و قطور سفیدی بهیضه مع تمزوج روغن گل نیز تسکین در گوش از هر سبب که باشد بی نظیر است و کذا اقطور و کذا انسان بوخته روغن گل و کذا اعصاره الکلیل المملک بیغونج و اگر خشک باشد و اگر حلیه آرد و بزکندان بهر ندما حرا شود و خماد نمایند نیز تسکین دهد و نماید و قطور افیون زعفران مرسخ نیز مسکن وجع حار و بار دست و کذا اقطور و روغن قنب آب بر گان در هر دو مفید گیلانی می نویسد که آب برگین بقل یعنی فخر آب پیاز هر دو مسک و زعفران بقدر ربع واحد حل کنند تا زعفران حل شود و صاف نموده دیگر در گوش چکانند و زمانه بران صبر کنند پس از پنبه پاک نموده بار دیگر چن قطور و چکانند همچنین تا سه چهار نوبت بعمل آید که جهت تسکین در گوش از هر قسم که باشد بنایت مجرب است و دراز از آن تخلف نمیکند لیکن استعمال این در اقسام درد گوش بار و عمل افتم است بعضی گویند که چون مس گرم کنند و در آب سرد نموده بخار آن گوش رسانند تسکین وجع نماید و کذا اخوان چهار ماشه افیون یک ماشه عسل بچاشته و کذا آلوده در گوش نهادن مسکن وجع شدید است و کذا تقطیر شیر زنان وقت شدت وجع برات و اگر آرد گندم بشراب زیت بپزند و اگر گوش خماد نمایند و هر ساعت تبدیل آن کنند و چند بار تسکین وجع نماید و کذا تقطیر فلونیا و می محلول در سفیدی بهیضه و روغن نیلوفر مسکن وجع شدید است و از جالینوس نقل کرده اند که چون سکون وجع دشوار گردد و ماده ایسوی بینی بطوس ایسوی دهن بخره فرو دارند و بقبول اسطوخودوس و زدن رو باه طرف راست در وجع گوش راست و در طرف چپ در وجع چپ بر صاحب در گوش مزید در دست و انطوائی گوید که در او گرم گوش استعمال موفقات اولی است و الا قطورات و در اقسام درد گوش قطور رطوبت نابی بریان عجیب و کذا نهادن بر قریب قعد گنجشک مجرب نوشته

علاج درد گوش حارس فاج

و از بلخ بخاری تبر یا از احاب بهدانه شیر و عتاب شیر و مغز تخم تربوز و شربت نیلوفر بدهند و گاهی عرق شاه تر و دین تبرید افزوده میشود و یا تره شیر و کاه و و شیر و کشنی خشک و عرق بید رساده و نهات بخار برند و موار و شیر و خمر و شیر و حل کرده دیگر در گوش چکانند و شیان بیض و شیر نیز شیان و خمر چکانند و مفید بود و روغن گل یا مکه که گوش او دیگر در گوش چکانند و ما القرح و ما انخیار در گوش چکانند نیز فائده میکند و روغنهای آب انجلی و روغن گل و کذا

و بنفشه خشخاش و آب برگ خرفه و آب برگ بید و آب بازنگ و حی العالم و برگ کاه و برگ کاسنی و گل سرخ تازه و گوش چکانیدن نیز فایده میکند و اگر بار و خضامی شود
سفید می خیزد و غایب و خنجران آب غلب الثعلب سفیدی میخورد و روغن گل و آب کدو شیر و خرفه و آب خرفه و روغن گل و آب گل سرخ خشک آینه بخار بر نافع تر باشد
و در صورت شدت التهاب روی کافور و زرد قطورات مسطور داخل نمایند و اگر گوش به منحل سفید و سرخ و کاه و گل و کشتی سبز نکند و اگر حرارت قوی باشد کافور
نیز افزایند و کاهی نمایند و درین نهاد داخل میکنند و کاهی عوض آن پوست خشخاش و کاهی رسوت میکنند و آب غلب الثعلب بجای گلاب می نمایند و یا سفیداب کاشمش
مروانگ حصص یکی سوده و روغن گل آینه صفا کنند و غلب الثعلب گل خطمی گل بنفشه بپزند و توله پوست خشخاش نیم کوفته شش باشد و شیر باد و گاو و نیما را در جوش داده بخار
آن گوش رسانند که در تسکین در مجرب است و کاهی گل نیلوفر و برگ بید و جوش شیر نیم کوفته و گل سرخ خاز و دوده میشود و جهت تسکین تبریز را در کاه و کشتی خشک اندک از اینج
هناف نمایند و اگر تحلیل نایه مطلوب باشد با بونه و کلیل الملک بیامیزند و اگر کجایا و ارقی از برگ بنفشه برگ خرفه برگ کنار برگ خجاری برگ خشخاش برگ غلب الثعلب برگ خطمی
برگ کدو برگ بادنگ برگ بستان افزوده برگ بازنگ برگ سپغول برگ کاسنی برگ بید برگ کشتی برگ کاه و هر چه از این اوراق بهر سده و مناسب اند جوش داده استعمال نمایند
نیز برای در گوش که از ریا حار یا درم حار باشد نافع است و اگر حرارت لبشت نباشد در جوش پوست خشخاش گل بنفشه کشتی خشک جوی چینی جوشانیده
خجور نمایند و در جوشه شفتاب و شمع صومعی بریان نموده ساییده باینده مزج کرده گوش گذارند و اگر در گوش نهایت سخت بود اندکی مایون شیر و خنجر
و روغن گل حل کرده یک گرم در گوش ساعت بساعت چکانند و کاهی نیز از صاف کرده میشود و اگر فیون را بسوزند و خاکستر آن بمقدار چهار پنج درج در روغن گل
حل کرده یک گرم چکانند نیز در تسکین در مجرب است و یا عصاره برگ قصبه صاف کرده یک گرم در گوش چکانند و یا بنگ بکنوله آب ساییده قرص سسته در جوار طوطی
بسوزند پس صاف کرده دوسه قطره در گوش چکانند و اگر ازین تدابیر هیچ ساکن نشود و بشیر زمان که در آن مسکه گاو حل کرده باشند الکته نمایند و در قطعه آن بکنند
و هر چه در علاج در گوش حار مادی نکور گردد و غیر از تقیه درینجا بکار برند و بدانند که هر گاه در روغن گوش حارسانج از او بیدارده و مخدره و جع ساکن نشود و گوش
شیر یارم خواهد بود و آنجا که در گوش از ریا حار بخاری مرتقی از سده باشد و فصد بلیق کنند و تبرید سده باشد و شیر و جوش شیر و کاه و جوشخاش و کشتی خشک
و اغذیه بپزند که سحر نباشد مثل بچم مرغ مطبوخ آب خوره و کاه و مسلوب مطیب بکسر و قطعه و مغز خیار بسکند نمایند و اگر کفایت نکند تلحین طبعیت کنند
بمطبوخ بلیق زرد و قرمز هندی و اگر بخار او کثوشت و برگ غلب الثعلب مانند آن بغیر آنکه در آن هوای حار داخل باشد و اگر قار و دره حار باشد اما الشعیر میزد
و اما القرح میزد و هندی و اما الشعیر قدری خشخاش داخل کنند و اگر زمانه خشخاش طب باشد خوردن او افغان شیاست برای این مرض و تسکین مخرات بسده
روغن گل که بچم و سرکه ریاده و جوش روغن گل بپزند تا سرکه بسوزد و روغن باقی ماند بر برف سوخته گوش چکانند و روغن بید و روغن کدو و شیر و خنجر و قطره سازند
و بیرون گوش برگ سپغول برگ بازنگ برگ غلب الثعلب آرد جو در سرکه سرشته صفا کنند و اگر ازین ساکن نشود و کج کافور و شیر و خنجر حل کرده چکانند بغیر روغن
و اگر گوش ملوث بروغن پشت صاخ را بشویند بخوبی در آن آب یک گرم بریزند حتی که پر شود پس کف دست بر عقبه گوش نهاده بر یکپای ایستاده و باز بچمند و صاخ را
بمیل که بران بیند چیده باشند صاف کنند و آنچه از رفتار در آفتاب باشد روغن گل در بر بسکند بهر صورت چکانند و اسفنج یا خرقه آب بار و خشته برگ گوش نهند و
اب سرد در آنند و اغذیه مطبوعه مسطور بخورند و اما الشعیر مطبوخ با خشخاش بنوشند و اگر در شدت کند ترنج بروغن بنفشه و روغن گل نمایند و کافور و بنفشه و طب
و نیلوفر و مانند آن بپزند و آب طلع استنشاق کنند و تعدیل سکس بر اینصین بارد و مثل سیب بید آب سرد و قدری کافور و گلاب بران پاشیده نافع و خواب آرام نمید
گوش بعضی الراعی و بوییدنش مفید و ایضا برگ سید برگ سیب برگ بید برگ خرفه برگ غلب الثعلب کوفته روغن گل گلاب بپزند و درم سرکه از سده درم نوده درم صابون
و زرد قوی حرارت آینه برین محل منبت اعصاب صفا نمایند و هر گاه گرم شود و تبدیل کنند چون مرض باخطا آید اجزای بارده که کنند و روغن با بوند گل آن
انداک اندک میفزایند برای در گوش که سبب بشی در آفتاب یا سبب ریا حار سموم باشد نافع است با بجه طریقه تبرید و باطلیه و نظایر و مرفحات و غیره که
در صدام احتراقی شمس گذشت عمل آنرا و آنچه از ریا حار حادث از روغن آب گرم بر سر آشتن و آب چشمهای گرم باشد اگر واجب بود فصد و قفاله نمایند و در
بند و قدین کالند و اغذیه مطبوعه مذکور بپزند و غنمای سرد مثل روغن کدو و بید و نیلوفر و روغن گل سرد در گوش چکانند و مسوط نمایند تا آینه و شیر و خنجر و نافع تر

اشیا نوشیدن آب سرد و استنشاق و تمضمض به این روش باشد و اگر شستن با دوی گرم در گوش باشد فصد سرد کنند و اذان باز
 در گوش بچکانند و فصد بارد مضاد آن اذویه مثل برگ عناب الشعلب برگ خرفه و برگ کشنیز و پوست کدو و خیار و آرد و جود نهاد نمایند و آب آنها گوش را بشویند و بچکانند
 شیان ابیض محلول در ماء القریع یا شیر ذر یا قدری روغن بادام زمینی بود و عند کمال شدت حرارت این ادویه و آبها بر پوست سوخته بکار برند و بچکانند با القریع
 تنها نیز جال النفع است و تبیین طبیعت بخار شنبه و تمر هندی و آلو بخارا و مانند آن کنند و اگر در مزاج حدت باشد ماء الشعیف بنوشند و شیر بز که آب غوره یا آب انار صحر
 کرده باشند بر سر نهند و هرگاه بگذارد جدا کنند و واجب نیست که طبیب گمان این امر نماید که مرض در اول محل منتفع خواهد شد بقابله مرض باشد داد و دیکه بجا
 او کرده اند زیرا که ادویه اولی اخلاط و عصور گرم کرده اند و در آن عضو و اعضای چهاره آن نکایت پیدا کرده اند پس اولاً علاج با استخراج آن اخلاط فاسد و از آن
 حدت آنها از عضو نماید بعد از آن ابتدا به تبرید عضو باشد و ادویه میوه بجز مرض کند اقوال حکما سویی می نویسد که قطور روغن بزرابنج و کلاک برگ نعنع و آب غوره
 که آن مخصص است و کد آب خنیشنه از مزاج روغن گل کد انج حکم است در روغن گل چو شایده و کد آب انار ترش بشم آن فشرده بسل آسینچه و کد آرد قالا
 بر روغن گل آسینچه و کد آب شمره القلی در پوست انار چو شایده هر دو واحد نافع در گوش حار است و بقول ابن سیراجون و رازی تغییر روغن کلاسی سنگین جمع حار است و میگوید
 که هرگاه در گوش از سو مزاج حار باشد چکانند و غیری بسفید میگویم تنها با شیان ابیض نفع کند و اگر درد سخت باشد اندکی افیون و شیان ابیض و روغن گل
 و اندک سرکه حل کنند و گاهی روغن خلاف حد روغن نیلوفر و روغن بنفشه و عصاره بعضی نعول باره مثل عناب الشعلب و صمغ الراعی و کشنیزه و بزرگوش بچکانند و شمشیر
 میفرایند اگر سبب درد گوش حرارت مغز باشد لازم است که تبرید باغ بطبیقات مذکوره در علاج امراض حارده نامی نمایند و در گوش روغن گل نیلوفر و سفید و صیف بچکانند
 و اگر درد شدید باشد کافور بر آن آسیند و بسیار است که روغن بنفشه بکافور و روغن گل از روغن گل پادوسکین پیدا و بسبب اراخا میگذارد و انبساط و ایضا شیان فات
 مسکن اجماع چشم سفیدی پیشه و مانند آن در گوش بچکانند و سفید و بنفشه و آنها خاصیت عجیب است و یا شیر پاک عناب الشعلب و آب کشنیزه بچکانند و بهتر شیر گوسفند
 که از بیستان بدو شند و بسیار نافع بود و یا خرطبین و در روغن گل بپزند و در گوش بچکانند و یا ملزوم و در روغن گل و سه چند آن سرکه و خمر چو شایده تا آنکه سرکه بپزد
 در روغن بماند و بطریق طور استعمال نمایند که برای ضربان خیلی سفید است و همچنین روغن تخم کدو و روغن نیلوفر و روغن بید و امثال آن که کدک عصاره است که مشابه
 عصاره پوست کدو و جرم پوست و ایضا استعمال مضادات بهر دو از خارج گوش بعضی ذکر کرده اند که آب بلابل در مثل این حالت بسیار نیکوست و عصاره شند
 رطب اگر ضربان وجع آتشید و نماید و از آن خون تشنج باشد از استعمال مضادات و مخدرات چاره نباشد و بطریق آنها در علاج کلی در گوش مسطور شد خضر
 و قشری می نویسد که تعدیل مزاج نمایند با دمان بار و مثل روغن بنفشه شیان یا شیان ابیض یا کافور یا آب کدو و خیار یا روغن بنفشه تنها یا روغن
 نیلوفر یا کد کافور یا روغن گل یا شیر زنان در گوش بچکانند و گاهی درین شیان قدری افیون اخل میکنند و مضادات بار و کشنیزه و کافور و عصاره کدک است
 احتیاج بصباره و بجز برای تخمیری افتد و گاهی آب گرم و طول میکنند و گاهی بوجا آن گوش می زنند و تسکین و جمع آن میکنند زیرا که آب گرم تسکین و اجماع
 آن می نماید و اگر مزاج گرم باشد از استعمال ادویه شدید و تبرید احتراز نمایند و اگر غرض طهارت بر آنکه شئی بار و گوش را ضرر شدیدی نماید و طبیعت طبیعت نمایند
 بهر ادا الدین گوید که آنچه نفع آن مجرب است روغن گل است تنها و آب عناب الشعلب آسینچه و جوشیده و گوش بزکاخ طبع خار خشک و عناب الشعلب
 و بنفشه داشته و بر خار آب گرم که میخ در زمین فرو برند و بر شند و آب گرم در آن ریزند و شستن و شیان ابیض سفید و تخم مرغ سوده بچکانند و همچنین
 سفید و روغن گل یا بهر روغن گل آسینچه و سفید با هم ضم کرده و روغن کادی نیلوفر

علاج درد گوش حار مادی

باید که در دوی فصد سرد نمایند و بعد از آن شیر و کاهونه داشته و تنخواه بلباب بدهند و اسپغول هر یک چهار داشته شربت نیلوفر و تولو حل کرده بدینا کل بنفشه
 نیلوفر خطمی عناب الشعلب بفرایند و در اخر لباب را بخیجوراند و اگر حاجت بود تبیین سبب صفر نمایند و در صفراوی تمر هندی دوسه و کدک بنفشه نیلوفر خطمی هر یک
 چهار ماشق کوه عرق گاویان هر یک نیم پادو کنند یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت اسطوخودوس دود و تولو بدینند و عناب هفت عدد و زرشک کیتوله

آب کشنیز سبب آب برگ چاشنی که با آب برادر و مرغ و نایند و یا عوض تلای زرد و در نصف صندل سیح گل از منی مساوی آب کوه سبز یا کشنیز سبز و در مگو
ضاد سازند و شیاف یا اینها یا ماز آب کوه سبز و گوش چکانند و وقت شام لعاب بدهند عرق شاهتر عرق بلبلو عرق گاویان عرق کوه شربت نیلوفر خاشاک شنب
تعلیم گرم در مخرج ثقبه گوش را جوی خضر و ن باشد بنظر در آید و آن قلیل انحرست در دشتید و تب در آن لازم میباشد معالجه او آب کوه نایند که در مخرج
پخته منحا کنند یا آرد با قلاب بنفشه غلی آرد و جابو نه لعلیل الملک کوفته بخت آب نیگرم و روغن بنفشه سرشته ضاد نایند و بسیار است که ضاد صلب التعلیل و غن کج
آرد و گندم یکم کفایت میکند و گنداقه کشش شش سفید کوفته بانگ آرد و جو بخت و اگر در شرب پزند و باقی و طی محمول المشوم بطرخلو کرده ضاد نایند تعلیل صلب
مازاله و در م و تسکین و جع کند و در بخار و ادغات استعمال کنند بکفره در آب گرم کرده یا نمک گرم نموده و گوش نایند و بعد در روز یک مرتبه در روغن زرد و گندسته
بر در م نیگرم ضاد نایند که تعلیل نایند و آب کرب و روغن کعبه ریاک جوشن آرد با قلاب بران پشید و نیگرم بدان ضاد نایند تقصیر میم تدبیر شرف گوش مثل تدبیر
در م ست و ایضا شیره عنب لعاب بدهند عرق گاویان عرق کاسنی شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و نوز و مری و داسگد و روغن گل شند آب برگ کرب
با هم آمیخته با جبره آغشته در گوش گذارند و قبول شیخ اکثر در آن طبع نجبر کند چون در گوش چکانند یا از آن قلیل سازند کفایت باشد و یه خوراک گرم و پیوسته
و جع که مذکور شد تسکین دهد نایند و ایضا پیله یا پیله ماکیان در روغن کنجد که داخسته مکرر در گوش اندازند چون در م ساکن شود لعاب جلبه و غیره که مذکور شد
برای نفع اندازند و آب کباب نایند و هر گاه نفع نشود و بریم براید قلیل بعسل آغشته در م گرم کرده اند گوش گذارند پس از آن اندکی نازک سوخته به منقش خشک اند
و اگر بریم غلیظ بود قدری زنگار بسنجین عسل حل کرده با یک قطره زهره گاو و یک قطره روغن بادام چکانند اقوال حدائق مؤلف اقتباس خلاصه
می نویسند که در در م و موی و صفراوی چار و جع تعلیل مده و تسکین در رو تب نباشد پس اگر غلبه خون باشد تعلیل تمام رگ قیفال اند و حجامت با شیط
بر پس سر کردن و کتفها و ساقها بدهات کنند و سرهای هر دو گوش اشترازند و شریتهای سرد و کشکاب بدهند و در م کل بانگ مکرر شنایند و هر چه چکانند
و بفاصله سه چهار روز سترغ بلبلو زرد و زرد الو و آلو بخارا و شیر خشک و ترنجبین که معوی برگ سنا باشد باید که در پیش شیاف ابیض کافوری در
روغن گل حل کرده چکانند و یا شیر زن تنهار گوش دوشند و از خارج مقلب آرد و جو صندل سفید و کشنیز خشک گل از منی هر یک سه باشد آب کوه سبز
و کشنیز سبز و گلاپ ضاد کنند و بعد در روز لعاب پنج بشکال بار و روغن گل چکانند و طلای زرد و طلایان آب کوه و کشنیز طلا کنند و اگر غلبه در د باشد روغن گل و سکه
بار و روغن جوز مثل قطره نایند و لعاب پنج بشکال بار و روغن باجونه و سکه و آب کوه طلا کنند و آب تا نور و هم کرده بهتر بود و روغن بامجذبات چون حب الشفا بیوش شستن
تا چهار در م تدبیر قویست و شربت نیلوفر چار و در عرق کوه و کاسنی و گلای هر یک چهار توکوشانند و غذا آتش جو شربت بنفشه دهند و چون در م ساکن شود بنابرین
لعاب جلبه و تخم و آب پیاز خام و شیر خور را بر آغشته در م و جفت شربت چکانند تا همان دوز بخت شده و با نخل آرد و جده بخت پاک کردن بر یک آب گند سبز و آب پیاز
و آب پیاز و عسل برابر اندازند بکرات و مراتب خوب پاک کرد پس جت اندال ناز سفید در م هم صری آمیخته در گوش گذارند سیحی گوید که اگر وجع غلغلوئی
در خارج گوش باشد خطر اندک بود و اگر غلغلوئی در داخل گوش باشد در آنجا خطرست بسبب قرب موضع از دماغ و لند اسر او است که قصد قیفال و حجامت
ساقین نایند و آوا و الو که در آن بلبلو زرد و بنفشه شربت بنوشانند و در گوش آب پوست که در روغن گل چکانند و یا شیر و خنتر آن حل کرده و اندکی افیون
در آن انداخته چکانند و اگر غلغلوئی شدید الحار و تلب نباشد بگیرند و روغن گل کج و روغن اسکر و هر دو و دوشیده کرده بر خاکستر نیگرم نهند تا سرکه فانی شود و نیگرم در
گوش چکانند و یا مایند و سرکه ساییده در گوش قطعیر نایند و اگر درین اندکی زعفران اندازند بهتر باشد و اگر در ضعیف باشد و در آنجا تب نباشد و نه تلب
بگیرند اندک مرم با سلیقون و در روغن باردین اگر فصل سر باشد و یا در روغن گل اگر وقت گر باشد دل کرده در گوش چکانند شیخ سیف نایند که اگر سبب گوش
در م جار فاضل باشد و در آن مخاطره است بسبب قرب آن از دماغ آنکه در م جمع شود و بریم کند پس آن جاست که بعد قصد و سترغ او را لطینات مبروات
استعمال نایند و خصوصاً شیر چکار را زرد و موم و همچنین روغن گل مصلوب بر سکه که در خارج سافج مذکور شد بعد از آن لعاب جلبه و غیره که در ذیل علاج این سطور شد
و آب بلبلاب در مثل این وقت نافع بود و کج سوده درین آلوده است بعد از م که دوزیت مائل بحرارت استعمال کنند و باید که زیت شیرین باشد با جود آن کج

مختصر گوید که فصد استخراغ نمایند و هر روز آنچه تصدیق فرماید که مثل شربت آکو و نیلوفر بلعاب اسپنجی بلشربت بنفشه استعمال کنند و از غذا بر موزرات و قبول مثل اسفناخ و کاسنی و اقصار و زرد و درم غاخص را شیر تازه و شیان ابیض یا روغن گل باندک مسکه بچیده در ابتدا نافع است برای روع ماده و بعد از آن روغن گل بلعاب بلعاب بلعاب تخم گمان پس اگر درد شدت کند روغن گاو کند و تسکین فرماید و یا صندل کند و هرگاه که بفرموده جلاب بیکرم روغن بادام شیرین در گوش بچکانند و اگر بد نشود تخم و در آن افزایند از خطا کی گوید که در علاج و درم غاخص گوش جای طبع نیست خصوصاً هرگاه باوی اختلاط و برین حرکت سروا شک باشد و قاعا چیزیکه در علاج او را درم زیاده کرده شود ملازم است بلعین است و بلعینات مناسبه و روغن و نافع تر از چیزها قطره در روغن گاو کند و مستعمل شود و از زروت مطلقا در روغن گل در درم حار و روغن بونو درم یکدلی گوید که اگر شکا که در گوش حصبه شود بر این حس باشد و علامتش مثل سح و غم و غم و احساس آواز منقطع و قاعا بعد وقت درد گوش و گاهی بر این است که از شیر یا سیلان مطلوب است از سخن گاهی باوی تب بعد از آن وقت باید که علاج بکمال آهسته کنند زیرا که درم بر این دستخه گاه و گاهی ترید درم و درم بسیار اتصال جواب بر مضمون هر دو علاج است که تصفیه گوش از خارج نمایند و آنچه مذکور شد در گوش و روغن بونو مملو با سفیدی و بعضی غلظت و بدان فتن نمایند و اگر از آن سیلان کنند و او را در انداخته ثقبه گوش را بصوف نرم یا اسفنج تازه در همان حالت کرده چند سازند و با بکله گوش اجیزی عالم رسانند و حق نشود پس اگر در وسط علاج مزاج بر مضمون گرم گردد فصد قیغال نمایند و از خارج روغن بقدر قوت او کنند و اسهال طبیعت بر مضمون و آکو و عناب و تخم بونو و خیار شنبه بکله فصد یا در فصد نمایند و لزوم باد شیر کند و گوش از خارج این مواد سازند و گیرند بر زرقطونا و برگ بازنک برگ بنفشه برگ خنک و عصای الراعی و حوی العالم و طراف کاسنی و هر بار یک ساییده بر آن اندک آرد و چکاند از آن یکوفته در آب سوتر کرده باشند انداخته پس آن آب را بر آن آرد و باندازند و چیزی و افزایند شیان و اینها بر آن انداخته صلا کنند تا بار یکسره در دو شل مرم شود بعد به خارج گوش نهاد کنند و اگر از حرمت ظاهر در سطح گوش و جمع در صلاح و در اندران باشد واجب است که از کایت حصبه شود بر این حس چند کنند و الا کایت عظیم گردد و گاه به سرسام گرم انجامد و آنچه در گوش او نهند و در آن بریزند و سفید بیضه مملو با شیر و خمر آن است که دائم بریزند و اگر از این ساکن شود بهتر و الا گیرند سرکه مستعمل در تری که گفته نباشد و در آن بونون کجی یا و حید فیون حل کرده بچکانند و سوراخ گوش را بصوف بند کنند و ضامن گوش را خارج گوش گذارند و اگر قوت الحاحت کند تعاد به فصد قیغال در هر سبت روز و حل طبیعت به آنچه مذکور شد و نوشیدن باد شیر نمایند و در غذا بر موزرات زیادتی نکنند و هرگاه مرض اهل شود و عقاب و قفل در گوش باند باید که سبابت به عاقل نقل نمایند تا آنکه حرکت او سست شود و بعد ایام از مضمون بعد از آن نظیر زاج ملیل نمایند پس اگر بحالت طبیعی خود کرده باشند گوش او این دو انهند و گیرند خرق سفید نیم درم و حل نیم دماگ ساییده در عسل کف گرفته حل کنند و اگر از این قفل نه امل نشود و در آن تریاق لاون باندکی بفتند و بپند و گوش نهند که آن قفل را در یک روز نائل کنند و اگر مزاج از استعمال این تریاق متغیر گردد و در سفیدی بیضه شیر زمان حل کرده با روغن بونو و الا قفل

علاج درد گوش بار و سافنج و سنجی

اسطوخودوس گل بنفشه و دیان انیسون چوشانید و مصلی باشد و حل کرده بنوشند و بونو انستین اکلیل الملک هر یک یکتول در شیر گاو نیم تا جوشانیده بر بخار آن انکباب نمایند و انکباب بکرم احوالین با و بک جوشانیده و یا شک بزو احوالین در بول انسان چوشن او نیز مفید است در روغن بونو و موسن بلسان بیکرم کرده در گوش بچکانند و چکانیدن روغن ترب روغن بادام تخم زردین باب مجرب است و اگر تخمین تحلیل زیاده مطلوب باشد چند بیدست و فرو فیون نیز در روغن بونو و فندا آینه بکله در روغن زرد کند و گوش از مضمون سکن در دست و یا قسط هر مل نیز بکمل ز آب ساییده فرس بسته در روغن شرف بسوزند و صاف کرده باند و چند قطره بچکرم گوش بچکانند و این روغن نیز برای درد گوش بار و مصلی است تخم ترب یکوفته انستین بوسی هر واحد و مصلی در آب جوشانیده صاف نموده روغن بادام تخم شستل داخل کرده باز بر آتش ملایم نیز تا آنکه آب جذب شود و فرو آورده چند بیدست و فندا بکله بکرم یک نیم دماگ ساییده داخل کرده بکله اند و بکله بر نیم و در سه قطره شیر و بکرم گوش بچکانند در در ساکن میکند و گاهی نفوذ در روغن سوخته اند و گوش می اندازند و بار و سنجی را مفید میشود و چنانکه بکله بکله عمل است بکله بکله در گاو و قدری از پیه آن نمک سوده بر آن پاشند و نیم بر آن کرده افشود آب آنرا بکله زد و گوش بچکانند بکله بکله بکله بکله بکله بکله

خشک بری یا ابلج خود و در جبین غذا سازند و آنچه از ریاح غلیظ منحل از فضول مسکنه در سر سبوی گوش بهشت تنقید باغ بسمل گرم و حبیبی از جگر و
 و سائر تریاچه پخته و سابق ابل را در دهان نهند و نه روز و گاه گرم کرده در گوش نیز مسکن در درمی و طبعی است و آنچه از ریاح منحل از فضول از ششی در یو بهار و ده جوی سرد باشد
 تسخیر گوش بآلین و چکانیدن و غنمای گرم و دخول حمام و ریختن آب گرم بر سر و نهادن گوش بر آب گرم و نفوذ از طبع شبت و با بونه و اکلیل المکان و گلاب
 و مرزنجوش و نام و قیص و گزفتن بخار شلغم و نهادن خردل کوفته با دمان و ده شکر گرم نموده بر گوش گذشتن تخم حلبه بخته در پارچه نازک بسته گرم بر گوش و استیصال
 کاهات مذکور و در صداع بارد یا نریز یک گرم بنیه تر نموده سودمند است مگر آنکه بدن مستولی باشد که در بر صورت و لا استیصال از فضول از بدن کفایت گوش گرم
 و اختلاط بسوی سر منجذب نشوند و از چیزی که در شل این علت بدان امر میکنند بخوبی طبع شلغم خردل است و آنچه از این منجذب سازد این است که بگزند تریاق الاذن و نقیض گوش
 بدان ملاک کنند و از بنیه آنرا بزند نمایند کسکی الحال تسکین در نماید و بطور کم و بیش شلغم خردل سازند و آنچه از ریختن آب سرد بر سر و فرو رفتن در آن باشد نیز خیر است
 سیاه سوزا و بر روغن خیری و روغن نار و غیره و دمان و حاره و قطور آنرا در گوش و در جبین این حال است و نقیض مزاج و درمناضی و در زیادتی و نقصان باید کرد
 و از این فاعل نشوند و آنچه از استعمال او دیدار در شل افیون کافور بر گوش باشد مقابل آن بود و ای مضاد این او دیدار باید کرد پس اگر موجب درد افیون باشد مقابل
 او بصرع سداب و فروغیون اندک و روغنهای گرم و تریاق الاذن واجب بود و اگر کافور باشد مقابل آنکه سنبلی الطیب اندک زیاد که معروف بمسک است
 باید کرد و تریاق مذکور نیز نافع بود و باید که معالجه این امراض به ترتیب باشد و بر گوش هجوم داد و بیهوشی و دفعه میکنند اقوال اکابر سویدی گوید که قطور روغن جب
 شمش تخم در گوش برای وجع گوش بار و مجرب است و از اطباء دیگر نقل کرده که قطور شونیز بخ مجاری احاطه برگ لبالب باغی و حاصل صبر و فروغیون فاعل تازه
 سرطان خرمدق بود و چون هم واحد در زیت جوشانیده صاف نموده و کذا بعضی شوم مثل شمع عمل و یا شمع او زیتها یا از روغنهای طب یا روغن شقاقی النعان و یا شمع او زیت خرم
 زعفران یک گرم افیون نیم گرم و یا شمع طبر و روغن بان یا روغن نار درین یا بیهوشی بکیان بوزن او آب پیاز و یا پیخوس بر روغن سوسن یا شمع او بیهوشی نافع و کذا کند شمش کذا
 کدان محلول بر روغن گل تنها یا با صندل آب سداب کذا از گار بر روغن بادام تلخ یا صندل کذا آب جندب و صندل جوشانیده و کذا جندب سید سکه بر روغن نار درین یا روغن بان
 و کذا ابل و گز و گاه تنها یا بنوعی کذا آب برگین خر و روغن بان کذا الطبع با در و کذا زهره و کسب کذا اسطوخودوس یا در شراب کمنه جوشانیده و کذا اسطوخودوس قلیط در روغن
 یا سمن حل کرده و کذا افلقند و کذا قصبه الزریه مطبوخ و کذا قنبر روغن سوسن یا روغن قنبر محلول و کذا روغن ایرسا و کذا روغن سوسن مخلوط با شراب کمنه
 و کذا آب سداب در پوست نار بخته و کذا صندل و شراب کمنه در روغن گل بخته و کذا ادا صحنی و کذا اسکر و صندل و کذا آب کمنه یا سکر و روغن گل کمنه و کذا امر بنشین زان و کذا
 آب برگ و اقن و کذا آب شوکران کذا انیسون بر روغن گل و کذا شمع حنظل و درم انسان قنبر صندل سداب و درم و زیت بقدر غم و جوشاننده نار و روغن بانه و کذا
 روغن بیهوشی تلخ و کذا آب شبت در پوست نار بخته و کذا روغن تلخی تخم در باد بخان کا و دیده پر کرده بر آتش نرم بخته و کذا روغن بان یا شراب کمنه در روغن گل کذا روغن
 و کذا آب برگ سبز و کذا اسوسمائی قلیط با آب مرزنجوش کذا شرب بر روغن بان و یا شراب کمنه و کذا غالیه بر روغن خیری حل کرده و کذا انکلسکر و کذا اقطران آب پیچ
 زوفا و خشک آینه و کذا زهره بر روغن بادام تلخ در گوش مخالفت و کذا زیت در پیاز کا دیده پر کرده بخته و کذا روغن حب الصنوبر گبار و کذا روغن خیری صندل
 و آب قطور یون و کذا افیون نیم گرم فلفل یک گرم در زیت ده جوشانیده و کذا آب ناعم و کذا از ریاح در زیت انداخته هفت روز در آفتاب و بخته صاف نموده
 و کذا اگر جباری خشک کرده سنبلی الطیب ساییده و کذا آب شکر آشوب و شیز و کذا گل گرم در روغن خیری حل کرده و کذا روغن اتخوان کذا در بول شتر آینه
 و کذا طعنت و تخمیل بر روغن خردل و کذا کند در شراب کمنه بخته و کذا در فلفل باریک سوده در زیت آینه و کذا آب برگ سوسن بر روغن گل هم واحد در گوش
 چکانیدن و بنیه بخار با در و ج و در اسوسن مرزنجوش و قنبر مطبوخ گوش رسانیدن و کذا اسوط آب جندب و یا روغن بادام تلخ و کذا شرب و سیاهی بقدر
 خود بگلایه کذا دمان باطل معطر و کذا صندل المکان مطبوخ و کذا افلقند و آنچه خردل سوده و یا خردل بوق سوده و یا خرق سیاه و جندب بیدستر و واحد یک گرم
 زعفران و درم سلیمه فستیده ساخته در گوش و شستن کذا دیگر او دیدار بخت تلش و طین بار و سطور گرد و هر واحد نافع در گوش با دست سیمی گوشت
 که گاه وجع عقب تخم یا بلج باره حادث گردد و روغنی که در آن سداب بخت باشد در گوش چکانند و اگر کفایت نکند روغن سوسن که در هر دو قه از آن

یکدم فریون و یکدم چند بیدستر مل کرده باشند قطره نمایند و اگر این کم کفایت نباشد اسهال بحسب قویا کنند و در حمام داخل نمایند و عرق باورند و شراب بپوشند
بنوشانند و هرگاه در گوش از سوز و مزاج بار باشد در روغن نار دین یا در روغن سداب یا در روغن غار یا در روغن بلسمان یا در روغن بابونه یا در روغن بوس یا در روغن قیصوم
یا در روغن شبنم یا فلفل ارق یا در روغن بزر یا بار یا زرد بروغن خیری گذاشته در گوش چکانند و یا صوف در روغن عصاره مرکب کرده در گوش بدارند پس اگر زرد آب از آن
سائل گردد در روغن شبنم یا از انفع کنند شیخ میفرماید که اگر سبب در گوش برودت تنگن در عرق یا از خارج باشد لازم است قطرات از روغنهای گرم مثل
روغن سنبل رومی و روغن اقوان و روغن خروجه و مانند آن که در قولی گاهی گذشت استعمال نمایند و یا شل زیت که در آن میره خنجره صاف کرده باشند و یا زیت شل
و فریونی چند بیدستر و یا غالیه مقدار انگلی در یک شعله روغن بان یا روغنی دیگر از روغنهای گرم خوشبو و بسیار است که صاحب این درد شراب صرف قوی بخوشند
و خواب کنند چون بیدار شود و در آن لای گرد و اگر سببش ریح بار باشد آنچه در آب دی و طینین و آنچه برای درد گوش مادی که سبب او خلط لاج باشد نلکورد
و آنچه سببش برودت بود مذکور شد از انفع کنند از چیزی که از الاثنی عشر است که همه را آب گرم بپزند و حوالی گوش بچسبانند و آب سداب عالمی سبب
و طلب قیصوم و مرزنجوش در روغن بوس یا چند بیدستر باوی بعد از آنکه در آن پنجه و صاف کرده باشند و یا نطرون و سرکه بروغن گل یا عصاره لوب
گوش چکانند و اگر احتیاج بر دوائی قویتر افتد مثل فریون چند بیدستر بروغن قسط و یا قسط بحر و زرافند بکار برند و گاهی تکیه بجای و روغن لبه گرم کرده آنرا
نفع دهد و از اوویه بیشتر که برای اوجاع گوش و خصوصاً آنکه مائل برودت باشد زیت اتفاق است که در آن خنافس یا خرطین یا گرمی که زرد چاد
سید باشد چو شانه انده باشند و یا زهره ای زیت اتفاق یا پیه درل یا رو باه یا زخمه یا کلنگ و یا در روغن عصاره که آن بسیار نافع است و یا آب مرزنجوش تازه
و یا مطبوخ برگ غریب پوست آن و یا مطبوخ خرطین صاف کرده پیله در آن گذاشته و اگر مائل برودت باشد زهره زنگار و بروغن خیری بخوشانند
تا آنکه آب زهره تحلیل فانی گردد پس بر دارند و بطریقی قطره استعمال کنند که این نافع عجیب است و در معالجات اوجاع شدید گوش به استعمال مخدرات
احتیاج می افتد و آن مثل فلونیا اندک بشیر چکانیدن است و همچنین قرصن عفران و قرصن کوب یا افیون و چند بیدستر و زعفران بشیر زنی واجب است
که تاخیر در استعمال مخدرات کنند تا آنکه خوف نشستی گردد و خصوصاً اگر اخلاط بار باشد که این اشیا آنرا بسیار مضر است و اگر از استعمال مخدرات ضرر
پیدا شود بعد از آن چند بیدستر تنها استعمال نمایند و گاهی اقراص از چند بیدستر میسازند که آنرا باریک ساییده پس افیون سوده باوی آینه شرب
صرف قرص بند کبیلانی نمی نویسند که معالجه و ج بار کرده میشود و بقطیر اشیا حاره در گوش مثل آب سداب یا آب پیاز یا آب سیر یا آب بابونه
یا مرزنجوش یا بادیان مانند آن و روغنهای گرم مثل روغن بادام تلخ و روغن سداب یا روغن کدوان ثوم پنجه باشند اگر حاجت بقویتر افتد روغن چند بیدستر
در روغن فریون چکانند و در حمام حار و یا غلیظ نمایند و شراب که در صورت خوردن و اکجباب بطبع بودینه و شیخ نمایند و یا گبر چند بیدستر و جود افیون یک جود در
روغن زیت یا شراب حل کرده بگرم گوش چکانند و یا آب لیمو بقر که برایش نمند و سائل شود بگرم چکانند و غذا مزه زرد یا زنجار یا بخود آب بنهند و هرگاه صلاح باشد
بقلیه و طینین و گوشت بریان غذا سازند و دانه تمکید زیت یا بروغنی گرم نمایند و صوف بدان تر کرده بپوشند

علاج درد گوش بار و مادی

نفع مده از منفع بلغم نموده مسهل گرم و حب ایاچ تنقیه نمایند و بعد از تنقیه او و یک در علاج بار و سازنج در گوش و دیگر قطرات و قطرات محله مکرر
استعمال کنند و امان حاره چون روغن ترب غیر آن بگرم در گوش چکانند اگر شیخ مشکبوت بروغن جوش کرده در گوش چکانند هیچ اوجاع باره گوش نافع بود
و قطره آب انستین باز زهره زرد روغن بادام تلخ پنجه جهت درد گوش و گرمی قدیم مجرب نوشته و کذا امر و صبر در بول جاسوش یا زنگار و حل کرده چکانند
مجرّب نوشته اند و برای تحلیل ماده که از قطرات آرام نشود اکجباب گل خطمی گل بابونه اکلیل الملک بزرگ کتان تخم و نام مرزنجوش پرسیاوشان هر یک
ششماشته زوفاي خشک ساشمش شانه سمول است و عنب الثعلب پوست ششماشته هر یک چهار باشد و اینها زوفاي خشک هر یک ساشمش نام و دانه مرزنجوش
آرد و پرسیاوشان هر یک چهار باشد از انبوه بخار گرفتن نیز نافع و دانه که در دوسه باران اکجباب بگرم و یا زهره زرد یا زنجار یا بخود آب بنهند و هرگاه معلوم شود

بشراب و آتش محل کرده قطره کردن مفید و چون بزرگ عنب الثعلب و برگ نیم یارک بکامدن در آب جوشانیده بخورد و هندو قطره روغن بنفشه و نعنع که با انگور
و بل نامند در هر قسم بواسطه گوش تجربه رسیده بلکه قروح گوش را نیز نافع است اگر در با سرنخی گوش خواه بشود و سوت را در آب عنب الثعلب سبز
سود یک و قطره در گوش چکاند و یا شکر برگ نیم جوشانیده در گوش اندازند و اگر در صورت باشد آب برگ بویینه نیگرم چکانند یا انجباب از ابل گل با بونه
و برگ گینه بگوش نمایند و قطره از آن چکانند و بادیان خاییده در پارچه باریک بسته بسوراخ گوش نهادن سودمند است اگر سبب ورم گرم باشد
و آن باتپ بود ز لوز برنج گوش بمسپانند و تلخیص طبیعت نمایند و شیر زنان گوش را تمیز سازد

طرش و قرح و صمم

یعنی نقصان بطلان سمع و آن یا اصلی است و یا عارضی و اصلی صمم است یا طرش یا قرح مولودی و صمم غیر معنی طرش است زیرا که صمم آنست که
باطن صماخ غیر محو و مخلوق باشد و طرش و قرح آنکه آفت دران نهرو و بعدی نباشد که حس سماعه بالکل باطل گردد و بعدی طبیعت که و قرح مانند بطلان علم صمم
را باشد و دران تجویف بود و لیکن عصبه مستعد بصماخ قوت حس باطن مشترک تر سازد و طرش نقصان بدون بطلان است و گاه اطلاق لعکس می نمایند
با بطلان طرش نقصان سمع است و قرح بطلان آن صمم فقدان سمع محکم شدن تجویف صماخ و بر سبیل مجاز هر یک مقام دیگر اطلاق می یابد و این را کرای
و ثقل سماعه نیز گویند و طرش اکثر بعد از قی بهم میرسد این سهل از دال است و فقدان سمع و طرش و قرح مولودی طبیعی لا علاج است و آنچه عارضی
حادث باشد چون بطول انجامد و مزمن گردد و یا قریب بیاض عمر العلاج است و اما طرش حادث قریب الصدا قابل العلاج است لیکن آنچه در سن
بهری افتد و آنکه سببش کستن حصص از ضرب و سقوطه عارض شود و نیز علاج پذیر نیست و اسباب این گاه از شراکت عضو دیگر می باشد مانند شراکت
دماغ یا بعضی اعضای مجاور آن چنانچه نزد اول و بعد از دندان یا عصبه او جماع اسنان واقع میشود و گاه بجهت آفتی مخصوص سمع و آن یا بصدد شربت
و یا بقوت سماعه می باشد اما آفت حصص سمع عارض میگردد و از جمیع اسباب سوء مزاج و امراض آکی و تفرق اتصال و تشنج و سوء مزاجات مفرد و مرکب که دران
می افتد بیشتر بار می باشد و گاه سوء مزاج سافج بی ماده و گاه با ماده سوداوی یا صفراوی یا بلغمی از بلغم خام و یا رطوبتی می باشد و ماده یا از دماغ فرو داید و یا
از سده یا بعد بدن صعود کند یا در گوش فک کند و بسا است که چون سهال مراری مختص میگردد و عقب آن صمم بهم میرسد و همچنین بعضی سهالات دیگر که با طبع
واقع شوند در غیر وقت بحسب منع آن بردازند و مرض آکی در حصص می باشد و است که از اخلاط یا درم و سبیل یا درم جار یا صلب یا غشاوه از چرک
یا تریل یا نفخه دران میرسد و تفرق اتصال ران گاه از جراحت و صدد و خارجی و گاه از قرح داخل می میرسد و طرش حادث بسبب تشنج بیشتر از سبب تشنج است
یا خارجی می باشد و ثلوث درم یا خون یا زرد یا سفید یا قهوه ای یا کثرت رخ یا خلط غلیظ چسبیده بصماخ یا محموده از رطوبتی که انفجار یا بدو خارج می مانند ریگ یا کل سنگریزه یا چوبی
که داخل گوش گردد یا انجاخونی که از خارج فته باشد و از گوش قدری براید و قدری بماند و طرش حادث از جهت قوت سماعه از ضعف آن بویچا نفخه در شراخ یا طول مرض ضعف قوت
و این مرض گاه دفعه و گاه بتدریج اندک اندک واقع میشود و گاه بسبیل بطلان یا بسبیل انتقال ماده در امراض حاده از عضو مجاور بسوی آن و نزد باقی ماندن آن
بعد از ال تب و گاه بر سبیل عارض حال پذیر چنانچه در حرکات بجران بهم میرسد یا بر سبیل عارض ثابت چنانچه در حرکات بجران یعنی طبیعت نزد بجران ماده را به ناحیه گوش دفع نماید
پس ماده در گوش قرار گیرد و بجران بسبیل مجاورت اکثر قی و عاف نمند باین عرضی بود و بیشتر سبب سهالات بسیار باطل میگردد و قوت سماعه طریقی تشخیص اسپانیکو
باید که اول از رطوبت سوال نمایند که پیش ازین علت مرضی گیرا عارض شده بود یا نه اگر عرض تب یا مرضی حادث دیگر یا وجع دندان بگوید از بجران تب یا انتقال ماده آن مرضی باشد که دندان
و اگر تقدم سرسام و اختلال عقل یا دیگر آفات دماغی سوء مزاجی و غیر آن بیان کنند و احتمال در حواس دیگر و در قوت حرکت و خصوصاً در حرکت زبان نیز یافته شود و از
مشاکرت متابع باشد و اگر گوید که پیش ازین عارضه گوش برآمده بود یا ضربه یا سقوطه بر سر رسیده بود پیش قرح یا انفجار خون یا بهتک حصص باشد و اگر تشنج گوش نکلون پس بهم
یا ثلوث یا خون یا زرد یا سفید یا قهوه ای یا کثرت رخ یا خلط غلیظ چسبیده بصماخ یا محموده از رطوبتی که انفجار یا بدو خارج می مانند ریگ یا کل سنگریزه یا چوبی
که داخل گوش گردد یا انجاخونی که از خارج فته باشد و از گوش قدری براید و قدری بماند و طرش حادث از جهت قوت سماعه از ضعف آن بویچا نفخه در شراخ یا طول مرض ضعف قوت
و این مرض گاه دفعه و گاه بتدریج اندک اندک واقع میشود و گاه بسبیل بطلان یا بسبیل انتقال ماده در امراض حاده از عضو مجاور بسوی آن و نزد باقی ماندن آن

ضرر آن تعدد بود از درم ثقیله خارج محسب باشد و اگر مریض بان هم نماند و نقل و وجع تعدد بود از درم بارد باشد و اگر نقل و وجع تعدد بود و با آن علامات غلبه صفرا یا سودا یا بلغم در یافت شود همیشه ماده صفراوی یا سوداوی یا بلغمی باشد و ایضا از روی رنگ و طعمی در بان حرقت التهاب حرمت و غش و اشتداد مرض وقت گرسنگی و در اکثر اوقات خالی شدن از طینین عروض آن در انتهایی امراض حاده و حمیات صفراوی بر ماده صفراوی دلالت کند و اگرانی غیر خصوصاً وقت سجود و کثرت خواب و بلاد طوحاس و تقدم تداوی بر مریض و کثرت مایه بلغمی است اگر نقل صرف باشد و با آن آثار مزاج غالب یافته نشود از سینه خطی باشد بعد از وقت سخت مرض موضع نقل بپسند اگر سخت برنگام خایه آید سینه و نقل در اسفل گوش بیشتر گوید بر ماده تصاعد از سینه دلالت نماید و اگر یکس این بیان کند و فساد در حواس معلوم شود بر ماده نازل از دماغ گوای دهد و اگر وقت سخت موضع نقل مخصوص نماند دلیل ماده متولد در گوش باشد و اگر بدون نقل و تعدد و احساس وجع در عرق گوش بیان کند از سوز مزاج ساذج باشد پس حال اذیت و شدت مرض از سردی و یا گرمی بپسند اگر با ششای بارده متاخری کرد و در مرض هنگام سردی بپسند و شام زیاد شود و با ششای گرم استغفار یابد از سوز مزاج بارد باشد و اگر بعد از آن باشد و التهاب بلغم در گوش و حوالی آن نیز بود از سوز مزاج حار باشد و اگر بدون نقل و طینین بگوید همیشه سبب باشد و اگر دوی طینین هم نبود حال تقدم سیداری و گرسنگی و تعب و گرسنگی سبب بپسند اگر اقرآن کند لغوی چو و خورشید نیز بود و بچرخای ربط باقی نماید از بیست باشد اگر در مده در گوش بیان کند و احیاناً گرم از گوش بر آید همیشه گرم باشد و اگر از آثار مذکوره هیچ یک نباشد و بشیخ افتد از ضعف قوت سماعه باشد ++

علاج طرش حار سافج و مادی

در حار ساده با شربه و اخذیه و نظولات و قطورات بارده که در وجع گوش حار سافج گذشت تعدیل مزاج نمایند و ایضاً در حرارت بی ماده مبردات مثل ماء القرع و ماء الخیار و آب ترنوبز یا شیر بز و زرد اینها با شربت نیلوفر یا شربت بزوری یا رب سیاه شامند و روغن کاهو و کدو و گل و بادام و دیگر روغنهای مبرد در گوش بچکانند و انار را با پوست کوفته بپاشند و اندکی سرکه و کندر و روغن گل داخل کرده جوش دهند تا بقوام آید قطره نمایند یا آب برگ کاهو یا آب برگ عنب الثعلب بچکانند یا در وای مذکور داخل کرده در گوش بچکانند و کذا آب باتنگ یا آب کشنیزه و ماء القرع و روغن نیلوفر مفید و گاهی کافور در آن حل میکنند و اگر گشنگی نیلوفر بک کلم مساوی در آب جوش داده شیر گاوی و روغن بنفشه داخل کرده یک جوش دیگر دهند پس از آن شش فرو داده اندکی صبر کنند تا که حرارت او معتدل ماند بر بخار آن گوش بدارند نافع بود و در حار مادی هر چه از تنقیه و تعدیل علاج در گوش حار مادی مفصل مسطور است بعد از آن در هر چه که باشد ماده را با غل فرکشند و بعد تنقیه دواء الرمان که در قول ابو سهل خواهد آمد بهتر برید و تنقیه و تعدیل در گوش بچکانند و ایضا در صفراوی آب ترب که متوله آب ناز ترش چهار ماشه سرکه و روغن گل هر یک شش ماشه نیلوفر کرده در گوش بچکانند مفید بود و افسنتین عنب الثعلب هر یک نیم توله شب در آب تر کرده جوش داد و صاف نموده و روغن گل دو توله داخل کرد و بهر ناز و روغن بماند و قطره معلوم در گوش اندازند و اگر مزاج گرمی معلوم شود و دوی بارد بیوشند و شربت آکو و بنفشه و اسپنول دهند و شرک کحوم و اخذیه گرم موله صفرا کنند و گویند که اگر آب پیاز و زهره و گاو در پوست انار گرم کرده بچکانند با خاصیت خائمه دهد و بر عرق کافور شربه النفع است در طرش شیخ میگوید شاید که برای طرش صفراوی باشد و در رموی فصد بر همه تدابیر مقدم دارند اقوال حذاق ابو سهل گویند که طرش اگر مولودی یا مریض بود آنرا علاج نیست و اگر حادث قریب السعد و غیر متکثر باشد و از صفرا مریضی بسوی راس بپزد علاجش تنقیه صفراست از سبب یا سبب و حسب قوتایا و تدبیر مطب و استحمام آب شیرین و از مولهات صفرا احتیاج نمایند پس اگر با وجود این تدبیر مرض باقی ماند و لا تمکید بخار فسننتین بطبوخ در افشانه بتوسط انبویه نمایند و بهین آب سبب بکفین بدفعات غرغره کنند بعد از آن بکیر ناز ترش و دانه و شحم او بر آورده و در افشاده آب در همان پوست او اندازند و کندر و سرکه و روغن گل نیز داخل کنند و بهر ناز بقوام آید پس در گوش بچکانند شیخ میفرماید اولاً گویم واجب است که همه آنچه در گوش بچکانند نیلوفر بغیر بارد و بغیر حار باشد و این قول کلی است بعد از تفصیل امر در آن میگویم که در طرش صفراوی باید که استغفار صفرا و سوسل کنند زیرا که بسیار باشد که اسهال صفراوی با طبع واقع شود و بدان صمم زائل گردد و چنانکه اکثر اسهال صفراوی حاضی و غیر حاضی

خردل و باریک ساییده با بنجیک بخته فقیله سازند و در گوش سه روز بدارند و بگردید سیر در روغن شبت و آب سداب حل کرده در گوش چکانند لایق
 و جرجانی گویند که هرگاه گوش از ماده غلیظه باشد استفراغ عیایاج فیه واجب تو قایا مرکب شحم خنثی و فیتون و نمک هندی باید کرد و در گوش او و به محل چکاند
 و گنج در قول شیخ گذشته کسی را که این مرض یکبارگی افتد طبع اخسنتین زهره رنگا و زهره و ماهی سموط زهره رنگ پشت بر روغن بایونه و شبت و آب پیاز
 بمسل و روغن زیت چکانند سعید گویند که اگر گوش از اخلاط غلیظه یعنی مجتمع و قعر گوش حادث شود و علامتش و شواست و نباید که استفراغ بدن بایا جات و بغیر خود
 بسکینجین عملی و صواب و روغنهای گرم مثل روغن زیتون کنند و چند سیر و غیره که در قول صاحب کامل گذشته اند گوش چکانند و امر بر خول حمام بر نشا کنند
 و تفکیک غذا نمایند و از آن غذای که بدم خضر کنند این نوع گویند که معالجه با دویه نقطه نقطه خلط خام و بغیر غلات و انجیر و لایچ و تنبیر لطف نمایند و حمام
 آب سحاح نیکوست و چند و غیره که مذکور شد و زهره و زهره و گوش چکانند که آن تلطیف قوی و طبع نماید و یا حرل و بول کوکب سه روز بنشیند بعد از آن صبح
 باین بول تر کرده در گوش بدارند و زهره و زهره و بول او چکانند و از انجیر و خردل و بوق فقیله ساخته در گوش نهند و سه روز بگذارند پس برآورده و گوش تا دواز
 شدید سیر متواتر بدهند بعد در گوش بانجوبه زهره و زهره و گوش یکشاید این الیاس گویند که اگر صم سبب ماده بلغم غلیظه منسوب بعینه صغیر شده است صم باشد هر
 جلاب از انیسون و بادیان هر یک سه درم و گلشنه عملی ده درم بنوشانند و غذا مزه و خود و لوم فاضله بمغرب قرطم و فلفل و غیره دهند و هرگاه نفخ تمام و دقایق
 ظاهر گردد و فقیله دماغ بحسب ایاج و جب تو قایا و جب لوفایا و جب طیفقون کنند و روغن خسته شمش تلخ و روغن بادام تلخ و روغن سداب و زیتون در گوش چکانند
 و یا روغن شحم خنثی و یا آب مزه بخوش باند که زهره کلنگ چکانند و یا فقیله خردل و انجیر در گوش بدارند و خضر و قرشی بنویسند که اگر گوش از برودت و بلغم غلیظه
 همد روغنهای گرم مخصوصا روغن زیتون و روغن فار و غیره که در قول شیخ مذکور شد ناف و در روغن بادام تلخ فاضله نفع عظیمست و تقطیر آب دریایی شوگر که کرده
 از افق سحاح کند و چون پیه کرس بگذارد و دیگر در گوش چکانند لایسا اگر بران مداومت کنند صم را نفع بخشد و از اشرب بر شربت اسطوخودوس آب گرم باطلی
 حلو بدهند و با مطبوخ اسطوخودوس و کلبل الملک و با بونه و خلی و کد باد و بنجوبه چرخانند و گلشنه یا خمره بنفشه اگر طبع قبض باشد داخل کرده بنوشانند و غریب
 گلشنه عملی و اطریفل صغیر سه حال کنند و طول کلبل الملک با بونه سبوس کنند خنثی برگ فار و کدک مزه بخوش و باد و بنجوبه بخوشانند و بر بخارا و انکباب و آب و طول
 و فلفل و صندل کنند و آواز شد و نو اختن طبل آنرا نفع کند و استفراغ بلغم بحسب ایاج و یا بروج و یا بروج و یا کدک لیکن بعد نفع و تقطیر بدن با سسل بلغم قبل احتمال
 اد بان و طولوات مذکوره انطالی گویند که در گوش بلغمی تقطیر ایاج مکرر نمایند و در سودای بلغمی فیتون بهتر و چند سیر در زیت کاندان تریب و صم
 و حب الفانر بخته باشند حل کرده و چکانند و از جرجانات برای کشادن گوش و صم نیست که حلیت را در روغن بادام تلخ و فانی حل کرده و حان نمایند و در آن زیاد
 چندانکه ممکن باشد حل کنند و مکرر چکانند و در خواص آمده که اگر زهره و گوش سه درم در سا و قیو روغن فار بخوشانند تا نصف بماند پس در گوش چکانند صم یکشاید
 و اگر میل طلا دزد یا گردانیده هر روز در گوش نهند صم را منع کنند و این همه بعد تقطیر و مادی بکار نزنند لایضا او گویند که علاج مخصوص این مرض گرفتن سما
 سر که است که برنگ سیاهی که چکانند باشند و تقطیر آب پیاز و عمل هر دو بخته و کد را روغن زرد و کد و زیت که در هر کدام از این هر دو اصل السوس و سداب
 و حب الفانر و قشر سخته باشند و از جرجان نیست که زیاد و حلیت زرد روغن سید انجیر حل کرده نیم گرم چکانند و ایضا غصص شحم نارترش و پوست او و
 در سر که بخته صاف کرده روغن زیت یا روغن دیگر بخته چکانند کیلائی از طبری نقل کرده که در گوش حادث که پیش از آن نبوده باشد استفراغ بحسب ایاج
 و حب تو قایا و حب صبر لبه شراب و در دلت بست و بگردید و بگردید بعد از آن غرغره و جرجانات و کف خردل و مانند آن سازند بعد از آنچند گوش چکانند
 و بدان نمکید کنند نیست که بگردید فیتون روی خالص و در آفتاب بپزد و در جرجانات متراگرد و بعد بگذارند تا آنکه بر بخارا و انکباب ممکن گردد پس
 سرانجام بکنایه و فقیله گوش مقابل آن دارند و بدفعات بسیار بخارا آن بگردید و نمک گوش باین فیتون مطبوخ سازند و حفظ مزاج حلیل نمایند و انجیر
 مثل این چکانند که بوق جوش کرده است و اگر ادویه بالغ المفع دین بابا نیست که بگردید سحاح و باریک بکوبند بعد از آنکه با سر که بدفعات شسته
 خشک کرده باشند و بعد کوفتن و زهره و زهره و حل کنند و بران اندک بوقی اندازند و در گوش چکانند و اگر این یکشاید بهتر و الا بگردید آب گند نایک جزو

در هر روز یک جزوه سرکه کهنه پنج جزوه سبک نیم در وزن خامه و جزوه و هم برابر هم زنند تا یک ذرات گردد و بعد از آن در گوش چکانند و یا قند عین ۵۰
آلوده در گوش نهند و این دو بهترین ادویه است که در این کفایت کند و قیاس با کفایت و لایق بر اینجاست و علم ادویه ای تمام و بسته اند یک جزوه
بورق سرخ نیم جزوه و در آب یک ساییده بسل سه شیشای دراز سازند و در گوش بدانند و یا یک در وقت استعمال این شایف بر جال آب طبخ فستین
که مذکور شد گوش بدانند و یک گوش بدان نمایند و گاهی نیز اضطراب این دو استعمال کرده میشود و یک جزوه بول رنگ و بول انسان و بول خنزیر و آب حور و سداب
خمر و جندبهمه و در یک سربسته بچشانند بعد سر و یک گشاده بچکانند و در گوش بدانند که نفع کند و اگر مرض بسیار قوی باشد غلاب نیست که یک جزوه خرب سیاه و
بسل حل کرده در گوش نهند و این روزی که شایف محمول از انجیر و بورق مذکور شد که بر زنند و این شایف در عظم نفیست که یک جزوه بول یک جزوه انجیر و جزوه
جندبهمه و در هر روز یک جزوه بچکانند تا سفت شود و این شایف دراز سازند گوش نهند و اگر حرارت پیدا شود تعذیل و زنجیر و کین و شایف

علاج طرش ریجی

هر چه در قسم بار و سافج وادی مذکور شد نافع بود و یا اول بگفته طبع منفع و ملل داد و جهت تغذیه و یا شایف با اینوس یا رفس خوراند و صبح و عصر یک سنا
یک توله سیاه و دو توله غریب شیش و توله و پنجین و گل قند و شربت دینار هر یک چهار توله و غن با دام نماشد افزوده و بدین وقت شام غذا و برای صبح و یک
با نان خشک و تنوری خوراند و روز دیگر و طبع منفع شربت زردی سه توله و تودری یا حرف هفت ماشه افزوده و دند غذا و دیر بدین تنور و همین مظهر چهار
مسهل داده اسطوخودوس سه ماشه و در جوارش مصطکی علویان یک توله میخته بعرف با دیان و یا در پنجوی هر یک هفت توله و بدین و این نخورند
قیصوم تمام مرزنجوش با دیان با بونه کوه هر یک یک توله چشانند و یا بکارند و غنای محلی یا جندبهمه در گوش چکانند و شایف فستین گل و جابو جعتر
ابسل اکلیل سنبل الطیب و اندیشهان برگ دغلی هر یک نه ماشه کوه یک نیم توله جو کوب نموده و یک توله پاپا و آب شب خیساییده صبح و عصر یک در هر روز و سوم
حصه با ناله صاف نموده و در وزن گل با دام تلخ و با بونه هر یک سه توله داخل کرد و چوشانند تا آنگاه آب بسوزد صاف کرده و از پنج قطعه تلخ با بونه و جعتر
هر یک نه ماشه جندبهمه سه ماشه آمیخته بکار بند و در وزن راحت جندبهمه شریخته چکانند عظیم لانسیت و الکباب بگل با بونه تازه یا خشک و در سر که
جوشانیده و کذا بر طبع زوفای خشک میر سفید و اگر با بونه اکلیل الملک قیصوم هر یک ده درم پودینه تمام مرزنجوش و از هر پوست خ بادیان و جعتر گل سرخ هر یک
پنج درم در ده انار آب چوشانند هر گاه سه انار بماند سر و گوش را بر بخار آن دارند و آب آن تطیل جالی گوش و سر نمایند بخوبی آب و سر و در گوش نهند و اگر
طرش ریجی بعد تقیه و انقباض سبب بخارات پیدا شده باشد نافع کیملانی میگوید که علاج طرش حادث از ریاح غلیظه نقطه حملات است مثل آنکه
بگیرند بونه نان یک جزوه و سرکه خمر نیم جزوه و آب فستین و جزوه و در وزن گل نیم جزوه و گلکاب سرخ و در شیشه کرده بر هم زنند تا هموار گردد و در حمام قطره نمایند
و اول بر طبع خشایش حاره مثل فستین و شیخ و باند آن الکباب نموده پس شایف که از زراوند مدحرج و عصا فستین هر یک نیم درم
فرضون و قسط هر یک ربع درم در هر روز و سرشته ساخته باشند یکی از آن در وزن با دام تلخ حل کرده در گوش چکانند که این عمل مسخ
نمودن را که از برودت و اخلاط غلیظه و ریاح غلیظه باشد و وجع بلغمی و ریجی و طینن دوی ریجی را نیکوست و حمام بر ناستها بر صبح نافع است

علاج طرش در می

اگر سبب و دام حایا یا بار و صاف شود و بدین تنوری یا یک جزوه گوش جابو و ریجی با در دوی اسطوخودوس کیلانی گوید که اگر در سبب چهار و صاف باشد و جابو
و طبعیت به الفاظ و طبع غلیظه مانند است و غذا با لاشه میزاند بعد از آن در وزن با دام و در وزن نیلوفر و گوش چکانند و اگر دوی گردد و یک جزوه فستین و یک جزوه
و جندبهمه و سرکه و فستین و سرکه کرده در گوش چکانند و یا جابو و گوش صاف اندیکن به شیشه و بدین تنوری یا در دوی که استعمال نمایند اما این صورت بگیرد
انیون بجز و جندبهمه و سرکه و جابو و ریجی با در دوی اسطوخودوس کیلانی گوید که اگر در سبب چهار و صاف باشد و جابو و ریجی با در دوی اسطوخودوس کیلانی گوید که اگر در سبب چهار و صاف باشد و جابو
و جندبهمه و سرکه و فستین و سرکه کرده در گوش چکانند و یا جابو و گوش صاف اندیکن به شیشه و بدین تنوری یا در دوی که استعمال نمایند اما این صورت بگیرد

و سوراخ گوش بصوف بند سازند و اگر ازین ماکن نشود و معلوم نمایند که درم و طریقی نفعی در جمع است چون یکم کند معالجه بادیه قمر گوش نمایند و در علاج او مسکه تنقیه گوش بهرق سلوک کنند زیرا که اجتماع چرک و گوش در عرض افرایه یارین دو اثر افش کند اگر در وقت او استعمال نمایند بگزینش بایض و آب بهطرطری که در کتاب امیون و صمغ غازی مخلوط کرده در گوش چکانند و هم او گویند که هم نوعیست که حادث شود پیش از آن بوجود آن علاج نباشد و این چنان بود که درم و صمغ غازی را شوی که لقیقه باند کند و بعد از آن صلب گردد و باقی ماند و تحلیل نشود و یاران نو تول با لطم برید و صلب شده و سوراخ گوش را مسدود سازد و بسبب غازی او از جس در یک نگر و پس اولی آنست که عرض به علاج مثل این نوع نکند مگر در اضطراب و ایضا او گویند که آنچه عجیب النفع است و در ازای صمغ حاد و طرش و خصوصاً آنچه بعد از آن باقی ماند اینست که بگزینش چغندر و دانه او برآورده از پوست پاک کنند بعد از آن روغن بادام تلخ بقدریکه آترا بموشد بر آن اندازند و بچوشانند تا آنکه وانهای او سرخ شود بلکه فاعل بسیار بی گرد پس صاف نموده این روغن هر روز و شب چند مرتبه در گوش چکانند که این دو درین معنی بالغ النفع است بارها آزموده ایم و بسیار نافع یافته ایم بعضی گویند که این روغن بعد کمال نفع بخشد تا دو هفته هر روز و شب بمکود و قطره افشان چکانند

علاج باقی اقسام طرش

آنچه از طوبت و میوه‌یست ساده حادث شود حسب سبب تبدیل مزاج کنند با شرب و افندیه و قطولات و مسعوطات مناسبه که در علاج امراض طرب و یابس و باغی مفصل مسطور شده و نادار باشد که رطوبت ساده سبب طرش گردد و مانند شیخ الرئیس و محمد قندی بذر آن نیز داخته اند و گویند که در آن مثل مشک و جندبید تر و مورد گل سرخ و اقاقیا و دارچینی و قرفل و امثال آن نافعست و در ریوسطی ماده بهر طریقی علاج و باغ انگباب بر بخا آب شیرین و قطره و در گوش و در گوش و یخچن روغن گل و یا شیر تازه و یا قطولات عطربه بر سر و چکانند و بالیدن شیر با روغنهای عطربه و جز آن که در علاج امراض یابس و باغ و صدف یابس و تخم میسی مذکور شد مفید بود و بقول شیخ موسی طرش عارض از میوه‌یست از زرم حمام بطریقه‌ی مذکور و شراب مرطب و خواب و ریختن روغن معتدل و آب یگرم بر سر و درین سر و قطور بر روغن نیلوفر و بنفشه و بید و روغن کدو و مانند اینها نافع و آنچه از حکایات انتقالی چون تپهای صغری و یابلغی و سر سام و غیره باشد تنقیص صغری و با لطم نمایند و لیکن بعد حصول قوت و عود مزاج بحال اصلی و در ضعف عرض افرایه تقویت باغ نموده و نهائی تنقیص چکانند و در طریقی که عقب امراض حاده و حمیات حاده عارض شود علاجش همانست که در طرش عارض و باغ و باغی مسطور شد و خصوصاً در قول الطائی گویند که خدا بایون لکلیل الکا آرد و روغن کدو بچکانند و اگر گوش نافع صمغ حاد و در عرض حاد است که شراخ شجره بلقی از ان یک طرف آتش بدیند و طوی که از آن چکانند و طریقی گویند که گوش چکانند و طریقی که در طرش عارض شود و در آن انتقالی باشد و آن با نقل و تمده بود و متفرغ با بلدی فقر کنند صده روغن بادام تلخ و روغن قطور و روغن ترب جندبید تر و در فین چکانند و اگر بعد از آن شفه عارض شود و جبهه قایم طویانی باشد با طریقی مسطور شد و در آن نشان دو تو لک آینه مشب شب بخزند و از مرز بخش گل بایون نمسین باهل لکلیل الکا گل بنفشه چکانند و آینه مشب هفت باشد و اگر گوش شفا یک نیم لک شب در آب با و تر نموده و بچوشانند که چهارم باند صاف نموده و روغن گل روغن بایون برابر آن مخل کرده با بچوشانند که آب بسوزد و روغن چکانند پس در آن جندبید تر شده باشد و زعفران هفت باشد و سه سوده آینه بهارند و در گوش چکانند و گویند که طرش حادث عقب غلبت نموده نکس است زیرا که ولالت میناید بلکه هنوز ماده باقی است و بدن لقی نیست و بقول شیخ طرش حادث عقب صمغ را چکانند آب ترب و روغن گل و یا جندبید تر سبب اخار و روغن گل نافعست و حادث بعد از سر سام و لا و میوه‌یست که در آن ابتدا با استقرار از اراج فقر نمایند پس جندبید تر و روغن گل و یا روغن قسطانها و یا روغن بادام شیرین و یا آب ترب و غیره که در حادث عقب صمغ گفته شد در گوش چکانند و با بچوشانند که آنچه عقب سر سام حادث شود علاجش همانست که بهر جهت ساده گفته شد و آنچه سبب سده یا قمر حاکم یا در غل هوام و غیر آن باشد علاج هر یک بطریقه مسطور شد بدینان رجوع نمایند و طرش که بعد از آنی بسبب تصاعد اخلاط با سویی در غل افتد علاجش تسکین اخلاط است و استقرار آنها و این گاهی بلی علاج زائل می گردد

رومی و طنین و صغیر

آنکه از انسان گوش خود میشنود و در غی اینها علاج و صدای بزرگتر و نرم تر و طنین تیزتر و با یکدیگر میباشد و صغیر و آن حادث از نفوذ دایح و بخور در سالک نیست

گرفت نافع شناسند و گویند که آنچه درین مرض با طبیعتی نفع دارد و نشاندن ریحان و قطیع عصاره انیسون و قطران است و در ابتدا اول تقصید بلغم است
بعده لطیف تبخیر نمایند و شربت مطبوع و دوس مع شربت یمنون تا نخست دور شرباکی قصد تقصید صفا حاصل و مرض و خصوص ماسد و مگر تصدیه و طهارت آن باشد
بجسب غلط فاعل آن از طبخات مناسبه ایاجات واجبست و اطفال صغیر بخوراند و خصوص در معدی و ابواب فیقر انیسون آینه زنده تقویت هاضم
بخوردن اطفال هلات و مانند آن و مانند شرباکی و تقویت گوش مانند روغن بادام و مانند آن آن کنند و در بعضی عارضه خجسته بلبل
و سن مرغی دارند و هر یکی را تبخیر و طالع حسب مزاج و قصد تقویت و بقا و نون معلوم نمایند

علاج طینین بلغمی و ریحی

اول بنظر انضاج و تقویه و تسهیل بلغم و صبا یا راج و هندی و غره متقی و داغ بعل دارند و کل حلی تخم و غناب و غناب کشتی خشک هر یک شش باشد
اسطوخودوس چهار شانه جو شناسند و غره سازند و روغن قطره گوش چکانند و اکلیل الکلب و بابونه و شنب و پیاز زنگر و در آب جو شناسند بخوراند آن بگیرند
صفت درین قطره که در سینه و دم و نیم کوفته شب در سر که بخمسانند و صبح در نیم آن آب جو شناسند تا نیمه آید صاف نموده نیم آن را روغن کنجد بر سر آن
ریخته باز جو شناسند تا آب فانی شود و روغن همانند دارند و اطفال اسطوخودوس یا سمن و سیدالور و خوراند و یا چند بیت سر به چاهه یک باشد و اطفال بزرگ یک کوزه
آینه دهند و هر که اگر چند نیم رسد و روغن آن را زنده و با لای طعام این سفوف دهند و با دیان سستوله عود و بنی زرب و دانه قافله که با هر یک یک کوزه و صفت
و دو کوزه است سفید یا برشته و در ششال و گلاب نفلی نوشیدن فایده عظیم دارد و با جوشن صفت که در بلغمی و ریحی و پیاز زنگر و در آب جو شناسند و فایده و فواید بقا
و بلذات واجب دارند و بعد از حمام و روغنهای معتدله چون روغن مورد با دمی و تراک سر کنند و در گوش چکانند و ایضا تقویه بوجوب سسکه بکرات و مرآت و بعد از آن تمام
صفت باشد و گلاب و نفلی سستوله و دو هفتدین مرض که گفته شد مفید شود و اگر فرج قاصد و خوش و با و در مطبوع و در آب جو شناسند و اگر شناسانین مطبوع هر یک در یک کوزه
گوش نمایند اولی بود و با کل بابونه افستین مرز خوش اسطوخودوس مشکطراشع صفت حاشا جده خشک باهل خطر اسالیون تخم خنظل جوز السرو و کما فیطون از ششع
شبت بود و دینه جمل یا هر چو ازین بهر جو شناسند و بر بخوراند آن الکلب کنند و روغن تربیا روغن بادام تلخ چند بیت در گوش چکانند و کند زعفران چند بیت در شربا
قرص ساخته خشک نموده قدری ازان در شربا که گفته شد قطعه نموده و در آب جو شناسند و اگر یک کوزه از روغنهای گرم آب پیاز گرم نموده سه قطره در گوش چکانند فایده
و آب تربیا روغن گل ازین قبیلست و قطره زهره گاو آب کنند یا روغن گل تر یا روغن که از خنظل در زیت جو شناسند صاف نموده مفید و یا کند زعفران و فواید بسیار
خوب سفید و هر یک که سبز و زرد و بوره ازنی هر یک و در کوزه کوفته و شربا که گفته شد در گوش چکانند و شربا که گفته شد و در گوش چکانند و شربا که گفته شد و در گوش چکانند
یا او که آب پیاز نافع و ترب و یا پیاز را کاهیده در آن بعضی روغنهای گرم پیاز روغن قسط پر کرده بر آتش نهند پس صاف کرده سه قطره چکانند و آنچه خاص و بی راسا
منقرض و ادم و بول گوساله ساییده و نیم گرم چکانند و چکانیدن آب برگ شفتالو و کندک صبر و آب ساییده و یا هفتدین بابونه و در سر که جو شناسند گوش
بجای آن دارند و بعد از آن زهره گاو یک کوزه روغن گل و روغن مغرخته شفتالو هر یک و دو کوزه آمل ملایم جو شناسند تا آب برود و روغن چکانند پس صاف نموده
نهم در افیون خاص آن حل کرده چند قطره در گوش چکانند و آنچه در علاج و جوش گوش بلغمی در یکی و در شربا بار و در یکی مسطوخودوس در ریحان نافع است اقوال حلق
سویکی گویند که اگر آنچه در فواید و طب سوده فایده بسیار گوش نهادن و از آن روغن طینین مجرب نیست و مرز خوش شود و جو زاده و قطره نافع و کند تخم گوش بسکه یا
زده های خشک بلغمی خشک یا شربا جلی که در خطوط و غار و در سینه و یا روغن غار و روغن گل و شربا که سید یا بل و بقر و آب پیاز روغن گل و یا عسل نمک است
سوده و یا روغن نعنع و یا سکه و روغن گل و یا روغن پسته تخم فانی و یا صغیر بیزیت و سداب جو شناسند و یا بقر و شربا که سید یا زهره گاو سوس
و یا روغن نازیل و یا زهره گاو که در پیشین زهره گاو یا روغن نارون تخم و یا روغن قند و یا صغیر و یا سداب ایمنه و یا روغن سوس خشک نیم
روغن سداب یک نیم در سر که سده و در سینه و یا روغن سوس و سر که سید یا زهره گاو یا گون سوده و در پیه یا گان آینه نیمه هر واحد مفیدست
و بقل جانین و تخم جو زاده و زهره گاو و شربا شربت بود و بند نهادن قدری بود و نیمه در گوش نافع ترین باشد و درین مرض سست مسیحی گویند که اگر الکلی

سفید

وضعیت در سیم باشد و روغن تب و روغنی که در آن چندید سترخه باشد و گوش چکانند و بر بنجا امستین و در مرغوش و نیم بود و دینه و صغیر که کباب طمانند
 و اسنان حب تو قایا کنند و لطیف غذا نمایند و اگر باریخ نافع باشد اندکی تو فیهون بر وزن حنا سود و نیم گرم گوش چکانند و این چندید سترخه روغن سداب بسیارند و گوش
 چکانند و اگر غلط غلیظ تشبیه بعضی باشد باید که بوردانی را بسکه و غسل سلید و چکانند و این برقی سفید و چندید سترخه و زعفران مساوی سود و بسکه و روغن حنا
 باریک و ساید و در گوش چکانند پس اگر باد و باشد بجا و در سیم بسیار نمایند بعد و طبع بود دینه و نیم و در مرغوش انکباب کنند و چندید سترخه و فیهون و در روغن فیهون
 ساییده و در گوش چکانند و اولی نقل سیم و دوی و طنین و یک نیز برقی سیاه یک مثقال چندید سترخه و مهر و واحد نیم مثقال انطرون ربع مثقال در سرکه شربت بیکرم متعادل
 نمایند و برای اصول حادث و در گوش کنش و زعفران و چندید سترخه و واحد یک مثقال بوردانی را هم و مثقال کوفته قرص سازند و در شراب حل کرده آنها
 سازند و آن دو و طنین را ناصفت بگیرند و نقل نیم درم و مشک یک انگ و هر دو آب مرغوش یا سداب ساییده و در گوش چکانند و بوی اریح غلیظ بر ناصفت
 و مرغوش و روغن سوسن و جوشانیده و در آن چندید سترخه که در گوش چکانند و این ناصفت و آب سداب و سیم است و در گوش چکانند و شمع منو سیاه که از غلط
 لزج بار و باشد مخصوص برای اولین قرص مجرب است که بر خرب سفید و زعفران پنج جز و انطرون و در جز و انان افراس ساخته و متعادل نمایند و فاکو و در گوش
 حاصه مجرب برای آنکه از ضعف یا اندام از غلط باشد نیست که بکینه نقل و نیم گرم کندها و واحد نیم درم و مشک یک انگ آب مرغوش و سداب یا بشرب چکانند
 طبع بزرگ صنوبر و طبع بزرگ شمشاد و طبع بزرگ خار و باید که در جمیع آن باز تا اول طعام تشبیه انتاب نمایند بعضی علمای تقدیر گفته اند که چیزی نافع تر برای صفیتر
 دو را و الفو پنج صوف و برای حفظ نیست که آن انفع حقیقیست که استعالی برای این پیدا کرده دفع میکند آنرا بطور معمول اند و فاکو و بزرگ صنوبر و جوشانیده و این در آب
 طرش و در گوش از رحایات مشترکه خصوصاً بار و گرفته شد استراحت نماید این عیاس گوید که نگاه دوی و طنین و در گوش عارض شود و باید که روغن سوسن
 یا روغن ناردین یا روغن قسطا و یک آب بزرگ و غلب چکانند و اگر بخرقی سیاه و چندید سترخه مساوی زعفران برابر و دو و بسکه حل کرده و در گوش چکانند و باید که در فاکو
 و فیهون که در قول شمع گذشت و آب بخته و در گوش چکانند چون روغن تربیب سداب بر هم زنند و در گوش چکانند آنرا دفع کند و صفت و دوی و طنین و نقل سیم بگیرند
 کنش یکدم زعفران چهار انگ خرب سفید و بوردانی را هر واحد سه درم یا یک ساییده و بشرب سرشته قرص سازند و تر و حاجت در سرکه نقل حل کرده و در گوش چکانند
 و یکسر سیم که یک جز و روغن خیری سه جز و جوشانیده سر و کنند و در ظرف آبگینه بر داشته و در گوش چکانند و اگر لکن او و بیخانه کنند بنزد طنین از قبیل غلط غلیظ
 در افشید و باغ نیست پس باید که بعضی را چیزی دهند که غلیظه و باغ او کنند مثل حب اریح حب قایا و حب صبر و مانند آن و اینها این حب دهند و صفت آن
 بگیرند و بعد و در شمع غلط یکدم ابلید کالی نیم درم و تر و ربع درم کیر و دو انگ و هم یا با یک ساییده و جیمه سازند شتی یکدم و چون بدن پاک شود و صفا
 مسخر و لطیف مثل صفا و کرب چندید سترخه و جوشانیده و مانند آن آنچه در آب تقوه مذکور شد استعمال نمایند و اینها تعطیس کنش و اریح کنند که اندک اندک از آن
 و برینی و مانند این جیمه العده گوید که علاج دوی طنین انکباب بر بخار آب طبعی شبت و با بونه و اکلیل الملک و برگ خار و پودینه و صغیر و مرغوش است و
 روغن گل نیم گرم باندکی سرکه و در گوش چکانند و اگر باریخ شدید و غلط باشد باید که روغنی که در آن چندید سترخه زعفران با انطرون حل کرده باشد و در گوش چکانند
 غذا و احتیاج در تخمه نمایند این الیاس گوید که اگر سبب و ریاح غلیظ منحل از فضول غلیظ و در سر باشد هر صبح حب اریح زانیسون و بادیان هر واحد سه درم
 اصل السوسن مقشر کوفته چهار درم و دقتند عمل ده درم بنوشانند و غذا مزه و خود بانیسون و داریچنی فاندکی زعفران دهند بعد و تقیه و باغ مجرب الخ
 و حب طیفقون کنند و غرغره با لعل و اریح خیره نمایند و در گوش روغن سوسن و قسطا و آب ترب باندکی چندید سترخه یا جوشانیده یا شونیز چکانند و انکباب
 براد و پیچاه و حشایش مثل بایونه و شبت و اکلیل الملک و قیصوم و شمع و شرس و برگ خار و برگ ترب سازند و یا سیمه ساند یکدم و روغن خیری علی سوسن
 یا قسطم که درم که باشد سه درم گرفته میزد و در آن حل کرده چکانند و مادمت حمام آنرا ناصفت صفت شایع برای لعل سیم و دوی نیم غلط یکدم
 بوردانی نیم درم چندید سترخه و در حرج هر واحد یک نیم درم عصا و نه سنن قسطا و فیهون هر واحد نیم درم کوفته بخته آب نره و گاو سرشته شایع است
 و هم گام حاجت برادر صس ساییده و با روغن بادام تلخ دو قطره و در گوش چکانند و چندی گوید که برای دفع جلاب کور و غذای حبیب طبع و فاکو و در گوش

که اکثریت بس و علاقه باشد و افندی موجب و سبب کبوس غیر مختل است و ناخیه و قمریه و بر بایج و فالو و جات بر رخ با دام و دهند و تقویت و ترطیب و با غصطیات مناسب مثل روغن گل نمایند و بایگرم بر سر بزنند و شیه بر سر و شوند و از حملات و استفرافات و تعب و حرکات منع کنند و مسکون و آرام اختیار نمایند و در غذا توسیع کنند و تغایق خورد و روغن گل و دیگر روغنهای بار و طب و شیر زنان و یا روغن گل یا سرکه و یا روغن نعشه و کدو و در گوش بچکانند و گاه گاهی بنابر تخریر روغن بنج نیز بچکانند و اما حمام موجب نمایند و هر چه در علاج امراض و باغی بسوی کثافت بمل ارزند.

علاج باقی اقسام طنین

آنچه در تب باقی بعللاج تب مشغول شوند اگر در تب بسبب بحر ان فاقه محتاج بعللاج نبود و بزوال تب آنل گردد و آنچه از تناول اشیا یا سحر یا انگیز حادث گردد و قطع سبب کنند و تعییل اخلاط نمایند و بقول گیلانی علاج طنین حادث از حرارت و خفقن او مان باده بر سر مثل روغن نعشه و بادام و کدو و روغن گل و سرکه بر جرم زده و شیر زنان و اما القرع و فیا روآب سر و تنهاست و آنچه بسبب جوش بریم یا حرکت کرم باشد علاج درم و قرحه گوش و کرم گوش بدستوریکه در مقام هر یک سطورت باید کرد و آنچه عقب سگ و بعد خواب بالای طعام و بسبب حدوث فی سخت و از وقوع ضرب و مسقطه بر سر لاحق شود سبب بعللاج امراض و باغی بخاری و بعللاج ضعف هضم قوی و علاج امراض و باغی ضربی و قطنی پروازند و آنچه از انقطاع اسهال قبل از وقت و باشد اعاده اسهال بسبب خفیف نمایند و شیخ مینویسد که اگر سبب این مرض ماده منده و حال سرسام یا خلط غلیظ لاج باشد جمیع اشیا مذکوره در باب طرش بکار برند و او به خصوص طنین حادث عقب سرسام و حمایت خاصه قطره عصاره انستین بروغن گل یا سرکه و روغن سوسن است و بتدبیر ناظمین پروازند

قصر واکله و ناصور گوش

سبب قوی اکثر نفاجر درم یا بنیره گوش میباشد و خروج جرم بمان دلالت کند و سبب کله ماده دردی حریف کال لحم است و هر گاه قرحه کمند شود ناصور گردد و علاج اول تطییف غذا و استعمال چیزی که از ان خلط محمود پیدا گردد و از بقول و لحاظ ماده تدبیر واجب بسوی کیفیت معتدل کنند و از آنچه کیفیت تیز و تندی باشد و از ان نه ای غریبه حاصل شود بر سر بزنند و اگر مزاج متعنه باشد یا رطوبت و اندان خوانند و تخفیف یا صحت پروازند و بقول رازی لازمه و با بسوی بعبوسات و بسوی دمان بغیر آن و صفوات اسهال قوی سازند و لکله و لای برای تنقیه قیر فیه که بعلل اعشته در درم گرم کرده و یا بشیر و شند لوده و در گوش نهند و یا آب برگ نیب یا روغن گنم آن بشیر یا شیره و گوش نازند و قیام بدان آلوده و در گوش گذارند و بخور برگ نیب نیز منقح بریم گوش است و قطره هر گاه دانه زوت شند نیز برای پاک کردن جرم نافع و یا بایان نیم کوفته یک مائه غسل و وسه مائه و در قری آب جوش داده و در گوش گذارند که برای تنقیه چرک قرحه معمول است بعد از ان فیه لکله لوده و از زوت سوده بدان پاشیده و در گوش گذارند که برای انزال آن مجرب است و یا تخم کوبیده و از زوت مسابوی کوفته بخیته بعلل سرشته فیه بدان تر کرده و در گوش نهند که جهت درد گوش که بایم قرحه بود معمول است و گاهی با قدری نمک و مرکی بمل می آید و یا فیه لکله خدا ساخته بعلل و زده تخم مرغ آغشته از زوت دم الاغین سفیده قلعی صبر قوطری سوده و بدان پاشیده شب و وقت خواب و در گوش گذارند و بجان دست بخوابند و اگر دروشد یا شافکستر افیون سوخته با وویه مذکوره آمیزند و اگر محتاج بشعین و تقلیل باشد و غرض شسته شفته لوی سوخته و مرکی و هر فزه اضافه کرده و مل آنکه برای درد گوش و قروح لکله و سیلان طویات و در جرم والد علما حاکمان است و تقطیر بر بعضی روغن گل حل کرده بعد پاک کردن قرحه با العمل نیز لایق و یا مرهم سفید یا مرهم بنفشه و یا مرهم انار است که اول گوش را بچرب بر سر سوزن چیده آید و پاک کرده باشد بعد از ان و استعمال نمایند و قرحه و حلات بجهت مثل از زوت کنند و دم الاغین عصاره لکله آتیه بکار برند و یا لکله و بهل در سر بنوبه نماید و گوش و مند و کله القوق بپاوس سوخته و کله خدا سوخته شب بملی سوخته و مرهم و نافع و یا صابون برای خشک کردن و یک گوش پوست بخیته مرغ و خرمره هر دو مسابوی سوخته ساییده قدری در گوش میدن مجرب است و کوه پنهانی و بچنگری سوخته با یا ساییده و در گوش انداختن قریب بمنافع است و اگر مرغ آب ساییده نیم گرم و گوش بچکانند و یا فیه لکله بعلل آغشته قطره سوده و بدان پاشیده و گوش نهند و یا کف یا برشته و آب برگ نیم شند حل زده و در گوش بچکانند و یا کرم شتاب در روغن گل ساییده و بچکانند و یا شکک کند و برای تسکین دروشد یا خاکستر افیون

در گوش نهند اگر صلابت در شمع باقی ماند به روزه یکدم در روغن بوسن که داخته در بنه آلوده بگوش نهند که این دو برای تحلیل صلابت تام النفع است اگر در گوش علیل حدت نباشد و اگر در دایم مرض ظاهر شود افیون سوخته بکوبند و چند بیدترین جزو ساییده در مرهم شکر را میخته با بنه آلوده در گوش نهند که فی الفور تسکین دهد و کند ایضا او گوید که مرض معروف با کله گوش با وجع میباشد و از گوش قشور مانند قشور قرصه بر می آید و این از خلط الفلج روی الکسیفیه حریف اکمال حادث میشود و علاج او فصد اسمان بحسب اسکان است بعده برای تنقیه قرحه و از افق قشور سرکه عسل و عصاره فلفل مسادی گرفته قدری از ریخ سرخ و شب بیا و صبر سقوی در بسیار اندک زنجار و توپال مس آخته بالا کش شراب انداخته بپزند تا غلیظ گردد و با بنه آلوده در گوش گذارند و گاه مداوا با این ملوک میکند که در شب بیانی و توپال مس بر یک جزوی و اندک چند بیدترین و فلفل قدری از پوست نار و فلفلند در شراب عصاره صبر و در روز خیسایند خوب بوشانند و انگیزه عطران میخته فنیله بدان تر نموده در گوش نهند یکی بعد دیگری تا آنکه قرحه رافع بخشد و قشور را حل گردد و این صفت امر فنیست که در گوش حادث شوند مگر آنکه در اجزای حمیه او حادث شود در این صورت بر باد و سسل باشد و اگر کمتر گردد و اخذ کند در اعضا عصبیه نکات حکیم شود و بر مستعد گردد پس هرگاه قرحه پاک گردد بر مرهم خل علاج کنند و چون وقت ختام آید بر می کشی که در آن را تیغ و کند در گلتار داخل مداد و این پس اگر صلابت بماند بسبع مضرت رساند تحلیل او با دویه محلل صلابات نمایند و مرخ و ملین در آن استعمال کنند و محافظت مزاج علیل در جمیع اوقات علاج لازم شمارند بعضی گویند که آنچه ناصور گوش فکدن ریم را نافع است اینست که گوشت خرد جاندار با و آثار در کحل باریک بسایند و بچند آن فلفل آئیند و نیز در چهار چند هر دو یعنی دوا را آب انداخته بپزند تا روغن بماند هر روز چند قطره در گوش بچکانند و اگر گوشت را در روغن مذکور بغیر آب بریان کنند و بکار برند همین عمل کند و آنجا که روغن شرفت بهر سرد روغن کبجی عرض او نمایند و اگر روغن تلخ پا و آثار را مله خا هر واحد کیتوله برگ نیب ده عدد کیلا فلفل گرد هر واحد شته نیله توتنه بچاشته گرفته اول روغن را گرم نموده برگ نیب و آمله و خا و نیله توتنه انداخته بسوزانند بعده فرو داده بسایند و کیلا ساییده نیز مخلوط کنند و در گوش تقطیر کرده باشند نیز برانی سوز گوش مفید است و بعضی از دویه فنیکی که قرحه مزاج گوش گذشت

دخول بواس و تولد کرم در گوش

هرگاه حیوانی چون مورچه و قراد و هزار پادمانند آن در گوش دراید بشدت درد اوجان او خدش و حرکت او دریافت نمایند و کرم از رطوبت فاسد می آید و از قرحه عفته مزمن متولد میشوند و آن بخارش و خنده گوش و خروج کرم گاهی و قرحه مزمن شانسند علاج در حمله تقطیر قطران تنها یا بسرکه مسکن حرکت حیوان قائل آنست و قطور زیت در اخراج آن مجرب است و قطور آب پیاز و مار برون با دایم تیغ ایمنه و با روغن خسته شفتالو نیز در اخراج حیوان داخل فون نافع یاب قمار الحار تنها یا مع سقمونیا و آب شیخ و آب بودینه نهی و آب برگ شفتالو هر یک تنها یا مع بودینه ارسنی یا سرکه بچکانند و یا آب زهره و گاه مع سرکه و یا آب مطبوع و یا آب برگ شفتالو که مجرب است و یا آب برگ کبر تنها یا سرکه یا آب پوست درخت توت قطور نمایند و گوگرد و بوره ارسنی و عصاره شیخ مسادی سبوی در سرکه و آب برگ ترب حل کرده بگوش بچکانند مجرب است و یا صبر و بوره ارسنی یا سرکه بچکانند و یا نمک یا بودینه یا سرکه ایمنه و یا صبر و آب پیاز خواه دلب سنا حل کرده و یا آب بودینه و قدری سقمونیا در سرکه حل کرده قطور نمایند و قطور صبر سقوی یا محلول آب گرم حیوان داخل گوش را بکشد یا بتلیق سفید و سقمونیا سایید در سرکه بچکانند و گوگرد و زردا و نطویل قطره پس وسیع نیز مفید و اول تقطیر آب سائل هم بقدر بیان و بعد از آن دویه مذکور سودمند است و گاهی زیت یاروغن خنجریم نیز گرم کرده بچکانند و عقب آن در افتاب شستن ففع میکند و گویند که برگ مکروه هندو آنرا بچکانند سیدانه آتش در گوش بچکانند در قیل گسنگ که در گوش رود عیبت و علاج خاص برای قیل کرم تولد در گوش اینست که عصاره افستین بسرکه در گوش بچکانند و یا فلفل تازه در تسن خسته و افشوده بچکانند و صبر در روز شرفت حل کرده بگرم قطور نموند قائل کرم همه اندام است و گنداب ملیم باریک ساییده در گوش انداختن و گذارند و چون نیم درم شود و برگ نیب در روغن بوشانند و دوسه قطره از آن بچکانند مفید و یا آب برگ نیب و آب ترب و آب پیاز هر یک هفت باشد سقمونیا شته باشد حل کرده بچکانند که مجرب است و دویه تر که آب انعمون هندی و آب برگ فنجکشت و آب برگ شریفه بر یک سساشه روغن با بونیک لوله صبر و زیت هر یک سه باشد بچکانند که فی الفور کرم را میکشد پس

و شریفه و افیتمون هندی هر یک چهار ماشه افستین صبر قطران هر یک سه ماشه حل کرده فیتله کاغذ مصری بدان آلوده در گوش گذارند و شفا
بدان جانب تکیه نمایند تا که رمای زنده و مرده بدان چسبند پس بیرون آرند یکبارگی و یا شراب کهنه بکیتوله غسل بکنیم و لایب برگ نیب دو توله درون گل
بکنیم توله سفیدی و زردی بیضه سنگ پشت چهار عدد افستین سه ماشه صبر چهار ماشه بکار برند و یا تلخه بز و عسل و کندنش روغن گل هر یک سه ماشه
زردی و سفیدی بیضه گنجشک سه عدد و لعل آرنده و یا سوط از برگ خرزهره که دو دو چوب گز داده باشند و تربد سفید و کندنش فخر قی سیاه سیاهی ساخته
بگیرند که عطسه بزور آید و همه که بر ما بیرون آیند و آینه قطره جفت اخراج کر رمای زنده و مرده بسیار سفید است آب برگ شفتالو و کشتن سبزه آب طبعی تر
و در منه هر یک سه ماشه و روغن در منه و عقرب هر یک چهار ماشه افستین و افیتمون لایق هر یک بکنیم ماشه مقل از رقی سه ماشه بکار برند گیلانی گوید که اگر
پوست خظل و زرنج سرخ و بادام تلخ و جیس و اندکی سقمونیا و کوفته بسکه و روغن گل بچشانند تا آنکه سرکه فانی شود و صاف نموده بدارند بعد از آن بقره بزنند
تا آب از آن سائل شود پس این آب بگیرند و بار روغن مذکور میخته در گوش بچکانند و هرگاه حرکت کرد ماسکین شود بدانند که هلاک شد و گاهی روغن سطور تنها استعمال
کرده میشود و گاهی این روغن این سرکه جوش کرده برای حیوانات که در گوش داخل شود بچکانند پس هرگاه حیوان هلاک شود باید بیرون آرند و اگر بقایا بماند
باقی ماند روغن گل و سفیدی بیضه با هم میخته دوسه روز در گوش اندازند بعد از آن برفق مص کنند تا حباب نشکا فدا و اگر حیوان سمیت باشد پس لای باز تر بقی فارو
و سایر تریاقات چیزی نیست بعد از روغن گل بکنیم بدفعات در گوش بچکانند و اگر از آن وجع نرسل شود بهتر و اگر بکند خاکستر فیون اندکی بر شمشکلا میخته
با پنجه آلوده در گوش نهند که این در در اساکین کند و اگر زیاد شود بسبب جفت آن حیوان و درم ظاهر شود فصد مرعیض کنند و استغفر فرمایند و از پستان آن
در روزی بدفعات شیر بدوشند و در امر تریاق درنگ نسازند پس اگر درم صلب شود و در در نرسل گردد و قوی بر روغن خیری بسازند و بر آن خاکستر خرزهره و اگر
زوفای رطب مغز استخوان گوزان انداخته خوب مخلوط کنند و بلخل و خارج گوش طلائع نمایند و اصلاح فدا می رض کنند تا آن درم نرسل شود و ملاک امر درین جملات
مزاج علیل است تا حدت پذیرد و هرگاه حدت پدید آید اصلاح او کنند طبری گوید رودی که در گوش پیدا میشود و دفع میباید یکی اغر شنبلیله گس سنگ دوم
سفید سیاه سر دالم الاضرار پس اولابوره از منی در سرکه حل کرده صوفی که بر سبیل پیچیده باشند در آن ترنوده گوش را برقی پاک کنند بعد از آن ترس و سقمونیا
هر دو حد یکدو لک خرق بکنیم دانگ برگ آزاد درخت نیم درم ساییده در سرکه کهنه حل کرده بچکانند و یک روز راحت دهند و در آن روز شیر زنان بچکانند و عقب آن
پاک کنند و باز روز دیگر دو بچکانند تا آنکه تمامی دیدان خارج شوند و بعد از آن اگر گوش خشک گردد بدانند که بر شده و اگر زرد آب از آن سیلان کند تو بالک
دو دانگ کندر گلنار و تر و سوخته شب سیانی مرکبی هر دو حد نیم دانگ ساییده در سرکه و روغن گل حل کرده گوش بچکانند و بعد تقطیر این دو امر بر شمشکلا
استعمال نمایند و گاهی برای قتل کرمی که در گوش افتد سقمونیا تنبا بسکه حل کرده و گاهی آب ترس و سقمونیا بکین سرکه آمیخته و گاهی آب یا پی شور تنها استعمال کرده

دخول آب سیاه در گوش

گاه باشد که در استحمام و اغتسال حیانت گوش نکلند و هنگام بختن آب بر سر سر را بجای کج نمایند و یا غوطه زن در آب و بر آمدن از آن بر غیر احتیاط باشد
و بدان سبب آب در گوش در آید و زیاد و در درم بچ گوش در درندید پیدا کند و از وجود گرانی و وجع خفیف بعد غسل یا شستواری یا بختن آب بر سر و شدت درد
یکه در و از آن توان شناخت و گاهی اتفاقا سیاه در گوش داخل شود و اکثر چون سر را بجانب کون سازند فی الحال بیرون افتد و گاهی قدری از آن صاف
بسبب جگر محتبس ماند و اعراض دیشل تشنج و اختلاط عقل و نقل عظیم عارض گردد و بسا است که بصرع و سکته و در درندید مؤدی شود و علاج چاره
دخول آب در گوش نیست که بر پای جانب آن گوش آیتند و سر بر همان طرف مائل کرده گوش را بر کف دست نهاده چند نوبت بر همان بای بچکانند تا آب بیرون آید
و اگر بر نیاید سر را بجانب دیگر مائل نموده آب گرم در گوش بریزند تا بر شود پس کف دست بر آن نهاده و سر را بر بجانب مائل ساخته چند دفعه کف دست
جدانمایند تا هر دو آب بر آیند و صاحب نریمه گوید که آب را آب دیگر خارج میکنند بخوبی که در گوش آب اندازند تا بر شود پس دفعه و از کون نمایند که آب از آنجا
هر دو بر آیند و کذا از دست و روغن کجند بکنیم و یا انوبه در گوش نهاده و دم بکشند و بکشند که دفعه جذب کند بعد از روغن با و ام یا روغن سوسن بچکانند و بسا

که سطل اشخاص آنرا خلع نماید و پنبه را بر سر جوی پیچیده گرم کرده در گوش بگذرانند و یا بر جانب گوش مؤثف بخوابند و سر را بر تکیه نهاده خوب بجنبانند تا چنانچه
 بیاویزند یا بروی یک قطعه سی چتر گویند و امثال آن که شکست متخلخل بود بقدر یک شبر بگذرند و بر یک طرف آن قدسی پنبه پیچیده بر وزن یک لوله مشغول سازند و هر
 دیگر را چند آنکه در گوش درازند همچنان یا پنبه بر آن پیچیده تا آنکه مایل داخل نباشد و هرگاه حرارت آتش بگوش نیک محسوس نشود و فقیه بیرون کشند تا آنکه
 آب منجذب نخواهد شد و بقبول گشتن آنی بر نرم طپور صفار و خصوصا از پر کوچک که بر گرفته و از قصبه آن ماسر آن دور کنند تا بر سر قصبه آن که همان باقی مانده پس
 تا بسته آنرا در گوش داخل کنند تا باجموع آن برسد بعد از حرکتها متواتر داده بیرون آرند و سر آنرا از آب پاک کرده بار دیگر در گوش داخل کنند و کلا این عمل نمایند
 تا آنکه آب تمامه براید و این عمل بهترین اعمال و حیلها در اخراج آب از گوش است و آن معمول طوائف کثیر از مردم است و بقول قرشی قویترین باب صوت است
 که آنرا در گوش بر کنند پس بر آورده میفشند و مکرر همچین عمل از آنکه تمام آب خارج شود و بقول طبری اگر از بر مرده فیتله ساخته در گوش نهند و بر جان طبلان
 گوش خمبند و بعد از آنی بطویل آنرا بیرون آرند همه آب نشفت کند بعون غر و جل یا بوشتهای خام منقوش الراس گرفته فیتله ساخته در گوش داخل کرده برگردانند
 و بوقت این عمل نمایند و گاهی از آنرا آب را بر می آرند بخوبی سر او در گوش داخل کنند و عمود او بکشند که باومی آب منجذب میشود و بوس گفته که اگر آب جاری باشد
 باید که بدان یا بنویسند متخاص کنند و اگر اندک باشد باید که بصوفی که بر سر سبیل پیچیده باشند نشفت کنند و در گوش چیزی از اذنان مطبقه یا روغن گل یا سفید
 بپزند یا شیر زنان بچکانند و گویند که قطور آب پیاز و کداسفیدی بپزند و شیر زنان و دوشستن پنبه در روغن گرم کرده و بالای آن پنبه بسبیل محرم بپایند
 و دو مشیدن شیر زنان در گوش نافع و دخول آب است و یا آب ترب مع برگ یکصد و زهره بر چهارم حصه و حمل ششم حصه بچکانند یا بجم گاهی انداختن روغن
 و غیره بی نیگرم مکرر متوالی کفایت میکند و خصوصا چون در دماقی ماند و علت زائل گردد اگر وجع شدید پیدا کند پوست خشکاش اکلیل الملک با بونه بنفشه غلیظ
 تخم کتان آرد جو شیر زنان گرد گوش ضمد کنند و این ماسجود گوید که پدید آید و باه گرفته در گوش که آب داخل شود و انداختن فی الحال در مسکن کند و گویند که در
 آب گرم و قطعه روغن گل یا بنفشه یا بنیفر یا کچند گرم محلات مفید بود و الحاصل هرگاه معلوم شود که آب در گوش در آمده بتدایر نوزاد اخراج او نمایند و اگر از آن
 غافل شوند مودی باقت عظیم گردد و تدبیر اخراج سیاب انداختن روغن و خصوصا روغن ترب محقر بیگرم در گوش پس تعقب سر و قطعی کندش و چه بهتر
 چند کردن در بینی است بعد از میل از آنرا باطلای که بر سر کربلای بوزن یک لیمو در گوش نهند تا است زانی در آن بگذرانند پس بیرون آرند و آنرا از سیاب بر آن پیچیده
 پاک کنند و با چند کرت بپوشانند و عمل نمایند تا آنکه باقی نماند و میل صاف براید بعد از آن اذنان مثل روغن خرمی بخار و انداختن گوش بچکانند اگر از آنجا متغیر عوارض گردد پس آنرا

سده گوش

بقول ابلاقی این سده یا سولودی باشد یا عارضی و سولودی سه قسم است یکی آنکه در استخوان مجری که در آن سوراخ گوش میباشد مصمت بدون منفذ مخلوق
 گردد و دوم آنکه در آن منفذ مخلوق باشد لیکن گوشت محلو بود سوم آنکه بر ظاهر منفذ غشائی غشی باشد و در داخل او مفتوح و خالی بود و این نوع سولودی را
 جلد زائل گردد و اول زمانی که علاج است و سده عارضی بقول شیخ مال از اجتماع حرکت بسیار و یا از انجماد خون و یا از رویدن گوشت زائد بعد از قرحه و یا از
 تولد تولول و یا از وقوع حصه یا تخم یا دخول حیوان و مردن آن در آن و یا از خلط غلیظ لزج منصب از دماغ که ثقیله یا حماری عصبیه یا سده و سالد و در آن سبب
 انسان معلوم کند که اگر گوش او سده است و بسته که این بعد از چه شدید غلیظ حادث شود تشخیص و احاد از این اسباب باید که اولاً حمای آفتاب و تعقب گوش
 نظر کنند اگر بران غشائی جلدی محیط باشد و از انگشت زدن آسیب آن لمس محسوس کند سده غشائی خلقی بود و اگر در آن لحم زائد یا تولول یا جگر یا خون جمید یا حصه
 یا نوازه یا حیوان محسوس گردد بیش جای باشد و اگر در ثقیله چیزی بنظر نیاید پس سده که در گوش لانی معلوم میشود یا تدریجاً اگر لانی گوید سده خلط باشد و اگر در سینه یا

علاج سده گوش و غشائی و تولولی

سده خلقی که لحمی ظاهر باشد علاج او صعب تر است گاه در آن استکاری قطع کند و گاه مفید نیست و اگر غشائی ظاهر بود مسلسل تر بود پس فاکر را با کز قین
 قطع نمایند و ظاهر را با کز قین قطع کنند تا که منفذ ظاهر شود بعد در هر دو او وید مانع انبات لحم مثل مرهم زنگار بکار برند و یا بر فیتله قلعطار پاشیده بپزند

در دلی عارضی و تلولی اگر کمی باشد قطع نمایند و الا بلامرغ اگاه بریایند و جالینوس گوید اگر خرب سیاه بقدر خسته باریک کوفته بعمل سرشته در گوش قرارند گوشت زائده بخورد و بادام آب گرم و نظرون گوش را بشویند بعد مس سوخته زرنج سرخ در سرکه ساییده قطور نمایند حتی که کرم و تلول را بسوزد و بعد از آن علاج قرصه نمایند و حکیم علی سینویسد که اگر در آنجا لحم است باشد آنرا بتراشند پس در وراصف در آن موضع گذارند و بخورده کنند تا این بپوشند و اگر در دم عارض گردد شیاف ابیض بگلآب حل کرده استعمال نمایند و اگر حرارت داخل ثقبه بود شیاف در گوش بچکانند و اگر در آن موضع نزف مللدم عارض شود بر بچ گوش باریچ مبدول بگلآب سرد کرده نهند و آب خرفه یا آب صبی الراعی یا آب علیق و مانند آن در گوش بچکانند که خون بند شود و انشا الله تعالی و ایضا او گوید که از علل جات این فصد و استفراغ است حسب قوت مریض و تسکین مزاج او و بعد تسکین مزاج بگیرند خرق بکنیم دانگ روغن عقرب و در دم و قنار الحار نیم دانگ و جده بکنیم دانگ بمهر را ساییده بروغن عقرب حل کرده بفتید آلوده در گوش نهند که این لحم نابت یا تلول را تحلیل کند و اگر این کفایت نکند اندک تریاق الاذن بروغن عقرب که اخته بر فتیده بپزید که استعمال کنند و گاهی در نبات لحم قنار طار و لوف و خربق مسادی سوده بطریق ذر در بران استعمال میکنند و ثقبه را بنکند تا زرد آب سائل شود و در شکلی بخوابند که زرد آب در گوش باقی نماند و اگر لحم نابت نماند شود مریض را سول اگر تنقیه الحام منظور باشد و یا مریض را نگار اگر تنقیه زیاده مطلوب بود استعمال نمایند و اگر الحام بیشتر خواهد بود مریض را با کباب بپزد و مریض را کبیر مؤلف ما ناقصترین مریض در این همه امور است

علاج سده از دخول چیزی در گوش

روغن گل یا سوسن یا چیزی و مانند آن بچکانند پس اگر آن چیز حیوان بود که در گوش مرده باشد در آن از روغنهایی که فسخ او نماید بچکانند پس با لبرقی برانند و اگر حصاة یا لواه باشد روغن بادام تلخ یا کنجد یا زرنج و غیر آن بیکم مکرر بچکانند و بچند بیدستر و یا صبر و کندش هر واحد یکجه تخم گل و جبه و یا ناس تنباکو و یا بادخال فقیته کاغذ و غیره عطسه آورند و وقت عطسه دهین و بینی بگیرند و سر بطرف آن گوش نائل سازند و یا بر سه میل صوف یا پنبه پیچیده دبق یا سریش بر آن آلوده اندر گوش درازند و بسنگریزه رسانیده آهسته بکشند و یا از زرافه بکشند یا عمود او را آورند و یا بعد تعطیس بدین مص کنند و اگر گوش در دم کند علاج آن بادویه مناسب درم نمایند و گاهی بعضی از جوب در گوش می افتد و بسبب تری موضع منتفخ میشود و اخراج آن مشکل میگردد و در صورت از منقب باریک در آن حب اندک اندک سوراخ کنند و از اجزای او آنچه جدا گردد بمنقاش برانند و احتیاط نمایند که آنچه در گوش نشست نشود و در اخراج آن مبادرت نکنند تا در دم و در تنفس عارض نگردد

علاج سده خطمی و رسته

هر چه در دوج گوش بلغمی مریخی و در طرش و مطین بلغمی مریخی گذشت بعد از آن و ایضا تقطیر روغن سوسن یا آب زهره ترگاد در آب چغندر نافع است و آب شندنج و آب خطمی است در ازال سده گوش و بقول صاحب کامل و گیلانی اگر سده از خلط غلیظ بلغمی باشد باید که تنقیه سده بدوای مسهل بلغم مثل حب ایارج و حب قوقایا یا بعضی ایا رجات کبار مثل لوف یا کندا کنند اگر مزاج و سن و فصل مساعدت کند بعد از آن غرغره یا باریج فیکر او بکشد و آنرا بیکم کنند و یا خردل فارسی و پودینه کوهی و حاشا و مانند آن باریک ساییده باوا الحسل یا آب میوه مطبوخ یا میخته غرغره سازند و بکندش و بشویند و زهره عطسه آورند و بعد تنقیه دماغ در آب سداب مرزبوش و نمام مطبوخ یا معصور از تازه آن اندک جاد شیر و چند بیدستر و فقیون بقدر قوت مریض مزاج مریض مخلوط کرده در گوش بچکانند و یا آب مطبوخ افستیه بچکانند و یا بیکم از آن بپزند و بکندش و یا بیکم ساخته بسرشته بفتید و اگر در آن نهند و یا چند بیدستر و خرق مسادی زعفران برابر و یا باریک سوده بسرکه آمیخته در گوش بچکانند و یا بفتید استعمال کنند و یا در روغن نار درین بچکانند که آن تلطیف خلط غلیظ گوش و تحلیل او کند و یا در روغن سبک که آن نیز نافع است و یا بکندش فلفل سوده در روغن زرنج خالص آمیخته اندر گوش بچکانند و سودی گوید که تقطیر روغن سداب و تخم فیکر انیسون و تقطیر سده گوش بمرب منست و قطره روغن شمش تلخ در روغن شبنم و روغن

تخم ترب دروغن خشک و خن و روغن خردل و روغن بادام تلخ و گندم بخار بنجاسف و یا خردل مطبوخ بمات هر واحد تفتیح سده و گوش می نماید و باطله
بعد تنقیه هر چه محل باشد مثل مر و روغن بیدارنجیر و نظرون و غبیر آن که مذکور شد در گوش چکانیدن مفیدست

علاج سده و سخی

روغن بادام تلخ نیم گرم در شب چکانند و صبح در حمام بریزین گرم یا تانیه او گوش بدارند تا آنکه چرک بگذارد و یا بر بخار آب گرم انگباب نمایند و یا گوش را بر بخار
طبیخ بابونه و اکلیل و بنفشه و غلبه پنج لاله بر یک یکتور از طرف کلی گوش کرد و بواسطه نی و یا بطرف لوله دارد و در دوزی دوسه مرتبه میتوان از دره
تا در و پنچین در شب و چون سرد شود باز آنرا گرم کنند و روغن عرقرب و روغن بنفشه بادام و سرکه که بر آب آمیخته نیم گرم چکانند و بر جانب مخالف بخار
تا نرم گردد و انگباب در حمام رفته غسل نموده گوش را بر تانیه آن نهند و الا با که روضی گوش چرک بیرون آرند و بسااست که نفوخ زاج در آن نافع اند و پنچین
قدمانیک مشقال بوره ارمنی نیم مشقال عسل انجیر سفید بمقدار یک دران اودی سرشته شود و از آن فیتله ساخته در گوش نهند و یا نه بر و روغن
فراسیون آن آمیخته یا آب فراسیون چکانند یا بوره ارمنی را در سرکه حل کرده بگذارند تا جوش او ساکن شود و روغن گل آمیخته قطور نمایند و دیگر در بگذارند
نپس گوش را پاک کنند یا بورق یا پنچیر تخم در کرده آمیخته حب ساخته در گوش نهند و در سوم بر آنند که همراه او چرک بسیار باید و گاهی در این فردمانا
و انچه می افزایند و انچه قوی ترست قطور آب برگ خنظل است یا بورق و زرنج مسادی در شش سرشته در سرکه بگذارند و گوش چکانند و ساعی بر آن
صبر کنند بعد بهاء العسل یا آب گرم بشویند و یا فیتله از کاغذ مصری ساخته تخم حرمل و سماکه بریان بر یک سده باشد در روغن عرقرب آمیخته در گوش
نهد و سه روز بگذارند و روز چهارم یکدومچه در آفتاب گرم نشانیده بزودی فیتله بیرون آرند چرک بتمامه گذارند و بفتله آلوده بآید و بار دیگر سرگز جمع نشود
و بقول شیخ قائل قوی استعمال نکنند مگر بعد استفرغ و از انجمله فیتله در زیت و روغن بابونه و روغن نارین آلوده است و بهترین چیز پاک سده و سخی
و غیره را نافع است اینست که فیتله از حرف و بورق در سرکه ساخته تا سه روز آنرا در گوش بدارند پس خارج کنند که چرک بسیار برآرد و ایلاتی خردل
بجای حرف نگاشته و در نسخه فنجی وزن حرف یکجود و بورق ربع جزوست و نوشته که در انجیر خشک سرشته فیتله سازند و محمود در زمانه افرض
گفته که هر دو دای مذکور مسادی گرفته باریک سوده در عسل آمینند و بفتله طلا کرده در گوش سه روز بدارند و هر روز تجدید فیتله کنند و پنچین قائل
بعسل مفید و انچه قوی تر از انست و چرک برآرد و عصبه از خلط غلیظ نیز پاک نماید قرص خرق است و نسخه آن در علاج طرش بار در قول ابو سبل
مذکور شد و گیلانی مینویسد که صبر و مکندر هر واحد نیم اوقیه ساییده قرص سازند و وقت حاجت بسرکه در روغن گل سوده در گوش چکانند
و یا بورق باریک ساییده در سرکه آمیخته و در سده که از خون جامد باشد آب گندنا و سرکه چکانند و آب کرب با سرکه یا عسل آن آمیخته نیم گرم چکانند نیز
خون را که در گوش بسته باشد بگذارد و قطور نیز بایه خر گوش و سرکه همین عمل دارد

سیلان و طوبیت از گوش

سببش در اطفال کثرت رطوبات لبنی و دماغی است و در غیر آن حرافت ماده و گاهی بعد از فربه سقوطه بسبب از عجاج رطوبات یا بعد از فربه عارض گردد
علاج اول تنقیه رطوبات بروغنها و اودی جاذب رطوبت چون انزروت و زفت تازه بروغن گل و مکنند بعد از آن تخفیف او بصبر محلول در آب تار
و حصص مری و حب الاس شب و زرنج سرخ و یا برگ قنب و عسل نمایند و اگر تازه باریک ساییده بسرکه که گندنا جو شاییده قطع نماید رطوبت حرف گذارند
گوش ساکن شود قطع کند و قطور روغن زیت که در آن خنافس و نسج عکبوت و قطور یون جو شاییده صاف نموده باشند درین باب مجربست و گاهی
و یا شنجار و یا دوج سوخته باریک ساییده پاشیدن نیز رطوبت گوش را باز دارد و یا سماکه بریان ساییده در گوش اندازند و الا ای تان قطره خد کعبه
چکانند که رطوبت باز ایستد و بدو در شود و اگر اودی محفنه که در قرص گوش مسطور شد نافهت و بقول سوبیدی قطور پوست انداز آب جو شاییده
و گندنا پوست نامر ترش در شراب پنجه و گندنا برگ مورد برگ بارتنگ اقلی گل سرخ هر واحد بسرکه جو شاییده گندنا هر دو ملخ و که از روغن لادن که عسل نکند

بسرکه و کنز قطران و کنز آب شوکران و کنز آب برگ زیتون و کنز انطرون در شراب حل کرده و کنز از هر نرگا و بشیر بز یا بش
 پر و احد مانع سیلان رطوبت از گوش است و اگر تنقیه حاجت شود منفع بلغم و مسهل آن حبایلهج و حبش بسیار و چند
 و در لطفال فستق در عسل آلوده و بشیر یا می برگردانند و در گوش نهند و یا در عسل و شراب اندکی شب یا زعفران یا شمش
 نهند و بسیار باشد که قدری زعفران در شراب غفص حل کرده پاره صوف بدان آلوده و در گوش گذاشتن کفایت کند
 گرم نموده قطعه بکنند و اگر رطوبت اندکی از گوش آید بهتر آنست که بچکانش نهند و از آنکه موجب نقای مانع و باعث امرا
 بلوغ از خود زائل میشود و در فوس رازی گفته اند که گاهی از گوش صبیان رطوبت سیلان مینماید و توهم میشود که آب
 رضاعت در شب میباشد اگر ترک رضاعت شب نماند زائل شود و حنض یکی و خبث الحیدر در سرکانه خبیانه از آن
 ریم و ایشان را نیز نافخت و سیلان رطوبت که بعد قرحه عارض شود و ادویه منقی چرک و مجفف قرحه که در علاج قرحه گوش

الفجار دم از گوش

سبب بریدن آن گوش یا همچون رعات بر سبیل بحران باشد و این تا بحد غشی تا بخالد حبس ارجا نیست و یا
 و انقطاع آن گردد و یا استلای دمی که بانشقاق و انفتاح رگها مودی شود و یا اگر نیدن هوام افتد و یا بسبب نرا
 از گوش که از ضرب سر عارض گردد همان روز بپاک کند با بجمه اگر در مرضی بروز بحران واقع شود بحرانی باشد و اگر پیش از آن
 افتاده باشد سببش همان باشد و اگر آثار نزله موجود بود نرزی باشد و الاستلای بود علاج بقا بصنات یا بکاو یا
 و ادویه قابضه نیست که قدری مانده در سرکه جوشانیده بچکانند و اگر بات و حرارت مزاج بود اندک کافور حل کرده قه
 و اگر اندکی شب سینه داخل کنند نافخت باشد و کنز آب بارتنگ و مورد یا طبعیح عوسج بچکانند و گاهی مرکب شراب کینه یا سرکه
 مایشتا و حنض و طبعیح برگ درخت مصطکی نافع و انار شیرین ترش اینچنین است در سرکه جوشانیده افشرد و آب آن را در گوش
 و اما ادویه ببرد و مثل آب عصا الراعی و بارتنگ است و یا آب خرفه بحنض افاقیا و یا شیا و مایشتا و افیون در آب بارتنگ
 مایشتا و افاقیا حل کرده آب بارتنگ ایخته و یا از و باریک سوده آب بقول ایخته و اما ادویه کادی چون آب بادروج است
 و یا بوره ارنی بسرکه جوشانیده و آنچه درین باب بسیار عجیبست پنی رایخ گوش بسرکه است و اگر آب گند نامی طبی بچا خورده
 و ثلث آن بر دوازده فرو داده بگند نرنا سوسود و اندکی کافور ایخته در گوش چند قطره اندازند و ثقبه را به پنبه بند نمایند
 قطع کنند و نفوخ خاکستر کورنی در مجرب بند نیست و حکیم علونجان مینویسند که سلخ الحی قطعه قطعه نموده در زیت بخته صاف کرده
 طیق در سرکه مساک گرفته لذوی تخم دور کرده سوده ایخته بچوشانند حتی که غلیظ گردد پس فستق بدان آلوده گوش نهند و آنچه درین باب
 که در وج گوش بارد مسطورند چنانچه نیست و قطره صبر و کنز مساک و در آب گند ناسا سیده نیز نفعی و اگر زعفران و انگک حنض کند ر آب
 که کینت و مثل آب شود و در گوش بچکانند و با انفجاری که از ضرب و نقطه و دفع طبیعت بر سبیل بحران باشد با قوی الاثر است مگر آنکه بحران را
 که در آن بکسر بچکانند و در زلی از سبوس گندم و گل پسته و فلفل و ما بونه و حبث الثعلب و احدیکه و نر سوزانند و حنض و از دو
 هر یک باشد در روغن خشخاش قطره بکنند و از گل ارنی و حنض و شیا و مایشتا و خاکستر بخته مرغ هر یک چهار شانه ضام نمایند با بچکانند
 و حنی حاده و در امتلا حنض سر و کنند و کنز آنچه از ضرب و صدمه و یا و شامه واجب نیز فصد نمایند و سابقین بنند و محاجم
 سم کشند و در جمیع قسم بعد از منع سبب بحرانی بعد عرض حنض مع رعا حرارت و بدودت مزاج ادویه حلیه مذکور در بعضی اند و آنچه
 و خرفه که افاقیا و دم الراعی حنض بکینا شمشطه حلیه کرده یا بچکانند و شیا و مایشتا و حنض و مغاات سبکه و صندل و تخم بارتنگ

بیمه خالی مرکزند و قطع بربان شب بمانی بر واحد نیم شمال ساییده و حیض قوامست و که از انزروت بسد که در میان بوزله و لونی نام الاخرین در نگار خشت الی غیر
بعد صبح تا نفع و در هر عصری و اویض هر دو نافع اند و طبعی گوید چراغ انیکه در هیچ حادث نشوند در آن خطر عظیم است و هرگاه از نفع می شود و در دم
بلاک می نماید پس هرگاه جراثیم در بن جاذب شود واجب است که فصد سر را نمایند و طبعی طبیعت بجهت بلین کنند و در ابتدا این مریخ علاج کنند که پیرط
پنیاکیان در خون گل موم و قدری شنکار و سفیداب قلعی همه را آمیخته در مایون رصاص حل کنند و حوالی گوش طلا نمایند و از حرکت عینقه منع کنند و بعد
روزی هفت مریخ جراثیم نظر کنند اگر قفل و یا بس نماید سفید بیضه و در خون بنفشه برای تطیب و انبات لحم در مریخ مذکور زیاده نمایند و اگر رطوبت زائد از
مقدار واجب باشد این مریخ استعمال کنند بگیرند موم و در خون زیت و مراد سنگ مقدار وافر در تیغ و گنگنا بقدرا نکه در مایون رصاص ببالند و سر
داخل کنند حتی که منتفع و سفید گردد گوش را آن طلا نمایند که منع دردم و تسکین حرمت جراثیم و از اذله رطوبت و انبات لحم کند و در محالجه رطوبت نماید که
افزون نکند و چون کم کند و سرخ گردد و تریدا و باشیائی گویند و سرخ و در خون گل شیرین را نمایند آن گوش بکنند و با شانسید یا شیرین زد و نمایند و از مریخات اقتصاد بکنند

رض اذن

که همانا انگسار از اذن نیز خوانند و آن عبارتست از کوفته شدن و شکستن غضروف گوش سپیش رسیدن ضغوطه یا وقوع ضرب قوی مفروق اتصال
علاج بعد فصد قیال یا با سلیق و تلین طبیعت صبر و ثلث درم و در دو انگشت مخاث و اقا قیاهر واحد یکدرم و راتینج دو دوا انگ و خانیم درم
ساییده ضما کنند و در نسخه حکیم علویان رو در پنج عوض راتینج است و نوشته که این ادویه بسفیده بیضه آمیخته بر پایه گتان آلوده بدان ضما نمایند
اگر انگسار از داخل بود و میل بخارج نماید ضما و از بیرون نمایند و اگر کسر از خارج میل بسوی داخل باشد ضما در داخل گوش سازند و اگر انگسار یا فنج باشد
و اجزای آن ظاهر گردد ضما و از بیرون و جانب داخل و خارج کنند و ضما در صبر قاقیا کند بسفیده تخم مرغ سرشته و یا مغز نان اصل سرشته بقول اهلای
و شیخ نیز نافعت و کندر تنها هم از ادویه نافه رض اذن است و ضما کند محلول بزیت و یا زفت باشیر و یا بزیت و کندر و یا مر و صدف مکلس
بشدن گوش و کذا ضما و پیاز بلبوس السویق یا بزردی بیضه آمیخته و یا کبریت بسرکه و غسل یا تخمیر کنند یا بعسل و خرآمیخته نافع شدن اذن است و بقول اهل
ضما و صدف و یا امیثا و مر و دیالجم صدف و کذا اسفیداج رصاص نافع رض اذن است یا بجملة این سه روز ضما بر بنی تمام جدا کرده بطین جطله
و یکشنبه روز بگذارند و بقول گیلانی اگر خوف درم جار باشد بسم که کوفته یا بخند دروس باب جو شایند ضما نمایند و سزاوارست که درین مرض اخذ نسخه
بهرون رباط یا رباط خفیف باشد و در گوش صوف سلول بر وزن گل نهند اگر مخفیف باشد و اما چون رض قوی بود و دریدن امتلا باشد که از آن خوف
درم عظیم در فاجی سر بود پس فصد لابد است اگر امانی نباشد و تلین طبیعت نمایند بعده سائر تدابیر آن محل ارزند و اخذ مذکور استعمال نمایند و بعد سسوف
آب است که گداخته که کشن و درم ظاهر گردد و حلزون خرد بسایند و طین را منی آمیخته از داخل و خارج ضما کنند و اگر درم داخل اذن پیدا شود که در وزن گل سر نیز درم
غوب یا بسم آمیخته بچکانند و دیگر خلوات که در درم گوش گذشت بکار برند و اگر از آن دهنش نماید بر آن حرم براند مال کنند و منع بطم زدن روی هر واحد بخیزد و بر وزن نیم جز
اول قیال از درم و پیاز بمرتب کنند و هنوز بر کشن باشد که این ادویه آمیخته و در دهنه مالند و این هم مخصوص اعضا خضر و نیست گویند که این رض در شیخ علاج چند بر

انتقال مع آذن

یعنی باید آن گوش را از موضع خود بسبب جذب قوی و یا درم و یا بریلج ضابطه عملی ج برای امانا ماده فصد با سلیق و اسهال نمایند و در آن موضع
بسلامت کنند و رفته نرم نهاده بصصاب برین بندند و بعد هر سه روز یکباشند تا آنکه مستحکم شود و اگر بعد از آن در دباقی ماند بقیر و طی مرکب از
پیه بط و دوغن گل که در آن آب برگ خطمی و خبازی و آب بزر قطونا و آب جواده که و آب کشنیز سبز انداخته تسقیه نمایند تا بیخ سازند
و در صلاح گوش نیز نهند و اگر در دساکن نشود نهن جو خشک و آب تر کنند تا نرم شود قدری سرکه و روغن گل بر آن بپاشند و مثل ضماد ساخته برین

هیچ یک یافته نشود سببش ضرب و سقطه بینی باشد و اگر آنهم نباشد بسبب ضیق منفذ در اصل خلقت بود و انقطاعی گوید که سبب خشم فساد مزاج باغ
 بتفتن خلط یا خلط او یا تخار او در عصب است پس اگر حار باشد با آن احساس بالتهاب ناخشنود و مواد رقیق و اشک و سرخی و تیرگی رنگ مستند از
 بهشیای باز بود و اگر بار باشد بعکس این بود مع زیادت ثقل در چهره و احساس بضیق مجاری ثقل او و تکلف آن استراحت بنهاده و سختی از
 کما و یا غیر آن علاج در خشم سدی خلطی و بلغمی فلفل و شونیز و کندش مشک ساییده سحوط کنند و سرکه بچوشانند و در شیشی انداخته پیش بینی دارند و شونیز
 خردل شحم خفیل بود نیز مرغ خوش کرم کفس زبره سیاه در آب جوشانیده بخار آن در بینی رسانند و صاف نموده از آب آن بر مقدم سر نفول کنند و اگر از این
 تدبیر فایده نماند بعد از نصف بلغم از مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و در مطبوخ یا غیر غسل و مرئی آمیخته غرغره کنند و دیگر غرغره منقیه مثل بویج و عاقل
 و خردل کوفته بعل آرند و بعد از تلطیف و انضاج بهار الاصول تنقیه بحب توقایانیز مفید و ایضاً برای تنقیه ماده دماغ اطریفل مقوی یا یارج و اسطوخودوس
 و شربت اسطوخودوس تنها اگر ماده سودای یا بلغمی باشد و یا مع شربت لیمو اگر ماده صفراوی و بلغمی باشد همراهی اگر ماده بلغمی باشد یا فنج باشد یا فستق
 مطبوخ حاصل السوسن با دیان با شکر نیز منفع است و غذا خوردن آب گوشت طیدو صالح و مزوره بمغز بادام مناسب ایضا اسفند فلفل خلط بشیارات و غار
 و سحوطات و نشوقات و شموات ملطفه و مانند آن که در علاج امراض دماغی بلغمی و سدی مسطور شد نمایند و بعد تنقیه تدابیر فلفل بعل آرند و فلفل کنند
 و جادو شیر و قرفل و جذبه ستر نشون کنند و در تخمیل کاشم در چینی کوفته بخیخته بر روغن قسط یا بادام آمیخته استنشاق نمودن برای تفتیح سدی بینی مفید
 و سحوط است و کذا اقل در روغن نرگس گداخته و اجزای خراسانی سوده آمیخته نشون کردن نیز درین باب مجرب اقوال اطباء الفطاک گوید که معالج
 خشم با در شرب با اصل است چند روز بعد مگفته بدستور بعد از آن تنقیه تا ایام بخاریقون شحم خفیل و جذبه ستر و مقوم نیامسادی بهار الحسل و روغن
 بادام سرشته حب خسته شربت یکمقال و سحوط کنندش و جذبه ستر و زعفران زرد چوب شونیز بر سرکه سرشته بهنگام استعمال آن بکباب حل کرده دواز
 تکمید بهار و سرخ نان خرقه گرم نمایند و از مجربات برای آن این سحوط است که طبله شونیز مسادی ساییده در قدری زیت آمیخته روغن آن بچکانند
 که از آن روغن نیز بوقوی النفوذ و سرخ النفق براید در امراض باره چون ادمت استعمال آن کنند مجرب است و قائم مقام فلفل بلکه این اعظم از آنست
 و هم گوید که از علاج نافع در تقویت شحم و تخفیف مواد سده و تفتیح سده اینست که شونیز را با زیت خوب بسایند و استنشاق نمایند بعد بر کردن
 دهی باب و قلب با سوسنی پشت و کذا البورق و نمک و کندش و شحم خفیل و نوشادر و قرفل و زهره ماده گاو و روغن گل و موم مجموع و مغز و قنار
 اگر حرارت نباشد مقوی مجاری بهر است و عنایت بدین واجب است و از مجربات اینست که شونیز سوده در بول شتر خوب بچوشانند و زهره باب
 بر کرده سحوط کنند و بعد از آن باب چقدر غسل سحوط نمایند و چون نسیرن قرفل سوده در روغن زرد بپزند و سحوط کنند سده بکشاید و اختلاط
 حل سازد گیلانی مینویسد که بخوردن اطریفل کبیر بوزن یکمقال بهر شرب و هلیله مرئی به صبح مداومت نمایند و بعد تنقیه بدن و دماغ بینی را خوب بشانند
 سرکه تند بپزند که بجاییت مفید است طبری گوید که بعد تنقیه دماغ بحبوب و غار غار و حمام و استنشاق آب گرم بسیار نمایند بعد عطسه بمرور و روغن
 و پیر بهر لازم گیرند و طالع و غلیظه لزج منع کنند و چون سده بکشاید و شی لزج باقی ماند انگلیت بعل آرند و بعد از این اگر سده حاضر شود بدانند که ماده
 رقیق شده و بعد در ریخته در بوقت شربت خشخاش شربت عنب استعمال نمایند حتی که سعال زائل گردد و وایم عطسه آورند و عطیس قبل از
 ترطبیب ترقیق ماده و فتح طریق محدث انفجار عروق و مورت رفافه صداع است بعضی گویند که قطیر آب چقدر در بینی بچوشین آب انفجار
 و سلاب بول شتر بچکانند سده محلل بقیه ماده است و انگلیت و در شیشکان سداب از خر برگ ترنج اسطوخودوس استنشاق آمیخته سداب
 و صندل و فلفل و روغن مناسبت استنشاق نمودن و روغن میوه نیز مجرب است و بول شتر ادراری را در دهان
 گذاشتن فایده است و فلفل سفید کوفته بخیخته بر روغن مناسبت استنشاق نمودن و روغن میوه نیز مجرب است و بول شتر ادراری را در دهان
 گذاشتن فایده است و فلفل سفید کوفته بخیخته بر روغن مناسبت استنشاق نمودن و روغن میوه نیز مجرب است و بول شتر ادراری را در دهان

آمیخته در بینی چکانیدن نیز مفید است و گدازد بید تر مری هر واحد یک گرم مشک حفران اینون هر واحد یک انگه سدس در دهم باریک ساییده چسب
 در آب مزخوش حل کرده سوط نمودن برای سده بیکی که موجب تشنه صوت باشد مفید و گدازد لک دوام ششام مزخوش و نام و بودینه نافع و گوشت که در شکم
 را خاصیت غلیظ است و افستین را درین تاثیر قویست مطلقا و دام میوه خشک که کنش برالتش انداخته بخاران در بینی رسانند سودی گوید که در
 آب برگ انجیر و گدازد اسائر مرطبات و گدازد دانی که معروف با بوال ابل است و از یک مضمض می آرند و شونیز بر دو مساوی سوده بآب جفتند حل کرده و گدازد
 مزخوش و شونیز بر بول شتر اعلی آمیخته و گدازد آب بودینه و بوال ابل و شونیز و گدازد روغن آبر و گدازد آب بادروج و نفوخ تخم در برگ خشک انجیر و تخم کنش
 یا عاقر قرحا سوده در خرطکمان بسته دام هر واحد نافع خشم است و لشترین شام و سوطا و آب جفتند بعسل سوطا و گدازد اعطیشا و گدازد پوست رتبه بقدر خل
 در روغن بادام هر یک مفع سده و مفید خشم است و دیگر ادویه مفع سده که در زکام مسطور گرد نافع بود و برای خلط الحاج در مصفات استعمال الحاق
 مثل بلعین و سکنجین و استنشاق سرکه و انکباب بر بخار یا صین نیز مفید و اگر شونیز فقط یا چند روز در سر که تر کرده خشک نموده باریک سوده باز در روغن
 یا بول شتر خوب حل کرده چند قطره در بینی چکانند و بگویند که مریض نفس از بینی جذب نماید و اسه روز بعسل آرند سده مصفات بکشاید و موجب و اگر سوز
 بهر سرد روغن بنفشه چکانند و اگر شونیز نرسد سرخ بودینه مساوی کوفته در کوزه کوک و مالش تنگ باشد نهاده بول شتر اعلی چند انگه از آبوشان
 بر سر آن بریزند و در آفتاب گذارند و هر روز در بار یا سه بار کوزه را حرکت داده باشند و هرگاه بول خشک شود بار دیگر اندازند تا سده فوم مرتبه چهارم خشک
 قدری از آن برالتش گذارند و انبویه بر آن داشته سر آن را در بینی نهند و دو آن بستانند تا سه روز بر صبح و شام باین نوع مداومت کنند و بعد از آن روغن بنفشه
 یا روغن کدو یا روغن گل استنشاق نمایند جهت خشم که از سده مصفات باشد نیز سودمند است و همچنین بقول جالینوس شونیز زهره کلنگ شحم غفل
 خونی سفید برابر بسایند و بول شتر اعلی بر آن ریخته در آفتاب گذارند تا خشک شود پس بقدر دانه سدس جها سازند و در وقت حاجت از آن قطره
 روغن مزخوش حل کرده سوط نمایند و اگر سوزشی محسوس شود بر روغن کدو استنشاق کنند که برای خشم که از سده مصفات بود مجرب است و اگر گدازد
 سقظه ملطفه چون شونیز بودینه و تخم غفل و بول شتر مفرد و مرکب و یا شونیز بآب جفتند یا مزخوش یا بودینه حل کرده در بینی چکانند و با دویه ملطفه
 مثل بلعین یا بونه و شبت و فوئنج و مزخوش انکباب بطول ساختن و در آن خلط و گدازد شام و یا شونیز حل کرده استنشاق نمودن بعد بلطف خلط و تنقیه
 و باغ نافع و همچنین تحلیس کنندش و بتجیه شونیز بریان در سر که تر کرده و قضیب سر بچند بید تر و بودینه جلی و حاشا بسر که بعضی سرشته مفید از روغن
 ناخواه صغیر سداب تمام قصوم کوفته بخته در بینی دمیدن سده مصفات را از آن کنند و گدازد نفوخ عاقر قرحا و در چینی خردل سفید نظرون شیخ کو بخته
 درین باب مجرب است و اگر سبب در بطور دماغ باشد علاج لیشرخس علاج کنند و صاحب تکلمه هندی گوید که اول دماغ را بچوب ایلهه پاک سازند بعد
 جهت تنقیه نفس عطر آب باریکی یا بیدال یا آب کریم یا انوبی تلخ سوط نمایند بستر بول شتر یا گاو نازا سیده یا شرب تطهیر کنند و مکر از آن بشویند
 و از یک چکنه و مشک و مرج و کامپهل و امثال آن ناس بگیرند و یا ناگلیسر دانه املاچی خرد چمر کیسر سوزنده بقدر یکماشته در روغن گاو آمیخته در بینی چکانند
 و اگر تخم توری و دشتی سفون کرده ناس و بگیرند بطلان شحم را مفید بود و اگر نفخ در آب جوشانیده بخاران بگیرند پس بآب او تخلیل نمایند بقول سرتک
 حاجل النفع است و اگر خشم از سده ریجی باشد اول بدستور تنقیه دماغ نمایند بعد گل یا بونه مساوی مقل از آن یکماشته در طریفل اسطوخودوس
 یکیم تولد و درق نفوذ بکشد و بخورند و دیگر معاجین مملکه رایج بعسل آرند و شونیز زربنج یا بونه در اشیشعان مکه هر یک سه تولد جوش کرده صاف نموده
 در شامگاه و انداخته نگیند و چند بید تر مساوی هزار اسفند فلفل سفید مزخوش هر یک دو ماشه در روغن بادام تلخ و قسط هر یک یک تولد
 آمیخته قطره نمایند و بخل و جذب بید تر و کنش عطسه آورند و بر مطبخ تخم کرفس و خردل و زیره و شیخ و نام و سداب و بودینه و یا بونه مزخوش صغیر
 و غیره ادویه مملکه که کوره انکباب سازند و قطره روغن بادام تلخ و نفوخ حرمل و قدری فلفل سفید سوده در سده ریجی جالینوس سوده است و در خون
 پوست سنف هندی خشک کرده بساییده نیز نافع است و دیگر ادویه مفع سده که گدازد بول شتر یا صین یا مزخوش مثل کرفس و سوسن یا بونه

و یا سیم غبیه است و اگر از سوز مزاج یا راس مزاج باشد سوای تنقیه نماید بر کوزه عمل برند و پودینه فرغوش سداب صغیر در سرکه جوشانیده اکثر اوقات بخار آن در
رسانیدن نیز ششم بارد و روحی مانع است و تسبیح اذان حاره که در آن فرغوش چند پودینه ششک حل کرده باشند و کذا آشک یکبار در روغن خیری زرد یا در
روغن بان حل کرده در بنجانا فخر یا ویت و در خان کبریت نیز مفید ششم است و با بوندا کلیل الملک صغیر تمام شیخ مرزنجوش جوشانیده فطول سازند و در او
خوردن پیاز و سلیم و سیر و گندنا و فطور و روغن قسط و چند دینبی و اش آنها بر سر پیشانی مفید بود و اگر از سوز مزاج حار باشد روغن گل باب حی العالم یا در
نیلو فرغیدی گلاب امیخته استنشاق نمایند و بارچه بصل و گلاب آلوده از خارج گذارند و اگر حرارت باطنین مقدم دماغ رسیده باشد بروغن نیلو فرغیدی
از تخم که در روغن گل و گلاب سحوط نمایند و صندل و کافور و نیلو فرغ و بنفشه و گل سرخ و گل خشخاش بپویند و چون سنگی گرم کنند در سر بران پاشند و ششم
بخار آن به بینی رسانند از آنکه این عمل خشم که از سوز مزاج حار باشد را نل گردد و با قلابه که تر کرده بر التش انداخته دو دان گرفت و بنیخ صندل سفید و در خان گل سرخ
و برگ آس نیز هر واحد مفید و کبضا بنفشه با بوندا گل سرخ نیلو فرغ و برگ سید قطی تخم تورک برگ خرفه جوشانیده سه بخار آن برند و از آب آن یکم فطول نمایند جهت خشم حار
و بقول الطحاکی در سوز مزاج حار و سوز صفراوی فصد سر و یارک پیشانی کنند بعد از مثل مورد و چند استنشاق نمایند و مال الشعیر لغایت قمر سندی چند روز بنوشند بعد از آن
نخوردن صبر صلیک مسکاد غار بقون ترند به و واحد نصف آب کرفس جبالند شربت شفق و اگر از سوز مزاج یا بیش با طبع فلاح این قسم نباید داشت خصوصاً که بعد از امراض
حاده محققه بهر سبب که در بعض طفل باشد که گاهی اصلاح نمی پذیرد بالجملة تطبیق شکر استقران و تعدیل مزاج دماغ بعمل برند و از اطعمه حار مثل فلفل و عسل و مانند آن بپزند
نمایند و برگ کشت جزیره مرغ و فروزات ماش و اسفناخ و احسا شکو و روغن بادام اقصا و زرنده و مال کبکین روغن بادام و حلاط و لیسک نجین در بعض اوقات بخورد و هرگاه از آب
لینت طبع زیاده از آنچه واجبست بهر سبب ترک کنند و یا بران چیزی قابض طبع اضافه نمایند مثل سفوف مرکب تخم خرفه و تخم حاضر و طباشیر و گل ارنی و قوط و طراشیت
و چون تطبیب بدن و اعتدال مزاج حاصل گردد بشیر خزان و بروغن کدو و بروغن بنفشه سحوط کنند و اگر از سوز مزاج رطب باشد هر چه در علاج امراض دماغی طریقت
بعمل برند و بالجملة در جمیع سوز مزاجات علاج بضدان نمایند و هر چه در اقسام علاج امراض دماغی از ساذج و مادی مفصل مسطور شد استعمال نمایند و اگر از تنگی جوی
در اصل خلقت باشد علاج ندارد مگر آنکه برای محافظت دماغ از اجتماع فضلات در آن منع انقباض آن از بینی تنقیه دماغ در اوقات مناسب کنند و بر اطراف غلات
مداومت نمایند و یا با برنج بپزند و اگر متحمل آن نباشند سماق و سعد بر نماز مضغ کنند و بزبان مالند و از اطعمه غلیظه پرهیز نمایند و از جمیع حذر کنند و اگر
از ورم و سرطان و یا لحم زائد و بواسیر الالف یا روض الف باشد علاج آن علیحده بیاید و صاحب خلاصه گوید که گاهی خشم به تبعیت مرض آشک عارض میشود
و علاشی بدستور نیست که در روغن شکر و گندنا و اش و الله تعالی و اجمود با بزرگ شکر و بزرگ عرق ان مسکاد بهر مانند تنباکو چند دم در ولیان بقطرات بکشد که بجز

فشار

عبارت از تشویش تغیر شامه است از مزاج طبیعی و تشخیص اسباب و از اقسام او و نماید چنانچه اگر بیض جمیع مزاج را بیک ایله احساس کند سبب تشویش یکی از اقسام سو مزاج سازج یا حصول خلط ردی در مقدم دماغ باشد و اگر از یک چیز مزاج مختلف در یابد سببش وقوع اختلاف باشد و مزاج مقدم دماغ نیز مواد مختلف الکلیفیت و اگر بعضی از مزاج محسوس شوند و بعضی نه پس اگر چیزهای خوشبوی را در آن نماید و اشیای بد بوی را نه سببش نزدازی و مسیحی و سمرقندی حصول ماده در مقدم دماغ یا در اندکین شدید تر است و یا وقوع قرصه تحفه در اقصای بینی که قوت شامه بدان مالوف شود و از آن منفصل گردد و بقول افلاک است و خاصه پس نافه نشود و اگر لطیف هر خوشبو چنین باشد و اگر چیزهای بد بوی را نه سببش چنانچه ماده شیرین دم یا بلغم طبیعی باشد در مقدم دماغ یا در آن در زائده و تاثیر اندک حرارت محرقه در آن که بحد را دیت نرساند پس هر دو صورت قوت شامه مالوف بدان سبب گشته و از آن منفصل گردد و در اول سبب این قروح یا خلط متغیر میان معده دماغ بود که هوای از آن تکلیف گردد و علامت کاین از معده خفت آن وقت است و اخذ ششی خوشبوی و نفوذ و کائن از دماغ نرود آن بر یک حالت بود و اگر بیض خوشبو یا بد بوی یا بد و حال آنکه چیزی از آن موجود نباشد سببش سو مزاج باشد پس منق در انواع و در مزاج اربعه سازج از علامتیک در چشم مذکور شد نمایند و ایضا اگر چیزهای بد بوی را خوش دارد و از اشیای خوشبو که را نیست کند سببش سو مزاج حار است

و باد هم بسبب گرمی و حرارت ماه باز جاری گردد گاهی از ترشتری نیز جاری میشود بعد فصد سرد تر بدشیره تخم کاه و دلاب بهمانه و عرق شاهتره و شربت نیلوفروند
و اگر رعات بعد ضرب به سیدن دوم نماید بین تبرید عرق غلبه عرق کاه و دلابان عوض عرق شاهتره و محل کرده و بهند و گل ملتان و آبله و آب ساگ سرخ و
قرص بسته بر سر گذارد و یک کشتی بر شیره و شربت کافور سوده آمیخته در بینی اندازد و بالای سر و صدقین طلا کنند و گاهی عوص تبرید بقوع غلاب بخوراند بهستان
نه دانه کشتی خشک مل گل نیلوفروند و واحد شش باشد و آب تر کرده شیره کاه و شیره نه خشک و هر واحد یکتول شربت نیلوفروند و در تکرار فعل کرده میدهند و به شاهتره و شربت
هر واحد و در شغال غلاب هفت دانه شربت آب گرم تر کنند و صبح صاف گرفته تخم کاه و تخم ترنه هر یک شغال در آب بقوع شیره برآورده باز صاف کرده و در تکرار
شربت نیلوفروند و از خشک یک شغال پیچول پاشیده بنوشند و گویند کسی که رعات متاد باشد بعد فصد سرد تکرار کاه یکماشته سوده با شربت انجیر بخورد و بقول باقی
گل پلاس کیتول و ششاید یا خیسایه قدری شیرینی و محل کرده عادی رعات اگر چندی بنوشد رعات کند و نوشیدن رب انجیر و خیرم پاست به پنج آن شغال
در رعات محسوس یی است که نه که شرب براده شاخ کاه و دانه اعظم فخر آن سوده و دانه اعصاره آس و دانه اخون فلی و دانه اسفر در در می هفت آمیخته و دانه ابراده
شاخ بقور حشی هر واحد قاطع رعات است و همچنین کافور شربت با ضماد او که با شربت با قلیه قاطع طارث شربت با نفوخا قنید با حبل بعد تبرید گل رنی با نشات بسر کشته
بر سر ضماد نماید و اگر آبله خشک تمام و یا با گل ملتان و آب ساییده بر تارک ضماد کنند نیز مفید بود و اگر حرارت زیاد بود کافور قدری فرایند کافور در سر کشته
در بینی چکانند و آنچه محمول است کافور قدری در آب نشود و سر کین فخر محل کرده در بینی چکانند که در حال رعات را بدینک و اگر قدری فینون اضافه کنند قوی تر
گردد و همچنین ششم شربت سوده در بینی و سیدن فی الفو حبس رعات می نماید و نفوخ خاک تر خمره مجرب سر هندی است و دانه کاه سوده بود و در سینه و ریه
و سیدن مفید و غایب نمکوت در سیاهی تر کرده بگرد آسیا آلوده در بینی نمند بعد از آنکه بینی را بگللاب سوده قدری سر کشته باشند یا خا عکس کبوت را آب صمغ عربی کرده
فقیله ساخته آقا قیلا کنگار که در هر یک نیم ماشه حدس گرد آسیا هر یک یکماشته ساییده بران پاشیده در بینی گذارد و ضماد گل کمنه در آب ساییده و یا آبک مسکه
حل کرده سر نموده بر پیشانی و دانه کافور بر ناسیه یا نفوخ و دانه لک برگ کنار بر جبین و همچنین ضماد سر تا حجبین بسر کین کاه و تازه که بنور گرم باشد محسوس است
از ان ضماد پیشانی باب زبل خرد و گلاب است و کثانی خرد در آب ساییده و دانه آردا شرب هندی در آب خمیر کرده بر سر ضماد کردن و دانه اوست و دخت گولر
و برگ ملی در آب ساییده و یا آب یک سوط نمودن و دانه ضماد برگ نوب یا چون خراسانی و یا با برگ چولای ساییده و یا شوره قلی مسکه ساییده و دانه اوست
در دخت گولر آب ساییده نمیکرد و بر یا نفوخ بستن کذا سوط آب است بر ساییده و دانه نوشیدن صندل شرب سوده قدری فخر محل کرده و دانه گل ملتان و دانه
باب خرقه بر پیشانی و صدقین تارک سر و دانه کانی تا لابلان رجوبات مل هند است ایضا آرد و آب خرقه باب ساده و دانه لک پیچول ناکوفته بسر کشته بر یا خرقه
نیل پهن کرده طلا کردن نافع و سوط کافور بجه در یکدم آب کشتی سر نه محل کرده محسوس کذا گنگار و مواد کافور در بینی چکانند اگر سر شیش او سر کین بر تارک سر
طلا کنند هنگام ضعف از کثرت رعات محمول است و بعضی گل ملتان را بر سر شیش میگردد و ساییده نمیکرد بر پیشانی و بینی ضمادی نمایند چون سر شیش کما گنگار
و بر رویا بر چطویل که در یک انگشت عرض باشد طلا نموده کی از ان از سر شیش تا مؤخر سر چکانند و دیگری از یک گوش تا بنا گوش دیگر کشته و هر گاه خون بند
و خشک گردد سه قطره روغن کاه و خام در بینی چکانند چون از حادث خون خاطر جمع شود با چهای مذکور را آب تر کرده فرو دارند در رعات شدید محمول است
مجموعه بوده و اگر فقیله را بسفیدی ریخته مرغ آغشته و کافور سوده بران پاشیده در زخم ساگل لدم بگذارد و گل ملتان آب ساییده بر سر و جبهه و گردن طلا نماید
و هر گاه خشک شود و دیگر اعاده طلا کنند بکار عمل رعات بند شود و محسوس است و ایضا اگر کشتی خشک کاه و ساییده و صمغ بسته بر یا نفوخ نمند و گل ملانی
افزون نبر هر کاه خد سخته بود و سخته باریک سوده در بینی و دند نیز محسوس است و چون مسکه کی نکات آب خرقه کشته و کافور بدان آمیخته سوط غایب
و برگ کنار برگ بید و برگ به برگ کین هر چه از اینها هم رسد سوده بر پیشانی ضماد نمایند و زار رعات بند شود و یا از کشتی گرد آسیا کند و صبر دم الا خون
شرب میانی یا چون غبار ساییده فقیله از کافور یا با چر ساخته در آب مسکه بر خوراید ریخته تر کرده با دویه مذکوره آلوده در بینی نمند خواه این را دویه حقه را
با نوبه در بینی دهند و اگر فقیله بسیار تر کرده و در رعات شربانی گنگار و جبین نشات ضعیف عربی سادی نرم سوده آلوده در بینی گذارد و یا این دویه با نوبه

در بینی و دندان نیز مفید بود و آنرا شسته گل متانی گیر و صندل هر یک یکماشا فیون نیم ماشه کوفته خنجر سوط نمایند و از آنکه خشک است باده و گلی ساخته بر ناف بچسبند
و یا آب پودینه با کافور در بینی چکانند و قرطاس سوخته بخنجر و قطران نیم خربار یک ساید در بینی و دندان بکشد و صندل را نوره زنده قطران غبار کساید جبین خاکی
کاغذ از مثل سر سوه در بینی و دندان و فقیله بدان آلوده در بینی داخل کنند اگر خنجر کاغذ سوخته باز و دم الاوین سوده نفخ کنند و یا فقیله آلوده در بینی
نزد مجرای حکیم عابد بن علی بقول صاحب شمار الاقسام کمک سفید زنده در بینی و دندان و بعد از آن فقیله سپیدی ریخته تر کرده در آب آلوده
در بینی و دندان و بقول سنجی سنگ کساید گرم کرده سر بر آن پاشیده بخار که در فتن قطع رعان نماید و گویند که کویتن سنگ شرب بر سر بانجا حصیت مفید
رعایت است گویند که اگر شاه تره تازه را ساینده و آب و بنوشند و چهره و پیشانی و قدم سر را طلائه نمایند یا شاهره خشک آب ساید بنوشند برای
رعایت حادثات رحیمات و غیره مجرب است و اگر زنج سوخته دم الاوین گلند سفید با قلی خشک کعبه چرم سوخته که در آسایشان گوزن سوخته
و اگر نماند شام زنج سوخته گل قبول لیا گل شاموش گل مغرور براده آبنوس قاقیاج انجبار صمغ عربی کبریا شمشیری سید سوخته نشاسته کوفته بخت
قدری دانه بوس کرده در بینی و دندان و قدری آب بابتنگ آب خفه سرشته بر پیشانی طلاسازند و فقیله از نسج عنکبوت ساخته آب سرگین خور تازه
تر کرده با دویه خنجره در بینی نهشت جبت حبس رعان مجرب است و متخرج دانه حکیم علوی خان و گلندار چهار دم کساید در دم مثل غبار
سوده در بینی زد و در کردن و باقی در آب آس بنر سرشته ضما و نمودن مجرب سویدیت و تعلیق رسا دست نیم متقال بر صاحب رعان نیز مجرب
اوست و گویند که تعلیق عقیق که رنگ و مثل مالوم باشد و کذا جراحی و کذا یا قوت و کذا سنگی که در قاضیه جاری بر این نیز نافع و قطران رفو خاوشو قاطب
علی الاف و سرگین سب محرق بر سر که قطران و ضما و فقیله آلوده در بینی نهادن خضاب دوست بپاشن که از جلیانی کمی ده در دم خوابست دم
بر پیرین نامحسوس شربت الی و هر روز آب شستن مفید است و در خواص آمده که کعبه را که بعضی خنجر صاحب رعان بر پیشانی او نوشتن قاطع کساید
و بدانند که سواهی این نماد رنگ قدیم نهادن آن در آب سرد و بستن هر دو باز و دینور بن آن و صیتین معصا به حکم نیز فائده میکند و کذا بستن خنجر
و بنصر حمادی نافع و گویند که خصیتین بر عروق در سر که نهادن همانوقت خون بند نماید و بر تسکین حدت خون تعلیق طان آب سر برف
بر سر و اطراف و تحقیق نوشیدن و در بدن گرفتن و در بینی کشیدن و یا برف بر سر نهادن و بر پیشانی بستن و یا صندل و کافور و گلاب بر پیشانی و کعبه
طلا کردن یا خنجر و گلاب قدسی سر که کرده بعد خلق راس بر سر نهادن و شربت کادی و عناب ریاض رب یا شربت سیب و گلاب یا راب
ترش یا شربت خشخاش نوشیدن و عدس قشر و سرخ پنجه آب لیمو خوردن نافع بود و در صورتیکه از استعمال حابسات بندگردد و در وقت طبع
نباشد فصد سر و بار یک کشاید از جانب حمادی خنجر از آن خون بر می آید و خون اندک اندک بتفایق براند و بجهه بلا شرب سابقین بخورند
کشد و بر دوش و شکم ننهد و امر بمص شدید نمایند و گویند که وضع مجذوری از ریه پستان جانب عاف فی الحال قطع کند با بکله در ابتدا تسکین ببرد و تسکین
و در انتها وقت ضعف حبس بید کرده و پیش از ضعف مال از زلوه یا حجامت و اگر استلای خون و در عروق باشد فصد سر و ضرورت حال و در حال
مبروات تعلیق غذا مناسب و در شامخ بهر حال حجامت قفای جای فصد باشد و جالینوس گوید رعان که با شربت فصد از آن ایل کند و بقول از آن
اطراف در آب گرم قاطع رعان است و فصد که کتفی از خلف نافع از فصد فرقی است و گویند که در فائده از سوط و دای حاد بهر آسایشان این
تبرید حابس عاف زهره خطائی جوهره خاکستر تواج هر یک یک ماشه در شربت یا قوت کیتوله آسمونه لیسبه بالایش شربت سیب و انجبار هر یک
دو توله در عرق بیدر شک عرق ابریشم هر یک هفت توله حل کرده و ضما و پیشانی بطول بپاشند و شیر سوده و سوط آب گلی سید سوده آب شیم خنجر و شیر
زن مسوی و ضما و چهره بعد تراشیدن کمی سر بدال مونک شمشیر و شیر ساید و گل گلاب و سدا گلاب بهین سفید هر یک دو توله در دوش و کعبه
و بعد ساقی ضما و در کرده و فتن آب پنج بر تارک سر کردن بقاضیه و در سوجب تارک کثیری نمودن پاره برف و در ساقی و فتن و فتن خشک یا بالی جز است
در یک در قطع میکند و اگر رعان از استنشاق گنج خنجر حاضر شود و بعد فصد سر و در فتن خون بهضات پاره برف و در ساقی و فتن و فتن خشک یا بالی جز است

سرشند و بعد از درون آن از بینی در خون کند و ششخاشم بادم و شیر زنان و یا سر سادی در بینی چکانند و یا بسکه ماه گاو به سر کهنه دست پایی و خسیه
چوب دارند و بعد از ششخاشم بادم و شیر زنان و یا سر سادی در بینی چکانند و یا بسکه ماه گاو به سر کهنه دست پایی و خسیه
تخ و یا بشوید و بر روی سر بزنند از حرکات خفیه و هوای حار بریزند و قد اویغ گاو بارنج یا بالائی است و دهند و اگر از پیچیدن مشک جدا کنند شیر زن و خود
مغز تخم بید و گاو بار و در بینی چکانند و شیر آب و نیلوفر هر یک دو قطره در عرق سید سوده و کاسنی و نیلوفر هر یک پنج قطره محل که نه بنوشانند و قد اویغ
دینند و مار القح یا بالجهنم از شیر شربت نیلوفر نوشانند و خسته قاصد یا صوره شمال کشند و سلطان محمد و در مجرب است خود از این بیلار نقل که در حکم خان بفر
راست اگر رعات از طرف دست باشد و شاخ چپ گرازی چپ باشد و آب ساییده معروف خود و مجرب است و اگر غبار برنج که هنگام کوفتن و سفید کردن او
بهم رسد و در بینی سوط نماید رعات قطع کند و مغز غروب خام در رعات مقلی و صربی بجمعه رسیده و صاحب جراح الاوریه گوید که خون که بر رعات و قطره
رعات حادث از حجاب مانع قطع کند و مغز خاکستر موی مقلی قطع آن می نماید و جلا تا نفع لطوفات الانف توی اصل است و گویند که رعات گاهی از بینی
و خشکی بود و این علاجها سفید نماید و در غن بادم و در غن کدو سر کرده و در بینی چکانند و بر سر جانند که سفید افتد و کدو چکانند و اگر قدری کافور درین و غنما
حل کرده چکانند بغایت نافع بود و در بطون شود و آبضارای تسکین حرارت و سوزش بینی که تجرب رعات شود شیر و مغز تخم کدو شیر و مغز تخم بید و گاو بار
لعاب بهدانه باهم آمیخته قدری سنگ است و اجبت سوده داخل کرده در بینی کشند که خون بند میکند و مجرب است و شیش سیفر یا که رعات بحرانی و مانع آن
و آنکه از نفس خود واقع شود و سبیل علاج او آنست که به قطره محسوس گردد و علاج جیلو نکند و بسیار است که نوبت بجمع چهار قطره خون می رسد و درین حالت
و مجرب است که هنگام شدت از اطراف رعات بکشد و بر داند و اما غیر از این علاج با دود و جالب رعات نمایند و در رعات که بسبب مقدار بدن و صفرا ویت او
افتد و دام ترغاف صفرا از آن قبل از حد و مثلاً و تخیل خون آن با قندیر و اشتر بهر طیفه واجب است و سفیدترین علاج است که بدان مجلس رعات نمایند
چون باریک کشانند از جانب مقابل مشارک و خصوصاً که غشی واقع شود و گیلائی گوید که علاج رعات بحرانی مجرب است چون بهر سقوط
رسد و در آن هنگام بگیر و صبر و نگه دارد و در آن فقیله ببلول بسر کدو در بینی نهند و یاد تاق کند و دم الاخوین و از زورت و صبر و سر سادی و خسته
فقیله یا پاره کمان بسر که تر کرده بدو آلوده اند و در بینی گذارند و شب یاقانی و نشاسته مثل سر سادی و در بینی و دیدن نافع است و توضیح او به جالب رعات
و خون یا قاصد اند و با بر و مغلفه و یا سر سادی و یا حاد کاه و یا دوا و خاصیت و یا جامع دو یا سه از کدو و یا واحد از اینها بحسب سبب استعمال نمایند
اما قاصد است مثل عصا به نیلوتیس و قاقیا و گلزار و گل سرخ و عدس و ماز و کز و نارنج و خضض و عصاره برگ آسن و عوج و برگ مرد و برگ به
و عصی المرامی است و اما بهر دات خلطه بعضی از آن بهر دات بالفضل اند مثل تیخ و برف و آب شدید و بعضی بهر دات بالقوه اند مثل افیون و کافور
و زربلیغ و تخم کاه و عصا به برگ و برگ بید و آب غلغله و زرقا قاقی و عصا به بارتنگ همه غیر مطبوع و اما مغز یا مثل غبار آسود و قاقی کند و جمع
و سریش و کل از بینی و کل محتوم و دم الاخوین و اما کاه و یا ت مثل انواع زاجات و قاقا و زنگار و غیره و دود و خورنده گوشت و سوزاننده و خشک کننده و بعضی
و لیکن واجب است که اینها را با احتیاط استعمال نمایند چه بسیار است که خشک ریشه پیدا می کنند بعد سقوط و از اول زیاد با عث و فساد میگردند و اما دوتا
ذی خاصیت مثل سرکین خرواب با درج و آب پودینه و فانیه و عنبکبوت است و بدانند که اقسام او دیند کدو یا بطریق سوط و یا نشوق و یا فقیله و یا نفخ
و یا ضماد و طلا و یا شوموم و یا شوشا استعمال می نمایند اما سوطات پس گیرند آب شکوفه و یا قاقیا و یا واحد نیمه و قاقیا کافور که به بادم و در بینی چکانند و یا
عصا به بلع یعنی شکوفه و یا عصا به نیلوتیس کافور و بلع از رند و آب بلیج مع عصا به کدو یا آب یا بلع و قاقیا نمایند و آب کشنیزه است و یا عصا به
قاقی غیر مطبوع و یا آب خیار مر کافور یا عصا به با درج بکافور و آب بارتنگ بکل محتوم کافور که مجرب سر سندی است و یا عصا به صلی المرامی
آن هر دو و نیمه درین باب بالغ النفع است آب سرکین خروازه است و اگر خرمی خون بیشتر محسوس شود و احتیاج باشد و یا خرمی در کاه محلول در سر کدو
انکه قطعه نمایند و یا استعمال سوط گلزار باریک سوده آب بارتنگ بحسب قبض و تری و یا آب آبی که در آن افیون گذاشته باشند و یا خرمی نافع

برگ خشک انجوه سوده و کذا اخون خشک کبوتر و کذا برگ خشک کدو و کذا گل آن و کذا گلنا رو کذا فوه الصنغ و کذا زردی سوخته و کذا مال و شل غلبه سایدیه
و کذا مال و محرق و بلوط محرق طغی بسر که کذا انجوه سوده و کذا انجوه خشک و کذا انجوه خشک بیان بار یک سوده و کذا پوست بیض که کذا و صغ
سوده و کذا کبد و فوه سوخته و کذا انجوه کمانی سوده نیز هر واحد قاطع رجات است و نفوخ مجوهر روی سوده و محرب سویدی است و این قرض فخر محرب
است قطناس محرق مال و اقا قیاد و الاخرین نایج شب یانی مسای بار یک سایدیه باب اس سبر قرض سازند و خشک کرده بار یک سوده نفوخ نمایند
و بدانند که هرگاه نفوخ اشتغال نمایند ساعتی بینی گیرند و آنچه بسوی دهن نازل شود از خون تبرق نمایند و باید که نفوخ بانویه نمایند و اما ضماوت
و اطباء که بید برگ انکور و برگ آس و گلاب همه را سر کرده و فروخته کتان تر نموده بر پیشانی گذارند و کذا لک جمیع ادویه بار و قابض مخدر و موف
بگیرند و در عصاره بار و قابض مثل عصا و اطراف بنیده و عویج و شانه انکور و برگ کمر و دویج و عویج الراعی حل کرده ضماد و طلا نمایند و ضماد برگ خلاط
و کرم و کشری و سفرجل و گل سرخ تازه بسر کنند و اندک در جو سرشته و کذا طلائی راس و جبهه بگل رینی و اقا قیاد و آرد عدس و گلنا و صندل و کذا و قند
افیون محرب حکیم غلبه سهرندی است و یا گل ملتانی مغز تخم که و کشنیز خشک آمله خشک بر پیشانی ضماد نمایند و اگر رجات شدت نماید عصا و طلا و طلا
گل رینی آرد عدس گل سرخ آرد و صندلین گلنا فارسی برگ کرم برگ بید برگ خشک فاش نایج مصری قلع قطار محرق مسای کوفته بخته با سر کنند سرشته
بر جبهه و یا نفوخ ضماد نمایند و یا بقول سیح و جرجانی آرد و خطمی گل رینی اقا قیاد عصا و حبه التیس گلنا و صندل و اندک کافور و افیون بسر کنند سرشته
و پیشانی طلا نمایند و طلائی جبهه سیح محرق مخول در سفیدی بر جبهه سرشته مصطکی کند بران پاشیده و یا جسدین و عویج گل رینی نافع است و اگر
هر نفوخ در آب سرشته بر منجین گذارند یا در داخل آن لطوخ نمایند رجات را قطع کنند و یا بقول صاحب کمال اول آب شدید البرد بر سر نیز نه بعد از آن با
سبز پوست اندک گل سرخ که یکجود عدس متشرد و بنوعی حنظل بر آب جبهه سایدیه در آب آس و گلاب سرشته بر جبهه و یا نفوخ ضماد کنند و اگر خرقه کتان بگلنا
که بر سر کرده باشند تر کرده بر تارک نهند قوی تر خواهد بود و یا بویا سایدیه طبعی بسر کنند سرشته عصا و حبه التیس آس و عدس آرد و جو
گلنا و کدو کبوتر کافور افیون مکرر بجزو بار یک سایدیه بسر کنند سرشته ضماد سازند و گویند که سر گین کبوتر یا خر سوخته بسر کنند بر جوی مینی طلا کردن بعد از است
و یا آرد عدس آرد و بویا صندل خطمی آملک کشته و قوری کافور در آب آس و تر و سرکه سرشته بر سر طلا نمایند و اگر آرد جو کدو و گل ملتانی آملک هر یک سه باشد
نشاسته صندل سرخ گچ که گل اجماع هر یک نیم توله کافور افیون هر یک یک ماشه با سرکه و گلاب یا آب بکن یا آب کشنیز سر بر پیشانی و تارک طلا
نمایند از محربات هم حکیم شریف خان صاحب است و کذا لک نشاسته صندل سرخ گل ملتانی بسر که و گلاب سایدیه بر پیشانی طلا کردن و ایضا عدس
مقشر صندل سفید خطمی مایشا گچ و اندک کافور باب مور در بر یا نفوخ و پیشانی طلا نمایند که خرب است و یا صندل سرخ تخم کاهو آب کشنیز آب خیابا خرب
کافور شانه گیر و مسای کوفته طلا نمایند و آرد و گلنا اقا قیاد عصا و حبه التیس افیون صندل سفید از هر یک سه درم کافور دانه بگلنا سایدیه
بر پیشانی ضماد نمایند که برای رجات قوی تر و محرب است و یا اقا قیاد نشاسته گل رینی گلنا و مسای کوفته بخته باب مور و یا آب برگ تاک یا آب برگ تاک
سرشته طلا نمایند و ایضا ضماد برگ آس سایدیه و کذا گلنا آب بازنگ و کذا صندل مع حکم کوفته و کذا غبار آسیا و کذا استخوان سوخته بسر که سوخته و کذا
زبل حار و حشی رزوی بیضه و کذا افیون بگلنا حل کرده هر واحد نافع است و کذا آملک در شیر بز سوده و قوی تر از این نیست که آملک حل شود و دهانه
آهن گر آن آرد و خود بریان هر یک هفت ماشه در آب گل سدا گلاب سایدیه ضماد نمایند و اما شحم و مات سر گین خرقه تاره شمیدن نافع است و کذا گلاب
و کافور و سرکه صندل بوییدن و کذا شیم را نچ منتن و کذا شیم کافور تنها و کذا شیم جردی بخور آن نافع و اما حشا یا پس بر پیشانی و بسر جوارب بنفشه
و یا سائر نیبه که از نبات برنی آید بینی را بر نمایند و تعلیم بقول شیخ در عاوم سب کائن از غلیان حرارت شدید یا نفوخا شانه از این لا بد است از فصد سبک و آب
مقابل شخماس از حجامت و آخر سر شط خفیف که بر پیشان مقابل تعلیق بلا شط و گاهی با خراج خون از فصد فیضال یا از رگ کفی چندان حاجت
که غشی کند و چنان مودی غشی که رودنی افور ساکن شود و این در رجات شدید حافز کار بر ندم بلکه واجب است که فی الفور مبادرت کنند چون در وقت

رعات و حفر احساس نمایند قبل از آنکه قوت ساقط شود و اگر حفرش بد یعنی بقوت و دفع شده نباشد لیکن بقدرات و یا غلب باشد و در صورت
 واجبست که اخراج خون از فصد اندک اندک بمرات متوالی نمایند هرگاه فصد میگل کفایت رسد لازمست که بتقلیل خون متوجه شوند بدینجهت برادران
 و یا با آنچه مغلظ او بود و اگر چه بر و نباشد مثل غلب و حجامت بر مقدار و دم غالب قدرت ندارد بلکه وجهست که اول باخراج از فصد او را بجا
 بعد از آن بجهت استعمال نمایند و نهادهن حجامت بی خطر بکند اگر رعات از طرف دست آید و بر طحال اگر از یسار باشد و بر برادران جانیین بود از اجل
 معالجات است و ایضا واجبست که اطراف بر بندند حتی که خصیتین و قدین از ساق و بستان هر دو گوش بغایت نافع و لازمست که نطول بسیل
 آب سرد کنند و بسات که احتیاج بنشانیدن انسان در آب بارد برفت افتد حتی که اعضای او بسبزی گراند اگر نافع مثل هر از شوخت و ضعف
 قوت نباشد و اکثر بر سر او آگ کشته صرف یا آگ محلول بر سر که غلاف می نمایند و بر سر او میاه برده برفت می ریزند حتی که خنزر آرد لیکن گاهی ترختن آب
 شدید البر در خون را در اغشیه و دماغ منجمد میگرداند پس افراط و نشاید و بشیر ضرورت بقضائل قوی زنگاریه افتد و آب بارد و روح مع کافور و بخیانی
 خلص وزن درم سهو کنند و کمتر از این نیست که آب برفت سرد کرده و در بدن گیرند و بدانند که اکثر انسان در رعات زنده می ماند تا آنکه زیاده از دست
 طل بسات و پنج رطل خون از آن خارج میشود پس می میرد و بشیر غشی که از آن واقع میشود سبب قطع رعات میگردد و اما اغذیه مرغوب و حدیه
 بساق یا سرکه یا جگر م و مانند آنست مثل رانیه و تفاحیه و حصریه و سماق و جلیه و کاهو بر سر و غیره و زرات بارد بالطبع و با الفضل برفت سرد کرده
 و بشیر تازه از اغذیه موافقه مناسب برای مرغوبین است و البته از مجموع دست که یک شیشه بای جوشیده تا آنکه غلیظ گردد و بیضه جوشانیده برای آنکه مستقیم
 بسبب صفرا ویت خون باشد غشیه و ترفیهها بشیر صابان رعات مضرت میکنند سبب آنکه در آنها تقطیع و تلطیف است پس بقول صاحب اشفا
 در محورین احتمال نمایند و آنچه در آن قبض مع محض است باشد اختیار کنند و سرد کرده بجلارند و رسته نهار از رجت و تفریح او و سفان و ملح و خیا بخت
 تیر یا نماند و رعات که بر سیل بجران باشد اگر افراط کند بشور بای چوب جرم و بهند و در ابتدا سوبق بشیر یا مغز نان مغسول آب نوک کبشیرت بنلو فر
 بشیر من کرده بدهند و او ستاد و گفته که رعات و جمیع اقسام زوف الدم که با سال باشد یا بخت یا غیر آن هرگاه افراط کند در آن احتیاج بخدی کوم
 می افتد تا آنچه مستغرق شده بدل او گردد و خوف سقوط قوت نماید و عادت حذاق در چنین صورت آنست که امر میکنند بترت آن در صبح و دفع نمیند
 از آن در عشا الا هنگامی که ضعف بسیار باشد در صبح و عشا نصت یب بهند و خوردن حنجر و نان و طب نیز مفید گفته اند و گویند که اکثر
 اکل کر سنه رعات پیدا میشود و بقول صاحب کامل با وجود علایات مذکوره تدبیر غلظ خون با غذیه غلیظه مثل انجمد معموله یا بار و نشاسته و برنج معمول
 بشیر و بیضه شوی استعمال نمایند و بعضی کسان را از احکام رعات بسیار عرض شود همین غذیه و بهند و بشیر تازه و لپا و کوم حلال و بهر افسر کنند و برنج
 بشیر غذا سازند و بقول شیخ جماعتی از همین زرم کرده است که دماغ مالکین از افضل غذای ایشان است بلکه از افضل دواست برای کسی که رعات
 او از منبره و سقطه باشد و لیکن موجب است که در آن افراط نمایند و مبرات متوالیه استعمال کنند و شراب از رجت آنکه تقویت می نماید نفع میکند و از رجت آنکه
 مریخ خون است ضرر و پس اگر بسوی افراط از رجت تقویت باشد قدری مزج استعمال نمایند و چون اضطراب بسوی او نباشد و رعات با سقاط
 قوت ناخجاده نوشیدن او نشاید و وجهست که محافظت نمایند و بر پشت خواب نکنند تا چیزی از خون بسوی شکم نازل گردد و منجمد نشود که نفع معده
 پیدا کند و بعضی ضعیف گردد و در حجامت غشی نماید و برگاه چیزی نازل شود و او میگرد معده باشد حتی نمایند و مبادرت باین کنند هرگاه نزول را بسوی معده
 محسوس گردد و اگر از معده با عا نجا ز کرده باشد حقه نمایند که سرعت خارج شود و در معده و اما باقی تا نفعیم خلاصه کلام طبری درین مقام است
 که گاهی رعات کثیر مع بواسیه افت حادث میشود حتی که ضعف و تغییر رنگ پیدا میکنند و علایاتش اولاً ناله داده و جذب آب است بسوی غلاف جوت
 بفصد اگر قوت تحمل نماند و حجامت ساقین و وضع حجامت تحت ثدین بشیر شرط و بستان ساقین و بالیدن قدین بعد بقوت مرض نظر کنند اگر احتمال
 استفراغ نماید بطبع و فتمون تنقیه نمایند و از اغذیه غلیظه بریزند و بر جرم و بر جرم و تبه و ندره اگر ممکن باشد و الا لحم حلوان و بیضه بشیر شفا میدهد

در رعات
 و بشیر تازه

و از البان و سموک نمک سود و گوشت شکار خرد نماید پس اگر دم رعات بوی سیاهی ازین تدبیر منقطع نگردد و بگوید قلعده پس قلعطار و زاج مسامی مدام
چینی مثل نیم خرد از ان و کافور مثل ربع خرد از اجزای آن و حمله بپایند و در سر که کند محل کرده و دوفتیل ساخته در هر دو نخ زنند اگر خون بند نشود آب سر
بر سر زنند تا آنکه سردی در دماغ محسوس گردد و سفید آب یا آگ و سر که محل کرده بر پیشانی ضماد سازند و محاجم زیر پستان و بنقره زنند و ساقین بپزند
و در آب گرم بامیا بپزند و این هر دو علت چون قرار گیرد و فراج مرطوب احتمال نماید هر روز صبح قبل کینیم درم یا دو درم و تاسه درم بقدر قوت علیل
و قلت اعراض نافه از ان بدهند و گاهی رعات غیر ازین سبب باعث گرمی فراج دماغ از ششی در انتخاب یا از حبوب سماغم یا از حدت خون و غلیظ
او در حکم و عروق حادث میشود و بواسطه انصداع عروق پس اگر عرق منصدع شعبه باشد قطع رعات سهل بود و تیسرید فراج دماغ و ششم سر که و کافور
منقطع گردد و اگر رگ بزرگ باشد در قطع او قعب شدید بود و کثرت خون بحسب متلائی بدن باشد و طریق معالجه این همه قطع سبب است و اگر سبب
انفخاع او بطریق بحران باشد اعانت بحران نماید بعد تعذیل فراج علیل کنند اگر متغیر شده باشد در ادوات او طریق تطفیع بطور امراض ده مسلوک
نماید و به تقبیل غذا اختصاص کنند و باصلاح او پردازند و اگر در فراج مرطوب حدت باشد بر تسکین تعذیل او تبرید یا دونه نماید و فصد قیفال کنند و فقیله زنند
در بینی زنند و در بازو و ساق بپزند و اگر فاکمه شود محاجم زیر پستان زنند و از اغذیه برهما قیده و حصصه بپزند و فراج و موره اقتصاد و در زنده و کینه پس
و برگ پیغول و برگ بازنگ هر واحد یک باق در آب بپزند تا مام شود و آب او یک مثل صغیر بپزند و بر آن غن سر که در دماغ کافوری و جزا شش شانه زنند
حتی که قوت او در دماغ ظاهر شود و از دونه درم تا بست درم ریخته حقه بچل از دونه آب با درم ریخته بقدر سه درم از ان سموط نمایند و استعمال
قاعده پس غیره که مذکور شد در همه انواع رعات جایز است و این سیار را میگرد که غری السمک سوخته مثل آن کافور آمیخته بسر که مخلوط کنند و فقیله بدن
آلوده و بینی زنند و فی الحال عاف منقطع میشود و من دیدم که در زمان خفیفه نشاندن در آب سرد این رعات بند میگردد و بعضی ادا فل نم کرده اند
که اگر قضا یا بخار را باز عفران و کافور بپایند و در سر که سرشته شما سازند و هر وقت بپزند و قطع رعات محبوب است و گاهی رعات بسبب شکافتن
رگی از شر این سر حادث میشود و این اگر از کزیدن فوجی از حیات افتد علاجش آنست که خون را بگذرانند تا آنکه بسیاری خارج شود بعد از ان مرطوب تر یا
کبیر ان یک شقال تا کینم شقال در دونه بدهند و مخمیر را بدان طلائه نمایند و شیمیدن او ام کنند و بعد ساعتی دونه ترش گا و یا شامه و در آب دیکست
بنشانند و اگر قوت مرطوب احتمال نماید شربان صدغین او قطع کرده دانه و ساعتی در آب سرد بنشانند و فقه ضمض از سر که کنند پس اگر رعات
از شرب تر یا ق یا بیشتر این منقطع گردد و خلاص او در جو بود و اگر رعات شربانی در امراض بائی افتد علاج بند پذیر و بنابر فساد جمیع اخلاط و اگر خواهند طریق
تبرید تسکین خون و صلاح او مسلوک نمایند و بقصد و اسهال در شل ان خیال تعرض نکنند و رعات بحرانی که در امراض حاده افتد چون بحران صحیح باشد
بسیار محمود بود و دکنک اسهال و قذف پس هر چه از اینها افراط نماید بقطع آن پردازند و جالینوس گوید که رعات شربانی را علاجی نیست الا با انقصه
و بستن اطراف و وضع محاجم بر مرق و انطاکمی گوید که رعات هر چه که باشد اگر مخالف دم طبعی بود و قوت ساقط نشود قطع او جائز بود و الا واجب
باشد پس فصد قیفال از هر دو دست بگیرد اگر رعات از هر دو جانب باشد و الا از دست مخالف فحشاست و دهند و تبرید بر بطلائی مثل کشیزه و کدو
استنشاق شب و کافور نمایند و میدان و طلا کردن خاکستر حمله مویا و سر گین با کدو انیمه بایه با کدو انیمه بسر که آب کنند و از محجرب قاطع نیست که گیند
آب بلع سر و آب آس هر واحد یک و آب کشیزه نیم خرد با هم آمیزند و از شکر و شربان و گل ارمنی هر یک نیم خرد و که رابع خرد و ساییده به آبهای مذکور که مثل
این باشد تقویه داده شیان سازند و زو حاجت سوده استنشاق یا نفوخ سازند که هر دو طریق محبوب است و خوردن براده شاخ ترکا و شهور است چون
قطع رعات شکل شود محاجم بر طحال کبد و قفا گذارند و اطراف بنند و از طین بر بدن طلائه نمایند و اگر ازین منقطع نشود و الا حاله میرد کسی که بعد کزیدن
امی رعات کند قطعاً ملاک گردد و خصوصاً اگر خون او نیمه نشود و از کلام حکیم علی مضموم میشود که رعات اگر چه در بعضی احیان بشرب عافیت بحران برای
امراض باشد لیکن اکثر در ان چندان افراط میگردد که بسیاری را ملاک میگردد و اندر علل حاجات معوفه در رعات محصص قیفال النفع بمشاهده رسیده و غالی از

بما یت گرد و چنانچه بخار تصدیه می صفت حمام را عارض شود و کنگ گاهی این طوبات در دماغ بسبب توازن استلا و تخلف زخواب بر طعام کثرت نماید و در اکثر
تاسبب داخلی و خارجی هر دو می شود و نزله و زکام پیدا گردد و زکامی که از اجتماع دو سبب باشد قوی تر بود و صحر قندی و غیره اسباب بزرگی من هشت
بیان نموده چهار نوع از سوز مزاج دماغ و او همان است که سطور شد و چهار قسم دیگر استلا می طای از اخلاط اربعه و جمیع بدن و ارتفاع بخارات آن خلط از بدن
میسوی دماغ پس اگر بخارات صفر غالب باشد زکام و نزله صفر اوی گویند و کنگ حسب غلبه خلط دومی و بلغمی و سوداوی نامند و انطاکی گویند
که سبب زکام یا از فعل بود مثل ضیق دماغ که انچه از فضول بسوی آن متصدیه شود بسبب کثرت آن دفع کند و غضب و غم و زحمت نفس حرکت بدین از فعل
باشد مثل مقابله جارب الفعل از روغن و لحم و شحم طریح حاده و تشنگی پسمین و کل شرج و حمل و گرگانه و سختی حرکت و تغییر و تار که بر سر باشد و برودت
درینجا از اسباب سابقه بود و خاصه هر گاه خلط اسافل نکند و حرارت را محسوس کند و بیشتر عرض تملات از مزجه رطبه و مثل شرج را در و خیریت و سریع بدن
شمالیه و جنوبیه هم میرسد و از امراض مخوفه است اگر بسوی ریه فرو داید و ماده حار حاد باشد و اطباء نزله را ام الامراض می نامند بجهت آنکه ماده و باعث
اکثر امراض است بالذات و یا بالعرض و ایضا شایع میفرماید که زکام و نزله حادث از سردی بیشتر از آن اقتدا که گرمی حادث شود و صاحبان مزاج گرم
شدید لا استعداد برای قبول اسباب خارجی فاعل زکام از صاحبان مزاج سرد میباشد و صاحب مزاج حاره اکثر این از عرض زکام و نزله حادث از اسباب
بدنی نسبت به صاحب مزاج بارده هستند چه در دماغ بار و انچه از غذا بآن میرسد ضعیفی یابد و انچه از پنجه و بسوی او متصدیه میشود و تحلیل نمی پذیرد بلکه
غذا فاضل می ماند و بطریق تکلیف فضول غذا را دفع میکند و بخارات متقلب بر طوبات بوده نازل میشوند مثل قرح و انبیه و ریش نوازل بر ایشان
دوام می نماید و نزله گاه غلیظه و گاه رقیق مائی و گاه حاد و شوری و گاه ترش یا بد طعم یا بی طعم و گاه حار و ذراع و گاه باز و کجسبب اختلاف مواد و حال آنها
در غیر طبیعی و فساد از روی قوم و طعم و کیفیت ملموسه مختلف میباشد و بقول انطاکی خبیث ترین الوان در نزله بارد سبزی است پس سبزی و در حالندی
و در زکام امان است از جذام و افراط آن مفضی مثل البیضیاست بسبب جفاف اعضا بخارج ماده و گاهی از استلا می همه بدن میباشد پس اگر درین هنگام
چشمین باشد علت عظیم بود و استعداد برای او واجب گردد و الا امراض مل شد و علامت اول تسادی نبض در عظم در دومی و بلغمی است و شوق بخور
این هر دو علامت ثانی و همچنین است زیرا غیر سبب و نزله بارد و از تب نفع می پذیرد و حار از تب متعلق می یابد و نوازل امراض نزلی وقت وزیدن بپوشالی
و خصوصاً بعد برای جنوبی کثرت می پذیرد و ایضا در فصل مستان و خاصه چون بعد آن تابستان شمالی باشد که در آن باران کم آید و خریط جنوبی
با کثرت باران باشد و نوازل در بلاد و اوجیه جنوبی بنا بر استلای بر دوس از مواد کثرت میباشد و هر گاه تابستان گرم بسیار باشد و در آخر باران بسیار آید
و در استان آینه نزلات کثیر بهر سرد و خواب روز در زمستان زکام اردو فو که طب مخصوصاً خریزه و تر بز خوردن زکام انازه کند و کسی که مستعد آن
باشد زکام آرد و احتمال روغن بسیار و مالش آن در زمستان زکام پیدا کند و بقراط گوید هر که انوازل بسیار عارض شود و طحال او را عارض نگردد و بلغم
درین زمان بعضی اصحاب نوازل امحطل یافته و هر گاه سداع بازله تشربک گردد و بسبب جالب لم مواد را نزله زیاد شود و زکام در امراض صبر و خلاص
مخوف است بجماع عطاس ملامسد گوید که مراد از نزله جلا نیست که ماده اوجار باشد نه آنکه سبب گرمی هوا یا آفتاب باشد فقط طریق خبیث
این مرض باید که اولاد یافت نمایند که و حار است یا بار پس اگر نزله زکامی بود بسوی چهره و چشم مریض نظر کند اگر شرج نماید و لمس گرم و بدینی شود
و خارش و رطوبت سائل از بینی با جدت و وقت بود حار باشد و اگر شدت سده و غمزه در آواز معلوم شود حال هر دی رطوبت سائل دفع نماید و بپرسند
و این نشان بار و زکامی است و اگر نزله حلقی بود پس که بچه بسوی حلق فرو می آید با جدت و شدت حراق و وقت و مع التهاب سرد و چهره و چشم هشت
اگر باشد حار بود و الا بار باشد و حین حالت از ستری و غلظت نفث و سفیدی یا کبودی رنگ و تخمد و پیشانی نیز سوال کنند و انفعاض از عرض تب و بار
و تعذر از آن در حار دلیل تام است و ایضا عظم و سرعت و توازن نبض زردی قاروره دلیل حرارت مزاجی است بعد از آن به علامات مخصوصه و غلظ
اربعه نظر کنند پس علامت غلبه هر خلط که یافته شود همان خلط غالب باشد و این چنان باشد که هر گاه آن از زکام حار مثل سرخی چشم و غمزه

نحوه ترشیدن و سرخاریدن و شکر کردن بخوبی که شانه بقمه مو پا پوست سترسد سام را بکشاید و ماده نزله را دفع سازد و جمیع طعم و قریه مانع نزله و دفع است
 انطیاقی گوید که ملاک امر در علاج این مرض تنقیه دماغ است هرگاه اگر آنچه میاست نزول است اگر حبس گردد و اسهال فاسد و کدره مظلّم گردد بعد از آن حفظ
 اعضا از سائل اگر مضرت بدان یابند و این یا منع بود و مطلقا یا با از آنچه حاصل شده هرگاه اگر در اعضای فک باقی ماند و بینی و لثه متعفن شود و التهاب
 از بعد از این استخراج فضول غشفت یا تحلیّل از سینّه و معدّه و تصبیه ریه کند و کذا از اعضای سافه اگر مواد بدان پرسد خصوصا اگر قاروره متغیر گردد
 بعد از آن حبس آن اگر فراطعت بعد معده متعقبات دماغ پس این قوانین علاج در نوازل مطلق وافی است و از خواص است که مکرر چون خرما
 بود بعد صرّه آن در پارچه پسته در راه اندازد و زکام بسوی کسی که اگر آبکشاید متقلّ گردد و یک سکه کین استر چون بران نقل کرده آنرا اندازند و باید
 که در مدت مرض بر پشت خواب نهند و در خواص آمده هر که دمان تعلیق این نماید حدوث ترلا از آن منع گردد و گویند که گل ارمنی شمشاد و شراب مانع حدوث
 نزله است و کذا اضداد با قلاتها و یادیر سر که کیشانه روزی که در خشک نموده ساییده و کنه تخمید غبار آسیا و کنه اوج الفوج و کنه کندر سوده و سیفید سیفید شتر
 بر خرجه کتان بالیده بر صندغین چسپانیدن مانع حدوث نوازل است و همچنین فرود راز و سنبله و یا تخم عوالم و فرخ یا سدر و سنبله یا شکر که صبره و یا جوز السرمه یا
 برگ شمشاد و یا کمر باهر و واحد سوده بر مقدم راس تغذیه باشد نافعت و بخور شکری و شراب جلاب آن در نوازل صاحب موجب سودی است و بدین
 که از کلام شیخ و قریه غیجه استفا میشود که علاج نزله و زکام محصور است در شش اغراض یعنی تقلیل ماده موجب تحلیل و استفراغ و تلبین و قریه کلاب
 فاعل یعنی تعدیل مزاج و قطع سیلان ماده و تعدیل قوام او و تحریک و بطرف دیگر یعنی اما ماده جهت مخالفت و تقدیم منع انچه از آن متولد شود مثل
 خشم و قروح الف یا شش خشونت حلق و سرده و قروح ریه و آنچه قریب بدان است و درم آنها اما تقلیل ماده با استعمال تنقیه بدن است و در حال بقصد سرده
 و سسهل مخرج اخلاط حاره و حقتند جاذبه و جفون دبار و باد و سیه سیه بلغم راس و شش و باطن و قنجات و قلّت کل شراب یا ترک و صلا کیشانه روز و اما
 مقابل سبب فاعل در خارج کنند بر پید راس یا از آنچه بر دلقوه باشد مثل دخول حمام هر صبح بر نهارد و بخن آب بر دست و پا و مسح اطراف و سرده و مقعد
 و مذکوره آنچه متصل آن باشد بر روغن بنفشه استعمال نطول از جو خشک شش و بنفشه و با بونه و بخن سدرات بر سر و میل با غدیّه خفیف بر و در طلب بالقوه مثل
 که دو ملو خیا و اسفاناج و در جلد هر یک از اینها مطبوخ طبیب غن بادام برشته و آما در بار و جدم نمایند چنانکه دغینه عطاس ابتدا کنند همین سر و تکیه بخور گرم
 تا آنکه گرمی او بدماغ محسوس گردد و حفظ سر برین نخوت و اکثر احتیاج بکمید از نمک جادرس کنند و گاه از آب بسیار گرم چنانکه احتمال حواریت او نماید
 و نطولات مضطرب بخور در آن استعمال کنند و اطراف و سرده و مقعد و مذکوره باد با بان حاره چون روغن شبنم و با بونه و مخموش جانند و قوی تر از آن روغن سدس
 و روغن بان روغن غار و روغن سوسن است و بصا بون روغن سرشونید و لیکن باید که بسر روغن نرسانند زیرا که عمده در علاج نزلات حاره و بار و
 تنقیع مسام جلد راس است و تدبیر آن باعث سد مسام و مانع تحلیّل بخارات و خروج آنهاست و اگر تدبیر این سلا بد باشد برای اثبات تبرید یا غین بعد
 استفراغ استعمال اوجا و بونه چون در نزله بار و سر و پیشانی الطوخت خردل و قسط و مانند آن بملارند باید که بعد از آن بمثل آب صابون مانند آن بشویند
 و با غدیّه خفیف و لطیف و سخن و محفّف ملین هر ریل نمایند و گاهی احتیاج به استعمال دویه محمه باشد مانند آنکه در آن سکه کین کبوتر و خردل و نجر و پودینه و فاس
 افتد بلکه بهتمال دماغ حاجت بد جهت آنکه تسخیر بر تحفیف و مانع است برای آنکه حادث شده و مانع است از هر آنکه حادث خواهد شد اگر مانعی نباشد
 که درین نوع نزله اندک هم قبل از نضج دخل نشود بلکه تکیهات یا بس استعمال نمایند و بیدین مشک عبث و شویتر بوداده و صرّه کتان نیلگون و نمدان صوف
 در روغن حاکم سخن بر کرده اند و گوش درین نافعت و بقول بعضی متناخین بر تعدیل مزاج در حاکم بر مزاج از دخل خارج کنند مثل بویانیدن فیون و کشنیر
 سنبله کاه و مانند آن و از دخل مانند خوراندن اغذیه سرد تر چون قرعیه و ملو خیه اسفاناجیه و کزبریه بگوشت بزغال و تدبیر مهر لای گردن و پشت و خصیه
 عظیم النفع است از خارج و ایضا بستن خا و یا برگ بید یا در و یا حمله بطن و شربت نیلوفر چهار توله در عرق نیلوفر توله اگر زیادتی تبرید حاجت آید
 تا از مخموش و بوندانه عرق بید و مشک نموده و شربت کتان و سیب کمر و غلا بقله یا نینه و سر مرق بگوشت حلوان و آما در بار و تدبیر این مانع کوشند از دخل

و خای دمش کبکد جادوس اندن و زبلالنج و با بونه و ننگ هندی هر یک دوتوله و سیصد و شصت شونیزه بریان هر یک سه ماشه مجموع با تها و دوتوله
کبود و سیصد و شصت شونیزه کمر با و زنجوش و بقلول صاحب خلاصه العجارب سر سبچار با بونه و شلیم داشتن بسیار فید است و از دخیل مثل شونیزه
وزن یاد و بسیار هر یک یک ماشه و غسل دوتوله و ایضا تخم با در خجوبه یک نیم ماشه اسطوخودوس ماشه و دیکتوله غسل و غذالکبک و در لاج و دوه بنان و بجای
آب با غسل و دهن و خاییدن و بخورم بانبات و جلفوزه عظیمه الاثر است و همچنین خوردن چون فلاسف و اما قطع سیلان بغسل و غصه و بار و شل غره
باب با و بگللاب و آب عدس و آب کشنه و آب انار و آب طوطی تخم ششخاش و پوست ششخاش و عناب عدس و کشنه خشک و دخیل برای حار و برای بار و نماند
و ایضا خصوصا در بار و مثل جی که از اقیون و میعه و کند و زعفران ساخته باشند و دهن و درند و آب او بلع نمایند و مثل اثر بیکه در حبس نزل از
خاصیت است چون شربت ششخاش سازیم برای حار و شربت کرب و شربت ششخاش که دکان و غیره دخیل باشد برای بار و دهن و شربت ششخاش
استعمال کنند یک در ابتدا بنا بر شش نزل از صدر و هر گاه محتبس گردد و احتیاج به نفث است این شربت مناسب نبود بلکه از شیر و دهن و شربت حار
حاسبه چون تخم سندروس تنها یا با شکر برای حار و بار و هر دو مجرب است و شونیزه برای بار و بخور آشوب و مسطه ایضا و کذا برای شربت عسل و سنگ سیاه
گرم انداخته و آنچه نفع باین میکند تخم بکنر و عود و نام و سندروس و قسط و میعه است و بخور فافا و گل سرخ برای حار و کند لک شکر طبرزد و با قلا و حو
در دوع کا و تر که ده خاصه و شکر و کافور و شال و بنقوع در سر که در حار بخور کنند و همچنین بخار که بر سنگ آسبی که حکم بان انداخته نیست و بعضی تانین
کویند که برای منع سیلان ماده در حار شربت ششخاش و نیلوفر و لعاب سپنول و دهن در عرق نیلوفر و کوه و دهن و غره از عدس سلم کوه و کولنا هر یک یک توله
عناب هفت عی و دوش اده صاف نموده و حوض نشاء دخیل کرده بکار بند و تخم ششخاش کیتوله ساییده و قند دوتوله و میخنه لیسانیدن بسیار مفید است غذا شش جو
بشربت ششخاش دهن و ناما در بار و این طوطی دهن و اصل السوس گا و زبان پر سیا و شان هر یک هفت ماشه و کویکل و نفشه هر یک ماشه عناب هفت عدس و خمره
بنفشه چهار توله و مالیه صاف نموده و غره و زبلالنج و بادیا شفا و الحیات و عدیه و کزانج و کولنا هر یک ماشه کنند و چای خطائی نوشاند و در ششای
الطاکمی و دوسه ماشه و یا حافظه الصحتة و غسل دهن و غذالکباب مرغ و در لاج بنان خمیری و دهن و اما تعدیل توام ماده حار را بتخلیط و با و را بتخلیط نمایند
مثلا استعمال ششخاش و کاه و هو و عوقات بار و در فتن کثیر او بدهند و دهن برای تغلیظ ماده حار تا بمق بدن نرزی یا استعمال نخه مرقق آن باشد مثل
ز و فافا و اصل السوس تا که بغلط خود اید از رساند و بعضی گویند که به تعدیل توام ماده بنا بر آسانی خرج آن در حار به تغلیظ رقیق شربت ششخاش یا فافا و اصل
و یا دیا تو از عرق کوه و گا و زبان و دهن و حوض تمام در دهن دارند و در بار و به رقیق غلیظ مطبوخ ز و فافا و شربت اسطوخودوس و یا تنبول یا زسیون
در عرق با و خجوبه و گا و زبان و دهن و اصل السوس عرق کوه و بادیا و دهن و بجای آب با راصل نموشاند و اگر حاجت تقیه افتد در حار بخت نفشه و در بار و
بجذب توقایا و ایراج علویان کنند و پس از تنقیه بخت تعدیل مزاج حبش و حب سیماب حب چای و حب چوب چینی و دهن و قرض نزل و دهن و غره
و معوطات حاسبه استعمال نمایند و اما تحریک و بطرف دیگر پس اگر نزل از سوی حلق ریزد و معطسات و بهر آنچه نوع منخرنا بطرف بینی جذب کنند و اگر
نزل از حار سوی افعل سیلان نماید با استعمال حجامت بر فقره لاله کنند و همچنین انگبات مطبوخ ریاحین جاذب ده سوی بینی و او و میعه مثل خنجر
و جذبید و غاریقون و کندیش و فلفل خردل است مجموع یا مفرد استعمال نمایند و معطسات خفیف مثل شم افیون و شامخ و بادریج و زرد و دخیل
و گل سرخ برای محرومین است و طوطی باطن بینی بدفع طین تر است از نفوخ او دران و ایضا جمت با ل ساختن ماده نزل از جانب سینه و حلق
مقصود بریه برای معطسات تند مثل بوی نعیمیل و کندیش و فلفل گل چنپه و زنبق و امثال آن بمخل از دخیل علویان از مجربات است و اما تقدم
پس مثل آنکه حیانت حلق و سینه از فتن نمایند و اکثر آن باغذیه باشد در حار و تخم صدر از روغن بنفشه و تناوآل ش جو خمیره بنفشه آب انار شیرین استعمال
حریره نشاسته و آرد و با قلا بشیر اگر تپ نباشد و اگر تپ بود شیر حار باشد و استعمال لعوقات لینه بارده و شیر ز و فافا بارده و حب السعال و اما در بار و
مثل تخم صدر و روغن بنفشه و روغن بان و قیر و حلی حار و استعمال حوهای حار و ملینه مثل اطره بشیر و مثل آب سوس گندم و روغن ارم و اصل

و مثل نان منبج و ستمال لوقات طبعه حاره و شرب نه نایب حاره و ایضا و فتنای صحرای و شرب آب گرم در روزان افسست بحسب نفعی حار و دفع غایله و انقباض
نفس و انقباض و تبیین و تبید و صبا حار و نزله موافق بنود و گاهی در ابتدا نافع دارد و الباقی از نفع معتدل از آن موافق بود برای نزله حار و شرب آب گرم و لازم است
در رقیق نباده ابتدا نافع نفع می نماید و گویند که برای حفظ قصبه و پیوسته و حجاب گدازگاه ماده نزله اند تا از آن نفع و آفت عظیم رسد و حریر باد و غرغره و طبوبات
حار و طبوبات مثل حبیب حار حافظ الصبح استعمال کنند این غرغره نیز نافع حلیه بکتمان صمغ عربی مکه و کندر هر یک دو توله شربت شکوفه پیوسته پنج توله

علاج زکام و نزله حار

بهدانه عناب پیستان تخم خطمی کا و زبان در آب جوش خفیف داده صاف نموده شربت بنفشه و فلفل کرده بنوشند و اگر نزله باز نماند صمغ عربی کثیر بر سر
یکاشد و در خمیره خشخاش میخندد همراه جوشانده زیاده کنند و افیون زعفران صمغ کثیر هر یک یکاشد سایید در آب کونار یا سفیدی تخم مرغ اسیمت کاغذ مثل
روپیه تراشید سوزن زده بر آن مالیده بر هر دو دقیقه بچسباند و نیز در آب کونار ازین ادویه حب بسته بقدر دانه مویحه و در بند و از تخم خشخاش کثیر صمغ
عربی نشاسته حب ساخته در دهن گیرند و عنب الثعلب کزباج کشنیز خشک پوست خشخاش در آب جوشانیده صاف نموده غرغره کنند یا عدس منقشر
گلنار زرد و تخم کاهو و عوص کزباج داخل کرده جوشانیده رب جوز میخندد و بعل اندک که در صحنش از زکام حار از مجربات والد علویجان است و یا تخم خشخاش
پوست خشخاش عدس منقشر گلنار فارسی عنب الثعلب ماین نموده ماین کلان ماز و برگ قوت عنب کشنیز جوشانیده غرغره سازند که از مجربات استادی
مرحوم است و اگر عناب پیستان ده دانه خطمی خبازی هر یک پنجاشد کونار تخم خشخاش هر یک چهاراشد عدس سلیم شمشاد جوشانیده غرغره نماید
نیز حبس نه و تغلیظ آن نماید و کذا غرغره گل سرخ گلنار خرنوب شامی عدس حب الاس پوست خشخاش کشنیز خشک سادی جوشانیده صاف نموده نافع
و همچنین ای تغلیظ ماده رقیق خشخاش زبر البیج با قلا پوست خشخاش برگ مورد تخم کاهو گل سرخ هر یک یک تخم در نیم سیر آب جوشانند تا پاد و نیز مانند
غرغره کنند و بر منق نزله حار نوشیدن مطبوخ بنفشه و جو منقشر و خشخاش مع شربت خشخاش و حریره کازاب بسوسن آرد با قلا و نشاسته و کثیر اورغن
بادام و شکر پیچیده باشند نیز نافع و خوردن دیاقه و اسفید و ایضا و زکام حار رقیق آتش جو بر وغن بادام و یا عناب پیستان و بنفشه و تخم خشخاش جوشانیده
باشند شربت خشخاش دهند و اگر سرفه باشد بر آن بهدانه و صمغ السوس و تخم خبازی و گل نیلوفر اضافه نمایند و تا سه روز یا پنج روز بدهند و بجای طعام و شرب
آتش جوتن لوبیا شربت بنفشه و یا خشخاش یا نیلوفر و استادم حوی در صورت تب خشکی زبان و کثرت تشنگی ادویه جوشانده اول را سوای کا و زبان
در عرق عنب الثعلب عرق کا و زبان جوشانیده شیر و مغز تخم که و و خاکشنی افزوده میدارند و گاهی حب نافع نزله حار و سرفه موز منق و دوتوله جوشانیده
شیره خرفه نه ماشه شیر و مغز بادام پیچیده شیر و تخم خشخاش چهاراشد نبات سفید بکثرت داخل کرده صمغ عربی یکاشد کثیر انیم ماشه سوده پاشیده و پیچیده
و گاهی در نزله زکام حار و سرفه برای تسهیل خروج ماده حلق قصبه ریخته شیر و مغز بادام چهار دانه شیر و مغز تخم که و و شیرین شش ماشه نبات یک توله صمغ عربی
کثیر افشاسته هر واحد یک ماشه سوده میدهند و گاهی برای نزله و حال صمغ السوس منقشر تخم کوفته دو درم بهدانه نیم درم صمغ عربی یک درم کثیر انیم درم صمغ
و ماشه پیستان هفتده دانه نبات مصری کینیم توله در پاد و آثار عرق کا و زبان جوش دهند و قتی که نصف بماند بطور قهوه بنوشند و گاهی در ریش
نزله و انس و تخمین بهدانه سه ماشه کا و زبان خطمی برسیا و شان هر یک پنج ماشه در عرق عنب الثعلب عرق کا و زبان جوش داده بطور قهوه میدهند
و کذا لک انهمیل ماشه بهدانه سه ماشه کونار و سرخ نبات یک توله جوشانیده بطور سطور و گاهی در ریش نزله و بلغم سینه برای نفع خمیره خشخاش
خورانیده بهدانه عناب پیستان نه دانه صمغ السوس سه ماشه تخم خطمی خبازی هر یک هفت ماشه شب در آب گرم تر کرده صمغ جوش داده صاف نموده
شربت نیلوفر داخل کرده می نوشانند و نوشیدن آتش جو که در آن عناب و پیستان و خطمی خشخاش پیچیده باشند شربت بنفشه یا خمیره آن نفع تغلیظ
نزله گرم نماید اگر تا سه روز عرض طعام و شراب بر همین اقتصار و روز بهتر است و شربت خشخاش همین عمل کند و بقول صاحب دی در زکام
حار تغلیظ ماده و تبرید داغ و تقویت او و نوشیدن مطبوخ عناب ده دانه باشد که درم نافع اگر ابوی سعال باشد پیستان بهدانه افزایند و غذا

از البیض و عفون هر یک یک توله ربالسوس هفت باشد کثیرا چهار باشد سایید و جگر بزرگ بسته در سایه خشک نمود و یک حب صبیح و یک شام بخورد حسب نه معمول
 حکیم علی که عفون بزرگ البیض است هشت مثقال تخم کاهو صمغ عربی پنج مثقال تخم خشخاش هر یک سه درم زعفران دو درم آفیون مهری پنج درم و نیم نبات سفید سه درم
 کوفته بخیه آب جازند بقدر باش وقت حاجت یک وجب فرو برند نوع دیگر معمول حکیم صوف و از تالیف الدجیک علی بن کثیر است که هفت درم و سه درم زعفران
 نفع دارد و مسهل است یک درم آفیون بزرگ البیض مصلک کثیرا که با صمغ عربی نشاسته تخم کاهو گل گاوزبان تخم خشخاش مغز تخم خیار بن گل ازنی پوست بخیه پنج مثقال
 هر کدام دو مثقال زعفران نیم مثقال ربالسوس و نیم مثقال ریوند صینی یک نیم مثقال کوفته بخیه آب کونار بقدر طفل جها سازند و بوق نقره صبیحه بکار دارند
 انوارک و حبه در سینه و گردن آفیون چهار مثقال و پنج مثقال و زعفران هر یک یک مثقال است حسب منزل که نزلد و سه درم زعفران و مسک است از حکیم سید
 آفیون بزرگ البیض نشاسته تخم کاهو تخم خشخاش سفید صمغ عربی هر یک یک مثقال پنج مثقال زعفران دو دانگ کوفته بخیه آب کونار در شش جها بر اطفال ساز
 خوراک و حب باب نیم گرم حریره معمول برای تقویت دماغ و نزله خشخاش سفید نشاسته مغز بادام هفت عدد نشاسته شش دانگ جها و شیر و کره نبات داخل کرده
 بجوشانند آتش ملایم تا مثل حریر شود و گاهی اندکی زعفران اضافی نمایند و جهت منع صعود و بخار کشیدن خشک داخل کنند نوع دیگر که سید بسوس کند یک قهقهه
 و در آب بنامید و صاف نموده بر آتش بگذارند و نشاسته هفت درم شکر سفیده درم و روغن بادام پنج درم اضافی نمایند و بکایت تحریک کنند که بخت شود و بیابانند
 ایضا که برای تقویت دماغ و رفع نزله و تولیدی معمول است مغز بادام متشده و توله تخم خشخاش سفید و مثقال مغز تخم که و شیرین و درم پنج سفید یک توله نبات چهار
 روغن گاو یک توله بدست حریره کنند و اگر بجای آب عرق بید مشک عرق گاوزبان داخل نمایند بهتر است و در نسخ دیگر مغز بادام یک توله نیز داخل است ایضا
 برای نزلات نافع مغز تخم خربزه تخم خشخاش کشتی خشک مغز بادام متشده هر یک پنج مثقال همه را در عرق بید مشک عرق گاوزبان شیر و کشیده نبات سفید هفت نیم
 مثقال کثیرا نشاسته صمغ عربی بارتنگ تخم ریاحن هر یک چهار دانگ تخم و کوفته یک مثقال یا دیاقه داشته بریت نیلوفر هر یک پنج مثقال عوض نبات افزوده و نیز بکار
 برند حسوی لوز جبت زکام و نزله حار یا پس بسیار مغیده نشاسته آرد یا قند جو متشده بکشد و آن صمغ عربی و شکر سفید و کثیرا حل کرده باشند نیز در روغن بادام شیرین
 داخل کرده و بقوام حریره آرد و گرم بخورد و گرم بخورند خمیره خشخاش ساده که در زکام و نزله حار معمول است و جهت سرسام و رفع بخاری و صداع مغیده و منع نزلات
 حاره و اصلح ریش سینه و شش و دفع درد سینه و تعدیل خلط محرق و تسکین حرارت مزاج نافع است کونار گلان یا تخم صد عدد و نیکوب سازند یا پوست راجدا
 نیکو کوفته تخم زانرم سایید و باد و نیم آرد آب باران بپزند و صاف نمایند و یک نیم آرد سفید انداخته بقوام خمیره در آرد قوت آن نادر و سال باقی می ماند و اگر در
 قوام رقیق در دشت برت خشخاش گویند و اگر خمیره خشخاش مرکب سازند در آخر قوام صمغ عربی ربالسوس کثیرا هر یک یک درم تخم خرفه متشده کشتی مغز تخم ترب
 هر یک دو درم باریک سوده هم سازند اگر خواهند قدری زعفران نیز آمیزند خمیره خشخاش نافع زکام حار پوست خشخاش است تخم تخم عدد در آب جیسانند
 صمغ بجوشانند و صاف کرده باریک رطل قند سفید بقوام آرد و در آخر قوام شیر و تخم خشخاش شیر و مغز تخم که و شیرین بنامید و بکار و هم هر یک یک توله افزاینه بقوام
 آید خمیره خشخاش کونار می بجمت زکام و نزله و سه درم صداع و شقیقه بخاری و منع صعود بخار معده و مرقی و تقویت دماغ و قلب مجرب معمول است
 و بسیار خوش ذائقه و خوش رنگ پوست خشخاش ده مثقال جو کوب نموده در آب باران سه رطل تخمیا بنده و صمغ جوش دهند و بماند و بپزند و نبات سفید
 یک رطل بقوام آرد بعد از تخم که و شیرین مغز بادام متشده کشتی خشک متشده تخم ترب تخم خشخاش سفید هر یک دو توله باریک ساخته طباشیر کثیرا صمغ عربی
 هر یک نیم توله جها خوب باریک ساخته و دلت مخلوط سازند و زعفران هفت ماشه مشک یک ماشه بوق کیوه و عرق بید مشک در رنگ سماق حل کرده بپزند
 و در قنقره و توله یک انداخته بپزیمون کش در هم نمایند و بقدر یک توله را عرق گاوزبان یا قنقره گاوزبان و نبات سفید و دانه البیض بخورند و خمیره خشخاش
 معمول جهت تربط و تقویت دماغ و دفع نزله زکام و خواب خوش می آرد کونار رو نیم درم جو کوب نموده در رو سیر آب ترکند و بعد یک شبانه روز بجوشانند هرگاه
 نیم سیر آب باند صاف نموده تخم خشخاش و مغز بادام هر یک دو نیم درم آرد قدری آب شیرین بر آرد و آب کونار رو نیم ساخته نبات سفید یک نیم پا و گلاب نیم پا داخل کرده
 بقوام آرد و زعفران نیم باشد در تندی گلاب سوده چون قریب لعقل شود داخل کرده و بپزیمون سازند که همه رنگین نشود و رب خشخاش از تالیف قدما است

اصل السوس پنج باشد گاو زبان تشنه باشد شبات سفید و قور جو شایند صاف نموده بوشند و یا انجیر و مویز منقی بر سیاهوشان زوفا خشک باویان عوض
گاو زبان کنند و باصل بد بپزند و گویند که انجیر زرد و قویع صغریه باو نه هر یک نیم او قویع جو شایند نوشیدن ز کام بار و در هر بست و اگر اصل السوس گاو زبان
بادیان ابریشم خام هر واحد یکدرم پیستان مویز منقی هر یک هفت و نیم مثقال تخم خلی سدرم جو شایند صاف نموده نبات سفید داخل کرده بپزند و اگر جات
تکین باشد نه بچین مغز خیارشبر افزایند نیز سفید بود و استعمال لعوقات بلید حاره و هر چهار جو شایند و شربت زوفا و همچون آن و شربت اسطوخودوس و شربت
بنفشه مرزباجسل و مغز بنفشه و مغز حلونیم و بنفشه و خیمه اسطوخودوس نیز منفع است و گاهی در نزله بارد غلیظ برای تلطیف و تقطیع احتیاج بسکونین نیز
قلیل الحوضت افتد و کثیر الحوضت لذع و خشونت میکند و باید که آب اصل السوس و غیره حل کرده بپزند تا مضررت حموضت اصل حایده اولی آنست
که افطاح با شرب حلو حار و بلید باشد تا احداث خراش و خشونت و رطوبت و سینه و ریه نمایند و مطبوخ انجیر و مویز زوفا خشک با خیمه بنفشه نیکوست
و کمید سر بجا و رس سوس گندم نماید و یا بمغز نان گندم گرم جبهه و صدغین را کمید کنند و باو نه بر سیاهوشان زوفا خشک مرزنجوش خام قیصوم چشایند
آب آن بر سر بپزند و نقل آن را صفا نمایند و انگلاب بر بخار آن نیز سفید و از شتمومات مانند شونیز بریان کرده و انیسون بریان در صره مسته و عین و خشک
و عود و هندی و عطر آن نافع و مالش دست و پا بر و غنای گرم و چرب کردن نافع و مقعد آنها سفید و از طعام و شراب بلند دارند و حتی الاسکان هیدار مانند و بر
صبر کنند و اگر سده افتد شربت که از بنفشه و غناب و مویز و انجیر نچنه باشد جهت تفتیح خوب است و باو نه و شربت واکلیل الملک مرزنجوش و بنفشه و غناب
جو شایند بخار گرفتن در نفع دارد و تفتیح سده و دخل تمام دارد و اگر شونیز بریان یکیشانه روز در سر که تدر کرده بسایند و بانگد روغن زیتون که سه سهو کنند
فی الحال سده بکشاید و بپزند و گل رنگس نیز تفتیح سده نماید و بعد اوست مالع ز کام است و انگلاب بر مطبوخ طر فاف و همچنین سرداشتن بر بخور شلجم و باو نه در نزله
بار و سفید است و بخاله گندم در آب سرکه جو شایند و سر بخار آن داشتن نیز مفتحه سده ز کام است و اگر لادن چوب گز شونیز جو شایند و سر بخار آن دارند سده
بینی بکشاید و بخور حاجی حسین که در او مویز ز کام و نزله حار گذشت نیز سفید و اگر کلونجی بریان نونشاد و هر یک دو ماشه زنجبیل سه ماشه کوفته اندکی سرکه آمیخته دریا گ
سببه بپزند ز کام سببه جاری کند و شتم خشک و عنبر و لادن و قطران و چند بیدستر و قسط شونیز بریان نافع است و در انتها برای امانه نزله از قسط بسوی بینی تا محسوس
و غیره سهو و نفوخ معطس بکار برند و اگر در ناس تنباکویک توله عطر عود یا عطر محمد و دوسرخ آمیخته استعمال نمایند نیز در کام بعد نفع مواد برای اخراج و مالده آن
از جانب خلق معمول است و سهو تخم سرس برای سیلان نزله از بینی نافع و بر قطع سیلان لادن و عود قسط شونیز در سر که تدر کرده بر آتش لبوزند و بخار آن در بینی کشند
و بخور کبریت نیز حسن کام میکند و بخار در چینی نیز سفید ز کام طب است و اگر کند ریخته سائله قسط شیرین سدر و سن سادی کوفته نیمه حب سازند و بر آتش نهاده
بخار آن به باغ رسانند ز کام بارد و منع رطوبت از مخرجین که با شونیز در سر که تدر ساید و بر سنگ تفتیه خشک گرم ریخته چادر بر سر کشیده و در آن بگیرند و در حال
دیگر اوویه که کمه مسطور میشود حسب حاجت سفید است و در نزله بارد که استعمال حسب اذاتی و پس از آن حسب بلا در محمول حکیم شریف فاضل است و بر تارک سر شطاده
سیماب در آب برگ تمبول حل کرده و مالیدن در رفع نزله که از جیات است و اگر از شیتشعان و تولد قرضل و ماشه جوزیو یکجده عاقر قرحا هشت باشد در غفل فلفله
هر یک پنج ماشه ساید گرم کرده بر سر حماد نمایند و دفع نزلات بارد و نافع و اگر لادن لویان مصطکه کند ز رفعت کل باو نه و منسل الطیب از هر یک گرم یک جز و روغن گلگون
نرس و برم سفید از هر یک گرم چهار جز و موم را در یک ازین روغن ها گذاشته و بر او یک کوفته نیمه بک آن میرشند و بر پاچه مالیده و بر سر گذارند و دوسده ز سببه دارند از برای زکام
و نزله که سبب مجرب است و باید که نزله بارد وقت تشنگی آب گرم نبوشند و اگر بجای آب ما الحسل دهند بهتر باشد و غذا بریزد که از سوس گندم و مغز بادام و شمشه
باشد و بپزند و خوردن نان یا خیر مویز و شلجم و کدر و غیره که در آن قضم نباشد و جامع جلا و تلین بود سفید است بیان اوویه مرکه که در زکام و نزله بارد
الطریفل مقوی و داغ نافع نزله سفید آلات صدر و طین آن پوست بلبله زرد و کالی پوست بلبله که کشید خشک و شمشه از بادام هر یک یک توله تخم خشک

احصای دماغ مجرب است و نظیر ندارد و امساک را نافع مرکبی که باشد قرض فضل را چینی که با جس لپ صمغ عربی عود هندی رب السوس هر یک سه ماشه مصطکی خواجه
به همین هر یک دو ماشه ابریشم متفرصل چهار ماشه موسمی کافی میباید سالک هر یک شش ماشه کوفته نیمخته روغن بادام چرب نموده و آب کونکاز خمیر کرده برابر بخورد
سازند یک وجب صبح و شام خورده باشند **حب شکر** و نزل بار و مستعمل است زعفران عاقر قورص و صندل و چینی قرض فضل شکر نموده و بلع جو زنبور و هر واحد
و سرخ فیون چهارده سرخ حب بقدر مویک بند خوراک از یک تخم حب محسب مزاج **حب مصطکی** جهت نزل زکام و سرخ و سیلان فی منقول
از بیاض استاد حموی مصطکی زعفران هر یک یک ماشه فیون معری چهار ماشه بقدر فضل حب سازند خوراک یک حب تا دو حب **حب جد و از نافع**
زکام و نزل و سرخ و جهت زجر و اسهال و تسکین آلام شکم معمول است از مسعود فضل سفید یک ماشه و از چینی و از فضل هر یک و ماشه قرض فضل سه ماشه جد و از جو زنبور
زعفران که با مصطکی حصین اغلب هر یک پنج ماشه فیون خالص یک توله کوفته نیمخته با صمغ عربی شسته جدا بقدر بخورد و در سایه خشک کنند و از یک حب
چهار حب وقت خواب استعمال نمایند **حب جد و از معمول** خاندان حکیم غلام امام حافظ صحت نافع زکام و نزل قاطع اسهال مقوی احشاجه و از روغن راس النبیون
مقل بلبله زهر هر یک چهار مثقال همین بزر بلنج که با عاقر قورص صمغ عربی موسمی قرض فضل کا و از بلنج کوفتی تخم گندم زجر لسان العاصی کشنده خشک دایان هر واحد شکر
سنبل الطیب قاطعه فیون زراوند صمغ ریوند چینی سرخ بادام صندل سفید زیره بد برواید ناسفته هر یک و مثقال مرکبی از بخورش هر یک یک مثقال **حب جد**
و پنج مثقال آینه شاقول هر یک شش مثقال و از فضل نه مثقال جنبه بستر نیم مثقال فیون بستر نیم مثقال حب بقدر بخورد و بند خوراک محسب مزاج نوع دیگر نافع
از برای زکام و نزل و سرخ حکیم علوی خان بخت عبدالمدخان وزیر اعظم هندوستان تالیف نموده و پنج معری الیه موافقت کرده و مجرب است جد و از خطای مجرب
مصطکی معری سه ماشه صمغ عربی بزر بلنج سفید طباشیر پوست پنج لعل هر یک یک نیم درم و از چینی سه درم زعفران دو درم نبات سفید چهار درم فیون شش درم
و چهار دانگ ورق طلاست پنج عدد و اگر بعوض ورق طلا نیم درم طلا یک کس کنند بهتر است بدست و در مقر حب سازند هر حبی بقدر بخورد خوراک یک
نوع دیگر نافع زکام و نزل و معمول است جد و از فیون ریوند خطای زعفران هر واحد سه ماشه کثیره و ماشه پنج لعل جو زنبور برگ قنب هر واحد شش ماشه
بقدر فضل جها سازند نوع دیگر جهت نزل که از آب سر و متازی شود و جهت امساک مفید از بیاض استاد حموی فیون یک توله جد و از شش ماشه
اجوان خراسانی تخم بهنوره زعفران هر یک سه ماشه بقدر فضل حب بند دو سه حب هر روز بخورند نوع دیگر که زکام و نزل و سرخ و صلا عاقر نافع است
و از چینی کند رب السوس صمغ عربی هر یک سه درم جد و از شکر زعفران فیون هر یک هفت درم کوفته نیمخته بگل با سرشته جها سازند برابر بخورد نوع
تالیف حکیم ارشد برلی شاداب خان جد و از عود هندی و از چینی بزر بلنج هر یک نیم توله مصطکی کند زراوند قرض فضل و الیه هیل جو زنبور السیاسه که با چینی
سنبل الطیب پوست ترنج زعفران مشک عنبر اضمرب بادایان انیسون ناخواه صمغ عربی ورق لقره هر یک سه ماشه فیون یک توله بدستور حب سازند
نوع دیگر قلیل الاجزاء و کثیر المنافع جهت تقویت دماغ و دل و معده و باده و بعدیل جد و از نفیسی زعفران کشمیری عنبر اضمرب برابر کوفته نیمخته در کحل حق
بلنج نموده و قدر فضل جها سازند و از دو حب بلنج حب بخورند **حب تا قوره** جهت کسی که دائم النزل بود و خیل سو و مندهست تخم تا قوره و هفت بار
باب پوست خشکاش ترک کنند و خشک نمایند بعد در آب پوست خشکاش و بجز شانه تا آب جذب شود مغز پنبه و اندر زیره سفید کشنده متقشر همه مساوی گرفته
باب پله منقوعه او ویدر کحل صلا کرده حب بقدر بخورد و در سایه خشک نمایند و در وقت خواب یکی فرو برند چون مغز پنبه و اندر که تریاق تا قوره است
داخل است و سواس نکند و معده را قدر خوراک هم کم است و این حب سرعت انزال و در ورمی و سرخ و نافع است **حب سیاب** که در نزل که
نفع بلنج می بخشد حتی که استیصال آن می کند سیاب کبریت هر یک چهار درم چرب سحی کنند که کجلی شود پس قرض فضل کلاه در چهار درم تخم جو زنبور یک درم
نبات نه درم داخل کرد و چهار کثیری دیگر صلا کند پس حب بقدر بخورد و بسته یک صبح و یک شام بخورند **حب کچله** برای نزل بار و دای و اختلاج

و دیگر امراض باره و داغ و عصب نافع بود از بیاض و الد و حرم و اریجینی جز بواب هاسه و صلب قنفل هر یک یک توله یکبار و توله اول یکبار و شیر خور سینه و
پوست آزار دگر کرده لب و لبوان بریزه نموده و از کاهه بار یک تراشیده خوب صلیا کرده و بعد از آن او و دیگر گرفته بخیته و در عرق ناخود خیمه کرده و مقدار غلظت
بسته صمغ و شام بقدر مناسب و حب بعرق اجابین و عرق صغیر یک بقدر مناسب و توله نبوشند و چون دین حب او و یک مقویه و مسکه صاف نموده
میشود و تقویت باه و امساک فائده عظیم دارد و اگر عقیده بعد از غلظت خورد و دیگر حب بلادر برای نزله و صمغ امراض باره و داغی و اعصابی و طبع
و تقویت حفظ و رفع ریح و سلس البول فائده عظیم دارد و تقویت باه و امساک و رفع عقم از مرد و زن نماید بلادر و زگرگان کنجه مقشر مساوی همه را بکوبند
و خوب با هم مخلوط نموده چهار مقدار خوبند و از یک حب شروع نمایند و این حب سابق را بعد از آن که چیزی فرم محسوس نشود آهسته آهسته بقدر برکت طبیعت بخیته
و عورتی برای و پایی و توله اول نیم چشم استعمال کرده و تا اکل شد و هرگاه به شمع شقاق قنفل حب غیر از شنب و دیگر مغزیات مثل فندق و مانند آن اضافه
نمایند و تقویت باه و امساک و دیگر آثار بعیدیل گردد و چون این هر دو حب را بجهت امساک استعمال نمایند و آب کنگر حب بند و اگر حب از مغز بلادر
یا او و یک مناسبه ساخته استعمال نمایند نیز تقویت باه و امساک فائده عظیم خواهد کرد و بی فائده بود خیمه خشتی اش معمول ناخیز نزله و زکام مقوی
و داغ پوست خشتی اش یک سیر و یک حصه آب باران و حصه گلاب بخیساند و بعد چهارپایان برست مالیده و بچشاند تا ثابت آید صاف نموده تخم خشتی اش یک سیر
در آن شیر گرفته باقیه سفید و سیاه بقیه ام آرد و از آتش فرود آورده و عسل شنب نیم توله صندل سفید چهار مثقال و عود غرقی مصطکی زعفران هر یک و توله سوه آمیز
و زعفران گلاب حل کرده مخلوط سازند و ورق فخره پنج و عدد ورق طلا صد عدد نیز آمیزند سه عوط که برای اماله نزله از خلق لبسوی بینی و رانتهای کار آید برگ
گرفته برای بلند و با و چینه و بیا و نیز که خشک شود پس از آن شش درم بگیرند و صغیر فارسی را و نذ طویل زعفران هر یک نیم درم کنش چهار درم عاقر قرق
سه درم سخن بلغم نموده سه عوط سازند فلونیای رومی نافع نزله و سرفه و اوجاع کبد و اختلاط و زدن و تا اکل آن را در دق و تلخ زعفران پنج درم فلفل سفید
بز البیج هر یک بست درم افیون ده درم فطر اسالیون چهار درم تخم کرفس بطی سه درم سنبل الطیب چهار درم سانج هندی سلینه عاقر قرق صاحب بلسان فرغیون
هر یک یک درم ببلد و دیگر گرفته بخیته یک جمع کنند و برغن بلسان خوب لک کنند و بصل کف گرفته سه چندا وید لبشند و در ظرفی بر دارند و وقت حاجت بعد
شش ماه و مثل شعله استعمال کنند برای قوی و در گرده آب کرفس جوده و بعضی الطبا عوض تخم کرفس بطی و قودا غل سکینند و هر قدر که کشند نافع تر باشد فلونیای
نافع برای نزله و سرفه و قوی و حیض و ریح و هم و استقا و رحم را تقویت دهد و اصلاح قی و اختلاف بلغم و بلادت و داغ و بدن کند فلفل سفید بز البیج هر یک
بست درم افیون ده درم و بعضی الطبا گل محتوم ده درم داخل کرده اند زعفران پنج درم سنبل الطیب یکی عاقر قرق حافریون هر یک دو درم جذبه برتر یک درم
زرباد و در پنج هر یک نیم درم و اید رشک هر یک نیم مثقال کافور یک نیم درم گاه وید گرفته بخیته جمع نموده و بصل کف گرفته سه چندا وید همچون
سازند و در ظرف برداشته بکشد شش ماه و وقت حاجت استعمال کنند شریقی از آن یک درم پای سر و برای قی مفرط و هاله و نفث الدم و نزف حیض
آب سماق و هر قدر که این دو که گرده و جدی تر و دزله پس از حکیم حاذق الملک صمغ عربی که تیر قنفل سه باره حضض یکی بز البیج و از خطائی افیون
زعفران مصطکی پنج فلاح و گلاب سفید تخم فرج مسوده و بکافور یک بار و بویه باشد لبون سوراخ نموده او وید طلا کرده و بختیقه بچسپانند تا سس شمرله
از مجربات اکبری تمام و سورتی یک و دم زعفران یک شش قنفل هفت عدد بار یک ساییده و قدری ناس بگیرند تا سس محسن خانی
برای نزله از بیاض حضرت استاد زعفران ده درم الاخون عاقر قرق حازر و نذ طویل صغیر بر کنش برگ کنیز خشک ابرمه گرفته بخیته ناس گیرند و ایضا
نوشاد چون قدری با هم مسوده برکت الیه و بویند ماده مجتمعه نزله باره و دفع شود تا سس برای نزله از خط عمو لی صاب مرحوم منقول تخم سرن بلوط
یک یک توله کایمنیل دو ماشه زعفران یک شش بار یک مسوده ناس بگیرند و ایضا برای نزله از بیاض و الد مقفور و سمند ریل و از دود عدد قنفل

بشارت مغن از نواحی صدر و ریه و معده بسوی حنک است که از آنرا گندم بنی بدو یا آفتقان خلط روی در آتخوان مشاشی که از امصافات گویند
و تعفن او در آنجا تا تعفن خلط تمام مانع یا در تمام آن یا در یکا کشتی بدان تحصیل است و یا تعفن است و ناسا و عارض نفس آتخوان مذکور را بنابر اول خلط و ریه بسوی
او و علاج این شواست و یا بواسطه تعفن مبنی و یا قروح تعفن منقذ آن حلی قوی مخصوص این اسباب باید که نگاه کنند که اگر در صورت مرخص نقصان در یافتند
بیش خلط عفن و عظم مصافات باشد و الا انقض ملاحظه نمایند اگر تب باشد و آن صدام نیز بواسطه خلط متعفن و مباح باشد و در نه تعفن مبنی نظر کنند اگر بواسطه
در نه مبنی یافته شود و سبب همان باشد و اگر فرسودگی و سبب یا ناسا و معده در گدازد و بیک بخار سینا یا ریه یا معده باشد و اگر ایچم نباشد پیش فکرها
مصافات باشد علاج اگر از بشارت عفن باشد تنقیه حضوی که از آن بخار برخیزد از مایه عفن نماید و بعد بهر تبدیل آنکه مستقر در بینی شراب بیکانی در بینی چکانند
و بنیل الطیب گل سرخ و معده و عود ساییده نفث نمایند و یا فیتله شراب کرده ادویه مکرره یا زباد و معده بنیل الطیب قرفل هر یک سله شده بر آن پاشیده
و هر صلیق بینی را ببول شتر بشویند و اگر از رطوبت متعفن مصافات مانع یا حوالی الف باشد و سبب یا ریح تنقیر و مانع کنند و بنیل الطیب قوی قوی اگر کشته الزهراء
و کعبه خول و چند دفعه غرغره نمایند و بعد بهر بنیل الطیب قوی قوی کل سرخ و معده و کبک پودینه در شراب شانه غرغره کنند پس از آن نفث مذکور در بینی و معده
و نفث غصصا لاریه و کل شیرین سعد بنیل الطیب ع یا آنچه میسر شود و سبب بول شتر و سبب مبنی بآن موجب است و تحلف نیکند و مصافات و الا استقام
گویند که تعفن بول خر علاج قوی و مانع یا اخلاص است و بطوریت و عصاره فو قیغ نیز نافع و اگر سیلان طوبات در بینی کثرت پذیرد پودینه و صفت و معده و مبنی
و مندی پس اگر رقیق از لایحه باقی ماند عصاره پودینه بطور نمایند و الا عصاره فو قیغ کل نیلوفر پوست بلبله زرد و صلیق السوس کل خلیج سفید جو شاییده و ناسا فو قیغ
برای آنکه از مانع او بوی بدی نگیرد میسر دهند اگر جزو او چینی سبب قرفل و واحد یکدم کوفته بخت باشد و علوه است بخورند و بول شتر هر روز سهوا کنند بدوی بینی کنند
و اگر بلبله سیاه چهار درم تو بای سبز و درم قرفل سبز و معده و غلظت غیر که از دکن می آید و سبب و کعبه و کوفته و ریشک تبول ساییده حسب بقدره سازند و یک صلیق
و یک شلم استعمال نمایند هر صحن عفن مبنی داخل شود و موجب حکیم عابد سر سندی است و نفث و سبب و قرفل و مانع و در شیشعانی آس و صلیق کافور و در شکاف و فیتله
و اگر آنکه یک سیر ساییده بایک سیر قند سیاه که میانه نذر در سه درم هر روز بخورند نیز نافع آید اقوال حکما گیلانی گویند که اگر خلط متعفن در معده و مانع بود درین هنگام
باید که تنقیه بدن حسب مکان نمایند از معده و قیغ باوه یا سله نام بدن و مانع مثل حب قو که اگر در آن صبر مستقر نباشد بعد از تدریس مناسبت بمحل ارزد
صاحب حاوی گویند که اگر از عفن خلط و مصافات باشد و صلیق عنب عذریه و آلو بخارا میست عدد و شکر سفید درم بدیند و غذا مرده مانع
مع مغز دام و لبن طبعیت و الفواکه یا مطبوخ او یا نفث شمش نمایند و غرغره و سبب مبنی مع خردل در قون کنند و در بینی پودینه سوده یا بادج سوده بدیند و صلیق مبنی
را بآب پودینه و بول شتر عدلی بشویند و یا مصافات در آب غصصا حل کرده در بینی چکانند **طبری** گویند که از رطوبت عفن و سبب و عظم مشاشی باشد اگر از عفن متعفن
باشد شتراف عالم مطبوخ اقلیدین کنند پس شتراف خاص سر بلای که در آن صبر و صلیق بود باید که در تنقیه معده سبب مزاج او و ضد فساد نمایند و در آن شمشا کنند و عصاره
پودینه و بیکج و شراب که مقلص پنج جزو درام حوط نمایند و بعد قله طما کج و مزاج کوانی کج و خردل سفید نیم جزو بار یک ساییده بدفعات متعفن شاق نمایند حتی که عظم مذکور
پاک گردد و بعد بنیل الطیب یک جزو و قرفل ربع جزو و سبب و نسی نصف جزو ساییده و شراب که در تنقیه نموده خشک سازند بعد آب ناسترخی مع قشر
و شحم و تسفیه دهند و خشک کنند و بدفعات کثیر همین عمل نمایند تا آنکه طعم و اثرش نماند و تلخی گردد پس دائم استعمال نمایند و در هر سه روز باین دواد و بینی طلا نمایند
و چون از استعمال این در چشم بجهان و در حادث شود این علاج ترک نموده مجامع بر دسکین مزاج مانع رجوع شوند و بعد تسکین از بخور داخل شود و نیز
منع تولد رطوبت در سر و فصول از جزو در معده کنند و اگر در بخار صعب گردد نظر کنند اگر مزاج مرخص بحال طبیعی باشد بگیرند آب پودینه نهی یک جزو و در
کنه بخور و از آن الفا که بخور و قدری بول شتر که قدر در درم و بعد قله طما و مزاج میانه مذکور کل مقدار سطل صغیر باشد و در آفتاب نهند تا غلظت حقیقه آنکه در
بعد بقدر درم که بریت و یکدم درم و یکدم درم کند را سیخته باز در آفتاب گذارند تا خشک شد عصاره گردیده بنیل الطیب یکدم و قرفل یکدم و سبب
در آفتاب دارند و بعد خشک شدن ساییده در بینی دهند و در آن اسراف نمایند که اکثر رعاف می آرد پس اگر رعاف آید تا که خون سیاه غلیظ پیدا نگینند

اولوم و بنورینی

گاه درین موضع آب گرم یا شکر از کثرت دم و غلظت او حادث گردد گاه در دم صلب پیدا شود گاهی بشیر از فضل بلغمی یا سوداوی اندرون بینی برای اعراض
باطن اجزای لطیف تحلیل شده باقی غلیظ و متجمد گردد حتی که بصورت تالیل در هیئت وصلات شود و در دم حار سرخی موضع باشد و ایضا از بعضی پسند که فصل
و تمدد ضریان نیز هست یا نه اگر باشد در دم حار بود و الا صلب نماند و حضرت در صوت افتد علاج در حار و صند سر و یا رگ بینی کشاید و تقریری که در غنا
گذشت بدینند و اگر حاجت بود از و بچسباند و تقسیم بسبل صفرا و حب بلبله نمایند و بعد فصد یا حجامت قه آب نمزندی آب آلوده یا آب انار بر شربت نشسته
داخل کرده نوشیدن و غذا دال و سنگ و یا لک و خرفه خوردن نیز مفید و سرگردن کردن در خون نیلوفر گلاب در بینی چکانند و شیاف مایه صندل و جعفر جلین و گلاب
و آب خرفه صفا نمایند و گاهی پوش در سدی داخل کرده بر بینی پیشانی ضامی نمایند و فقیه گفته اند که اگر اندرون بینی گدازند گاهی قدری نمک در سرکه می آمیزند
چون خشک شود بروغن کدو و جرب سازند و در دم حار بعد فصد طلا کشیند و می العالم در بار بعد بنورین بود و طلای سرکه انگوری دروغن گل و گدازان و سنگ
دریام و سنگ رسوت حبر بآب سوده اندودن یعنی بنورینه بنورینی است و فصد سر و بیست و ضام مغز تخم تر بو زنجاراب سوده برای درم اندودن بینی است
و صندل سرخ بآب سوده نیز نافع و بعد فصد یا حجامت استنشاق دروغن گل مغز و آب می العالم یا دروغن نیلوفر یا قدری گلاب و ضام بینی بصندل و گلاب
و آشامیدن آب آلوده شربت بنفشه یا شربت نیلوفر و آب انار و غذا مزه باره یا سویق شکر و شکر یا آب انار یا آب سیب یا آلو یا قوت و سایر تدبیر سرد
نیز برای درم حار و بنورینی مناسب است و ایضا برای بنور اندودن الف فصد هفت اندام یا سر و یا حجامت قه اگر در بینی بنفشه چکانند و شربت نیلوفر
شربت نیلوفر داخل کرده نوشیدن و مغز تخم هند و رسوت گلاب ساییده و گاهی جودا و عرض رسوت افزوده طلا اندودن معمول است و اگر بنورینی مع
صداع و رعاف اندک اندک باشد فصد قیفال نمایند و شیر تخم کامبو کشیند خشک شربت بنفشه بدیند و آب کشیند و سبز غره چکانند و روز دوم شیر و مغز
تخم هند و شیر شربت نیلوفر عرض شیر و کشیند و شربت بنفشه کنند و رسوت جودا و گل ارمنی گلاب سوده بالای بینی ضام نمایند و مغز تخم تر بو زنجاراب
سوده اندودن بینی طلا کنند و برای اولوم و بنور حار بینی از مجربات و الله جل و جلاله ایست که مغز تخم کدو و مغز تخم هند و اندام لاخوس سفید آب طلای
مفسول گل ارمنی بروغن گل ساییده طلا نمایند و اگر تخفیف بنور منظور باشد مغز تخم را بریان سازند و لوتیای کرمانی اضافه کنند و برای رفع صلابت
و خشکی اگر تلین مطلوب باشد شیر ماده گاو و عرض بروغن گل داخل کنند و اگر بنور بینی با درم پیدا شوند کافور و عفران هر یک نیم درم گل مخموم یک درم
گل ارمنی دو درم گلاب و سرکه انگوری طلا کنند و اگر بنورینی درم کنند و اندودن بینی خارش نیز باشد شیر و عنب لعاب بعد از عرق شامه شربت نیلوفر
بنوشند و حوض مردا و سنگ و گل ارمنی یک یک با هم مخلوط کرده ضام نمایند و در بنور سخت که از فضل غلیظ بلغمی یا سوداوی بهم رسد بعد تقیه دماغ
حسب ماده بتلین موم بروغن بران نهند و عقب او آب گرم استنشاق کنند و مسکه و گداز و السرد و محمل درم صلب بینی است و ایضا اول فصد باقی
کنند بعد جهت اسهال سودا و بلغم مطبوخ افیتون علوی خانی دهند یا اگر بحین مجب لا جورد و مسوق آن نوشانند و اگر تحلیل نشود بمضع شرط زنند و اسهالی
حوالی از و بچسباند و در دم حار بنورین تا آنکه تمامه فانی شود پس برای اندام مریم سفید آب گدازند و طبری گوید که در بنور صلب اگر بدن مله منبتی باشد
تقدیر این حب نمایند و اگر حقیق اندام در غلظت و قوت تردید هر واحد یک درم افستین بنیم درم گل سرخ و صعلکی یا نحوه تخم کزنس هر یک دو ثلث درم صندل و طبری
دو درم مقونینای مشوی یک درم و یکدنگ کوفته بخیه باب برگ ترنج یا آب برگ با در بنور بنور شسته جها سازند و در و مثقال باب نیگرم خورد و در و ثلث
دو بار و استعمال نمایند اگر مزاج طبع باشد میفخج و مری و خردل و مانند آن غره کنند و بر بنور بنور شسته جها سازند و در و مثقال باب نیگرم خورد و در و ثلث
بعد از آن علاج نکوه بر تلین و غیره عمل انود و بکنند که هر گاه ماده و درم یا بشیر تحلیل نشود و در و بنفشه شل تخم و درم ریحان و شیر عسل و تخم کنان و حله
و انجیر و خجسته و مانند اینها یا فستق لوز در بنورینی نهند و بعد از آن درم موم و سر سفید بروغن مود و دروغن گل گدازند و درم گلاب و قدری سرکه سودا داخل نمود
در صلابت و بنورین عمل کرده گدازند و ایضا با دروغن گل یا دروغن بنفشه ساییده طلا کردن برای بنورین بینی معمول است و درم صندل و آب حله و جودا

و یک نسخه فیه شکر لیسه بینی در شش لب خورده اند بعضی متاخرین نوشته اند که در قرحه یا بسا اول غده با سلیق کشته و بلفاصله سه چهار روز گرفته
زنند و بعد هفت ماه الجبر بیشتر شامه در جوب لاجورد و سفوف آن نوشته اند تا تنقیه بدن و داغ حاصل شود بعد شیر زنان یا بز یا خر
پستان دوشیدن بسیار مفید است و همچنین تقطیر روغن گل و بادام و پزیر و خشخاش و کاه و جویع یا تنها با شیر اسبخته و این مرهم بکار برند و روغن
بنفشه روغن گل هر یک یک نیم توله سوم سفید بکتول و مغز ساق گاو و پیه مرغ هر یک هفت ماشه مردان سنگ مغسول نه ماشه بدستور مرهم سازند
و بهتر است که پیه بز تازه را بدست نرم کرده بر آن طلا کنند وقت شب و صبح بلعاب اسبغول و یا دیگر بز و را لعابیه بشویند و بر روغن گل فقط چرب سازند
و این مرهم نیز بسیار مفید است موم زرد یک نیم توله روغن گل سه توله روغن بادام یک نیم توله لعاب اسبغول و ریحان تخم قطعی و کنوج هر یک سه ماشه
کتیرا و ماشه بدستور مرهم سازند و این قوی تر است حکا که با سرب و بلبله زرد هر یک سه ماشه پیه مرغ نه ماشه موم سفید بکتول روغن گل و روغن گل
هر یک یک نیم توله کثیرا سه ماشه و باید که برگه آنرا بدست نباید کافت که ریش و جراحت تازه گردد و بدین اصلاح پذیرد و سایر مرعانی که در جوف الف
گفته آمد و ریجی بکار برند که سفید است گیلانی گوید که این دو انافست گیرند موم و روغن گل و بادامی سفید اب ارزیز و مردان سنگ امینند ایضا
طبیعه زرد و داز و پیه با کیان روغن گل کل کرده طلا نمایند و ایضا سفید اب ارزیز و دوزم مردان سنگ بکدرم روغن گل یک اوقیه موم و دوزم
و روغن گل که اخته ادویه میخته حل کنند و با پیه با کیان استعمال نمایند و از معالجات عجیبه که قریب خوارق عادات در قروح بینی است و لایسیا آنچه مالک شریف
باشد و همچنین قروح لب در اکثر قروح بطبی الا نه مال که ماده آن غلیظ از خبث و رداوت نباشد استعمال این مرهم حب السفرجل است صفت آن بگیند
بنفشه خشک بکشتال در آب خرب بچشاند پس نیک مالیده صاف کنند تا آب لعابی گردد و بعد لعاب ببدان بکشتال و روغن گل بکشتال و موم سفید
نیم شقال میخته بپزند تا مرهم گردد استعمال نمایند شیخ میفرماید که در قروح بالیده معالجه کنند بمسوخ عرب از موم مخلوط بنصف وزن آن مغز ساق گاو
و همچنین روغن سیوف را روغن کچک که اخته و زرد من بهتر از آن روغن گل است خصوصا که از زیت الفاق ساخته باشند و ایضا مسوخ روغن بنفشه
مع کثیرا و قدری لعاب اسبغول یا غلیظ یا نفست و ایضا فیتله و قیر و طی زده های رطب و پیه بط و موم زرد و پیه ایل و پیه با کیان و قدری عسل اگر
سفید و در نسخه با لینوس مغز ساق و قیر عرض پیه ایل است و ایضا موم و روغن گل که اخته بلبله زرد و یا زرد آمیخته نافع و گاهی فصد گرایی است
بعد فصد سر و و حجامت نفقه و اسهال نفع بخشد و قرشی و صاحب شفا و الاسقام گویند که این همه ادویه مع اصلاح غذا و ترک کحوم و
طبیعت و تشکیل بخور حار و منع از از صغیر مثل سفرجل یا سیب یا کشری یا بز قطن و بشکر یا کشنیز خشک بشکر بعد طعام مناسب گاهی
محتاج گردد و فصد سر و و حجامت نفقه اگر سبب کثرت دم باشد و با استفراغ اگر بدن متلی ماده کثیرا از الضباب سودی بینی باشد از مطبوخا و یا آب و باطریقا

علاج قرحه رطب

بعد فصد سر و و حجامت پس سر و تنقیه بدن داغ بمسسل و قویا یا از خردل و سکنجبین و ری یا سنبل الطیب سعد و قرفل در کلاه
جوشانیده غرغره کنند و مرهم سفیده استعمال نمایند و مردان سنگ بر روغن گل سوده بالند و سفید اب مردان سنگ چرک نفقه و سرب خسته ساق
در روغن گل ساییده فیتله بدن آلوده بر بینی نهادن مجرب است و یا موم افزوده مرهم ساخته استعمال کنند و یا از مردان سنگ بکدرم و مرکیدرم و سفید
تخمی و موم هر یک دوزم روغن گل یک اوقیه مرهم مرتب سازند و با پیه با کیان بالند و پوست درخت سرس جوشانیده باب آن قرصه بشویند
و قطره آب سلق تنها و بازهره کلنگ که افیتله آب سلق آلوده بر بینی نهادن مجرب حکیم عابد سرزند است و اگر حوض یکی مردان سنگ باب یا کلنگ سوده
آلوده بر بینی نهادن برای چسبگی بینی نافع بود و در کلاه بپزند درین نسخه صبر صمد و اخل است و یا زرد پوست بلبله زرد با چربی مرغ و یا روغن گل
طلا نمایند و در قروح الف که مسخی محلول است بجهت بودن ماده آن در اول شیرین غیر شدید را در است که نه چرب باشد و نه مالج و از قروح شدیدتر
و شیرین نیز مانند تنقیه داغ حسب مقتضای حال نمایند و بقول شیخ در ابتدا روغن گل تنها با موم و پیه با کیان کفایت کند و قویتر از آن مرهم

است و خصوصاً مخلوط بلعاب بدهانه و اگر اراده زیاد تخفیف باشد خبث فصد در آن داخل کنند گاهی خبث فصد تنه بر روغن آس فائده میکند و هرگاه مرض
اندرک شدت کند این مرهم استعمال نمایند سفیداب یکطل در اسنگ سه دقیقه خبث الرصاص سه دقیقه و قیصر صاص محرق مغسول مسحق در شراب چهار دقیقه از آن
مرهم سازند بر روغن بوردو سرکه سوده یا پنجه و هرگاه علت مرض گدد و بسیار شدت کند مرهم باین طور سازند مرد اسنگ چهار درم سداب رطب چهار درم
شب دو درم بر روغن آس سرکه سوده مرهم سازند و در نسخه جرجا و ایلماقی شب جموزن مرد اسنگ ست و سد اب دو درم و سرکه مطروح و قوتیران اینست
زاج سیاه و قلعند و مرهم واحد مفت جز و قلعند پس شش جز و شب یمانی زراوند مرهم ماز و تو بال مس هر واحد چهار جز و کند رکنیم جز و کوفته پنجه
در سرکه یکطل و پنجه است و قیصر نظرن مس بیزند حتی که بقوام عسل آید از آن طلوع نمایند یا فیتله آلوده در بینی نهند و مراد از جز و درین نسخه درم است

علاج قرحه منتن و کهن

که بطول مدت یا از رطوبت منتن بجهت انجماد اگر زیادتی خون و غلط او معلوم شود فصد و حجامت نمایند و بتدبیر سر درازند و آشامیدن مطبوخ
عذاب بشک و غذا فرو نه ماش مع مغز بادام و تنقیه مطبوخ فواکه و حب بنفشه نیز مفیدست بعده استنشاق روغن گل مضروب آب حی العالم یا روغن
نیلوفر قدری کلاب تبریدینی محو بپیمایند و کین شیان یا شیا و صنف دوش و کلاب زنج و آب حی العالم کنند و روغن شربت آبلیمو شربت بنفشه شربت نیلوفر یا آب زنج
و بسویق جو و شکر و یا سرکه بزیت و مزوره آب انار یا آب سیب و آلوده و قوت غذا سازند و سوط بعضی میناه باره مع روغن گل نمایند و روغن عقیق و یا صبر
آب بارتنگ حل کرده یا عصاره سوس استعمال نمایند و اگر مواد بار باشد یا در آخر اجزای لطیف ماده حار تحلیل شود و کثیف اوباقی ماند برای تحلیل تخفیف
خرق سفید و حرف مسادی باریک ساییده در بینی دمنده و بعد به سرکه انگوری قرحه را بشویند و مرکب باریک ساییده نفوخ نمایند تا آنکه از چرک پاک شود
پس او به محقق استعمال کنند و سوط بصاره ایرسان نمایند و یا آب لبلاب عسل و یا آس سوده مطبوخ بشار کنند و یا زرنج سرخ مع شحم و یا زنگار مع سرکه و یا
در بینی گذارند و گویند که در قرحه کهنه مرهم بیضی صاف عسل سرکه نافخت و اگر شب یمانی سوخته زرنج مرکب هر یک قوطه زراوند اقلیمی قرحه هر یک شش ماش
ماز و سه ماش روی سوخته چهار و نیم ماش زنجار هر یک نه ماش بوره ارمی چهار و نیم ماش زنج سیاه و قلعطار و قلعند پس هر یک شش ماش است
سوخته کند هر یک نه ماش همدارند کوفته به سرکه بسایند تا بقوام شده آید و فیتله آلوده در بینی گذارند تنقیه قرحه و حبس خون بینی نماید و چراییه دو ماش شرف
سنبل الطیب گل انسون هر یک سه ماش صبر ماز و هر یک یک ماش مشک کافور هر یک دو سرخ اقلیمی فصد چهار سرخ کوفته پنجه فیتله بدان آلوده در بینی
گذارند از اجزای حکیم علی شریف ست و یا سعد ماز و زعفران کوفته پنجه بیه گلیان در روغن گل گذاشته میامیزند و بعد از آنکه بینی را آب صابون بشویند
بکار برند که مجربست و بقول مسیح او به مصلح قروح رویه الف محقق و منقحی اند مثل پودینه که عصاره او در بینی چکانند یا خشک کرده اند از آن بدینند
بکیند شب دو جز و زرنج سرخ چهار جز و ماز و یک جز و سوخته یک جز و در بینی دمنده بعد شستن و بشار بیکانی در نسخه دیگر دو درم عوض و پنجه است و قوتیر
از آن اینست که قلعند پس قلعطار و شب زنگار مسادی ساییده و فیتله در سرکه تر کرده درین دو اگر آید در بینی نهند و ایضا برای قروح منتن زنج قلعطار و شربت
ماز و تو بال مس زراوند مرهم هر واحد یکجز و کند ثلث جمیع اجزای سه دقیقه از آن در یکطل آب بیزند تا بقوام عسل آید و بطریق فیتله در بینی داخل کنند
و جالینوس گوید که چون فاذر بر قدری فلفل در آب خالص باریک بسایند و بمرات طلا نمایند بعد یا صحت خشک گویند که این بار با پنجه برسد و
سقوط زنگار بعد بگردن بن باب برای قروح بنفشه و متن الف مجرب اگر آب انار ترش تنها یا عسل بچوشانند تا غلیظ شود و فیتله بدان آلوده در بینی نهند
در قرحه کهنه الف مجربست و چون انار ترش کوفته آب جلا کرده فلفل را بیزند تا غلیظ شود و شیان ساخته آب انار مسطور تر کرده در بینی دارند برای نا
بینی نافخت و سوط عصاره جوز السره و ماز و نیز نافع خلوص است و ایضا مغز تخم زرنج و زرنج سرخ که در هر واحد دو جز و قوتیرا که رانی مغسول صبر زرد و یک
یک جز و باریک ساییده بسکه آینه استعمال کردن نا صوب بینی را مجربست و شحم میفرماید قرحی که بسوی او ماده حریفه یا درید یا منتن سیلان کند علاج
صعب بود و از فصد و اسهال در آن لابدست و باست که احتیاج اسهال با یا بجات کبار آید و واجبست که مرهم او را بنظر و صابون خصوصاً

صاحبون قسطنطنیه بشویند بعد از ادویه شدید تخفیف استعمال نمایند و ازین قبیل است که بگزیند قشور مس قلعیدیس و زرنج سرخ و خونی و ساییده در زهر بگل
تر کنند و چند روز در آن نمیکشند پس استعمال نمایند و گاهی در آن حماما دم و پودینه و فاسیون و زعفران و شب یامانی و مانوز زیاد کرده میشود و دای روی
مجزبست و آن اینست که سعد و شب یامانی و مانوز و مرکب زعفران و زرنج مساوی بگیرند و بطریق نفخ استعمال کنند و قروح شدید الوج را علاج کنند
با سرب محرق مغسول و اسفیداج و مر دانج و برغن گل و موم از آن موم سازند و قروح بشیریه را علاج ببریم روغن گل و روغن مورد و مر دانج گلاب
و قدری مر که گند و علاج قروح ظاهره باین مرهم کشند سفیداب یک قطره از اسنگ سه اوقیه خبث رصاص محرق سه اوقیه بشراب و غن مورد مخلوط سازند
و آنرا ادویه مشترکه اینست که بگزیند آب انار ترش در ظرف مسی بپزند تا که نصف بماند فیتله بدان آلوده استعمال نمایند و از اقراص اندر و غرون نیز علاج
میکند گاهی مخلوط بشراب دگای بنی که دگای بسکه آب محبت باشد حال دگر هم جیده مشترک الفع با کتر اقسام اینست که خبث اسرب و شراب کشنده و روغن مورد
همه را با هم بسایند و براتش نرم گذاشته بپزند و حل کنند تا غلیظ گردد و در ظرف مسن بدارند و اسرب سوخته در کم خبث اسرب است و عصاره جند زنبار با روغن
دیگر بسیار است و الفطالی گوید که علاج قروح الف بعد تنقیه مواضع در طبعین و تنقیه باقی مطلقا بجز مثل کبریت و زرنج در طبعین و رخی در غنبا اند
بینی دریا بسین و نفخ چیزیکه نجف و عدل باشد مثل زنگار بر روغن بنفشه و موم قیر و طی ساخته باید کرد و بدانند که قرحه الف را حکما میزند پس ناسه
و مانا جود با طریک شکر بزرگ زعفران مساوی کسره سمانده ناس گرتنچ هلدی و ارجینی جادری لونگ بوزن برابر ساییده در شهد و چون آن بپخته بر درشته
خورن مفید نوشته اند و ایضا زنجبیل و از فلفل و از الیچی خرد هر واحد یک درم قند سیاه کشنده است و چهار درم کوفته چسباندند و بعد از ده دقیقه شرب بخورند

بواسیر الف و اربیان و سرطان

بواسیر الف لحم زائد است که در بینی رویده آن سه قسم بود یکی گوشت نرم سفید و بی درد و بدون سیدان طوبت و ماده این طبعی است و علاج این سهل است
دوم گوشت سرخ و اندک صلب با حرارتی و الم و ماده این موی بود سوم تیره صلب و ماده این سوداویست و گاهی این شدید الصلابه باز دشدید بود
خصوصا اگر سودا محترقه باشد و علاج این صعب است لایسما هرگاه زرداب بدو از آن اسفل شود و گاه باشد که در بینی گوشت فرونی سرطان پیدا بد و شکل بینی
فاسد کند و بسبب تمدید شدید و ج پدید کند و تیره رنگ سخت و غائر باشد و گمان شود که بواسیر است و آن سرطان باشد و اربیان و درم نرم غلیظ شمشیر
الف است که در مجرای بینی حادث شود و باشد که قرحه گردد و زرداب و طوبت از وی سائل شود و این درم را کثیر الارجل و بسفلیج نیز نامند از جهت مشابهت با
روبیان و زرنجی و ملائمت و بسیاری پاهای باریک و گاه باشد که این درم بطرینت گراید و سخت شود و در کم گردد و گاهی آن موضع همه بپزند و کشیده
و در باطن بپلک کشیدگی معلوم شود و فرق میان این هر سه علت چنان کنند که کمیل غزنه نماید گوشت زائده اگر نرم با صلبت شکل نژول بود و از این امراض سر و نازل
پدید آید بواسیر باشد و اگر با وجود زرنجی درم غلیظ لحم بود و گاهی سرخ و سبز متکمل باریک و خارج و داخل بینی محسوس شوند اربیان باشد و اگر درم صلب بود و
صفای بینی پیدا شود و در اکثر بغیر سیلان طوبت بود و قبل حدوث او در داغ اعراض سوداوی پدید آیند و از مقدار بخور دینا بق ابد کنند پس زیادتی پذیرد
و در کام صلابت پیدا کند و خشک بود سرطان باشد و بواسیر گاه دراز گردد و حلق شود و گاه چندان طول پذیرد که از بینی یا کام بیرون آید و این سه تنگ
آز اعلق نامند و گویند که سبب بواسیر احتباس خون سوداویست در عروق داخل بینی و سبب اربیان ماده روی باطن طبعیت و سبب سرطان سودا محترقه است

علاج بواسیر الف

فصد سر و کشند و زنجبیل پاشند و اگر فصد ممکن نباشد حجامت قفا نمایند و تبریدی که در عروق گذشت بدیند بعد از آن بمسسل بار و حب بلبله تنقیه نما
و گاهی بعد فصد عوض تبرید عذاب شایسته گل سرخ بعرق شایسته جو شایسته نبات داخل کرده میدهند بعد منفضا اصل السوس شایسته گل بنفشه گل سرخ
گل نیلوفر تخم کاسنی پنج کاسنی آلو بخارا جو شایسته صاف نموده گل قند داخل کرده و بعد نفخ مسسل و حب ابارج استعمال می نمایند و بقول صاحب و ج و حاک
بعد از فصد حجامت قفا برای نفخ جلاب از عذاب بنفشه و شکر بپزند و غذا مزه داشته بشیر بادام شیرین بعد مسسل بطبخ فاکر و یا مطبخ بلبله و حب ابارج و گاه

و بواسیر من مع ورم و درد گوش و چشم و سیلان آب کثیر از بینی بعد فصد سرد تر بد شیره و غلبه کثیره خشک شیره که با هر عرق غلبه شعله عرق گاو یا
 شربت بنفشه داده منفع و مسلح ایارج میدهند و شیاف یا منار سوت صندل سرخ حنظل کی باب کشنیز سبز ضامدی نمایند یا لجمه بعد از تنقیه اگر
 مرض خفیف و درابتدا باشد ادویه خفیفه و در مرض ادویه حاده قویه استعمال نمایند و از جمله ادویه خفیفه بقول شیخ فقیله معمول از پوست انار است که در آب مسینه
 تا مثل غیر گردد و از آن فقیله دراز سازند و دام در بینی دارند و این مجرب است لیکن نفع او بدین ظاهر میشود و یا فقیله از ایشان سبز سازند و بعضی مرکب نیز از کل
 و فقیله بسره تر کرده و بعد از آلوده می نمایند و یا فقیله شحم خنظل یا از جود السرمع قدری انجیر چند را استعمال نمایند و یا فقیله در آب بودین تر کرده و تنها و یا بعد از
 آن در آب مذکور و یا در شراب و یا در سرکه بودین خشک سوده بران پاشیده و یا از خفیه آب انارین مع پوست و شحم او کوفته و یا فقیله بعسل و گل سرخ در روزی قطره
 بیکار بکار برند و یا نفخ زدن و قلعند در سرکه ساییده خشک کرده بعل اند و صاحب خلاصه گوید که اگر انار ترش درست کوفته آب آنرا در ظرف مسی مانند بپوشانند
 و در همان ظرف نگاهدارند و فلفل او را خشک نموده و با یک بسایند و آب مذکور سرشته فقیله ساخته در بینی گذارند و در مدت دراز بواسیر بینی را بی مشقت قطع کنند و مثل
 ادویه حاده دیگر از لنع و وجع و ورم خالیت و اگر اندک زنگار و نوشادر در آن اضافه کنند بغایت قوی الاثر گردد و مجرب است و هر جانی و اما قوی گویند که آب او
 مع فلفل نیم خیمت کنند و در طاس مسی بکوبند و در روز دیگر فلفل او جدا کنند و با یک بسایند و از آن شیاف سازند و آب مذکور تر کرده در بینی نهند و بعضی گویند که
 شیاف مذکور خشک ساخته در آب مذکور سوده در بینی بچکانند و اگر وقت طبع قدری نوشادر درازند قویتر گردد و اگر انار ترش تازه بدست نیاید پوست انار ترش
 بکوبند و در آب انار دانه بپزند و بقول مسیحی پوست انار ترش خشک کوفته بچینه بچینه در آب انار ترش اندکی شده سوده فقیله دراز ساخته داخل بینی کنند و در اکثر
 شب بدارند و یا توپال مسی ساییده به شراب سرشته داخل بینی بطوخ سازند و اگر زجاج اخضر در سرکه ساییده در بینی صبح و شام گذارند نیز باریف را و در سینه و گویند
 که آب کوفت دروغن گل و نشوق ایرسا و آب گنداق و قطور آب سرگین خرو که آب کشنیز سبز نافع بواسیر نفث است و که از فلقند بعسل و یا قاقلی تازه در بینی
 گذاشتن و منجمه ادویه حاده قویه اینست که زجاج دو درم زنگار نیم درم ساییده بفتیله آغشته در بینی نهند و اگر قویتر خواهند حب السلاطین چهار جزو زنگار و جزو
 هر دو را خوب ساییده بران موضع بچسپانند و بالای آن مرهم زنگار نهند که بمهره معمول است و اشخار و آبک را در آب ساییده ضما کردن نیز بسیار فایده میکند
 و اگر بعد فصد قیال و حجامت نقره و تنقیه بحب ایارج زنگار و ایشان مرکب هر سه مساوی کوفته بچینه فقیله از خرده کتان با سرکه آلوده را و ادویه مذکور بگذارند
 و در بینی گذارند معمول صاحب خلاصه و شفارا الاسقام و غیره است و اگر زنگار نوشادر اشخار سوده بشهد آئینند و فقیله بدان آلوده در سوراخ بینی نهند و از گوشت
 و شیرینی بهیمه نمانند نیز مجرب بعضی اجاست و یا بقول صاحب جامع و کامل توپال نحاس قلعند پس قلی هر واحد یکجز و زنجار هر واحد نیم جز و فلفل
 ربع جزو ساییده فقیله از خرده کتان به شراب تر کرده باین آلوده در بینی نهند و یا زجاج سه درم قلعند پس هر یک چهار درم قلعطار سه درم شب یمانی ماز توپال
 نوازند و مرجم هر یک نیم درم کند چهار دانگ سرکه صد درم در یک مسی بپزند تا مثل شهد گردد بفتیله استعمال نمایند و گیلانی گوید که بکینه نشور مس یک ادویه
 و قلعند پس شش درم در زنجار سرخ نیم ادویه و خرین سیاه ربع ادویه و کوفته بچینه در بینی دهند که دوا سی جدید است منفعت او درده روز ظاهر میشود و ایضا بکینه
 پوست انار خشک دو درم قلعند پس ده درم قلعطار سه درم زهره برگام و چامام و مرکب و بودین و فراسیون هر واحد چهار درم زعفران دو درم خرین یک درم
 ساییده خشک استعمال نمایند و بعضی گویند که کند یکدرم شب ماز و نشور نحاس هر واحد چهار درم قلعند پس شش درم زجاج قلعطار هر واحد هفت درم
 یک قطره بکینه چهار درم مس بپزند تا باقوام عسل اید بطور فقیله بعل اند و شب یمانی هر مس سوخته قلعطار قلعند پس سوس سفید زجاج سیاه نظرون
 مساوی کوفته بچینه صمغ و شام در بینی میدن یا آب انار ترش یا شراب انگوری و اما مال آن سحر کردن بغایت مجرب نوشته و اگر فقیله آب انار ترش
 یا سرکه انگوری یا آب بودین یا شراب انگوری ترکند و این دارو بران پاشیده در بینی نهند تا فخر باشد و اگر فایده نشود فقیله همیه مذکور تر کرده قلعند
 و قلعطار و اشخار و زجاج سیاه و شب یمانی مساوی سوده بران پاشیده در بینی نهند و یا نفخ زدن و بتر انست که بعد شرط یا خراشیدن موضع
 این ادویه استعمال نمایند و چون پوست انار ترش چهار درم قلعند پس سه درم زنجار و خرین سیاه قلعطار هر یک نیم درم کوفته بچینه بکار برند نیز گوشت

فزون بی بینی را بر سر و قبال مس و قلند پس در زنج احمر با سرکه سیخ و فقیه آلوده در بینی نهند که کار آهین میکنند و انطیاقی گوید که پنجه جرب است اینست که
و قلند و زنجار مسادی و حلیت مثل آن همچون غبار ساییده با قدری سرکه و غسل بسرشتند و فم را مل ساخته در بینی نهند و یا خشک در بینی دهند و در گارده
خا که اکال چون فله نیون در گیک ریگ هم عقیده بود و اگر ازین تدبیر ناکل نشود قطع نمایند و اگر بعد قطع چیزی از گوشت زایل باقی باشد ادویه اکال بر آبجو بر ص
یا اصل محوت پر مرغ که پارچه بران چیده باشند طلا ساخته در بینی گذارند تا باقی را بخورد پس بر خم سفیده و جران علاج کنند و بدانند که قبل از تنقیه استعمال
ادویه حاده در دستکاری را کار نفرایند که موجب افزونی مرض است و بقول شیخ هرگاه اراده علاج با ادویه حاده باشد یکروز پیش از آن گوشت زایل را بخورد و پیش
دک نمایند بعد از آن باین ادویه در روز علاج کنند بعد از خوردن طعام و ایضا چون علاج با سوربینی باین ادویه نمایند باید که اول بقصر یا زفت و طبیب و
بینی طلا نمایند تا بینی از نکایت ادویه حاده محفوظ ماند و جمیع ادویه نافع اربیان بواسیر را نفع بخشد و گاهی احتیاج کس قوت آن افتد و آنچه در بواسیر متعده
مفید بود و گویند که گاهی بواسیر الف مولودی بود و آن لا علاج است

علاج اربیان سرطان

در اربیان بعد فصد سر و دجمات و تنقیه مسهل و حب الارج یا مطبوع افیتون علویان و حب قایای انیشان فقیه که باین سرهم زنجار آغشته در بینی نهند بعد
دم الاخون انزروت مردان سنگ گلاب سرکه در بینی گذارند و ایضا العاب حله و سرکه و گلاب و روغن گل بمرات در بینی بچکانند و با بعد تنقیه داغ بجا یا اجات
حضض مرکب زوفای طب دردی زیت مردان سنگ بلعاب حله یا بزرگتان سرشته طلا نموده باشند و هرگاه درم نرم تر شود بران زلو چسباند یا بمبضع شرط
و خون برانند و صاحب تروج گوید که حلاب از گاو زبان و یاد بخوبی و اصل السوسن لشکر دهند و بعد نفع تنقیه داغ بجا یا اجات و طلا بمر و عکازیت و مردان سنگ
ببعض لعابات و بعد تبیین شرط و تعلیق علوی بعل اند طبری گوید که اگر این درم غیر متفرج باشد علاجش تنقیه بدن بمطبوخ افیتون بعد تنقیه سر و حب الارج
پس غرغره بجا قرحا و مومین و کف خردل و رب عنب و مانند آن است و بر سر زنجار جمیع اغذیه غلیظه بخورد بسوی سر بعد صورت این درم ملاحظه نمایند پس اگر
بر حال خود باقی باشد یا آنچه مذکور گرد علاج نمایند و اگر تحلیل شود و نقصان پذیرد بجزئی متعرض آن نشوند سوای علاج مذکور که بعد زمانی مع لزوم بر سر بملقی
تحلیل گردد و در آن ایام مداوی محل شل و محضض ضما نمایند و آنچه بر حال خود باقی ماند مرصافی نیم درم انزروت یکدرم مقل نیم درم زوفای طب یکدرم عکازیت
نیم درم مردان سنگ یکدرم باریک ساییده لعاب اسفول و لعاب حله برآورده مع عکازیت بچسباند هرگاه غلیظه گردد ادویه مسحوقه آمیزند و در زو شب
داخل و خارج بینی طلا نمایند تا آنکه درم نرم شود و تحلیل گردد و چون بعد مسهل و فصد شرط بلع بعل آوردند و خون سیاه عکازان خارج شد پس آن بی شک
صحت یابد و اگر خون سائل از آن قیق سرخ باشد از داخل و خارج بران زلو چسباند بعد استقرار و بر سر و اصلاح غذای مرصافی و واجبست که طبیب از شرط و زلو
در حالت امتلائی بدن هذر کند پس اگر از ضما و زلو تحلیل نشود و نرم نگردد و بر غلط و حساوت ادویاتی مانند بکیرند حرق سفید و درم خرق و دملت درم عطیشا
که آن عرقی است که بدان صوف میشوند یکدرم و حضض نیم درم و حله را باریک یسایند و در حریر به بیزند پس داخل منخون سرکه مالیده بران این دو خشک
طلا نمایند و همچنین بدخات متوالیه عمل نمایند تا آنکه درم را بخورد و ساقط کند و بعد سقوط او باین مرهم علاج کنند زیت پنجه درم مردان سنگ درم مردان
باریک ساییده در زیت کمیخته بچسباند حتی که جمیع گردد بعد درم و نون ریخته سرکه بران بچکانند و حل کنند و هر قدر که سرکه را شست کنند بران بچکانند و چون
سرکه بچکانیده باشند و حل کنند تا آنکه سفید گردد یا قریب یسفیدی رسد پس استعمال نمایند و این مرهم اوفقی استیاست برای قروح مواضع خضار و لب
و اگر جراحت خشک نماید باین مرهم مداوا سازند بکیرند موم صغی و روغن بنفشه و از آن قیر و طی بسازند و هنوز بر آتش باشد که قدری سفید با قلی بران اندازند
و حرکت دهند بعد از آتش فردا آورده در صلاهی ریخته آب سرد بران اندازند و حل کنند تا چرک او خارج شود و جمیع گردد بعد آب از آن دور کرده قدری سفید
رقیق بیضماند از دل کنند حتی که جمیع و مخلوط گردد و اگر موضع رطوبت باشد و درم که از آن سائل میشود رطوبت زیاده باشد در مرهم اول قدری گلاب اندازند
که زنده کند و اگر بعد علاج کنند باید که دستکار را بهر باشد تا اجزای بینی از قطع محفوظ ماند و در غرض و بی سوراخ نگردد و شیخ میفرماید که در اربیان

بتر است که بیکباری علاج کنند و این بعد کمر کردن است که از بدن و سر باید و اگر ضعیف باشد و دوی قویه بخورد و دوی قروح انف استعمال کنند مثل فنج
شب بانی و مرکب کیمز و قلع طار و راز و هر یک نیم جز و نفخ نمایند یا فقیله از آن محل آرند و مختار جالینوس اینست که آب انارین مع قشر و شحم کدو فنج
و اندکی جوش داده و نظرت اسرب بر دوزن پس ثقل او بسایند تا مثل خمیر گردد و آبهای دیگر که تصفیه دهند بقدر لایق و بعد از آن شیا فات دراز بسازند
و در بینی علیل داخل کنند و بگذارند و در بعض اوقات راحت دهند و از بینی خارج کنند و در سوقف بینی و کام را بصباره مذکور طلا نمایند و برین تدبیر طبیعت
کنند و این نافع قروح و بواسیر است و از منافع او آنست که اگر زیاد نمیکند و بسااست که از سه انار یعنی غصص نارسیده و ترش شیرین این ترکیب فنج
و اگر گوشت زائد صلب باشد انار ترش را زیاد کنند و اگر کشه الرطوبت باشد غصص را زیاد نمایند و قومی بعد از جالینوس قری قلع طار و نوش در فکا
در آن زیاد کرده اند و عمل او قویتر میگردد و جمله ادویه حاده و اکاله که در علاج بواسیر انف مذکور شد استعمال نمایند پس هرگاه از قوت ادویه در ظاهر
راحت دهند تا آنکه ورم ساکن شود و بقیه و طی موم و روغن گل غسل طلا نمایند بعد از آن اعاده دوائی حاد کنند و همواره باین نحو عمل نمایند حتی که سفا
شود و تجربه کرده اند که هرگاه خروب بنطی رطب کوفته آب او بگیرند و در آن صوف تر کرده در بینی داخل نمایند اربیان را بخورد و جزا و سر و بینفت دار
و آنچه مجربست اینست که راج سبز شل سر مساییده صبح و شام در بینی دهند و بعد قطع اربیان از ادویه هالینوس گل بسلول در آب بسیار سرد است
تا که غلیظ گردد سرد کرده از آن بینی طلا نمایند و گویند که آب خمر لوف بفقیده آلوده و کذا از آن بخیر خشک و برگ سر و مسادی سوده فقیله ساخته و کذا اتفاقا
فوزاج و زرنج و نوده و قلی بسکر که تند چند روز در آفتاب برورده فقیله بدان آلوده و کذا از دقای رطب و پیچ و موم زرد مرهم ساخته بفقیده آلوده و کذا
عسل بسکر که آمیخته فقیله بدان آلوده در بینی استنشاق یا زنگار نوشا در سب که تند جمع کرده در آفتاب خشک نموده باریک ساییده بدن آب بر کرده در بینی و بینی
قشور خاص که گذشت و قلع طار و گوشت زائد و اربیان را بر دوزن سلطان علاج ادویه حاده قطع با هر اصلاح تعرض کنند و هم بر این قیود عمل کنند و فصد و تصفیه
بدن از سودا و بجمون نخا و طبعی و فیتون را با الجبوج و جورد در هر هفته دوسه بار همیشه نمایند و تصفیه خاص باغ با دوی که در آن صبر و مصطک و دندان آفند و اگر مزاج علیل
تصفیه بسیار بد و حب فایا کنند بعد از آن غلبه غلیظه و مؤلفه سودا نمایند و در بعضی اوقات غرغره باشیای خفیفه مثل سنگینج در می مری کنند و در غرغره مباح
و سر را از گرمی آفتاب و شدت سردی محفوظ دارند و بعضی اوقات برای سرطان این موضع حقه کینه راستوده اند و باقی تدبیر آنچه در سلطان مطلق گفته خواهد شد بعمل آرند

عطاس

یعنی بسیار عطسه و آن حرکت حاصل از حفظ از دماغ برای دفع خلط یا موزی میگردد با استعانت هوا استنشاق جهت دفع از راه بینی و درین سبب که در مجاری لراع
از آن خلط و یا سبب دیگر که منقبض گرداند دماغ را برای دفع آن یا سبب مذکور که لراع آلات تنفس را از داخل اتعراج مانند غبار و دخان و یا سبب حار و یا سبب فلفل و کبر
و مانند اینها داخل نمودن فقیله در بینی و یا استعمال عطوسات و از داخل چوب حرارت دماغ و وسیلان رطوبت لازمه از آن و یا اختلال ریج از آن رطوبت
و یا تصاعد آن از اعضای تحت و یا استلامی دماغ از رطوبات پس از آن از مرین تعذر سبب خارج نمیکند کوره پسند اگر اقران که سببش همان باشد
و الا سبب داخل بود و بعد اگر آثار حرارت دریافت گردد پیش حرارت دماغ باشد و الا رطوبت آن عطسه حرکتی است مر دماغ را همچو سرفه مرشش و سینه را
که چون بر جرم آن موزی دارد گردد و هر یک انا نمتحرک میگردد و حرکت عطاسیه و سعالیه و کثرت عطسه در ریج جاهر دارد و یکی در ابتداء ای نزله و زکام
حرکت مانع فنج دوم در ابتداء ای تنها که سبب کثرت خود قوت را ساقط کند و دماغ را متمثل گرداند سوم در شخصی که دماغ او بسبب حرارت گرم شود و ماده را
بخود کشد چهارم در آنجا که ماده در سینه بسیار یا خام بود مثل صاحب ذات الصدرا آنچه در شخص عادی رعان شدید و در چهار موضع نفوذ دارد یکی آنجا که
در سر بخار یا ریج یا ماده اندک باشد اگر چه نخته نباشد که اگرانی سرد و نماید دوم آنجا که در دماغ ماده نخته باشد اگر چه غلیظه و بسیار بود که دلیل قوت دماغ است
و از نخته کسی که موت او قریب باشد و اگر عطسه نیاید و اگر عطسات عطسه آورند و او را عطسه نیاید امید صحت او نباشد داشت سوم در زنان که کلام
وضع حمل که بر ارحام مولود و شیمه یاری و در چهارم در فوان مادی که بسبب حرکت خود آنرا منحل گردانند با جمله عطسه معتدل نشان صحت است و اگر اطلاق با

آفت و در آخر امراض باطنی غلیظ ماده لیل خیرست اهل هند گفته اند که موافق ترین این معده است که سرخ و دانه پیش دارد و برابرسند و گردن
پیچیده و در دیکسور که ده نشاید تا عطسه است خارج شود و در مراحق نگر و در و گ یا عضله کشیده یا پیچیده نشود و عطاس است سبب نمایند و از انباشته باطن
عطاس چکانیدن روغن گل خوشبو و روغن بیدریز و گوش است و نوشیدن حوی گرم منع عطاس کند و گرم کردن سرخ و تفتن آب شیرین بیکرم بر
و انداختن روغن بیکرم در هر دو گوش نهادن بیکرم کرده زیر گردن و شمیدن سیب و سونق و اسفنج بحر و دفر خشک و کذا اول بخان سوده در غرقه بسته نیز
عطسه نوزاد و دفر خشک و تان سهاست اکثر قطع عطاس کند و گویند که بوسیدن انیون نافع و معطر آب بادروج یا تخم اوبالیا خاصیت نافع عطاس است و سوط
آب گل خلی با روغن گل تخم سفید و شدت صبر بر عطسه و تکلف بازگرداندن آن سود دارد و عطاس کافی است برای عطاس ضعیف و چشم و گوش و
دخک مالیدن و دهان خارج کشادن و جثا آوردن و نظیر تسبیح فوق و در چیزی کردن و بر سر عطاسیدن و عضلات را بر دهنها مرطوب مالیدن
خصوصا عضلات حنجرین با گوش و استعراق و خواب آفتاب باعث جلا نافع عطاس اند و غرض اول باطن خضر یا بهام و سبب دزد و بعضی دنگ باطن خضر و خضر
با بهام و منع عطاس مجربست و گرفتن بینی و دهن از دست بقوت تیز ناضحت داخل انداختن و دهان و آفتاب و بوسیدن خیر یا حاد و نافع و مقام در هوا
ردی و غیر آن که باعث عطسه شود ضرر است و حکم عاید نوشتن سیرکی از اسوات که مبتلا این مرض بود و عطاسش با این حب نمود و اصل اسوس
بر بوند هر یک چهار درم باریک سائیده در آب یک کپل پوست خشتاش جوشانیده مالیده صاف نموده پس غلیظ کرده بهشتن جدا بقدر سرخ و سازند و خشک کرده
از یک تاج چار حبه بخورند پس دیگر فزایل شد و کد استمال کدیفه عود ذکر و دستمال خولجان با نفاصیت لعل نافع است و اگر از آن جدا آب و کور سازند بهتر است
و آنجا که اکثر عطسه از گرمی دماغ باشد تبرید دماغ و تسبیح بر روغن سیر و شل روغن کدو و روغن بنفشه و روغن آس و تخمید سر و پشانی با طلیه بارده و بوسیدن کشتن
سیر و صندل و استیم آب شیرین بیکرم مناسب بود و اگر خون غالب باشد فصد و حجامت نفع نمایند و آنچه از طبیعت دماغ باشد تقطیر دماغ بسمل و
ایارنج نمایند بعد اگر اندک باقی ماند نشو قات و عطاسات موافق بکار بند و بعضی نوشته اند که اگر عطسه از قوت دماغ و ذکای جس آن باشد بدین
بهر صواع از ذکای حسن باطنی مسطر شد بعل آرد و اگر از رسیدن بخار گرم مبداء عصب یا در بطن اول باشد بخاک از کمر و روغن گل و آب کشین سر و آب
نیم صفا و عرق بیدریز یک کپله ساخته بوسند و یا اسفنج بحر که گل سفید سوده بر آن انداخته آب پاشیده باشد بویاند و دست و پا حکم بند
و اگر مقدمه زکام باشد بدین زکام بر داند و اما بوسیدن شامه انیون علویان دگاه گل سرخ و عظیم الاثر است و همچنین سرخ بخورند و زعفران
دشتن و همه عطسه استوار که باطفال عارض شود اگر سببش سیدن سرخی است باشد باید که بادروج کوفته خسته دینی دهند و عطاس گرم لطیف و مرصعه دهند
و اگر ده گویند یا بزرگش ریان نمایند و آبی که از آن سائل شود بیکرم در بینی چکانند و بویا و زعفران قد سفید کوفته بخور آن بپزند و از دست بشوین
و زعفران بارچ زکین کرده بر بگرداند و سر پاشیده دارند و بوسیدن خوب سلخه زکرده و مالیدن سطرل بخور خشن نیز مفید و اگر ازین تدابیر عمل نکند
ایارنج فیرا خسته شب متواتر بر صفت بخورند و زعفران و تخم گل سرخ و اندک صبر بر پشیمان مرصعه مالید و در بطن طفل گذارند که بکند و چون از آن باز آید
سطرل آگون دارند تا که لعاب بسیار از دهان و بر آید و گاهی نان طفل بخور خشن بکیند و اندکی کشیده نگاه میدارند تا که که لعاب باز نماند و دهان او بپزد
عطسه و زایل گردد و اگر حار پس لزاج و قوی البنیه باشد آب بیکرم که دمان سوس و پوست حب الملح بوشانیده بهشتد بر سر نوزاد و اگر ضعیف القوه
و البنیه باشد بر سر آداب گرم نریزند که باعث ضعف قوت او میگردد بلکه هر وقت اندک شربت خشتاش یا دیا قودا که باطلا ساخته باشد بخورند و تخم
خیار و تخم خرفه و تخم هر یک سه جزو مغز بادام چهار جزو نبات برابر همه سائیده با لعاب اسپغول جها بقدر عدس مفرط ساخته تشنگ نموده و تخم زیر
نهان او بکشد نگاه دارند و این سیار گفته است این مرض بکند و دو دنگ آب السوسن و دو دنگ می که آنرا سیکل ازل نامند و دو درم تخم سلفا و یا
شیر مرصعه و بوشانند تا غلیظ گردد و هر صبح و شام با آن طفل را حق کنند تا که از تنگی می بخشد و معاینه کبار را در اطفال چنان تاثیر می نیست و مجوزنه و اگر
سبب آن درم حار فواحی دماغ باشد بابت و حرارت بود و عطاسش لطیف سرد است و سرسام کنند از تبرید و طلا و میخ سر بر مدت از عصا مثل آب گاسنی

یعنی کوفت شدن بینی حدوث او از غرض یا سقط بود و اکثر در اندام ای جذام از صفت اخلاط و فساد آن واقع شود پس آنچه از غرض یا سقط باشد یا سترخی شود و یا غضروف انف بترکند و جالینوس گوید که رطوبت یا استخوان او واقع شود و یا غضروف او و یا بر سر دو و مبارک در علاج او واجب است و الا بعد از علاج قبول نمیکند و مورث چشم و قیغ منظر بغض میگرد و بطری که گوید که چون غضروف منحل گردد و از استخوان انفی جدا شود کمتر رجوع کند یا اتصال پذیرد علاج اگر خفیف باشد در آن میل بطرف داخل کنند و در آشته مستوی نمایند و صبر و معثاق و افاقیا و مرسوده بلعاب تخم بارتنگ حل کرده بر کاغذ لایه بر بینی بچسباند و اگر ریش شدید باشد و غضروف که در عامت بینی از انست شکسته شود از شکستن خوف و درم بود پس بزودی فصد سر و کند و بینی طبعیت سازند و پس از غذای غلیظ نمایند و بر حفظ مزاج و داغ گرم نشود و مژدی بسر سام نگردد از صدمه بار در بر استعمال کنند و بعد از آنکه ماده آنکه سستی بمنشال منقح الحرح است و آن شبیه بمنقاش و درین افراخ میباشد بدست منضبط سازند و همچنان اندر بینی درازند پس بگذرانند که منخوی منقح شود و بینی زائل کند بعد بینی را بدان بلند سازند و دست بر آن بمالند و بر دست راست گفته حتی که بر حالت طبیعی عود نماید و ساعت زمانی امساک آونما و بعد از آن پارچه را بنوعیه و افاقیا و معثاق بر آن طلا کرده اندر بینی نهند و ایضا الطلیه نافه درین آنچه بر کسر گذارند صبر باش مرز و عرفان را که سبک گل از منی گل رومی خطمی لادن حدس است آب انش یا طر فا طلا نمایند و یا پارچه را کاغذ بهیئت یعنی قطع کنند و او را در طلا می صبر و غیره که مسطور شد طلا نمود و بر بینی بچسباند و سه روز بگذرانند بعد بایست که جدا کرده اعاده همین ضام نمایند و اگر بینی قائم نشود در منخوین و جوب مثل در و صغیر یعنی ساخته و بر وجه جانب پیش آورده نهند بالای آن پارچه که کوب چسباند و در هر سه روز بر آن دوا عاده و نمایند تا آنکه علت زائل شود و آنچه بسبب جذام باشد علاج جذام است

سبب خشکی بینی یا حرارت مفرط است چنانچه در حمیات محرقة دیاپیوست شدید در دماغ چنانچه در بالخیولیا میباشند و یا در همه بدن چنانچه در اخرباق
عارض شود و یا خلط لزج که از حرارت اندک از خیشوم بچسبد و خشک گردد و تشخیص هر سه نوع چنان نمایند که در ریافت کنند اگر تب محرقة یا دق موجود بود پس
یایوست باشد و اگر اجتماع خلط در بینی معلوم شود سببش خلط لزج باشد علاج نافعترین چیزها در آن دادن مصلحات بار در طب مثل روغن بنفشه و روغن کدو
که و یا آب تربوز یا آب بنفشه و آب اسفنج و بعد از غلغلی است و کد که مغز ساق بقول و غیره و استعمال نیز مفید بود و یا روغن بنفشه یا کدو در بینی بچکاند و روغن
بماند و اگر حرارت مفرط باشد قدری کافور در کی از روغنهای مذکور حل کرده سعط نمایند و تسهید یا شربه و سعطات با لیمو و الیای و ادیان و انجدر و انجدر

بارده که در علاج امراض باغی حار و جبران سطور شد استعمال گفته و از روم حمام نمایند و صندل و گلاب که کافور بپوشند و خیارد و تر بر خورند و در مینوی ادیان مذکور
بدون کافور بکار برند و ایضاً در غن با دام یا شیر در خزان یا شیر در مینی بکارند و شیر از پستان بر پیشانی و در شین و دیگر ادویه طیبه بکار بردن نافع بود و آنچه
جالیقوس گفته و حکیم عابد نیز در هر دو قسم تجربه نموده طلای پیشانی و مقدم سر بآب خرفه مضروب بر غن با دام در غن که دو سوط است و اگر از غلط
لرزه بود بعد لمین غلطه قطیفه در غنمای مرطبه مذکوره و البان العبد شرب و طبیات تنقیه ماده از بدن و داغ بمسجل و جب هلیله و قرص بنفشه در غنای غلطه
و نشوقات و انطولات نمایند و مداومت اطراف لعل کشنیزی بخید بود و جالیقوس گوید که جمله ادویه سمه که در بحث خشم مذکور شد مفید این قسم است و حکیم علی بن
که درین نوع اول باب گرم استنشاق نمایند بعد بر غن بنفشه با دام یا نیلوفر یا در غن گل بعد از آن طعام بخورند و اگر آن شور باشد اول است

حكه الف

سبب خلش بینی صعود بخارات حاده لذا عاده از ماده حریفه مجتمع در بطون داغ یا در محل دیگر است و احتیاس آن در بینی دوز کام و دیدان بینی و ثبوت
و قرصه بینی و در ابتدای رعات و جدی غیر عارض شود پس تشخیص این سبب چنین باید کرد که اگر آزار کام یا دود یا ثبوت یا جدی یافته شود سببش همان باشد
و اگر سرخی چهره بود و در بعضی رایش چشم همچون جبین برق محسوس گردد و مقدمه رعات باشد و اگر دفعه پیدا شود و سرعت زایل گردد و اکثر وقت شمید
هوای سرد حادث شود سببش صعود بخارات باشد علاج در آن بعد تعدیل مزاج با کول و مشروب و تنقیه بدن و داغ از ماده بخاراتین الف بر غنما
و سعوغات نمایند و بهر تنقیه داغ صندل و گلاب و کافور در غن گل بپوشند و برای منع انحراف سفوف کشنیز و اطراف لعل کشنیزی بخورند و جب اللاس یا غایت
عجیب است در استیصال انحراف حار مطلقاً و اناشیای منجره اجتناب نمایند و اگر ضعف قوت یا امری دیگر مانع از تنقیه بالغ باشد نفقش شمش بپوشانند
که تنقیه برفق و تعدیل مزاج اعضا نماید و بقول ابن حنبل خولان لطوفا و فتیله نیز نافع حكه الف است و گویند که اول رگ قیال زنند و بغاصه سه جلد و
رگ ارنه نشانند و بعد یک هفته تنقیه داغ و بدن بچوب بنفشه و مطبوخ هلیله زرد و فواکی علویجان و یا آلو با شربت و در ذکر الیلجی نمایند و بعد جهت منع بخارا
و تقویت معده و داغ اطراف لعل کشنیز دهند و غنمای کرم بخار و سرد خوراند و بر غن گل و با دام برابر چرب نمایند و در مقدمه رعات قصد سر و کنند و آنچه
در بحث رعات از اغذیه و ادویه سطور شد بکار برند و در کام دود و بخورد و قرصه جدی علاج آنها نمایند و گویند که در حکاک منخون لطفال سر که یکد و مرتبه
بساله و اگر از این عمل نگرند و نثار در سر که منجی بپوشانند و اگر از این چیز و ال نپندیرد و مستحکم باشد سر و زک اندک لای در بند که در آن قدر کشند پس بران سر که بالند

حرقت الف

هرگاه مزاج منخون از حالت طبیعی برگردد و سوز مزاج حار در او از کند سوزش عارض شود علاج پارچه گلاب و صندل آلوده بر بینی گذارند و در غن گل
باب جمی العالم یا در غن نیلوفر یا گلاب استنشاق نمایند و در غن که دوشیر در خزان امثال آن سوط فرمایند و صندل و گلاب و نیلوفر و کافور بپوشند و لیس
گویند که گاهی در منخون نوعی از سوز مزاج حار و غایت حرارت حادث شود باقی از شرح و طبری گوید علی است که در بینی ظاهر شود و از آن در چشم آید
و انسان را از آن حالت صعب بهم رسد و او آنست که می یابد انسان در بینی خود عذ استنشاق هوای بار حرقت لذاع که تا داغ او برسد و او
اشک آورد و اکثر این حالت بدون استنشاق هوای سرد یافته می شود و حدوث این علت دلالت میکند بر بخارات حاره لذاع که از ریه
اخلاط حریفه لذاع در بطون داغ منحل میگردد و چون این بخارات در پیشون در بینی محقق میگردد و احراق شدید پیدا میکند و هر که از کاه
سوزش کند و از جریان فضول دقیق حاد که در ابتدای کام جاری میشود بسوزن سببش آنست که مثل این اخلاط در بطون داغ مجتمع میباشد
مسام سر سردی و غیر منسب شوند و بخارات منعکس گردند از منخون جاری میشوند و آن چیزی از آن اخلاط حریفه ماده منحل میگردد و
پیدا می کنند و شرح جاین برای آن کردم که این سبب در هر دو موضع یاد دارند و علاج این تعدیل مزاج بدن با کول و مشروب است و قصد تنقه
اگر قوت احتمال استفرغ و زمانه مساعدت نماید و اگر مرض منصف القوه یا زمانه بالغ باشد نفقش شمش بپوشانند و در اخر

این خطا و لغزش را نیز باید بفرموده شد پس این نقیصه استغفر فرما و بعد از آن بر روی کار و بعد از آن بر روی اعضا او بکشد و اصحاب سب و فحش را دروغ و کذب استعمل آن چنین است و غیر از این هم میگویند که اگر کسی از

احتباس ششی و رالف

بجی بند شدن چیزی در مجرای بینی علاج اول بر روغن اوقدری سوم بینی را زانند و درون و بیرون چرب گشته و چند قطره از آن در بینی چکانند پس اندک مصلحت است که از آن صحت حاصل می شود و در بینی و منند و هنگام عطسه آمدن دانه و مخرج صلیب بند نمایند و عطسه گیرند تا آنجا که چیزی بیرون افتد و با یک مناسب برانند و بدانند که اگر کثرت این کار را بکنند و طعام هم نروند عطسه عارض شود و بدن سبب چیزی که در درون باشد از طریق حکم در مجرای بینی برآید و تعفن پذیرد و بر بخاند و خوش بدهد خوابی و اشتها روزی رنگ و مخافت بدن ظاهر شود و باشد که تب خفیف لازم گردد و نفس از جانب بینی بی سبب نزله و زکام موقوف شود و هر ساعت دست خود را بخواب ببرد و ببالد و تدبیرش همانست که مسطور شد و اگر از این تدبیر بر نیاید طفل را بر پشت بخوابانند و درین مله او را دست گرفته دانه خود را بر منقذه بینی منند او گدازشته بقوت بدست و عقب آن بلا فاصله و منقذه خلف آن که مفتوح است از آن قوتی در منند تا برفس آن چیز خارج گردد و گاه سبب آن تبس و خاشیم طفل می باشد و علاجش چکاندن شیر مضعه و یا دادن مناسبه است و تدبیر و ترطیب یا فوخر و یا دانه مرطبه مناسبه را که نمودن بینی او همیشه

سدرہ ظہیر

و آن چیزی مختص در داخل اوست حتی که شئی نافذ از حلق بسوی بینی یا از بینی بسوی حلق منع نماید و سبب این یا غلطی از مجرای است و یا لحم نابت و یا تشنگی و از نشان این سده است که غده را و از پدید آید حتی که منع می نماید فضل و نفوذ از دخول خیشوم پس طنین کاشن از آن حلاط میگرد علاج در غلطی بعد از دفع بمنفع بغم و تقبیله مسل و جوب و ایاریات از حدس مقشر کیدم چند بید شتر نیم درم افیون از غفران مشک هر واحد یک قیراط نیم درم جها سازند و با آب بجزول طب سوده سوط نمایند و هر چه برای ششم سدی مسطور شد بکار برند و اگر از لحم را بید باشد علائش مذکور شد و بسیار باشد که بعضی دستکاری می خرط بینی از مین صا بافت که آن جرد ممکن باشد احتیاج می افتد پس دمام جرد نمایند آنکه پاک گردد و اگر کفایت نکند آنچه در بحث بواسیر گذشت بعضی ازند و اگر از تشنگی باشد علاج قرصه یا پس نمایند و لیکنائی گوید باقی از شرح و سده که بینی که با طفل از طوطی غلیظه متولد از شیر غلیظه عارض شود علائش اصلاح شیر مرصع و پر پر او از غده مغلفه در تحت آب گرم بر سر طفل آنکبانت بخاران و بالیدن سر او و خرقه خشن بست و قبل ازین تدابیر عطسه آوردن و دیر سر او رغن بالمیدن جایز نیست

خندان

و آن مرضی است که بینی را عارض میشود و از آن در اواز انسان خشنه ظاهر میگردد و بسبب او کلام متعین نمیشود و این غیر غمحه و فرست گویند که سببش درم لوزتیم و یا بالهات است و لیکن بیشتر از خون و صفرا افتد و علامتش اینست که کلام مفوم نشود و چون آب بنوشد از راه بینی بیرون آید و خفایت بسیار و چشمها سرخ بران اشک حاسته باشد با در سر شدید و یا خفیف علاج اول در بهر دو نوع رگ سرد و گشاید و از آب کشیده سیر و کوه و کاسنی و کاهوتنها و با محض حل کرده غره نماند و اگر این جز نباشد سحر شد شیره آذنا گرفته با القوه با مطبوقه ساخته کار کنند و پوست اندازد و لایحه دراز و فک اندازد و از آب

بوده باگشت شهادت آلوده بروم رسانند در روزی ده دوازده بار و یا نوشاد و چنبای خشک پوست انار و لایستی هر یک سه شانه بدستور بکارند باز دیاب خایا انار خام جو شمش کده غرغره نمایند که نفخ عظیم دارد و اگر ازین تدبیر صحت نشود مسهل صفر العمل انار ازاز علی یا اسفل و عطسه آوردن یا عظیم دارد و تدبیر خفیف از بواسیر الف بکار برند و بقول جالینوس از معالجات او آنست که باز و مسحق را در آب انار شیرین جدا آنکه بموشد بخورشانند چنبه بشود و جده خشک کنند و نصف دو کنند و از زوت آمیزند و مریه دیگر آب انار که در آن باز جو شانه شده باشد بشود و بطریق سقوط و غرغره چند روز استعمال نمایند تا یوم و در وقت صبحی که چنده و تاب شدن آن الم استعمال کنند و اگر این مضر از بود و رخ را کم بسبب مضر آنکه از آن مضر عارض شود علاجش را مراض جنک خواهد بود

پیداں الف

بیش لطوبت منقشه در مقدمه این کتاب نشان داده شد و در بعضی اوقات دست و درج و ادراک و علی حده بعد از منقشه و تصدیق و تفسیر و تفسیر

[illegible]

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۳۱۲	۳۱۳	۳۱۴	۳۱۵	۳۱۶	۳۱۷	۳۱۸	۳۱۹	۳۲۰	۳۲۱	۳۲۲	۳۲۳	۳۲۴	۳۲۵	۳۲۶	۳۲۷	۳۲۸	۳۲۹	۳۳۰	۳۳۱	۳۳۲	۳۳۳	۳۳۴	۳۳۵	۳۳۶	۳۳۷	۳۳۸	۳۳۹	۳۴۰	۳۴۱	۳۴۲	۳۴۳	۳۴۴	۳۴۵	۳۴۶	۳۴۷	۳۴۸	۳۴۹	۳۵۰	۳۵۱	۳۵۲	۳۵۳	۳۵۴	۳۵۵	۳۵۶	۳۵۷	۳۵۸	۳۵۹	۳۶۰	
اولی	دو	سه	چهار	پنج	شش	هفت	هشت	نُه	ده	یازده	دوازده	سیزده	چهارده	پانزده	شانزده	هفده	هجده	نوزده	بیست	بیست و یک	بیست و دو	بیست و سه	بیست و چهار	بیست و پنج	بیست و شش	بیست و هفت	بیست و هشت	بیست و نه	بیست و ده	بیست و یازده	بیست و دوازده	بیست و سیزده	بیست و چهارده	بیست و پانزده	بیست و شانزده	بیست و هفده	بیست و هجده	بیست و نوزده	بیست و بیست	بیست و بیست و یک	بیست و بیست و دو	بیست و بیست و سه	بیست و بیست و چهار	بیست و بیست و پنج	بیست و بیست و شش	بیست و بیست و هفت	بیست و بیست و هشت	بیست و بیست و نه	بیست و بیست و ده
۳۶۱	۳۶۲	۳۶۳	۳۶۴	۳۶۵	۳۶۶	۳۶۷	۳۶۸	۳۶۹	۳۷۰	۳۷۱	۳۷۲	۳۷۳	۳۷۴	۳۷۵	۳۷۶	۳۷۷	۳۷۸	۳۷۹	۳۸۰	۳۸۱	۳۸۲	۳۸۳	۳۸۴	۳۸۵	۳۸۶	۳۸۷	۳۸۸	۳۸۹	۳۹۰	۳۹۱	۳۹۲	۳۹۳	۳۹۴	۳۹۵	۳۹۶	۳۹۷	۳۹۸	۳۹۹	۴۰۰	۴۰۱	۴۰۲	۴۰۳	۴۰۴	۴۰۵	۴۰۶	۴۰۷	۴۰۸	۴۰۹	۴۱۰
۴۱۱	۴۱۲	۴۱۳	۴۱۴	۴۱۵	۴۱۶	۴۱۷	۴۱۸	۴۱۹	۴۲۰	۴۲۱	۴۲۲	۴۲۳	۴۲۴	۴۲۵	۴۲۶	۴۲۷	۴۲۸	۴۲۹	۴۳۰	۴۳۱	۴۳۲	۴۳۳	۴۳۴	۴۳۵	۴۳۶	۴۳۷	۴۳۸	۴۳۹	۴۴۰	۴۴۱	۴۴۲	۴۴۳	۴۴۴	۴۴۵	۴۴۶	۴۴۷	۴۴۸	۴۴۹	۴۵۰	۴۵۱	۴۵۲	۴۵۳	۴۵۴	۴۵۵	۴۵۶	۴۵۷	۴۵۸	۴۵۹	۴۶۰
۴۶۱	۴۶۲	۴۶۳	۴۶۴	۴۶۵	۴۶۶	۴۶۷	۴۶۸	۴۶۹	۴۷۰	۴۷۱	۴۷۲	۴۷۳	۴۷۴	۴۷۵	۴۷۶	۴۷۷	۴۷۸	۴۷۹	۴۸۰	۴۸۱	۴۸۲	۴۸۳	۴۸۴	۴۸۵	۴۸۶	۴۸۷	۴۸۸	۴۸۹	۴۹۰	۴۹۱	۴۹۲	۴۹۳	۴۹۴	۴۹۵	۴۹۶	۴۹۷	۴۹۸	۴۹۹	۵۰۰	۵۰۱	۵۰۲	۵۰۳	۵۰۴	۵۰۵	۵۰۶	۵۰۷	۵۰۸	۵۰۹	۵۱۰
۵۱۱	۵۱۲	۵۱۳	۵۱۴	۵۱۵	۵۱۶	۵۱۷	۵۱۸	۵۱۹	۵۲۰	۵۲۱	۵۲۲	۵۲۳	۵۲۴	۵۲۵	۵۲۶	۵۲۷	۵۲۸	۵۲۹	۵۳۰	۵۳۱	۵۳۲	۵۳۳	۵۳۴	۵۳۵	۵۳۶	۵۳۷	۵۳۸	۵۳۹	۵۴۰	۵۴۱	۵۴۲	۵۴۳	۵۴۴	۵۴۵	۵۴۶	۵۴۷	۵۴۸	۵۴۹	۵۵۰	۵۵۱	۵۵۲	۵۵۳	۵۵۴	۵۵۵	۵۵۶	۵۵۷	۵۵۸	۵۵۹	۵۶۰
۵۶۱	۵۶۲	۵۶۳	۵۶۴	۵۶۵	۵۶۶	۵۶۷	۵۶۸	۵۶۹	۵۷۰	۵۷۱	۵۷۲	۵۷۳	۵۷۴	۵۷۵	۵۷۶	۵۷۷	۵۷۸	۵۷۹	۵۸۰	۵۸۱	۵۸۲	۵۸۳	۵۸۴	۵۸۵	۵۸۶	۵۸۷	۵۸۸	۵۸۹	۵۹۰	۵۹۱	۵۹۲	۵۹۳	۵۹۴	۵۹۵	۵۹۶	۵۹۷	۵۹۸	۵۹۹	۶۰۰	۶۰۱	۶۰۲	۶۰۳	۶۰۴	۶۰۵	۶۰۶	۶۰۷	۶۰۸	۶۰۹	۶۱۰
۶۱۱	۶۱۲	۶۱۳	۶۱۴	۶۱۵	۶۱۶	۶۱۷	۶۱۸	۶۱۹	۶۲۰	۶۲۱	۶۲۲	۶۲۳	۶۲۴	۶۲۵	۶۲۶	۶۲۷	۶۲۸	۶۲۹	۶۳۰	۶۳۱	۶۳۲	۶۳۳	۶۳۴	۶۳۵	۶۳۶	۶۳۷	۶۳۸	۶۳۹	۶۴۰	۶۴۱	۶۴۲	۶۴۳	۶۴۴	۶۴۵	۶۴۶	۶۴۷	۶۴۸	۶۴۹	۶۵۰	۶۵۱	۶۵۲	۶۵۳	۶۵۴	۶۵۵	۶۵۶	۶۵۷	۶۵۸	۶۵۹	۶۶۰
۶۶۱	۶۶۲	۶۶۳	۶۶۴	۶۶۵	۶۶۶	۶۶۷	۶۶۸	۶۶۹	۶۷۰	۶۷۱	۶۷۲	۶۷۳	۶۷۴	۶۷۵	۶۷۶	۶۷۷	۶۷۸	۶۷۹	۶۸۰	۶۸۱	۶۸۲	۶۸۳	۶۸۴	۶۸۵	۶۸۶	۶۸۷	۶۸۸	۶۸۹	۶۹۰	۶۹۱	۶۹۲	۶۹۳	۶۹۴	۶۹۵	۶۹۶	۶۹۷	۶۹۸	۶۹۹	۷۰۰	۷۰۱	۷۰۲	۷۰۳	۷۰۴	۷۰۵	۷۰۶	۷۰۷	۷۰۸	۷۰۹	۷۱۰
۷۱۱	۷۱۲	۷۱۳	۷۱۴	۷۱۵	۷۱۶	۷۱۷	۷۱۸	۷۱۹	۷۲۰	۷۲۱	۷۲۲	۷۲۳	۷۲۴	۷۲۵	۷۲۶	۷۲۷	۷۲۸	۷۲۹	۷۳۰	۷۳۱	۷۳۲	۷۳۳	۷۳۴	۷۳۵	۷۳۶	۷۳۷	۷۳۸	۷۳۹	۷۴۰	۷۴۱	۷۴۲	۷۴۳	۷۴۴	۷۴۵	۷۴۶	۷۴۷	۷۴۸	۷۴۹	۷۵۰	۷۵۱	۷۵۲	۷۵۳	۷۵۴	۷۵۵	۷۵۶	۷۵۷	۷۵۸	۷۵۹	۷۶۰
۷۶۱	۷۶۲	۷۶۳	۷۶۴	۷۶۵	۷۶۶	۷۶۷	۷۶۸	۷۶۹	۷۷۰	۷۷۱	۷۷۲	۷۷۳	۷۷۴	۷۷۵	۷۷۶	۷۷۷	۷۷۸	۷۷۹	۷۸۰	۷۸۱	۷۸۲	۷۸۳	۷۸۴	۷۸۵	۷۸۶	۷۸۷	۷۸۸	۷۸۹	۷۹۰	۷۹۱	۷۹۲	۷۹۳	۷۹۴	۷۹۵	۷۹۶	۷۹۷	۷۹۸	۷۹۹	۸۰۰	۸۰۱	۸۰۲	۸۰۳	۸۰۴	۸۰۵	۸۰۶	۸۰۷	۸۰۸	۸۰۹	۸۱۰
۸۱۱	۸۱۲	۸۱۳	۸۱۴	۸۱۵	۸۱۶	۸۱۷	۸۱۸	۸۱۹	۸۲۰	۸۲۱	۸۲۲	۸۲۳	۸۲۴	۸۲۵	۸۲۶	۸۲۷	۸۲۸	۸۲۹	۸۳۰	۸۳۱	۸۳۲	۸۳۳	۸۳۴	۸۳۵	۸۳۶	۸۳۷	۸۳۸	۸۳۹	۸۴۰	۸۴۱	۸۴۲	۸۴۳	۸۴۴	۸۴۵	۸۴۶	۸۴۷	۸۴۸	۸۴۹	۸۵۰	۸۵۱	۸۵۲	۸۵۳	۸۵۴	۸۵۵	۸۵۶	۸۵۷	۸۵۸	۸۵۹	۸۶۰
۸۶۱	۸۶۲	۸۶۳	۸۶۴	۸۶۵	۸۶۶	۸۶۷	۸۶۸	۸۶۹	۸۷۰	۸۷۱	۸۷۲	۸۷۳	۸۷۴	۸۷۵	۸۷۶	۸۷۷	۸۷۸	۸۷۹	۸۸۰	۸۸۱	۸۸۲	۸۸۳	۸۸۴	۸۸۵	۸۸۶	۸۸۷	۸۸۸	۸۸۹	۸۹۰	۸۹۱	۸۹۲	۸۹۳	۸۹۴	۸۹۵	۸۹۶	۸۹۷	۸۹۸	۸۹۹	۹۰۰	۹۰۱	۹۰۲	۹۰۳	۹۰۴	۹۰۵	۹۰۶	۹۰۷	۹۰۸	۹۰۹	۹۱۰
۹۱۱	۹۱۲	۹۱۳	۹۱۴	۹۱۵	۹۱۶	۹۱۷	۹۱۸	۹۱۹	۹۲۰	۹۲۱	۹۲۲	۹۲۳	۹۲۴	۹۲۵	۹۲۶	۹۲۷	۹۲۸	۹۲۹	۹۳۰	۹۳۱	۹۳۲	۹۳۳	۹۳۴	۹۳۵	۹۳۶	۹۳۷	۹۳۸	۹۳۹	۹۴۰	۹۴۱	۹۴۲	۹۴۳	۹۴۴	۹۴۵	۹۴۶	۹۴۷	۹۴۸	۹۴۹	۹۵۰	۹۵۱	۹۵۲	۹۵۳	۹۵۴	۹۵۵	۹۵۶	۹۵۷	۹۵۸	۹۵۹	۹۶۰
۹۶۱	۹۶۲	۹۶۳	۹۶۴	۹۶۵	۹۶۶	۹۶۷	۹۶۸	۹۶۹	۹۷۰	۹۷۱	۹۷۲	۹۷۳	۹۷۴	۹۷۵	۹۷۶	۹۷۷	۹۷۸	۹۷۹	۹۸۰	۹۸۱	۹۸۲	۹۸۳	۹۸۴	۹۸۵	۹۸۶	۹۸۷	۹۸۸	۹۸۹	۹۹۰	۹۹۱	۹۹۲	۹۹۳	۹۹۴	۹۹۵	۹۹۶	۹۹۷	۹۹۸	۹۹۹	۱۰۰۰	۱۰۰۱	۱۰۰۲	۱۰۰۳	۱۰۰۴	۱۰۰۵	۱۰۰۶	۱۰۰۷	۱۰۰۸	۱۰۰۹	۱۰۱۰

